میراث باستان‌شناسی اسپانیا

گزیده‌ای از موزه باستان‌شناسی آلیکانته

گردآورندگان: مانوئل اولسینا دومنچ، جبرئیل نوکنده
رافائل آزوار رویز، خورخه سولر دیاز و ام‌البنین غفوری



MARQ

به نام خداوند جان و خرد

میراث باستان‌شناسی اسپانیا:

گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

گردآورندگان: مانوئل اولسینا دومنچ، جبرئیل نوکنده و رافائل آزوار رویز،
خورخه سولر دیاز و ام‌البنین غفوری



۱۳۹۸

سرشناسه	:	
عنوان و نام پدیدآور	:	
مشخصات نشر	:	
مشخصات ظاهری	:	
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۵۱۴۳-۵-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	:	
موضوع	:	
موضوع	:	
شناسه افزوده	:	
شناسه افزوده	:	
شناسه افزوده	:	
شناسه افزوده	:	
رده‌بندی کنگره	:	
رده‌بندی دیویی	:	
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی	:	

میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

گردآورندگان	:	مانوئل اولسینا دومنچ، جبرئیل نوکنده، رافائل آزوار رویز، خورخه سولر دیاز و ام‌البنین غفوری
ترجمه متون	:	مریم چاوشی قمی (سرپرست و ناظر مترجمان)؛ فرهاد عبادی، نسترن حاج محمودی، رضیه سلیمانیان نصرآبادی، محمدرضا گیلانی، رضا بصیری، فرناز فروتنی و احسان رحیمی دشتی
نمونه‌خوانی متون	:	نصیر اسکندری، روشنک جهرمی‌یکتا، لیلا خاموشی، حسین داودی، نینا رضایی، زهرا علی‌نژاد، ام‌البنین غفوری، جبرئیل نوکنده، علی هژبری
ویراستار	:	ام‌البنین غفوری
طرح و اجرا	:	ام‌البنین غفوری
طراحی جلد	:	نینا رضایی
ناشر	:	موزهٔ ملی ایران - موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۵۱۴۳-۵-۱
نوبت چاپ	:	اول / ۱۳۹۸
شمارگان	:	۱۰۰۰ نسخه
بهاء	:	
ناظر فنی چاپ	:	نیما فکورزاده
نشانی	:	تهران، خیابان امام‌خمینی، ابتدای خیابان سی تیر، خیابان پروفسور رولن، پلاک ۱، موزهٔ ملی ایران
تلفن	:	۶۶۷۰۲۰۶۲ ـ ۰۲۱
تارنما	:	http://irannationalmuseum.ir/fa/

این کتاب به مناسبت برگزاری نمایشگاه «میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته» در موزهٔ ملی ایران منتشر شده است. این نمایشگاه از تاریخ ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۸ تا ۲۶ فروردین‌ماه ۱۳۹۹ در موزهٔ ملی ایران برگزار شد.

رییس کل موزه ملی ایران: جبرئیل نوکنده
معاون امور فرهنگی: فریدون بیگلری
معاون امور اجرایی: امید کمالوند
مسئول نمایشگاه و رییس اداره معرفی و آموزش: نینا رضایی
امین اموال نمایشگاه: نینا رضایی
ادارهٔ اموال فرهنگی ـ تاریخی: جواد نصیری (رییس)؛ آمنه کوهی
گروه پژوهش: یوسف حسن‌زاده (رییس)؛ روشنک جهرمی‌یکتا، لیلا خاموشی، حسن رستمی‌راد، محمدحسین عزیزی خرانقی، ام‌البنین غفوری، حسن مرادی، مریم معتمدی‌نصر، فریبا معجزاتی و علی هژبری، بخش حفاظت و مرمت: کبری دهقان‌نژاد
دارانداش (مسئول)، مارال داداش‌زاده، فرزاد گشایش، مهناز مردفکری و مریم احمدی
اطلاعات اشیاء (فارسی و انگلیسی): ام‌البنین غفوری، محمدحسین عزیزی خرانقی
ادارهٔ معرفی و آموزش: نینا رضایی (رییس)؛ مریم پناهی، لیلا حیدرپور
روابط بین‌الملل: معصومه احمدی (مسئول)؛ مهرزاد خدایی
مسئول موزه ایران باستان: فیروزه سپیدنامه
مسئول موزه باستان‌شناسی و هنر اسلامی ایران: کرم میرزایی
ادارهٔ مالی و اداری: شهرام مهدوی؛ طیبه فرخی، الهام بنه، فدرا قوام‌رانکوهی، لیلا احمدیان و اکرم مینایی
امور گمرک و تشریفات: فرهاد نارویی
روابط عمومی: فاطمه عسگری و حسن نعمتی
دفتر مدیریت: علی نانکلی
پشتیبانی: نکیسا بایی، میلاد جانی‌پور و همکاران
حراست: رضا کیافر و همکاران
یگان حفاظت: علی عبدالله خانی و همکاران

کارلوس ماسون گیخوت (رئیس بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و مجلس نمایندگان آلیکانته)
خولیا پارا اپاریسیو (معاون اول بنیاد مارک و مجلس نمایندگان استان آلیکانته نمایندهٔ فرهنگی)
جوزپ آلبرت کورتس گاریدو (مدیرکل بنیاد مارک)
مانوئل اولسینا دومنچ (مدیر موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته. مارک)
خورخه سولر دیاز (رییس نمایشگاه‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته. مارک)
رافائل آزوار رویز (مسئول بخش کاوش‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته. مارک)

آنابل کورتس استلا (دبیر بنیاد مارک)
پیلار لوپز ایگلسیا (مسئول هماهنگی علمی)

موزه‌داران
خوان آنتونیو لوپز پادیلا
ماریا ترسا خیمنس دِ امبون سانچز
خوزه لوییس منندز فوئیو
کونسویلو روکا دِ توگورس مونوز
خولیو رامون سانچز
آنا گارسیا باراچینا
انریک وردو پارا
الیزا رویز سگورا
آدوراسیون مارتینز کارمونا
اوا تندِرو پُرّاس
آنتونیو گیلابرت ماس
میگوئل بنیتو ایبورا

بخش حفاظت و مرمت
سیلویا روکا آلبرولا
تاتیانا مارتینز ریرا
آنتونیو خومیلاس سائز

کتابخانه
رمیدیوس گومز لوپیس

بخش اداری و مالی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
ماریا آنجلس آگولو کانو
روساریو ماسانت رامتا
اولگا مانرسا بویا

بخش اداری و مالی بنیاد مارک
آنابل کورتس استلا
فرانسیسکو پرائس گونزالز
پیلار لوپز ایگلسیاس
ماریا خوزه وارو گارسیا

روابط عمومی
گلوریا ناوارو مارتینز

مسئول حفاظت
جف دِ سگوریداد
توماس خمینز پارجا

نویسندگان مقالات
خوان آنتونیو لوپز پادیلا
آدوراسیون مارتینز کارمونا
رافائل اسوار رویس
مانوئل اُلسینا دومِنچ
ویرجینیا بارسیلا گونزالز
مانوئل بِنیتو ایبورّا
رافائل پِرس خیمِنس
خواکین پینا میرا
ماریا ترسا خیمنس دِ امبون سانچز
اِوا تِندِرو پُرّاس
فرانسیسکو خاویر خووِر مائستره
خولیو خ. رامون سانچز
بئاتریس رِورت کوئستا
کونسویلو رُوکا دِ توگورس مونیوس
الیسا روئیس سِگورا
الیزا ماریا دومینیک فاس
آلِدا سانچِس لاردیس
خورخه سولر دیاز
خوزه کوتیاس فِرر
گابریل گارسیا آتینزر
آنا گارسیا بارراچینا
آنتونیو گیلابِرت ماس
خوزه لوییس مِنندِس فوئِبو
انریک وردو پارا
فرناندو ویلاپلانا

سپاسگزاری

وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی
دکتر علی‌اصغر مونسان (وزیر میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی)
دکتر محمدحسن طالبیان (معاون میراث فرهنگی)
دکتر محمدرضا کارگر (مدیرکل اداره‌کل موزه‌ها و اموال فرهنگی - تاریخی)
محمد خیاطیان (معاون توسعه مدیریت)
قدرت‌الله ابراهیمی (مشاور وزیر و مدیرکل دفتر ریاست)
ابراهیم شقاقی (مدیرکل امور حقوقی و املاک)
اربابی (معاون سرمایه‌گذاری، امور حقوقی و مجلس)
واحدی (مشاور وزیر و مدیرکل دفتر امور مجلس)
دکتر جواد جهانبانی (مشاور وزیر و رییس حراست)
دکتر فائزه بهزادنژاد (مشاور وزیر و سرپرست دفتر امور بین‌الملل)
مهدی بای (مشاور وزیر و مدیرکل روابط عمومی و اطلاع‌رسانی)
امیر رحمت‌اللهی (فرمانده یگان حفاظت)
علی نوری (مدیرکل برنامه و بودجه)
محمدحسین عسگرپور (مدیرکل امور پشتیبانی)
علی کریمی (ذیحساب و مدیرکل امور مالی)

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران
دکتر حسن قشقاوی (سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسپانیا)
دکتر سیدعلی پاکدامن (معاون دیپلماسی عمومی و اطلاع‌رسانی وزارت امور خارجه)

ایکوم ایران
سید احمد محیط طباطبایی

پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری
دکتر بهروز عمرانی (رییس)
محمدحسین بحرالعلومی (سرپرست معاونت اداری - مالی و توسعه مدیریت)

پژوهشکده باستان‌شناسی
محمدرضا رکنی

شرکت آرتب (بسته‌بندی و حمل‌ونقل آثار تاریخی و هنری)
احسان برزین
فرشید رخشنده صفت
ناصر بهی زادیان
روزبه سلطان محمدی
هادی مرادی
علی شهبازی

شرکت هورشارطرح
آرش میلانی‌نیا
علی رفعتی زنگی
سید مازیار روان





فهرست مطالب

پیشگفتار

علی‌اصغر مونسان (وزیر میراث‌فرهنگی،گردشگری و صنایع‌دستی، جمهوری اسلامی ایران) **۱۲**

جبرئیل نوکنده (رئیس‌کل موزهٔ ملی ایران) **۱۳**

حسن قشقاوی (سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسپانیا) **۱۵**

ادواردو لوپس بوسکِتس (سفیر اسپانیا در جمهوری اسلامی ایران) **۱۶**

محمدحسن طالبیان (معاون میراث‌فرهنگی وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی) و محمدرضا کارگر (مدیرکل موزه‌ها و اموال منقول فرهنگی- تاریخی وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی) **۱۷**

کارلوس ماسون گیخوت (رئیس بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و مجلس نمایندگان آلیکانته) **۱۸**

خولیا پارّا اپاریسیو (معاون اول بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و مجلس نمایندگان استان آلیکانته، نمایندهٔ فرهنگی) **۱۹**

جوسپ البرت کورتس ای گارّیدو (مدیر بنیاد استانداری والنسیا، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته) **۲۰**

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته (MARQ) **۲۲**

رافائل اسوار رویس، مانوئل اُلسینا دومِنِچ، خورخه آ.سولر دیاز

قلمروی استان آلیکانته **۳۴**

میگوئل بِنیتو ایبورّا

نخستین ساکنان منطقه شرق اسپانیا **۴۶**

الیزا ماریا دومینیک فاس

دورهٔ نوسنگی و مس و سنگ در استان آلیکانته **۵۶**

خورخه آ. سولر دیاز، گابریل گارسیا آتینزر

توالی نقوش صخره‌ای دورهٔ نوسنگی در استان آلیکانته با تاکید بر پلاد پتراکوس، کاستل د کاستیس **۶۸**

خورخه آ. سولر دیاز، ویرجینیا بارسیلا گونزالز

آلیکانته در دورهٔ مفرغ **۸۰**

خوان آنتونیو لوپِس پادیا، فرانسیسکو خاویر خووِر مائستره

شناورهای تارسیس. فینیقی‌ها در غرب دور **۹۰**

الیسا روئیس سِگورا

ویژگی‌های جمعیت‌های انسانی در استان آلیکانته از دورهٔ پارینه‌سنگی تا قرون وسطی براساس مطالعات انسان‌شناسی جسمانی **۱۰۶**

کونسویلو روکا دِ توگورس مونیوس

ایلِتا دِلس بانیِتس، اِل کامپِیو، آلیکانته **۱۲۰**

مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آدوراسیون مارتینز کارمونا، خوان آنتونیو لوپِس پادیا، خورخه سولِر دیاز

فرهنگ ایبریایی **۱۳۰**

انریک وردو پارا

سیطره کارتاژها و رومیان بر ایبریا **۱۴۴**

مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندرو پُرّاس

آلیکانته در دوران حکومت جمهوری روم ۱۵۶
مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پورّاس

آلیکانته در دورهٔ اقتدار امپراطوری روم ۱۶۶
مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پورّاس

آلیکانته در دوران امپراطوری روم متأخر و نشانه‌های اصلی فرهنگ مادی آن دوران: سفال و سازه‌های آبی ۱۷۸
مانوئل اولسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پُرّاس و آنا گارسیا باررا‌چینا

از جهان پسین تا فتح دارالاسلام ۱۹۰
ماریا ترزا خیمنز د امبون سانچز

توسال دِ مانیسِس ۲۰۲
مانوئل اولسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پُرّاس

آلیکانتهٔ اسلامی (سده‌های ۲ تا ۱۱ هجری / ۸ تا ۱۷ میلادی) ۲۱۶
رافائل اسوار رویس

رباط تپه‌های شنی گواردامار (آلیکانته)، در دورهٔ خلفا ۲۲۶
رافائل اسوار رویس

پایه‌گذاری پادشاهی جدید؛ فتح و تأسیس حکومت پادشاهی والنسیا (۱۳۵۰ - ۱۲۵۰) ۲۳۰
خوزه لوییس مِنندِس فوئِیو، جیکوئین پینا میرا

سکّه در قلمروی استان آلیکانته ۲۴۲
خولیو خ. رامون سانچس

قلعهٔ پِرپوتکسِنت (لا اورچا)، استحکام دفاعی شگفت‌انگیز ۲۵۴
خوزه لوییس مِنندِس فوئِیو، رافائل پِرِس خیمِنِس، خواکین پینا میرا، آلِدا سانچِس لاردیِس
فرناندو ویلاپلانا، بئاتریس رِورت کوئِستا

استان آلیکانته در عصر مدرن و معاصر؛ دیدگاهی براساس مجموعه هنرهای تزیینی موزه باستان‌شناسی آلیکانته ۲۶۶
کونسویلو روکا دِ توگورس مونیوس

استحکامات ساحل آلیکانته در برابر ناوگان جنگی بربرها (سده‌های ۱۷ - ۱۶ میلادی) ۲۸۲
خوزه لوییس مِنندِس فوئِیو

توجه ویژه به میراث استان و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته ۲۹۴
رافائل پِرِس خیمِنِس

اسپانیا و ایران در دوران شاهنشاهی‌های بزرگ (سده‌های ۱۶ تا ۱۷ میلادی) ۳۰۴
خوزه کوتیاس فرِر

به نام خدا

داشته‌های فرهنگی - تاریخی هر کشوری با هر میزان سابقه و درجهٔ کمی و کیفی، از اعتبار جهانی برخوردار است و رشتهٔ وحدتی تحت عنوان میراث بشری است، که جهان امروز در هیاهوی سیاست‌های ناکارآمد و جنگ‌افروزانهٔ انسان‌های سلطه‌طلب، بیش از هر چیز به آن نیازمند بوده و می‌تواند پایه‌گذار دوستی مانا و پایداری باشد که مبتنی بر شناخت و درک متقابل ملت‌ها از یکدیگر است.

دستاورد شناخت و احترام به تنوع‌های قومی، جغرافیایی، باستانی و تاریخی، صلح پایدار جهانی بوده و دیپلماسی فرهنگی را معنا می‌دهد و در سایهٔ آن تقویت و گسترش سایر مناسبات و تعاملات سیاسی و اقتصادی را نیز به ارمغان می‌آورد. نقش حیاتی موزه‌ها در شکل‌گیری این ابزار قدرتمند فرهنگی هویدا است و برگزاری نمایشگاه‌های متقابل از آثار فرهنگی - تاریخی می‌تواند موزه‌ها را از یک گنجینهٔ محصور و متروک به سفیری پویا و زنده تبدیل کند. وزارتخانهٔ میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی نیز با همین اعتقاد در سال‌های اخیر تلاشی مضاعف در شکل‌گیری نمایشگاه‌های برون‌مرزی خود در مقام امانت‌دهنده و امانت‌گیرنده داشته است. خدا را شاکرم که نتایج تمامی این تلاش‌ها مورد اقبال و تحسین مسئولین و بازدیدکنندگان ایرانی و سایر ملل قرار گرفته است.

نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" گویای بخشی از سرگذشت عمیق تاریخ، تمدن و میراث کهن سرزمین اسپانیا است. روایت‌های ناشنیده از تلاش زنان و مردانی است که فرهنگ و هویت یک ملت را شکل داده و خط استمرار گوشه‌ای دیگر از تاریخ تمدن بشر و تکوین آن را به اثبات می‌رسانند.

این رویداد بزرگ فرهنگی فرصت کم‌نظیری برای ایرانیان و بازدیدکنندگان سایر ملل در موزهٔ ملی ایران است تا با پیشینه و روند شکل‌گیری تمدنی نهفته در فرای زیبایی‌های ظاهری کشوری آشنا شوند که امروز مقام دوم صنعت گردشگری دنیا را به خود اختصاص داده است.

از تمامی مدیران و عوامل اجرایی موزهٔ ملی ایران و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته که با تلاش‌های صادقانه و دلسوزانه برگزاری نمایشگاه را میسر ساختند قدردانی می‌کنم و امیدوارم میزبان خوبی از آثار تمدن بزرگ اسپانیا در ایران باشیم و این نمایشگاه نیز با استقبال ویژه‌ای از سوی مردم فرهنگ‌دوست کشورمان مواجه شود.

علی‌اصغر مونسان

وزیر میراث‌فرهنگی،گردشگری و صنایع‌دستی

جمهوری اسلامی ایران

به‌نام خدا

نخستین نمایشگاه آثار فرهنگی - تاریخی موزهٔ ملی ایران در اسپانیا با موضوع "هفت‌هزار سال هنر ایران" از ۲۵ شهریورماه ۱۳۸۲ تا ۱۵ شهریورماه ۱۳۸۳ (۱۶ سپتامبر ۲۰۰۳ تا ۵ سپتامبر ۲۰۰۴ میلادی) با حمایت بنیاد کایشا در شهرهای والنسیا، سیوییلیا، ساراگوسا و شهر سانتیاگو ده کومپوستلا برگزار شد. جای بسی خرسندی است که نمایشگاه‌های "ایران: مهد تمدن" در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و "هفت هزار سال هنر ایران" از پیوندی عمیق برخوردار بوده و توانسته جریان همکاری بین دو موزه را در سایهٔ اعتماد و احترام به یکدیگر به‌عنوان نمایندگان فرهنگی دو ملت استمرار بخشد. توسعهٔ سطح روابط فرهنگی، ضمن ارتقا درک متقابل دو ملت ایران و اسپانیا از یکدیگر می‌تواند زمینه‌ساز، تقویت‌کننده و تحکیم‌بخش روابط در سایر حوزه‌ها باشد.

نمایشگاه "ایران: مهد تمدن" سفر موفق خود را از موزهٔ درنتس در هلند در سال ۱۳۹۷ خورشیدی (۲۰۱۸ میلادی) آغاز کرده و هم‌زمان مسئولین موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته اسپانیا، تقاضای میزبانی از این نمایشگاه را به موزهٔ ملی ایران اعلام کردند. در حاشیهٔ این نمایشگاه آقای جوسپ آلبرتو کورتس گاریدو رئیس موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و آقای سزاز آئوگوستو آسنسیو نمایندهٔ فرهنگی استان آلیکانته اسپانیا با جناب آقای دکتر علی‌اصغر مونسان وزیر محترم سازمان میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی کشورمان که به‌منظور شرکت در سی و نهمین نمایشگاه گردشگری فیتور اسپانیا به مادرید سفر کرده بود، دیدار کردند، در این دیدار جناب آقای دکتر حسن قشقاوی سفیر محترم ایران در اسپانیا و جناب آقای دکتر سیدعلی پاکدامن مدیرکل محترم دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای وزارت امور خارجه نیز حضور داشته و دربارهٔ ادامهٔ برگزاری نمایشگاه "ایران: مهد تمدن" در اسپانیا و برگزاری نمایشگاه متقابل در موزهٔ ملی ایران توافقاتی را انجام دادند.

برای حسن انجام همکاری‌های بین موزه‌ای و فرصت مناسب برای برگزاری نمایشگاه‌های متقابل، مدیران سه موزه یعنی موزهٔ درنتس هلند، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و موزهٔ ملی ایران توافق کردند که "نمایشگاه باستان‌شناسی و هنر سرزمین هلند" در تهران تا اواسط شهریورماه ۱۳۹۸ تمدید شود و در همین زمان نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا" به تهران بیاید. در اینجا باید از حمایت‌های بی‌دریغ آقای هری توپان رئیس موزهٔ درنتس سپاسگزاری کنم.

با توجه به ظرفیت‌های فرهنگی، علمی و هنری گستردهٔ هر سه موزه، برگزاری رویدادهای مهم و بزرگ همچون نمایشگاه‌های متقابل آثار تاریخی می‌تواند بر توسعهٔ روابط فرهنگی سه کشور فائق آمده و زمینه را برای دستیابی به اهداف مشترک موزه‌ها هموار سازد.

نمایشگاه "ایران: مهد تمدن" پس از هلند در نقطه‌ای دیگر از اروپا سفیر فرهنگی قدرتمندی در معرفی هنر و تمدن غنی ایران بود. میزبانی شایسته و فاخر موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در طی مدت برگزاری این نمایشگاه از لحظهٔ ورود آثار ایران به اسپانیا، آیین گشایش، نحوهٔ نمایش آثار، انجام برنامه‌های ارزندهٔ جانبی همچون نشست‌های تخصصی از تاریخ و فرهنگ ایران، موسیقی سنتی ایرانی، نام این موزه را به طور ویژه به یادگار گذاشته که شایان تقدیر است. بازدید بیش از صد و یک هزار نفر از این نمایشگاه، گویای عملکرد موفق "ایران: مهد تمدن" و نشان‌دهندهٔ میزان علاقهٔ فرهنگی مردم هنردوست و گردشگران این سرزمین بوده است. همان‌گونه که در موزهٔ درنتس هلند هم موفقیت‌های شایانی را نصیب کشور ایران کرد.

نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" مشتمل بر ۳۰۰ اثر تاریخی - فرهنگی ارزنده و مهمی است که روایتگر تاریخ و تمدن یک سرزمین باستانی با قدمت بیش از ۳۵۰ هزار سال از دوران پارینه‌سنگی تا دوران معاصر است. بیشتر آثار حاصل کاوش‌های علمی هستند که مجموعهٔ متنوعی شامل ابزارسنگی، ظروف سفالی، اشیاء زرین، پیکره‌ها و ... را دربرمی‌گیرد.

نمایشگاهی از آثار موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در تهران فرصتی مغتنم برای شنیدن روایت‌های کهن سرزمین اسپانیا بوده و ایرانیان علاقمند را با فرهنگ‌های کهن حاشیهٔ دریای مدیترانه آشنا خواهد کرد. به یقین دو ملت بزرگ ایران و اسپانیا با پیشینهٔ چهارصد سال دوستی، گفتنی‌های بسیاری برای هم داشته و در تحکیم این روابط دیرینه مشتاق خواهند بود.

با این مقدمه و با ابراز امیدواری به شکوفایی هرچه بیشتر روابط و تعاملات فرهنگی دو ملت، بازدیدکنندگان پرشماری برای نمایشگاه آرزو می‌شود.

از زمان مطرح‌شدن ایدهٔ برپایی یک نمایشگاه تا زمان اجرا و گشایش، علاوه بر تلاش‌های بزرگ، بی‌شائبه، با انگیزه و هدفمند نیروهای کارشناس و متخصص طرفین، حمایت‌ها و مهربانی‌های خالصانه‌ای هم وجود دارد. بر خود لازم می‌دانم مراتب سپاس و قدردانی خود را از جناب دکتر علی‌اصغر مونسان، وزیر محترم میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی، جناب آقای دکتر حسن قشقاوی، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در اسپانیا؛ جناب آقای دکتر سیدعلی پاکدامن مدیرکل محترم دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای وزارت امور خارجه و سایر همکاران محترمشان در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای دکتر محمدحسن طالبیان معاون محترم میراث‌فرهنگی، جناب آقای دکتر محمدرضا کارگر مدیرکل موزه‌ها و اموال منقول فرهنگی- تاریخی، و دیگر همکارانم در وزارتخانهٔ میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی از حراست، امور بین‌الملل، اداره‌کل امور حقوقی، معاونت توسعهٔ مدیریت و همکاران سخت‌کوشم در موزهٔ ملی ایران و کلیهٔ مقامات محترم دولت پادشاهی اسپانیا، به‌ویژه آقای ادواردو لوپس بوسکتس سفیر محترم اسپانیا در تهران، جناب آقای سزار سانچه پرز استاندار محترم اسبق آلیکانته، جناب آقای آنتونیو پرال معاون محترم استاندار آلیکانته، جناب آقای سزار آگوستو آنسنسیو آدسوار معاون محترم فرهنگی استان آلیکانته، آقای جوسپ آلبرت کورتس مدیر محترم موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، جناب آقای مانوئل السینا دومنچ مدیر محترم اجرایی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، آقای خورخه سولر دیاز مسئول محترم بخش پیش‌ازتاریخ و نمایشگاه و همکاران گرامی‌شان در بخش اجرایی سرکارخانم ترسا خمنس دِ امبون سانچز و آقای خوان آنتونیو لوپر پادیلا، همچنین سرکار خانم پیلار لوپز ایگلسیاس و دیگر همکاران ایشان در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته اعلام کنم و مجدد از جناب آقای هری توپان مدیر محترم موزهٔ درنتس و همکارانشان که نهایت همکاری صمیمانه را داشتند، سپاسگزارم.

جبرئیل نوکنده
رئیس‌کل موزهٔ ملی ایران

به نام خدا

موزه‌ها مرکز تجلی اندیشه‌ها، اعتقادات و احساسات انسان‌هایی است که دستاوردهای فرهنگی و هنری به‌جامانده از آن‌ها هویت و میراث بشری را معنا بخشیده است. ابزار قدرتمندی که امروز می‌تواند تحت عنوان زبان مشترک، اختلاف سلیقه‌ها را نادیده گرفته و دوستی پایدار مبتنی بر درک و شناخت با شالودهٔ احترام را ایجاد کند. امروزه موزه‌ها کانون گفتگوی فرهنگی، تبادل عقاید و نقطهٔ امنی برای افراد بشر است که در جولانگاه سیاست‌ها، برتری‌جویی‌های مغرضانه، منفعت‌طلبی‌های سوداگرانه محاصره و آشفته شده‌اند، تعبیری که هر روز در صدد ایجاد افتراق و دوری ملت‌ها از یکدیگر است. اما در موزه‌ها فارغ از همهٔ آن آشفتگی‌ها، روایت‌های ناگفته را از نیاکان خود می‌شنوند که ارزش حقیقت هستی را برایشان تصوری ملموس می‌بخشد.

موزهٔ ملی ایران نیز در سال‌های اخیر و در همین راستا با نفایسی بی‌بدیل از فرهنگ و هنر ایرانی گام‌های محکم و دوسویه‌ای در عرصهٔ جهانی برداشته است. نمایشگاه‌های "شیرها و گاوهای ایران"، "ایران: فرهنگ کهن میان آب و بیابان"، "تندیس‌های پنلوپه"، "ارمنستان و ایران خاطرهٔ یک سرزمین"، "سیلا و پارس یک خاطرهٔ مشترک"، "لوور در تهران"، "باستان‌شناسی و هنر سرزمین هلند و ... هرکدام نشانی بر این ادعاست.

و امروز "میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" و "ایران: مهد تمدن" نیز خاطرهٔ ماندگار دیگری در حافظهٔ تاریخی دو ملت بزرگ ایران و اسپانیا خواهد بود که بر طبق اسناد تاریخی مفتخر به روابط دیپلماتیک از دورهٔ صفویه هستند و این رویدادها نیز همچون نمایشگاه "هفت هزار سال هنر ایران" در سال‌های ۱۳۸۲و ۱۳۸۳ در چندین شهر اسپانیا، بدون شک دوستی این دو دولت و ملت اصیل را فزونی می‌بخشد، نهال دوستی چهارصد ساله‌ای که امروز درختی تنومند با ریشه‌هایی محکم از جنس صلح است.

بر این باوریم بخش بزرگی از مخاطبین این نمایشگاه را بازدیدکنندگانی شامل می‌شوند که خود صاحب فرهنگی کهن و درخشان در جهان بوده و بسیاری از این مفاهیم زینت‌بخش حافظهٔ تاریخی چندین هزارساله‌شان است.

معاونت میراث‌فرهنگی و اداره‌کل موزه‌ها و اموال منقول تاریخی - فرهنگی از این رویدادهای مهم حمایت کرده و بر خود لازم می‌دانند از مساعدت‌های جناب آقای دکتر علی‌اصغر مونسان، وزیر محترم میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، مقامات عالی در ایالت والنسیا و شهر آلیکانته و از همکاران سخت‌کوش خود در موزهٔ ملی ایران و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته که تلاش کردند تا این نمایشگاه به نحو شایسته و درخور برگزار شود سپاسگزاری کنند.

محمدحسن طالبیان
معاون میراث‌فرهنگی
وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی

محمدرضا کارگر
مدیرکل موزه‌ها و اموال منقول فرهنگی- تاریخی
وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی

به نام خالق زیبایی‌ها

ایران و اسپانیا دو کشور دارای تمدن غنی و کهن هستند که از مناسبات فرهنگی و سیاسی طولانی برخوردارند؛ چنان‌که از سفر کلاویخو، سفیر پادشاه اسپانیا به دربار پادشاه ایران به عنوان نخستین اقدام رسمی دیپلماتیک بیش از چهارصد سال می‌گذرد. این دو تمدن کهن به مثابهٔ پلی میان تمدن‌ها و فرهنگ‌های شرق و غرب بوده و فلات ایران به دلیل موقعیت ممتازش به‌عنوان مهد تمدن مشرق زمین مورد توجه بوده است. هنر این سرزمین نیز در تمام دوران تاریخی و حتی پس از تاثیرپذیری از تمدن‌های دیگر با حفظ استواری خود به عنوان یکی از مظاهر اصلی این تمدن درخشان است. بدون تردید امروز بیش از هر زمان دیگری ملت‌ها نیازمند شناخت بیشتر نسبت به یکدیگر بوده و هنر از بهترین ابزارها برای معرفی و شناساندن تمدن هر ملت و قومی است.

خرسندم که در ابتدای ماموریت خود در اسپانیا نمایشگاه با شکوه "ایران: مهد تمدن" در شهر زیبای آلیکانته برگزار شد و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، میزبانی بسیار فاخر و در شأن آثار فرهنگ و هنر ایران را داشته است. همچنین بازتاب گسترده و مطلوب رسانه‌ای این رویداد و استقبال ویژهٔ بازدیدکنندگان مایهٔ مسرت و افتخار است. سفارت ایران در اسپانیا نیز در صدد بوده تا در خصوص ایجاد تسهیلات بیشتری زمینهٔ سفر گردشگران اسپانیایی را که با بازدید از این نمایشگاه مشتاق به دیدار از ایران بودند را فراهم آورد.

اکنون موزهٔ ملی ایران میزبان نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" است و بر این باورم که نمایشگاه‌ها فرصتی هستند تا بیننده را با گوشه‌ای از تاریخ و فرهنگ کشورها آشنا کرده و موجبات شناخت بیشتر آن‌ها را نسبت به هم فراهم می‌کند. امیدوارم برگزاری این نمایشگاه‌ها نقطهٔ عطفی در گسترش تعاملات و مناسبات در بسترهای مختلف باشد.

تلاش‌های دوسویهٔ موزهٔ ملی ایران و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، نقش زیبا و ماندگاری را در خاطرهٔ فرهنگی ایران و اسپانیا رقم زده و مایهٔ سرافرازی و مباهات نسل‌های آیندهٔ این دو کشور خواهد بود، و موجب خواهد شد تا آن‌ها نیز قدردان تلاش‌های به ثمر رساندن این رویدادهای فرهنگی امروز بوده و به‌منظور حفظ استمرار پیوند دو ملت اهتمام خود را به‌کار برند. بدون شک از مهم‌ترین دستاوردهای این نمایشگاه‌ها پیامش برای آیندگان خواهد بود، همان‌گونه که ما مفتخر بر ریشه‌های این ارتباطیم.

فرصت را مغتنم شمرده از همه کسانی که در برگزاری نمایشگاه تلاش کرده‌اند خصوصاً مسئولین استان والنسیا و شهر و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، وزارت امور خارجه و سفارت پادشاهی اسپانیا، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به ویژه معاونت دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای، همچنین وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی و به ویژه موزهٔ ملی ایران تشکر و قدردانی می‌کنم.

حسن قشقاوی
سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسپانیا

برای ما افتخار است که از فرصت پیش‌آمده در برگزاری نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" در موزهٔ ملی ایران در تهران بهره ببریم. این نمایشگاه نمونهٔ متقابلی از نمایشگاه فوق‌العادهٔ موزهٔ ملی ایران به نام "ایران: مهد تمدن" است که موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته (مارک) اخیراً آن را برگزار کرده است. از این‌رو، بدین‌وسیله مایلم بر کار باشکوه و نوآورانهٔ موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته تاکید کنم که در تمام فعالیت‌های این موزه نقش بسته است.

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، در میان ویژگی‌های برتر خود برای تقویت و برجسته کردن آثار به نمایش گذاشته شده، مدعی بر مفاهیم مدرن و امروزی همراه با سنت است. بدین ترتیب، خرسندم که می‌توانم تاکید کنم که موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نهادی در سطح جهانی و یک معیار بین‌المللی است و همچنین قادر به تسهیل دانش و فهم قطعات قدیمی، نمونه‌ها و یا تمدن‌ها است و در عین حال آن‌ها را به انسان دنیای امروز نزدیک کرده و قابل درک می‌سازد.

در نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" نه تنها می‌توانیم از اهمیت، ارزش و قدمت آثار به نمایش گذاشته شده لذت ببریم، بلکه قادر خواهیم بود آنچه را که پیشینیان ما، در همه جا، از هر نژاد یا مذهب، زیبا و ارزشمند قلمداد می‌کردند را تحسین کنیم.

امیدوارم که همانند نمایشگاه «ایران: مهد تمدن» که با موفقیت زیاد و ذوق و شوق هزاران بازدیدکنندهٔ اسپانیایی و اروپایی از گنجینه‌های به نمایش گذاشته شده در شهر آلیکانته بهره‌مند شدند، بازدیدکنندگان ایرانی و غیرایرانی هم که ما را همراهی می‌کنند، از سرمایه و گنجینه‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در موزهٔ ملی ایران لذت ببرند.

ادواردو لوپِس بوسکِتس
سفیر اسپانیا در جمهوری اسلامی ایران

با کمال افتخار به تمامی افراد و نهادهایی که برای برگزاری نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" تلاش کردند درود می‌فرستم. از سزار سانچس و سزار آگوستو آسِنسیو، رییس و معاون موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و هیئت سیاسی پیشین آلیکانته که معماران واقعی این پروژهٔ همکاری فرهنگی بین‌المللی متقابل بین موزه‌ها هستند بسیار سپاسگزارم.

در حالی این عبارات را می‌نویسم که به عنوان فردی در میان بیش از صد و یک هزار بازدیدکننده، از نمایشگاه فوق‌العادهٔ موزهٔ ملی ایران «ایران: مهد تمدن»، در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، بازدید کردم. بازدیدکنندگانی که از ۱۴ مارس از آن دیدن کرده‌اند، و اکنون برای پایان یافتن نمایشگاه بسیار اندوهگینم، زیرا ایرانی‌ها آثاری بی‌نظیر از اندوختهٔ فرهنگی‌شان را در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به نمایش گذاشتند و این موزه از آن‌ها مراقبت کرده و آن را برجسته‌تر نشان داده است. این نمایشگاه در طول این چند ماه مردم دو سرزمین ایران و اسپانیا را به یکدیگر نزدیک‌تر کرده است. درخشش یک تاریخ کهن، تاریخ مردم و تمدن‌های بزرگ (عیلامی‌ها، مادها، پارس‌ها، اشکانی‌ها، ساسانیان، صفویه و ...) که امروز و با کمک موزه‌ها به دست ما رسیده‌اند. به‌رغم این‌ها برای بازگشتشان به ایران و به موزهٔ ملی ایران بسیار خرسندم. در حرکتی متقابل ۳۰۰ قطعه از آثار فرهنگی - تاریخی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در موزهٔ ملی ایران به نمایش گذاشته شد.

اشیاء سالن‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته با انتخابی دقیق و محتاطانه به تهران منتقل شدند تا علاوه بر اشاره به روابط موجود میان دو پادشاهی اسپانیا و صفویه در دوران امپراطوری‌های بزرگ به همراه تصاویری از آلیکانتهٔ فعلی و ساحل سپیدش، (یکی از مهمترین مقاصد گردشگری اسپانیا)، فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی را معرفی کنند که از نخستین حضور انسان تا دوران مدرن، از این سرزمین مدیترانه‌ای عبور کرده‌اند.

این نخستین نمایشگاه بزرگ موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در خارج از کشور است. نخستین نمایشگاه یک موزهٔ باستان‌شناسی اسپانیا در ایران است و همچنین نمایشگاه "ایران: مهد تمدن" نخستین نمایشگاه موزهٔ ملی ایران در آلیکانته بوده است. این نخستین‌بار برای بسیاری از ما بوده و هست، افرادی که فراتر از کتاب‌های تاریخ، شعر یا سفرنامه نرفته و هرگز در ایران یا در اسپانیا نبوده‌ایم، نه در تهران و نه در آلیکانته. اما برای بازدیدکنندگانی که به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و موزهٔ ملی ایران برای دیدن هر دو نمایشگاه وارد می‌شوند موقعیتی مشابه فراهم شده است.

صمیمانه آرزو دارم که نمونهٔ همکاری پرشور و مشتاقانه، کار پر امید مشترک بین دولت‌هایمان، سفارت‌ها، وزارتخانه‌های امور خارجه و فرهنگ، و به‌ویژه بین موزه‌هایمان (که می‌بایست موزهٔ درِنتس هلند را نیز بدان بیافزایم) ادامه یابد که باعث شدند تمامی موانع از سر راه برداشته شده و هر دو نمایشگاه را به واقعیت تبدیل کنیم. باشد که این تعهد مشترک تلاشی در جهت برداشتن گام‌های مصمم به‌سوی یک آینده و جامعه بهتر بوده و مسبب پل‌های گفتگو و ملاقات‌های خالصانه در جامعهٔ بین‌الملل، به نفع ملت‌هایمان، و برای همگان شود.

نقش موزه‌ها در سدهٔ بیست و یکم، در ایجاد روابط فرهنگی و سیاسی بین ملت‌ها بسیار پررنگ‌تر از همیشه است. بی‌شک مقصود موزهٔ ملی ایران و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نیز همین بوده است. می‌خواهم با آرزوهای خالصانه‌ای برای صلح، عدالت و سعادت با تمامی شما و با تمام بازدیدکنندگان نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" در موزهٔ ملی ایران شریک شوم.

کارلوس ماسون گیخوت

رئیس بنیاد مارک، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و مجلس نمایندگان آلیکانته

از زمان اجلاس اروپایی موزه در آتن و اهدای جایزهٔ بهترین موزهٔ اروپا EMYA-۲۰۰۴ به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته ۱۵ سال می‌گذرد. این نهاد جوان که وارث موزهٔ قدیمی مجلس آلیکانته است و از سال ۱۹۳۲ میلادی یعنی سال افتتاح آن تاکنون با دریافت مدال شایستگی فرهنگی دولت خودمختار والنسیا در سال ۲۰۰۹ میلادی، رسیدن به مرحلهٔ پایانی جایزهٔ شایستگی در سال ۲۰۱۰ میلادی، جایزهٔ نشنال جئوگرافی در سال ۲۰۱۶ میلادی، نخستین موزهٔ اسپانیا در اخذ درجهٔ Q کیفیت توریستی در سال ۲۰۱۸ و جوایز بی‌شمار دیگر، موجب شادی مردم آلیکانته شده و همچنان به پیشرفت خود ادامه می‌دهد.

این موزه نه تنها به دلیل برنامه‌های فرهنگی برای عموم مردم و یا به دلیل کیفیت و اهمیت مجموعه‌هایش و منابعی که در میدان دکتر گومِس آویا در شهر آلیکانته به نمایش می‌گذارد، بلکه به دلیل یکپارچگی در ساختار مدیریت، تحت پوشش داشتن منابع باستان‌شناختی و آثار تاریخی از داخل کشور تا ساحل استان آلیکانته از پیش‌ازتاریخ با نقاشی‌ها و حکاکی‌های دوران غارنشینی در قلعهٔ دِ کاستل، نمادهای بی‌نظیر هنر اولیهٔ ما که در سال ۱۹۹۸ میلادی توسط یونسکو به عنوان میراث بشری اعلام شده‌اند تا دنیای کلاسیک ایبرو - رومیایی با منابع باستانی لا اِلِتا در کامپِیو و لوسنتوم در آلیکانته، تا دوران قرون وسطی با برج الموآده در خلافت موحدون و دوران معاصر با برفنای دخمه بزرگ در آگرِس، تبدیل به یک محرک بزرگ فرهنگی شده است.

درست است که در طول این پانزده سال فعالیت‌های بسیار زیادی برای اشاعهٔ این میراث ارزشمند که موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از آن محافظت می‌کند، انجام شده، اما هرگز تا به امروز موضوع نمایشگاهی نبوده است. و امروز بسیار خشنودم که آن را با این عبارات معرفی کنم. "میراث باستان‌شناسی اسپانیا، گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" در محل موزهٔ ملی ایران در تهران معرفی می‌شود که عمل متقابلی است در برابر نمایشگاه فوق‌العادهٔ "ایران: مهد تمدن" که با آثار موزهٔ ملی ایران توانستیم در آلیکانته شاهد برگزاری آن باشیم. افراد زیادی هستند که از اهمیت این پروژهٔ تبادل فرهنگی و تلاشی که این ارتباط برای هر دو موزه داشته است آگاهند و من از تمامی نهادها و افرادی که این مهم را امکان‌پذیر کردند، خالصانه قدردانی می‌کنم، زیرا حماسهٔ هزاره و فرهنگ دو ملت ایران و اسپانیا، با تاریخی شگفت‌انگیز و مردمانی که در طول آن زندگی کرده‌اند بیش از پیش به یکدیگر نزدیک و آن را برای بشریت جهانی کرده‌اند که برای درک شرق، آسیا، اروپا و آمریکا و در کل دنیای امروز لازم و ضروری است.

با انتشار این کتاب و بازدید از نمایشگاه، هم ایرانیان و هم خارجیان بازدیدکننده از محتوای آن لذت خواهند برد و همه را هیجان‌زده خواهند کرد: تاریخ اقوام، تمدن‌ها، مردان و زنانی که زندگی کردند و ماندند. این سرزمین آلیکانته در مدیترانه در هزاران سال پیش است که از طریق فرهنگ مادی برای ما برجا گذاشتند، گنج‌هایی که موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از آن‌ها محافظت می‌کند.

همچنین به این نوآوری و خلاقیت تبریک می‌گویم و سپاس خود را از گروه فنی و انسانی که این رویداد را امکان‌پذیر کردند تقدیم می‌کنم. من زن هستم. اکنون معاون هیئت نمایندگان آلیکانته و هیئت فرهنگی. من با این چالش و هرآن چه که قرار است در آینده پیش بیاید با شور و اشتیاق روبه‌رو خواهم شد. آرزوی من این نیست که فقط انتظارات را برآورده کنم؛ بلکه مایلم کمک کنم تا دنیایی عادلانه‌تر و در صلح میان ملت‌ها و مردمان آن داشته باشیم. مردمانی از هر جنسیت و طبقهٔ اجتماعی، اعتقادات یا شرایط، از هر نوع گفتمان و احترام به دیگری، با ایجاد شناخت و فرهنگ به عنوان متحدینی با ارزش.

خولیا پارّا اپاریسیو
معاون اول بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و مجلس نمایندگان استان آلیکانته
نمایندهٔ فرهنگی

به آلیکانته خوش آمدید میراث باستان‌شناسی اسپانیا در انتظار شما است.

نمایشگاه بزرگ و باشکوه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" نخستین نمایشگاه کشور اسپانیاست که در ایران برگزار می‌شود. برگزاری این نمایشگاه که حاصل همکاری‌های فرهنگی بین‌المللی است بر پایهٔ تبادل نمایشگاهی با موزهٔ ملی ایران برگزار شده و دستاورد مهمی برای هر دو طرف و همچنین موزهٔ درنتس (هلند) که به عنوان شریک و همکاری نزدیک در این ماجرای هیجان‌انگیز سهم دارد، است.

بنده بسیار خرسندم به‌خاطر این‌که این نمایشگاه فراتر از جایزهٔ بهترین موزهٔ اروپایی در آتن در ماه می سال ۲۰۰۴، فراتر از جایزهٔ نشنال جئوگرافیک در آوریل ۲۰۱۶، و حتی فراتر از دریافت نشان Q کیفیت گردشگری به عنوان نخستین موزه‌ای که به آن دست یافته و حتی فراتر از تمام تقدیرنامه‌های دریافت‌شده و آن‌هایی که در آینده دریافت خواهیم کرد، است.

در تجربهٔ همکاری با ایران، کاتالوگ نمایشگاه "ایران مهد تمدن" که شامل نمونه‌های منتخب از آثار باستان‌شناختی موزهٔ ملی ایران است، که بدون شک یکی از مهمترین موزه‌های دنیاست و نیز کتابی که اکنون در دست شما است و شامل نمایشگاه ما در تهران است در تاریخ خواهند ماند. اما دوستی ما نیز برقرار خواهد ماند، این ارتباط باشکوه و ناگسستنی که بین افرادی که شامل گروه ما هم می‌شوند، به وجود آمده است و با اهداف و احساسات مشترکشان، اطمینانی وفادارانه و متقابل بین همه ما شکل داده‌اند. از اینکه موزهٔ ملی ایران را به خانهٔ ما تبدیل کرده‌اید سپاسگزارم.

نمایشگاه «ایران: مهد تمدن» بیش از صد و یک هزار بازدیدکننده را در طول این پنج ماه اخیر "۱۴ مارس تا ۱ سپتامبر ۲۰۱۹" با وجود گرمای مدیترانه‌ای و پارسی در آلیکانته با خود همراه کرد. فضای داخلی، طراحی، معماری، منابع آموزشی و در دسترس بودن صداها و ویدیوها، با برچیدن فاصله‌ها ما را به این کشور بزرگِ مهد تمدن‌ها برد. با توضیحات سمعی و بصری در بدو ورود از ما دعوت می‌شد تا طعم تاریخ ایران و تکوین این پروژه را بچشیم. در ادامهٔ کار، نقشه‌هایی که هنرمندانه تهیه شده بودند، خطوط بی‌نقص زمان و متون تشریحی، تاریخ شاهنشاهی کهن پارس را روایت می‌کردند. از دوران پارینه‌سنگی تا سدهٔ ۱۸ میلادی زمانی که آخرین سلسلهٔ مستقل ایران، سلسله صفویه سرنگون شد.

این نمایشگاه در انتها بخشی را به‌طور اختصاصی به شرح اوج روابط اسپانیا و ایران در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی می‌پردازد. به دنبال تقویت پیشینهٔ چشمگیر نمایشگاه، آثار باشکوه نگهداری شده در موزهٔ ملی ایران، که خیلی از آن‌ها در اسپانیا تاکنون به نمایش درنیامده بودند و بخش اعظم‌شان از میراث جهانی آمده بودند، چشم‌ها را به خود خیره می‌کرد. یک تجربهٔ بی‌مانند.

به علاوه، سخنرانی علمی پژوهشگران موزهٔ ملی ایران و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، اجازه داد که بازدیدکنندگان ما به‌طور خودجوش با این مواریث فرهنگی که این موزهٔ دولتی با بیشترین مجموعهٔ باستان‌شناسی ایران به نمایش گذاشت، آشنا شوند. در کنار آن، برنامهٔ فعالیت‌های گستردهٔ جانبی، ما را با فرهنگ فولکلور ایرانی آشنا کرد، با کنسرت‌های موسیقی زنده و سینمای ایران در دو نمایش در سالن نمایش‌های موزهٔ باستاشناسی آلیکانته، در چارچوب یک دورهٔ منحصر به سینمای ایران که فستیوال بین‌المللی سینمای آلیکانته آن را سازماندهی کرد؛ ارایه پژوهش‌های جدید که در آن متخصصین ایرانی، اروپایی و آمریکایی در سطح بین‌المللی شرکت کردند؛ برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی، بازدید برای همه اقشار مردم و موارد دیگر. آن‌ها عمدتا هدف اولیهٔ ما را کامل کردند: نزدیک شدن ما به تاریخ چند هزار سالهٔ ایران، به محله‌هایش؛ مردمانش و به حوادث قهرمانانه‌اش. مطمئنم که همین تجربه در مورد نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" رخ خواهد داد.

و این نیز به طور متقابل آرزوی بنده برای "میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" است، که در توافق‌های به دست آمده در دیدارهای کاری در تهران در اوایل ماه گذشته، جولای، منعکس شد و من و آقای دکتر خورخه سولر دیاز مدیر نمایشگاه، آن را به انجام رساندیم. امیدواریم که این نمایشگاه به آینه‌ای از اتفاقاتی که در ماه‌های گذشته در آلیکانته رخ داده است، تبدیل شود و با آرزوی اینکه ایران از سپتامبر سال ۲۰۱۹ تا آوریل سال ۲۰۲۰ به سمت کشوری مدیترانه‌ای‌تر و صمیمی‌تر از همیشه برود.

در مورد تلاش هر دو گروه نوشتم و نمی‌خواهم از کنار ارزش اهداف مشترک گروه‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و موزهٔ ملی ایران

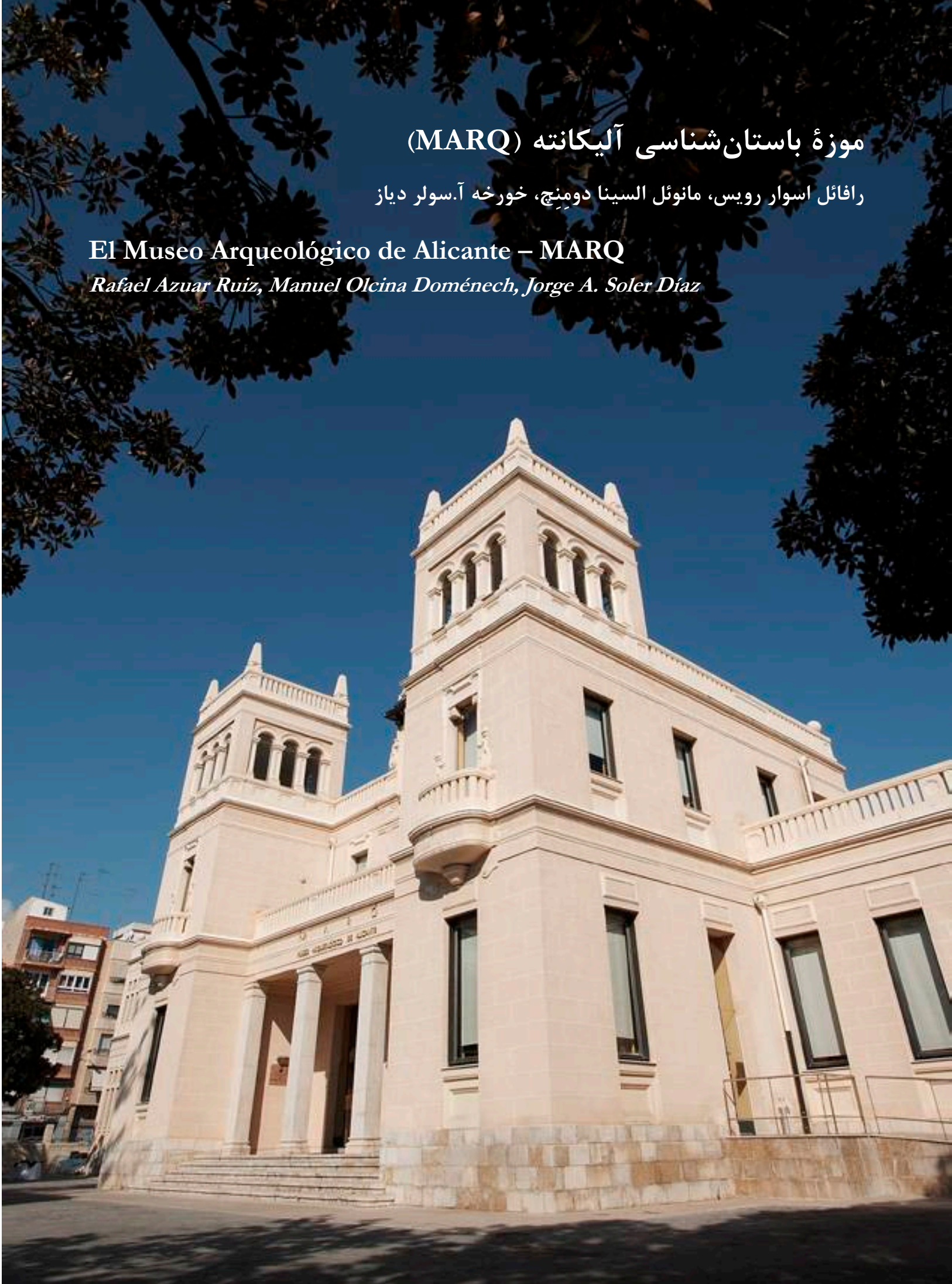
بگذرم، گروه‌هایی که بدون وقفه الهام‌بخش کارهایمان بوده و هستند. اهمیت میراث به‌دست‌آمده، تحقیقات و اشاعهٔ آن، نگهداری و مرمت محتاطانه و تعهدمان به جامعه‌ای که در خدمت آن هستیم. جیمز بیلینگتون، کتابدار ممتاز بازنشستهٔ کتابخانهٔ کنگرهٔ ایالات‌متحده که در ماه نوامبر فوت کرد، می‌گوید: "کتابخانه‌ها جزایر آزادی و پادزهرهای تعصب هستند، زیرا کتاب‌های ایدئولوژی‌های مخالف در صلح در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند". در همین راستا، موزه‌هایی مانند موزهٔ ملی ایران و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، مکانی هستند که در آن یک تمدن یا فرهنگ، تمدن یا فرهنگ دیگری را دنبال می‌کند، در یک سفر هزار سالهٔ بدون وقفه، که از نخستین حضور انسان تا دورهٔ مدرن در آن دیده می‌شود، جایی که قطعات آثار هنری، ظروف، ابزارها، تسلیحات، سلاح‌های جنگی، بقایای انسانی، البسه، جواهرات، تزیینات، عناصر تدفینی، دینی، نمادهای قدرت و یک مجموعه بی‌پایان از اشیا، مرتب و با دقت چیده شده حاصل از فرهنگ‌های مخالف، و مواجهات در جنگ‌های خویشاوندی،...یکی در کنار دیگری در صلح و آرامش نشان داده می‌شوند و به ما می‌گویند چه بودیم و چه هستیم و چه خواهیم شد. موزه‌ها فضای گفتگو، ملاقات، یادگیری، صلح و شناخت هستند و همچنین فضای لذت بردن از تجربیات بی‌نظیر و نمایشگاه "میراث باستان‌شناسی اسپانیا: گزیده‌ای از موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" می‌خواهد این پروژهٔ بی‌نظیر را با این اهداف در تهران ادامه دهد.

مهمترین و صمیمی‌ترین موضوعی که امروز جرات می‌کنم با همه شما در میان بگذارم، تجربهٔ شخصی من در مورد آشنایی با اشخاصی بزرگ بوده و هست، اشخاصی مانند پروفسور کوتیاس از دانشگاه آلیکانته و کشف کشوری از طریق وی که تاکنون برای من ناشناخته بود. تجربهٔ دیگر، بدون شک تعامل ما با همتایان موزهٔ ملی ایران است، متخصصان بزرگی که کاملاً شایسته و در خدمت کار خود هستند. همچنین، کارهای انجام شده توسط بخش‌های فرهنگی سفارتخانه‌هایمان، به ویژه تلاش‌های سفیر اسپانیا در ایران، ادواردو لوپس بوسکتس، تلاش دولت‌هایمان، وزرای امور خارجه و فرهنگ، وزارت فرهنگ استانداری خودمختار والنسیا، شرکت‌های متخصصی که درگیر بوده‌اند، متخصصینی که مشارکت داشته‌اند، معماران، طراحان، موسیقی‌دانان، مهندسین اطلاعات، بخش حمل‌ونقل و غیره، در کنار دیگر افراد و نهادهای همکار، دانشگاه آلیکانته، بایگانی عمومی سیمانکاس در سالامانکا، آسیسا، بنیاد صندوق مورسیا و به ویژه موزهٔ درنتس در آسن هلند، وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی ایران، هیئت سیاسی آلیکانته که مسئولان جدید سیاسی آن دکتر کارلوس ماسون گیخوت و خانم دکتر خولیا پارّا آپاریسیو، رییس و معاون فعلی ما؛ کسانی که از ابتدا و با نیت راسخ این پروژه را آغاز کرده و همراهی کردند. همتایان ایشان آقای سزار سانچس و سزار اگوستو اسنسیو که احساس و تعهد را به آن اعطا کردند. در نهایت آشنایی با سرزمین ایران، تاریخ، فرهنگ و میراث‌شان برای من با شکوه است. امیدوارم که این احساس برای شما هم در هنگام بازدید از نمایشگاه اتفاق بیافتد.

هدف اصلی ما از برگزاری چنین نمایشگاه‌هایی تبدیل موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به موزه‌ای بزرگ است. با توجه به شناخت بنده از این کار بی‌نقص و تیمی خارق‌العاده و منسجم متخصصین؛ می‌توان آن‌ها را به عنوان نوابغ "موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" نامید. از تلاش و ازخودگذشتگی همکارانم در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و همچنین بنیاد مارک قدردانی می‌کنم.

همانگونه که ما پاسدار میراث کهن شما بودیم، شما نیز ا مواریث فرهنگی ما پاسداری کنید.

جوسپ البرت کورتس ای گارّیدو
مدیر بنیاد استانداری والنسیا
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته (MARQ)

رافائل اسوار رویس، مانوئل السینا دومِنِچ، خورخه آ.سولر دیاز

El Museo Arqueológico de Alicante – MARQ

Rafael Azuar Ruiz, Manuel Olcina Doménech, Jorge A. Soler Díaz

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در سال ۱۳۹۸ خورشیدی (۲۰۱۹ میلادی)، هشتاد و هفت ساله می‌شود. این موزه مسیر طولانی را پشت سر گذاشته و در ابتدای سدهٔ ۲۱ میلادی تحولات بسیاری را تجربه کرده است. فعالیت‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از این تاریخ در زمینه‌های گوناگون گسترش یافته به‌طوری‌که در حال حاضر فعالیت‌های زیادی در حوزه‌های حفاظت، نشر و پژوهش‌های موزه‌ای انجام می‌دهد.

تاریخ بازگشایی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به ۲۶ دی‌ماه ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۷ ژانویه سال ۱۹۳۲ میلادی) بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که رییس‌جمهوری دوم اسپانیا، نیکتو آلکالا زامورا، آن را به لطف علاقه و تشویق انجمن و کمیتهٔ استانی آثار باستانی در طبقهٔ پایین کاخ تازه‌تاسیس شورای نمایندگان افتتاح کرد. نخستین نمایش آثار باستانی آلیکانته در این موزه، فضایی به مساحت ۲۰۰ مترمربع را اشغال کرده و علاوه بر مجموعه‌های گردآوری‌شده در طی کاوش‌های محوطه‌های باستانی مهم این استان، شامل آثاری از هنرهای زیبا (آثار هنرمندان معاصر) نیز می‌شد.

طی سال‌های جنگ داخلی اسپانیا ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۳۶-۱۹۳۹میلادی)، فعالیت‌های موزه و پژوهش‌های باستان‌شناسی آن به‌طور کل متوقف شده و در دهه‌های پس از جنگ نیز پیشرفت چندانی نداشت. به دلیل اوضاع پس از جنگ و ابتکارعمل بسیار پایین دولت‌ها، کار موزه با وجود برخی کمک‌های فردی همچنان متوقف ماند و اشیای جدیدی برای نمایش ارایه نمی‌شد. اما در اواسط دههٔ هفتاد این وضعیت دستخوش تغییرات مهمی شد؛ در سال ۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)، انریکه یوبرگات به ریاست موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته منسوب شد. یوبرگات پژوهشگری با استعداد و خبره بود که فعالیت‌های موزه را بر اساس شیوه‌های جدید و روش‌شناختی آغاز کرد. او باعث شد تا موزه به‌عنوان موسسه‌ای مرجع در میان متخصصان اسپانیایی شناخته شده و جایگاه شایسته‌اش را پیدا کند. در زمان مدیریت وی، نه تنها تعداد قابل‌توجهی پروژهٔ حفاری برای شناخت بیشتر دوران پیش‌ازتاریخ تا قرون وسطی انجام شد (بودجه تمام این تحقیقات میدانی از سوی منابع خصوصی تامین می‌شد)؛ بلکه یوبرگات موفق شد تا تیم کارشناسان موزه را نیز تقویت کند. به این ترتیب، برای نخستین‌بار در سال ۱۳۶۱ خورشیدی (۱۹۸۲ میلادی)، رافائل اسوآر به عنوان موزه‌دار و کارشناس در تدوین راهنمای اشیا به جمع کارشناسان موزه پیوست و سپس با کمک‌های او، در سال ۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۱ میلادی) دو سالن برای موزه‌داران متخصص تاسیس شد که پس از استخدام افراد مناسب راه‌اندازی شد. یک سالن متمرکز بر روی دورهٔ پیش‌ازتاریخ به ریاست خورخه آ.سولر دیاز و دیگری به منظور مطالعهٔ بیشتر بر روی موضوع‌های باستان‌شناسی که توسط امانوئل السینا دومنچ مدیریت می‌شد.

دورهٔ بین اواسط دههٔ ۸۰ تا اواسط دههٔ ۹۰ میلادی، بازهٔ زمانی پرکاری برای موسسه محسوب می‌شد؛ بازسازی نمایشگاه دائمی طبق استانداردهای موزه‌گرافی، آموزشی و دانش نوین از یک سو و از سوی دیگر ایجاد نخستین نمایشگاه‌های موقت؛ هرچند در ابتدا نسبتا کم و کوچک بودند. تیم جدید متخصصان موزه از کمبودهای این موسسه مطلع بودند. مشکلاتی که مدیریت مجموعه را دشوار کرده و آینده آن را به خطر می‌انداخت. مسائلی مانند مساحت اندک نمایشگاه‌های دائمی و موقت و همچنین عدم وجود بخش‌های ضروری مانند کارگاه مرمت اشیا، کتابخانه و انبار. این اوضاع نشانگر نوعی تضاد بود؛ زیرا حمایت‌های قابل‌توجهی در زمینهٔ موزه‌گرافی (طراحی موزه) و علمی در موسسه شده بود، اما این پیشرفت‌ها در محیطی کوچک با امکانات ناکافی در حال انجام بود. چالش‌های این دورهٔ حساس پس از اطلاع سیاستمداران استان از کمبودهای موزه برطرف شد و رییس شورای استانی آلیکانته در این زمان، یعنی خولیو د اسپانا، موفق شد تا ساختمان موزه را به بیمارستان قدیمی سن خوان دِ دیوس واقع در شمال‌غربی مرکز تاریخی آلیکانته منتقل کند، این اثر مهم معماری که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱ میلادی) افتتاح شده بود، در اواخر سدهٔ بیستم به فعالیت‌های بهداشتی خود پایان داد.

روند سازگاری با ساختمان جدید جهشی غیرقابل تصور برای موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته محسوب می‌شد؛ زیرا از محدوده‌ای به مساحت ۳۰۰ متر مربع به فضایی با ۹.۲۰۰ متر مربع منتقل شده بود و این جابه‌جایی چالش‌های بسیاری را به دنبال داشت که به دست معمار خولیان استبان و به لطف توصیه‌های فنی وی حل شد. از نظر موزه‌گرافی (طراحی موزه‌ای)، در ساختمان جدید فضای کافی برای سالن‌های عمومی، نمایشگاه‌ها، کتابخانه، کلاس‌های آموزشی، فروشگاه، کارگاه مرمت آثار، انبار، آرشیو، بخش مدیریت و غیره طراحی شده بود.

با مدیریت موزه‌داران مجموعه از جمله رافائل اسوآر، چالش ایجاد نحوهٔ به نمایش گذاشتن آثار باستانی نیز به موج جدید توسعه در ساختمان جدید موزه اضافه شد. با حمایت بسیاری از متخصصان، کارشناسان طرحی را آغاز کردند که طیف گسترده‌ای از خدمات موزه مانند ارائه مفاهیم عمومی، نحوهٔ انتخاب آثار، چگونگی نمایش مستندات تصویری و متنی و مرحلهٔ بعدی آن یعنی نظارت بر روند خدمات پشتیبانی را پوشش می‌داد. اجرای این پروژه بر عهدهٔ شرکت تخصصی جنرال د پرودوکسیونس د دیسنیو و طراح معروف داخلی موزه، بوریس میکا، قرار گرفت که با نگاه جدید خود در نمایش آثار باستانی به طراحی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته پرداخت، نگاهی که تا آن زمان در دیگر موزه‌های اسپانیا بیگانه بود.

قسمت مهمی از این طراحی و چیدمان جدید با فناوری‌های جدید انجام شد و کارشناسان سعی کردند که به شیوه‌ای هوشمندانه و آموزشی، دنیای بی‌روح فرهنگ مادی اشیای موزه را که خالی از قطعه‌های شگفت‌آور یا شهرت ملی بود، به تمام اقشار جامعه نزدیک کنند.

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در سال ۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۲ میلادی) توسط ملکه سوفیا، همسر پادشاه سابق اسپانیا، افتتاح شد. سالن‌های نمایشگاه‌های دایمی موزه در ۵ سالنِ بخش‌های بیمارستان

نمای ورودی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

قدیمی استان (سالن‌های پیش‌ازتاریخ، ایبری‌ها، فرهنگ رومی، قرون وسطی و دورهٔ معاصر) و ۳ بخش دیگر در قسمت مرکزی ساختمان با عنوان سالن‌های موضوعی دایر شدند. در مجموع، ۳۰۰۰ قلم شی در ۵ سالن تاریخی-فرهنگی به نمایش گذاشته شد که اکثر آن‌ها مربوط به کاوش‌های باستان‌شناسی و برخی از آن‌ها از آثار قوم‌نگاری و یا هنرهای زیبا هستند. سالن‌های موضوعی با طراحی صحنه‌هایی با اندازهٔ واقعی، روش کاوش در سه بافت متفاوت را نشان می‌دهند؛ کاوش در یک غار (باستان‌شناسی میدانی)، کاوش در یک کلیسا (باستان‌شناسی شهری) و کاوش در لاشهٔ قایق‌های غرق‌شده (باستان‌شناسی در عمق دریا). در بخش نمایش آثار نیز از داده‌های کشف‌شده از کاوش‌های باستان‌شناسی آلیکانته در اوایل سدهٔ ۲۱ میلادی استفاده شده است.

به موازات ایجاد یک موسسهٔ جدید فرهنگی، مسئولان موزه برای پروژه‌های بزرگ دیگری هم برنامه‌ریزی کرده و آن‌ها را به پایان رساندند، پروژه‌هایی که در حمایت از فعالیت‌های موزه پیش می‌رفتند. به عنوان مثال، با طی روندی پیچیده و خاص، از محوطه‌های باستانی تحت مدیریت موزه‌داران متخصص در بخش پیش‌ازتاریخ و باستان‌شناسی و به ویژه رافائل پرز خیمِنِس، معمار مسئول بخش معماری شورای استانی آلیکانته، پشتیبانی کردند. بین سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ میلادی)، برنامهٔ پایدار موزه‌ای‌شدن محوطهٔ تاریخی توسال د مانیسس آغاز شد. این محوطه به سبک شهر رومی لوسنتوم ساخته شده و موفقیت مهمی برای باستان‌شناسی والنسیا محسوب می‌شد؛ زیرا در زمانی کوتاه این مکان تاریخی به پارک باستان‌شناسی بزرگی با منابع مالی کافی برای حصول اطمینان از حفظ امنیت و ادامه پژوهش‌ها در آن تبدیل شد. در سال ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸ میلادی)، موسسهٔ دیگری برای ایجاد دسترسی بهتر، انتشار اخبار و حفاظت از غار-معبد پلا دِ پتراکوس افتتاح شد. این اقدام با شناخته‌شدن هنر غارنگاری هلال مدیترانه (نیمهٔ شرقی اسپانیا) به عنوان میراث جهانی توسط سازمان یونسکو در سال ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸ میلادی) هم زمان شد. در ادامه، مرکزی برای معابد در شهرداری شهر قلعهٔ دِ کاستل در سال ۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی) ایجاد شد و در سال ۱۳۹۴ خورشیدی (۲۰۱۵میلادی)، عناصر موزه‌گرافی و صوتی - تصویری آن بازسازی شد.

نمای داخلی یکی از اتاق‌ها در ساختمان قدیمی موزهٔ باستان‌شناسی استانی آلیکانته در کاخ تازه تأسیس شورای نمایندگان





در سال ۱۳۷۸ خورشیدی (۱۹۹۹ میلادی)، شورای استانی آلیکانته محوطهٔ باستانی ایلتا دلس بانیتس (واقع در ال کمپیو) را خریداری کرد. یک سال بعد، عملیات بازیابی بر اساس الگوهای از پیش به کار گرفته‌شده در محوطهٔ توسال دِ مانیسس، در این مکان شروع شد. مرمت اشیای اواخر دورهٔ نوسنگی، دورهٔ مفرغ، دوران ایبری‌ها و رومی‌ها بعد از افتتاح عمومی این مکان باستانی در سال ۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی) به پایان رسید.

به این ترتیب، در اوایل سدهٔ ۲۱ میلادی، موزهٔ باستان‌شناسی کوچک و قدیمی استان آلیکانته تبدیل به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته یعنی یک موسسهٔ بزرگ به همراه سه محوطه یا پارک باستان‌شناسی شد. درآمد حاصل از چنین زیرساخت فرهنگی قدرتمندی بستگی به مجموعهٔ مدیریتی جدیدی داشت که قادر باشد حفاظت و بهره‌برداری از این موسسات را بر عهده بگیرد، از رشد جایگاه موزه در جامعه اطمینان حاصل کند و پروژه‌هایی طرح کند که این مجموعه را نه تنها در استان آلیکانته؛ بلکه در عرصهٔ ملی و بین‌المللی به یک موزهٔ مرجع تبدیل کند، موردی که بلافاصله در سال ۱۳۸۳ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی) در آتن با اهدای جایزهٔ "موزهٔ سال اروپایی" به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به رسمیت شناخته شد. این جایزه توسط "انجمن موزه‌های اروپایی" تحت نظارت اتحادیهٔ اروپا به موسسات برتر اهدا می‌شود.

مارک که مخفف موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته (در زبان اسپانیایی) است، یک واحد اجرایی وابسته به حوزهٔ فرهنگی شورای ایالتی است که از گروه‌های مشخصی برای پیشبرد اهدافش استفاده می‌کند. این موزه به واحدهای کاربردی که زیرنظر رییس‌کل موزه (که از سال ۱۳۸۵ بر عهده امانوئل السینا دومنچ است) فعالیت می‌کند، تقسیم شده است. در مقام ریاست، السینا وظیفه دارد بودجهٔ سالانهٔ موزه را مشخص کند، طرح‌های سرمایه‌گذاری و توسعه را مدیریت کند و هماهنگی‌های لازم برای اجرای وظایف سپرده شده به موزه را انجام دهد، خواه این وظایف مستقیما به موزه ابلاغ شده باشد و خواه از طریق واحدهایی که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

- واحد مدیریتی موزه مسئول آماده‌سازی تمامی اسناد اقتصادی- اداری لازم برای توسعه، اصلاح و پیگیری بودجهٔ سالانه و همچنین پردازش پرونده‌های مربوط به مخارج و سرمایه‌گذاری‌ها است. از سوی دیگر، ذخیره، تخصیص اسناد و اخذ مالکیت اشیاء منقول باستانی و دیگر آثار با ماهیت میراث‌جهانی از دیگر مسئولیت‌های مدیریت موزه محسوب می‌شود. این بخش همچنین وظیفهٔ پیگیری آموزش تمامی کارکنان موزه و افرادی را دارد که برای انجام پروژه در ساختمان موزه و یا محوطه‌های باستانی آن فعالیت می‌کنند.

- بخش مجموعه‌ها و کاوش‌ها عهده‌دار مدیریت بودجه فعالیت‌های باستان‌شناسی و پژوهش‌های مرتبط با آن است. این واحد وظایف بخش‌ها با کارکردهای خاص را یکسان‌سازی می‌کند. این بخش‌ها شامل موارد زیر هستند: آزمایشگاه مرمت: از وضعیت مناسب آثار اطمینان حاصل کرده و تحت قرارداد، اشیا کشف‌شده توسط دیگر موزه‌ها را احیا و مرمت می‌کند. دفتر مجموعه‌ها و

نمایشگاه دایمی فرهنگ رومی، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته





آزمایشگاه مرمت آثار، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

پژوهش‌ها: روند تهیهٔ کاتالوگ‌های موزه را بر عهده دارد و از سال ۱۳۸۶ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)، امکان دسترسی به ۹ هزار قطعه را برای محققان، استادان و دانشجویان باستان‌شناسی فراهم کرده است.

بخش سکه‌شناسی: وظایف مربوط به کنترل و مطالعهٔ هشت هزار سکهٔ کشف‌شده را انجام می‌دهد.

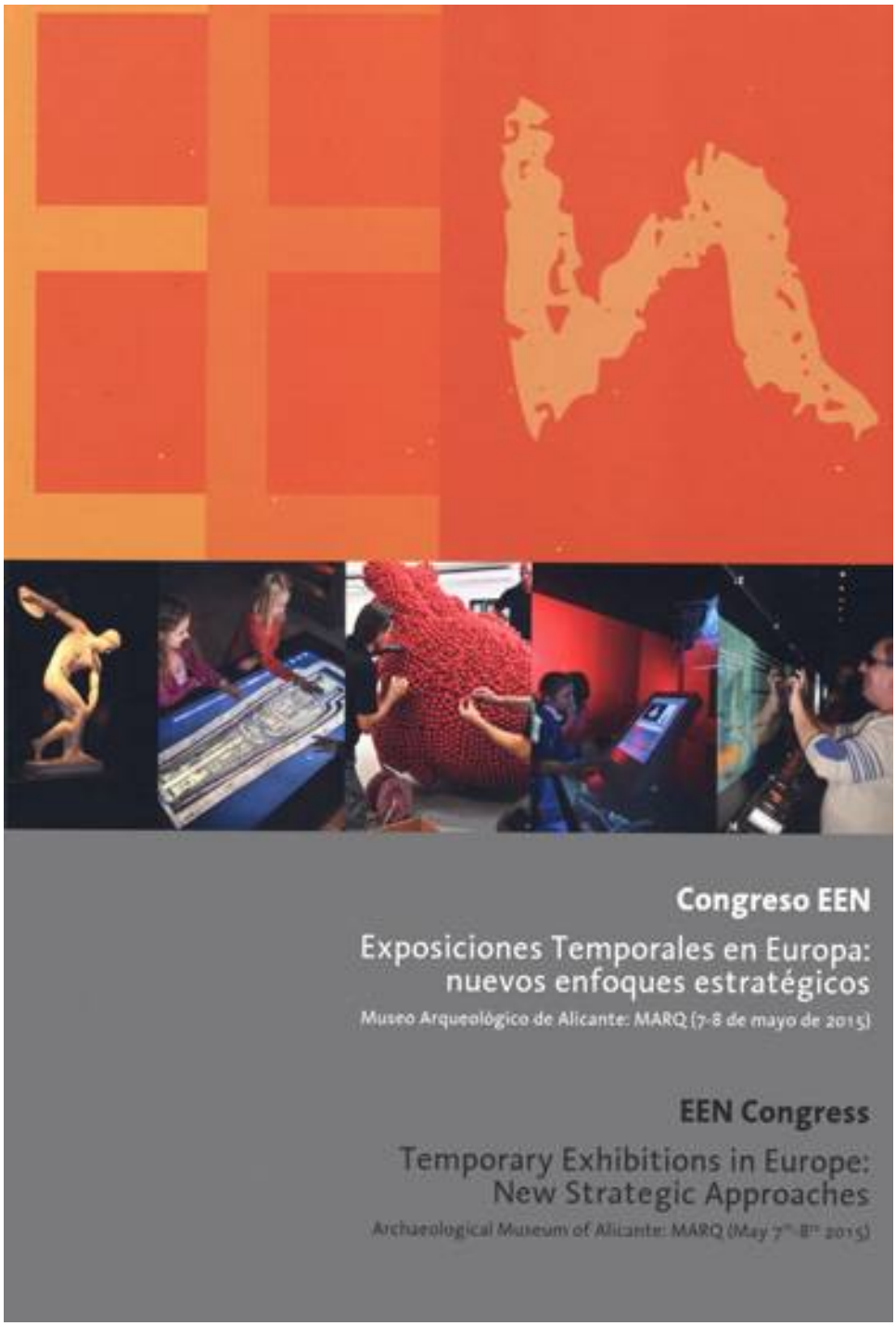
بایگانی فنی (آرشیو): از محتوای گرافیکی، اسناد تاریخی، گزارش‌های فنی، خاطرات مربوط به پروژه‌های کاوش و برنامه‌ریزی‌ها محافظت می‌کند.

بخش‌های حفاظت و نظارت: این بخش مسئول حفاظت و نظارت دائمی بر مجموعهٔ نمایشگاهی سالن‌های دائمی موزه است. دفاتر زیرنظر واحد مجموعه‌ها و کاوش‌ها در طبقهٔ زیرهمکف در کنار انبارها قرار داشته و در مجموع ۵ سالن بزرگ با مساحتی در حدود ۱۰۰۰ مترمربع را در اختیار دارند. این دفاتر از بودجهٔ مختص کاوش صدها محوطهٔ باستانی استان نگه‌داری می‌کنند. طبق دستور دولت خودمختار ایالت والنسیا، اشیاء کشف‌شده در این محوطه‌ها به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته منتقل می‌شوند.

- واحد فن‌آوری و اطلاعات: مدیریت وب سایت موزه و تسهیل همکاری در شبکه‌های اجتماعی را بر عهده دارد. همچنین مسئول توسعه سیستم های جدید تعامل با عموم مردم در سالن‌های موزه بوده و مشکلات حوزهٔ ذخیره‌سازی داده‌های کامپیوتری را برطرف می‌کند.

- واحد نمایشگاه و انتشارات: جنبه‌های فنی نمایشگاه‌های موقت را تحت حمایت مالی "بنیاد مارک در بخش خودمختار والنسیا" بررسی می‌کند و همچنین مسئول انتشار اطلاعات این نمایشگاه‌ها از طریق طراحی کاتالوگ‌های ویژهٔ آثار است. به علاوه، این واحد به طراحی و تولید انتشارات علمی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته می‌پردازد که شامل این موارد است؛ رساله‌های تک موضوعی متشکل از مجموعه‌ای از کاتالوگ‌ها، تحقیقات و خلاصه‌های علمی و خاطرات پروژه‌های باستان‌شناسی و سرانجام ویرایش مجله "موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، باستان‌شناسی و موزه‌ها". تا به حال ده جلد از این نشریه که شامل یک شمارهٔ ضمیمه نیز می‌شود منتشر شده و در آن متن سخنرانی‌های دومین همایش باستان‌شناسی و میراث آلیکانته، که در سال ۱۳۸۱ خورشیدی برگزار شد (در نوامبر ۲۰۰۲ میلادی)، به چاپ رسیده است. واحد نمایشگاه‌ها و انتشارات، هماهنگی‌های لازم برای برگزاری برنامه‌های آموزشی و پرورشی ارایه‌شده توسط "انجمن مارک در بخش خودمختار والنسیا" را انجام داده و در کنار آن مدیریت کتابخانهٔ موزه را نیز بر عهده دارد. این کتابخانه در حال حاضر مالک ۴۵۰۰۰ جلد کتاب بوده و با ۴۰۰ موسسهٔ داخلی و خارجی تعامل و همکاری دارد.

نتایج پژوهش‌های در حالِ انجامِ موزه که در نشریات پرتیراژ تخصصی و رساله‌های علمی به چاپ رسیده‌اند، حاصل ماهیت دوگانهٔ



پوستر معرفی نمایشگاه‌های موقت کنگره اروپا: رویکردهای جدید استراتژیک، شبکه نمایشگاه اروپا (EEN)

بیشتر کارکنان بخش‌های مختلف موزه است. شایان ذکر است که بیشتر این افراد دارای تحصیلات عالیه در رشتهٔ باستان‌شناسی هستند. موزه راه انجام پژوهش‌های علمی را برای آن‌ها آسان کرده و منابع مالی و انسانی را در اختیارشان قرار می‌دهد. به این ترتیب، موزه‌داران و کارکنان فنی متخصص، کاوش‌های استان را مدیریت می‌کنند و پژوهش‌ها را از پیش‌ازتاریخ تا اواخر قرون وسطی در محوطه‌های مختلفی مانند غارها، محیط‌های روستایی، اماکن شهری و حتی محوطه‌های زیر آبی انجام می‌دهند. بنابراین این متخصصان نه تنها قادر خواهند بود که نتایج تحقیقاتشان را به چاپ برسانند؛ بلکه می‌توانند کنگره‌ها و سمینارهای علمی را سازماندهی کنند، هماهنگی پروژه‌های اروپایی را بر عهده بگیرند و نمایشگاه‌هایی با موضوعات مرتبط با باستان‌شناسی برگزار کنند. این فداکاری‌ها لازم است. برای سلامت یک موسسه مانند موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، پژوهش‌های تخصصی کارکنان و به روزرسانی مداوم اطلاعات در حوزه‌های خاص تشویق و حمایت می‌شود.

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته سالانه بین ۷ تا ۱۰ کاوش در محوطه‌های باستانی مختلف استان، با استفاده از بودجه‌ای کافی و با مشارکت متخصصان و بیش از صد دانشجوی داوطلب از دانشگاه‌های اسپانیایی و اروپایی انجام می‌دد. به علاوه، به طور هم زمان و با همکاری حوزهٔ معماری شورای ایالتی استان، بین سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۹ خورشیدی (۱۹۹۹ تا ۲۰۱۰ میلادی)، کاوش‌های زیادی به مدت چندین ماه در محوطه‌های توسالِ مانیسس و ایلِتا دلس بانیتس انجام داده که طی آن‌ها فضاهای بزرگی از سکونت‌گاه‌های پیش‌ازتاریخی آشکار شده است. به لطف این کاوش‌ها، دانش تاریخی متخصصان به طور قابل توجهی ارتقا یافته و این فضاهای جدیدِ کاوش‌شده به سرعت در این سازمان فرهنگی ادغام شده و به شکلِ موزه درآمده‌اند.

در اینجا به عنوان مثال باید به کاوش میدان اصلی شهر لوسنتوم و کشف قطعه‌ای استثنایی در آن مکان اشاره کرد که در تمام دنیای رم بی‌نظیر است. این اثر دست چپ مجسمهٔ مفرغی امپراطوری است که دستهٔ شمشیری منتهی به یک عقاب دو سر را نگه داشته است. موزه با همکاری معماران، پروژه‌های بازسازی میراث باستانی استان را اجرا می‌کند، درحالی که تلاش می‌کند تا منابع لازم برای شناخت، حفاظت و دسترسی آن‌ها نیز فراهم شود. نمونه‌هایی از این عملیات، در قلعهٔ قرون وسطایی پرپوتسنت، محوطهٔ باستانی کووا د ای اور در بنیارس یا غارهای دارای سنگ‌نگاره در بای د گایینرا اجرا شده‌اند.

این گزارش‌ها به دلیل ویرایش دقیق، در رسانه‌های دانشگاهی و اجتماعی، همایش‌ها و جلسات علمی برگزارشده در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، معرفی می‌شوند. موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به ابتکار خود یا در همکاری با موسسات دیگر، جلساتی تخصصی در رابطه با موزه‌شناسی یا باستان‌شناسی برگزار می‌کند.

در اینجا به برخی از آن موارد بی‌شمار اشاره می‌کنیم: چهارمین کنگرهٔ نوسنگی در شبه‌جزیره (آبان‌ماه ۱۳۸۵ خورشیدی، نوابر ۲۰۰۶ میلادی)، اجلاس جهانی نوآوری‌ها در حوزهٔ موزه‌های باستان‌شناسی: چشم‌اندازی از تجربه‌های اخیر در اروپا (آذرماه ۱۳۸۵ خورشیدی،

کارگاه آموزشی، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



دسامبر ۲۰۰۶ میلادی)، عاج‌ها و فیل‌ها در شبه‌جزیرهٔ ایبری (آبان‌ماه ۱۳۸۹ خورشیدی، نوامبر ۲۰۱۰ میلادی)، شهر رومی والنسیایی (آذرماه ۱۳۹۲ خورشیدی، دسامبر ۲۰۱۳ میلادی)، نخستین و دومین دورهٔ باستان‌شناسی در آندلس (مهرماه ۱۳۹۲ خورشیدی، اکتبر ۲۰۱۳ و مهرماه ۱۳۹۳ خورشیدی، ۲۰۱۴ میلادی)، محوطهٔ باستان‌شناسی ایلتا دلس بانیتس و گلخانه‌های رومی ساحل مدیترانه.

مسالهٔ حفاظت (آذرماه ۱۳۹۳ خورشیدی، ۲۰۱۴ میلادی)، نمایشگاه‌های دوره‌ای در اروپا: دیدگاه‌های جدید استراتژیک (اردیبهشت ماه ۱۳۹۴ خورشیدی، می ۲۰۱۵ میلادی)، دیدگاه‌های جدید در پیش‌ازتاریخ اروپا (آبان‌ماه ۱۳۹۶ خورشیدی، نوامبر ۲۰۱۷ میلادی) (این مورد در همکاری با موزهٔ دولتی پیش‌ازتاریخ شهر هاله (آلمان) رخ داد)، تازه‌ترین نمونهٔ نمایشگاهی در مورد تغییرات مدنی در شهرهای رومی مابین دورهٔ آغازین امپراطوری روم و دوران باستان متأخر (آذرماه ۱۳۹۷ خورشیدی، دسامبر ۲۰۱۸ میلادی) بوده است.

در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، در شهریورماه ۱۳۸۰ خورشیدی (سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی)، موزه‌داران مجموعهٔ باستان‌شناسی از سال ۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۵ میلادی) به عنوان کارفرما فعالیت می‌کنند.

بنیاد نهادی صاحب تصمیم است، این موسسه بخش‌های متفاوت عمومی و خصوصی را گردهم آورده و تلاش می‌کند تا با جذب بودجه‌های اقتصادی به اجرای فعالیت‌های متنوع مورد علاقهٔ مردم بپردازد که این فعالیت‌ها شامل؛ نمایشگاه‌های فصلی، فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی، کنترل و نظارت بر سالن‌ها یا توجه به بازدیدکنندگان است.

بالاترین‌ترین مسئولیت بنیاد، که دفتر آن در ساختمان موزه واقع شده، بر عهدهٔ رییس شورای استانی بوده و توسط مدیر اجرایی (در حال حاضر جوزپ آلبرت کورتس) اداره می‌شود. این مقام از مشاوره‌های فنی مسئولین و متخصصان موزه، به عنوان همکاری منظم از طریق توافق‌نامه، بهره می‌گیرد. اخیرا مدیر نمایشگاه‌های بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، خورخه سولر، به عنوان رییس واحد نمایشگاه‌ها و معرفی موزه انتخاب شده است.

هماهنگی بین بنیاد و موزه توسط نهاد کمیسیون علمی-فنی ایجاد می‌شود که متشکل از مدیریت موزه، ریاست بنیاد، موزه‌داران، پرسنل مدیریت اقتصادی - مالی هر دو مجموعه و مدیر بخش معماری شورای ایالتی است.

در نشست‌های ماهانه تمامی موضوعاتی که باید برای بررسی بعدی به کمیسیون اجرایی و انجمن موزه‌داران بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته ارجاع شود، تحلیل و اطلاع‌رسانی می‌شود.

در بین پیشنهادات موفق، از نظر تاثیر آن بر افزایش تعداد بازدیدکنندگان، برگزاری نمایشگاه‌های فصلی قابل ذکر است، فعالیتی که در سطح بالا و با اعتماد بر طراحی باکیفیت پس از تجربه‌های پیشین مکان قبلی از سال ۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی) آغاز شد. تا این تاریخ، در مجموع ۱۳۷ نمایشگاه برگزار شده، اکثر آن‌ها بومی بوده‌اند: در بخش استانی، از طریق تقویت

نمایشگاه موقت مایاها؛ اسرار شهرهای گمشده، ۲۰۱۷، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



تبلیغ موزه‌ها و باستان‌شناسی بومی با برنامهٔ جذاب همگرایی در قالب "نمایشگاه موزه‌های بخش والنسیا در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" و در بخش ملی، با همکاری موزه‌های اصلی سراسر اسپانیا و همچنین کشورهای دیگر جهان.

بدون شک برنامه‌های بین‌المللی بسیار جذاب‌تر هستند، موضوعی که به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته اجازه داده تا با برخی موزه‌های باستان‌شناسی مهم دنیا ارتباط برقرار کند. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: هنر و امپراطوری آشور (۱۳۸۶ خورشیدی / ۲۰۰۷ میلادی) و زیبایی جسم، هنر و تفکر در یونان باستان (۱۳۸۸ خورشیدی / ۲۰۰۹ میلادی)، با آثاری از مجموعهٔ موزهٔ بریتانیا؛ موزه ارمیتاژ. میراث باستان‌شناسی روس (۱۳۹۰ خورشیدی / ۲۰۱۱ میلادی)، با ارائه مجموعهٔ موزهٔ اصلی سن پطرزبورگ؛ هال اشتات (اتریش)، پادشاهی نمک (۱۳۹۲ خورشیدی / ۲۰۱۳ میلادی)، در همکاری با موزهٔ تاریخ طبیعی وین؛ وایکینگ‌ها. جنگجویان شمال، اربابان موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته (۱۳۹۵ خورشیدی / ۲۰۱۶ میلادی)، همکاری با موزهٔ ملی دانمارک؛ مایاها، راز شهرهای گمشده (۱۳۹۶ خورشیدی / ۲۰۱۷ میلادی)، با همکاری موزه‌های گواتمالا، موزهٔ درنتس آسن (هلند) و موزهٔ تاریخی منطقهٔ پالاتن (آلمان) یا نمونهٔ اخیر "ایران: مهد تمدن" (۱۳۹۸ خورشیدی / ۲۰۱۹ میلادی)، بر پایهٔ همکاری مشترک با موزهٔ ملی ایران و موزهٔ درنتس، آسن.

به موازات این برنامه‌ها، فعالیت‌های مختلف دیگری در جهت تقویت موضوعات مذکور در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته اجرا شده‌اند. کارگاه‌های آموزشی، سری همایش‌های ویژه و حتی مونتاژهایی از نمایشگاه‌های موازی که کار موزه در عرصهٔ بین‌المللی را به دید عموم می‌رساند. در حال حاضر، "امپراطوری پرشیا" موضوع کار بین‌المللی موزه است که در قالب برنامه "اسپانیا و ایران در زمان امپراطوری‌های بزرگ" توسعه یافته و مربوط به روابط دو کشور بین سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی می‌شود.

حفظ پروژه‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته که به مرجعی بین‌المللی تبدیل شده‌اند به طور قطع کار مداوم می‌طلبد. طرح‌هایی که در دههٔ اول سدهٔ ۲۱ میلادی قابلیت عرضه برای مشارکت در پروژه‌های موزه‌های اروپایی (بیگانگان، واقعیت، مرکاتور و آنسر) را پیدا کرده و در تقویت روابط با متخصصان دیگر موسسه‌ها کارآمد بوده است. با وجود این سابقهٔ کاری، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از سال ۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی) به بعد توانست در بنیاد شبکه‌های نمایشگاهی اروپایی شرکت کند. در این شبکه، از میان یافته‌های سالیانه مراکز مختلف موزه‌های شرکت‌کننده، ایده‌ها و برنامه‌های نمایشگاهی با ماهیت بین‌المللی مانند برنامهٔ موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در مورد ایران آشکار می‌شود.

این همکاری‌ها با موزه‌های باستان‌شناسی شهرستان‌های مختلف استان آلیکانته نیز وجود دارد و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته موفق شده تا اطلاعات خود را از طریق به اشتراک‌گذاری تجربیات با این موزه‌ها پرمایه‌تر کند. در مورد برنامهٔ نمایشگاه‌های "موزه‌های استانی"، این همکاری کاملا چشمگیر و قابل توجه است. در این مورد حقیقتا مجموعه‌ای از اقدامات کمکی فنی نیز بین موزه‌ها گسترش‌یافته به‌طوری‌که آزمایشگاه مرمت این موزه، قطعات یکی از بهترین مجموعه‌های کشف‌شده را بدون هیچ هزینه‌ای مرمت کرده است. همچنین مانند نمایشگاه‌های بین‌المللی، تمامی نمایشگاه‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته دارای کاتالوگ مستقل هستند که در موارد بسیاری اطلاعات باستان‌شناسی هر یک از شهرستان‌ها را به‌روز می‌کنند.

طی سال‌های اخیر، اصلاحات و اقداماتی با هدف اطمینان از دسترسی حداکثری بازدیدکنندگان با ناتوانی جسمی یا شناختی، از اولویت‌های این موزه بوده است. فعالیت‌های آموزشی برای طیفی از کودکان خردسال تا دانش‌آموزان مقطع متوسطه طراحی شده که اساساً شامل کارگاه‌های آموزشی، نشریات و دیگر برنامه‌های آموزشی است. شایان ذکر است که طی ده سال گذشته بیش از ۲۴۰،۰۰۰ دانش‌آموز و ۶۰۰ مدرسه و مؤسسهٔ آموزشی در این فعالیت‌ها با یکدیگر رقابت کرده‌اند. البته موزه، آموزش معلمان را فراموش نکرده و در این راستا ده‌ها دوره برگزار شده است که امکان را برای معلمان فراهم می‌کند تا دانش خود را در رابطه با تاریخ و باستان‌شناسی با مضامین تک موضوعی به‌روز کنند، مانند آنچه در برنامه "زنان از دید میراث موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" در سال ۱۳۹۶ خورشیدی (۲۰۱۷ میلادی) انجام شد.

همان‌طور که گفته شد، عزم قاطعی برای ایجاد دسترسی تمام اقشار جامعه به موسسات و محتویات این موزه وجود دارد که با همکاری گروه‌های مدنظر در فعالیت‌های چندگانه‌ای نمود پیدا می‌کند. برای مثال، موزه با کمک "سازمان ملی نابینایان اسپانیا" راهنماهای موزه را به خط بریل و نمایشگاه‌ها را به شکل عناصر لمسی در اختیار این قشر قرار داده است. همچنین، به لطف کمک‌های مالی وزارت صنعت، گردشگری و تجارت دولت اسپانیا در چارچوب برنامهٔ ملی تحقیقات علمی ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۸ خورشیدی (۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ میلادی) پروژهٔ "یک موزه برای همه" گسترش یافت که به تولید راهنماهای چندرسانه‌ای برای افرادی با ناتوانایی‌های شنیداری پرداخت. اقدامات موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در مورد توجه به اقشار ناتوان جسمی باعث شد تا این موزه به عنوان یکی از فینالیست‌های جایزه‌های ملی مانند جوایز شایستگی تلفونیکا در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ خورشیدی (۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ میلادی) معرفی شده و تبدیل به یکی از معدود موزه‌هایی شود که در راهنمای ملی نقاط گردشگری قابل دسترسی اسپانیا از آن نام برده شده است. گام دیگر در همین راستا، برگزاری سومین کنگرهٔ بین‌المللی آموزش و دسترسی در آلیکانته (موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته) و ویاخویوسا (موزهٔ ویلاموسئو) در مهرماه ۱۳۹۵ خورشیدی (اکتبر ۲۰۱۶ میلادی) است که در سال ۱۳۹۸ خورشیدی (۲۰۱۹ میلادی)، مکاتبات و گزارش‌های آن منتشر شد.

تالار بخش تاریخی نمایشگاه "ایران مهد تمدن"، سالن نمایشگاه‌های موقت، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته


26
PART
ARTHIAN EMPIRE

ذکر این نکته نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته با دانشگاه‌ها در جهت آموزش عملی دانشجویان در تمامی بخش‌های موزه از جمله پارک‌های باستان‌شناسی همکاری داشته است؛ به‌طوری‌که طی ده سال اخیر بیش از ۶۰۰ دانشجوی دانشگاه آلیکانته از این برنامه بهره‌مند شده‌اند.

اگر نیاز مجموعه به نگهداری دائمی و سرمایه‌گذاری برای بالا بردن سطح زیرساخت‌ها و موسسات نادیده گرفته می‌شد، فعالیت‌های فشردهٔ موزه به‌هیچ عنوان موفقیت‌آمیر نبود. هیچ وضعیتی برای یک موزه بدتر از این نیست که به حال خود رها شود و ما همیشه سعی کرده‌ایم تا از این وضعیت فاصله بگیریم. در این راستا، از میان طرح‌های اجراشده در موزه طی ده سال اخیر، از تعدادی از بهترین‌های آن‌ها نام می‌بریم: پروژه‌های اجرا شده در حیطهٔ کنترل محیط، فعالیت‌های دائمی حفاظت برای ایجاد نظم و ترتیب هرچه بیشتر در موزه، انجام بازسازی‌هایی مانند تبدیل تکنولوژی ال ای دی سیستم روشنایی تمام سالن‌های نمایشگاه دائمی و تکنولوژی سیستم‌های صوتی - تصویری که گذر زمان آن‌ها را تقریبا منسوخ کرده بود.

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از جمله موزه‌های امن با شرایط محیطی مناسب به‌شمار می‌آید و به این دلیل می‌تواند مجموعه‌هایی را از موزه‌های دیگر برای نمایش به امانت بگیرد، مانند مجموعه آثاری که از موزهٔ ملی ایران برای مدتی به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته منتقل شد. در سال‌های اخیر، سرمایه‌گذاری‌های زیادی در حوزهٔ تجهیزات نظارت، پیشگیری و تشخیص موزه انجام شده است که تحت مدیریت بخش حفاظت و امنیت با دقت بسیاری بالایی اجرایی می‌شود. همچنین بیش از صد دوربین بر فضای موزه و آثار تاریخی آن و پارک‌های باستان‌شناسی تحت مدیریت آن نظارت دارند.

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از حدود ۱۹ سال پیش که به ساختمان جدید منتقل شد، پیشکشی به جامعهٔ اسپانیا ارائه کرده که همواره مورد پشتیبانی مردم این کشور قرار گرفته است. این ادعا نه تنها بر اساس کمیت مجموع بازدیدکنندگان موزه (نزدیک به ۲ میلیون نفر)؛ بلکه از نظر ملاحظات اجتماعی مطرح شده است. یک نظرسنجی دائمی برای ارزیابی موسسات، مونتاژهای نمایشگاهی و مسئولین رسیدگی به بازدیدکنندگان در این موزه از طریق سایت اینترنتی و یا بر روی کاغذ انجام می‌گیرد. بر اساس این نظرسنجی و چندین هزار فرم تکمیل‌شده، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از ده امتیاز نمرهٔ هشت را به خود اختصاص داده است. البته موزه نظرات قشر متخصص و حرفه‌ای را نیز در مورد خدمات ارائه‌شده در حوزهٔ پژوهش‌ها بررسی می‌کند. این افراد خاص شامل کسانی می‌شوند که برای مطالعهٔ میراث این موزه به بازدید مجموعه‌ها آمده‌اند یا افرادی که از کتابخانه استفاده می‌کنند و یا اساتید تحصیلات تکمیلی که در مورد دوره‌های ارائه‌شده نظر خود را ابراز می‌کنند. در این نوع از نظرسنجی‌ها نیز موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته از ارزیابی خوب و بالایی برخوردار است. تعهد این مجموعه برای ارائهٔ خدمات مناسب باعث‌شده تا گواهینامه‌های رسمی تایید کیفیت را از مراکز دولتی تنظیم آیین‌نامه‌های مدیریتی کسب کند. برای مثال، در سال ۱۳۹۷ خورشیدی (۲۰۱۸ میلادی)، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به‌عنوان نخستین موزهٔ کشور اسپانیا شناخته شد که توانست درجهٔ کیفیت (Q de Calidad) را به‌دست آورد. این تاییدیه به موسساتی اعطا می‌شود که از استانداردهای عالی در بخش گردشگری برخوردار باشند.

به طور قطع، ما بر این عقیده‌ایم که مرحلهٔ جدید موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و بنیاد مارک در بخش خودمختار والنسیا یک هدف بلندپروازانه برای خود معین کرده که ارزش تحمل سختی راه را داشته و مطمئنا خدمات چشمگیری در ابعاد مختلف آموزشی، تحصیلاتی، تحقیقاتی، حفاظت و انتشار میراث تاریخی - باستان‌شناسی و بهرمندی از فرهنگ به جامعه ارائه کرده است. آیندهٔ این موزه می‌تواند به مانند زمان سپری‌شده آن که ما را به این نقطه رسانده، رضایت‌بخش باشد. می‌دانیم که هیچ‌کدام از خدمات حال حاضر موزه بدون مشارکت و تعهد تیم خارق‌العادهٔ مجموعه ممکن نبوده است. توجه و ترقی کارکنان تنها تضمین‌کنندهٔ ادامهٔ راه موزه در راستای دستیابی به بزرگترین دستاوردها خواهد بود.

کتاب‌شناسی

Azuar Ruiz, R.; M. Olcina Doménech and J. A. Soler Díaz

2005 "El Museo Arqueológico Provincial de Alicante", *Mus-A: Revista de los museos de Andalucía*, 5: 74-79.

Olcina Doménech, M.

2017 "El Museo Arqueológico Provincial de Alicante-MARQ", *Boletín del Museo Arqueológico Nacional*, 35, Madrid: 2031-2046.

Olcina Doménech, M. and J. A. Soler Díaz

2014 "Diez años de un programa de exposiciones temporales para la difusión del patrimonio arqueológico de Alicante", *Museos.es. Revista de la Subdirección General de Museos Estatales*, 9-10: 252-271.

Soler Díaz, J.A.; J. L. Menéndez Fueyo and Ximénez de Embún Sánchez

2016 "Sobre el diseño expositivo en museos arqueológicos: dialéctica entre objetos y medios técnicos". En J.A. Soler, A. Birnie y M. Olcina (Coor.) *Exposiciones termporales en Europa: nuevos enfoques estratégicos*, Congreso EEN –EuropeanExhibition Network. Alicante: 148-166.

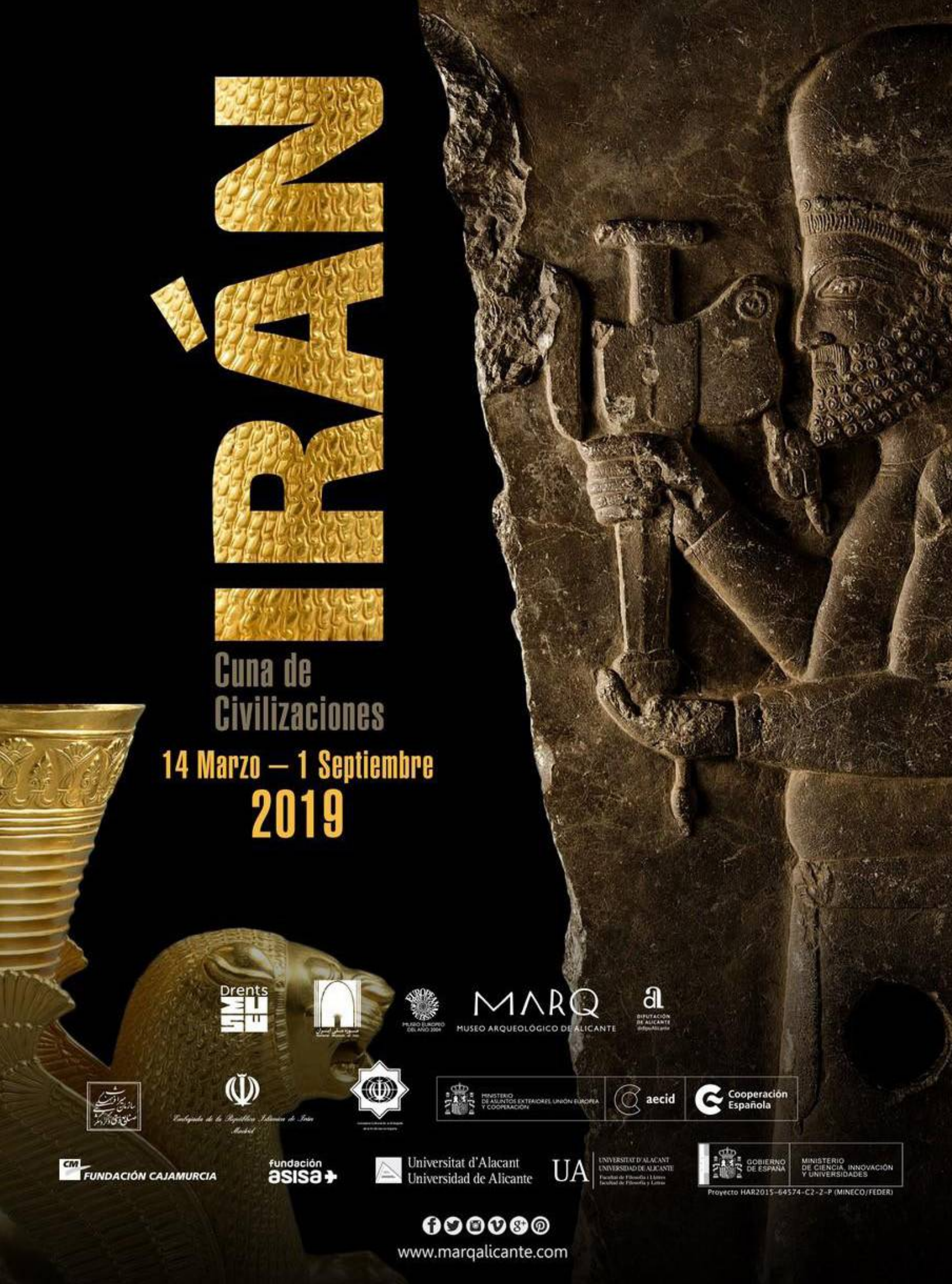
پوستر نمایشگاه "ایران مهد تمدن"، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

IRÁN

Cuna de Civilizaciones

14 Marzo – 1 Septiembre

2019



MARQ
MUSEO ARQUEOLÓGICO DE ALICANTE

Drents

MUSEO EUROPEO DEL AÑO 2004

DIPUTACIÓN DE ALICANTE

Embajada de la República Islámica de Irán
Madrid

MINISTERIO DE ASUNTOS EXTERIORES, UNIÓN EUROPEA Y COOPERACIÓN

aecid

Cooperación Española

FUNDACIÓN CAJAMURCIA

fundación asisa

Universitat d'Alacant
Universidad de Alicante

UA
UNIVERSITAT D'ALACANT
UNIVERSIDAD DE ALICANTE

GOBIERNO DE ESPAÑA
MINISTERIO DE CIENCIA, INNOVACIÓN Y UNIVERSIDADES

Proyecto HAR2015-64574-C2-2-P (MINECO/FEDER)

www.marqalicante.com

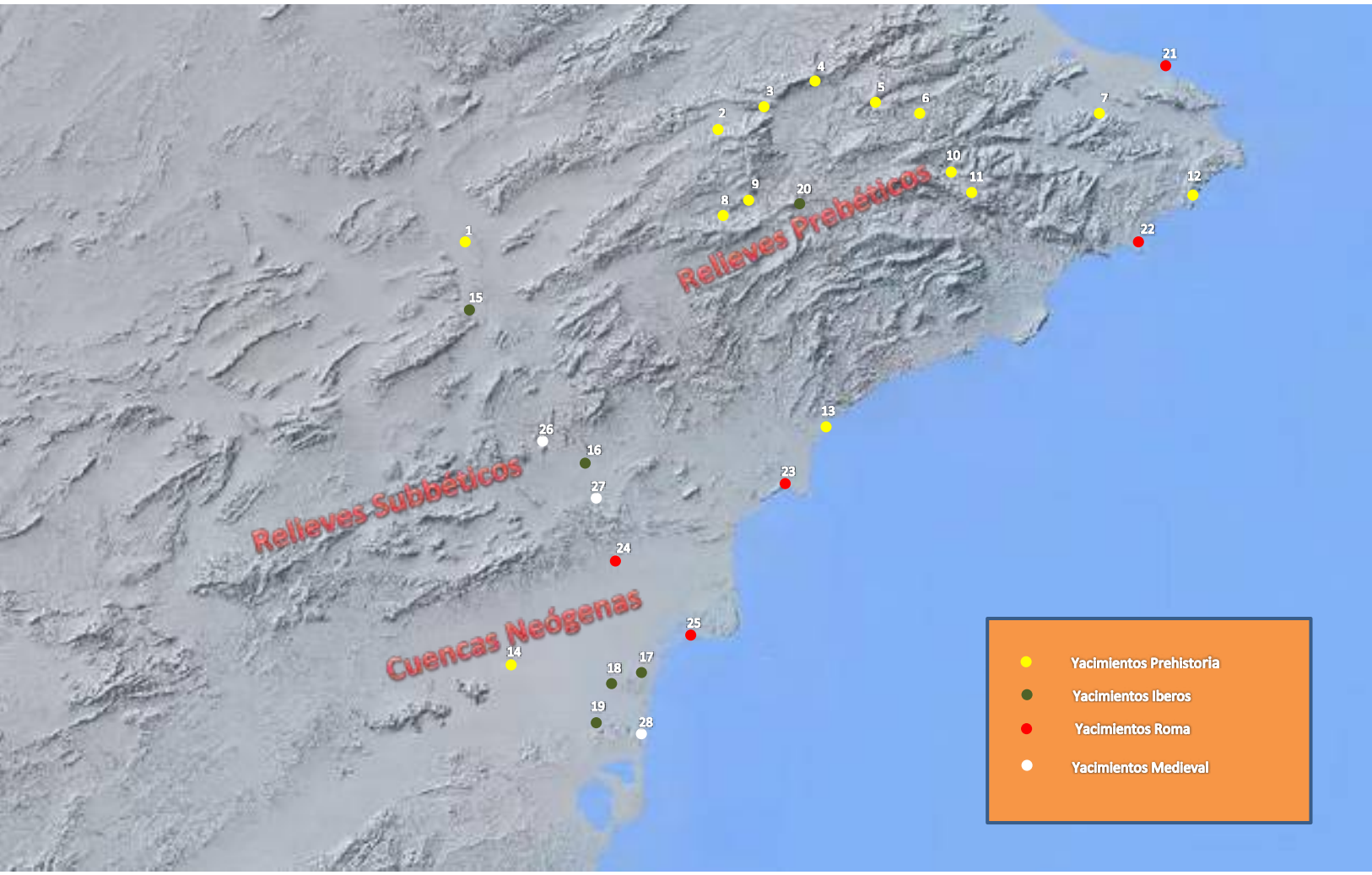


قلمروی استان آلیکانته

میگوئل بِنیتو ایبورّا

El Territorio de la Provincia de Alicante

Miguel Benito Iborra



نقشهٔ جغرافیایی استان آلیکانته و مهمترین محوطه‌های آن

ایلتا دِلس بانیتس، خط ساحلی شبه‌جزیره در طول تاریخ تغییر کرده است، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

فهرست محوطه‌های ذکر شده در نقشه

۱. کابزو ردوندو (ویلنا)
۲. مولا دَ آگرس (آگرس)
۳. کوا بنیتو (مورو دَآلکوی)
۴. کوا دی لَ اور (بنیارس)
۵. کوا دَان پاردو (پلانس)
۶. توسال دی لَ روکا (وال دَآلکالا)
۷. کوا دل راندرو (پدریگوور)
۸. آبریک دِ لَ فالگوورا (آلکوی)
۹. اِل سالت (آلکوی)
۱۰. سانتا ماریا (قلعهٔ دِ کستل)
۱۱. پلاَ دِ پتراکوس (قلعهٔ دِ کستل)
۱۲. کوا دِ لس سندرس (موراایرا)
۱۳. ایلتا دِلس بانیتس (اِل کامپلو)
۱۴. کابزو پاردو (سِن ایسیدرو / گرانجا دِ روکامورا)
۱۵. پونتال دِ سالیناس (سالیناس)
۱۶. آگوآلجا - کامینو دِل ریو (مونفورته دِل سید)
۱۷. اِل اورال (سن فولگینکیو)
۱۸. لِ اسکوورا (سن فولگینکیو)
۱۹. کابزو لوسرو (گواردامار دِل سگورا)
۲۰. لَ سِرتا (آلکوی)
۲۱. دیانیوم (دَنیا)
۲۲. بانوس دِ لَ رینا (کالپه)
۲۳. لوسنتوم - توسال دِ مانیسس (لَ آلبوفریتا)
۲۴. لیسی (الچه)
۲۵. لَ پیکولا (سانتا پولا)
۲۶. کاستیلو دِ لَ مولا (نوولدا)
۲۷. کاستیلو دِل ریو (آسپه)
۲۸. رباط دِ گواردامار (گواردامار دِل سِگورا)

استان آلیکانته، همان‌طور که امروزه آن را می‌شناسیم، در سدهٔ نوزدهم میلادی به‌عنوان یک واحد ارضی و سیاسی - اداری ایجاد شد و بر اساس مبنای تاریخی، حقوقی، اقتصادی و جغرافیایی تفکیک شد. بخشی از سازمان استان در نهم آذرماه ۱۲۱۲ خورشیدی (۳۰ نوامبر ۱۸۳۳ میلادی) توسط وزیر توسعه، خاویر بورگُس پیشنهاد شد و مجددا به دستور سلطنتی در ۱۸ شهریورماه ۱۲۱۵ خورشیدی (نهم سپتامبر ۱۸۳۶ میلادی) توسط سازمان قضایی اصلاح شد و بدین ترتیب مرزهای فعلی آن مشخص شد.

۱. استان آلیکانته امروزی

مساحت استان آلیکانته بالغ بر ۵.۸۱۷ کیلومتر مربع و دارای ۲۴۴ کیلومتر طول در راستای خط ساحلی دریای مدیترانه است. این استان با توجه به دارا بودن خصوصیّات جغرافیایی، آب و هوایی، تاریخی و فرهنگی در منطقهٔ شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری منحصربه‌فرد بوده و اختلاف سطح عاملی مهم در جغرافیای آن است. این استان یکی از کوهستانی‌ترین قلمروهای شبه‌جزیرهٔ ایبری است. آلیکانته در شرقی‌ترین ناحیهٔ رشته‌کوه بِتیکا قرار دارد. این رشته‌کوه در طول چین‌خوردگی کوه‌های آلپ در دوران سنوزوئیک یا دوران سوم زمین‌شناسی شکل گرفته است.

به‌طور دقیق، منطقهٔ موسوم به پرِبتیک، واحدی جغرافیایی است که در شمال استان قرار دارد و بیشتر از نیمی از آن را دربرگرفته و دارای قله‌های مهمی مانند قلّهٔ ماریولا (۱۳۹۰ متر ارتفاع)، رشته‌کوه آیتانا (۱۵۵۷ متر ارتفاع)، پوت کامپانا (تپهٔ زنگ‌شکل، ۱۴۱۰ متر ارتفاع) یا قلّهٔ ماسیسو دِل مونتگو (۷۵۲ متر ارتفاع) است. رشته‌کوه‌های پایین دستیِ رشته‌کوه بِتیکا به شکل محلی به سمت شمال‌غرب شهر اِلچه دیده می‌شوند، مانند قلهٔ رِکلوت (۱۰۵۶ متر ارتفاع)، آلگایات (۱۰۸۷ متر ارتفاع) و کرِوِینت (۸۳۸ متر ارتفاع). حوزه‌های آبگیر با مواد دوران نئوژن یا دوران چهارم مابقی استان را اشغال کرده‌اند: مساحتی وسیع از جنوب استان بین کرِوِینته - آلیکانته، در غرب - جنوب‌غرب، اوری اوئِلا، به‌عنوان مرز جنوبی و ساحل شرقی را دربرگرفته‌اند. این حوزه‌های آبگیر که مهمترین آن‌ها حوزهٔ سِگورای سفلی است، در دوران تریاسه به‌وسیلهٔ سنگ‌های رسوبی آهکی در کوه‌های اوری اوئِلا و کایوسا و در جزیرهٔ تابارکا به‌عنوان شرقی‌ترین منطقه به‌وجود آمده و در سطح استان گسترده شده‌اند.

کوه‌ها و درّه‌های شمالی که برخی از آن‌ها به‌مانند کاسه‌های زمین‌شناختی بین کوه‌ها قرار دارند، مانند درهٔ قارچ، درهٔ دِ اِبو، درهٔ دِ گالینِرا، فویا دِ کاستِیا، فویا دِ آلکوی که به‌واسطهٔ کوه‌ها و تپّه‌های کم ارتفاع منقطع شده‌اند با کشتزارها و زمین‌های پست جنوبی، (اردوگاه

لَ سییرا لَ اوکایو، کوا دِل راندرو، منطقهٔ مارینا آلتا، عکس از لیورنچ پیزا





کابزو ردوندو، آلتو وینا لوپو، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

دِ آلیکانت، ادوگاه دِ اِلکس، بِگا باخا) در تضاد هستند. دیگر درّه‌ها که آن‌ها هم به‌وسیلهٔ کوه‌ها احاطه شده‌اند، فضاهای داخلی دیگری را تعریف می‌کنند، مانند دره‌های بینالوپو با ذخایر دریایی دوران میوسن در کنار دیگر ذخایر قارّه‌ای که مربوط به دوران اخیر هستند.

سواحل شیب‌دار شمال استان با سواحل مسطح و ماسه‌ای جنوب به‌عنوان بازتاب کوه‌شناسی بِتیکا تفاوت دارند. سواحل صخره‌ای در مسیر خود به سمت جنوب به سواحل وسیع ماسه‌ای، تپه‌های شنی و حاشیه‌های دریا تبدیل شده‌اند.

آب‌وهوای استان آلیکانته بین بخش شمالی، مرکزی و جنوبی مناطق و میان خط ساحلی و داخل استان دارای تضادهای قابل توجهی است. آب‌وهوای کلّی آن مدیترانه‌ای با خشکی تابستانی است، اما این پیچیدگی در ارتباط با ارتفاع کوه‌شناختی، نسبت درجهٔ شیب به دریای مدیترانه و ارتفاع قارّه‌ای آن در هنگام ورود به داخل استان، تغییرات آب‌وهوایی زیادی را به وجود می‌آورد.

از نظر زمین‌شناسی و آب‌وهوا، منشأ پوشش گیاهی فعلی تغییراتی است که از ۱۵.۰۰۰ سال پیش آغاز شده و در دوران نوسنگی افزایش یافته است. امروزه، درختان بلوط همیشه سبز در نواحی داخلی کوهستانی استان مانند کاجستان دِلا فونت روخا در آلکوی محدود شده است. در کنار این درختان، جنگل‌های چند گیاهی برگ‌ریز با درختان افرا، بارانکی‌ها و زبان گنجشک نیز وجود دارند. از طرف دیگر، کاجستان‌های مدیترانه‌ای، نواحی نیمه‌خشک آلیکانته را دربرگرفته‌اند. در این نواحی بارش اندک بوده و مناطق سنگی را پوشش می‌دهد. در بسیاری از نواحی مانند مناطق اطراف شهر آلیکانته، تخریب فعلی جنگل‌های اولیه به اسپارتالز نیز رسیده است.

رودهای استان، بینالوپو، سِگورا، سِرپیس، خیرونا، گورگوس، آلگار، مون نِگره پر آب نیستند، بلکه از نوع متوسط یا کم آب هستند و نوسانات فصلی دارند. سازگاری آن‌ها با آب‌وهوای محلّی که توضیح داده شد، باعث می‌شود که هر چه به سمت زمین‌های پست‌تر جنوب پیش می‌رویم بر طول آن‌ها افزوده شود. در طول تاریخ، آب، چه به شکل رود، چه تالاب و حتی دریا یکی از اصلی‌ترین منابع برای اسکان جمعیّت در آلیکانته بوده است. دیگر مناطق ساحلی به دلیل دستکاری انسان دستخوش تغییرات زیادی شده‌اند. تالاب‌های قدیمی، دریاچه‌ها و باتلاق‌های چهارگانه، در حال حاضر به دلیل کشاورزی از نوع باغداری علمی و مرکّبات، میراث باغات قدیمی اسلامی در سدهٔ ۱۰ میلادی مانند اِلچه، آلیکانته و اوری اوئِلا در محاصره قرار گرفته‌اند. ایجاد و توسعهٔ زمین‌های جدید زیر کشت در اوری اوئِلا و بِگا باخا از سدهٔ ۱۸ میلادی آغاز شد. روندهای مشابه دیگری بر روی دریاچه‌های اوندو دِ اِلچه و سالیناس دِ سانتاپولا از زمان شکل‌گیری شاخاب الیسیتانوس بین ۴.۰۰۰ تا ۳.۰۰۰ پیش‌ازمیلاد اثر گذاشته‌اند. مناطق دریاچه‌ای داخلی با طبیعت

درون‌ریز، مانند دریاچه‌های قدیمی بِینا و سالیناس تحت حملات پروژه‌های بزرگی از خشکاندن و تقویت زمین برای کشاورزی قرار گرفتند. پروژهٔ بِگا باخا که در اوایل سدهٔ ۱۹ و در طول پادشاهی کارلوس چهارم انجام شد از نمونهٔ آن‌هاست که به‌واسطهٔ آن از آب رودخانهٔ بینالوپو برای کشاورزی در شهرهای اِلچه و اِلدا استفاده شد.

تمام حوزه‌های زمین‌ریخت‌شناسی و اقلیم‌های محلی آن‌ها در نحوهٔ مسکونی‌شدنشان در طول دوران پیش‌ازتاریخ، آغاز تاریخی و تاریخی شناخته‌شده، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. در قلمرو این سرزمین متنوّع، چشم‌انداز، فضا (پوشش گیاهی و جانوری) با مولفهٔ مهم انسانی و تمام بار فرهنگی‌اش در تعامل هستند. تغییرات آب‌وهوایی، زمین‌ریخت‌شناسی و موجودات جاندار اقلیم‌های متفاوتی را به‌وجود آورده است. کاوش‌های علمی و چندرشته‌ای در بقایای باستانی مطالعه‌شده، به‌ویژه از دههٔ ۸۰ سدهٔ بیستم میلادی نشان می‌دهد که تکامل این سرزمین و محیط‌زیست تاریخی آن به ابتدای دوران پیش‌ازتاریخ باز می‌گردد.

۲. قلمروی آلیکانته در دورهٔ پیش‌ازتاریخ

وجه مشخّصهٔ طبیعت آلیکانته از دوران پارینه‌سنگی میانه و موستری شرایط طبیعی‌ای بود که به‌تدریج و به‌تناوب زمانی از دورهٔ پارینه‌سنگی زبرین و در طول آخرین دورهٔ یخبندان رو به زوال رفت. دورهٔ میانهٔ پارینه‌سنگی زبرین و نوسنگی و اوایل هولوسن، با آب‌وهوایی بهتر، دوران سازگاری مجدّد جانداران آغاز می‌شود و بعد از نوسنگی این شرایط جدید در استفاده از محیط، انسان را به عنوان عامل دگرگون‌کنندهٔ طبیعت تبدیل می‌کند.

سرزمینی که از نخستین انسان شناخته‌شده، حدود ۸۰۰۰۰ سال پیش، انسان خردمند نئاندرتال، شواهدی داریم، در مجاورت شهر فعلی آلکوی قرار داشت. با مطالعهٔ بقایای مادّی، رسوب‌شناختی و زیست‌شناختی محوّطهٔ باستانی اِل سالت، می‌توان نخستین منطقهٔ دورهٔ موستری استان را بازسازی کرد. انسان مستقر در کوه‌های شرقی رشته‌کوه ماریولا، در پای یک دیوار بزرگ از سنگ آهک سفید (تراورتن)، با یک محیط پایدار، مرطوب، معتدل و دارای بارش فراوان روبرو شد. این انسان در مهاجرت‌های فصلی در جنگل‌های انبوه از درختان بلوط، بلوط قرمز، بلوط مازو، زیتون وحشی، مورت (مورد) با مهارت در مناطقی که تمام آن مملو از چمن و علف بود، گلّه‌های گوزن و اسب را تعقیب می‌کرد. درختان کاج در کوهپایه‌ها زیاد می‌شوند. اخیراً شش دندان انسان نئاندرتال خردسال یافت‌شده که متعلق به ۴۳.۰۰۰ سال پیش هستند. بر اساس شکارهای شناسایی‌شده، این فرد گوشتخوار بوده است.

چهل هزار سال بعد، در اواخر پارینه‌سنگی میانه، در منطقه‌ای نزدیک به این محدوده، نئاندرتال‌های کُبا بِنِیتو، در محدودهٔ شهرستان مورو دِ آلکوی، در بخش جنوبی شیب‌دار رشته‌کوه بِنی کادِل ساکن شدند و از آنجا می‌توانستند دشتی به ارتفاع ۴۰۰ متر از سطح دریا را کنترل کنند. فعالیت گستردهٔ شکار آن‌ها در محیطی جنگلی از درختان کاج سیاه و بلوط قرمز انجام می‌شد. در محیط‌های باز با آب‌وهوایی ملایم و مرطوب مورت، علف و رُزهای وحشی می‌روئیدند. آنان گوزن، بز کوهی، خرگوش، مرال، اروخص، کرگدن‌های استپی و پرندگانی مانند کبک را شکار می‌کردند. در زمان‌های مشخصی از سال، کفتارها و سیاه‌گوش‌های ایبریایی در نبود انسان‌ها، غارهای محل سکونت آنان را اشغال می‌کردند. در این دوره، بر اساس داده‌های به دست آمده از چینه‌شناسی، آب و هوایی گرم و بارانی بر سرزمین غالب بود که وجه مشخّصهٔ میان دورهٔ دوّم و سوّمِ آخرین دورهٔ یخبندانِ آب‌وهوای آلپی یا گذر به دورهٔ دوّمِ تناوبِ اقیانوسی است.

حدود ۲۰.۰۰۰ سال پیش، سرما و خشکی، این قسمت را فرا گرفت. ساکنان منطقه کُبا بِنِیتو به‌منظور پیشروی در محیط استپی، شکار اسب‌ها را افزایش دادند. انسان مدرن، یعنی انسان خردمند در چنین شرایط سختی محیط یکجانشینی را توسعه داد. بسیاری از گونه‌های جانوری شکارشده توسط نئاندرتال‌ها منقرض شده بودند و جای خود را به الاغ‌های وحشی، گراز، روباه، گرگ، سیاه‌گوش‌های ایبریایی، گربهٔ وحشی و خرگوش در سرزمینی پوشیده از بلوط، اکلیل کوهی، آویشن، گندمیان، درمنه و شمعدانی، پوشش گیاهی منحصر به بارش‌های فراوان داده بودند. چهار هزار سال بعد، حدود ۱۶.۰۰۰ سال پیش در دورهٔ موسوم به سولوتری گراویتی، آب‌وهوا گرم‌تر شد. انسان‌ها جنگل‌هایی با کاج‌های سیاه، سرخه ولیک و بلوط قرمز را شناختند که جای جنگل‌های قبلی را گرفته بودند. در این محیط آنان بزهای کوهی و سپس گوزن، اسب، شوکا و مرال را شکار می‌کردند. شرایط محیطی بهبود قابل‌توجهی داشت، اما چشم‌اندازها دست‌نخورده باقی مانده بودند.

۱۳.۰۰۰ سال پیش، دورهٔ پلیستوسن به پایان رسید. داده‌های به‌دست‌آمده از حفّاری غار توسال دِلا روکا در وال دِ آلکالا شناخت تقریبی از منطقهٔ کوهپایه‌ای جنوبی در سِرّا فورادادا را ارائه کرد. در آن زمان انسان بر درّه‌های باریک این منطقه سیطره داشت. این دورهٔ آب‌وهوایی متغیّر سرد - ملایم اما با گرایشی به سمت خشک‌بودن داشت. کاج سیاه، سروکوهی، بوتهٔ باقلایی، بلوط قرمز، افرا و توسکا در این سرزمین به وفور یافت می‌شد که محل زندگی حیوانات وحشی مختلفی مانند بزکوهی، خرگوش، گوزن، کبک، گراز، سیاه‌گوش و جوجه‌تیغی بودند. همچنین ماهی زردپَر در رودخانه‌ها به‌وفور یافت می‌شد.

در منطقهٔ موسوم به کومارکای مارینا آلتا، مطالعهٔ باستان‌شناختی بقایای کشف‌شده از مجموعه‌ای از غارها و پناهگاه‌های طبیعی، تصویری از سکونت در اواخر پلیستوسن و اوایل هولوسن را ارائه کرده است. این سرزمین سنگی دارای درّه‌های شیب‌دار است که شمال‌شرقی تا جنوب‌غربی آن را درمی‌نوردند و سرزمین‌های درونی‌تر را به دریا می‌پیوندند. به دلیل نزدیکی نسبی میان آن‌ها در محوّطه‌ای



چشم‌انداز دره‌های میان‌کوهی، سِرتا دِ الکوی، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

به وسعت ۲۳۰ کیلومتر مربّع، پوشیده از کوه‌هایی به ارتفاع ۴۲۵ و ۸۰ متر ارتفاع از سطح دریا، مناطق همگرایی را می‌توان کشف کرد. در این محدودهٔ امن، دورهٔ داغ گلی نورس (یانگر درایاس) از یخبندان متأخّر، از لحاظ گرده‌افشانی، جنگل‌های کاج سیاه و بلوط سبز دوباره به‌وجود آمدند. با یک توالی گسترده که به‌خوبی مورد مطالعه قرار گرفته جایی که موش‌های صحرایی و زاغ‌های نوک زرد یا آلپی به‌وفور یافت می‌شوند، لا کُبا سندرِس در پارامترهای این آب‌وهوای سردتر و خشک‌تر قرار می‌گیرد. با پایان آخرین سرما، سروسانان و بلوط‌های سبز تبدیل به پوشش گیاهی اصلی مناظر می‌شوند، تا زمانی که در اوایل هولوسن، در بین ۱۰.۰۰۰ تا ۸.۸۰۰ سال پیش، دما و رطوبت افزایش می‌یابد. در دیگر غارهای بررسی‌شده مانند سانتا مایرا و توسال دِلا روکا، پوشش گیاهی یکسان است، اما گیاهان گلدار نیز افزایش می‌یابند. در شرایط بهتر آب‌وهوایی هولوسن در ۸.۰۰۰ سال پیش، بلوط قرمز در کنار گل آفتابیان، اکلیل کوهی و مصطکی در همه جا وجود داشت و این زمانی بود که رشد زیتون وحشی نیز گسترش یافت. آخرین جوامع شکارچی - ذخیره‌کننده که در این سرزمین‌ها سکونت می‌کردند، این دوره را سپری کردند.

در دورهٔ ماگدالنیایی گروه‌های انسانی الگوی خاصی را برای شکار بز و گوزن توسعه دادند. انسان‌های ساکن در ساحل یا نزدیک به آن، با کنترل گروه‌های مادران و بچّه گوزن‌ها در شکار این حیوان تخصّص یافتند. در عوض، در مناطق داخلی‌تر، بُزها بر اساس فصل سال گلّه‌ها انتخاب می‌شدند. یافته‌های دیگر جابه‌جایی و تماس گروه‌های انسانی با ساحل را توضیح می‌دهند. مانند سانتا مارینا در قلعهٔ کاستلس که بقایای مارماهی، بیاح‌ها (نوعی ماهی کفال)، ماهیان قرمز در کنار نرم‌تنان دریایی شناسایی شده‌اند.

ده هزار سال پیش، تغییر شرایط آب و هوایی نمایان شد. هوای گرم و مرطوب برای رشد بلوط قرمز، بلوط مازو، کاج سیاه و کاج وحشی مناسب شد و بزهای وحشی، گوزن، گورکن، گراز، مرال و لاک‌پشت فراوان شدند. چند کیلومتر دورتر، مطالعات زمین‌باستان‌شناختی بر روی رسوبات و میکروفسیل‌شناسی روزن‌داران در شایبا یا دِنیه ثابت کرده‌اند که اقلیم سرزمین آلیکانته با شرایط کنونی آن متفاوت بوده است. در کُبا دِلِس سِندرِس دِ موراِیرا، خط ساحل در چند کیلومتری صخره‌هایی قرار داشت که امروز خط ساحلی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر فُک که در شکاف‌های ساحلی شکار می‌شد، گوزن، بز وحشی، اروخص (نیاگاو، جد گاو اهلی در اروپا و آسیا)، اسب، روباه، سیاه‌گوش‌های ایبریایی و به‌ویژه خرگوش هم در خشکی شکار می‌شدند. آب‌وهوا در این مکان به دلیل نزدیکی به دریا خنک،



ایلتا دِلس بانیتس، خط ساحلی شبه‌جزیره در طول تاریخ تغییر کرده است، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

مرطوب و ملایم بود. جنگل‌های نزدیک به این منطقه مملو از کاج سیاه، بلوط قرمز، سرو کوهی، کاج مدیترانه‌ای و زیتون وحشی بودند. با پیشروی دریای فلاندری که تا شش هزار سال پیش ادامه داشت، دریا در خشکی پیشروی کرد و خط ساحلی امروزی را به‌وجود آورد. تالاب‌های کنونی در سواحل کم‌ارتفاع تشکیل شد و فرسایش قارّه‌ای رسوبات را به شکل بندهای ماسه‌ای ساحلی حمل کرده و تپه‌های زیر آبی را تشکیل دادند.

با آغاز دورهٔ هولوسن، شرایط آب‌وهوایی مشابه امروز؛ اما کمی مرطوب‌تر بود. تا شش هزار سال پیش جوامعی با فرهنگ آغاز کشاورزی و دامداری به شکلی بی‌رحمانه و پیش‌رونده محیط طبیعی را اشغال کرده بودند. در مناطق داخلیِ درّهٔ پِرپوتکسِنت که رودخانهٔ سِرپیس در آن جریان دارد، پوشش گیاهی نشان‌دهندهٔ فعالیت زیاد کشاورزی و دامداری است که جنگل مدیترانه‌ای بلوط سبز، بلوط قرمز، کاج و زبان گنجشک را تغییر داده است. از سوی دیگر، اعتقادات دینی گروه‌های جدید، در مکان‌هایی مانند پلا دِ پِتراکوس موجب احداث فضاهای مقدّس جدیدی بر روی برآمدگی‌های سنگی شد. قطع درختان و آتش‌سوزی‌های کنترل‌نشده به دلیل کشت گیاهان، فضای کشتِ انواع جدید از غلات خانگی مانند گندم و جو را توسعه داده و زمینهٔ مناسبی برای دامداری انواع حیوانات مانند گوسفند، بز، خوک، گاو و گاومیش به وجود آورد. بدین‌گونه در جایی که جنگل طبیعی دیگر نتوانست رشد کند، انسان‌ها یک جنگل مصنوعی از کاج و بلوط را گسترش دادند. شکار خرگوش، گوزن، شوکا، خرگوش صحرایی و صید ماهی در رودخانه‌ها فعالیّت مکمل کشاورزی و دامداری است. استفادهٔ انسان از تالاب‌های داخلی، مانند تالاب فعلی گائیانِس، دریاچهٔ بستهٔ قدیم با منابع طبیعی از کوه‌های آلموداینا و بِنیکادِل، باعث افزایش عرضهٔ مواد غذایی شد.

در جنوب درّهٔ سِرپیس، در کوه‌های آلبورِکا پوشش گیاهی ضعیفی وجود داشت. کاوش کُبا دِ اِن پاردو دِ پلانِس دورنمای دیرین‌گیاه‌شناسی منطقه را ارائه کرده که در آن سرو کوهی، شمشاد، مصطکی (شیره‌ای زرد رنگ شبیه کندر) با کاج‌های نحیف، بلوط و زیتونیان همزیستی داشتند. فراوانی گیاهان ترکیبی و کاسنی‌ها بیان‌کنندهٔ منشاء فرسایشِ انسانیِ محیطِ طبیعی و اطراف آن است. پیشروی خشکیِ محیط قطعی بود. به طوری که، حدود ۵۰۰۰ هزار سال پیش، پوشش گیاهی آلبورِکا از بین رفت. بلوط‌های قرمز و مصطکی‌ها با همزیستی با کاج‌های مدیترانه‌ای و حبوبات وحشی پوشش گیاهی را فرا گرفتند. رمه‌گردانی‌ها به پوشش گیاهی آسیب وارد کردند. استفاده از غارها به‌عنوان آغل در مطالعات بیوشیمی و باستان‌جانورشناسی کاملاً مشهود است. کاوش‌های اخیر در کُبا دِل راندِرو در پدرِگر، فصلی جدید از گلّه‌داری موقتی را در دورهٔ نوسنگی میانه نشان می‌دهد. بدون شک چراندن گلّه‌ها در زیر رستنی‌ها که غذای گلّه محسوب می‌شد، تاثیری فرساینده داشته است. استفاده اقتصادی از گاومیش در روستاهایی که در آن زمان در دشت‌ها تکثیر

می‌شد، اهمیّتی به‌سزا برای رشد محوّطه‌های کشت در دشت‌های مطبق مسیرهای آب داشت که این امر نتیجهٔ بارز افزایش جمعیت بود. غارهای قدیمی مسکونی، شکاف کوه‌ها و غارهای کوچک، به مراکز دفن جامعه‌ای تبدیل شدند که هر بار سلسله مراتبی‌تر می‌شد. آب‌وهوای گرم و مرطوب مدیترانه‌ای برخلاف مرحلهٔ نوسنگی با بارش فراوان همراه بود. به همین سبب، در پوشش گیاهی بلوط قرمز، بلوط سبز، سرو کوهی، پرونوس‌ها (درختچه‌ای تزیینی)، پستهٔ کوهی، بوته‌های میوه‌دار (تمشک)، عنّاب، پیچ امین‌الدوله (نوعی یاس) و حبوبات وحشی به وفور دیده می‌شوند. در زمین‌های فقیر و آفتابگیر زیتون وحشی، مصطکی، خلنگ و گل آفتابیان فراوان شدند. در سواحل رودخانه‌ها درختان زبان گنجشک، بوته‌های گز، بید و نی رشد کردند. در ساحل، خط ساحلی تثبیت شد و مناطق دریاچه‌ای و باتلاقی گسترش یافت.

از درّه‌های آلکوی به سمت فلات، در درهٔ پولوپ بارکِسِل با مطالعات سنگواره‌شناسی و کاوش بین سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۸۰ خورشیدی (۱۹۹۸ و ۲۰۰۱ میلادی) در آبریک دِلا فالگِرا، واقع در بارّانک دِلِس کوبِس، نشان داد که بعد از دورهٔ نوسنگی، در اواخر چهار هزار سال پیش، فرسایش انسانی به‌واسطهٔ کشاورزی و روندهای طبیعی رخ داد که باعث‌شد طبیعت بسیار تغییر کند. ظاهراً به‌کارگیری تراس‌های کشاورزی در این درّه در دورهٔ مفرغ آغاز شد.

در مکانی دورتر، در حوضهٔ آبگیر سِگورا سفلی، مردمان کابِسو پاردو، دهستانی کوچک در مرزهای استانیِ فرهنگ آرگار، تا نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از زمان حال از منابع صید در تالاب ساحلی موجود استفاده می‌کردند و در کنار آن پرورش احشام مانند گوسفند، خوک و گاو و همچنین کشت گندم، جو و حبوبات مانند باقالی و نخود فرنگی را رواج دادند.

در این دوره، از اواسط هزارهٔ دوم پیش از زمان حال، جمعیت و کشاورزی گسترش یافت. روستای مهم کابِسو رِدوندو، در شهر فعلی ویه نا به عنوان شاه‌راهی بین ساحل و داخل شبه‌جزیره بود. موقعیّت استراتژیک آن، با راه‌اندازی کشاورزی در کوهپایه‌ها و مناطق رسوبی رُسی روشی فراگیر در بهره‌برداری از محیط‌زیست دریاچهٔ داخلی به‌وجود آورد. گوسفندان و بزها از کاه‌بُن استفاده می‌کردند، گاومیش‌ها مزارع را شخم می‌زدند و ساکنان از خوک‌های اهلی تغذیه می‌کردند. پوشش گیاهی اصلی، جنگل‌های بلوط سبز، بلوط قرمز و درخت کاج بود. گیاهانی مانند گل افعی رسمی، جگن، بذرک، ارزن، نی و انواع مختلف دیگر طبیعت اطراف دریاچه را می‌آراستند. در این چرخهٔ طبیعت، مرغان تالابی مانند کشیم کوچک (مرغابی شانه‌به‌سر)، حواصیل خاکستری، فلامینگو، کفچه نوک، چنگر و دوزیستان مانند وزغ و قورباغه رشد می‌کردند. کاوش و مطالعهٔ روستای مولا دِ آگِرس که در کوهپایهٔ شمالی کوه‌های ماریولا و در ارتفاع ۶۰ متری دشت آگِرس واقع شده بود و به اواخر دورهٔ مفرغ تعلق داشت، توسط گاومیش‌ها شخم زده می‌شد که نشان‌دهندهٔ گسترش قلمروی کشت غلات بود.

لوبیا در تراس‌های قسمت مرطوب‌تر کشت می‌شد. گلّه‌های گوسفند و بز توسط چوپانان و سگ‌هایشان هدایت می‌شدند و گلّهٔ خوک‌ها از کاه‌بن‌ها تغذیه می‌کردند. گیاه‌باستان‌شناسی محیطی را به‌وجود می‌آورد که در آن جنگل بلوط، بوته‌های میوه‌دار، عنّابیان، مصطکی و سرو کوهی رشد می‌کرد. پژوهش‌های رسوب‌شناسی، آب‌وهوای آن دوره را مدیترانه‌ای و مرطوب توصیف کرده که موجب احیای جنگل‌ها شده است. در اواخر دورهٔ پیش‌ازتاریخ آلیکانته، استفاده از اسب در مولا دِ آگِرس نسبت به محوطهٔ باستانی ساحلی ایلِتا دِلس بانیِتس بیشتر رواج داشته، چراکه در این محوطه برای استفادهٔ صنعتی از پوست اسب، این حیوان را اهلی می‌کردند و پرورش این حیوان برای اهداف تجاری در دریای مدیترانه به‌طور فزاینده‌ای افزایش یافته بود.

۳. قلمروی آلیکانته در دورهٔ تاریخی: در دورهٔ ایبری

استان آلیکانته در دورهٔ ایبری متعلّق به سرزمین کنتستانی بود. مطالعات لایه‌نگاری نشان می‌دهد که ارتباط جوامع دورهٔ مفرغ با تجار فنیقی که از شرق می‌آمدند، از سدهٔ ۶ پیش از زمان حال باعث تغییر در شکل طبیعت شد. ایبری‌های بومی، بسیاری از آیین‌های شرق مدیترانه را که در ارتباط با زمین، حاصلخیزی مزارع و آب به عنوان سرچشمهٔ حیات بود را پذیرفتند. این آیین‌ها در فضاهای دینی و تدفینی نیز تاثیر گذاشت و قلمروی ایبریا پر شد از معابد و گورستان‌هایی که برخی از آن‌ها مانند کابِسو لوسِرو در گواردامار دِل سِگورا یا در کامینو دِل ریو آگوالِخا در مونفورتِه دِل سید گسترش قابل توجهی داشتند. رونق اقتصادی شهرها باعث شد تا این جوامع به پیشرفت فناوری در استفاده از زمین‌های کشاورزی و در دامداری دست یابند. منطقهٔ کومارکا اِل آلکوی و کومتات الگوی این مفهوم در سده‌های ۵ و ۴ پیش از زمان حال است. دهستان سِرّتا در آلکوی به مرکز جوامع اقماری کوبالتا، سارپولار و کابِسو دِ ماریولا تبدیل شد و بهره‌داری از طبیعت به‌صورت یک تخصص درآمد. شناخت زمین برای کاربری‌های کشاورزی، دامداری و جنگل‌داری، نقطهٔ عطف با ارزشی برای جوامع ایبریایی بود. در این زمینه آن‌ها زمین‌های بسیار وسیعی را زیر کشت برده و راهبردهای تولیدی و غذایی را تنوع بخشیدند. به همین منظور و با پیشرفت فلزشناسی به ویژه آهن، آن‌ها ادوات کشاورزی و دامداری تخصصی را ابداع کردند: کج‌بیل برای آبیاری، تیشه، بیلچه برای کشت درختان میوه، خیش گاوآهن، بیل سرکج، داس و داس سرکج برای کشت‌های دیم مانند تاک و درختان میوهٔ هسته‌دار مانند زیتون. نوع زمین با عمق کم در کوه‌های آهکیِ منطقه و کوهپایه‌های ماریولا برای چرای دام تا مرزهای جنگل‌ها که در آنجا نیز تبر و قیچی به کار می‌آمد، مناسب بود. با وجود این، این پیشرفت‌ها طبیعت را فرسوده کردند. مطالعات گیاه‌باستان‌شناسی و باستان‌جانورشناسی شکل‌گیری طبیعت توسط انسان را تأیید کرده‌اند.

در چمن‌زارها و مراتع، تخریب محیط‌زیست بر روی انواع لولیم، شقایق، گل خطمی، درمنه و بارهنگ آغاز شد. بقای درختان توت، گیاهان و حبوبات نشانه‌ای از فرسایش جنگل‌های متشکّل از بلوط، بلوط سبز، بلوط قرمز، کاج مدیترانه‌ای و کاج سیاه بود.

تصاویر حیواناتی که در طبیعت ایبریایی سکونت داشتند، مانند خرگوش و کبوتر بر روی لیوان‌های سفالی این دوره دیده می‌شوند. گوزن‌ها و خرگوش‌ها که شرایط محیطی‌شان گربهٔ وحشی، سیاه‌گوش ایبریایی، گورکن و کبک را هم در خود جای داده در استپ داخلی در کومارکای آلتو بیالوپو و در محدوده‌های کوهستانی اِل آلکوی و اِل کومتات یا در مناطقی که تالاب‌های ساحلی منطقهٔ سگورای سفلی، پرندگان زیادی را در خود دارند شکار می‌شوند. در فهرست انواع حیوانات خانگی الاغ و خروس آسیایی یا بومی که توسط فینیقی‌ها آورده شد، وجود دارند. اسب به یک ویژگی برجستهٔ اشرافیّت در جامعهٔ ایبریایی تبدیل شد. بقایای باستانی این دوران مانند پونتال دِ سالیناس در بینالوپو علیاء، لا اِسکوئِرا و اِل اورال در سگورای سفلی، لا ایلِتا دِلس بانیتس در آلیکانته و لا سِرّتا در آلکوی اطّلاعات مهمّی را برای شناخت بهتر قلمروی دورهٔ ایبریایی آلیکانته ارائه می‌دهند.

۴. قلمروی آلیکانته در دورهٔ کهنِ کلاسیک: دنیای رومی

با روی کار آمدن روم و جذب جامعهٔ ایبریایی، تغییر این سرزمین به شکل سازمان‌یافته در سدهٔ اول میلادی به سرعت انجام شد. این روند در مورد مستعمرهٔ رومی ایلیسی در اواخر سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد به ثبت رسیده است. کشف یک پلاک مفرغی در سال ۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی) در مورد کلونی‌شدن آن به دلیل استقرار کهنهٔ سربازان لژیون‌های دورهٔ تأسیس کلونی، شاهدی بر این روند است. به‌منظور استفادهٔ منطقی و تکنیکی از منابع خاک و افزایش بهره‌وری کشاورزی، رومی‌ها، طبیعت روستاییِ دشت وسیعی که ایلیسی را احاطه کرده بود، به قطعات مربع با ابعاد ۷۰۳ × ۷۱۱ متر تقسیم کردند. این قطعات نیز به نوبهٔ خود به قطعات کوچک‌تری تقسیم شدند. از این سیستم برای ارزش‌گذاری قطعات در مساحتی بالغ بر ۱۱.۳۴۰ هکتار استفاده شد.

استفاده از زمین‌های کشاورزی و دامداری برای تأمین مایحتاج، محیط طبیعی را کاهش نداد. تصاویر نقاشی‌شدهٔ شکار گوزن و گراز، توجه به یک محیط طبیعی به غیر از درختان کاج، انواع بلوط، سرو کوهی، شمشاد، درخت فندق و علف‌های وحشی را نشان می‌دهد. در این مورد منازل روستایی با محصولات فراوان مانند تاک و زیتون و همچنین کشت میوه و جالیز، سطوح وسیعی را به خود اختصاص داده بودند. مراتع نیز توسط گله‌های بز و گوسفند پوشیده شده بودند. خوک، گوساله و اسب برای مصرف انسان در شهرها پرورش داده می‌شدند و گاومیش‌ها، گاوآهن را در این زمین‌های وسیع به حرکت درمی‌آوردند. در سواحل شهرهایی مانند پونتا آرِنال دِ شایبا یا بانیوس دِلا رِینا در کالپه، منازل مجلّل، در تمام خلیج‌های بزرگ و کوچک ساخته شده و در آن‌ها حوضچه‌های پرورش ماهی برای مصرف شخصی وجود داشته است. در سانتا پولا، محوطهٔ باستانی پیکولا در پُرتوس ایلیسیتانوس، بندر ایلیسی و قلمروی آن، یک کارخانهٔ نمک با آمفوراهای محتوی بقایای ساردین، اسپیکارا، مگالپورینوس، برای تهیّهٔ گاروم، سُس مخصوص آشپزی رومیایی یافت شده است. جگن و اشنان (گیاهی با شاخه‌های باریک) در تپّه‌های شنی و نمکی مورد بهره‌برداری کامل رومیان قرار گرفته‌اند. تالاب‌های ساحلی که در اطراف شهرستان رومیایی لوسِنتوم قرار داشتند، محل زندگی گونه‌های رنگارنگی از اردک‌ها، کبک و دلیجه بود. مطالعات زمین‌باستان‌شناختی در پیکولا و در شهر دیانیوم، توسعهٔ زنجیره‌ای ساحل شنی که خط ساحلی را تغییر داده و معادن نمکی مانند سانتاپولای فعلی را متروک کرده را نشان داده است.

۵. قلمروی آلیکانته در دوران ویزیگوتی

پس از دورهٔ متأخّر روم، نشانه‌های ناپایداری در سرزمین ظاهر می‌شوند. باران‌های سیل‌آسای دوران خشکسالی بر پوشش ضعیف گیاهی اثر گذاشتند. وزش بی‌امان بادهای شدید بر ضخامت رسوبات افزود. در مناطق سفلی و علیای رودها با فرسایش شیب کوه‌ها و انباشت آب رودخانه‌ها در سواحل پایین‌دست تغییراتی به‌وجود آمد که نتیجهٔ آن، شکل‌گیری مجدّد زنجیره‌های ماسه‌ای در ساحل و پر شدن آبگیرهای کم‌ارتفاع بود. از دست رفتن زمین در آبگیرهای مرتفع، باعث ناپدید شدن دریاچه‌ها در منطقهٔ ساحلی و تبدیل آن‌ها به باتلاق‌های فصلی بر اساس آب‌وهوا و بارش شد. گروه‌های انسانی فارغ از کنترلِ گروه‌های در قدرت، از این زمین‌ها استفاده کردند.

نتایج تحقیقات نشان داد در محوّطه‌های شهری آلیکانته، در پارک ملل، در اطراف توسال دِ مانیسِس و در رابیتا دِ گواردامار، در کومارکای سگورای سفلی در جایی که آب‌وهوا نقشی اساسی در توسعهٔ محیط داشت، بازسازی مجدّد طبیعت انجام شده است. گسترش سرما از سدهٔ پنجم میلادی آغاز و باعث کاهش محصولاتی مانند غلات و حبوبات شد. خشکسالی‌های شدید و زمستان‌های سخت در سه دههٔ آخر سدهٔ ششم، هجوم ملخ‌ها از مناطق دشتی شبه‌جزیره و نابودی کشتزارها را به همراه داشت. قحطی گسترده‌ای که به‌وجود آمد باعث شیوع طاعون و کاهش شدید جمعیّت شد. کشت تاک و زیتون به صورت متناوب ادامه یافت و جنگل‌های کاج مدیترانه‌ای گسترش یافتند. در اواسط سدهٔ هفتم میلادی شرایط اقلیمی مجدّداً گرم و خشک می‌شود.

۶. قلمروی آلیکانته در دورهٔ قرون وسطی

با ورود مسلمانانِ آفریقای شمالی به این سرزمین، شیوهٔ جدیدی از اشغال اقتصادی - فرهنگی جوامع در محیط روستایی به‌وجود آمد. در این زمان محدوده‌های باتلاقی مسکونی می‌شوند که همین امر با بهره‌وری بالای فصلی همراه است. این پدیده در رباط خلیفه در



ویلنا و تالاب قدیمی که امروزه خشک شده است. آلتو وینالوپو، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

گواردامار دِل سِگورا مشاهده می‌شود. این جوامع با خودشان شیوهٔ آبیاری سازماندهی‌شده را وارد می‌کنند. در این سیستم تکنیک‌های جدید کشاورزی گیاهانی که کشت آن‌ها در خشکسالی رواج داشت، متفاوت بود. جوامع اسلامی که در آبگیر سِگورای سلفی سکنی گزیده بودند، با توجّه به نوبت آبیاری و انواع جدید کار بر روی زمین، یک الگو بهره‌برداری فشرده از منابع را بنیان نهادند. حجم و نوبت آب بر اساس توزیع اجتماعیّ آن و هماهنگ با فصل آبیاریِ مزارع متفاوت بود. این سیستم، استقلال کامل و استفاده از آب به عنوان یک اعتبار را برای جوامع روستایی به ارمغان آورد.

توسعهٔ باغ اوری اوئِلا در آن زمان در حواشی رودخانهٔ سِگورا با نصب یک شبکهٔ خوب آبیاری در هر دو سمت جریان رودخانه و با تنظیم فضای آبیاریِ برنامه‌ریزی شده، در اواخر سدهٔ دهم میلادی انجام شد. این سیستم با استفاده از یک شبکهٔ آزَرب (سیستم آبیاری) در نقاط پایین‌تر جالیز که دشت‌ها را با جریان آب رودخانه آبیاری کرده و از منابع باقی‌ماندهٔ آبگیر نیز استفاده می‌کرد، تکمیل می‌شد. در دشت آلیکانته تنظیم آبیاری از حوضهٔ آبگیر رودخانهٔ مونت نِگره نیز همین‌گونه بود. شبکهٔ آبیاری آن از سیستم موتکسامل آغاز و به شهرستان سان خوان می‌رسید.

مدتی بعد، در سده‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی، مسلمانان الموحدون که در مناطق روستایی درّه‌های داخلی سکونت داشتند، توانستند از سواحل مرتفع رودخانه‌ها استفاده کنند. آنان در اطراف، قلاعی که در منطقهٔ عبور رودخانهٔ بینالوپو بود را کنترل می‌کردند، مانند مولا دِ نُبِلدا یا قلعهٔ رودخانهٔ آسپِه که هنوز در آن بسیاری از فضاهای گیاهی اطراف رودخانه دست‌نخورده باقی‌مانده بود. آن‌ها گله‌های کوچک گوسفند و بز را به چَرا می‌بردند، به‌وسیلهٔ گاومیش‌ها مزارع را شخم می‌زدند و خرگوش شکار می‌کردند.

قلعه‌ها تا ورود مسیحیان پس از دورهٔ فتح این سرزمین‌ها توسط پادشاهی کاستیا و آراگون، تحت اشغال مسلمانان بود. پس از آن اربابان زمین‌دار مانند پِرِه ماسا دِ لیسانا در درّهٔ بینالوپو مستقر شدند. آن‌ها شکار گوزن‌ها را در زمین‌های خود ممنوع کرده و بدین‌وسیله جنگل‌های کاج محافظت شدند.

۷. قلمروی آلیکانته در دوران مدرن و معاصر

این دوران، دوران تغییرات بزرگ سرزمین دریاچه‌ها، باتلاق‌ها و آب‌های شور در تناسبی دیگر برای کشاورزی است. نخستین توسعهٔ جلگهٔ اوری اوئِلا با ساخت سیستم آبیاری اَلفیتامی برای آبیاری زمین‌های دُلُرِس، اَلمُرادی، پوئِبلا دِ روکامورا، دایا نُئِوا و روخالِس بین سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی به‌وجود آمد. دوّمین توسعه با ساخت سیستم آبیاری گوارداما‌ر در سال ۹۹۵ خورشیدی (۱۶۱۳ میلادی) و سیستم فورمِنترا در ۱۰۳۸ خورشیدی (۱۶۵۹ میلادی) برای آبیاری زمین‌های ماوراء اَلمُرادی رخ داد. راه‌اندازی آبیاری بنیاد کلیسایی کاردینال بِیوگا در اواسط سدهٔ ۱۸ میلادی یک کار بزرگ برای



به‌دست‌آوردن مرداب‌ها، تالاب‌ها و همچنین دستیابی به زمین‌های جدید برای کشت جالیز بود. در شمال بِگا باخا دِل سِگورا سیستم‌های آبیاری، مناطق نمکی‌تری را آبیاری کردند که املاک بنیاد کلیسایی سن فِلیپه نِری، دُلُرِس و سان فولخِنسیو در آن قرار داشتند.

در اطراف آلیکانته، زمین‌های کشاورزی مسلمانان در زمان مسیحیت در دو دوره توسعه یافت. در نخستین دوره با ساخت سیستم آبیاری گوالِرو که آب باران را جمع‌آوری می‌کرد. دوّمین دوره با توسعهٔ سیستم آبیاری مایور که نام آن به کانال آبیاری سنت خوان تغییر یافت. با ساخت مرداب تیبی در اواخر سدهٔ ۱۶ میلادی شبکهٔ آبیاری و زمین‌های آبیاری‌شده تا آنچه که امروز می‌شناسیم گسترش می‌یابد و سهم آب آبیاری منطقهٔ قدیمی اوئِرتا تنظیم می‌شود. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۸ میلادی) مرحله‌ای طولانی از خشکاندن و راه‌اندازی تالاب قدیمی ساحلیِ آلبوفِرتا در آلیکانته برای کشاورزی به اتمام رسید. این پروژه قرار بود از دهه‌های آخر سدهٔ ۱۷ میلادی به دلیل ناسالم بودن آب‌ها و شیوع بیماری مالاریا در آب‌های راکد به انجام برسد. به‌دلیل زنگ خطر در قبال تهاجم دزدان دریایی بَربَر و تهدید ترکان در جلگهٔ آلیکانته از سدهٔ ۱۶ میلادی چند برج نگهبانی برای زیرنظر گرفتن ساحل ساخته شد.

۷. قلمروی آلیکانته در سده‌های ۲۰ و ۲۱ میلادی

وجه مشخصهٔ امروزی سرزمین آلیکانته سکونت وسیع در مناطق ساحلی آن است. شهرسازی برای مقاصد گردشگری و خدماتی در نوار ساحلی بدون وقفه ادامه داشته و محیط طبیعی را تا ده‌ها کیلومتر کاهش داده است. از زمان توسعهٔ دههٔ ۶۰ سدهٔ بیستم میلادی فشار بر روی تالاب‌ها و نمک‌زارهای ساحلی متوقف نشد. انسان با جابه‌جایی مراکز جاذبهٔ اقتصادی از نواحی داخلی به سمت سواحل بر طبیعت چیره شد. این شیوه‌های جدید غلبه بر طبیعت، سبب شد تعداد بسیار زیادی از اروپاییان به‌طور دائم در سرزمین ما ساکن شوند که این انقلابی بی‌سابقه است.

کتاب‌شناسی

Azuar, R.
1999 "El paisaje medieval islámico de las tierras al sur del País Valenciano. Geoarqueologia i Quaternari litoral". *Memorial M.P. Fumanal*, pp. 49-59.

Badal, E. and B. Marti
2011 "Neolithic landscape management at Cova de l'Or (Alicante, Spain)". *Saguntum: Papeles del Laboratorio de Arqueología de Valencia*, Nº Extra 11, 2011 (5th International Meeting of Charcoal Analysis: The charcoal as cultural and biological heritage), pp. 131-132.

Benito, M.
2017 "Inventario de los restos de fauna del "Fondo Arqueológico La Marina 1995" y su significación. En: Soler, J.A., Casabo, J. A. *Nuevos datos para el conocimiento de la Prehistoria en la comarca de la Marina Alta, Alicante*. Serie Mayor nº 13. MARQ, Museo Arqueológico de Alicante. pp. 251-280.

Carrión, J.S. (coor.)
2012 *Paleoflora y paleovegetación de la Península Ibérica e Islas Baleares: Plioceno-Cuaternario*. Murcia, España.

Estévez Rubio, A. and et al.
2004 "Geología de la provincia de Alicante". *Enseñanza de las Ciencias de la Tierra*. Vol. 12, N. 1, pp. 2-15.



توسال دی لا کالا و ساحل بنیدورم، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

Gil, A.
1985 "Clima". En: J. Uroz, *Historia de la provincia de Alicante*. Vol. 1, Tomo I. Ediciones Mediterráneo, S. A., pp. 47-58.

López, A. and V. M. Rosselló (dir.)
1978 *Geografía de la provincia de Alicante*. Diputación Provincial de Alicante, Alicante.

Viñals, M.J. and et al.
1993 "Rasgos paleoambientales holocenos en la bahía de Xàbia (Alicante)". *Estudios sobre Cuaternario*, pp. 107-114.

Fumanal, M.P. and E. Badal
2009 "Estudio geomorfológico y paleogeográfico". En: Bernabéu, J.; L. Molina (eds.): *La Cova de les Cendres. Serie Mayor nº 6, MARQ, Museo Arqueológico de Alicante*, pp. 17-30.

García, O. and J. E. Aura
2006 *El abric de la Falguera (Alcoi, Alacant)*. 8000 años de ocupación humana en la cabecera del río de Alcoi.Diputación Provincial de Alicante, Ayuntamiento de Alcoy, Caja de Ahorros del Mediterráneo.

نخستین ساکنان شرق اسپانیا

الیزا ماریا دومینیک فاس

Los Primeros Pobladores del Levante Español

Elisa María DomènechFaus





نقشهٔ پراکندگی محوطه‌های ذکر شده در متن

نخستین گروه‌های انسانی

حدود ۱.۷ میلیون سال پیش، یعنی زمانی مابین اواخر پلیوسن جدید و اوایل پلیستوسن قدیم، شواهد موج بسیار مهمی از سرما هم در خشکی و هم در اقیانوس‌ها ثبت شده است. این تغییرات دما باعث افزایش خشکسالی در برخی نقاط آفریقا و پیدایش آب و هوایی سخت در شمال قارهٔ اروپا شد.

این دورهٔ سرد منجر به عقب نشستن سواحل، ایجاد پوشش گیاهی در خشکی‌های بیرون آمده و در نهایت گسترش سواحل مدیترانه شد. در نتیجهٔ این تغییرات، یک زیستگاه جدید مشابه سرزمین‌های شرق آفریقا پدید آمد که باعث ایجاد موجی از مهاجرت‌های جانوری از آفریقا به سمت حواشی دریای سرخ و در نهایت به جنوب‌غرب آسیا شد. شرایط اقلیمی جدید به گسترش گونه‌های جانوری سازگار با آن انجامید. برای مثال می‌توان به ظهور انواعی از نخستی‌ها اشاره کرد که برخی از آنان از نخستین گونه‌های سردهٔ انسانی به‌شمار می‌رفتند. برخی از این گونه‌های انسانی از قارهٔ آفریقا برای یافتن سرزمین‌های جدید خارج شدند.

تحقیقات فعلی دربارهٔ ظهور انسان‌ریخت‌ها در اوراسیایی ثابت کرده است که منشا این گونه‌ها، شرق آفریقا بوده است. در سرزمین اسپانیا، بقایای کهن‌ترین اجداد انسانی، قدمتی در حدود ۱.۲ و ۱.۵ میلیون سال دارند و بیشتر در نواحی مرکزی و جنوب‌شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری (اطراف منطقهٔ لوانت) کشف شده‌اند که از قدیمی‌ترین نمونه‌های یافت‌شده در سراسر قارهٔ اروپا به شمار می‌روند. این بقایا در چهار محوطهٔ باستانی ۱. سیما دل الفانته (واقع ر آتاپوئرکا)، ۲. فوئنته نوئوا ۳. بارانکو دل لئون و ۴. ونتا میسنا (دو مورد آخر متعلق به مجموعهٔ باستان‌شناسی ارک هستند) از دل خاک بیرون آمده‌اند.

بقایای کشف‌شده در این محوطه‌های باستانی شامل دست‌تراش‌های سنگی کوچک ساده‌ای به سبک صنعت پیشا-الدوایی،

نمونه‌های محدودی از استخوان انسان و شمار فراوانی بقایای استخوانی پستانداران بزرگ است. بقایای انسانی که قدمت آن‌ها به این تاریخ بازمی‌گردد نیز در محوطهٔ ونتا میسنا یافت شده که طبق آخرین تحقیقات، به نخستین گونه‌های سرده انسان‌ها تعلق دارند. همچنین در محوطهٔ سیما د الفانته از مجموعهٔ باستان‌شناختی آتاپوئرکا، تکه‌ای از فک انسان مرتبط با گونهٔ "انسان پیشگام" یافت شده که پیشینهٔ آن در حدود ۱.۳ میلیون سال پیش تخمین زده شده است. این‌گونه از نسل انسان‌های راست‌قامت ارگستر به شمار می‌روند که از آفریقا به قارهٔ آسیا و اروپا مهاجرت کردند.

احتمالا نخستین انسان‌ریخت‌ها از طریق مسیر تنگهٔ جبل‌الطارق به شبه‌جزیرهٔ ایبری مهاجرت کرده‌اند. در ضمن، به‌نظر می‌رسد هم‌زمان با عقب‌نشینی آب دریاها، این انسان‌ها توانسته‌اند از طریق حاشیهٔ دریای مدیترانه و همچنین از مسیر جدیدا خشک‌شده‌ای از آفریقا (سمت کشور تونس فعلی) به اروپای مرکزی (اطراف ایتالیا)، خود را به غرب آسیا برسانند. در حال حاضر، مسیری که اغلب دانشمندان بر آن توافق دارند، مسیر مدیترانهٔ اروپایی است که شواهدی برای اثبات آن در دمانیسی گرجستان با قدمت ۱.۸ میلیون سال یافت شده که از قدیمی‌ترین کشفیات حال حاضر در تمام اروپا محسوب می‌شود.

با این وجود، این نخستین گروه انسان‌ریخت‌ها ناپدید شده و جای خود را به مهاجران دیگری دادند که در حدود نهصد هزار سال پیش به شبه‌جزیرهٔ ایبری رسیدند. البته بر اساس شواهد بسیار اندک یافت‌شده، این دسته از انسان‌ها نیز مانند گروه اول ناپدید شدند. کمبود یافته‌ها از این دوره می‌تواند به دلیل ظهور دوباره تغییرات اقلیمی و همچنین افزایش سطح آب مدیترانه باشد که آثار به جای مانده از این انسان‌ها را به کلی نابود کرده است.

از این دوره به بعد، شمار بقایای باستان‌شناسی و دیرینه‌شناسی در نواحی مجاور منطقهٔ شرق اسپانیا خصوصا در سیما د الفانته واقع در آتاپوئرکا، در محوطه‌های باستانی پراکندهٔ اطراف گوادیس-بازا و در غار ویتوریا واقع در شهر کارتاخنا افزایش می‌یابد.

در سراسر قارهٔ اروپا، تنها بقایای یافت‌شده متعلق به یک گونه نخستی‌سان بزرگ جثه در غار ویتوریا است. این بقایا قسمت‌هایی از اسکلت یک بابون یا عنتر دم‌کوتاه آفریقایی بودند که پیش‌تر در مکان‌های مختلف پلیستوسن در آفریقا و هند پیدا شده بودند. همچنین، یک بند انگشت دست انسان‌ریختی یافت شد. قدمت این بقایا و استخوان‌های جانوری کشف‌شده در ویتوریا بین هشتصد و پنجاه تا نهصد هزار سال پیش تخمین زده شده است، یعنی زمانی که از نظر اقلیمی زمین دارای آب و هوایی سرد و خشک بوده و در نتیجه سطح دریاها بار دیگر پایین آمده است. صنعت ساخت ابزارسنگی ویژهٔ این دوره، سبک آشولی است که تا سیصد و پنجاه هزار سال پیش دوام داشته است.

انسان‌ریخت‌هایی که طی این دوران طولانی در این منطقه زندگی می‌کردند، احتمالا در نتیجهٔ تطور انسان‌های باستانی به وجود آمده بوده‌اند. محصول تطور دیگری از این باستانیان، انسان‌های دلبرگی است، یعنی گونه‌ای از سرده انسان که هیکلی پهن و تنومند



طرح انسان نئاندرتال، طرح از ای کالبو

و جمجمه‌ای با ظرفیت بالای مغز داشته‌اند. از این شاخه، انسان‌های دیگری پدیدار شدند که برخی از آن‌ها در ادامهٔ سیر تطوری به انسان نئاندرتال تبدیل شدند. در دوره‌ای مابین دویست تا چهارصد هزار سال پیش، گونهٔ جدیدی از انسان‌های هایدلبرگی با ظرفیت بیشتر جمجمه نسبت به اجداد خود ظاهر شده‌اند. در غار سیما دِلوسه وئسوس آتاپوئرکا، استخوان‌های تقریبا سی فرد مختلف کشف شد که احتمالا می‌توانستند حلقهٔ ارتباطی میان هایدلبرگی‌ها و نئاندرتال‌هایی باشند که بعدها نمایان شدند.



تیزه موستری، سنگ چخماق
غار بنیتو
فرهنگ موستری، دورهٔ پارینه‌سنگی میانی
حدود ۵۰۰۰۰ سال پیش
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر: ۱۲۴۵

یکی دیگر از کشفیات خاص بشر، پیدایش و تعمیم آتش در غار نگرا در شهر کارواکا د ل کروز بین هفتصد تا هشتصد هزار سال پیش بوده است.

مصرف گوشت به‌طور واضح در روند تطوری انسان نقش داشته اما به‌دست‌آوردن آن روندی پیچیده محسوب می‌شده است. اشیای چوبی که به وسیلهٔ ابزارهای سنگی کوچک و تبرهای دستی تولید می‌شدند برای شکار پستانداران بزرگ کاملا کافی بوده‌اند، به همین دلیل، تامین پروتئین حیوانی احتمالا بیشتر از طریق شکار و لاشه‌خوری در میان این انسان‌ها انجام می‌شده است. البته نباید فراموش کرد که این انسان‌ها هم‌زمان با شکارچیان بزرگی مانند ببرهای دندان خنجری زندگی می‌کرده‌اند. در میان باقی‌مانده‌های خاصی از انسان‌های این دوره آثاری از آدم‌خواری نیز یافت شده است. آن‌ها به‌طور خاص مغز داخل استخوان‌ها را می‌مکیده‌اند؛ زیرا این مادهٔ غذایی انرژی زیادی تولید می‌کرده و مدت طولانی‌تری آن‌ها را سیر نگه می‌داشته است.

دو مورد از مهمترین محوطه‌های باستانی شبه‌جزیرهٔ ایبری که قدمت آن‌ها به پلیستوسن میانه، حدود چهارصد هزار سال پیش، برمی‌گردد، تورالبا و آمبرونا در شهر سوریا اسپانیا هستند. در این مکان‌ها نمونه‌هایی از وسایل امرار معاش گروهی از انسان‌ها با ویژگی‌های ظاهری نئاندرتال‌های اولیه کشف شد. این گروه‌ها از ترکیب شکار فرصت‌طلبانه و لاشه‌خوری استفاده می‌کرده‌اند و این کار را در محلی انجام می‌دادند که به خاطر خاصیت مردابی و باتلاق مانندش می‌توان آن را قبرستان حیوانات و دام طبیعی آن‌ها دانست. فن‌آوری ابزارآلات آن‌ها دچار تحولات خاصی در این زمان شده و ابزارهایی چون پیک و انواع دو رویه یافت شده است.

در شمال‌شرقی مدیترانه، یعنی حوالی کاتالونیا، محوطه‌هایی با چنین قدمتی یا بقایای به‌دست‌آمده از بستر باستان‌شناختی دارای لایه‌نگاری بسیار نادر بوده و بیشتر کشفیات محدود به مجموعه‌های یافت‌شده در سطح محوطه‌های باستانی مانند کوستا روخا، مس د انگالی و وای پارادیس مربوط می‌شود. قدیمی‌ترین شواهد از مهاجرت‌های انسانی به این مناطق به اواخر پلیستوسن قدیم و اوایل پلیستوسن میانه برمی‌گردد که بشر از فناوری سنگی مرحلهٔ نخست، یعنی ساطور ابزار استفاده می‌کرده است. البته تعداد بیشتری از محوطه‌های باستانی در حوزهٔ لا سلوا (واقع در شهر خیرونا) ثبت شده‌اند که زمان تقریبی آن‌ها به پلیستوسن میانه با صنعتی پیچیده‌تر از سبک آشولی برمی‌گردد.

در بخش خودمختار والنسیا و به‌طور خاص استان آلیکانته، تنها محوطهٔ سطحی بنیایا (واقع در وال دِ الکالا) با ویژگی‌ها و نسبت‌های مشابه به محوطه‌های کاتالونیا پیدا شده است. در این مکان مجموعه‌ای از ۲۰۳ دست‌تراش سنگی یافت شد که می‌توان سبک آن‌ها را به صنعت آشولی ربط داد.

کمیابی و یا فقدان شواهد باستان‌شناسی مربوط به این دوره در بخش مرکزی لوانته اسپانیا (شرق اسپانیا)، بدان معنا نیست که انسان‌های باستانی از این سرزمین‌ها عبور نکرده‌اند. بنابراین نباید فراموش کرد که دوره‌هایی از عقب‌نشینی سطح دریا وجود داشته است که امکان گذر را برای انسان‌ریخت‌های غرب آسیا از طریق مدیترانه اروپایی به سمت شبه‌جزیرهٔ ایبری فراهم کرده و باعث گسترش جمعیت آن از طریق مرکز، جنوب‌شرقی و جنوب شبه‌جزیره شده است. به احتمال زیاد، آثار این مهاجرت‌ها به دلیل انواع فرایندهای فرسایشی نخستین مراحل کواترنری ناپدید شده‌اند.

دوام طولانی‌مدت نئاندرتال‌ها

حدود سیصد و پنجاه هزار سال پیش و اوایل پلیستوسن میانه، دگرگونی مهمی در شیوهٔ زندگی انسان‌های ساکن قارهٔ اروپا روی داد. این تغییرات شامل پیشرفت‌های فن‌آوری، استراتژی‌های شکار و انتخاب محل سکونت بود. گونهٔ انسانی جدیدی که بانی این تغییرات بود یعنی انسان نئاندرتال، به جز فعالیت‌های مربوط به امرار معاش، به بیماران و زخم‌های مصدومان هم رسیدگی می‌کردند و مردگان خود را دفن می‌کردند.

ظهور این گونهٔ جدید انسانی نه در بعد مکانی و نه بعد زمانی مشابه روندهای تطوری پیشین نبوده و از الگوی‌های آن دنباله‌روی نمی‌کند. احتمالا این انسان‌ها، تطوریافتهٔ گونهٔ خاصی از پیش‌نئاندرتال‌هایی بودند که در محوطهٔ سیما دل هوئسوس در شهر آتاپوئرکا پیدا شده‌اند.

رفتار این گونهٔ انسانی در برابر مرگ بستگان خود متفاوت بوده است. برخی از این گروه‌ها، اجساد را بعد از انجام نوعی مراسم دفن می‌کردند. شواهدی از این نوع خاک‌سپاری در محوطهٔ سیما د لس پَلوماس در آتاپوئرکا یافت شده است. گروه دوم از نئاندرتال‌ها



کاوش کوا بنیتو (مورو، آلیکانته)، ۲۰۱۷ میلادی ، عکس از ای دومنیچ

گوشت هم‌نوع مردهٔ خود را می‌خوردند و استخوان‌ها را از گوشت جدا می‌کردند تا از مغز آن تغذیه کنند و احتمالا برای ساخت ابزار از این تکه‌های استخوانی استفاده کنند. در مکان‌های مورد مطالعه مانند غار سیدرون در شمال اسپانیا و یا زافارایا (ظفریه) در اندلس مدارکی از این نوع رفتار پیدا شده است.

انسان‌های جدیدی که تقریباً سیصد هزار سال پیش در بخشی از قارهٔ اروپا زندگی می‌کردند، دارای پوستی ضخیم، شانه‌هایی پهن، استخوان ترقوه بلند، قفسه سینه بزرگ و دست و پاهایی کوتاه بودند. متوسط قد آن‌ها برای مردان ۱۶۴ سانتی‌متر و برای زنان ۱۵۲ سانتی‌متر تخمین زده شده است. جمجمهٔ آن‌ها اندازه‌هایی بزرگ داشته و ظرفیت مغزشان به طور متوسط ۱.۵۱۸ سانتی‌متر مکعب بوده که از ظرفیت مغز انسان مدرن بیشتر است. از نظر شکل ظاهری، بخش میانی صورت آن‌ها برجسته بوده و پیشانی و چانهٔ آن‌ها عقب‌تر بود. به علاوه حفره‌های بینی آن‌ها بزرگ بود.

نئاندرتال‌های این دوره از فن لوالوا برای تولید ابزارسنگی خود استفاده می‌کردند. به این صورت که ابتدا سنگ مادر به شکل مورد نظر تراشیده و سپس تراشه‌هایی که شکل آن‌ها از قبل آماده شده بود جدا می‌شدند. بین ابزارآلات متنوع تولیدشده در این دوره می‌توان به تیزهٔ موستری، خراشنده‌های جانبی و کارد کولدار اشاره کرد. استفاده از چوب نیز برای ساخت نیزه در این دوره بسیار رواج داشته با این‌که به ندرت باقیمانده‌ای از این نیزه‌ها و دیگر ابزارآلات مخصوص شکار و

تیزهٔ برگ بیدشکل، سنگ چخماق
غار بنیتو
فرهنگ سولتری، دورهٔ پارینه‌سنگی جدید، حدود ۱۶۰۰۰-۲۲۰۰۰ سال پیش
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر: ۲۴۴۳





سرنیزه استخوانی، غار کندرس
فرهنگ مگدلنی
دورهٔ پارینه‌سنگی جدید، حدود ۱۴۰۰۰-۱۹۰۰۰ سال پیش
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر: ۴۰۷۲

صید حیوانات توسط باستان‌شناسان کشف شده است.

در والنسیا محوطه‌های بسیاری با بقایای دورهٔ پارینه‌سنگی میانه با یک بازهٔ زمانی گسترده کشف شده است. تحقیقات در این محوطه‌ها منجر به تولید اطلاعاتی دربارهٔ دیرین بوم‌شناسی، فرهنگ مادی، اقتصاد و استفاده از انواع منابع در این دوره شده است. مکان‌های مهم محل سکونت نئاندرتال‌ها در بخش والنسیا عبارتند از غار بُلومور (واقع در تبرنس د وال دیگنا)، غار نگرا (خاتیوا)، ال سالت (الکوی)، پناهگاه دل پاستور (الکوی) و غار بنیتو (مورو). البته محوطه‌های دیگری نیز وجود دارند که نشان‌دهندهٔ جمعیت زیاد نئاندرتال‌ها در شرق اسپانیا است. مکان‌هایی مانند لا کوکا (واقع در اسپه)، لس فوئنتس (ناوارس)، ال پینار (آرتانا)، غار کوچینو (وینا)، غار پتخینا (بیوس)، غار سن لوییس (بونیول)، غار بارانکو کارکالین (بونیول)، غار گت (گاندیا)، غار کورب (اندارا)، غار کارلس (الزیرا)، غار فورادادا (اولیوا)، محوطهٔ باز پنیا (کوسنتینا)، غارهای استروییگ (کوسنتینا)، و غار کبرادا (چلوا).

به این لیست از محوطه‌های باستانی می‌توان کشفیات جدیدی مانند کووا د کالدرونس (واقع در رومانا، آلیکانته) و محوطه‌های سطحی وای د وینالوپو و بارانک د لا پنیا روخا (در میینا) را اضافه کرد.

کمیت و تنوع سکونت‌گاه‌های نئاندرتال‌ها در مناطق شرقی اسپانیا نشان‌دهندهٔ الگوی تحرک زیاد بین اعضا این گونهٔ انسانی است. نحوهٔ توزیع محوطه‌های باستانی و ویژگی‌های آن‌ها (در غارها، پناهگاه‌ها و در هوای آزاد) محصول اسکان کوتاه‌مدت نئاندرتال‌ها در هر یک از این مکان‌هاست که این امر می‌تواند با قصد آن‌ها برای تهیه مواد اولیه محلی، ترجیحا سنگ چخماق، مرتبط باشد. از طرفی، فعالیت‌های شکار در میان این انسان‌ها تخصصی نبوده و هدف، یافتن طعمه‌های پر نفع بوده است.

ظهور گونه‌های جدید انسانی و شکل‌گیری روش‌های جدیدی از امرار معاش به دست آن‌ها، گاهی با تغییرات دمایی همراه شده است. آغاز پلیستوسن میانه با یک چرخهٔ آب‌وهوایی خنک و مرطوب همزمان بوده که بعدها دورهٔ سردتری جایگزین شده است. دوره‌ای که در شمالی‌ترین مناطق اروپا به دوران یخبندان معروف است. آخرین نسل‌های نئاندرتال‌ها با دورهٔ یخبندان آغاز پلیستوسن جدید همزمان بودند.

در میان حیوانات هم‌دوره با نئاندرتال‌ها می‌توان به گوزن قرمز، اسب و گوزن زرد اروپایی اشاره کرد که مورد توجه شکارگران بوده‌اند. بز وحشی، کرگدن، گاو، گوشتخواران مختلف و فیل نیز دارای کنام زیست‌محیطی مشابهی با این جانداران بوده‌اند. البته بیشترین تمرکز نئاندرتال‌ها بر گونه‌هایی چون گوزن، اسب و بزوحشی بوده است. این حیوانات زیستگاه مشترکی با گوشتخوارانی مانند گرگ، کفتار و برخی از گربه‌سانان داشتند. نکتهٔ دیگر این‌که با وجود در دسترس بودن پستانداران بزرگ و توسعهٔ روش‌های بهتر شکار، حیواناتی مانند خرگوش و لاک‌پشت، یک منبع غذایی بدیهی برای این گروه‌های انسانی محسوب می‌شده‌اند، زیرا به وفور در اطراف آن‌ها وجود داشته است. در غارهای بُلومور و پاستور شواهدی برای اثبات این ادعا کشف شده است.

غار بُلومور با قدمتی بیش از سیصد و پنجاه هزار سال، قدیمی‌ترین سکونت‌گاه بشر در بخش خودمختار والنسیا محسوب می‌شود. دورهٔ پارینه‌سنگی میانه در والنسیا با عمومیت‌یافتن صنایع سنگی مشخص می‌شود. این دوره با استفاده روشمند از شیوهٔ لوالوا برای تولید تراشه‌ها همراه بوده است که برخی از آن‌ها به دندانه‌دار و برخی به ابزاری با لبه‌های دندانه‌دار مانند اره برای کار با چوب تبدیل شده‌اند، در حالی‌که تیزه‌های لوالوا به‌عنوان نوک نیزه‌های چوبی برای شکار استفاده می‌شده است.

به‌طور سنتی غارها و دیگر سرپناه‌های سنگی، سکونت‌گاه‌های مورد علاقه نئاندرتال‌ها در سرزمین والنسیا بوده‌اند که هر یک در چشم‌اندازهای متفاوتی قرار دارند. اغلب این سرپناه‌ها کارکردهای مشابهی از نظر تامین مواد اولیه و بهره‌برداری از آن‌ها داشته‌اند.



صدف دو کفه‌ای مدیترانه‌ای (گوش ماهی زیارت)
غار بنیتو
دورهٔ پارینه‌سنگی جدید، حدود ۳۰۰۰۰ سال پیش
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر: ۱۱۵۵۹

در کنار پناهگاه‌های صخره‌ای و غارها، تعداد بسیار زیادی محوطه‌های باز نیز به‌عنوان سکونت‌گاه انتخاب می‌شده‌اند. در این مکان‌ها، مجموعه‌های مهمی از دست‌تراش‌های سنگی در همان مناطق تامین مواد اولیه یافت شده است. با این وجود، تمامی این نواحی به‌عنوان کارگاه و یا محلی برای به‌دست‌آوردن مواد اولیه استفاده نشده و برخی از آن‌ها مشخصا به‌عنوان استقرارگاه و یا مکانی برای انبار لاشهٔ حیوانات شکارشده بهره‌برداری می‌شده است.

جابه‌جایی‌های مکرر بر ناپایدار بودن تراکم جمعیت انسانی در این مناطق تاثیرگذار بوده است. گروه‌های انسانی معمولا به قدری نفرات داشته‌اند که ثبات آن‌ها در کوتاه‌مدت را تضمین کند. با این وجود، الگوی ذکرشده در تمام سکونت‌گاه‌ها مشابه نیست. در محوطه‌های باستانی ال سالت و غار بُلومور تعداد زیادی خانه طی پروژه‌های کاوش از دل خاک بیرون آمده‌اند که به بازهٔ زمانی بسیار طولانی (بین صد تا دویست هزار سال پیش) مربوط می‌شوند. این داده‌ها، بازگشت‌های مکرر به این نواحی و اشغال این سرزمین‌ها توسط صدها نسل از نئاندرتال‌ها را ثابت می‌کنند.

بر اساس یافته‌های غارهای باخوندیلو و بنیتو حضور نئاندرتال‌ها در شبه‌جزیرهٔ ایبری بیش از چهل هزار سال پیش به پایان رسیده است. دلیل ناپدید شدن نئاندرتال‌ها و جایگزین شدنشان با گونهٔ جدیدی از انسان‌ها (انسان مدرن) که مانند آن‌ها از سرزمین‌های دوردست غرب آسیا به اروپا مهاجرت کردند، همچنان برای دانشمندان نامعلوم است. یافته‌های به‌دست‌آمده از محوطه‌های باستانی مورد استفاده نئاندرتال‌ها و انسان‌های مدرن (که برخی حتی متناقض هستند)، امکان مشخص‌کردن محدودهٔ زمانی بین ناپدید شدن گونه‌های پیشین و ظهور گونه‌های جدید در این سرزمین‌ها را نمی‌دهد. سوالاتی که در این مورد به ذهن می‌رسد، به این ترتیب هستند: آیا تماسی بین این دو گونه برقرار شده است؟ آیا آن‌ها همدیگر را شناخته و یا با هم همزیستی داشته‌اند؟ آیا تبادلات فرهنگی بین دو گروه وجود داشته است؟ آیا از کنام‌های زیست‌محیطی مشترکی برخوردار بوده‌اند؟ آیا وقتی انسان مدرن پا به این سرزمین‌ها گذاشت، نئاندرتال‌ها کاملا ناپدید شده بودند؟ پاسخ تمامی این سوالات همچنان مانند یک راز بر ما پوشیده است و با داده‌های فعلی پاسخ به این سوالات بسیار مشکل به نظر می‌رسد.

پیدایش انسان مدرن

حدود چهل هزار سال پیش، نئاندرتال‌های شبه‌جزیرهٔ ایبری به دلایلی نامعلوم در این منطقه ناپدید شدند. هژمونی و انحصار آن‌ها در این سرزمین به تدریج جای خود را به سلطهٔ انسان مدرن داد که از سمت غرب آسیا در امتداد ساحل شمالی مدیترانه به قلمرو ایبری راه پیدا کردند.

این تازه‌واردان تغییراتی را به‌خصوص با ماهیت فرهنگی با خود به همراه آوردند. ظهور هنر نمادین و توسعه ابزار جدید، هم برای استفاده در زندگی روزمره و هم برای شکار از جمله این تغییرات به شمار می‌آیند. نخستین بقایای یافت‌شده در منطقه، قدمتی بیش از ۳۵ هزار سال دارند که در محوطه‌هایی مانند غار بنیتو (واقع در مورو) و غار سندرس (در موراایرا-تئولادا) پیدا شده‌اند. در محوطه‌های باز دیگری مانند لس رونخس (واقع در وال د الکالا) نیز شواهدی مبنی بر حضور موقتی این‌گونه جدید در این نواحی کشف شده است.

با این وجود، بزرگترین گسترش جمعیتی انسان مدرن در تمامی این سرزمین، بین سی تا بیست و پنج هزار سال پیش از زمان حال تخمین زده شده است که با توسعهٔ چشم‌گیر تعداد سکونت‌گاه‌ها و عمومیت یافتن هنرهای نقاشی و نقش کنده و آثار هنری منقول همزمان است. شیوهٔ زندگی شکارگری- گردآوری در میان مردمان مدرن تا ده هزار سال پیش کاربرد داشته است. تعداد محوطه‌های باستانی که در تمام جغرافیای بخش خودمختار والنسیا پخش شده‌اند، بسیار زیاد بوده و سکونت بشر در این مکان‌ها مدت زمان طولانی بین سی تا یازده هزار سال پیش‌ازمیلاد را پوشش داده است. از جمله این محوطه‌های باستانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: پارپایو (واقع در بارکس، گاندیا)، مایائتاس (بارکس، گاندیا)، بارانک بلنک (روتووا)، غار بنیتو (مورو)، غار سندرس (موراایرا-تئولادا)، غار متوتانو (ویلا فمس)، غار کمته (پدرگر)، غار رندرو (پدرگر)، غار فوسکا (وای د ابو)، رتیا دل بوبو (کروییینت)، ولکان د فارو (الیوا) و غار سانتا مایرا (کستل د کستلس)



سنگ نگاره، کوا فوسکا (وا دُ اِبو)

چرا نئاندرتال‌ها ناپدید شدند و جمعیت انسان مدرن گسترش یافت؟ آیا اختلافاتی بین این دو گروه وجود داشته؟

تحقیقات حال حاضر در تمام قاره اوراسیا همچنان در روشن ساختن شرایط خاص این زمان، ناموفق بوده است. شرایطی که منجر به ناپدید شدن نئاندرتال‌ها و جایگزینی آن‌ها توسط انسان مدرن شده است.

دورهٔ ناپدید شدن نئاندرتال‌ها و ظهور گونهٔ جدید انسانی در شبه‌جزیرهٔ ایبری با شرایط اقلیمی خاصی در این منطقه مصادف بوده یعنی زمانی که تغییرات آب‌وهوایی باعث ایجاد خشکسالی و کاهش دما در سطح دریاها شده است. محیط خشک‌تر و بارندگی کمتر حاصل از این تغییرات، باعث کاهش حجم جنگل‌های شمالی و پوشش‌های گیاهی سازگار با هوای ملایم شده و شرایط را برای افزایش گیاهان سازگار با شرایط نیمه بیابانی آماده کرده است.

با این وجود، به نظر می‌رسد که تغییرات اقلیمی دلیل اصلی ناپدید شدن نئاندرتال‌ها نبوده زیرا این‌گونه بیش از دویست هزار سال در اروپا می‌زیسته و طبیعتا با تغییرات اقلیمی پلیستوسن میانی و بخشی از پلیستوسن جدید خود را وفق داده و این دوران را سپری کرده است.

نئاندرتال‌ها از مهارت‌های شکار کاملی برخوردار بوده‌اند، ظرفیتی که با استفاده از رنگ‌ها و تزیینات به شکل نمادین نشان داده شده است. از نظر فیزیولوژیکی، این‌گونه دارای تودهٔ عضلانی بیشتری بوده و به خاطر همین وضعیت فیزیکی، در حین شکار حیوانات بزرگ به روش‌های درگیری مستقیم محدود بوده است. آثار آسیب‌های یافت‌شده در بقایای استخوان‌بندی نئاندرتال‌ها، معمولا در قسمت‌های بالاتنهٔ آن‌ها دیده می‌شود که نشان‌دهندهٔ درگیری مستقیم در هنگام شکار حیوانات بزرگ است. سلاح‌های مورد استفاده این شکارچیان نیز معمولا در نزدیکی آن‌ها کشف شده است.

شایان ذکر است که جثهٔ تنومند و فربه نئاندرتال‌ها انرژی زیادی مصرف می‌کرده و به همین دلیل مصرف مقادیر زیادی از مواد پروتئینی مانند گوشت برای آن‌ها ضروری بوده است. البته این مردمان از انواع گیاهان نیز تغذیه می‌کرده‌اند. از سوی دیگر، انسان مدرن منابع غذایی متنوع‌تری مانند حیوانات دریایی در دسترس خود داشته و از آن‌جا که این‌گونه خود را به‌شکل بهتری با فضاهای مختلف جغرافیایی وفق می‌داده از گوناگونی غذایی بیشتری برخوردار بوده است. با این وجود، خوراک اصلی این مردمان نیز از گوشت حیوانات مختلف تشکیل می‌شده است.

فرهنگ مادی این دو گونهٔ انسانی نیز با هم تفاوت‌هایی داشته که بر کارایی روش‌های امرار معاش آن‌ها تاثیرگذار بوده است. نئاندرتال‌ها از روش‌هایی با تنوع کمتر و با فراگیری بیشتر استفاده می‌کردند. آن‌ها از یک وسیلهٔ خاص در فعالیت‌های بسیاری استفاده می‌کردند در حالی‌که فن‌آوری انسان‌های مدرن، سودمندی بیشتری داشته و از ویژگی‌های متنوع‌تر و تخصصی‌تری برخوردار بوده است.

شرایط محیطی و منابع، سکونت‌گاه‌ها و نحوهٔ انتخاب آن‌ها

در دوره‌ای که انسان‌های مدرن در مناطق مرکزی حاشیهٔ مدیترانه‌ای اسپانیا مستقر شدند، شرایط آب و هوایی سرد که از ویژگی‌های آغاز دورهٔ پلیستوسن جدید قلمداد می‌شد، جای خود را به آب‌وهوای ملایم و مرطوب‌تر داد. در نتیجه، انواع متنوع و مهمی از منابع خشکی و دریایی برای مصرف این گونهٔ انسانی مهیا شد.

بر بقایای استخوانی یافت‌شده در سکونت‌گاه‌های مختلف دورهٔ پارینه‌سنگی جدید، آثار دندان گوشت‌خواران مهم این دوره مشاهده شده است. این حقیقت، حاکی از این است که مکان‌ها گاه مورد استفاده گوشت‌خوارانی مانند گرگ، کفتار و گربه‌سانان بوده و گاه گروه‌های انسانی اشغال می‌شده است.

شمار زیادی یافته‌های باستان‌شناسی با قدمت حدود سی هزار سال، اطلاعات متنوعی را در اختیار دانشمندان قرار داده‌اند. رژیم غذایی بشر این دوره بیشتر شامل حیواناتی مانند بز کوهی، گوزن و در مقیاس کوچک‌تر اسب و گراز وحشی بوده است. از سوی دیگر، شمار قابل ملاحظه‌ای از بقایای خرگوش نیز در این دوره ثبت شده است. شمار بقایای خرگوش نسبت به دیگر انواع حیوانات بسیار بیشتر است. درندگان دیگر مانند سیاه‌گوش و روباه نیز از گوشت خرگوش تغذیه می‌کرده‌اند.

جوامع با اقتصاد مبتنی بر شکار و جمع‌آوری غذا همواره به طور منطقی، از منابع طبیعی استفاده می‌کردند که در اطرافشان یافت می‌شده است. آن‌ها ترجیح می‌دادند تا در غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای سکونت کنند. در ضمن، اقامتشان در این مکان‌ها فصلی بوده و به میزان در دسترس بودن منابع مورد استفاده آن‌ها برای امرار معاش نیز بستگی داشته است. انتخاب چند باره یک محل به صورت متوالی به عنوان سرپناه عموما نشان‌دهندهٔ امتیاز استراتژیک محل و موقعیت برتر آن برای کنترل مسیر عبور گله‌های شکار و یا برای بهره‌برداری از منابع دریایی بوده است.

ترمیم و بازسازی سرپناه‌ها به شکل محدودی انجام می‌شده و شامل سکونتگاه‌هایی می‌شده که اکثر فعالیت‌های روزانهٔ اطراف آن‌ها انجام می‌شده است. دانشمندان در برخی از این سرپناه‌ها، نشانه‌هایی از محل‌های مخصوصی برای حکاکی، آماده‌سازی غذا و تولید ابزار استخوانی یافته‌اند.در نواحی نزدیک به سواحل مدیترانه، سکونت‌گاه‌های واقع در فضای باز شناسایی شده‌اند که احتمالا وجودشان مرتبط با جابه‌جایی‌های بشر این دوره و همچنین استفاده آن‌ها از منابع طبیعی اطرافشان و فصلی بودن این منابع است.

انسان مدرن، گونه‌ای با نوآوری‌های مداوم

ورود انسان مدرن به اروپا باعث ایجاد پیشرفت‌هایی در زمینهٔ تکنیک‌های شکار و روند تکاملی ابزارهای سنگی و استخوانی شد و در نتیجه بشر با محیط اطراف خود سازگاری بیشتری پیدا کرد.

این تغییرات اساسا شامل ساخت روشمند تیغه‌های کشیده برای تولید ابزار و تخصصی‌تر شدن تولید سلاح‌های استخوانی بود. با این وجود، ابتکارات فن‌آوری به‌طور دائم و به‌ویژه در مورد ابزار شکار، چه از جنس استخوان و چه سنگ چخماق، در حال توسعه بودند. به عنوان نمونه می‌توان از ساخت انواع و اقسام نیزه‌ها نام برد که دارای یک یا چند خار در نوک بودند. از بیست هزار سال پیش، انسان مدرن سر نیزه‌های برگی‌شکل، سرنیزه‌های به‌صورت اریب قطع‌شده برای افزایش کارایی و بازه پرتابه نیزه‌ها تولید می‌شد. در اواخر دورهٔ پارینه‌سنگی جدید، افزایش احتمالی مصرف ماهی و متنوع شدن هر چه بیشتر رژیم غذایی انسان باعث ایجاد ابتکار در ساخت نیزه‌های استخوانی مناسب برای شکار انواع مختلف ماهی شد.

سایر اشیا تولیدی برای استفاده روزمره اما با تاکید بر کاربرد خاص ساخته می‌شدند مانند خراشنده‌هایی برای آماده‌کردن پوست حیوانات، ابزاری بزرگ و کشیده برای بریدن گوشت، اسکنه‌هایی که برای کار با چوب، ایجاد نقش کنده بر دیواره‌های صخره کاربرد داشتند، وسایلی اره‌مانند برای کار با چوب و قطعاتی تراشیده شده برای بریدن استخوان و بیرون کشیدن مغز آن.

روابط اجتماعی و دغدغه‌های زیبایی‌گرایانه نیز بخشی از زندگی روزمره این گروه‌های انسانی را تشکیل می‌دادند. برای دوخت لباس، آن‌ها سوزن‌هایی از جنس استخوان و نخ‌هایی از فیبرهای گیاهی و حیوانی استفاده می‌کردند.

پیچیدگی نمادین این جوامع انسانی همچنین شامل مفاهیم زیبایی‌شناختی می‌شد. آویزها و گردنبندهای تشکیل‌شده از دندان پستانداران یا صدف‌های دریایی و یا رودخانه‌ای به‌عنوان تزیینات شخصی مورد استفاده این مردمان قرار می‌گرفته است.

مطالعهٔ منشا صدف نرم‌تنان در این دوره نشان از استفادهٔ انسان از دریا دارد. اغلب گونه‌های شناخته‌شده در مناطق نزدیک به دریا جمع‌آوری می‌شده‌اند و سواحل مدیترانه بیشترین نقش را در فعالیت ذکر شده داشته است. از استثنائات نرم‌تنان جمع‌آوری شده توسط انسان می‌توان به گوش‌ماهی زیارت و حلزون نفیر سنگی اشاره کرد که از گونه‌های مخصوص آب سرد و یا آب و هوای ناسازگار با طبیعت انسانی محسوب می‌شدند.

توجه به نزدیکان درگذشته طی این دوره در مستندات باستان‌شناسی قابل مشاهده است. بقایای انسانی کشف‌شده در شرق اسپانیا، در واقع مربوط به نوعی تدفین ثانویه هستند. در محوطه‌های باستانی مانند غار بنیتو و غار پارپایو و یا بارانک بلنک موقعیت‌هایی دیده شده که باستان‌شناسان را به این باور رسانده که رسوم خاصی برای جمع‌آوری استخوان انسان و نگهداری از آن‌ها در یک مکان خاص ثانویه وجود داشته است. این بقایای یافت‌شده، تکه‌هایی از جمجمه‌هایی هستند که به دنبال اجرای نوعی مراسم جداسازی سر از بدن، به مکانی خاص منتقل شده‌اند.

نمادگرایی: انتزاع واقعیت در جلوه‌های هنری

جلوه فهم ادراکی انسان‌ها به شکلی نمادین در آثار هنری، بزرگترین ابتکار تاریخ بشریت محسوب می‌شود.

بر اساس کشفیات مختلف انجام‌شده طی بیست سال اخیر، باستان‌شناسان متوجه شده‌اند که غارنگاری‌های منطقهٔ مرکزی مدیترانه اسپانیایی دارای نوعی شخصیت خاص خویش است. این ویژگی در غارنگاره‌های دوران پارینه‌سنگی در محوطه‌هایی مانند غار فوسکا، غار ماراوییس یا غار کمته تا مجموعه‌های مهمی از آثار هنر منقول یافت‌شده در اماکنی مانند غار پارپایو یا مایتس دیده شده است. جلوه‌های هنری این منطقه در بازهٔ زمانی بین بیست و پنج تا دوازده هزار سال پیش به‌طور چشمگیری بسط و گسترش یافته‌اند.

تصاویر تکرار شده در غارنگاره‌ها معمولا اشکال حیوانات و علائم مختلف بوده و به ندرت هیبت‌های انسان‌مانندی هم میان آن‌ها دیده می‌شود. اسب، گوزن‌های ماده و نر، بز و نیاگاوها از حیواناتی هستند که بیشتر از باقی موجودات بر دیوارهٔ غارها دیده شده‌اند. از تکنیک‌های تصویرسازی مورد استفادهٔ انسان‌های این دوره می‌توان به نقاشی با رنگ و حکاکی اشاره کرد. نقاشی‌ها معمولا با کمک دو رنگ قرمز و سیاه کشیده شده‌اند که از طریق برخی مواد معدنی و یا ارگانیک (مانند ذغال یا خون حیوانات) به‌دست می‌آمده است. به علاوه، بازنمایی اشکال همیشه کامل نبوده و مکررا اتفاق افتاده که یک سر و یا فقط بخشی از بدن به شیوهٔ شماتیک به تصویر کشیده شده است.

نقاشی‌ها و حکاکی‌ها ترجیحاً درون حفره‌های سنگی و اماکنی مانند غار فوسکا و ماراوییس کشیده شده‌اند که لزوماً به‌عنوان سکونت‌گاه از آن‌ها استفاده نمی‌شده است.

یکی از مجموعه‌های بسیار مهم هنر منقول دوران پارینه‌سنگی در تمام مناطق مدیترانه اسپانیایی در غار پارپایو کشف شد که شامل ۵۰۳۴ شی کوچک از جنس سنگ آهک و ۶۲۴۵ صورت تزیین شده بود که حیوانات از گونه‌های مختلف و دیگر موضوعات غیر تمثیلی را نشان می‌داد. در این رابطه دو سوال به ذهن می‌رسد: آیا تعداد زیاد آثار هنری در این غار آن را بیشتر به یک معبد پارینه‌سنگی شبیه می‌کند و یا محلی برای زندگی؟ آیا این اشیا کوچک بخشی از یک مراسم یا تشریفات مذهبی بوده‌اند که در این غار برگزار شده است؟

تکنیک‌های حکاکی رایج در این زمان، تک خطی، دو خطی و چند خطی بوده‌اند. اشکال حیوانات رسم‌شده با سرهای بزرگ و پاهای کوچک‌شان، اعضایی نامتناسب از نظر اندازه و بی‌معنی از بعد دورنما (پرسپکتیو) دارند. تکنیک‌های تفسیری به تدریج در حیطهٔ نمایش اندام‌ها، حجم و جزییات داخلی با استفاده از خراشیدن و ایجاد شیار پیشرفته‌تر شد. این شیارها معمولا چروک‌ها و یا لکه‌های داخلی پوست را نشان می‌دهد. تصاویر نمادین بیشتر در غارنگاره‌ها مستطیل، مشبک، اشکال پله مانند، نوارهای شکسته با خراش‌های متعدد، نقطه، دایره و مارپیچ هستند.

حیواناتی که در غارها نشان داده شده‌اند شامل انواع گاو، اسب، آهو، سگ، روباه، گراز وحشی، یک سیاه گوش، یک کبک و یک غاز هستند. به علاوه، در برخی از صحنه‌ها حضور هشت هیبت انسان‌مانند نیز تایید شده است که به شکلی بسیار ساده رسم شده‌اند و به همین دلیل به سختی می‌توان از شناسایی دقیق آن‌ها کاملا مطمئن بود. دیواره‌های سنگی با حکاکی، نقاشی و یا ترکیبی از این دو تزیین شده‌اند. حکاکی‌ها در این زمان به وسیلهٔ قلم‌هایی از جنس سنگ چخماق اجرا شده و در نقاشی‌ها از خطوطی با تک رنگ‌های قرمز، سیاه و زرد استفاده شده است.

آخرین و مهمترین مجموعهٔ هنر دیواری و هنر منقول که اخیرا در دالان‌های درونی غار کمته (با کاربرد سرپناه) کشف شده است، شامل بیست صحنه با طرح‌هایی از حیوانات و علائمی نقاشی و حکاکی شده است. علامت‌ها که اکثرا با رنگ سیاه رسم و یا حکاکی شده‌اند، از خطوطی ساده به شکل تکی، جفت و یا گروهی تشکیل شده‌اند. شمار حیوانات و به خصوص اسب‌های به تصویر کشیده شده بسیار کمتر بوده و تعدادی گوزن و بز بر دیواره‌های غار خودنمایی می‌کنند. تمامی این مجموعه بخشی از جلوه‌های هنری و نمادین آخرین شکارچیان مدرن منطقهٔ مدیترانه اسپانیا محسوب می‌شوند.

از سوی دیگر، غار کمته همچنین حاوی سه صحنه دیگر با طرح‌های حکاکی و یا نقاشی شده است که به جمع یافته‌های دیگر باستان‌شناسان در محوطه‌های نزدیکی مانند توسال د لا روکا اضافه شده‌اند.

نکات مهم مقاله

احتمالا برای نخستین‌بار منطقهٔ لوانته (شرق اسپانیا) توسط نخستین مهاجرانی اشغال شد که بیش از یک میلیون سال پیش از سمت شرق آفریقا در امتداد مسیری از خاورمیانه به شبه‌جزیرهٔ ایبری و سواحل مدیترانه اسپانیا رسیدند.

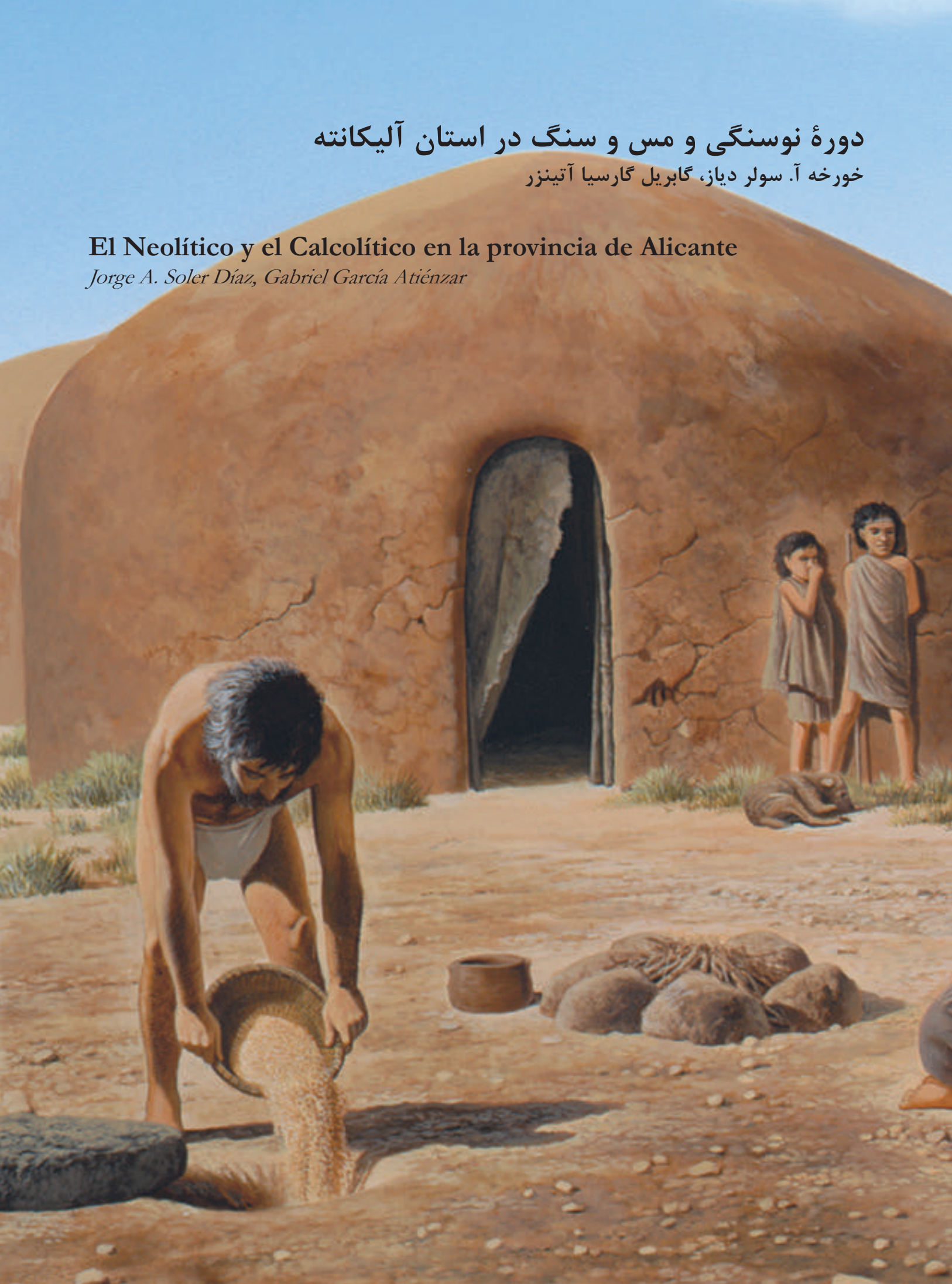
جوامع انسانی به شکلی دائم و متوالی حضور نداشتند. برخی از گونه‌های انسان‌ریخت‌ها به این مناطق رسیده و سپس منقرض شدند اما از سوی دیگر، گونه دیگری مانند انسان مدرن وارد شبه‌جزیره شده، توسعه‌یافته و تا زمان حال باقی ماندند. آخرین شکارچیان ظرفیت‌های ادراکی و نوآورانه خود را با شرایط اقلیمی و محیط خاص جغرافیایی اطرافشان یعنی محیط مدیترانه‌ای وفق داده و این مهم را از طریق تولید فرهنگی مادی با ماهیتی ویژه به انجام رساندند، فرهنگی که محصول نحوهٔ سازگاری خاص این گروه‌های انسانی بوده است.

دورهٔ نوسنگی و مس و سنگ در استان آلیکانته

خورخه آ. سولر دیاز، گابریل گارسیا آتینزر

El Neolítico y el Calcolítico en la provincia de Alicante

Jorge A. Soler Díaz, Gabriel García Atiénzar





دورهٔ نوسنگی یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ بشر است. ویژگی اصلی این دوره روند اهلی‌کردن گیاهان و حیوانات است، فرآیندی که به جوامع انسانی اجازه داد تا در تولید مواد غذایی خود مستقل از طبیعت عمل کنند. این روش اقتصادی جدید، تحول مهمی در دیگر ابعاد زندگی جوامع پیش‌ازتاریخ، از زیستگاه تا دستاوردهای فناورانه به وجود آورد و در درک دیداری و فهم آن‌ها از جهان تغییرات اساسی ایجاد کرد. ظهور اقتصاد تولیدی همچنین با رشد تدریجی جمعیت همراه شد که این امر در نهایت به گسترش جغرافیایی ابعاد جوامع انسانی و حرکت آن‌ها به سمت سرزمین‌های بکر انجامید. به علاوه، پیچیده‌تر شدن فزایندهٔ سازمان‌های اجتماعی، باعث ظهور نخستین طبقه اجتماعی در دوران پیش‌ازتاریخ شد. استان آلیکانته (واقع در بخش خودمختار والنسیا، اسپانیا) به دلیل کمیت، کیفیت، تنوع و قدمت آثار باستان‌شناسی، یک نمونهٔ قابل طرح برای توضیح این فرآیند است.

ورود نخستین ساکنان دورهٔ نوسنگی

نخستین شواهد موجود از جوامع با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و دامداری در استان آلیکانته اسپانیا به اواسط هزارهٔ ششم پیش‌ازمیلاد باز می‌گردد. در این زمان، اجتماع‌های انسانی با این سبک جدید از زندگی به نقاط مختلف سواحل مدیترانه‌ای شبه‌جزیرهٔ ایبری قدم گذاشتند و این اتفاق از واپسین مراحل پدیدهٔ گسترش جمعیتی و فرهنگی تاثیرگذار در سواحل شمالی دریای مدیترانه به شمار می‌رفته و آخرین منشأ آن در خاورنزدیک به چشم می‌خورد. در این منطقه، روند تغییر ماهیت از جوامع شکارگر-گردآور به نوع دیگری از سبک زندگی بر پایهٔ تولید مواد غذایی توسط جوامع فراپارینه‌سنگی (فرهنگ ناتوفی و زرزی) حدود ۱۲۰۰۰ سال پیش در مراحل متوالی گسترش یافت.

نبود برخی از انواع حیوانات و گیاهان وحشی در غرب مانند میش وحشی یا انواع گندم تک‌دانه، جو و حبوبات باعث شد تا نظریهٔ "بومی‌گرایی" کاملا رد شود. در این نظریه سعی داشتند تا ظهور شیوه‌های کشاورزی در اروپا را به شکلی مستقل از فرایندهای مشاهده شده در "هلال حاصلخیز" واقع در رشته‌کوه‌های زاگرس تعریف کنند؛ اما از آنجایی‌که مطالعات جانوران و گیاهان باستانی در قارهٔ اروپا اثری از گیاهانی که با دستکاری انسان تبدیل به نخستین محصولات غلات و حبوبات شده باشند و یا اجداد وحشی نخستین حیوانات اهلی نیافتند، دانشمندان اروپایی وادار شدند تا برای یافتن ریشه‌های نوسنگی اروپا بر خاورنزدیک متمرکز شوند. بنابراین دورهٔ نوسنگی در خاورنزدیک شکل گرفت و سپس به‌صورت یک بستهٔ آماده به غربی‌ترین نقاط مدیترانه وارد شد. علاوه بر انواع اهلی میش و بز، گیاهانی مانند گندم، جو و حبوبات نیز به اروپا وارد شد و به واسطهٔ تجربیات به‌دست‌آمده جوامع نوسنگی ساکن در خاورنزدیک طی هزاره‌های متوالی، حجم وسیعی از دانش و فناوری به معلومات کشاورزی و دامداری اروپاییان اضافه شد. از سوی دیگر، این حجم از دانش به سبب تماس جامعه کوچرو در مسیر شرق به غرب خود با جمعیت شکارچی-گردآورندهٔ فراپارینه‌سنگی اروپایی پرمایه‌تر شد.

به این ترتیب، گمان می‌رود که روند تولید بر اساس روش‌های دورهٔ نوسنگی به نوعی حاصل از تبادل معلومات هر دو طرف بوده و در نهایت بعد از هزاره‌ها گسترش جمعیتی و تماس با فرهنگ‌های دیگر، سبک زندگی مبتنی بر کشاورزی و دامداری در تمامی فضای قارهٔ اروپا رواج یافته است.

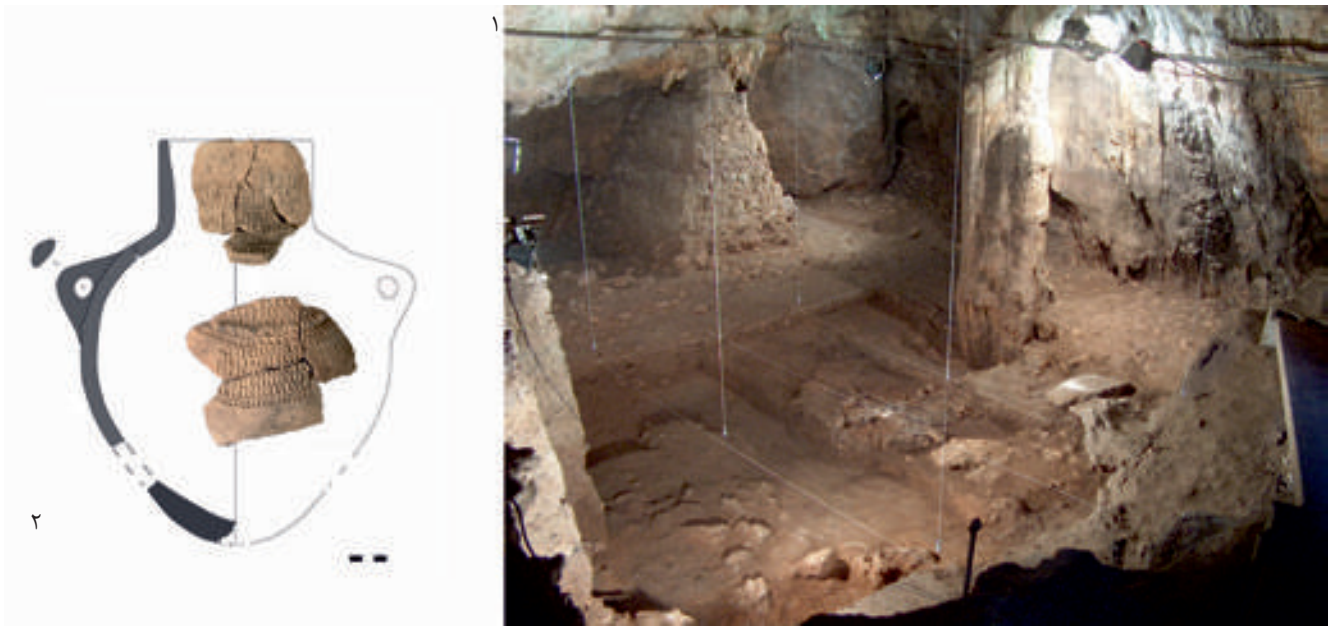
در دهه‌های اخیر، شواهد دیگری از تحلیل‌های ژنتیک باستانی به‌دست‌آمده که پیوستگی را تایید می‌کند، به عبارتی این نمونه‌های ژنتیکی از جاهای مختلف استان آلیکانته به‌دست‌آمده که انتشار جمعیتی مردمی با ریشه‌های ژنتیکی مربوط به خاورنزدیک به سمت غرب را ثابت می‌کند. این حرکت از مسیرهای متفاوتی انجام شده است که قایقرانی در مسیر رودخانه‌های منتهی به دریای مدیترانه از مهم‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌رود. باستان‌شناسان بعد از بررسی برخی داده‌های رادیوکربنی در مکان‌های ساحلی متعلق به اوایل دورهٔ نوسنگی، ارتباط زمانی را اثبات کردند که موجب طرح فرضیه‌هایی در زمینهٔ چگونگی این انتشار جمعیت شده است. به نظر می‌رسد، جابه‌جایی جمعیت علاوه بر سواحل والنسیا، مناطق دیگری از شبه‌جزیره مانند کاتالونیا، سواحل مالاگا و مصب رودخانهٔ تاگوس در پرتغال را نیز درگیر کرده و این روند بسیار سریع و فقط طی دو سده (۵۶۰۰-۵۴۰۰ پیش‌ازمیلاد) انجام شده است.

طی سال‌های اخیر، در لایه‌های کهن‌تر دورهٔ نوسنگی در مکان‌های مورد مطالعهٔ باستان‌شناسان در استان آلیکانته، مانند غارکووا د ان پاردو، سفال‌های منقوش به سبک تولیدات جوامع نوسنگی ساکن در نواحی میانی حاشیهٔ مدیترانه تایید شده است. نقوش سادهٔ حکاکی‌شده توسط یک شی نوک تیز بر روی سفال یکی از ویژگی‌های این یافته‌های باستان‌شناسی است. مجموعه‌ای از طرح‌ها و نقوش دایره‌ای از سبک‌های تزیینی اوایل هزارهٔ ششم پیش‌ازمیلاد در مناطق خلیجی جنووا و لئون محسوب می‌شود. از این مناطق جغرافیایی می‌توان به عنوان خاستگاه نخستین کشاورزان والنسیایی نام برد. این نخستین سبک سفال منقوش که خیلی زود جای خود را به انواع دیگری از روش‌های تزیینی ظروف داد، به حدود ۵۶۰۰ پیش‌ازمیلاد بازمی‌گردد. از دیگر نقوش شناخته شدهٔ این سبک، طرح‌هایی از صدف‌های دریایی است که از طریق فشردن آن‌ها بر روی گل نرم ایجاد شده است. استفاده از صدف نرم‌تنِ خاصی به نام کاردیوم در این زمان سبب شد تا این سبک با نام "سفالگری کاردیال" شناخته شود. وجود آثاری با این روش از دریای تیرنی تا سواحل مدیترانه‌ای فرانسه و اسپانیا و حتی در مصب رودخانهٔ تاگوس در پرتغال از حضور یک واحد فرهنگی در تمام این منطقهٔ جغرافیایی خبر می‌دهد. پیوندهایی از اتحاد که پس از سده‌ها سکونت کوچروها در این نواحی کم‌رنگ و محو شده و جای خود را به سبک‌های تزیینی جدیدتری با ویژگی‌های خاص هر منطقه می‌دهد.

البته مردمانی که در سواحل آلیکانته ساکن شدند، به جز دانش کشاورزی، دامداری و هنرهای سفالگری، از ابزارآلات سنگی صیقل داده شده برای کندن زمین، کار با چوب (تیشه) و یا حفر خاک به‌منظور کاشتن گیاهان (وسایلی شبیه به بیل) استفاده می‌کردند. علاوه بر این تیغه‌های سنگ چخماق را به شکل سنگ مادر منشوری



پراکنش دورهٔ نوسنگی در مدیترانه از طریق تجارت دریایی از شرق به غرب. تصویر از: ال سانز / ای مارتین جارکو



۱. کاوش در بخش مسکونی ۸، لان کوا دُآن پاردو، حدود ۵۶۰۰ پیش‌ازمیلاد
۲. قطعات سفال با نقش کنده
طرح از گومز؛ عکس از سولر

در می‌آوردند و سپس از آن تیغهٔ ساده، ابزاری مانند چاقو، داس و یا (با صرف دقت هندسی) سرپیکان درست می‌کردند.

استقرار در دورهٔ نوسنگی آلیکانته

برخلاف نخستین فرضیات پژوهشگران از آن‌چه در سایر مناطق قارهٔ اروپا اتفاق افتاده است، در اطراف استان آلیکانته هیچ ارتباطی بین جامعهٔ کوچرو با شکارگر -گردآور ساکن منطقه وجود نداشته است. به همین دلیل، نمی‌توان حدود تبادل دانش احتمالی بین جوامع با اقتصادهای متفاوت را بررسی کرد. شواهد فعلی حاکی از آن است که کوچروهای دورهٔ نوسنگی به یک فضای جغرافیایی جدید یعنی منطقهٔ کوهستانی شمال استان آلیکانته رسیدند که در زمان ورود آن‌ها خالی از سکنه بود. گمان می‌رود که آخرین جوامع فراپارینه‌سنگی ساکن این مناطق چند سده پیش از ورود مهاجران به دلیل تغییرات دمایی مجبور به ترک این محل و حرکت به سوی مکان‌های دیگر شده‌اند. این تغییرات محیطی که در دورهٔ انتقالی بین هزارهٔ هفتم و ششم پیش‌ازمیلاد رخ داده، شامل افزایش خشکسالی و در نتیجه از بین رفتن پوشش گیاهی و منابع جانوری منطقه بوده است.

بنابر داده‌های به‌دست‌آمده، مهاجرت اولیه به این منطقهٔ اروپایی حدود ۵۶۰۰ پیش‌ازمیلاد رخ داده و به دنبال آن مرحله‌ای از ادغام و گسترش جغرافیایی در طول نیمهٔ دوم هزارهٔ ششم پیش‌ازمیلاد به چشم می‌خورد. به این ترتیب، فقط در مدت زمانی به طول نیمی از یک هزاره، نواحی مختلف این سواحل توسط مهاجران اشغال شده و سپس آن‌ها سفر خود را در خشکی و در مسیر رودخانه‌های مهمی مانند سرپیس و وینالوپو در آلیکانته ادامه داده‌اند. نخستین مهاجران نوسنگی از محیط جنگلی مدیترانه‌ای و درختان کاج و بلوط آن برخوردار بودند. اگرچه کشاورزی و دامداری پایهٔ اصلی رژیم غذایی این جوامع نوسنگی بوده، اما مطالعهٔ یافته‌های باستان‌شناسی بقایای حیوانات شکارشده جنگلی مانند گوزن و جانوران کوهی مانند بز ثابت می‌کند که شیوه‌های شکار و جستجو در طبیعت برای غذا همچنان توسط کشاورزان اولیه بسیار متنوع بوده؛ از مکان‌های روباز گرفته تا غار و حتی پناهگاه‌های صخره‌ای. روستاهای این جوامع، همگی در مجاور رودخانه‌ها و درون اراضی مناسب برای کشاورزی واقع شده بودند، بنابراین فضاها کم‌وبیش به صورت دائمی در اختیار انسان‌ها بوده و بیشترین فعالیت‌های جوامع کشاورزی درون آن‌ها انجام می‌شده است. در نخستین مراحل زندگی مهاجران نوسنگی، آن‌ها به دنبال قطعات زمینی بودند که به صورت طبیعی آبیاری شود تا بتوانند باغ‌های کوچکی برای کشت سبزیجات و احتمالا ترکیبی از غلات و حبوبات در اختیار داشته داشتند. بهترین محوطه در این زمان، محوطهٔ باستان‌شناسی ماس د ایس در آلیکانته است. در این مکان، علاوه بر اتاقک‌های کوچکی که ستون‌های چوبی آغشته به گل آن‌ها درون زمین کوبیده شده بودند، سازه‌هایی مناسب برای سوزاندن چوب که به نظر می‌رسد برای پخت و پز ساخته شده باشند نیز کشف شد. این سازه‌ها در محوطهٔ بنامر والنسیا، متعلق به ۵۴۰۰-۵۳۰۰ پیش‌ازمیلاد نیز شناسایی شدند که شامل گودال‌های مدور هستند که با سنگ‌ریزه‌های کوچک دستکاری شده پوشیده شده‌اند. این سنگ‌ها دارای اثر آتش بوده و به نظر می‌رسد که برای آماده‌سازی مواد غذایی استفاده می‌شدند.

مکان‌های مورد مطالعهٔ کووا د ان پاردو (واقع در پلنس)، کووا د لس سندرس (واقع در تئولادا) و کووا د ای اور (واقع در بنیارس) از مهمترین مکان‌های باستان‌شناسی استان آلیکانته هستند که از نظر



۱. نمای اتاق، کوا دِ لُ اور (بنیارس)؛ عکس از سوار
۲. ظرف سفالی با تزیینات کَنده، غار دِلور، دورهٔ نوسنگی، حدود ۴۹۰۰-۵۵۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر: ۱۲۱۴
۳. قاشق استخوانی، غار دِلور، دورهٔ نوسنگی، حدود ۴۹۰۰-۵۵۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر: ۱۶۱۲

توالی یافته‌ها و حجم داده‌ها چشمگیر بوده و به رمزگشایی از سبک زندگی مردمان این دوره کمک شایانی کرده‌اند. در این میان، محوطهٔ کووا د ای اور به لحاظ شواهد خاص کشف‌شده جایگاه ویژه‌ای دارد. سفال منقوش، وسایلی شبیه قاشق که ظاهرا برای خوردن غذاهای مایع استفاده می‌شد و لوله‌های توخالی مانند فلوت از آثار کشف‌شده در این مکان هستند. مورد خاص دیگر در مورد کووا د ای اور مربوط به نحوهٔ استفادهٔ جوامع اولیه روستایی از این غار است. با توجه به کشف آثار منقول در این مکان مانند سفال‌های حکاکی‌شده با انواع نمادها، به نظر می‌رسد که این نقطه، جایگاهی مقدس و محلی برای انجام اعمال مذهبی افراد بوده است. پناهگاه‌های شکار و همچنین محل‌هایی برای نگهداری انواع حیوانات اهلی به‌طور مشخص برای اهداف اقتصادی استفاده می‌شدند. البته نباید فراموش کرد که از غارها برای انجام خاکسپاری نیز استفاده می‌کردند، هرچند به نظر می‌رسد که این رسم در همه دوره‌های زمانی در این محل‌های خاص اجرا نمی‌شده و بنابراین باید به عنوان مراسم ویژهٔ این دوره در نظر گرفته شود.

در میان نقوش مجموعه‌های سفالی این دوره، نقش انسان با دست‌های افراشته به سمت آسمان، نکاتی را دربارهٔ نمادشناسی و نقش مذهب در این جوامع به ما یادآوری می‌کند. این نوع از سفال‌های نمادین تنها در چند مکان خاص باستان‌شناسی مانند کووا د ای اور و کووا د ال سارسا (واقع در شهر بکاییرنت والنسیا) یافت شده‌اند. مشابه این نمادها همچنین در غارنگاره‌های این دوره به چشم می‌خورد. غارنگاره‌های نخستین گروه‌های نوسنگی، معروف به هنر ماکرو-شماتیک، در ده‌ها محل مختلف از جمله عبادتگاه لاسارگا و پلادپتراکوس ثبت شده است. نخستین اجتماعات کشاورز در این مکان‌های مقدس به انگیزه‌ها و اعتقادات مذهبی خود شکلی فیزیکی می‌بخشیدند. آن‌ها همچنین برای تبادل غذا، محصولات و همچنین به‌منظور تقویت روحیهٔ قبیله‌ای خود در این مکان‌ها با یکدیگر ملاقات می‌کردند.

در طی اواخر هزارهٔ ششم پیش‌ازمیلاد (مرحلهٔ اپیکاردیال)، شیوهٔ زندگی کشاورزی و دامداری به دره‌های اطراف رودخانهٔ سرپیس، وینالوپو و خوکار رسید. گسترش جوامع انسانی در این دوره با منسوخ شدن سبک کاردیال برای تزیین سفال همزمان شد. این سبک حکاکی روی بدنهٔ ظروف سفالی جای خود را به اشکال و شیارهایی داد که با ابزارآلات مختلف کنده‌کاری می‌شدند. تصاویر حیوانات طراحی‌شده با این ابزار بر دیوارهٔ غار کووا د ای اور، ما را به زمان هنر غارنگاری لوانتین (لغتی برای اشاره به بخش شرقی اسپانیا) می‌برد. این نقوش ما را با تغییرات مهم سازمان اجتماعی بشر این دوره و نمادهای مورد استفاده آن و همچنین ایجاد شکاف در اتحاد قبیله‌ای این مردم آشنا می‌کند، اتحادی که پیشتر با سفال‌های





۱. آمفورا، کوا سندرس، تئولادا، دورهٔ نوسنگی، حدود ۴۹۰۰-۵۵۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر: ۱۲۱۶
۲. اتاق مسکونی در غار با ظرف آمفورا، کوا دُان پاردو، حدود ۴۶۰۰ - ۴۹۰۰ پیش‌ازمیلاد؛ عکس از سولر
۳. طرح از لوپز پادیلا

کاردیال و هنر ماکرو-شماتیک به نمایش گذاشته شده بود.

در اواسط دورهٔ نوسنگی حدود ۳۸۰۰-۴۹۰۰ پیش‌ازمیلاد (مرحلهٔ پس از کاردیال)، سنت نقاشی بر روی سفال به طور کامل منسوخ شد. در این زمان، سبک تزیینی شیاردار به ویژه نقش‌کندهٔ شانه‌ای روی سطح ظروف سفالی رواج داشته است. یکی از ظروف مورد مطالعه، ظروف معروف به "آمفورا" هستند که در کووا د این پاردو کشف شده‌اند. بررسی بدنهٔ داخلی این ظروف مشخص کرد که آن‌ها به عنوان ظروف نگهداری محصولات لبنی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. از این مسأله می‌توان به استفادهٔ جوامع از غارها به عنوان محلی برای نگهداری جانوران پی برد. محدودسازی فضای درون غارها برای جدا کردن جانوران و انسان‌ها واقعیتی است که در تحقیقات اخیر در محوطهٔ کووا دل رندو (واقع در روستای پدرگر) کاملا تایید شده است. در این محوطهٔ باستان‌شناسی، نشانه‌هایی از وجود دیوارها و فضاهایی مختص به مراحل آماده‌سازی گوشت وجود دارد. در این غار- آغل‌ها همچنین شواهدی از فعالیت‌های بهداشتی دیده شده است؛ از جمله نشانه‌هایی از گردآوری و آتش‌زدن مواد آلی مانند مدفوع و تکه‌های گیاهی که در نتیجه نگهداری حیوانات اهلی در فضایی محدود انباشته می‌شده است. این آتش‌سوزی کنترل‌شده منجر به تشکیل رسوباتی با درجهٔ بالایی از کربن و خاکستر شده است که درک باستان‌شناسان را نسبت به استفاده از این غارها به عنوان طویله و همچنین طرز سازماندهی فضا و محیط اطراف آن عمیق‌تر کرده است. استفادهٔ فصلی از این آغل‌ها را می‌توان با حرکت چهارپایان برای چرا مرتبط دانست؛ زیرا کشاورزان باید گله‌های گوسفند و بز خود را برای جستجوی علوفه از روستاها (واقع در ته دره) به سمت بالای کوه جابه‌جا می‌کردند.

در این دوره با افزایش فعالیت‌های دامداری و مراقبت از احشام، زندگی جوامع انسانی در روستاها شکل گرفت. اکنون سکونتگاه‌های یکجانشین به تدریج در حال گسترش بوده و در هر نسل جمعیت انسان‌ها بیشتر می‌شود. یکی از بهترین نمونه‌های این دوره را در روستای بنامر یافتیم، جایی که مجموعهٔ بزرگی از انبارها کشف شد. تعداد این انبارها و ظرفیت آن‌ها توسعهٔ فعالیت‌های کشاورزی در این زمان را اثبات می‌کند. این توسعه، جمعیت رو به افزایش منطقه را قادر می‌کرد تا از محصولات ذخیره‌شدهٔ انبارها نه تنها برای رفع نیاز غذایی؛ بلکه برای تبادل کالا و کشت مجدد استفاده کنند.

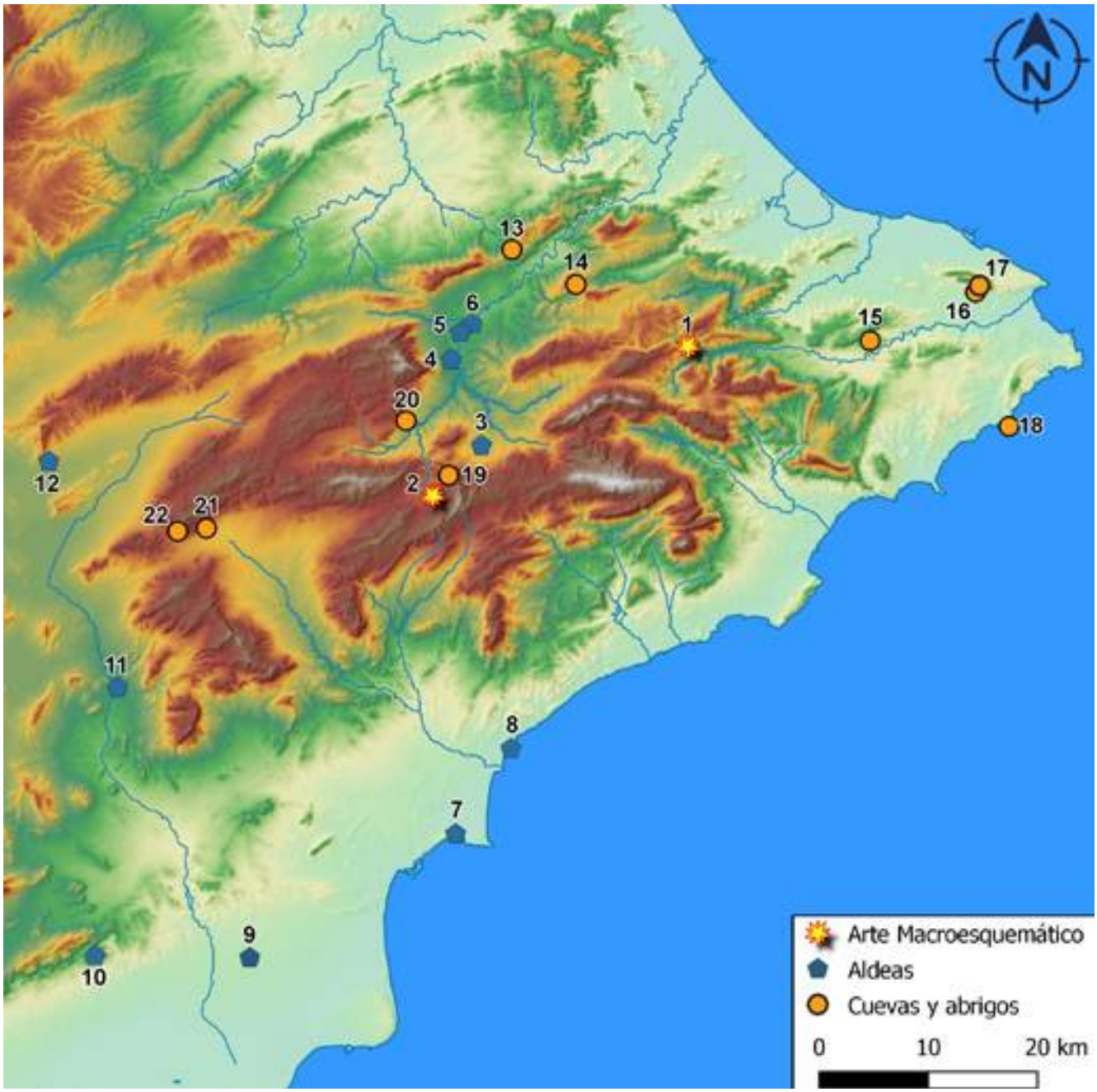
در نزدیکی شهر آلیکانته امروزی دهکده‌ای به نام "توسال د لس بسس" قرار دارد که از آن بقایای انبار، کلبه‌های محصور و آغل‌هایی احاطه‌شده با خندق‌های کوچک (برای محافظت حیوانات



محل ذخیره غلات، بنامر (مورو دِ الکوی)، روستای نوسنگی، حدود ۴۴۰۰ - ۴۷۰۰ پیش‌ازمیلاد، عکس از میراث تاریخی آلِبوس

از جریان آب باران) پیدا شده است. طی پژوهش‌های باستان‌شناسی تدفین انسان و جانوران ثابت شده است. در تدفین انسانی، همراه جسد ظروف سفالی با تزیینات شیاردار و نقش‌کندهٔ شانه‌ای قرار می‌دادند. این نوع تدفین که با هدف ایجاد نوعی پیوند بین فضای زندگان و مردگان انجام می‌شد، بخشی از نخستین انواع تشریفات برای مراسم تدفین این جوامع بود. آزمایش‌های رادیوکربن تاریخ اسکان این محوطه را بر اساس داده‌های باستان‌شناختی در حدود یک هزار سال، یعنی از هزارهٔ ششم پیش‌ازمیلاد تا هزارهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد مشخص می‌کند. در آخرین گورهای کشف‌شده در این محوطهٔ باستانی، سفال‌هایی با تزیینات هنری سبک گرافیتی یا اسگرافیاتو یافت شده است. در این روش، سطح خارجی صیقلی ظروف به وسیلهٔ ابزاری تیز از جنس سنگ چخماق با مجموعه‌ای از خطوط چرخشی - زیگزاگی یا با طرح‌هایی دیگر هندسی تزیین می‌شود. این نوع از سفال، در بسیاری از مکان‌های مورد مطالعه استان چه در غارهایی که کاربری مشابه طویله داشته‌اند (مانند کووا د ان پاردو یا کووا در رندرو) و چه در روستاهای دیگر مانند ماس د ایس یافت شده‌اند. وجود این نوع سفال‌ها در مناطق مختلف قسمت شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری نشان‌دهندهٔ ارتباط میان ساکنان این نواحی با جوامع ساکن در نقاط سواحل غربی مدیترانه است؛ زیرا این نوع از تزیینات سفالی در فرهنگ قسمت‌های شمالی ایتالیا (مانند سبک ظروف "دهانه باز مربعی‌شکل") و در فرهنگ نوسنگی شهر چاسی واقع در جنوب فرانسه نیز دیده شده است.

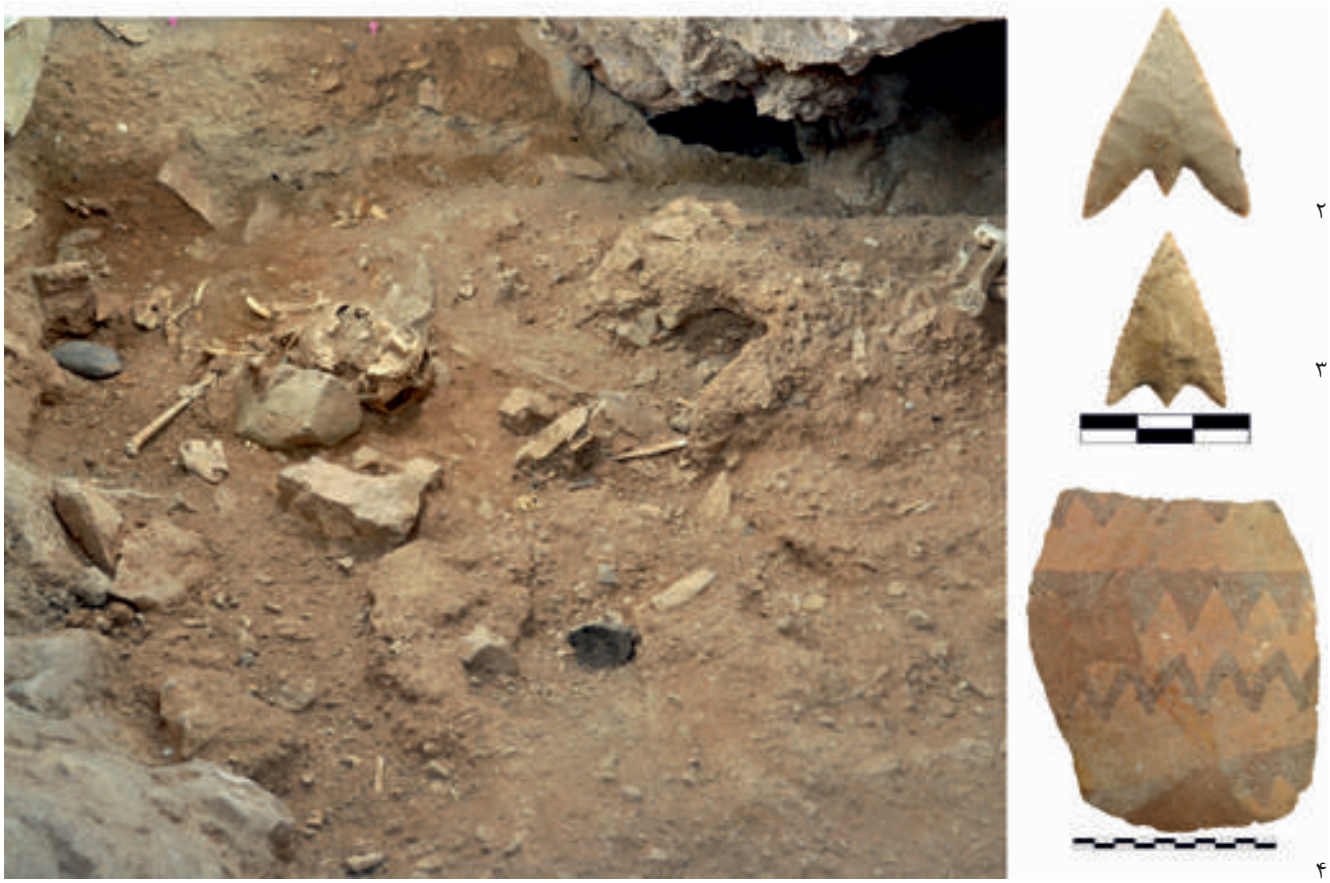
با اختراع گاوآهن و استفاده از انواع گونه‌های گاو برای حمل‌ونقل و شخم زمین در اواخر دورهٔ نوسنگی یعنی ۳۸۰۰ تا ۲۸۰۰ پیش‌ازمیلاد، یک تحول اقتصادی به وجود آمد. برای باستان‌شناسان شواهد استفاده از حیوانات در امر کشاورزی با تغییرات فیزیکی که در اندام‌های آن‌ها به وجود می‌آید قابل مطالعه است. در جوامع کشاورز این دوره، کاشت گیاهانی سازگار با شرایط خاص محیطی نوعی فن و تخصص اولیه برای غلبه بر مشکل زمین خشک به حساب می‌آید. این روند توسعه و تقویت کشاورزی بازتابی واضح در مکان‌های باستان‌شناسی از خود به جای گذاشته است. در نزدیکی سکونت‌گاه‌های جوامع این دوره شمار زیادی انبار وجود دارد که توسط نسل‌های متوالی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. نمونه‌های قابل توجهی از این انبارها در محوطه‌هایی مانند گالانت (در الچه)، کمی د میسنا (در ل پوبلا د دوک)، کولاتا (در مونتاورنر) و لس خووادس



محوطه‌های باستان‌شناختی که در متن ذکر شده است. پناهگاه‌های هنر ماکرو-شماتیک: ۱. پلا دِ پتراکوس (قلعهٔ دِ کستل)؛ ۲. لا سارگا (آلکوی). دهکده‌ها و روستاها: ۳. مس دُلس (پناگوولا بنیفالیم)، ۴. بنامر (مورو دِ آلکوی)، ۵. لِس جوادس (کاسنتاینا)، ۶. اِل نیوئت (آلکووریا دُآسنار)، ۷. توسال دِ لِس باسس (آلیکانته)، ۸. ایلتا دِلس بانییت (اِل کامپلو)۹. اِل گالانت (الچه)، ۱۰. لِس موررِس (کریویلنته)، ۱۱. لَ تورتا (اِلدا)، ۱۲. پنون دی لَ زورا (ویلنا). غارها و پناهگاه‌ها: ۱۳. کوا دی لَ اور (بنیارس)، ۱۴. کوا دُان پاردو (پلانس)، ۱۵. کوا دِل راندرو (پدریگوور)، ۱۶. کوا دِل مونتگو (زابیا)، ۱۷. کوا دِل بارانک دِل میگدیا (زابیا)، ۱۸. کوا دِ لِس سندرِس (تئولادا)، ۱۹. کوا دِ لَ پاستورا (آلکوی)، ۲۰. کاویدادس دِ لِس لیومِتِس (آلکوی)، ۲۱. آبریگوس دِ اِل فونتانال (اونیل)، ۲۲. کوا دِل کانتال (بیار)

(در کسنتیینا) وجود دارد. در محوطهٔ باستانی لس خووادس بیشتر از دویست انبار، هر کدام با ظرفیت بیش از ده هزار لیتر توسط باستان‌شناسان کشف شد. به نظر می‌رسد که بعد از استفاده، طی برداشت‌های مختلف، این سازه‌ها با زباله (پسماند غذاها، ابزارهای شکسته و غیره) و نخاله‌های ساختمانی (مانند چانه‌هایی از خاک رس که برای ساخت دیوارها و سقف‌ها به کار می‌رفته) پر می‌شد. پژوهش بر روی این سازه‌ها، اطلاعات باارزشی از جوامعی که در این روستاها (متشکل از تعداد متغیری خانه‌های کوچک) می‌زیسته‌اند، در اختیار ما قرار می‌دهد.

تسلط بر تکنیک‌های تولیدی کشاورزی و گسترش زراعت با افزایش جمعیتی همراه بوده که از نظر باستان‌شناسی بازتاب آن در افزایش چشمگیر تعداد و اندازهٔ کلبه‌ها منعکس شده است. در این



۱. کاوش در گورهای جمعی، کوا بارانک میگدیا (زابیا)، حدود ۲۲۵۰ - ۲۷۰۰ پیش‌ازمیلاد، عکس از آرپا پاتریمونیو

۲. سرپیکان، سنگ چخماق، غار دِل راندرو، دورهٔ مس‌سنگی، ۲۵۰۰-۲۸۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر: ۲۴۶۹۲

۳. سر پیکان، سنگ چخماق، غار دِل راندرو، دورهٔ مس‌سنگی، ۲۵۰۰-۲۸۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر ۲۴۶۹۳

۴. قطعات سفال منقوش، کوا دِل مونتگو (زابیا)، دورهٔ مس سنگی، ۲۸۰۰ - ۳۵۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر: ۱۰۵۹

مورد می‌توان به کشفیات دهکدهٔ نیوت واقع در مورو د آلکوی اشاره کرد. در این مکان پی‌های یک خانهٔ بیضی شکل و تعدادی انبار در کنار آن یافت شد که با یک خندق طولانی و عمیق محصور شده بود. وجود این نوع سازه‌ها در دیگر سکونت‌گاه‌های منطقه از جمله توررتا ال موناستیل در الدا نیز گزارش شده است. این خندق‌ها نیز همانند مخازن و انبارها با پسماندهای مرتبط با زندگی روزانهٔ ساکنین این منازل پر شده‌اند که اطلاعات مهمی در مورد زندگی روزمرهٔ این افراد در اختیار ما می‌گذارد.

نمونهٔ دیگری از این روستاها، محوطهٔ ساحلی ایلتا دلس بانیتس واقع در ال کمپییو است. در این قسمت، کلبه‌ای مدور متعلق به ۳۰۰۰ پیش‌ازمیلاد بر پایهٔ یک سکوی سنگی و ستون‌هایی بنا شده که به‌منظور بالا بردن دیوارهای سازه طراحی شده‌اند. در این خانه، محلی برای استفاده از ابزار چخماق و تولید ظروف تزیینی، تعدادی سفال با کاربردهای متفاوت و دو انبار پر از گل رس خام به شکل یک مخروط یافت‌شده که احتمالا با هدف ذخیره‌سازی ساخته شده‌اند.

اشیاء متعلق به اواخر دورهٔ نوسنگی عبارتند از: ظروف سفالی ساده از ظروف غذا مانند کاسه گرفته تا ظروف ذخیره و دیگ‌مانند برای دریافت غذای آماده و مصرف آن به صورت دسته‌جمعی. کشف این نوع ظروف باعث ایجاد نوعی تنوع در مجموعه سفال‌های تزیینی مکشوفه از کووا د مونتگو شده و در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته توجه بسیاری را به خود جلب می‌کنند. این جوامع با استفاده از سنگ چخماق، ابزاری مانند چاقوهای بزرگتر از اواسط دورهٔ نوسنگی، وسایل داسی‌شکل و ریزتیغه‌های هندسی که به‌عنوان سرپیکان از دو طرف صیقلی و تیز می‌شدند، تولید می‌کردند. از استخوان درشت نی انواع خرگوش‌سانان قلم‌هایی برای کنده‌کاری و از استخوان حیوانات بزرگ‌تر مانند انواع گاوها و آهوان ابزاری با نوک کند یا تیز تهیه می‌کردند. همچنین از سنگ‌های صیقلی برای ساخت تیشه و تبر و برای تولید آن‌ها از مواد اولیه مانند سنگ فیبرولیت یا سلیمانیت استفاده می‌کردند. این نوع سنگ در آلیکانته وجود نداشته و به واسطهٔ ارتباط با دیگر نواحی شبه‌جزیره، به خصوص جنوب‌شرق آن، به این مکان منتقل شده است. در بحث زیورآلات شخصی، طیف متنوعی از اشیا، از مهره‌ها تا گردنبندهای ساخته‌شده از صدف، استخوان و یا



سنگ‌هایی در اندازه‌ها و رنگ‌های متفاوت در محوطه‌های باستانی کشف شده است. بدون شک، سنگ‌های به رنگ سبز از محبوبیت بیشتری برخوردار بودند. این سنگ‌ها از معادنی مانند کن تینتوره واقع در شهر گایا در کاتالونیا استخراج می‌شدند.

تدفین و تجلی آن در جامعهٔ قبیله‌ای دورهٔ نوسنگی

از اواسط هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد، تدفین داخل حفره‌های طبیعی در این منطقه گسترش یافت. این مراسم با شیوهٔ تدفین سنت خرسنگی (گورهای کلان‌سنگی و قبرهای راهرودار) که بیشتر در سایر نقاط شبه‌جزیرهٔ ایبری و دیگر مناطق اروپا دیده می‌شود شباهت‌های بسیاری دارد. با اینکه نبود کلان‌سنگ‌ها می‌تواند دلایل پرشمار طبیعی (دره‌های جفت‌شده در قسمت شمالی استان آلیکانته) و یا زمین‌ریخت‌شناسی (فراوانی غارها و عدم وجود صخره‌های قابل استفاده در زمین) داشته باشد، اما به احتمال زیاد دلیل اصلی این نقصان به یک سنت فرهنگی به ارث برده از دورهٔ نوسنگی اولیه و میانی یعنی استفاده از غارها به‌عنوان مکان‌هایی با معانی خاص بازمی‌گردد. همان‌طور که قبلا اشاره شد، در مراحل اولیهٔ دورهٔ نوسنگی برخی از غارها به‌منظور دفن اجساد استفاده می‌شدند. با وجود این، این پدیده عمومیت و شدت بیشتری در اواخر نوسنگی پیدا کرد؛ یعنی زمانی‌که از یک سو آغل-غارهای جادار و از سوی دیگر حفره‌های کوچک (غیرقابل استفاده به‌عنوان سرپناه) و سکونت‌گاه‌های سنگی قدیم این مردمان به مکان‌هایی برای انجام مراسم تدفین تبدیل شدند. این مراسم یک پدیدهٔ طولانی‌مدت تلقی می‌شود که نشان‌دهندهٔ جامعه‌ای تساوی‌گرا است. همانند روستاهای دورهٔ نوسنگی میانی، افراد با جنسیت و سنین متفاوت در این حفره‌های تدفینی دفن می‌شدند. داده‌های رادیوکربنی استخوان‌های انسانی کشف‌شده در محوطه‌های باستانی کووا د ان پاردو، یومتس و پاستورا نشان می‌دهد که این شیوهٔ تدفین سده‌های طولانی و حتی در برخی نواحی تا اوایل دورهٔ مفرغ ادامه داشته است. با توجه به اینکه این نوع تدفین در طی سال‌های متمادی انجام می‌شده، اما در هیچ‌کدام از غارها تعداد اجساد به عدد صد نمی‌رسد، بنابراین باستان‌شناسان معتقدند که استفاده از این الگو نوعی شیوهٔ استاندارد برای گروه‌های خاص بوده است. این الگو تاکنون رمزگشایی نشده و در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. به نظر می‌رسد که تدفین‌های متوالی بقایای انسانی در حفره‌های واقع در شیب دره‌ها یعنی در مسیر طبیعی رودخانه‌ها و همچنین در محل قرارگیری مزارع و سکونت‌گاه‌های انسانی، نوعی تلاش برای تصاحب نمادین طبیعت به پیروی از پیشینیان بوده است.

ورودی غارها، به جز مواردی که جسد جدیدی در حال اضافه شدن به آن بود، به‌منظور حفاظت از بقایای مردگان همواره مهروموم می‌شد. به‌علاوه، به‌منظور باز کردن فضا برای قرار دادن اجساد جدید، بقایای تجزیه‌شدهٔ افراد قبلی به کناره‌های دیوارها منتقل شده و این قسمت را تبدیل به محلی برای نگهداری استخوان‌ها می‌کردند. حفره‌های بزرگتر فضای لازم برای انجام مراسمی مانند دفن اولیهٔ جسد همراه با اسباب و وسایل مختلف را داشتند. از جمله این یادگارها می‌توان به زیورآلات شخصی (مانند گردنبند و آویز)، پوشاک (مانند سنجاق سر و دکمه‌هایی از جنس استخوان)، سفال‌ها (که احتمالا حاوی خوراک و نوشیدنی بوده‌اند)، باقی‌مانده حیوانات (نوعی پیشکش غذایی)، مجموعه‌ای از وسایل سنگی (مانند تیشه و تبرهای صیقلی، چاقوها، سرپیکان‌های چخماقی) و ابزارآلات استخوانی (مانند قلم‌های حکاکی) اشاره کرد. تمام این مجموعه‌های مورد استفاده برای تدفین مردگان نشان‌دهندهٔ اعتقاد به زندگی پس از مرگ است و این وسایل از نظر انسان این دوره عناصری لازم برای زندگی پس از مرگ‌اند.

تدفین اجساد و گورهای به این شیوه در مکان‌های دیگری هم انجام می‌شده است، مکان‌هایی از قبیل حفره‌های خیلی کوچک و یا غارهایی که دسترسی به آن‌ها برای بشر آن زمان بسیار مشکل بود. در این موارد، می‌توان متصور شد که این نوع تدفین‌ها تدفین ثانویه بوده‌اند به این معنا که اسکلت‌های یافت‌شده پیش‌تر در مکان دیگری دفن شده و سپس به این غارها منتقل شده‌اند. تحقیقات اخیر و مشاهدهٔ نحوهٔ قرارگیری باقی‌مانده‌های استخوانی در غار بارانک دل میجدیا واقع در ژابیا این نکته را به اثبات می‌رساند. استخوان‌ها در یکی از سالن‌های غار قرار دارند که دسترسی به آن‌ها فقط از طریق بالا رفتن از یک دیوارهٔ بسیار باریک امکان‌پذیر است.

دورهٔ مس و سنگ (۲۸۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش‌ازمیلاد)

از ۳۲۰۰ پیش‌ازمیلاد، در قسمت جنوب‌شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری، یک گروه فرهنگی به نام میارس در قسمت‌های زیادی از قلمرو المریا، جزیره‌های گرنادین و جنوب مورسیو گسترش یافت. از بین ویژگی‌های این گروه می‌توان به این موارد اشاره کرد؛ نخستین مراکز فلزکاری در شبه‌جزیره، طراحی روستاهای محدود و حفاظت‌شده به وسیلهٔ دیوارها و برج و باروها و ایجاد ساختارهای کلان‌سنگی واقع در نواحی پرجمعیت که نشان از گسترش شأن اجتماعی (حس تعلق به یک گروه خانوادگی و برتر دانستن آن در اجتماع) دارد. نخستین شواهد فلزکاری در مناطق حاشیهٔ رود سرپیس (۲۸۰۰ پیش‌ازمیلاد یعنی حدود ۴ سده بعد) در ل ویتال در گاندیای والنسیا به ثبت رسید. نبود مواد اولیهٔ مس (کانسار مس) در این منطقه، نشان‌دهندهٔ اهمیت شبکه‌های مبادلاتی در شبه‌جزیره است. شناخت این محصولات و فناوری آن، در این زمان تغییرات چشمگیری در سطح اقتصادی ایجاد نکرده و به ساخت ابزارآلات ساده‌ای از جنس مس چکش‌خورده مانند سوراخ‌کن و قلم‌های حکاکی خلاصه می‌شود. این آثار در میان بقایای موجود در غار - مقبره‌های دورهٔ نوسنگی متاخر و مس و سنگ اولیه به چشم می‌خورد.

در هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد، تغییرات مهمی در سازمان اجتماعی جوامع قبیله‌ای کشاورزان ساکن در آلیکانته گزارش شده است. در میان این تغییرات برجسته، می‌توان به ظهور نقوش شماتیک انسان بر روی دیوار سنگی، استخوان‌ها و دیگر لوزام قابل حمل (که بعضا در میان گورآوندهای تدفین یافت شده‌اند) اشاره کرد. نقوش انسانی و حضور آن‌ها در نیمهٔ جنوبی شبه‌جزیرهٔ ایبری گزارش شده که به عنوان "بت" شناخته می‌شوند؛ اما به‌عنوان نمایندهٔ متعارفی از پیشینیان نیز تفسیر شده‌اند. نگهداری همزمان تعداد زیادی از این



۱



۲



۳

۱. نمایی از پنون دِ لَ زورا، ویلنا، روستای دورهٔ مس سنگی متاخر، حدود ۲۲۰۰ - ۲۴۰۰ پیش‌ازمیلاد، عکس از گارسیا
۲. کاسهٔ سفالی، پنون دِ لَ زورا، ویلنا
۳. تیغه خنجر فلزی، غار دِلکانتال، دورهٔ مس‌سنگی، ۲۳۰۰-۲۵۰۰ پیش‌ازمیلاد، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شماره اثر: ۱۲۰۰

قطعات در غارهایی که مدت طولانی به‌عنوان مقبره استفاده می‌شدند، مانند غار پاستورا یا فنتانال، می‌تواند نشان از قصد نخستین نخبگان اجتماعی برای ایجاد پیوند با نسبت‌های پیشینشان داشته باشد. این نخبگان جدید در چارچوب روند تقویت تولید به تدریج توسعه خواهند یافت، رشدی که به نوعی مدیون پیشرفت‌های آغازشده در هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد و همچنین شبکه‌های مبادلاتی بوده است. این شبکه‌های ارتباطی بیشترین ارتباط را با جوامع ساکن در جنوب‌شرقی جزیره داشته‌اند، زیرا این جوامع از سطح بالاتری از پیچیدگی و پیشرفت اجتماعی برخوردار بودند. به لطف این تبادلات، رهبران بخش شرقی اسپانیا می‌توانستند اشیا و مواد اولیه‌ای که در منطقهٔ خود از وجود آن محروم بودند را تهیه کنند. ابزاری مانند قلم‌های فلزی، ورقه‌های بزرگ، خنجرهای چخماقی و مجموعه‌ای از وسایل تزیینی ساخته شده با موادی نامشخص که موقعیت اجتماعی متفاوت آن‌ها را نمایان می‌کرده است.

اندکی پس از افزایش ارتباط میان منطقهٔ جنوب‌شرقی اسپانیا با منطقهٔ شرقی آن (منطقهٔ لوانت)، یعنی در میانهٔ هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد، تغییرات مهمی در الگوی گسترش جمعیت به قلمروهای جدید دیده شده که در دورهٔ مفرغ گسترش یافته است. تا این لحظه و به استثنای غارهای مورد استفاده به‌عنوان سرپناه و یا معبد، سکونت‌گاه‌های اصلی این جوامع، همواره درون دشت‌های نزدیک به کانال‌های رودخانه گسترش یافته بود. این کانال‌ها آب و زمین حاصلخیز لازم را برای کشاورزی تضمین می‌کردند. همزمان با فرهنگ سفال موسوم به "جام‌های قیفی شکل"، انسان در این دوره در نقاط مرتفع ساکن شد. بنابراین روستای پنیون د ل سورا واقع در ویینا و روستای لس موررس واقع در کروییننته نمونه‌های قابل ملاحظه‌ای هستند. در این روستاها که در نزدیکی معابر طبیعی قرار داشتند، نخستین سازه‌های دفاعی به ثبت رسیده است. نزدیکی به معابر طبیعی و سازه‌های دفاعی نشان می‌دهد که در آن دوره استراتژی‌های کنترل قلمرو برای زیرنظر گرفتن حرکات اشخاص و مسیرهای انتقال کالا وجود داشته است.

در این دوره، شواهدی از تدفین‌های متفاوت وجود دارد. به این صورت که اجساد در غارهای نزدیک سکونتگاه‌ها رها می‌شدند؛ اما تعداد آن‌ها نسبت به دورهٔ نوسنگی کمتر شده و جنس آثار همراه اجساد نیز فلزی مانند خنجرها و سرنیزه‌هایی از جنس مس است.

این مسأله به معنی رهاکردن غار- گورستان‌های کهن نیست؛ زیرا برخی از آن‌ها همچنان استفاده می‌شدند. این تغییرات به معنی کاهش این نوع تدفین و افزودن اشیا فلزی به فهرست آثار همراه با جسد است. یافته‌های غارهای پاستورا واقع در "الکوی" و کانتال واقع در "بیار" آشکار کردند که دسترسی به این شیوهٔ تدفین در این دوره به شدت محدود شده است.

عنصر قابل توجه دیگر در میان آثار تدفینی داخل قبور، ظروف سفالی موسوم به فرهنگ پیالهٔ دهانه باز هستند که وجود آن‌ها در این روستاها گزارش شده است. گمان می‌رود که جام‌های سفالی قیفی شکل از نخستین ظروف تزیینی مورد استفاده برای صرف غذا و اشیای تدفینی باشند. گسترش این نوع ظروف در اروپای غربی با تحکیم شبکه‌های مبادلاتی بین طبقات بالای جامعهٔ آن دوره ارتباط دارد. از طریق این مبادلات نه تنها اشیای منحصربه‌فرد مانند دکمه‌هایی از جنس عاج، زیورآلات زرین و غیره به‌منظور خودنمایی یا ظاهری جنگجویانه (در مناسبت‌های خاص) به مناطق منتقل شده‌اند؛ بلکه مراسم‌های اجتماعی مختلف نیز گاهی به دیگر مناطق انتقال یافته است. افزون بر ظروف سفالی، انواع دیگری از اشیا (از جنس‌های دیگر) نیز در این مبادلات جابه‌جا شده‌اند؛ به طور مثال کار با فلزات ارزان‌قیمت گسترش یافته و صنعت فلزکاری به سمت استفاده از فلزات قیمتی می‌رود. همزمان با این‌که افراد طبقات بالای جامعهٔ آن دوره این اشیا را میان خود مبادله می‌کردند، در هر منطقه سبک‌های سفالی با ویژگی‌های خاصی پدیدار می‌شد. برای مثال، سبک سفال شیاردار، روش مخصوص تزیین ظروف در بخش والنسیا به حساب می‌آمد که از دیگر سبک‌های شبه‌جزیره تاثیر پذیرفته بود. این نمونه، وجود و تحکیم ارتباطات مهم میان جوامع این دوره را ثابت می‌کند.

به این ترتیب، دورهٔ مس و سنگ در زمان فرهنگ سفالی موسوم به پیالهٔ دهانه باز (۲۲۰۰-۲۴۰۰ پیش‌ازمیلاد)، دورهٔ تثبیت جایگاه طبقات اجتماعی برتر بود که از اواخر دورهٔ نوسنگی تا اوایل دورهٔ مس و سنگ ظهور کرده بودند. این طبقات در این زمان از یک سری ویژگی‌های مشترک برخوردارند مانند؛ افزایش جمعیت و تدفین‌های تک نفره (داخل محوطهٔ سکونتگاه‌ها در مکان‌هایی مانند انبارها، خندق‌ها و یا در حفره‌های طبیعی نزدیک به روستا). مجموعهٔ این تغییرات که بر ابعاد مختلف اجتماعی جوامع تاثیر می‌گذارد، مشاهده توسعهٔ طبقهٔ برتر و تثبیت قدرت آن‌ها را در طول دورهٔ مفرغ امکان‌پذیر می‌کند. واقعیتی که در پایان منجر به افول جوامع قبیله‌ای تساوی‌گرای دورهٔ نوسنگی می‌شود.

کتاب‌شناسی

Alba Luzón, M. and G. García Atiénzar
2018 "Beaker pottery in the Peñón de la Zorra (Alicante, Spain): Change and emergence of social complexity between the Neolithic and the Bronze Age". *Journal of Neolithic Archaeology*, 20: 59-76.

Bernabeu Aubán, J. and Ll. Molina Balaguer (Eds.)
2009 *La Cova de les Cendres(Moraira, Teulada)*. MARQ Serie Mayor, 9, Alicante.

García Atiénzar, G.
2009 *Territorio Neolítico. Las primeras comunidades campesinas en la fachada oriental de la península Ibérica (ca. 5600-2800 cal BC)*. British Archaeological Reports, i.s. 2021. Archaeopress.

Jover Maestre, F.J.; P. Torregrosa Giménez and G. García Atiénzar
2014 *El Neolítico en el Bajo Vinalopó. British Archaeological Reports*, i.s. 2646. Archaeopress.

Soler Díaz, J.A.
2002 *Cuevas de Inhumación Múltiple en la Comunidad Valenciana*. Bibliotheca Archeologica Hispana, 17 – MARQ, Serie Mayor 2, Real Academia de la Historia-Diputación Provincial de Alicante, Madrid – Alicante. Dos volúmenes I: 416 páginas y I: 318 páginas.

Soler Díaz, J.A. (Coor.)
2012 *Cova d'en Pardo. Arqueología en la Memoria*. Excavaciones de M. Tarradell, V. Pascual y E. Llobregat (1961-1965), catálogo de materiales del Museo de Alcoy y estudios a partir de las campañas del MARQ (1993-2007) en la cavidad de Planes, Alicante. Fundación C.V. MARQ y Ayuntamiento de Alcoy, Alicante-Alcoy.

Soler Díaz, J.A. (Ed.)
2013 *Villa Filomena, Vila-real (Castelló de la Plana)*. Memoria de una excavación nonagenaria. Un poblado de silos con campaniforme. Monografies de Prehistòria i Arqueologia Castellonenques, 9, Servei d'Investigacions Arqueològiques i Prehistòriques, Diputació de Castelló, Castelló.

Soler Díaz, J. A. and Roca de Togores Muñoz (Eds.)
2008 *El secreto del barro*. Un cántaro neolítico de la Cova d'En Pardo (Planes, Alicante). Fundación C.V. MARQ, Alicante.

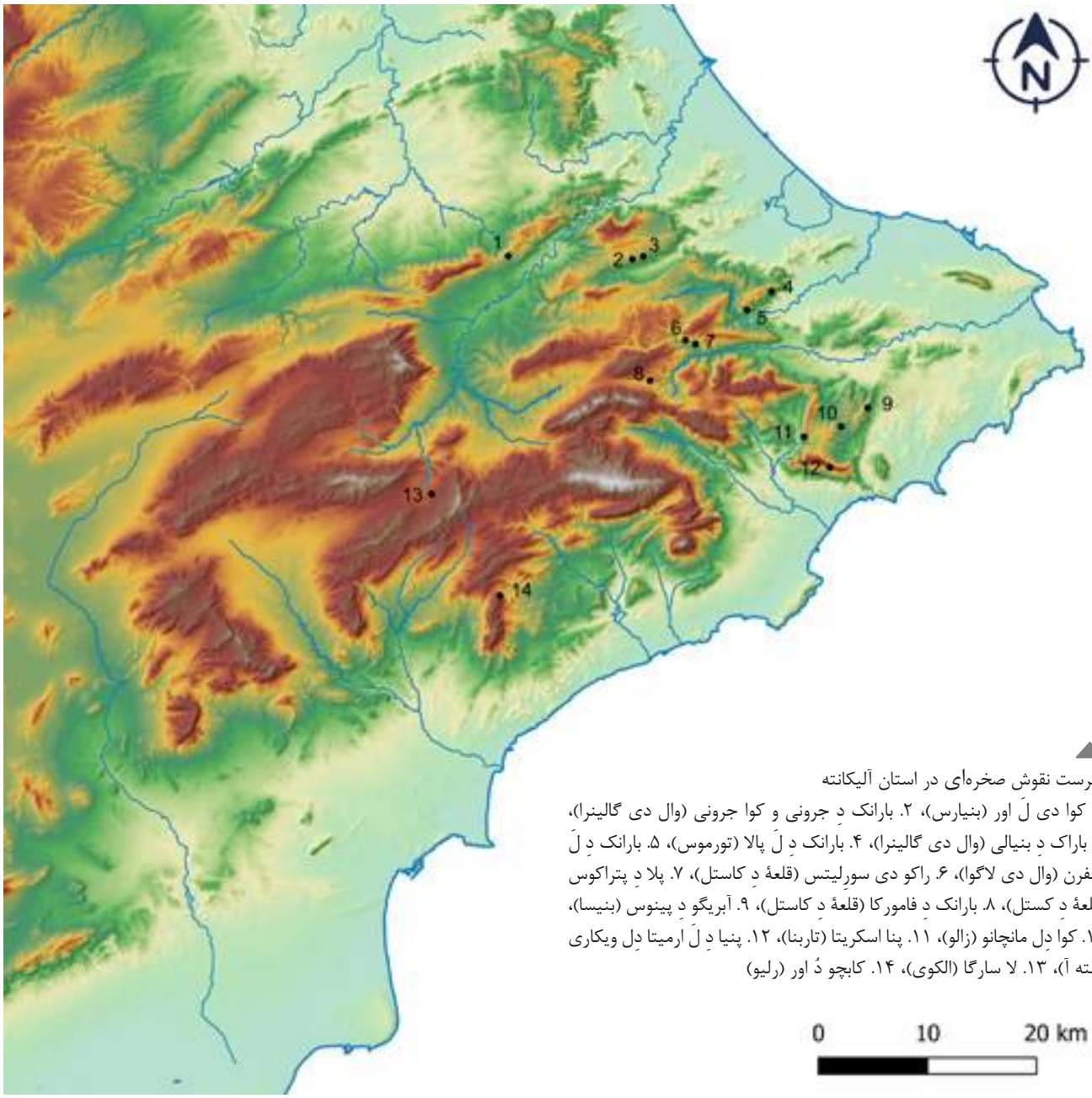
توالی نقوش صخره‌ای دورهٔ نوسنگی در استان آلیکانته
با تاکید بر پلا دِ پتراکوس وکاستل د کاستیس

خورخه آ. سولر دیاز، ویرجینیا بارسیلا گونزالز

El Pla de Petracos, Castell de Castells y la secuencia del arte rupestre neolítico en la provincia de Alicante

Jorge A. Soler Díaz, Virginia Barciela González





فهرست نقوش صخره‌ای در استان آلیکانته
۱. کوا دی لَ اور (بنیارس)، ۲. بارانک دِ جرونی و کوا جرونی (وال دی گالینرا)، ۳. باراک دِ بنیالی (وال دی گالینرا)، ۴. بارانک دِ لَ پالا (تورموس)، ۵. بارانک دِ لَ اینفرن (وال دی لاگوا)، ۶. راکو دی سورِلیتس (قلعهٔ دِ کاستل)، ۷. پلا دِ پتراکوس (قلعهٔ دِ کستل)، ۸. بارانک دِ فامورکا (قلعهٔ دِ کاستل)، ۹. آبریگو دِ پینوس (بنیسا)، ۱۰. کوا دِل مانچانو (زالو)، ۱۱. پنا اسکریتا (تاربنا)، ۱۲. پنیا دِ لَ ارمیتا دِل ویکاری (آلته آ)، ۱۳. لا سارگا (الکوی)، ۱۴. کابچو دُ اور (رلیو)

پژوهش‌های انجام‌شده دهه‌های اخیر در منطقهٔ شمالی و کوهستانی استان آلیکانته، این منطقه را به مرجعی برای درک و فهم نقوش صخره‌ای تبدیل کرده که از ۵۵۰۰ سال پیش‌ازمیلاد و در طول پیدایش دورهٔ نوسنگی توسط جوامع کشاورز و دامپرور ایجاد شده‌اند. این نقش‌مایه‌ها که در معرض آفتاب قابل رویت هستند، بازتاب عقاید مردمانی برآمده از منطقهٔ مدیترانه‌اند که در این سرزمین‌ها نه تنها اشکال جدیدی از معیشت برپایهٔ کشاورزی و اهلی‌کردن حیوانات را پایه‌گذاری کردند، بلکه مظاهر نمادین جدید و فرهنگ مادی که شدیدا به هر دو شیوهٔ زراعت و اهلی‌کردن دام وابسته بود را پدید آوردند. به این ترتیب نقوش صخره‌ای تبدیل می‌شود به یک روایت نمادین از این روند و پیشرفت بعدی آن که تا هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد و مرحلهٔ ورود به دوران فرانوسنگی (دورهٔ مس)، ادامه می‌یابد که طی آن یک سنت هنری طولانی تکامل می‌یابد.

این قلمرو که از جنبهٔ جغرافیایی شامل شرقی‌ترین شاخهٔ رشته‌کوه شبه‌جزیرهٔ ایبری، یعنی رشته‌کوه‌های پنی بتیک است که به شدت از نظر اشکال کارستی (خوردگی و انحلال توده‌سنگ‌های کربناته) غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای غنی بوده و به دره‌های باریک و آبرفتی با رودهای جاری مشرف هستند. تشکیلات آهکی مذکور راه‌های دسترسی را فراهم کرده‌اند که از پیش‌ازتاریخ نواحی ساحلی را به سرزمین‌های حاصلخیز داخلی متصل می‌کنند و بسیاری از



۱



۲



۳

۱. نمای کلی قلعهٔ دِ کاستل

۲ و ۳. هنر ماکرو شماتیک، سانتواریو دِ پلا دی پتراکوس، قلعهٔ دِ کاستل، بخش‌های ۶ و ۷

آن‌ها دربردارندهٔ نقوش صخره‌ای دوران نوسنگی و فرانوسنگی هستند. به این ترتیب، طی سولوتری (هزار سال ۱۸ پیش‌ازمیلاد) و مگدلنی (۱۴ هزار سال پیش‌ازمیلاد) در دورهٔ پارینه‌سنگی جدید یک مجموعهٔ استثنایی هنری پیش‌ازتاریخی که از هزاران سال پیش ظهور کرده در اعماق غارها تکامل می‌یابد. با این وجود، باید در نظر داشت که بین این دو دوره تداومی وجود ندارد، هنر ویژهٔ دورهٔ نوسنگی را می‌بایست به عنوان مشارکت جمعی دیگری از ساکنین جدید این منطقه شناخت که همانند فن‌آوری‌های دیگر از قبیل سفالگری یا سنگ‌تراشی از مناطق دیگر به آن رسوخ می‌کند.

نقوش صخره‌ای استان آلیکانته بخشی از مجموعه‌ای گسترده‌تر با نام هنر صخره‌نگاری قوس مدیترانه‌ای شبه‌جزیرهٔ ایبری، واقع در شرق اسپانیا است. در سال ۱۹۹۸ میلادی اهمیت مظاهر هنری آن توسط یونسکو به رسمیت شناخته شد و به دلیل دارا بودن تعداد زیادی از غارهای‌های حاوی این هنرهای نوسنگی، هنر مربوط به منطقهٔ لوانته (شرق اسپانیا)، به‌عنوان میراث جهانی به ثبت رسید. در برخی نواحی این آثار با انواع دیگر هنر پیش‌ازتاریخ (که آن‌ها نیز بخشی از بیانیه مذکور یونسکو بودند) همراه شدند. در این راستا، باید به نقوش استان آلیکانته در روند کار اشاره کرد که در آن زمان ۱۲۸ مجموعه از ۷۵۷ اثری که به‌عنوان میراث جهانی ثبت شدند را ارائه داد. شناسایی تعداد گسترده‌ای از غارها، انتشار و سپس تحقیق درخور در مورد آن‌ها مدیون پروژهٔ جستجوی نظام‌مند و مستندسازی تحت هدایت مائورو هرناندز، از دانشگاه آلیکانته، و پره



هنر ماکرو شماتیک، ظرف سفالی با نقش کنده، کوا دی لُ اور
موزهٔ باستان‌شناسی شهری آلکوی

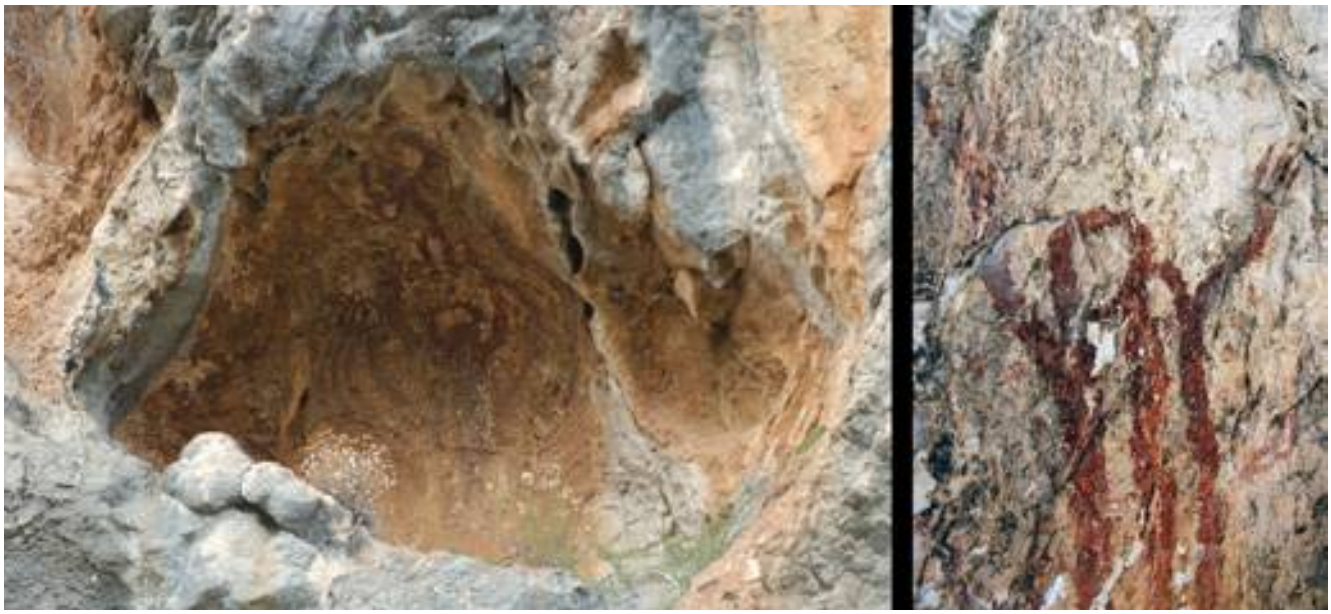
فرر و انریک کاتالا، از مرکز مطالعات کنتستانس بود که در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی تعداد محوطه‌های باستانی شناسایی‌شده حاوی صخره‌نگاره را از ۴ مورد به حدود ۱۲۰ افزایش دادند. همچنین، فعالیت آموزشی شایسته‌ای که از طریق نمایشگاه‌ها و کنفرانس‌ها به انجام رساندند و حفاظت از برخی غارها با نرده‌کشی در امتیازدهی مثبت بازرسان یونسکو تاثیرگذار بود.

میراثی که در استان آلیکانته حفظ می‌شود به‌شدت گران‌بها است و امروزه نسبت به آمارهای سال ۱۹۹۸ میلادی بیش از آنچه انتظار می‌رفت رشد داشته است. در حال حاضر شواهدی مبنی بر وجود ۴ مکان هنری دوران پارینه‌سنگی و تعداد بیشتری غارها با نقش‌مایه‌های طراحی‌شده در دوره‌های نوسنگی و فرانوسنگی در دست است: ۲۱ طرح هنری بزرگ شمایی، ۵۵ طرح با هنر لوانته‌ای و ۱۵۱ طرح شِمایی، همه آن‌ها در سرزمینی شامل بخش‌هایی که به زبان والنسیایی این‌گونه نامیده می‌شوند: کمتات، آلکویا، مارینا آلتا و مارینا باخا متمرکز هستند.

نقش‌مایه‌های آثار مختلف هنر نوسنگی نه تنها از یک خواستگاه هستند، بلکه در موارد زیادی در یک غار و حتی در چارچوب یک قاب ثبت می‌شوند. به این ترتیب، می‌توان تصور کرد که در طول زمان افراد مختلفی نگرانی‌ها و عقاید خود را در یک حیطه بیان داشته‌اند. در برخی موارد به‌صورت هم دوره و برخی دیگر با طراحی آثارشان دقیقا در نقطه‌ای که پیشینیان نقش کشیده بودند، با احترام به انگیزه‌های گذشته و آگاهی از ارزش نمادین مکان‌های مذکور هنرشان را به نمایش گذاشته‌اند. مصداق روشن این مورد غار چهارم بنیالی در دهستان بای د گایینرا یا غار دوم لا سارگا در شهر آلکوی هستند، جایی که بر روی یک دیوار سنگی مظاهر کاملا قابل شناسایی از سه هنر نوسنگی تلاقی دارند، که اجرای آن‌ها همزمان نبوده است.

البته این بدین معنی نیست که تضادی در انتخاب و موقعیت قرارگیری آثار که عموما ویژگی‌های هنر بزرگ شمایی، لوانته‌ای و شمایی را دارند وجود ندارد. نکتهٔ منطقی‌ای که باید در نظر داشت این است که این مظاهر با هدف متفاوت توسط گروه‌های مختلف و در زمان‌های متفاوت ایجاد شده‌اند. در نمونه‌های هنری قدیمی‌تر، یعنی آغاز گسترش نوسنگی در این خطه، این دغدغه قابل مشاهده است که اراضی جدید برای رویش دانه‌ها و باروری حیوانات مساعدند و به‌نظر می‌رسد راه‌هایی را که این مجامع دنبال کرده بودند، از کرانهٔ دریا تا دشت‌های بارور داخلی، ترسیم کرده‌اند. دیگر نمونه‌ها گویی به تحکیم زیستگاه و نظام تولید در طول سکونت نسل‌های مختلف در این منطقه تعلق دارند، و در ارتباط با افزایش جمعیت بشر و رقابت بر سر اراضی که احتمالا در اواخر نوسنگی پدید آمده بود، یعنی همزمان با تثبیت روستاها رسم شده‌اند.

اگرچه جلوه‌های هر یک از این سه سبک هنری به وضوح با یکدیگر متفاوت هستند، اما برخی الگوهای مشترک مانند ویژگی ترسیم نقش‌مایه‌ها و وجود رنگ‌مایه‌های قرمز برای پیاده‌سازی آن‌ها، مخصوصا بر روی دیوارهای سنگی روشن‌تر به‌دلیل طبیعت آهکی آن‌ها، و طراحی آن‌ها بدون هیچ‌گونه آماده‌سازی قبلی همواره به



هنر ماکرو شماتیک، اورناتس دِل پلا دی پتراکوس، قلعهٔ دِ کاستل، و دِل بارانک دی لُ اینفرن، لَ وال دی لاگوار

ترکیبی از هنر لوانتین و ماکرو - شماتیک در لا سارگا، کالکو دِ هرناندز، فِرر و کاتالا، ۱۹۸۸

چشم می‌خورد. تفاوت‌ها از نقطه‌نظر تکنیک، روش و مفهوم بروز پیدا می‌کنند، اما اجرای نقش‌مایه‌ها با انگشتان یا دست‌ها، بدون وجود وسواس زیاد برای رسم خطوط محدودکننده، وجه مشترک در هنرهای بزرگ شمایی و شمایی است، در حالی که جزییات و بیان نهادین هنر لوانته‌ای نیاز به دقت قلم‌مویی تهیه‌شده از پرهای پرندگان، موی حیوانات یا رشته‌های علفی دارد، به این منظور که ابتدا بدنهٔ نقش‌مایه‌ها را با آن ترسیم کنند تا پس از آن رنگ شود.

هنر بزرگ شمایی میراث ویژه‌ای است، چرا که یک جلوهٔ هنری مختص سرزمین آلیکانته و نواحی مجاور آن است. نخستین بار در سال ۱۹۸۰ میلادی بود که در مکانی واقع در روستای کاستل د کاستیس نخستین نمونهٔ آن شناسایی شد، به بیان دقیق‌تر در محوطهٔ باستانی که توسط هرناندز، فرر و کاتالا کشف شد، جایی که امروزه به مجموعهٔ باستان‌شناسی تحت مدیریت شورای آلیکانته تخصیص داده شده، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به نوبه خود مسئولیت امور شناسایی و شبیه‌سازی دقیق که در مورد موضوع اصلی آثار در محل موزه واقع در بخشداری کاستل د کاستیس برگزار می‌شود را بر عهده دارد. به همین ترتیب، بخش معماری شورای آلیکانته برنامهٔ کاملی برای مراقبت، نحوهٔ دسترسی و نصب حصار به انجام رسانده که در حال حاضر از آن محافظت می‌کند، که همزمان با ایجاد امکان بازدید آزاد، پنل‌های اطلاعاتی مختلفی را برای بازدیدکنندگان فراهم کرده است.

غارهای روستای کاستل د کاستیس از مجموعهٔ اصلی آثار بزرگ شمایی تشکیل می‌شوند که در ابتدا به‌دلیل خاصیت منحصربه‌فرد و متمایزشان با دیگر مظاهر هنری پیش‌ازتاریخی به‌سختی تفسیر می‌شدند، تا جایی که برخی نسبت به واقعی بودن سابقهٔ آن‌ها دچار تردید شده بودند. با وجود این، به‌زودی الگوهایی یافت شدند که دستیابی به سابقهٔ فرهنگی و با تمام محدودیت‌ها به‌دلیل ویژگی هزار سالهٔ آن‌ها نزدیک شدن به مفهوم آن‌ها را میسر ساختند. تعلق آن‌ها به دورهٔ نوسنگی قدیم، البته با وجود نکته نظرات مختلف، بر پایهٔ دو نوع تحلیل استوار بود: در درجهٔ اول مشتقات "چینه‌شناسی رنگ" برخی مجموعه‌ها در پی شناسایی شدن نقش‌مایه‌های بزرگ شمایی پس از دیگر موارد هنر لوانته‌ای در مناطق محصوری مانند غار اول لا سارگا که تعلق آن‌ها را به این دوره ثابت می‌کرد. این مشاهدات امکان شناسایی مراحل پیشین ایجاد نقش‌مایه‌های بزرگ شمایی در برابر نقوش لوانته‌ای، دست‌کم در سرزمین آلیکانته، را ایجاد کرد.

در درجهٔ دوم، مطالعات دیگر، اجرای هنر بزرگ شمایی را در دورهٔ نوسنگی قدیم از طریق "جنبه انتقالی" این مظهر تصویرنگاری مشخص کردند، واقعیتی که در پی شناسایی نقش‌مایه‌های با مفهوم مشابه آن‌ها در سفالینه‌های تزیینی کاردیال (سفال مزین‌شده با فشردن صدف دوکفه‌ای بر روی سفال نرم) اثبات شد، هنر تزیینی‌ای که محصولات سفالی مربوط به اوایل گسترش نوسنگی در سواحل غربی مدیترانه را تمایز می‌بخشد. این تزیین با استفاده از یک نرم‌تن دوکفه‌ای (Cardiumedule در واژه‌شناسی حال حاضر با نام Ceras-todermaedule شناخته می‌شود) که به فراوانی در سواحل یافت‌شده ایجاد شده‌اند. در این روش و به منظور حک‌کردن طرح بر روی گل رس نرم از لبهٔ دندانه‌دار آن صدف استفاده می‌شود.

بعضی از این نقش‌مایه‌ها که در مجموعهٔ آوند مانند یافت‌شده در محوطهٔ باستانی کووا د ای اور روستای بنیارس وجود داشتند، هیبت‌های بشری هستند با دستان رو به بالا در حالت دعا و امروزه



به عنوان مونث تعبیر شده‌اند، زیرا در برخی از آن‌ها، بخش‌های زنانه که با لبهٔ صدف شکل داده شده دیده می‌شود. این‌گونه پیروی کردن از رسوم عامل کلیدی درک موفق تصویر اصلی معبد پتراکوس بود، به‌صورت دقیق یک تصویر انسانی در موقعیت راز و نیاز در یک غار، واقع در مرکز و کمی بالاتر از سه حفرهٔ دیگر، ترسیم شده است. همه غارهایی که، به‌طور قطعی، به عنوان معبد تفسیر می‌شوند دارای نقش‌مایه‌های هنری عظیمی با رنگ‌مایه‌های قرمزاند که در حفره‌های کوچک ترسیم‌شده بر روی آن‌ها خودنمایی می‌کنند و به‌دلیل ترکیب قرارگیری آن‌ها گویی یک اثر هنری کاملا برنامه‌ریزی شده را تشکیل می‌دهند. همچنین رنگ‌بندی طبیعی نارنجی این غارهای کوچک، با برجسته شدن در برابر طیف خاکستری حاکم بر دیوار عظیم سنگی که نقش‌ها بر روی آن پدید می‌آیند، بر به‌یادماندنی شدن این مکان‌ها می‌افزاید.

آن‌چنان‌که ویژگی بارز هنر بزرگ شمایی است، نقش موجود در غار پنجم پتراکوس به‌عنوان مثالی از آن تقریبا تمام غار را می‌پوشاند و سطح وسیعی را به‌خود اختصاص می‌دهد. همانند دیگر نمونهٔ سفالی ذکرشده، تصویری را مشاهده می‌کنیم با دست‌های برافراشته به حالت دعا و همچنین با پاهای کشیده و باز شده به دو پهلو و زانوهایی که زیر شانه‌ها به تصویر کشیده شده‌اند، دست‌ها بالاتر از سر هستند که مانند خورشید تابان است و پاها همچون دست‌ها به انگشتان ختم می‌شوند. نمایش اندام‌های پایینی به حالت باز بیانگر جنسیت مونث این تصویر انسان است، اگرچه به‌صورت دقیق رسم نشده است. در کنار آن، خطوط منحنی‌شکلی دیده می‌شود که ابتدا و انتهای آن‌ها اشکالی دایره‌مانند ایجاد کرده است. بالای سر این شخص "کشیش مانند" انسان‌گونهٔ دیگری با اندازه‌ای کوچکتر موجود است، همراه با وسیله‌ای مثل یک کیف، گویی در حال حرکت یا رقص است.

ماهیت این محوطهٔ باستانی بسیار غنی ترکیبی از هنر بزرگ شمایی را تشکیل داده است. با نگاهی دقیق به دیوار صخره‌ای روبرو، در سمت راست غار مرکزی، سرپناه چهارم واقع شده است. در این مکان طرحی از سه انسان‌گونه دست در دست هم وجود دارد که به‌نظر می‌رسد از یک غار (رسم‌شده توسط یک خط منحنی شکل) خارج می‌شوند. غارهای هفتم و هشتم، خیلی نزدیک به هم، در سمت چپ قرار دارند، با ماهیتی بسیار رمزگشا، در غار هفتم مجموعه‌ای از نقش‌مایه‌های نباتی به‌چشم می‌خورد که از اشکال دایره‌ای ترسیم‌شده با خطوط بسیار باریک خارج می‌شوند، شاید دانهٔ گیاهان باشند، که به دست‌های شبیه به همان هیبت‌های انسان‌گونه ختم می‌شوند، این نقوش با هدف واضح ارج‌نهادن به کشت و کار خانگی طراحی شدند. در غار هشتم دو تصویر با معنایی عظیم گرد هم آمده‌اند: یک گاو از روبرو با چشمان و شاخ‌هایی ترسیم‌شده به



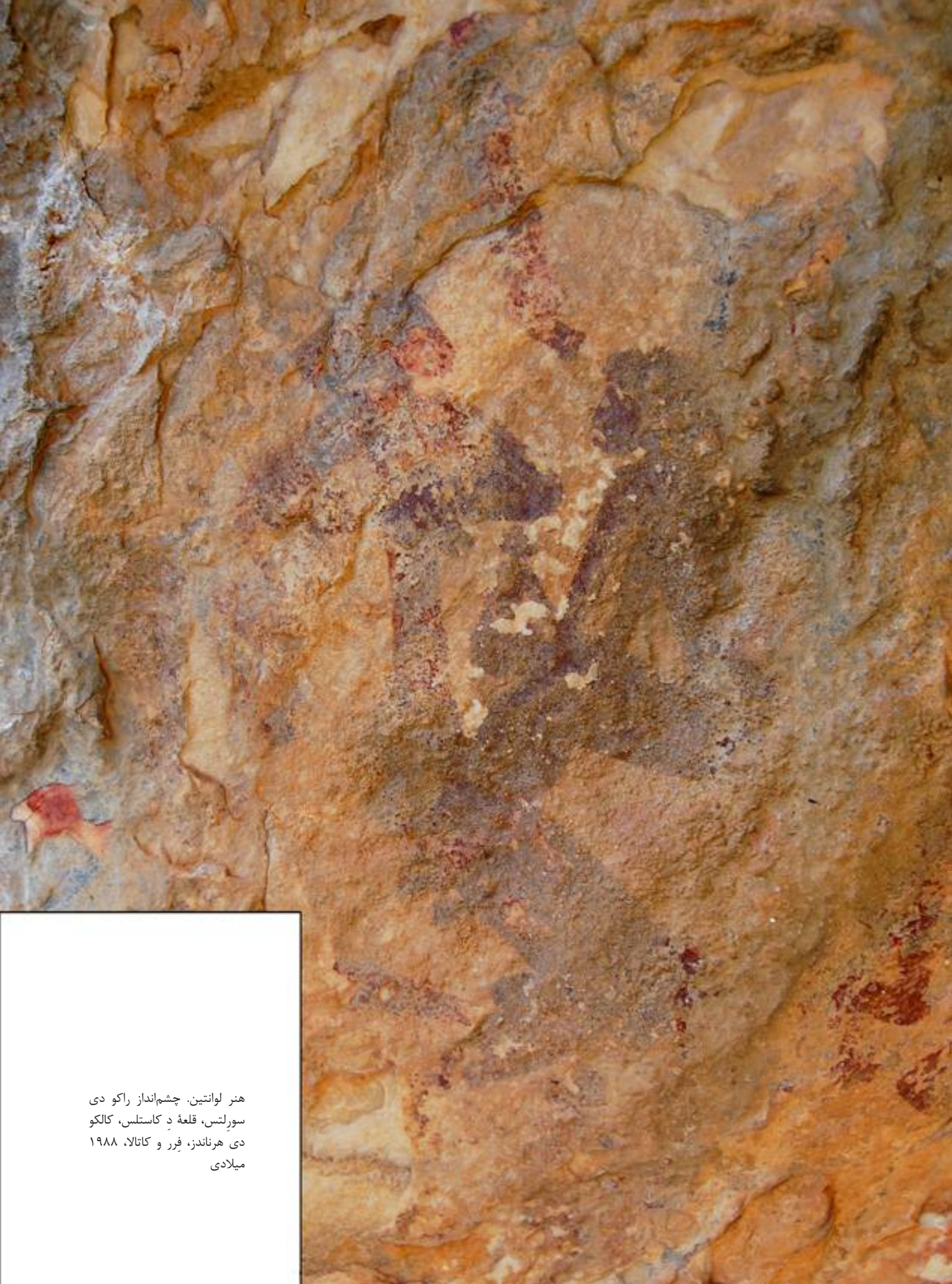
هنر لوانتین آرچر و کاپریدو، پناهگاه بارانک دِ لا پالا، تورموس

غایت واضح و یک زن بی‌سر، احتمالا به‌دلیل برخی محافظه‌کاری‌ها، مزین به یک دامن بزرگ که با یک دست شاخ گاو را لمس می‌کند و با دیگری ابزاری تشکیل‌شده از تعدادی نوار را نگه داشته است.

ذکر این نکته جالب است که بر روی دامنهٔ پای دیوار صخره‌ای سنگی عظیم در منطقه‌ای دورافتاده و هم‌طراز با یک تصویر، زن کشیش‌مانند قرار دارد. مکان وهم‌انگیزی است، با تصویرسازی طبیعی به‌شدت تاثیرگذار، که طنین صدایی خاصی تثبیت می‌شود، فضایی با گنجایش مناسب برای پنجاه نفر. از آن‌جا، تعقل کردن در مورد نقش‌مایه‌های غار پنجم، اجازهٔ شهود آداب گذشته را به‌طرز آیینه‌وار می‌دهد، افرادی در مراسم هستند که شخصی بر روی این سنگ برای آن‌ها سخنرانی می‌کند، چیزی که در هماهنگی با نقش‌مایه‌ها به ذهن می‌رسد باروری زمین و حیوانات و نیایش با آسمان یا یک ستاره در طلب بارش باران است.

دیگر مکان‌هایی که در آن‌ها هنر بزرگ شمایی یافت‌شده نیز شرایط تصویرنگاری ایده‌آل مشابهی دارند، مکانی برای گردهمایی افراد، معبدگونه‌هایی مرتبط با همبستگی اجتماعی گروه‌های نوسنگی است. پلا د پتراکوس نیز این‌گونه است، در آن‌جا هم تصویرهایی در حال راز و نیاز دیده می‌شوند، یک پیکرنگاری با دستان رو به بالا- بسیار مرتبط با تصور موجود از دورهٔ نوسنگی، با در نظر داشتن این‌که در غرب آسیا، منطقهٔ بالکان یا مدیترانه مرکزی مذهبیون حضور دارند. برخی از نمونه‌های بسیار منحصربه‌فرد در مجموعهٔ بارانکو دل اینفیرنو موجود هستند، جایی که یک زوج بشرگونه بازوان و پاهای خویش را بالا می‌برند. دیگر صحنهٔ طبیعی بسیار تاثیرگذار مربوط به لا سارگا است، جایی که یک فرد در حال دعا و چند هیبت حضور دارند با تصویری مبهم شبیه آن‌چه به‌عنوان جادوگر شناخته می‌شود، چون دو شاخ بر روی سر دارند و گویی جامه‌ای شبیه به یک شنل پوشیده‌اند.

اهمیت محوطهٔ باستانی لا سارگا در بحث پیرامون خواستگاه نوع دیگری از هنر پساپارینه‌سنگی، یعنی هنر منطقهٔ لوانته، انکارناپذیر است، جنبه حاکم بر این هنر به‌صورت سنتی طبیعت‌گرایی و توصیفی شناخته می‌شود، به‌دلیل آن‌که در نقش‌مایه‌های آن عموما صحنه‌های طبیعت به‌چشم می‌خورد. برای برخی محققان این تصویرگری‌ها به همان آثار گروه‌های فراپارینه‌سنگی می‌ماند پس از ارتباطشان با قبیله‌های نوسنگی: "فراپارینه‌سنگی در مسیر نوسنگی شدن". با این وجود باید در نظر داشت که وقتی آثار هنر لوانته‌ای در سرزمین آلیکانته اجرا می‌شوند ده‌ها سال از زمانی که نخستین گروه‌های نوسنگی به این منطقه رسیده بودند گذشته است. پیش‌تر به مبحث "لایه‌نگاری رنگ" که در غار اول لا سارگا مشهود است اشاره کرده‌ایم، جایی که یک صحنهٔ شکارگاه مجموعه‌ای کماندار را ترسیم می‌کند که گوزن‌های زخمی‌شده از پیکان‌های دقیق خود را نظاره می‌کنند، تصویر با خطوط دقیقش به نقاشی‌های به‌جامانده از هنر بزرگ شمایی که بر روی آن‌ها رسم‌شده وفادار مانده، گویی هدف این بوده که آنچه از پیش مانده را نپوشاند بلکه آن را تکامل ببخشد. این هدف در دیگر مجموعه‌ها همچون غار چهارم بنیالی (دهستان بای د گایینرا) به وضوح دیده می‌شود، مکانی که در آن مجموعه‌ای از نقش‌مایه‌ها شامل انسان‌گونه‌های کوچک و دست‌هایی خلق شده توسط هنر بزرگ شمایی بدون صدمه مانده‌اند و در سمت راست آن‌ها صحنه‌ای از هنر لوانته‌ای ارائه شده که دو انسان را ترسیم می‌کند، یکی از آن‌ها در حال شیر دادن به کودکی است.



هنر لوانتین. چشم‌انداز راکو دی سورِلتس، قلعهٔ دِ کاستلس، کالکو دی هرناندز، فِرر و کاتالا، ۱۹۸۸ میلادی

همچنین در هنر لوانته‌ای از خطوط موازی برای اجرای تزیین سفالینه‌ها استفاده می‌شود؛ چنان‌که در کووا د ای اور دیده می‌شود. تصاویر حیوانات مهر شده‌ای هستند - بز کوهی، گوزن و گاوسانان- بر روی گل نرم با تکنیک نگارگری ابزاری که در توالی دوره‌های فرهنگی این منطقه مختص "دورهٔ نوسنگی قدیم اپیکاردیال" است، دوره‌ای بلافاصله پس از سفال‌های منقوش با صدف. به این ترتیب، درمی‌یابیم که آغاز هنر لوانته‌ای در سرزمین آلیکانته همزمان با شروع گذار بافت اجتماعی توصیف‌شده در هنر بزرگ شمایی است، با در نظر داشتن این نکته که احتمالا تکامل آن چندین هزاره طول کشیده باشد.

در این زمینهٔ فرهنگی، تصاویر هنر لوانته‌ای علاوه بر اعجاب‌انگیز بودن، به‌دلیل اجرا و تکنیک دقیقشان، نزدیک شدن به جامعه‌ای که آن‌ها را خلق کرده میسر می‌سازند، گویی که توجه به آداب و رسوم در آن‌ها بدون شک دربردارندهٔ پیام‌های پیچیدهٔ نمادین است که از واقعیت‌گرایی ظاهری فضاها فراتر می‌رود. نقش‌مایه‌های به راحتی قابل فهم، معمولا در اندازه‌های کوچک هستند که البته زمانی که یک صحنه را تشکیل می‌دهند فضایی به وسعت چند تخته سنگ را اشغال می‌کنند که اغلب به‌نظر می‌رسد یادآور منظره‌ای هستند که نقاشی آن را نشان نمی‌دهد. نقش‌مایه‌های گیاهی فراوان نیستند اگرچه در لا سارگا (آلکوی) درختانی به تصویر کشیده شده‌اند که به‌عنوان بلوط توصیف شده‌اند. شاخه‌های بسیار جذاب با برگ‌هایی که به همراه گوزن غار سانتا ماریا نیز آمده است.

اجرای با جزئیات این طرح‌ها اجازهٔ شناخت گونه‌های مختلف جانوران را می‌دهد، که اغلب بز و گوزن هستند، در بسیاری موارد به‌وسیلهٔ تیری زخمی شده‌اند، زمانی که این حیوانات سروته به تصویر کشیده می‌شوند نمایانگر درد و حتی مرگ است. گروهی از بزسانان این تفکر را القا می‌کنند که نیت نشان دادن گله را داشته‌اند، طوری که می‌توان بر اساس جزئیات شاخ‌ها، بزهای نر و ماده را از یکدیگر تشخیص داد. در برخی موارد تصاویری می‌یابیم که به‌شدت جلب‌توجه می‌کنند مانند نمونه‌ای در صحنهٔ غار پینوس بنیسا که یک گوزن نر برمی‌گردد تا یک ماده‌گوزن را تماشا کند. این تنها نمونهٔ ارتباط بین حیوانات نیست، صحنه‌هایی از گرگ‌ها یا سگ‌هایی در حال تعقیب گوزن‌ها مشاهده شده، مانند آنچه در غار بارانک د لا پایا در ترمس وجود دارد. فراتر از قلمروی آلیکانته تنوع حیوانات وسیع‌تر است، از زنبور و پرنده تا گراز و گاوسانان بزرگ‌جثه دیده می‌شوند. تصویرهای گوزن و گاو بازگوکنندهٔ این واقعیت است که چنین حیواناتی احتمالا جایگاه مقدسی داشته‌اند. به‌دلایلی این تصویرسازی‌های هنری در تمامی مناطق یکسان نیست، در منطقهٔ مرکزی قوس مدیترانه‌ای (استان‌های آلیکانته، والنسیا و کاستلیون) شمار نقوش گوزن و بز بیشتر است در حالی‌که گاوها در دیگر مناطق مانند بخش داخلی آراگون بیشتر دیده می‌شوند.

به آلیکانته برمی‌گردیم، در غار بارانک د لا پایا یکی از شگفت‌انگیزترین صحنه‌های شکار به‌خاطر واقع‌گرایی و بیان گذرا بودن فعالیت شکار با جزئیات به تصویر کشیده می‌شود. به‌نظر می‌رسد که یک کماندار ردپای جانوری زخمی را دنبال می‌کند، با یک کمان و ابزار دیگری که احتمالا تبری صیقلی و تیز باشد. در جای دیگر صحنهٔ کماندار دیگری خم شده تا رد خون بر جای مانده از یک حیوان گوزن‌گونه با شاخی بلند را دنبال کند. به‌عنوان اشاره به حرکت یا ادامه بی‌درنگ زمان، همان کماندار را می‌بینیم در حال پرتاب از روبه‌رو به یک بز، حیوانی که یک بار دیگر با همان اندازه و جزییات به تصویر کشیده می‌شود؛ اما این بار شکار شده، چون سر پیکانی شکمش را سوراخ کرده، پاهای جلویی‌اش خمیده شده‌اند و از دهانش خون می‌چکد.

پیروز صحنه‌های شکار، همواره کمانداران مردی هستند با شلوارهای بسیار تنگی که تا قوزک پایشان می‌رسد. آن‌ها از روبه‌رو یا نیم رخ، با شکم‌هایی برهنه و در حال راه رفتن به تصویر کشیده شده‌اند. گاهی اندام جنسی این مردان شکارچی نیز مشخص بوده و شاید با محافظ‌هایی مخصوص و با اندام‌های تحتانی در موقعیتی متفاوت که در برخی موارد انگشتان را نیز نمایش می‌دهند. شکل سر این تصاویر نوارهایی بر پیشانی آن‌ها را نشان می‌دهد که برای بستن موها و پرهای تزیینی انتخاب شده‌اند. همچنین به نظر می‌رسد که نوارهایی از کشکک زانو، قوزک، ماتحت یا قسمت پایینی شکم آویزان بوده و دستبندهایی بر مچ این شکارچیان خودنمایی می‌کند.

برخی کمانداران کیف‌هایی برای حمل ماده رنگی یا نوعی سم مخصوص شکار به همراه دارند. کمان آن‌ها همواره ساده و به شکل خطوط محدب شناخته می‌شود که آویزان نگه داشته‌اند یا بر روی شکمشان حمل می‌کنند، همراه با اجرای جزئیات بند و بدنه سلاح و کمان تیردان و تیرها. با مشاهده جزییات تیرها درمی‌یابیم که از چوب تراشیده ساخته شده که برخی از آن‌ها مسلح به سرپیکان هندسی بودند، ویژگی‌های دورهٔ ابتدایی نوسنگی، در حالی‌که دیگر موارد سرنخ‌هایی از یک دورهٔ تاریخی جدیدتر می‌دهند، نوک پیکان به شکل برگ است که مربوط به ادوار منطقه‌ای نوسنگی متاخر و فرانوسنگی است.

در آلیکانته از صحنه‌های درگیری که با جزئیات در استان کاستلیون (شمال بخش والنسیا) به تصویر کشیده شده‌اند خبری نیست، نمونهٔ بارز آن اثر لس دوگس در شهرستان آرس دل مائسترات است که در آن دو گروه متمایز کمانداران با هم درگیر شده‌اند، یا نمونهٔ دیگری که در غار روره (موریا) دیده می‌شود که رزم با تمام جزئیات بررسی می‌شود. همچنین هرگز صحنه‌های رقص کمانداران، افراد زخمی در اثر اصابت تیر یا اعدام اشخاص در حضور گروهی دیگر را نمی‌بینیم، مانند تصاویری که در غار رمیجیا (آرس دل مائسترات) طراحی شده است. تنها مصادیق خشونت استان آلیکانته در صحنه‌ای بر غار مانسانو در خالن دیده می‌شود که به‌نظر می‌رسد نمایانگر درگیری بین گروهی، و نیز در بارانک د فامورکا در روستای کاستل د کاستیس، جایی که شخصی با یک نیزه به فرد دیگری که توسط نفر

سوم بسته شده است حمله می‌کند، و یا در نمونهٔ دیگری مربوط به لا سارگا (آلکوی)، که در آن یک انسان گونه سعی دارد مانع شود که نیزه‌ای را در بدنش فرو کنند، در حالی‌که بازوی مهاجم را گرفته است. در مقابل این خشونت، از منطقهٔ لا سارگا صحنهٔ احساسی و زیبایی ظهور می‌یابد که به‌عنوان تعلیم و یادگیری تعبیر می‌شود، سه هیبت انسان‌گونه در حالت نشسته می‌بینیم که یک شخص بزرگسال با یک کمان در دستش در حال نگریستن به دو فرد دیگر است، از آن‌جا که کوچکتر ترسیم شده‌اند به‌نظر می‌رسد خردسال باشند، که این دو نیز شخص بزرگتر را تماشا می‌کنند.

تصاویر با جزئیات هنر لوانته‌ای در دیگر نواحی به‌صورت زنان باردار، یا با کودکانی آویزان بر پشت دیده می‌شوند و یا حتی در جایی صحنه‌ای از زایمان وجود دارد. در ارتباط با سرزمین آلیکانته صحنه‌هایی از شیر دادن به نوزادان نیز شناسایی شده‌اند، مانند صحنهٔ بسیار احساسی غار دوم راکو د سوریتس که مردی در حال انتقال کودکی به آغوش یک زن دیده می‌شود در حالی‌که قصد دارد به آن نوزاد شیر دهد. این خصیصه‌های اندامی یا پوشیدن دامن بلند یا کوتاه بانوان را نمایان می‌کنند، برخلاف مردان، به ندرت پر روی سر می‌گذارند، و هرگز در صحنه‌های شکار یا درگیری حاضر نمی‌شوند. از نظر تعداد، کمتر از کمانداران هستند و آن زنانی که دست‌هایشان را به حالت دعا بالا برده‌اند، در بیان مقصود رقصیدن، بسیار جلب توجه می‌کنند. یکی از آن‌ها ابزاری حمل می‌کند که سبد یا بشقابی تصور می‌شود و آن دیگری، احتمالا یک زن، در حال بستن دستهٔ ترکه‌هایی از چوب نازک دیده می‌شود.

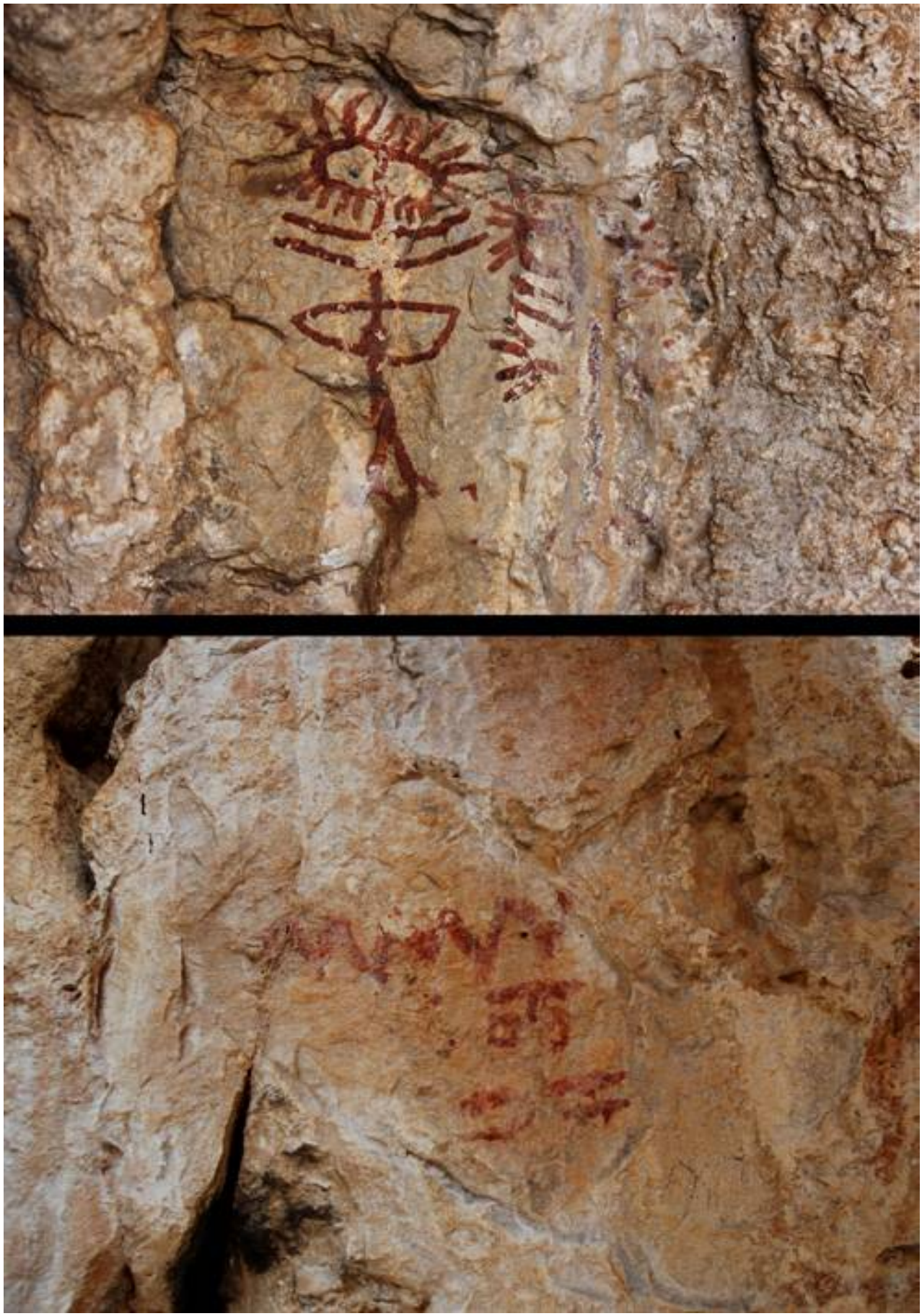
از استان والنسیا - منطقهٔ مرکزی بخش والنسیا- صحنهٔ جمع‌آوری عسل در غار آرانا د بیکورپ شهرت جهانی دارد، آن‌جا زنبورها و فردی که در حال سقوط از دیوار، آویزان‌شده از طناب‌ها و با ظرفی در دست برای جمع‌آوری آن خوراکی، به وضوح تصویرسازی شده‌اند. به این فعالیت جمع‌آوری عسل، صحنهٔ مربوط به تابستان لا سارگا نیز اضافه می‌شود، جایی که یک انسان‌گونه به‌وسیلهٔ یک ترکه شاخه‌های درخت بلوط را تکان می‌دهد تا میوه‌های آن به زمین بیافتند. برخی از این نقوش حاصل یک برنامهٔ پاکسازی هستند که موجب کشف نقش‌مایه‌های جدید شد، پروژه‌ای شامل زدودن لایهٔ کلسیت که پیش از وجود رویه مناسب حفاظتی و به‌دلیل مرطوب‌سازی‌های پیاپی (با هدف بهتر دیده‌شدن آثار) بر روی نقاشی‌ها ایجاد شده بودند. در سال‌های اخیر نرده‌کشی‌ها و عملیات حفاظت و شناسایی نیز بهبود یافته‌اند. علاوه بر آن‌چه در پلا د پتراکوس رخ داده، شورای ایالتی آلیکانته، با همکاری موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و بخش معماری، در حال گسترش برنامه‌ای برای حفاظت و صیانت غارها در دهستان بای د گایینرا است، نقطه‌ای که غار اول بنیراما در آن واقع شده که در سال ۱۹۹۳ میلادی نقش‌مایه‌های هنری گرانمایه و با کیفیتی از این مکان سرقت شد.

نکته‌ای که در پناهگاه‌های صخره‌ای مانند غار بنیراما، و اغلب غارهای این سرزمین، به‌چشم می‌خورد این است که در اینجا نقوش لوانته‌ای با تصاویری از سومین هنر نوسنگی، یعنی هنر شمایی در یک غار یا حتی بر روی یک دیواره یافت می‌شوند. آثار آن اکثرا از نوع شمایی‌اند که ویژگی‌های بنیادین آن‌ها را به تصاویر انسان، حیوانات و اشکال هندسی محدود می‌کند، همچنین تکنیک نگارگری نامنظمی بین آن‌ها مشترک است که عموما با انگشتان اجرا شده و حداقل به صورت واضح، صحنه‌ای را روایت نمی‌کنند. البته استثنای بارز این امر تصاویر مربوط به اواخر این توالی هنری هستند که در آن‌ها علاوه بر رنگ قرمز از مشکی نیز استفاده می‌شود، رنگ‌مایه‌هایی که در این موارد به‌وسیلهٔ قلم‌مو به کار برده شده‌اند. این آثار از نظر اندازه کوچک هستند و همچنین به‌دلیل خلق نقاشی‌های کم‌عمق‌تر، با طیف رنگ قرمز روشن‌تر و به طور واضح، به‌دلیل پیکرنگاری و ترکیبات آن با هنر بزرگ شمایی متفاوت است.

به‌رغم برخی ویژگی‌های مشترک بین نقش‌مایه‌های هنر شمایی، مقایسه‌های انتقالی این هنر و دیگر سرزمین‌های شبه‌جزیرهٔ ایبری موجب شناسایی افق‌های متفاوت تاریخی برای تصویرنگاری شمایی شده‌اند. در درجهٔ اول یک دوره مربوط به نوسنگی قدیم، که ویژگی اصلی آن رسم انسان‌گونه‌هایی به شکل Y، دو Y در کنار هم یا X، برخی حیوانات و خطوط زیگزاگی دیده شده هم در هنر بزرگ شمایی (مانند نمونهٔ ذکرشده بنیالی چهارم) و هم در مجموعه‌های واضحی که به‌خاطر تکنیک اجرایشان می‌توانند هنر شمایی نسبت داده شوند. وجود این‌ها و دیگر نقش‌مایه‌های شمایی مانند تصاویر شاخه‌ای شکل، خورشید شکل، زیگزاگی و حیوان‌گونه بر روی سفال‌های متعلق به دوره‌های مختلف نوسنگی در این قلمرو نشانهٔ قدمت طولانی هنر شمایی، به درازای تمام این دوران هستند، اگرچه برخی تصاویر مختص زمان‌های حتی قدیمی‌ترند.

یکی از محوطه‌های باستانی بی‌مثال از هنر شمایی لا سارگا است، چرا که در یک محوطه فضاهایی شامل هنر لوانته‌ای و بزرگ شمایی را به‌طور همزمان گردهم آورده، جایی که یک اثر شاخه‌شکل خارق‌العاده احتمالا نمایانگر پوشش گیاهی است. در موارد دیگر، تصاویر به موضوعات انسانی توجه می‌کنند، مانند بنیراما که در آن‌جا تنها اشکالی از این دست ثبت شده است، هم از نوع شمایی و هم لوانته‌ای، به‌نظر می‌رسد حتی این نقش‌ها از نظر رفتارها یا ابزارهایی که حمل می‌کنند از یکدیگر تقلید شده‌اند. به همین ترتیب، در بارانک د ژرونی مجموعه‌ای از نقوش خورشیدشکل یا دنباله‌دار، مشاهده خورشید یا گنبد آسمان را یادآور می‌شوند، موضوعی که در غار بارانکو د لاس کوئواس نیز دیده می‌شود.

همانطور که اشاره شد، این نقش‌مایه‌ها اغلب صحنه‌ای تشکیل نمی‌دهند، بلکه بر روی سطوح صخره و بدون رابطه واضحی، در موقعیت افقی و تقریبا بدون طبقه‌بندی خاصی طراحی شده‌اند. با این وجود، از زمان نوسنگی متاخر و فرانوسنگی تغییری اساسی در ترکیبات شمایی روی می‌دهد، دگرگونی‌هایی که همراه با تغییرات



مهمی در پیکرنگاری و تکنیک اجرا بوده‌اند. در این دوره، نقاشی‌های ظریف‌تر به‌وسیلهٔ قلم‌مو، با طراحی دقیق و به رنگ‌های قرمز یا مشکی اجرا می‌شوند. نقش‌مایه‌ها در ترکیبات کاملا عمودی، با آرایشی به‌شدت نمادین توزیع می‌شوند که در آن خوانش طرح‌ها باید پاسخگوی موقعیت طبقه‌بندی‌شده تصویر بر روی بوم سنگی باشد. تصاویر شناخته‌شده به‌عنوان بت، نقوش مرتبط با خدایگان یا از آن محتمل‌تر، پیکرنگاری‌های پیشینیان که در آن‌ها اعضای بدن مانند چشم‌ها، پاها و جسم برجسته می‌شوند، از نقوشی با چشم‌های درشت، اشکالی شبیه به لنگر یا آن‌ها که از دو مثلث تشکیل شده‌اند، به این دوره تعلق دارند.

زیستگاه‌های خارق‌العاده‌ای مانند آنچه در پنیا د لا ارمیتا دل ویکاریو در شهر آلتئا واقع شده با هیبت‌های تشکیل‌شده از دو مثلث مرتبط با نقوش ستاره‌ای شگفت‌انگیز و اشکالی با چشمان درشت یا کابکو د اور در ریئو که تحقیق در مورد آن توسط موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته انجام شد و در آن‌جا ارزشمندترین مجموعهٔ چشم‌نگاره‌های سنگی در تمام بخش آلیکانته ثبت شده، ما را به‌طور مستقیم به سوی اشیا دیگری مانند بت‌هایی از جنس سنگ یا استخوان هدایت می‌کنند. این ابزارها عمدتا در گورهای دسته‌جمعی اواسط هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد، یعنی دورهٔ تغییرات بزرگ در رسوم خاکسپاری بشر و همچنین در سبک زندگی که پیشرفت نهایی خود را همراه با تاثیرات فراوان از منطقه جنوب‌شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری در فرانوسنگی یا دورهٔ مس می‌یابد، یافت شده‌اند.

کشف نخستین پناهگاه صخره‌ای دارای هنر سنگ‌نگاره در آلیکانته به سال ۱۹۲۲ میلادی و توسط دانیل خیمنز سیسنروس، صاحب اثر پنیا اسکریتا د تاربنا (که در شرح آثار همین مجموعه است) باز می‌گردد. نقش‌مایه‌هایی با چشمان درشت و اشکال هندسی که در ابتدا همراه با دست‌خط‌هایی باستانی شناسایی شدند. امروزه می‌دانیم که شاید این نقش‌مایه‌ها حرف‌های ناگفته‌ای داشته باشند؛ اما به هر تقدیر در دیواره‌های سنگی کوه‌های آلیکانته ماندگار بوده‌اند و ۳۰۰۰ سال از تاریخ بشر را بازگو می‌کنند. میراثی سحرآمیز که سنتی استوار بر پایهٔ تحقیق، محافظت و شناسایی از سوی سازمان‌هایی مانند مرکز مطالعات کنتستانس، دانشگاه آلیکانته و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته تلاش در پاسداری از آن برای نسل‌های آینده دارند.

هنر صخره‌ای کابچو دَ اور
بالا: ریلوو، پایین: پنیا اسکریتا تاربِنا

کتاب‌شناسی

Hernández Pérez, M.S.; P. Ferrer Marset, P. and E. Catalá Ferrer
1994 *L'Art Macroesquemátic*. L'albor de una nova cultura. Centre d'Estudis Contestans. Cocentaina.

1988 *Arte rupestre en Alicante*. Fundación Banco Exterior. Alicante.

1998 *L'Art Llevantí. Centre d'Estudis Contestans*, Cocentaina.

2007 "La Sarga (Alcoi, Alicante). Nuevas imágenes, nuevas interpretaciones". *Recerques del Museu d'Alcoi*, 16, pp. 35-60.

Hernández Pérez, M.S.; P. Ferrer Marset, E. Catalá Ferrer, J. Soler Díaz and R. Pérez Jiménez
2004 *Pla de Petracos. Patrimonio de la Humanidad (Castell de Castells-Alicante)*. MARQ. Alicante.

Hernández Pérez, M. S. and J. Mª. Segura Martí coord.
2002 *La Sarga*. Arte rupestre y territorio. Alcoi.

Hernández Pérez, M. S.; G. García Atiénzar and V. Barciela González
2014 "Actualización y realización del inventario de los yacimientos arqueológicos con arte rupestre de la Comunidad Valenciana. Provincia de Alicante", MARQ. *Arqueología y Museos. Extra*-01, pp. 170-175.

Martí Oliver, B.
2004 "Cultura material y arte rupestre esquemático en el País Valenciano, Argón y Cataluña". *Actas del I Congreso sobre Arte Rupestre Esquemático en la Península Ibérica*, pp. 119-147.

Martí Oliver, B. and M. S. Hernández Pérez
1988 *El Neolític valencià. Art rupestre i cultural material. Servicio de Investigación Prehistórica*. Valencia.

Soler Díaz, J.; R. Pérez Jiménez and V. Barciela González (eds.)
2018 *Rupestre. Los primeros Santuarios*. Arte rupestre en Alicante. Museo Arqueológico de Alicante – MARQ.



آلیکانته در دورهٔ مفرغ (حدود ۹۰۰ – ۲۲۰۰ پیش‌ازمیلاد)

خوان آنتونیو لوپِز پادیلا، فرانسیسکو خاویر خووِر مائستره

La Edad del Bronce en Alicante (c. 2200- c.900 a.C.)

Juan Antonio López Padilla, Francisco Javier Jover Maestre

تحقیقات علمی دربارهٔ دورهٔ مفرغ در اسپانیا به اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی باز می‌گردد، زمانی که برادران هنری و لوییس سیرت، مهندسین معدن بلژیکی‌تبار، در سال ۱۲۶۶ خورشیدی (۱۸۸۷ میلادی) اثرشان به نام «نخستین سده‌های دورهٔ فلز در جنوب‌شرقی اسپانیا» را منتشر کردند. با کارهای آنان و در طول نیمهٔ اول سدهٔ بیستم میلادی، فرهنگی به نام فرهنگ آرگار شناسایی شد که برای مدت زمان طولانی به‌عنوان تنها فرهنگ موجود در طول دورهٔ مفرغ در اسپانیا قلمداد می‌شد.

با وجود این، حدوداً از سال ۱۳۲۹ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)، آن‌ها بر این باور بودند که سنّت‌های فرهنگی دیگری به غیر از فرهنگ آرگاریک و همزمان با آن نیز وجود داشته‌اند. ناحیهٔ شرقی شبه‌جزیره، مفرغ والنسیایی و محدودهٔ داخلی‌تر مفرغ مانچایی نام گرفت. طی ۷۰ سال اخیر پژوهش‌های باستان‌شناسی باعث‌شده که شناخت بهتری از شاخصه‌های آن جوامع داشته باشیم و یک چارچوب زمانی دقیق‌تری برای آن‌ها تعیین کنیم. در حال حاضر، اکثر پژوهشگران در مورد تاریخ حدود ۲۲۰۰ پیش‌ازمیلاد برای آغاز دورهٔ مفرغ در ناحیهٔ وسیعی از شبه‌جزیرهٔ ایبری، به‌ویژه در جنوب‌شرقی آن اتفاق‌نظر دارند. همچنین به نظر می‌رسد بتوان تاریخ ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد را برای پایان دورهٔ مفرغ قدیم در نظر گرفت، دوره‌ای که با پایان آن وارد دورهٔ کامل مفرغ می‌شویم که پایان آن به شکل قابل‌توجهی نامعلوم بوده و به سختی توافق‌شده که پایان آن حدود ۱۲۰۰ پیش‌ازمیلاد باشد، یعنی زمانی که شبه‌جزیرهٔ ایبری وارد مرحله‌ای پیچیده از تغییرات اجتماعی که وجه مشخصهٔ دورهٔ موسوم به مفرغ است، شد. نخستین تماس‌های محلی با جوامع فینیقی و تشکیل قطعی کلنی آن‌ها در سواحل جنوبی شبه‌جزیرهٔ ایبری، بین حدود ۹۰۰ تا ۸۰۰ پیش‌ازمیلاد، آغاز دورهٔ آهن را نشان می‌دهد. با این حال، باید خاطرنشان کرد که بیشترین تعداد اطلاعات گاهنگاری به‌دست‌آمده در کاوش‌های انجام‌شده در طول دو دههٔ گذشته، در کنار افزایش اطلاعات رادیوکربن، اجازه می‌دهند تا بتوان با دقت بیشتری گذر زمانی این دوره را که در سه مرحلهٔ آن زیر مراحل دیگری نیز شناسایی شده‌اند، تعیین کرد.

از اواسط سدهٔ بیستم میلادی یعنی از زمانی که به وجود جوامع متفاوت دورهٔ مفرغ در شرق و جنوب‌شرقی شبه‌جزیره و همزمان با فرهنگ آرگاریک اذعان شد، مشخص کردن سرحدات سرزمینی بین هر کدام از آن‌ها بحث‌های فراوانی را میان پژوهشگران به‌وجود آورد. سرزمین آلیکانته به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی‌اش نقش مهمی را در این مباحث بازی کرده است. در حال حاضر، سرحدات فرهنگ آرگار نسبت به جوامع اطرافش میان شهرستان‌های فعلی گرانادا و خائن به عنوان سرحد غربی و جنوب استان آلیکانته به عنوان سرحد شرقی، به شکلی تقریباً دقیق تعیین شده است، مادامی‌که در شهرستان‌های سیوداد رئال و آلباسِته سرحدات این فرهنگ در رابطه با سرزمین موسوم به مفرغ مانچایی آن‌چنان دقیق نیستند. از سوی دیگر، دورهٔ موسوم به مفرغ والنسیایی می‌بایست محدودهٔ جغرافیایی از شمال کوهستانی استان آلیکانته تا دامنه‌های شرقی شبه‌جزیره در کاستیون را پوشش می‌داد و با وسعتی غیرمشخص تا داخل شبه‌جزیره ادامه می‌یافت.

به‌رغم این‌که به‌نظر می‌آید تمام دوره‌های فوق تقریباً با هم در حوالی ربع آخر هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد آغاز شده‌اند، ریشه‌های فرهنگی محکمی در سال‌های پایانی دورهٔ مس‌سنگی موسوم به فرهنگ جام‌های زنگی شکل دارند. پژوهش‌های باستان‌شناسی آشکار کرد که سلسله‌مراتب اجتماعی و توسعهٔ جامعهٔ آرگاریک به نسبت دیگر جوامع اطرافش در درجهٔ بالاتری قرار داشته است. وجه مشخصهٔ جامعهٔ آرگاریک تشکیل کلنی‌ها معمولاً در بلندی تپه‌ها، مکان‌های مرتفع یا دماغه‌های مرتفع سنگی بود، زیرا می‌توانستند



تبرزین فلزی
قلعه لادراس
دورهٔ مفرغ، ۲۲۰۰-۱۸۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۵۵۱



دستبند از جنس عاج
سن آنتون
دورهٔ مفرغ، ۱۵۰۰-۲۲۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۶۱۵

کنترل دیداری سرزمین و راه‌های ارتباطی را تضمین کنند. برخی از جوامع این فرهنگ مانند لاباستیدا در تاتونا در استان مورسیا سرمایه‌گذاری‌های زیادی در ساخت باروهای ضخیم مجهز به سنگربندی‌های مستطیل‌شکل و همچنین کانال‌های حفاری‌شده در سنگ و زیرساختارهای هیدرولیکی که می‌توانستند صدها هزار لیتر آب را ذخیره کنند، انجام داده بودند. در این کلنی‌های مرکزی که بر روی پلاک‌های وسیع دست‌ساز تا ۵ متر پهنا ساخته شده بودند، انواع ساختمان‌ها از جمله منازل مسکونی، کارگاه، انبار و حتی فضاهای عمومی برای استفاده در مناسک مذهبی، سیاسی یا هر دوی آن‌ها با هم وجود داشتند. نمونهٔ این کلنی‌ها را می‌توان در ساختمان‌های برجی‌شکل محوطهٔ باستانی فوئنته آلامو در کوئواس دِ آلمانسورا در استان آلمِریا یا سازهٔ موسوم به سالن سخنرانی که اخیراً در محوطهٔ باستانی لا آلمولویا در پلیه گو در استان مورسیا کشف شد، مشاهده کرد.

تفاوت‌های بارز سلسله‌مراتب اجتماعی که در مرکز جامعهٔ آرگاریک وجود داشت و گسترش یافته بود، از نظر باستان‌شناسی معمولا در اشیای تدفینی گورهای واقع در زیر کف منازل مشاهده می‌شود. علاوه بر اینکه همهٔ اعضای جامعه حق دفن‌شدن نداشتند، کیفیت و ترکیب متفاوت اشیاء موجود در گورها، از النگوهای زرین، گل‌سرهای سیمین و پنجه بوکس، شمشیر و تبرزین‌های دو تیغه تا درفش‌های فلزی یا شانه، النگو و زیورآلات از جنس عاج، عدم تقارن در دسترسی به انواع کالاها از سوی خانواده‌هایی که بافت اجتماعی جوامع آرگاریک را تشکیل می‌دادند، نشان می‌دهد. تمایل روزافزون به دفن کودکان کم سن و سال (که بسیار به‌ندرت خاکستر آن‌ها درون پارچ‌های سفالی نگهداری می‌شد) به عنوان تلاشی برای حفظِ روندِ توارثِ حقوقِ دسترسی به منابع توسط خانواده‌های آرگاریک تفسیر شده است.

در مقابل فرهنگ آرگار، وجه مشخصهٔ دورهٔ موسوم به مفرغ والنسیایی، به غیر از ثبت چند مورد استثنایی از دفن‌های انفرادی در گورهای نزدیک به کلنی‌ها، ادامهٔ مناسک دفن در غارها، مشخصهٔ هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد، یا در شکاف کوه‌ها و غارهای کوچک در نقاط مرتفع نزدیک به محل سکونت است. این گورها، همانند اماکن دفن آرگارها، در نقاط مرتفع یا دامنه‌های کوه‌ها واقع شده‌اند، اما تفاوت واضح آن‌ها، ابعاد کوچک‌ترشان است که در موارد بسیار اندکی وسعتشان به ۳۰۰۰ متر مربع می‌رسد و مساحت اکثر آن‌ها ۶۰۰ مترمربع است. ظروف سفالی و ابزار سنگی، استخوان و فلز کشف‌شده نشان‌دهندهٔ یکنواختی و سادگی آرگارها است که این مسأله به معنای پیشرفت کمتر آن‌ها در صنایع‌دستی است. این مشکل برای شناسایی عملکردهای اجتماعیِ جمعی و انفرادی در مقایسه با محیط آرگاریک، منجر به این می‌شود که فرض کنیم جامعه دارای فضایی همگون در امور اجتماعی و سیاسی نبوده است.

فقدان یک‌ریختی نشان روشنی از عدم وجود یک قانون سختگیرانهٔ فرهنگی در جامعهٔ آرگار است و همین موجب شد تا به مرزبندی سیاسی موجود بین این فرهنگ و مفرغ والنسیایی در سرزمین جنوب آلیکانته از حدود ۲۲۰۰ تا حداقل ۱۷۰۰پیش‌ازمیلاد اذعان شود. در جنوبِ مرزِ کوه‌هایی که حاشیهٔ سمت چپِ درهٔ رودخانهٔ سِگورا را مشخص می‌کند، در نزدیکترین فاصله به دلتای رود با آب‌های مدیترانه، اصلی‌ترین کلنی‌های فرهنگ آرگاریک را می‌توان مشاهده کرد. بزرگترین کلنی‌ها که در زمان خود می‌بایست به‌عنوان مراکز سیاسی عمل می‌کردند، سان آنتون در اوری اوئلا و لادِراس دل کاستیو در کایوسا دِ سِگورا هستند. هر دو محل در اوایل سدهٔ بیستم میلادی کاوش شدند و گورهای بی‌شماری در آن‌ها، به‌ویژه در سان آنتون کشف شد. از حدود هزار گور کاوش‌شده تعداد قابل توجهی از مجموعه‌های قطعات فلزی، عاج و سرامیک کشف شده‌اند، هرچند از کارهای انجام‌شده در حدود ۱۰۰ سال پیش، به تازگی اطلاعات باستان‌شناختی در مورد گاهنگاری، معماری یا مناطق شهری کلنی‌ها به دست ما رسیده است.

کاوش‌های انجام‌شده توسط موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در محوطهٔ باستانی لادِراس دِل کاستیو که در سال ۱۳۹۲ خورشیدی (۲۰۱۳ میلادی) آغاز شده و در حال حاضر ادامه دارند، باعث‌شده تا بخشی از نبود اطلاعات جبران شود. کارهای انجام‌شده نشان داده‌اند که این کلنی‌ها دارای مساحتی در حدود ۲ هکتار بوده و



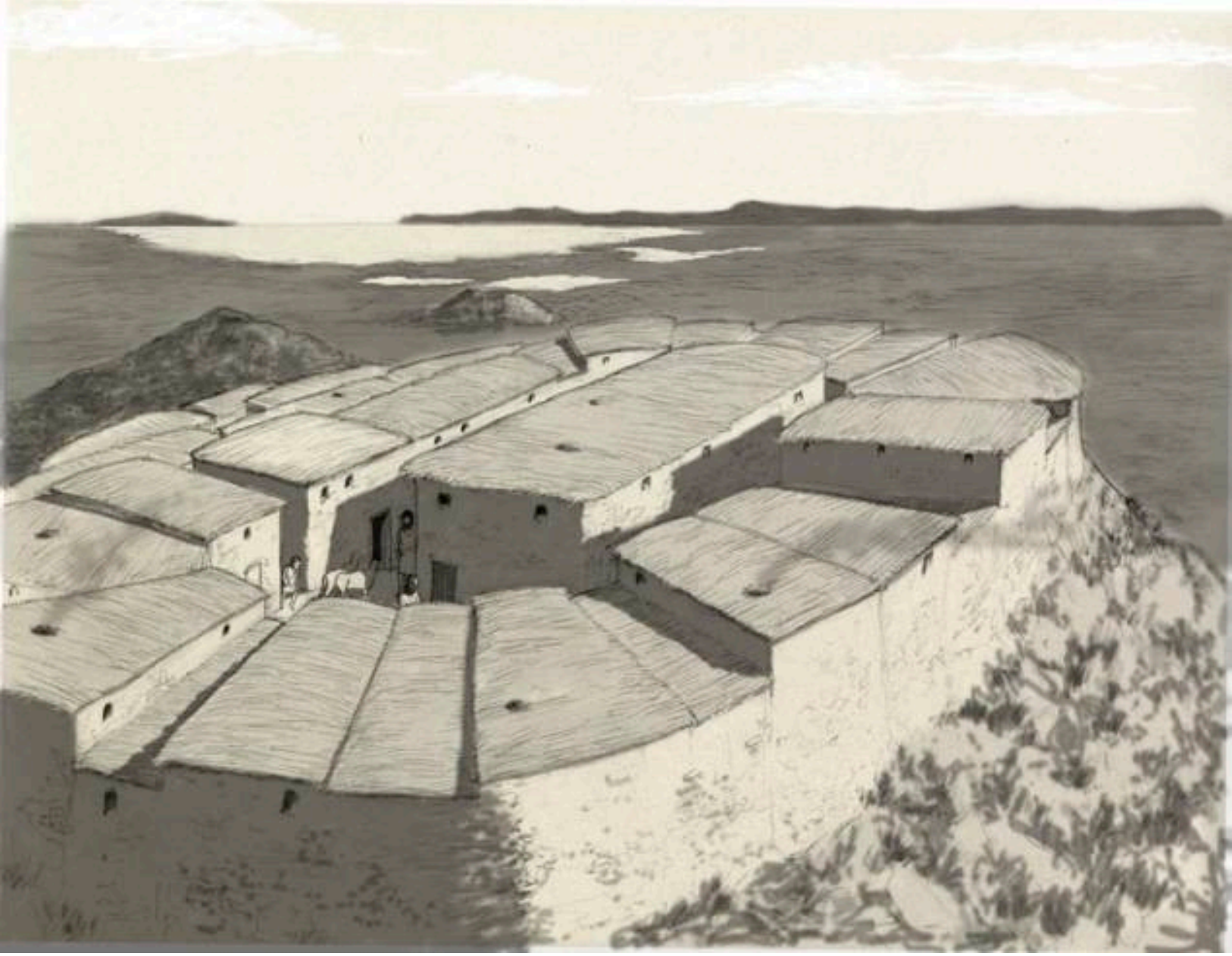
نقشهٔ فرونترا و محوطه‌هایی که در متن ذکر شده‌اند



دستبند زرین مارپیچی
سن آنتون
دورهٔ مفرغ، ۱۵۰۰-۲۰۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۵۵۵



ظرف سفالی
مجموعهٔ رومی بورجیا
دورهٔ مفرغ، ۱۵۰۰-۲۰۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۵۳۸۹



بازسازی کابزو پاردو

محوطهٔ مسکونی بر روی تراس‌هایی ساخته‌شده به‌وسیلهٔ صدها متر مکعب از سنگ‌های بزرگ بنا شده است. تراس‌سازی با سنگ‌های استخراج‌شده از خودِ کوه نزدیک به محل انجام‌شده که با زباله و ضایعات ارگانیک مخلوط می‌شدند. همین امر باعث‌شده تا بتوانیم داده‌های وسیعی را از آزمایش‌های رادیوکربن استخراج کنیم. تاریخ‌ها نشان می‌دهند که نخستین تراس‌ها حدود ۲۳۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش‌ازمیلاد ساخته شده‌اند. همزمان با این تاریخ کهن، دیگر بناهای آرگاریک در اطراف آن مانند تابایا در آسپه یا ایلِتا دِلس بانیِتس در اِل کامپیو نیز وجود دارند. وجه مشخصهٔ منازل این دوره گرایش آن‌ها به داشتن شکل تخم‌مرغی (بیضی شکل)، با دیوارهای سنگی اندودشده با گل و سازه‌ای با قاب‌بندیِ ساخته‌شده از شاخه و ترکه است که روی آن به‌طور کامل با گِل خمیری پوشیده شده است. این نوع ساختمان‌سازی سبک "گِل اندود" نامیده می‌شود.

تا ۲۰۰۰ پیش‌ازمیلاد، سرزمین آرگار در جنوب آلیکانته تحت رهبری کلنی‌های بزرگ در سان آنتون و لادِراس دِل کاستیو وارد یک فرآیند منظم مجدد شده بود. این امر باعث شد تا یک سری محوطه‌های جدید در اندازه‌های کوچک‌تر ساخته‌شده و بدین ترتیب تحت کنترل شدید سیاسی قرار بگیرد. برخی از این مناطق جدید مسکونی مانند کابِسو پاردو بر روی بلندی کوچکی در حاشیه و مسلط به دلتای رودخانهٔ سِگورا بنا شده بودند؛ دیگر مناطق مانند کاراموکو پُست‌های کوچک دیده‌بانی در نقاط اصلی ارتباطی از طریق مرز را تشکیل می‌دادند. سیستم ساخت‌وساز مورد استفاده در این مرحله شامل دیوارهای سنگی با کارهای بنایی، سکوهای (کف) تقریباً به هم چسبیده با اندود رُس و آهک، تیرهای بزرگ چوبی برای نگه‌داشتن سقف و ساختارهای داخلی برای آسیاب‌کردن غلات و پخت مواد غذایی بود.

در ارتباط با کلنی‌های دورهٔ مفرغ والنسیایی، واقع در شمال مرز آرگار در جنوب آلیکانته، برجسته‌ترین آن‌ها محوطهٔ باستانی



بازسازی سه بعدی فضای داخلی رادِلاس دِل کاستیلو

تِرلینکِس در ویه نا است. کاوش‌های انجام‌شده تا اواسط سدهٔ بیستم میلادی توسط سولِر گارسیا و کاوش بعدی بین سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۹۰ خورشیدی (۱۹۹۷ و ۲۰۱۱ میلادی) تحت مدیریت نگارنده، این امکان را به‌وجود آورده‌اند تا بتوانیم به‌طور عمیق توالی باستان‌شناختی این محوطه و تکامل شهری آن در طول دوره‌ای که از حدود ۲۱۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد را دربر می‌گیرد، بشناسیم. با توجه به شواهد به‌دست‌آمده در کاوش‌های انجام‌شده در دیگر محوطه‌های باستانی از جمله یوما دِ بِتکسی در پاتِرنا و مونتانیا آسولادا در آلسیرا (هر دو واقع در استان والنسیا)، به نظر می‌رسد که اطلاعات به‌دست‌آمده را می‌توان به سراسر قلمروی فرهنگی دورهٔ مفرغ والنسیایی تعمیم داد.

مرحلهٔ آغازین این کلنی‌ها دوره‌ای حدود ۲۰۰ سال (تقریباً ۲۱۵۰ تا ۱۹۵۰ پیش‌ازمیلاد) را دربر می‌گیرد. وجه مشخصهٔ منازل آن درازای زیاد و پهنای قابل توجه آن‌هاست که چندین مجموعهٔ کاربُردی در آن‌ها توزیع می‌شود: محوطه‌های انبار، نیمکت‌های کار، سازه‌هایی برای آسیاب‌کردن غلات، محوطه‌هایی برای پخت مواد غذایی، محوطه‌های تولید منسوجات و غیره. میان این محوطه‌های مختلف دیواره جداکننده‌ای برای تبدیل‌کردن آن‌ها به اتاق‌های گوناگون وجود ندارد، بلکه همگی آن‌ها در فضای داخلی ساختمان شریک هستند.

بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۸۰۰ پیش‌ازمیلاد این شهرها متحمل یک سری تخریب و آتش‌سوزی شدند که پایان نخستین سکونت و آغاز مرحلهٔ دوم را رقم می‌زند که در آن کلنی‌های جدیدی ساخته می‌شوند و حتی در برخی موارد مانند تِرلینکِس به ابعاد آن‌ها افزوده می‌شود. با وجود این، برجسته‌ترین مورد از مرحلهٔ دوم ظهور مناطق مسکونی جدید در اندازه‌های بسیار کوچک واقع در نزدیک کلنی‌های بنا شده در مرحلهٔ قبلی است. به نظر می‌رسد که این کلنی‌های کوچک به‌عنوان آغل موقتی برای احشام یا پست‌های نگهبانی، کاربُرد تدارکات و پشتیبانی داشته‌اند. آشکارترین مورد از این دست محوطه‌هایی مانند بارّانکو توئِرتو (با ۱۷۰ متر مربع مساحت) هستند که در مرتفع‌ترین تپه‌ها و بلندی‌های کوهستانی قرار داشته و از آن‌جا می‌توانند بر قلمرو و راه‌های ارتباطی کنترل وسیع دیداری داشته باشند.



اندازه‌های متفاوت کلنی‌های مرحلهٔ اول با کلنی‌های کوچک همجوار که بعداً بنا شدند، از سال ۱۷۵۰ پیش‌ازمیلاد به بعد همبستگی بیشتری به‌دست می‌آورند و بیشتر به یکدیگر شباهت پیدا می‌کنند، که این امر احتمالاً به معنی تغییر کاربُرد سازه‌های مرحلهٔ اول به مراکز توزیع منطقه‌ای است، زیرا معمولاً دارای موقعیت متمرکز در درّه‌ها بوده یا به‌عنوان مرکزیّت برای ارتباط میان نواحی مختلف منطقه محسوب می‌شدند. برجسته‌ترین مورد کابِسو رِدوندو در ویه نا است که در مرکز یک تقاطع راهبُردی قرار گرفته که زمین‌های مرتفع داخلی شبه‌جزیرهٔ ایبری را با دریای مدیترانه مرتبط می‌کرده است. به وسعت این مراکز بعداً نیز افزوده شده و تقریباً به دو هکتار رسید. بنابراین، ظهور این کلنی‌های مرکزی در همان زمانی رخ می‌دهد که یک الگوی جدید از مالکیت زمین بر اساس ایجاد یک شبکهٔ جدیدتر و پیچیده‌تر از کلنی‌ها درآمیخته با درجهٔ بالاتری از همبستگی اجتماعی در حال شکل‌گیری بود.

تا سال ۱۷۵۰ پیش‌ازمیلاد این روندها در یافته‌های باستان‌شناسی جامعهٔ آرگاریک و شرق شبه‌جزیره مشاهده می‌شوند. در هر دو مرحله، اما در مقیاس‌های متفاوت، تمرکز لوازم تولید در فضاهای معین وجود دارد، فضاهایی که از آن‌ها منحصراً برای انبارسازی کالاهای اساسی (گندم و جو) استفاده شده و مابقی ساختمان‌ها اساساً به فعالیت‌های دیگر اختصاص داشتند. در تِریلِنکِس، آغاز مرحلهٔ سوم و پایانی آن یک سازماندهی مجدد از شهرنشینی را رقم زد. گرچه اندازهٔ بیشتر سازه‌ها کوچک شده بود، اما تعداد منازل افزایش یافته و اکنون همگی آن‌ها به یکدیگر چسبیده بودند و با منحنی میزان یک خیابان باریک مرکزی انطباق داشتند. در وسط این گذرگاه باریک یک ساختمان که از نظر اندازه با بقیه تفاوت داشت به چشم می‌خورد. در این ساختمان تعداد زیادی آسیاب برای تولید آرد، چندین ظرف بزرگ برای نگهداری مواد و تعداد زیادی سنگ هاون و دیگر ابزار کار وجود داشت. مشابه این الگوی شهری در دیگر محوطه‌های باستانی این ناحیه مانند سِرّو دِ اِل کوچیو در آلمانسا (شهرستان آلباسِه تِه) یا لا اورنا در آسِپه دیده می‌شوند.

کاوش‌های انجام‌شده در برخی از محوطه‌های باستانی آرگاریک در جنوب آلیکانته مانند کابِسو پاردو در سن ایسیدرو این امکان را فراهم کرده تا بتوانیم تأیید کنیم که این الگوی سازماندهی کلنی‌ها در جوامع کوچک و متوسط در چند سده مشترک بوده است. با توجه به این شواهد می‌توان نتیجه گرفت که از ۱۷۰۰ پیش‌ازمیلاد برنامهٔ مشخصی مبنی بر گسترش آرگار در نواحی جنوبی آن به مرحلهٔ اجرا درآمده است. به این شواهد باید ظهور زیورآلات زرین و سیمین را نیز افزود، زیورآلاتی که ریشه در فرهنگ آرگار دارند و نمونه‌های آن در گورهای انفرادی خارج از قلمروی آرگاریک مانند کابِسو دِلا اِسکوبا در ویه نا کشف شده است. این محوطهٔ باستانی در چند کیلومتری کابِسو رِدوندو واقع شده و در آن زمان به یکی از مراکز مهم حوزهٔ جنوبی در جنوب‌شرق شبه‌جزیرهٔ ایبری تبدیل شد. شاهد این موضوع این است که ساکنان آن از دسترسی به فرآورده‌هایی با کیفیت بالاتر و به مقداری بسیار بیشتر از آنچه که کلنی‌های همجوارشان مانند تِرلینکِس دارا بودند، بهره می‌بردند.

از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که در آن زمان نخبگان مقیم در کابِسو رِدوندو، که ارتباطشان با فرهنگ آرگاریک آشکار است، توانسته بودند مالکیتِ مازاد قابل توجهی از جوامع روستایی مقیم در اطراف خود را به‌دست‌آورده و توزیع کالا در سرتاسر قلمروی گسترده را در دستان خود متمرکز کنند.

در همین رابطه، تفاوت موجود میان کابِسو رِدوندو و دیگر کلنی‌های کوچک‌تر هم‌عصر خود مانند تِرلینکِس یا اورنا بسیار برجسته است. در مرحلهٔ اول، در کابِسو رِدوندو منازل بیش از ۸۰ مترمربع مساحت داشته و با دیوارهای بزرگِ بنایی‌شده با ضخامت بین ۸۰ تا ۹۰ سانتی‌متر احاطه شده‌اند، در دیگر نواحی، منازل دارای ۴۰ مترمربع مساحت بوده و با دیوارهای کوچک با ضخامت حداکثر ۴۵ سانتی‌متر احاطه شده‌اند. تفاوت اساسی دیگر در انجام تدفین است. در تِرلینکِس یا لا اورنا شواهدی مبنی بر دفن اجساد چه در داخل منزل و چه در داخل کلنی وجود ندارد. تدفین‌های این محوطه در خارج از آن و در شکاف‌های سنگی یا غارهای نزدیک انجام می‌شده و به همراه متوفی لوازم مختلف با ارزش اجتماعی نیز دفن می‌شده است. برعکس، در کابِسو رِدوندو تعداد نسبتاً زیادی گورهای انفرادی، چاله‌های بنایی‌شده یا صندوق‌های سفالی داخل کلنی و در برخی موارد همراه متوفی قطعاتی از اشیای تدفینی زرین و سیمین وجود دارد.

از سال ۱۵۵۰ تا ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد تغییرات تعیین‌کننده‌ای در فرهنگ مادی و در سازماندهی و توزیع سکنه در قلمرو به‌وجود می‌آید. در کابِسو رِدوندو تعداد زیادی کاسه و ظروف سفالی با تزیین و اَشکال منقوش (در داخل و خارج ظرف تزیین‌شده با خطوط و نقطه و اندودشده با لعاب سفید رنگ) یافت شده‌اند که از نقطه‌نظر فرهنگی با دورهٔ مفرغ در دشت‌های مرتفع مرکزی ایبری ارتباط دارند. اکثر مناطقِ بنا شده در مراحل قبلی متروکه شده و سکونت به تعداد اندکی از کلنی‌ها در هر درّه محدود می‌شود. در این روند بیشترین تمرکز جمعیتی در کابِسو رِدوندو وجود داشت که احتمالاً به حداکثر گستردگی در مساحت دست یافته بود. به‌طور همزمان فاصلهٔ میان شهرها در این قلمرو افزایش یافت (از ۵/۵ کیلومتر به ۱۱ تا ۱۵ کیلومتر) که این امر به بهبود وسایل ارتباطی و حمل و نقل و همچنین استفاده از اسب در برخی از مناطق اشاره می‌کند. همزمان با وابستگی به این شبکهٔ جدیدِ سلسله‌مراتبی مابین کلنی‌ها و کنترل‌شده از کابِسو رِدوندو، چندین محوطهٔ ساحلی مانند ایلِتا دِلس بانیتس در اِل کامپیو واقع در نقاط راهبُردیِ مسیرهای دریایی میان بنادر خط ساحلی قرار داشتند. این محوطه‌ها از نقطه‌نظر



قطعه‌ای از گنجینهٔ ویلنا

قرارگیری و از الگوی پیشین کلنی‌های آرگاریک مانند لا پونتا دِلوس گالوینِس در ماسارّون (استان مورسیا) پیروی می‌کردند.

کاوش‌های باستان‌شناسی در کابِسو رِدوندو و ایلِتا دِلس بانیِتس نشان می‌دهند که تا سال ۱۲۰۰ پیش‌ازمیلاد تمام ساختار اجتماعی - سیاسی فرو می‌پاشد، گرچه دلایل این فروپاشی دقیقاً روشن نیستند. از یک سو، به نظر نمی‌رسد که هیچ‌کدام از دو کلنی فوق به یک‌باره متروکه شده باشند. در مورد کابِسو رِدوندو، منازل متعلق به آخرین مرحله از سکونت به دلیل عدم نگهداری و نه آتش‌سوزی‌های ناگهانی یا حملات وحشیانه تخریب شده‌اند. با وجود این، تیم کاوش پایان این منطقه را با پنهان کردن یکی از مهمترین گنج‌های پیش‌ازتاریخ اسپانیا پیوند می‌دهد: "گنجینهٔ ویه نا". این گنجینه در سال ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی) در بستر یک نهر کوچک در چند کیلومتری شرق کابِسو رِدوندو پیدا شد. به غیر از تعداد زیادی کاسه و بطری‌های زرین و سیمین و النگوهای سنگین زرین، یک النگو و یک حلقهٔ کوچک و سنگین آهنی نیز خودنمایی می‌کنند. به نظر می‌رسد که وجود این قطعهٔ مزین به روکش ظریف طلا نشان‌دهندهٔ این است که این حلقهٔ کروی از آهن در زمان خود می‌بایست به‌عنوان یک مادهٔ فوق‌العاده ارزشمند، حتی به مراتب ارزشمندتر از تقریباً ۱۰ کیلو طلا و نقره که مابقی قطعات را تشکیل می‌دهند، تلقی می‌شد. گرچه در این میان فرضیات متفاوتی وجود دارند، اما انگیزه و زمان مخفی‌کردن این گنج



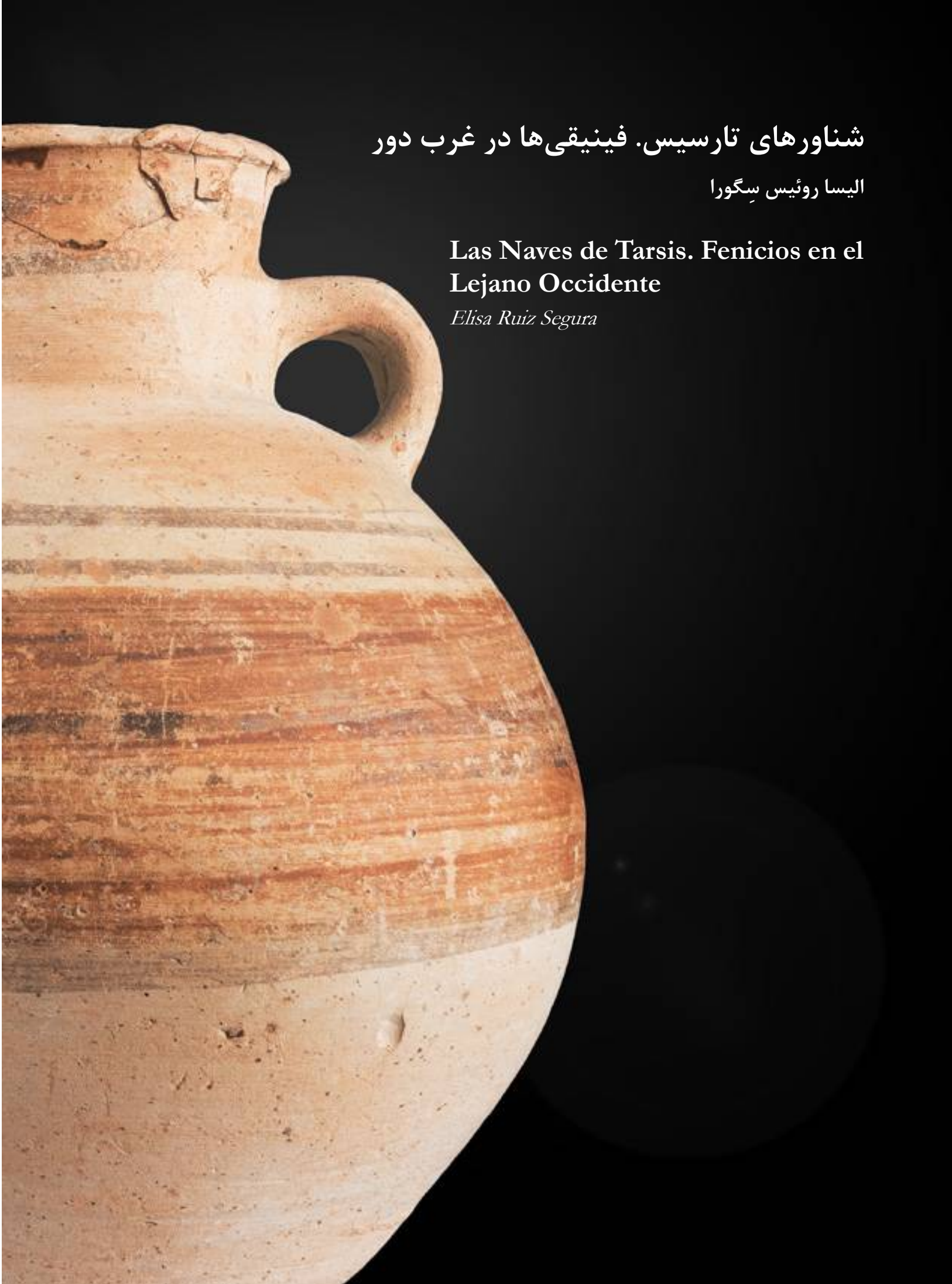
حلقه از جنس عاج
مولا آرگس
دورهٔ مفرغ، ۹۰۰-۱۲۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

فوق‌العاده در این مکان همچنان یک راز است. در هر صورت، یافتن زود هنگام این گنج در شمال‌غربی آلیکانته نشان‌دهندهٔ شبکهٔ گسترده از روابط تجاری است که نخبگان کابِسو رِدوندو در آن دخیل بودند.

پایان هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد زمان تغییرات متشنج اجتماعی - سیاسی در سرتاسر مدیترانه است، همچنین در مدیترانهٔ غربی که در چارچوبِ حداقل قسمتی از آن می‌بایست دلیل متروکه‌شدن کابِسو رِدوندو و ایلِتا دِلس بانیِتس یافت شود: در مورد اوّلی برای آن‌که دیگر مسکونی نشود و در مورد دوّمی برای آنکه عملاً تا سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد خالی از سکنه باقی بماند. آنچه که واقعیت است این است که از هزار سال پیش‌ازمیلاد تعداد کلنی‌ها به شدت کاهش می‌یابند و به نظر می‌رسد که بخشی از مردم مجدداً در دشت‌ها سکنی گزیدند، مکان‌هایی که از زمان مس‌سنگی خالی از سکنه باقی مانده بودند. از این کلنی‌ها، مانند اِل بوتکس در کرِبیین، به واسطهٔ مواد به‌دست‌آمده از زباله‌دانی‌هایش، به همزمانی آن با چند شهر واقع در ارتفاعات کوهستانی پی ببریم. برخی از این محوطه‌ها مانند مولا دِ آگرِس در آگرِس یا تابایا در آسپه از اواخر دورهٔ مس‌سنگی، در عوض بقیه مانند کارامورو ۲ در اِلچه از ابتدای دورهٔ مس‌سنگی مسکونی بوده‌اند. نهایتاً در محدودهٔ کوهستانی شمال آلیکانته غارها به‌عنوان محل زندگی مجدداً مسکونی می‌شوند.

گرچه بقایای کمی از منازل این زمان باقی مانده، اما در میان مواد یافت‌شده در مولا دِ آگرِس برخی اشیاء استثنایی وجود دارند که به‌طور واضح در مورد از سرگیری روابط تجاری صحبت می‌کنند، مانند یک سگک آرنج‌دار با منشاء مرکز مدیترانه‌ای یا قطعات بریده‌شدهٔ عاج خام که در وهلهٔ اول باید با حوزه‌های دادوستد در آفریقای شمالی ارتباط داشته باشند. ما اطلاعی از دلیل جابه‌جایی ساکنین به سمت نوار ساحلی مدیترانه که در آن زمان یعنی اوایل هزارهٔ اول پیش‌ازمیلاد به‌وقوع می‌پیوندد، نداریم. با این حال، بعید نیست بتوان این شرایط را با نخستین ارتباطات با جوامع مدیترانهٔ شرقی مرتبط دانست، روابطی که خیلی زود پس از بنیان محوطه‌هایی مانند لا فونتِتا در گواردامار دِل سِگورا درست در کنارهٔ دلتای رودخانهٔ سِگورا تبدیل به روابطی دایمی می‌شوند.

سکونت این کلنی فینیقی تا اواسط سدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد نمی‌تواند با حضور از چند سده پیش کلنی بزرگِ پِنیا نِگرا در کرِوِینت بی‌ارتباط باشد. این کلنی در یک مسیر تجاری راهبردی قرار داشت که ساحل را از طریق کوه‌های جنوب آلیکانته با سرزمین‌های داخلی شبه‌جزیرهٔ ایبری مرتبط می‌ساخت. در طول دو سدهٔ بعدی، مبادلات سکنهٔ بومی با کلنی‌های فینیقی در طول مرحله‌ای پیچیده که آن را دورهٔ شرقی شدن می‌شناسیم، موجب پیشرفت فرهنگ ایبریایی شد.

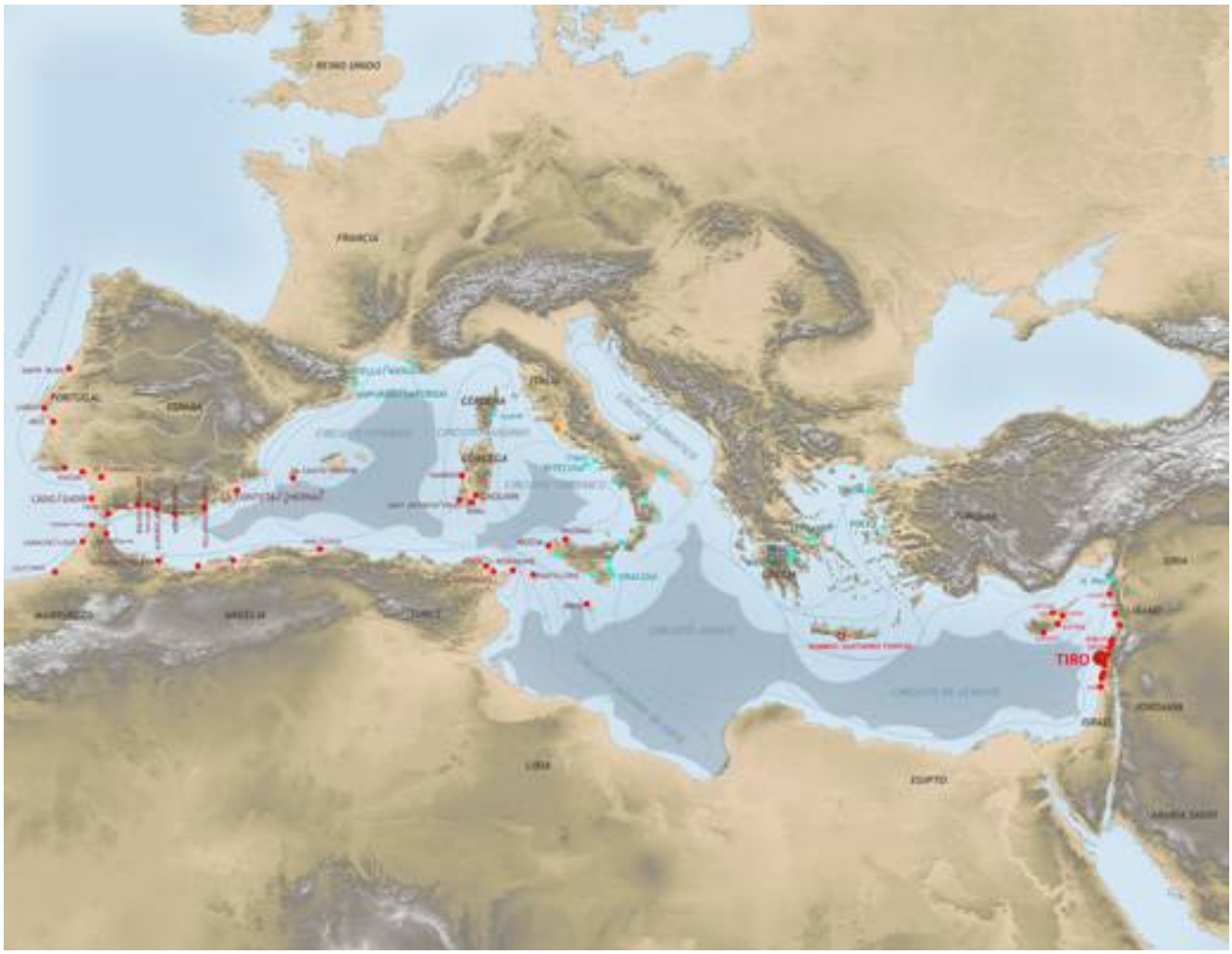


شناورهای تارسیس. فینیقی‌ها در غرب دور

الیسا روئیس سِگورا

Las Naves de Tarsis. Fenicios en el Lejano Occidente

Elisa Ruiz Segura



نقشهٔ کلنی‌های فینیقی (قسمت قرمز رنگ) به سمت مدیترانهٔ غربی و گسترش یونان بین سده‌های نهم تا ششم پیش‌ازمیلاد، راه‌های دریایی (رنگ آبی تیره) و نقاطی از دریا که از ساحل دید ندارند

توسعهٔ استعمار فینیقی‌ها به سمت غرب بین سده‌های هفتم تا نهم پیش‌ازمیلاد، توسط دولت-شهر، صور و خدای نگاهبانش مِلقرت رهبری می‌شد، که باعث شد در میان اقوام ساکن در نیمهٔ جنوبی شبه‌جزیرهٔ ایبری تغییرات فرهنگی و توسعه‌ای چشمگیری به‌وجود آید. در منابع کلاسیک، شبه‌جزیرهٔ ایبری پادشاهی تارتسه نام دارد. پس از یک دورهٔ شکوفایی، نتیجهٔ ارتباط میان بومیان و خارجیان شرقی، یک دورهٔ جدید فرهنگی و قلمرویی به‌وجود آمد. به‌ویژه بعد از سقوط صور در ۵۳۷ پیش‌ازمیلاد و ظهور مجدد کارتاژ، مستعمرهٔ قدیمی آن در آفریقا، سرزمین آلیکانته در پیدایش و توسعهٔ یکی از برجسته‌ترین اقوام که جزئی از فرهنگ آتی ایبری بود، نقش داشت.

سرزمین آلیکانته، سرزمین تارتسوس‌ها؟

اطلاعات ما از وجود تارتسوس به استناد منابع باستانی است. منابع انجیلی از تارشیش یا تارسیس به‌عنوان یک شخص و سپس به عنوانِ نام یک سرزمین اشاره می‌کند. سفر تکوین (۱۰:۴)، کتابی که احتمالاً سنت‌های شفاهی اواخر هزارهٔ دوم را در خود دارد و در طول نیمهٔ اول هزارهٔ اول نگارش شده، ترسیس را به‌عنوان یکی از نوادگان نوح معرفی می‌کند. همچنین نوشته‌های کتاب مقدس پیامبران از سدهٔ ششم پیش‌ازمیلاد، ارمیا و حزقیال که سقوط صور و شکوه آن را برجسته می‌کنند، ثروت آن را به‌خاطر کشتی‌های ترسیس می‌داند، جایی که از آن‌جا نقره، آهن، قلع و سرب به‌دست می‌آمد. «کشتی‌های ترسیس مانند کاروان‌هایی بودند که کالا به ارمغان می‌آوردند؛ بدین شکل بود که در میان دریاها به طرزی بزرگ تکثیر یافتند» (حزقیال ۲۷:۲۵)

گرچه توصیف انجیل از تارسیس و شبه‌جزیرهٔ ایبری مورد بحث است، اما همچنان کنجکاوی را برمی‌انگیزد، زیرا با پیشروی فینیقی‌ها در غرب همخوانی دارد. فرض بر این است که واژهٔ سامی ترشیش / ترسیس از واژهٔ تارتسوس یونانی مشتق شده و مؤلفان یونانی و لاتینی آن را به عاریت گرفته‌اند. در سدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد، مورخ یونانی هرودوت هالیکارناسی می‌گوید که فوکاییایی‌ها در سفرشان به مصر به‌وسیلهٔ بادها و امواج مسیرشان منحرف شد و به ستون‌های



۱. موقعیت استان آلیکانته، اسپانیا و محوطه‌های مهم ذکرشده در متن

۲. نقشهٔ شهرک فینیقی در حال بازسازی خلیج قدیمی گواردامار دِل سگورا (بر اساس فرر گارسیا، ۲۰۱۰)
اکنون خط ساحلی به شدت از بین رفته است

هرکول (تنگهٔ جبل‌الطارق) رسیدند. آنان در طول سفرشان ایبری (در شرق شبه‌جزیره) و تارتسه (در میان سرزمین) را کشف می‌کنند و با شاه آن‌جا به نام آرگانتونی دوست می‌شوند (کتاب اول تواریخ، ۱۶۳). باید درک کنیم که واژهٔ «پادشاه آرگانتونی» به یک نسب‌نامه با سلسله‌ای مشروع اشاره می‌کند که در آن گروه‌های تارتسه‌ای دارای نزدیکی و اتحاد هستند.

با این نگرش، نویسندهٔ لاتینی سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد به نام روفو فِستو آویه نو می‌گوید که این اطلاعات باید مربوط به سفری دریایی باشد که قبلا در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم پیش‌ازمیلاد یعنی همزمان با دیدار فوکاییایی‌ها از تارتسی‌ها انجام شده است. این اطلاعات به ما می‌گوید که مرزهای شرقی تارتسه در سرزمین جنوب آلیکانته بوده:

در آنجا رودخانهٔ تئودوروس (از شنیدن یک نام یونانی در مکانی بدون تمدن شگفت‌زده نشو) به آرامی به دریا وارد می‌شود. فینیقی‌ها نخستین کسانی بودند که در این مناطق سکونت گزیدند. دوباره از اینجا (از تئودوروس) در امتداد سواحل شنی و سه جزیره پیشروی می‌کنند. در این‌جا شهر هرنا وجود داشت که در گذشته مرز تارتسی‌ها بود. اما از مدت‌ها پیش متروکه‌شده و فقط رودخانهٔ آلِبو در جریان است.

احتمالاً در همان زمان در یک شبه‌جزیرهٔ کوچک بین خلیج و دریا مستقر می‌شوند، لا فونتِتا، در طول چند سال مشخصهٔ شهر را به خود می‌گیرد. این مجموعهٔ شهری، احتمالاً به دلیل انتساب آن به دریا، دارای یک معبد برای آستارته بود که در بلندی‌های قلعهٔ گواردامار قرار داشت. به دلیل یافته‌های متعلق به فینیقی‌ها و همچنین از مجسمهٔ گلی ایزدبانوی دورهٔ ایبریایی به وجود این معبد می‌توان پی برد. همچنین به دلیل یافتن مصالح ساختمانی از نوع ساختمان‌سازی در لا فونتِتا احتمال وجود یک معبد شهری برای مِلقرت، ایزد نگاهبان صور نیز وجود دارد. فینیقی‌ها در آن‌جا و در کنار خلیج با پیروی از الگوهای استقرارشان برای اجتناب از حملهٔ بومیان و دسترسی آسان به دریا مستقر شدند. در نخستین دهه‌های سدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد، بر بالای یک پرتگاه سنگی (دماغه) و بر فراز خلیج استحکامات دفاعی خود به نام کابِسو پِکِنیو دل اِستانیو را ساختند. تئودورو همان رودخانهٔ سِگورای فعلی است، رودخانهٔ آلِبو، بینالوپو است. در سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد، مصب رودهای سِگورا و بینالوپو دشت وسیع آبرفتی با دریاچه‌های آب شیرین و شور را به‌وجود آورده بودند. نزدیک شهر فعلی گواردامار، یک دریاچه که آب دریا نیز در آن نفوذ داشت، راه را از خط ساحلی متفاوت با آنچه که امروز وجود دارد، به سمت دریا باز می‌کرد.

آویه نو از رودخانهٔ سِگورا سواحل شنیِ و سه جزیره را توصیف می‌کند. در رابطه با جزیره‌ها، یکی احتمالاً تابارکا، روبروی سواحل سانتاپولا و آلیکانته است. دو جزیرهٔ دیگر که در مصب رودخانه تشکیل شده‌اند و احتمالاً سِرّو دِ اِل مولار و جزیرهٔ دیگری است که

لا فونتتا (گواردامار دِل سگورا، آلیکانته). پلان کشفیات ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ بقایای فونتتای باستان. مراحل ۱، ۲ و ۳: نیمه دوم سدهٔ هشتم تا اواخر سدهٔ هفتم پیش‌ازمیلاد. پیش از نصب دیوار و خط فرضی آن. ب: جزییات کاوش در گوشهٔ جنوب شرقی (پوشش دیوار و خانه‌های مربوط به مرحلهٔ سوم فونتتای باستان)





لَ فونتتا (گواردامار دِل سگورا، آلیکانته). پلان کشفیات ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳
جزییات کاوش در گوشهٔ جنوب شرقی (پوشش دیوار و خانه‌های مربوط به مرحلهٔ سوم فونتتای باستان)

شناسایی‌نشده، زیرا امروز بخشی از خشکی به حساب می‌آید.

اگرچه می‌دانیم پیش از فینیقی‌ها و در اواخر دورهٔ مفرغ در این منطقه قومی مربوط به دنیای آندلسی سکونت داشته، اما مرزهای تارتسه به‌واسطهٔ دو بنای پر افتخار در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد مشخص بودند.

در شمال منطقهٔ استقرار فینیقی‌ها، پنیا نِگرا، در کوه‌های کروِینته، یک دهستان دامداری و فلزکاری قرار داشت، این دهستان دارای دید عالی به سمت دشت ساحلی و راه‌های ارتباطی به سمت داخل شبه‌جزیره بود. منطقه‌ای مسکونی که می‌بایست با نخستین کشفیات فینیقی‌ها در غرب در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد به‌وجود آمده باشد. در کمتر از یک سده، تأسیس یک دهستان فینیقی در گواردامار پیشروی سریع و عمیق جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی - اقتصادی را رقم می‌زند. این شهر احتمالاً هرنا آویه نو بود. با الگویی مشابه، شهر لوس سالادارِس (اوری اوئلا) واقع در یک منطقهٔ مرتفع کوچک در مسیر به سمت درهٔ رودخانه سِگورا ساخته می‌شود.

دریانوردی از طریق مدیترانه به سمت آلیکانته

فینیقی‌ها نخستین دریانوردانی نبودند که به سواحل شبه‌جزیره آمدند. استعمار فینیقی در نتیجه دو هزار سال شناخت بادها، جریان‌های آبی و مسیرهای مردمی است که ساکن مدیترانه بودند. همان‌گونه که روی نقشه مشاهده می‌شود، مدیترانه را جریان‌های باد و آب احاطه کرده است. مناطقی وجود دارند که از آن‌جا امکان دیدن ساحل وجود ندارد. بدون داشتن تجهیزات مناسب، دریانوردی در این منطقه مشکل است، بنابراین باید بدانیم که این سفرهای دریایی در سطح منطقه، مانند سفرهایی که در دوران روم انجام می‌شده توسط دریانوردان باتجربه (در مورد دریا و جریان‌های آن) انجام می‌شد.

سفر بر پهنهٔ مدیترانه در جستجوی فلزات، شواهد و مدارک باستان‌شناسی از خود برجای گذاشته است. شبه‌جزیرهٔ ایبری به دلیل موقعیت جغرافیایی و منابع معدنی مانند (مس، قلع، آهن،



خاکستردان سفالی
گورستان پنا نگرا
دورهٔ مفرغ جدید، ۸۰۰-۱۰۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۲۶ و ۴

سرب، طلا، نقره،...) نقش مهمی در مسیرهای اقیانوس اطلس و مدیترانه داشته است. استان آلیکانته به عنوان بخشی از این مسیرها بود، زیرا سرزمین‌های جنوبی و مرزهای شمالی غنی‌ترین فرهنگ‌های توسعه‌یافته در جنوب شبه‌جزیره مربوط به دوران مس و مفرغ را تشکیل می‌دادند.

دورهٔ مسِ در جنوب‌شرقی اسپانیا با فرهنگ میلارها، با ریشه‌هایی کاملاً شرقی، در ارتباط است. در مرزهای شمالی در اواخر نیمهٔ دوم سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد، قوم لِس موررِس (کروینته) در تولیدات شرقی خود با تولید سفال یک‌رنگ قرمز در تروا، به اوج شکوفایی می‌رسد، استفاده از این سفال در آناتولی، نوار سوریه - فلسطین، دریای اژه و یونان یا کرت عمومیت می‌یابد. از این نوع سفال در لیپاری یا سیسیل، مناطقی که از آن‌جا توانستند به سرزمین ما بیایند هم کشف شده است.

فرهنگ آرگار نیز مرزهای خود را در این سرزمین توسعه می‌دهد. در جنوب شهرهای سان آنتون اوری اوئلا و لاس لادِراس دل کاستیو در کایوسا قرار دارند. در مسیر بینالوپو به سمت پایین، اِل تابایا (آسپه) و دژ نظامی کارامورو ۱ (اِلچه) قرار دارند. در طول ساحل، به سمت شمال، لا ایلِتا دِلس بانیِتس واقع شده است. در تمدن آرگار ارتباط با کرت، یونان، شرق آسیای‌صغیر را می‌توان در موارد زیر پیدا کرد : دفن ظروف در زیر منازل، نیم‌تاج سیمین،

مصرف شراب در جام یا تزیینات با نقوش زنانه که قصرهای مینوسی میانه را به یاد می‌آورند. نباید فراموش کرد که این سرزمین به بندر ورودی عاج از شمال آفریقا و آسیا برای کار بر روی آن و بازرگانی این کالا تبدیل می‌شود. باید به یاد بیاوریم در این روزها شهر بیبلوس با ناوگان دریایی مشهورش، تامین‌کنندهٔ قلع از مصر بود که در جزایر اسرارآمیز کاسِتِرید خریداری می‌شد. تجارت با این جزایر که با جزایر بریتانیایی شناسایی می‌شوند، نیاز به شبکهٔ گسترده‌ای از تماس داشت. توسعهٔ یک مرکز فلزکاری در ساحل اقیانوس اطلس اروپا، از پرتغال و فرانسه یا بریتانیای کبیر که دارای فن‌آوری پیشرفته‌ای در تولید اشیاء مفرغی و فلزات باارزش بودند، جای تعجب ندارد.

در سده‌های پس از فروپاشی آرگار که آن را به نام مفرغ متأخر می‌شناسیم، گروه‌های دامداران در تمام دشت پراکنده شدند. در آلیکانته، رودخانهٔ بینالوپو تبدیل به شاهرگ ارتباطی با مسیرهای داخلی شبه‌جزیره شد که دو شهر مهم در آن قرار داشتند: کابِسو رِدوندو و اِل تابایا که از طریق شهر ساحلی ایلِتا دِلس بانیِتس (اِل کَامپیو) و دهستان آرگار به سمت پایین رودخانهٔ سِگورا به یکدیگر متصل بودند. در این منطقه قوم دیگری بر روی صخره‌های منطقهٔ آبرفتی مستقر می‌شوند. هرچند این تماس‌ها قطع می‌شوند، اما راه ارتباطی از جنوب‌شرق به شمال‌غرب، دریای مدیترانه را با دشت‌های داخلی فرهنگ اقیانوس اطلس مرتبط می‌کرد. به‌دست‌آمدن قطعات طلا از گنج بِینا، به موازات آن در پرتغال، وِسِکس (انگلستان) یا موکنای، کشف یک عصای سلطنتی از جنس آهن، عبور و مرور مواد اولیه و فرآورده‌های مسی، قلع، طلا و عاج در طول درهٔ بینالوپو، شواهد این محور تجاری است.



فنر مفرغی
گورستان پنا نگرا
دورهٔ آهن I/ فینیقی
۶۲۵-۷۵۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۴۸۹

چه موکنایی‌ها و چه دلالان ساردنیایی، واقعیت این است که در طول سده‌های ۱۴ و ۱۳ پیش‌ازمیلاد، تجارت مفرغ و قلع بسیار سودآور بود، زیرا در شرق مدیترانه تقاضای بسیاری وجود داشت. مثال خوب این موضوع محمولهٔ شمش‌های مدور قلع و شمش‌های بسیار بزرگ مس به شکل پوست گاو هستند که در کشتی‌های غرق‌شده در مسیرهای دماغهٔ سلیدونیا و اولوبوروم (ترکیه) یافت شده‌اند. کشتی‌هایی که نشان‌دهندهٔ تنوع در مسیرهای کشتی‌رانی و سازهٔ آن‌ها از نوع کشتی‌های باستانی هستند. در کشتی غرق‌شده در دماغهٔ جلیدونیا (ترکیه)، افرادی از نژاد کنعانی‌ها (افراد ماهر در کشتیرانی از هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد)، یک دانوبی و یونانی‌های میسنی یا اژه‌ای - قبرسی حامل سکه یا کالاهای حکومتی پیدا شده‌اند.

حداقل تا اواخر سدهٔ ۱۳ پیش‌ازمیلاد، سرزمین ما درون شبکه‌ای فراسرزمینی قرار داشت که کاخ‌های میسنی‌ها را تا مدیترانه مرکزی پیوند می‌داد و گه‌گاه بین سده‌های ۱۴ و ۱۱ پیش‌ازمیلاد تا شبه‌جزیره نیز می‌رسید. سفال میسنی در یانِته د لوس موروس در مونتورو، کوردوبا و سفال قبرسی در کوئستا دِل نِگرو در پوروِینا، گرانادا مشابه سفال‌های کشتی غرق‌شدهٔ اولوبوروم یافت شده‌اند. این اشیاء احتمالاً مربوط به ارتباط‌های گاه‌وبی‌گاه در هنگام توقف کشتی‌ها در سواحل ایبری برای تأمین آب شیرین کشتی‌ها بود.

به نظر می‌رسد که فروپاشی دنیای میسنی و به قدرت رسیدن اقوام دریا در ۱۲۰۸ تا ۱۱۷۶ پیش‌ازمیلاد باعث قطع‌شدن این ارتباطات می‌شود. با این وجود، نشانه‌هایی از ادامهٔ این ارتباطات وجود دارند. در آن موقع سفال‌های میسنی، کرتی و قبرسی و همچنین شمشیرهای گرزنی شکل ایبریایی هم به ساردنی می‌آمدند. لیوان‌های نوراژیک در کرت یافت می‌شوند. در توسکانی و لاتزیو (در ایتالیا) عناصر مربوط به حواشی اقیانوس اطلس: تبر، پنجه‌بوکس، سرنیزه، اسکنه، چاقو و غیره کشف شده‌اند. در قبرس، استخوان ساعد دست، سیخ‌های متصل به هم و لیوان‌های کوچک فلزی مدیترانهٔ مرکزی و غربی کشف شده‌اند. با کم‌شدن کنترل پادشاهان، تجار بخش خصوصی، احتمالاً اهالی قبرس، صوری - کنعانی یا اژه‌ای، بیشتر از ائوبویا (جزیرهٔ یونانی در دریای اژه) از فرصت استفاده کرده و شرکت‌های تجاری خود را تأسیس کردند. بازرگانی در انحصار پادشاهانی مانند اولیس بودند که توسط هومر یا هرودوت توصیف شده و در قلمرو خود حکمرانی می‌کردند.

شهر صور و گسترش فینیقیه

زمانی‌که فینیقی‌ها در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد برای نخستین‌بار در شبه‌جزیرهٔ ایبری مستقر شدند، شهر صور گسترش یافته بود. در حدود ۱۲۰۰ پیش‌ازمیلاد، سقوط کاخ‌ها و دولت - شهرهایی که شبکهٔ جهانی را در اواخر دورهٔ مفرغ در مدیترانهٔ شرقی تشکیل

می‌دادند، بر شهرهای فینیقیه هم تأثیر گذاشت. شهر صور خیلی زود فعالیت‌های خود را از سر گرفت و در اوایل هزارهٔ اول پیش‌ازمیلاد تبدیل به مهمترین مرکز در منطقه شد. این شهر واقع در یک نوار باریک ساحلی که منطقه‌ای کلیدی برای توسعهٔ کشاورزی و کنترل راه‌های زمینی بود، بین سده‌های دوازدهم و نهم پیش‌ازمیلاد پیشروی خود در دریا و خشکی را گسترش داد و با به‌دست‌آوردن سرزمین‌های حاصلخیز مناطق: آکو (در شمال فلسطین)، کوه کِرمِل (در فلسطین) و بلندی‌های جلیل سفلی (در فلسطین) را فتح کرد. در سدهٔ دهم پیش‌ازمیلاد کنترل منطقه‌ای فینیقیه به‌طور کامل شکل گرفته بود.

با این حال و با فعالیت‌های آشورنصیرپال دوم و شلمانسر سوم در شهرهای حکومت فینیقیه در نیمهٔ اول سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد، شهر صور نمی‌توانست از قوانین امپراطوری آشورنو فرار کند. بنابراین شهر توسعهٔ استعماری خود را به سواحل سوریه، سیسیل، قبرس و سواحل مدیترانهٔ مرکزی و غربی گسترش داد. خیلی زود، به همان روشی که شهر جبیل به عنوان شریک تجاری وابسته به مصر در چند سدهٔ پیش عمل کرده بود، شهر صور نیز به مرکز دریایی تجاری امپراطوری آشورنو تبدیل شد.

از اسناد مربوط به حملهٔ سارگون دوم به قبرس و شهر صور مشخص می‌شود که ناوگان دریایی خود را اعزام کرد یا با تجهیز ناوگان صوری‌ها، از صیدونی‌ها و ایونیّ‌ها (یا قبرسی‌ها) در نینوا برای دریانوردی سِناخریب در خلیج‌فارس در ۶۹۴ پیش‌ازمیلاد حمایت کرد.

واقعیت این است که توسعهٔ استعماری فینیقیه به سمت غرب در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد انجام شد و در طول سدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد احتمالاً به‌وسیلهٔ سیاست توسعه‌طلبی تیگلات‌پیلاسر سوم در شرق انسجام یافت. بدین شکل شبکه‌ای از تأسیسات بندری در آفریقای مدیترانه‌ای و اقیانوس اطلس، از جمله در کارتاژ افسانه‌ای، در شرق سیسیل، جنوب و غرب ساردنی، جزیرهٔ ایبیسا و سواحل مدیترانه‌ای شبه‌جزیرهٔ ایبری از رودخانهٔ سِگورا در آلیکانته تا مصب رودخانهٔ تاخو در پرتغال به‌وجود می‌آید. در قلب تارتسه، ماوراء جبل‌الطارق، غدیر (کادیس) افسانه‌ای را تاسیس کردند و در آن‌جا یکی از برجسته‌ترین معابد عهد باستان را ساختند: معبد مِلقارت، آیین کادیسی که تا زمان امپراطوری روم و شبیه به افسانهٔ هرکول طول کشید.

دورهٔ تاریک ... یا نه

پس از سقوط کاخ‌ها و فعالیت‌های اقوام دریا، به‌نظر می‌رسد که وضعیت بی‌ثبات شرق، دریانوردی‌های منقطع تجاری، به سرزمین ما نیز می‌رسد. این موضوع عدم وجود عناصر بازار پیش از استعمار در بقایای باستانی شناخته‌شده را توضیح می‌دهد. بین سده‌های یازدهم تا نهم پیش‌ازمیلاد، با توجه به آنچه که تا به امروز دریافته‌ایم، این منطقه دارای جمعیت کم و پراکنده بوده که از کلبه‌های محقر در حاشیهٔ رودخانهٔ سِگورا یا در دشت آبرفتی اِل بوتکس تشکیل می‌شده



بشقاب سفالی قرمز
پنا نگرا
دورهٔ آهن I/ فینیقی، ۶۰۰-۷۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۸۹۳
سفال فینیقی قرمز براق یکی از بیشترین تولیدات در این دوره است. ظروف ساخته شده از این نوع سفال عبارتند از: فنجان، آمفورا، کوزه‌های شراب و آب، پی‌سوز، کاسه و ظروف تدفین



۱

۲

۱. شمش مفرغی
پنانگرا
دورهٔ آهن I/ فینیقی، حدود ۸۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۸۱۳
از این شمش به عنوان یک استاندارد پولی در مبادلات منطقه‌ای استفاده می‌شد

۲. قالب سنگی سر تبر
پنانگرا
دورهٔ مفرغ جدید، ۷۵۰-۹۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۵۷۶

است. چیزی مشابه همین وضعیت در درهٔ میانهٔ بینالوپو، به‌ویژه اِل موناستیل (اِلدا) و به‌طور متناوب در اِل تابایا نیز دیده می‌شد. این مناطق به فعالیت‌های دامداری گاو، گوسفند، بز و خوک و همچنین کشت گندم و به‌خصوص جو اختصاص داشتند. به نظر می‌رسد اِل تابایا و استحکامات دفاعی کارامکورو ۲ مهمترین مناطق در این سرزمین بوده‌اند. به‌رغم ناکافی بودن مشاهدات، احتمالاً کارامورو ۲ به‌عنوان تأسیساتی برای حفاظت از مردم و کالاهایی (مانند نمک که برای تغذیهٔ گاوها بسیار ضروری است) برای حمل آن‌ها به داخل شبه‌جزیره مورد استفاده قرار می‌گرفته است. و شاید در اواخر این دوران، قطعه‌ای از یک آمفورای فینیقی نشان‌دهندهٔ این موضوع باشد که دریانوردان فینیقی می‌خواستند ارتباط‌های اولیه را برقرار کنند.

دورنمای سکونت در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد با استقرار اقوامِ جدید در پِنانِگرا (کروِینته) و لوس سالادارِس (اوری اوئلا) کاملاً تغییر می‌کند. پِنانِگرا، که در آن بهترین شواهد به‌دست آمده‌اند، در رشته‌کوه‌های کَروینته قرار دارد که دورتادور آن را جنگل‌های بلوط سبز و کاج فرا گرفته که در میان این درختان، زیتون نیز وجود دارد. این جنگل مکان گوزن‌ها و بزهای وحشی است. اقوام جدید که شغل اصلی آن‌ها گاوداری و کشاورزی است، سفال‌های دست‌ساز نیز تولید می‌کردند. این اقوام دو محصول کاملاً متفاوت داشتند: ظروف آشپزخانه‌ای با تأثیرات توسکانی و ظروف ظریف، بیشتر به شکل کاسهٔ اریب، که گاهی به‌وسیلهٔ قالب از گل با کیفیت بالا، به رنگ تیره و جلاخورده با آب فلز ساخته می‌شد. در برخی موارد این ظروف



بشقاب سفالی با پوشش قرمز با کتیبهٔ فینیقی
پنا نگرا
دورهٔ آهن I/ فینیقی، ۶۰۰-۷۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۸۹۲

دارای نقوش هندسی هستند که به چندین روش انجام می‌شد: سفال براق و یا سفال‌هایی که با خمیر قرمز و سفید رنگ؛ یا رنگ‌آمیزی قرمز و زرد پر شده و ترصیع شده بودند.

این اقوام در ابتدا در کلبه‌های محقر زندگی می‌کردند، اما خیلی زود کلبه‌هایی مدور از گل قرمز با جلایی از آهک زرد رنگ، همانند محیط زندگی تارتسی‌ها بین ۹۰۰ و ۸۰۰ پیش‌ازمیلاد ساختند. در گورستان نزدیک لِس مورِرس، فضایی مرتفع در محل تلاقی دو جریان آب، مردگانشان را قرار می‌دادند. پس از سوزندان اجساد و قرار دادن بقایا در گورهای جعبه‌مانند که با کاشی یا درپوش پوشانده می‌شدند، اجساد را دفن کرده و با بلوک‌های سنگی روی قبور را می‌پوشاندند.

اما فعالیت اصلی آنان کار بر روی فلز و فروش آن است. در اوایل سدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد، بر روی بقایای کلبه‌ها، یک کارگاه فلزکاری داخل یک منزل ساخته شده است. دیوارهای این خانه در خطی مستقیم با گل بر روی بلوک‌های سنگی ساخته شده بودند. این کارگاه زباله‌های زیادی را در آن‌سوی دیوارهایش تولید کرد که حاوی آهن، ظروف ذوب فلز و سرباره‌های فراوان از مس و مفرغ، پتک برای خردکردن کانی‌ها و صدها قطعه از قالب‌های ریخته‌گری بود که فن‌آوری جدید برای ساخت شمشیر، سرنیزه، چاقو و بازوبند را نشان می‌دهد. روش سنتی قالب از جنس سنگ ماسه برای ساخت سیخ، تبر و داس ادامه داشت. پِنانِگرا به‌عنوان یک مرکز فلزکاری درجهٔ اول شناخته می‌شد که جنوب‌شرق شبه‌جزیره را برای تولید و فروش فلز به اروپای غربی در مدیترانه پوشش می‌داد و بنابه نظر یکی از محققین پایه و اساس فعالیت تجار و کارخانه‌های فلزکاری اقیانوس اطلس بود.

از همان ابتدا و در ارتباطات اولیهٔ برقرار شده به‌منظور سکونت در شبه‌جزیره و توسعهٔ شبکهٔ داد و ستد، ساکنان پنانگرا، به‌واسطهٔ خرید یا دریافت هدیه، صاحبان اقلامی غیرمتعارف بودند که ثمرهٔ

آن تجارت فینیقیه بود. به‌نظر می‌آید که بر اساس اطلاعات موجود، پنا نگرا در تجارت پیشرفت زیادی کرد و ساکنان استحکام دفاعی کارامورو ۲ از صحنهٔ روزگار محو شدند. گیره با دو فنر، بازوبند از جنس عاج، گردنبند از جنس مایولیکا و خمیر شیشهٔ آبی رنگ در کنار لیوان‌های غیرمتعارف با لعاب قرمز رنگ هم در شهر و هم در گورستان لِس موررِس به‌دست آمده است.

فینیقی‌ها در آلیکانته

بدون شک، تولیدات فوق‌العادهٔ بومی باعث‌شد که در اوایل سدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد، گروهی از سربازان فینیقی استحکامات دفاعی کابِسو پِکنیو دل اِستانیو را در خلیج رودخانهٔ سِگورا بنا کنند. سرزمینی در نزدیکی مرز با مصب رودخانه، مناسب برای تأسیسات بندری، با معادن نمک در نزدیکی، آب شیرین فراوان برای مصرف ساکنین و آبرسانی به کشتی‌ها. نقطهٔ قوت آن برای دریافت کالاهای بومی که در آن راه‌های قدیمی وجود دارند، راه‌هایی است که چند سده بعد بخشی از شبکهٔ راه‌های امپراطوری روم می‌شوند. راه‌های دریایی هم وجود داشتند، زیرا جریان‌های آب و بادهای موسمی برای کشتیرانی تا ایبیسا، مدیترانهٔ مرکزی و شمال آفریقا، توقفگاه مهم بندری به سمت ساردنی، مناسب بودند. مکانی که محصولات زیادی از مدیترانهٔ مرکزی و دریای تیرنی دریافت می‌کرد، که همین کالاها در لا فونتِتا هم ثبت شده‌اند.

اِل کابِسو دِل اِستانیو مربوط به سنت معماری دفاعی شرق است: یک مکان محصور بر روی محوطه با کف ذوزنقه‌ای با باروهای دارای مکان نصب توپ، به مانند آن‌هایی که در طول دورهٔ آهن دو در قلمروی فعلی فلسطین در تل حاصور و خیربت قیافا (سده‌های ۱۰ و ۸ پیش‌ازمیلاد) بنا شدند. تکنیک ایجاد یک مکان برای توپ ریشهٔ شرقی دارد، و در شبه‌جزیره (گواردامار و کوه‌های کاستیو دِ چیکلانا تا زمان ورود فینیقی‌ها ناشناخته بود. فضاهای مسکونی بر روی یک کف صلیب‌شکل (عمود بر هم) و دیوارهای بلند بر روی بلوک سنگی ساخته می‌شدند.

تحقیقات نشان می‌دهد که لا فونتِتا در سدهٔ هشتم پیش‌ازمیلاد بنا شد، این شهر دارای مرحله‌ای از پیشرفت است که آن را مرحلهٔ باستانی می‌نامیم و تا اواخر سدهٔ هفتم پیش‌ازمیلاد طول کشید. در همان زمان سیستم دفاعی با استفاده از مناطق مسکونی قبلی و استفادهٔ مجدد از عناصر فضاهای شهری برای ساخت آن اِعمال می‌شود. از این دوره به تازگی شواهد فیزیکی به‌دست آمده است. کمی بعد، در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم پیش‌ازمیلاد و کمی پیش از ناپدیدشدن آن در اواسط سده، این منطقه تبدیل به محل دفن زباله شد.

در همین زمان ساخت معبد کاستیو نیز آغاز شده بود که به دلیل یافتن مجمرهای عشتروت، احتمالاً متعلق به این ایزدبانو بوده است. ساخت معابد، هم عصر بودن استقرار فینیقی‌ها را نمایان می‌کند. در اسپانیا معابد اِل کارمبولو و کوریا دِل ریو در سویل یا معبد رِبانادیا در مالاگا قابل ذکر هستند. خدایان سه‌گانهٔ فینیقی‌ها ملقرت، عشتروت و بعل از مردم خود محافظت می‌کرد و قدرت آن‌ها عمل به پیمان‌های بسته‌شده تحت ایمان به آن‌ها را تضمین و مجازات می‌کرد. در فونتِتا با استفادهٔ مجدد از ساخت با عجلهٔ یک بارو در اواخر سدهٔ هفتم پیش‌ازمیلاد، قطعه‌ای از یک اثر مربوط به معماری گلی مصری در کنار چندین لوح سنگی مقدس کشف شد که منجر به فکر به وجود یک معبد ملقرت و یک گورستان در نزدیکی آن می‌شود.



پی سوز سفالی
با کتیبه به نام ملکارت همراه با یک صلیب و دو طلسم

خمره سفالی منقوش
پنا نگرا
دورهٔ آهن I/ فینیقی
۶۰۰-۷۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۸۸۹





خمره سفالی منقوش
گورستان پنانگرا
دورهٔ آهن I/ فینیقی
۶۰۰-۷۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۸۹۱

از همان اوایل، استقرار فینیقی‌ها در آلیکانته همراه با استفاده و تولید فلز بود. تأسیسات فلزکاری (کارگاه‌ها، کوره‌ها، بوتهٔ آهنگری، افشانک‌ها)، ابزار (پتک‌ها، قالب‌ها) و سرباره‌های فلزکاری مربوط به تولید آهن، فلزکاری (فونتِتا) و تولید نقره (کابِسو دِل استانیو) از نخستین مراحل استقرار آنان کشف شده است. سفال‌های آن‌ها با درخشش و رنگ قرمز احتمالا بومیان را شگفت‌زده کرده، گرچه سلیقهٔ آنان برای سطوح تیره‌رنگ منجر به تولید بشقاب‌های خاکستری توسط فینیقی‌های غربی برای مشتریان بومی آن‌ها شد.

ورود فینیقی‌ها مجموعه‌ای از تحولات فرهنگی را به ارمغان آورد که به سرعت توسط اقوام محلی پذیرفته شد. در گذر از سدهٔ هشتم به هفتم پیش‌ازمیلاد استحکام دفاعی استانی و متروکه شد و شهر باستانی با ساخت منازلی بزرگ با چند اتاق توسعه یافت. این منازل احتمالاً اقامتگاه نخبگان استعمارکننده و انبارهایی با دیوارهای سنگی بودند.

در طول چند دهه جمعیت در دره‌های سِگورا و بینالوپو، کوه‌های آلیکانته (اِل پوییگ) در آلکوی) یا در ساحل (بیاخویوسا)، با پیوستن مراکز تجاری فینیقی و حتی مشارکت فینیقی‌ها در تولیداتی مانند آلت دِ بنی ماکیا (دِنیه) گسترده شد. اندازه‌گیری اشیاء بر اساس الگوهای خاص انجام می‌شد. الگوهای سکه‌ای، بر اساس سکهٔ فینیقی، سوری - قبرسی - مصری یا آسیای صغیری تعیین می‌شد، سیستم پولی بر اساس الگوی شمش‌های فلزی استاندارد از جنس مس، مفرغ و سرب که اکنون می‌دانیم این شمش‌ها در فونتِتا تولید می‌شدند. از این شمش‌ها در محوطه‌های مجاور پنیا نِگرا، اِل تابایا، آلکودیا دِ اِلچه تا جزیرهٔ ایبیسا به‌دست آمده است. آنان همچنین الگوهایی برای اندازه‌گیری مساحت، زاویه، وزن برای توزین فلزات با ارزش بر روی ترازو داشتند. وجود کتیبه بر روی برخی از اشیاء مانند پی‌سوز، آن شئ را تحت مالکیت شخص درمی‌آورده است. در این کتیبه‌ها معمولا نام یک ایزد مانند ملقرت و نمونه‌ای از کتیبه‌ها که در محلهٔ فینیقی پنیا نِگرا یافت شده، مربوط به اشمون است.

فینیقی‌ها نوآوری‌های مهمی را به جوامع دامدار - کشاورز مفرغ متأخر ارائه کردند. علاوه بر فنون جدید ساخت‌وساز، تولید آهن، به‌ویژه چاقو و نخستین ابزارهای کارهای کشاورزی (بیلچه و قیچی هرس) نیز دیده می‌شوند. همچنین چرخ سفال‌گری که باعث بهبود کیفیت ظروف سفالی و حمل آن‌ها شد. روغن‌های معطر در ظروف کوچک و شراب از اقصی نقاط مدیترانه به سبک آشوری با ملات برای گیاهان خوشبو وارد زندگی روزانه و آیین‌های تدفین شدند. ماهی شور و معمولی در بشقاب‌هایی بزرگ آماده و سرو می‌شدند.

استراتژی فینیقی‌ها به‌ویژه بعد از بی‌ثباتی شهر در اواسط سدهٔ هفتم پیش‌ازمیلاد، مشارکت بومیان از طریق نخبگان در سیستم تجاری و تولیدی بود. برای کاهش هزینه‌ها و افزایش منافع، تولید محلی برخی از محصولات سفالگری، تولید ماهی نمک‌سود شده، صنایع‌دستی از جنس عاج، جواهرسازی و نقره‌کاری به سبک غرب مدیترانه توسعه یافت. در مقیاسی کوچکتر، افراد متعلق به سلسله‌مراتب محلی در منافع این همکاری مشارکت کردند و این امر در شهرهای شرقی‌شده مانند پِنانِگرا دیده می‌شود. در این اماکن فضاهای جدیدی برای ساخت آماده شدند و حتی روندی از آمیزش نژادها نیز مشاهده می‌شود. تقلید از بومیان و آمیزش نژادی با آن‌ها در گورستان لِس موررِس دیده می‌شود. در این گورستان در برخی



کوزه سفالی دسته‌دار

پنانگرا

دورهٔ آهن I/ فینیقی، ۶۰۰-۷۰۰ پیش‌ازمیلاد،

شماره اثر ۳۸۰۵





ابزار برش مفرغی

پنانگرا

دورهٔ آهن I/ فینیقی، ۵۵۰-۵۸۰-۶۰۰ پیش‌ازمیلاد

شماره اثر ۳۸۱۴

تزئینات معمولی اتروسیایی بر روی این اثر نشان‌دهندهٔ حضور یک صنعتگر ایتروسکایی در شهر شرقی با نام پنا نگرا است

از تدفین‌های فینیقی و دیگر تدفین‌ها، اختلاط سنت‌ها از روی لوازم و ظروف موجود در گور مشاهده می‌شود. داد و ستدهای نابرابر در تفاوت‌های اجتماعی (اختلاف طبقاتی) افزایش یافت. این افزایش نه تنها در میان مردم یک محل، بلکه بین جوامع مختلف نیز رخ داد که عواقب جدی به دنبال داشت.

با خاتمهٔ این روند، یک محلهٔ سفالگران فینیقی درپنانگرا تاسیس می‌شود که بخش اعظم سفال‌های محل را با استفاده از چرخ سفالگری تولید می‌کردند. تقاضای صنایع‌دستی برای اشیاء لوکس در شهر شرقی‌شده نیز مشاهده می‌شود. صنعتکاران از اقصی نقاط به دنبال ثروت میان بومیان سکونت می‌کردند. این امر در تدفین یک هنرمند صنایع‌دستی در اِل بوتکس به روش فینیقی دیده می‌شود. در کنار این فرد دو نقش‌برجستهٔ مربوط به فوت برای ساخت مدال از فلزات با ارزش نیز وجود دارد. همین نقش‌برجسته بعداً در گردنبندهای زنان ایبریایی یا طلاکاران اتروسکی که چند سال بعد در هنگام مرگ دیهیم زرین پنانِگرا را می‌ساختند، مشاهده می‌شود.

سیستم تجاری فینیقیَ در اواسط سدهٔ هفتم پیش‌ازمیلاد، به‌ویژه بعد از سقوط امپراتوری آشوری نو و بعد از مرگ آشوربانیپال بی‌ثبات می‌شود. احتمالاً آشوربانیپال نقش موثری در فتح فینیقیه و فلسطین داشته است. ظاهراً اکنون زمانی است که درگیری‌ها در سرزمین‌های مستعمره آغاز می‌شود و احتمالاً همین موضوع باعث می‌شود که دورتادور فونتِتا یک بارو ساخته شود که خندقی نیز دور آن را احاطه می‌کرده است. این استحکام دفاعی ارتفاعی حدود ۱۴ متر داشت که بر روی پی به پهنای ۷ متر و با استفاده از بلوک‌هایِ سنگی ساخته شد. با پیروی از فنون جنگی شرقی این بارو احتمالاً مجهز به محل استقرار توپ نیز بود. دنیای فینیقی غربی تغییرات زیادی را تجربه کرد و ظاهراً روش‌های تجاری و شبکه‌های تماس منحصر به دورهٔ فینیقی‌ها تغییر کرد. در اوایل سدهٔ ششم پیش‌ازمیلاد، فوکاییی‌ها در جنوب فرانسه (مارسی)، شرق کرس (آلالیا) و شمال‌شرق شبه‌جزیره (اِمپوریون، آمپوریاس) مستقر شدند. آنان از پایگاه‌های جدید خود اکتشافات تجاری به سمت جنوب را آغاز کردند. در مسیرهای دریایی خود به جنوب شبه‌جزیره و ماوراء جبل‌الطارق و کانون تارتسی می‌رسند. در آن‌جا از آنان استقبال خوبی شد و تصمیم گرفتند در همان مکان مستقر شوند. به‌تدریج محصولات یونانی و شرق یونان را به فونتِتا آوردند. همچنین واردات اتروسکی نیز افزایش یافت. محصولات جدید سفالی با علامات شناسایی فرهنگ ایبریایی نیز ظاهر می‌شوند که تحت‌تاثیر شدید فرهنگ کارتاژی بود.

پس از چندین سال محاصره، شهر صور در تنگنا قرار داشت. وضعیت نابسامان این شهر حتی پیش از تسلیم به بخت‌النصر دوم بابل در ۵۷۳ پیش‌ازمیلاد نیز مشهود بود. پنانِگرا شاهد مرحله‌ای از انهدام شدید است. ظاهراً فونتِتا قبل از این دوره تخریب شد و حداقل تا به اینجای کار با توجه به شواهد، این دوران را دیگر ندید. تغییرات و بحران عمیق در غرب فینیقیه در سدهٔ ششم پیش‌ازمیلاد الگوهای متفاوتی از ترمیم را باعث می‌شوند. کلونی کارتاژ ظاهراً به فکر بازسازی میراث گذشتگان خود بوده و تصمیم گرفت مجدداً بر دریا سیطره یابد. کارتاژ در اتحاد با پادشاهان اتروسکیِ روم، با فوکاییی‌ها در آلالیا روبرو شده و در ۵۳۵ پیش‌ازمیلادَ آن‌ها را شکست داد. بدین شکل کارتاژ استعمار پونی را آغاز کرد. اما روم خیلی زود پادشاه مستبد اتروسکی لوسیوس تارکینوس سوپربوس را در حمله‌ای قدرتمندانه شکست داد و در نقطهٔ آغاز سیطره بر مدیترانه قرار گرفت که این خود تاریخی دیگر است.

کتاب‌شناسی

E. Ruiz Segura, E.
Thevessels of tarsis. Phoenicians in theFar WestforAlicante. Tesoros del MARQ.

Aubet Semm;er, M. E.
2008 "Political and economicimplications of the new Phoenicianchronologies", In C. Sgona (ed.): *Beyondthehomeland: markers in Phoenicianchronology*: 247-259. Peeters, Leuven.
https://www.upf.edu/documents/163262092/164235373/AubtCrono.pdf(Lastview 11/06/2019)

Falesf, M.
2017 "Phoenicia in the Neo-assyrianperiodanupdatedoverview". *State Archives of Assyria Bulletin*,Vol. XXIII: 181-295. Sargon Editore Padova.
https://www.academia.edu/36154646/2017_Phoenicia_in_the_Neo-Assyrian_Period_An_Updated_Overview_State_Archives_of_Assyria_Bulletin_23_2017_181-295(Lastview11/06/2019)

Ferrer Garcia, C.
2010 "El medio físico de la Vega Baja y el litoral deGuardamar: la génesis cultural de un paisaje".Guardamar del Segura. *Arqueología y Museo*:32-45.MARQ, Alicante.

Garcia Menarguez, A. and F. Prados Martinez
2014 "La presencia fenicia en la Península Ibérica: el Cabezo Pequeño del Estaño (Guardamar del Segura, Alicante)". *Trabajos de Prehistoria*, Vol. 71, No 1,enero-junio 2014: 113-133. Consejo Superior de Investigaciones Científicas (CSIC). Madrid
https://doi.org/10.3989/tp.2014.12127(Lastview 11/06/2019)

Gomez Toscano, F. and A. Mederos Martin
2018 "La reanudación de los intercambios entre el MediterráneoOriental y el Occidental después de la crisis del siglo XII AC. Unfragmento de cerámica a torno pintada del Heládico/Minoico FinalIIIC en Huelva (1150-1050 AC)".*CuPAUAM,* 44: 115-131. UniversidadAutónoma de Madrid.
http://doi.org/10.15366/cupauam2018.44.006(Lastview 11/06/2019)

Gonzalez De Canales Cerisola, F.
2014 "Tarshish-Tartessos, the Emporium Reached by Kolaios of Samos". In A.Lemaire, B.Dufourand F.Pfitzmann (eds.), *Phéniciensd'Orient et d'Occident. MélangesJosetteElayi*, CIPOA 2,: 559-576. Editions Jean Maisonneuve. Paris.
http://www.academia.edu/8551491/Tarshish-Tartessos_the_Emporium_Reached_by_Kolaios_of_Samos(Lastview 11/06/2019)

Gonzalez Prats, A.
2010 "La colonia fenicia de la Fonteta".Guardamar del Segura. *Arqueología y Museo*: 66-79. MAR, Alicante.
https://www.academia.edu/2555662/La_colonia_fenicia_de_La_Fonteta(Lastview 11/06/2019)

2010 "La presencia fenicia en el Bajo Segura". Guardamar del Segura. *Arqueología y Museo*:58-65. MARQ, Alicante.
https://www.academia.edu/2555657/La_presencia_fenicia_en_el_Bajo_Segura(Lastview 11/06/2019)

Gonzalez, A and E. Ruiz
1990-91 "Nuevos datos sobre urbanística y cultura material en elHierro Antiguodel Sudeste (Peña Negra, 1986)"LUCENTUM, IX-X: 51-75. Universidad de Alicante.
http://dx.doi.org/10.14198/LVCENTVM1990-1991.9-10.03 (Lastview 11/06/2019)

Gonzalez, A.; A. Garcia and E. Ruiz
2002 "La Fonteta. A Phoeniciancity in theFar West". In M.R. Bierling and S.Gitin (eds.),*The Phoenicians in Spain: An Archaeological Review of the Eighth-sixth Centuries B.C.E.*.:113-125. Eisenbrauns, Winona Lake, Indiana.
https://books.google.es/books?id=VKISiDr6CnMC&pg=PA113&lpg=PA113&dq=La+Fonteta.+A+Phoenician+city+in+the+Far+West&source=bl&ots=ikgieUUszx&sig=ACfU3U1izlI6jck_nk34AnLboHI4xvGCFw&hl=es&sa=X&ved=2ahUKEwjTxpGB_-DiAhWk2eAKHbrNBcwQ6AEwAnoECAQQAQ(Lastview 11/06/2019)

Gonzalez, A.; E. Ruiz; J. GIL and R. SEVA
1992-94 "Cerámica roja monocroma anatólica en el poblado Calcolítico de Les Moreres (Crevillente, Alicante, España)". *LUCENTUM*, XI-XIII: 7-38. Universidad de Alicante.
https://doi.org/10.14198/LVCENTVM1992-1994.11-13.01(Lastview 11/06/2019)

Lopez Castro, J. L.
2006 "Colonials, merchants andalabastervases: the western Phoenicianaristocracy".Antiquity, 80: 74–88.Cambridge UniversityPress.
https://www.researchgate.net/publication/273292978_Colonials_merchants_and_alabaster_vases_The_western_Phoenician_aristocracy(Lastview 11/06/2019)

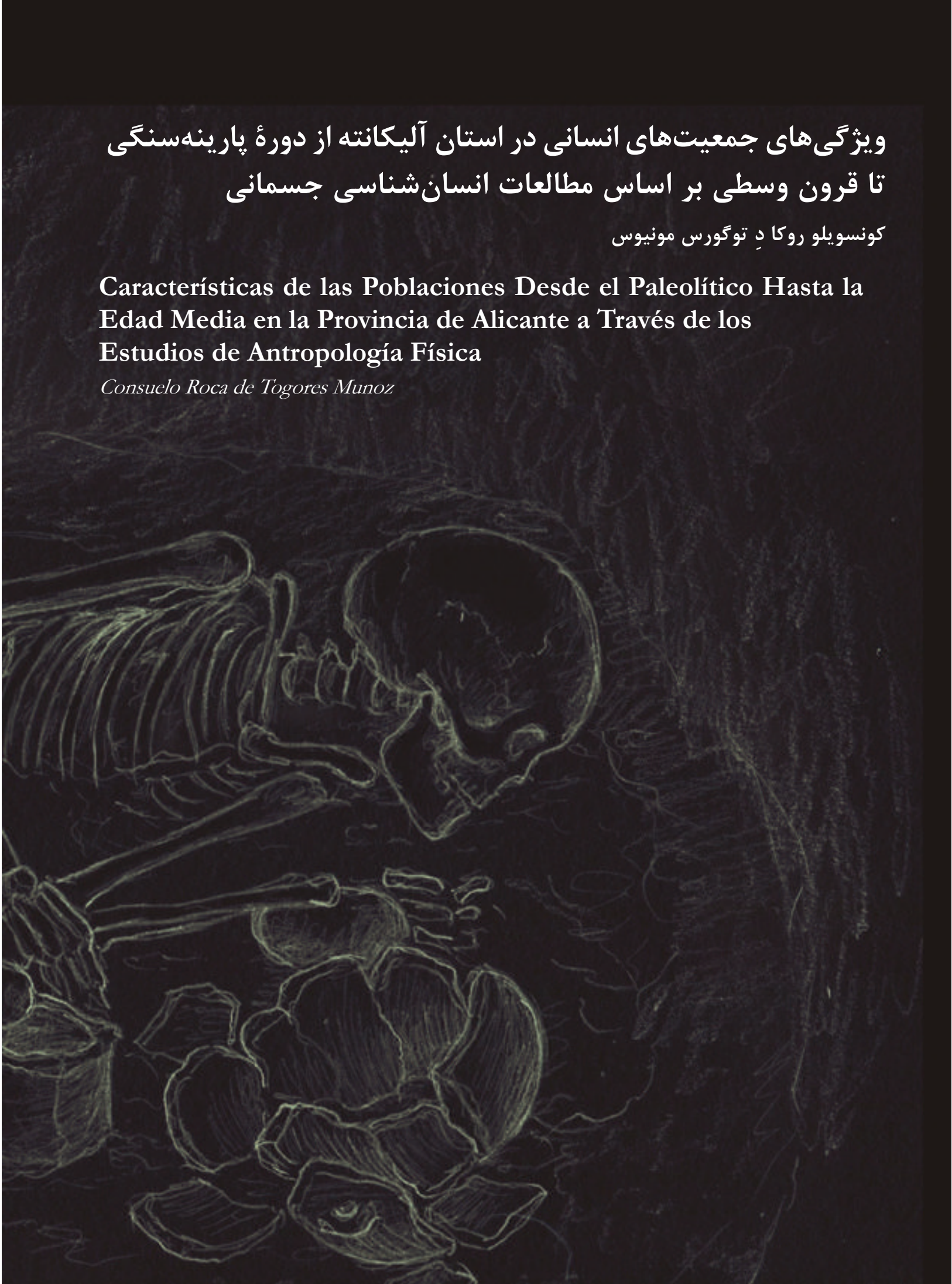
Mederos, A.
2017 "The Mycenaean contacts with the Iberian Peninsuladuring the Late BronzeAge (1625-1150 BC)". In M. Fotiadis, R. Laffineur, Y. Lolos and A. Vlachopoulos (eds.): *Hesperos. The Aegean Seen Fromthe West*. 16th AegeanConference (Ioannina 2016). Aegaeum,41: 25-39. Peeters. Liege.
https://www.academia.edu/37964927/The_Mycenaean_contacts_with_the_Iberian_Peninsula_during_the_Late_Bronze_Age_1625-1150_BC_(Lastview 11/06/2019)

ویژگی‌های جمعیت‌های انسانی در استان آلیکانته از دورهٔ پارینه‌سنگی تا قرون وسطی بر اساس مطالعات انسان‌شناسی جسمانی

کونسویلو روکا دِ توگورس مونیوس

Características de las Poblaciones Desde el Paleolítico Hasta la Edad Media en la Provincia de Alicante a Través de los Estudios de Antropología Física

Consuelo Roca de Togores Munoz





محل اصلی محوطه‌های باستان‌شناسی با تجزیه و تحلیل‌های انسان‌شناسی که در متن آمده است:
۱. اِل سالت، ۲. گوا نگرا، ۳. کوا بنیتو، ۴. سانتا ماریا، ۵. کاسا کرونا، ۶. کوا دِ لَ سارسا، ۷. توسال دِ لس باسس، ۸. کوا دِ لَ پاستورا، ۹. کوا دُان پاردو، ۱۰. ایلتا دلس بانیتس، ۱۱. کواِوا دی لَس لِچوزاس، ۱۲. کابزو لوسرو، ۱۳. پولیسیستو، ۱۴. بانیس دِ لَ رینا، ۱۵. توسال دِ مانیسس، ۱۶. پوبلا دِ ایفاچ، ۱۷. کالوسا دُان ساریا

انسان‌شناسی جسمانی با تجزیه و تحلیل بقایای انسان‌های دوران باستان، به پژوهش دربارهٔ تکامل انسان و تنوع زیست‌شناختی آن می‌پردازد و سازوکارهای به‌وجود آمده و الگوبرداری از آن تنوع را تفسیر می‌کند. باستان‌استخوان‌شناسی که زیرشاخهٔ انسان‌شناسی است، علاوه بر تحلیل بستر باستان‌شناسی که بقایا در آن یافت می‌شوند، به بازشناسی و تفسیر رویدادهای جوامع گذشته مانند مردم‌نگاری، الگوهای فعالیت‌ها، عوامل اجتماعی - فرهنگی، مطالعات مربوط به بهداشت و بیماری‌ها، تحلیل رژیم غذایی گذشته و روابط زیست‌شناختی می‌پردازد (بویکسترا و بِک: ۲۰۰۶؛ لارسِن: ۱۹۹۷). به این صورت، دیرین‌مردم‌نگاریِ جمعیت انسانی کهن، علاوه بر این‌که کیفیت زندگی افرادِ آن را نیز نشان می‌دهد، می‌تواند اطلاعات زیادی در مورد شرایط اقتصادی، اجتماعی و بهداشت آن جامعه ارائه کند.

دیرین‌آسیب‌شناسی به بررسی آثار به‌جامانده روی مواد آلی - به‌خصوص استخوان‌ها - می‌پردازد تا از این طریق، بیماری‌هایی که انسان‌های گذشته از آن رنج می‌بردند را شناسایی کند. هدف این شاخه از علم، شناخت وضعیت سلامت یک گروه محلی برای آگاهی از بیماری‌های همه‌گیر گذشته در نواحی جغرافیایی و فرهنگی مشخص و تأثیر آن بر جوامع کهن است. دیرین‌دندان‌شناسی به مطالعهٔ ساختار، کاربردها و بیماری‌های دندان را از طریق بقایای انسانی می‌پردازد. اطلاعاتی که این علم ارائه می‌کند از شناسایی جنس و سن تا عادات غذایی یا فرهنگی، روندهای آسیب‌شناسی و تغییرات مختلف، متغیّرند.

پژوهش روی عادت و رژیم غذایی کهن، اطلاعاتی را دربارهٔ منابع غذاییِ گذشتگان ارائه می‌دهد. نتایج این مطالعه از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا تغذیه نقش کلیدی در شناسایی فعالیت‌ها و کارکرد جوامع گذشته دارد. از میان روش‌های علمی مورد استفاده می‌توان به بررسی میکروشیارهای دندان و بررسی ایزوتوپ‌های پایدارِ بقایای استخوانی اشاره کرد. بقایای استخوانی به ما این اجازه



جمجمهٔ زن جوان، دورهٔ پارینه‌سنگی فوقانی، محل کشف: کوآ بنیتو (مورو دِ اولسوی)

را می‌دهند که به عنوان مثال دوران شیرخوارگی و از شیر گرفتن کودکان یا جابه‌جایی مردمان در یک سرزمین را بشناسیم.

تجزیه و تحلیل دی‌اِن‌اِی هر روز پیشرفت بیشتری می‌کند. روش‌شناسی استخراج دی‌اِن‌اِی باستانی بقایای درگذشتگان در حدود سی سال پیش ابداع شد. استفاده از این آزمایش‌ها در حل مسائل مربوط به تعیین جنس، روابط خانوادگی، مهاجرت‌ها و ژنتیک مردمان و همچنین معاینهٔ بیماری‌ها (ژنتیکی یا عفونی) راهگشا است.

استفاده از فناوری‌های جدید تصویربرداری با بزرگ‌نمایی بالا (رادیوگرافی دیجیتال، برش‌نگاری ، اِم آر آی و اسکن سه بُعدی) که ارزیابی بسیاری از بیماری‌های کهن را ممکن ساخته، به روش‌های گوناگون دیگر نظیر رژیم غذایی کهن، دی‌اِن‌اِی باستانی، تغییرات حاصل از فعالیت‌های انسان، آثار سایش دندان و غیره اضافه شده است. این روش‌ها توانسته‌اند مطالعات انسان‌شناسی جسمانی را به عنوان یک ابزار لازم و مفید برای شناخت کامل پیشینیانمان، در موقعیتی ممتاز قرار دهند.

مطالعات انسان‌شناسی جسمانی و دیرین‌آسیب‌شناسی در آلیکانته در دو دههٔ اول سدهٔ ۲۱ میلادی پیشرفت فزاینده‌ای داشته است. این مطالعات در کنار دیگر شاخه‌های علمی، به شناخت ویژگی‌های مردمان ناحیهٔ مرکزی مدیترانه، در شبه‌جزیرهٔ ایبری کمک شایانی کرده‌اند. مشارکت هر چه بیشتر متخصصین برای انجام کاوش‌های باستان‌شناسی و همچنین برنامه‌های بازبینی بقایای انسانیِ موجود در موزه‌ها، نتایجی را به دست داده‌اند که سبب شده دورنمای جدیدی از انسان‌شناسی داشته باشیم.

در ادامه، برخی از کارهای منتشرشده در اصلی‌ترین مکان‌های باستانی در محدودهٔ آلیکانته یا مناطق همجوار آن، بر مبنای ترتیب گاه‌نگاری ارائه می‌شوند.

مطالعهٔ جوامع انسانی دوران پیش‌ازتاریخ

کهن‌ترین مردمانی که در طول دورهٔ پارینه‌سنگی میانه یا موستِری بین ۱۰۰ هزار تا ۳۰ هزار سال پیش در سرزمین ما ساکن شدند، نئاندرتال‌ها بودند. در کوه‌های آلیکانته، محوطهٔ باستانی اِل سالت در آلکوی در فضای باز در ارتفاع ۷۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد. توالی گسترده‌ای از دورهٔ پارینه‌سنگی در این مکان شناسایی شده که



جزییات جمجمهٔ زن جوان به‌دست‌آمده از کوآ بنیتو

مراحل استقراری آن به دورهٔ پارینه‌سنگی میانه و پارینه‌سنگی فوقانی جدید منتسب شده‌اند. در آخرین مراحل استقرارِ دورهٔ پارینه‌سنگی میانه در این مکان و شاید در منطقه، ۶ قطعه دندان انسان نئاندرتال کشف شد که مطالعات ریخت‌شناسی و اندازه‌سنجی آن‌ها این امکان را فراهم می‌کند که آن‌ها را به نیمهٔ سمت راست آروارهٔ بالاییِ یک فرد جوان یا تازه بالغ با جنسیت نامشخص نسبت دهیم.

در نزدیکی این مکان، محوطه‌های مهم باستانی والنسیا (به نام کُبا نگرا در شاتیوا، کُبا فورادا در اُلیوا یا بولومور در تابِرناس دلا والدیگنا قرار دارند. کُبا نگرا به این دلایل بسیار مشهور است که یکی از غنی‌ترین مجموعه بقایای استخوانی انسان نئاندرتال در شبه‌جزیرهٔ ایبریا و یکی از برجسته‌ترین آن‌ها را در اروپا در خود جای داده و بیشترین تعداد بقایای کودکان نئاندرتال در آن کشف شده‌اند. بقایای بیش از ۳۰ قطعه استخوان کودکان نئاندرتال در این مکان یافت شده‌اند. بقایای جمجمه و دیگر اندام‌ها، با توجه به لایه‌ای که از آنجا کشف شده‌اند و سن آن فرد در زمان مرگ، قابلیت گروه‌بندی دارند. در نتیجه، این بقایا حداقل به ۸ نفر، شامل دو بزرگسال، یک نوجوان و پنج کودک، تعلق دارند. دو قطعه از جمجمه دارای آثاری هستند که احتمالاً به‌وسیلهٔ یک ابزار بُرنده ایجاد شده و ممکن است مربوط به دستکاری جمجمه، چه به دلیل هم‌نوع‌خواری و چه به دلیل مناسک آیینی باشد. بررسی الگوی سایش یک دندان نیشِ فردی بالغ به‌وسیلهٔ میکروسکپ الکترونیکی به انجام رسید. نوع آثار و شکل دندان نشان می‌دهد که فرد در کار خود ماهر بوده و شیارهای روی دندان، به‌سبب استفاده از یک ابزارسنگی در نزدیک دندان‌ها به‌وجود آمده‌اند؛ احتمالاً از این ابزار برای بریدن شی‌ای استفاده شده که با دندان‌ها آن‌را نگه می‌داشتند.

کامل‌ترین اسکلت انسان نئاندرتال در شبه‌جزیرهٔ ایبری در غار کُبا فورادا کشف شد که از جمجمه تا نخستین مهرهٔ خاجیِ ستون فقرات را شامل می‌شد. با قرار گرفتن بقایای این فرد در کنار دیگر بقایای کشف‌شده در فعالیت‌های پیشین باستان‌شناسی، تعداد افراد مطالعه‌شده به چهار نفر، شامل سه بزرگسال و یک کودک رسیده است. نتایج جالب توجهی طی مطالعات گوناگون انسان‌شناسی جسمانی، آسیب‌شناسی و دیرین‌دندان‌شناسی روی قطعه‌ای از آروارهٔ بالایی این فرد بالغ که سنی حدود بین ۳۵ تا ۴۵ سال داشت، به‌دست آمد. این فرد مبتلا به یک عفونت دندانی حاد (ژنژیویت) و فرسودگی تاج‌های دندانی بود و وجود حجم بالایی از شیارهای دندانی نشان می‌دهد که او رژیم غذایی سایینده با محتوای بالایی از عناصر سخت داشته است. همچنین، شکستگی‌های دندانه‌دارِ نزدیک به مبدأ (میان دندان‌های کناری) یافت شده‌اند که به‌سبب عملی



بازسازی فرضی تدفین مرد دورهٔ نوسنگی در میسنا (لا پوبلا دِل دوک، والنسیا)

متناوب با یک عنصر سخت، باریک و دراز، چیزی شبیه به خلال دندان، ایجاد شده است. با مشاهدهٔ تنوع آسیب‌های دهانی، موضوعِ استفاده از خلال دندان تقویت می‌شود؛ وسیله‌ای که بیش از کاربردِ بهداشتی، از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای تسکین دردِ به‌وجود آمده به‌خاطر تورم لثه‌ها استفاده شده است.

در دورهٔ پارینه‌سنگی فوقانی، انسان‌هایی که از نظر ریخت‌شناسی، مدرن محسوب می‌شوند ظهور پیدا کردند. در میان محوطه‌های باستانی این دوره، دو مکان از اهمیت بیشتری برخوردارند. یکی کُبابِنیتو در مورو دِ آلکوی و دیگری کُبا دل پارپایو در گاندیا. در مراحل سُلوتری - گراویتی بِنیتو مربوط به ۱۷۰۰۰ سال پیش، قطعات دو جمجمهٔ ناقص یک زن جوان و یک فرد جوان یافت شد. در جمجمهٔ فرد مؤنث، اثرِ آسیب بهبودیافته در کاسهٔ چشم سمت راست دیده می‌شود که احتمالاً به‌وسیلهٔ یک ضربه به‌وجود آمده است. همچنین چندین شیار بسیار باریک در چند نقطه از قسمت بالایی جمجمه مشاهده شدند که مربوط به برخی اعمال خاص آیینی بوده و احتمالاً به دلیل ضربه‌زدن با ابزار سنگی روی جمجمه رخ داده است.

کُبا دِل پارپایو به دلیل این‌که یکی از مهمترین محوطه‌های پیش‌ازتاریخی از دورهٔ پارینه‌سنگی فوقانی در اروپا است و همچنین به‌دلیل وجود نقاشی‌های صخره‌ای آن، در حال حاضر در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است. در کاوش‌های قدیمی، بقایای استخوان جمجمه و اندام‌های حرکتیِ انسان‌های مدرن کشف شدند. مطالعات اخیر در مراحل استقراری سُلوتری (حدود ۲۰۰۰۰ سال پیش) تأیید می‌کنند که دو استخوان درشت نی و یک جمجمه با آرواره، احتمالاً متعلق به یک زن هستند. شباهت لایه‌نگاشتی و سن فرد در زمان مرگ نشان می‌دهد که این استخوان‌ها همگی مربوط به یک فرد (زن بالغ) هستند و برای وی تدفین انجام شده است. در همین لایه‌ها، دو فرد دیگر بررسی شدند که یکی بزرگسال با جنسیت نامعلوم و دیگری جوان (۱۷ تا ۱۸ ساله) با جنسیت احتمالاً مؤنث هستند. اخیراً بقایای حداقل سه نمونهٔ دیگر نیز کشف و بررسی شده‌اند.

در بِنیتو و پارپایو شرایط ویژه‌ای وجود دارد که اجازه می‌دهند برای متوفی رفتار خاصی در نظر بگیریم. این شرایط مربوط به قرار دادن ویژهٔ بقایای استخوانی در یک مکانِ محفوظ است که از سوی دیگر نباید وجود یک تدفین ثانویه را از نظر دور نگاه داشت. از میان تمام استخوان‌های انسانیِ کشف‌شدهٔ دورهٔ پارینه‌سنگی فوقانی، نه تنها در سرزمین‌های مرتفعِ شبه‌جزیره، بلکه در کل شبه‌جزیرهٔ ایبری، درصد بالایی از بقایای جمجمهٔ کامل یا تقریباً ناقص به نسبت دیگر اعضای اسکلت (اندام‌های حرکتی) وجود دارد. به نظر نمی‌آید که این عمل به‌طور اتفاقی رخ داده باشد، بلکه باید به این دلیل باشد که نگهداری از استخوان‌ها شاهدی قاطع برای مطرح‌کردن این فرض است که به احتمال زیاد، رفتاری ویژه و نوعی دستکاری روی جمجمه وجود داشته و این پرسش مطرح می‌شود که آیا نگهداری از بقایای استخوانی به معنای یک یادگاری خانوادگی است و یا این‌که فرد مزبور دارای شخصیتی برجسته در میان اعضای گروه نزدیک به محل سکونت خود بوده است.

تا اواخر پارینه‌سنگی فوقانی و پیش از ابداع زندگی مبتنی بر شیوه‌های تولید، در طول دوره‌ای بین ۹۰۰۰ تا ۶۵۰۰ سال پیش، در آلیکانته و اطراف آن مجموعه‌ای از محوطه‌های بسیار مهم باستانی در کلِ شبه‌جزیره مانند کوِبس دِ سانتاماریا در قلعهٔ دِ کاستلس، کاسا کورونا در ویِینا، اِل کویادو در اولیوا یا سینگلِه دِل ماس نوئو در آرِس دِل مائِستره وجود دارد. مجموعه‌ای از ۲۶ قطعه استخوان انسان در سانتا ماریا کشف شد که مطالعات انسان‌شناسی نشان دادند که حداقل این استخوان‌ها به دو فرد بزرگسال تعلق دارند که یکی از آن‌ها تنومند و دیگر لاغراندام بوده است. عملاً در تمام بقایا انواع مختلفی از آثار ساخته شده با ابزارهای سنگی (برش، خراش و



جمجمهٔ یک مرد بالغ، کشف شده از کوآ اِن پاردو

ضربه) و همین‌طور به‌وسیلهٔ دندان‌های انسان (گاز گرفتگی، جویدن و خم‌شدگی) شناسایی شد. برخی از این آثار نشانه‌های بارزی از دررفتگی مفصل، کندن گوشت، تمیزکاری و حتی شکستگی برای دسترسی به مغز استخوان داشته که شواهدی مبنی بر هم‌نوع‌خواری هستند. برای تفسیر این موضوع، درصورتی‌که خوردن برای رفع نیاز به تغذیه را امری استثنایی قلمداد کنیم، فرضیاتی مانند انگیزه‌های جنگی، تدفین یا جادو نیز مطرح می‌شوند.

در محوطهٔ باستانی کاسا کورونا در نزدیکی سازه‌های حرارتی، دو گور مجزا با تدفین‌های اولیه یافت شدند. مطالعات انسان‌شناسی نشان داد که یکی از آن‌ها به زنی بزرگسال بین ۳۵ تا ۴۰ سال و دیگری به یک کودکِ ۱۲ تا ۱۸ ماهه تعلق داشته‌اند. در مورد فرد بزرگسال، باقی‌ماندن مفاصل به صورت مستقیم، وضعیت تحت فشار شانه‌ها و نحوهٔ قرارگیری بازوی سمت راست نسبت به دنده‌ها نشان از این داشت که وی در یک کفن پوشیده شده بود. در مورد کودک، مطالعهٔ اندام‌های تحت فشار و سر مایل به جلو مشخص کرد که می‌بایست یک شئ مانند بالش در زیر سر وی قرار داده شده و به‌طور کامل با لباس یا یک کفن بوده است. مطالعات رژیم غذایی گذشته، بر اساس ایزوتوپ‌های پایدار مشخص می‌کنند که رژیم غذایی آن‌ها بر اساس منابع صرفاً موجود در خشکی بوده و هیچ شاهد روشنی مبنی بر وجود حداقلی پروتیین‌های دریایی یا آب شیرین وجود ندارد.

با ظهور نخستین کشاورزان و دامپروران، شیوه‌های تدفین نوسنگی نشان‌دهندهٔ تنوع آداب و رسوم، خارج از بافت‌های مسکونی و همچنین در غارها یا اشکفت‌ها دارد. در طول دورهٔ نوسنگی آغازین و میانه، کمبود شواهد تدفین انسان نشان‌دهندهٔ طیف گستردهٔ شیوه‌های تدفین نظیر دفن در گورهای انفرادی و استفادهٔ کم از غارها دارد که به تناوب بستر باستان‌شناختی درستی ندارند.

تاریخ‌گذاری مطلق با روش رادیوکربن در کُبا دِلا سارسا در بوکایرِنت روی یک نمونه استخوان انسان از گوری که دو بار در آن تدفین انجام شده بود، تأیید می‌کند که مراسم آیینی تدفین در دورهٔ نوسنگی قدیم انجام می‌شده است، گرچه از فضای باقی‌مانده برای تدفین‌های بعدی نیز استفاده می‌شد. استخوان‌های اندام‌های حرکتی (درشت نی، ران راست، مهرهٔ دوم گردن و دو تکه از دنده) در یک دستهٔ مجزّا جای داده شده و همچنین دو تکه استخوان جمجمه که متعلق به دو فرد بزرگسال، یکی مرد و دیگری زن بودند، مورد بررسی قرار گرفتند. مطالعهٔ قطعه‌ای دیگر از استخوان جمجمهٔ یک کودک نشان داد که جمجمهٔ وی سوراخ شده است. برخی از پژوهشگران معتقدند که عدم ترمیم استخوان پس از به‌وجود آمدن ضایعه، احتمالاً نشان‌دهندهٔ مرگ فرد در طول انجام

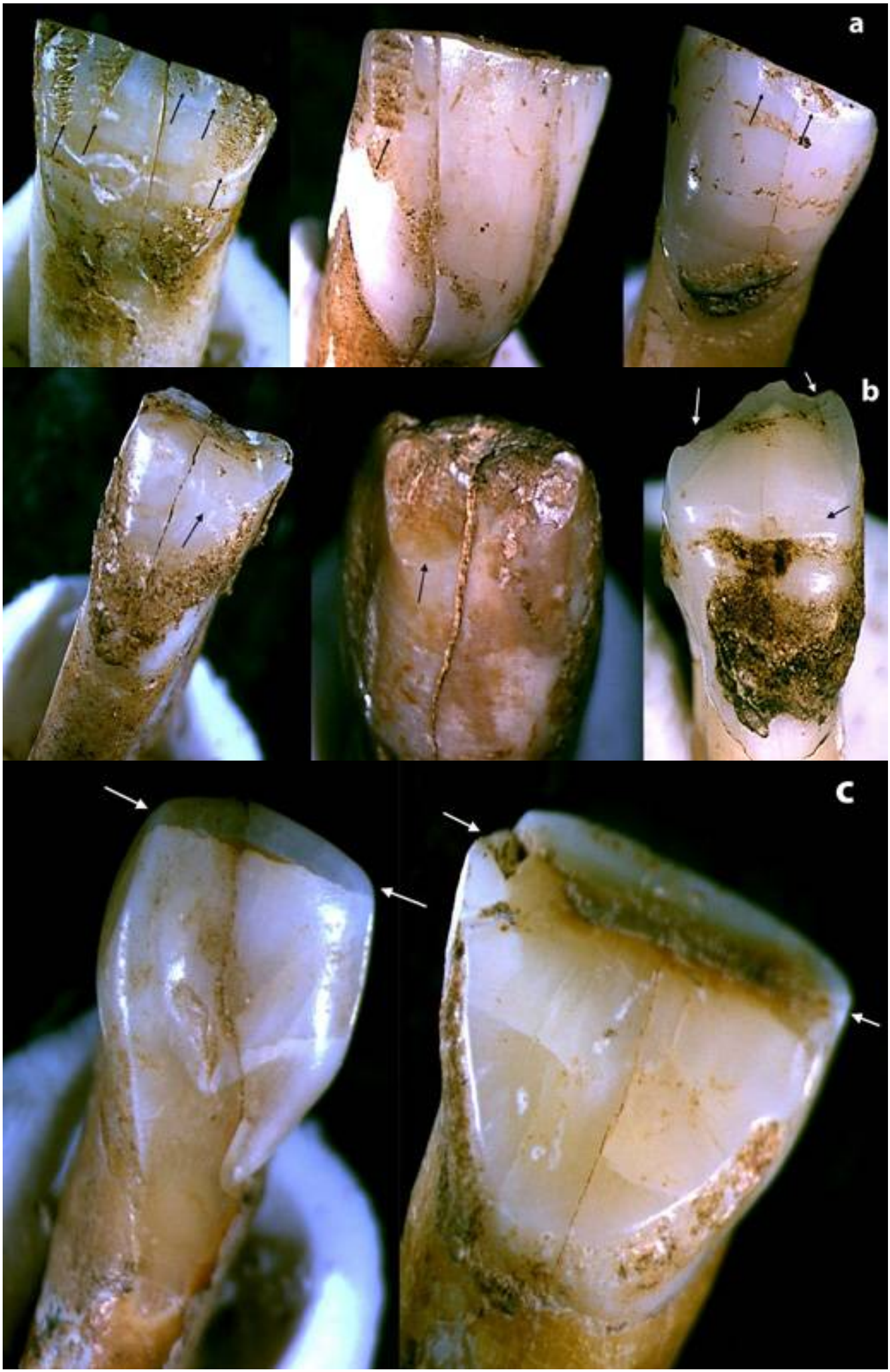


جزییات جمجمهٔ مرد بالغ کشف شده از کوآ اِن پاردو

عمل بوده و بر طبق نظر برخی دیگر، پس از مرگ فرد این اتفاق رخ داده است.

در حد فاصل شروع هزارهٔ پنجم و نیمهٔ اول هزارهٔ چهارم پیش‌از زمان حال، تدفین‌های اولیهٔ اندکی در دشت وجود دارد که با یکدیگر یکسان نیستند. محوطهٔ باستانی توسال دِلِس بانیِتِس در آلیکانته که بیشترین تعداد بقایا را ارائه داده، یک روستای نوسنگی نزدیک به ساحل است که در آن ۱۶ تدفین انفرادی شناسایی شد. اجساد درون گورها به‌صورت طاق‌باز یا به پهلو به همراه چند ظرف سفالی دفن شده‌اند. فارغ از اطلاعات انسان‌شناسی، ۱۴ فرد بالغ از این افراد دارای جنسیت و سنین مختلف (بیش از ۴۴ تا ۴۵ سال)، سه فرد دارای جنسیت زن، دو مرد و فقط دو کودک در مجموعه وجود دارند که هیچ‌کدام از کودکان در بدو تولد دچار مرگ نشده‌اند. این عمل احتمالاً می‌تواند به رفتاری متفاوت با این گروه از جامعه ارتباط داشته باشد.

همچنین چندین گور در محوطهٔ باستانی والِنسیا به نام کامی دِ میسِنا نیز شناسایی شده است. مطالعات انسان‌شناسی و بررسی


a
b
c

ضایعات پاراماستاتیک بر روی دندان افراد مختلف، دورهٔ مس سنگی، محوطهٔ مارینا آلتا

فرایندهای دگرگونی استخوان‌ها نشان می‌دهند که جسد به‌وسیلهٔ یک عنصر منعطف، یعنی لباس خودش یا حتی پوست یا مواد گیاهی، بسته‌بندی و نگه داشته شده است. جسد روی یک سازه یا وسیله‌ای که از مواد آلی (ارگانیک) ساخته شده، قرار داده شده است. احتمالاً از این وسیله برای جابه‌جایی جسد و قراردادن وی در گور استفاده می‌شده است. آثاری از جاگذاری مجدد استخوان ترقوهٔ راستِ فردی با سنی حدود ۳۰ سال و اندامی با جثهٔ متوسط شناسایی شد که این آثار مرتبط با جاگیری رباط اتصالیِ دنده با ترقوه و نوعی فعالیت بسیار شدید مربوط به بالابردن شانه‌ها و یا حمل وزنه‌های سنگین است که از شانه‌ها آویزان می‌شدند. دندان‌های وی، حتی در بخش‌های داخلی، ساییدگی شدید با فرسودگی اریب داشته که می‌تواند باعث تسریع تخریب و از دست دادن دندان‌ها در طول حیات شود. این نوع فرسودگی مربوط به فعالیت‌های فراتر از تغذیه بوده و نشان می‌دهد که احتمالاً از دندان‌ها به‌عنوان دست سوم برای کار با مواد گیاهی یا پوست نرم استفاده می‌شده‌اند. تحلیل دیرین‌تغذیه به وسیلهٔ بررسی الگوی سایش دندان‌ها بیانگر این است که تغذیهٔ وی شامل مواد غذایی ساینده‌ای بوده که نیاز به جویدن شدید داشته است.

در دورهٔ پایانی نوسنگی - مس سنگی، مابین چهارمین تا سومین ربع هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد، در شرق شبه‌جزیره، استفاده از غارهای طبیعی برای دفن چندین بارهٔ اجساد اهمیت زیادی می‌یابد. مطالعات انسان‌شناسی زیادی در مورد این دوره انجام شده که از میان آن‌ها باید به مطالعهٔ کوا دِلا پاستورا در آلکوی، کوا دِ اِن پرادو در پلانِس و مطالعهٔ حدود ۴۰ موقعیت کاوش‌شده در منطقهٔ مارینا آلتا در شرقی‌ترین نقطهٔ شبه‌جزیرهٔ ایبری اشاره کرد.

کاوش اِن پرادو حدود ۳۳۵۰ و ۲۸۵۰ سال پیش نشان داد که این مکان‌ها منحصراً به‌عنوان مکان دفن برای جای دادن تعداد قابل‌توجهی از افراد مورد استفاده قرار گرفتند که تعداد آن‌ها به بیش از ۵۰ نفر می‌رسد و در میان آن‌ها زنان، مردان، نوجوانان و کودکان با سنین مختلف دیده می‌شوند. این اجساد به همراه لباس در کف گور قرار داده می‌شدند، در حالی‌که گورها را با خاک نمی‌پوشاندند. پس از تجزیهٔ پوست و گوشت و باقی‌ماندن اسکلت، به‌منظور تدفین جدید و همچنین بهداشتی کردن آن فضا، استخوان‌ها به سمت درونی‌ترین قسمت حفره به شکلی منظم جابجا می‌شدند که در این جابه‌جایی، استخوان‌های یک شخص با یک شخص دیگر مخلوط می‌شدند. درون گورها، فضاهایی برای قراردادن جمجمه‌ها و دیگر استخوان‌های بلند (ران، درشت نی، نازک نی و بازو) مشاهده شدند. مطالعات نشان‌دهندهٔ سوراخِ ترمیم یافته‌ای روی جمجمه یک مرد بزرگسال و آسیب‌های جمجمه‌ای در دو جمجمه، متعلق به یک زن و یک مرد است که این آسیب‌ها با توجه به مشخصات موجود، در اثر مبارزه و نزاع به‌وجود آمده‌اند.

لا کُبا دِلا پاستورا به‌عنوان گورستان مورد استفاده بوده و حدود ۶۰ متوفی در طول بیش از دو هزاره در خود جای داده است. تعداد زیادی از بقایا دارای آثار سوراخ‌شدگی جمجمه (۴ مورد) هستند که سه مورد از آن‌ها پس از این عارضه، به مدت طولانی زندگی کرده‌اند. چنین اعمالی به‌واسطهٔ روش‌های متفاوت (سوراخ‌کردن، ساییدن یا تراشیدن) ایجاد شده‌اند. ایجاد سوراخ‌ها در جمجمه در منطقهٔ آلیکانته دارای اندازه‌ای معمولی بوده و بیشتر در قسمت آهیانهٔ جمجمه اعمال شده است. این سوراخ‌ها منحصراً روی افراد مذکر ایجاد می‌شده‌اند و همچنین مشخص شد که موارد اندک قابل اطمینانی از سوراخ کردن جمجمه بر روی زنان وجود دارد.

یک پروژهٔ تحقیقاتی از سوی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته در محوطهٔ لا کوا دِل راندِرو در پدرِگِر در دست انجام است. از تدفینِ شناسایی‌شده در یک فضای داخلی در فاصلهٔ حدود ۲۰ متری از ورودی گور، مقادیر اندکی استخوان به‌دست آمده است. این استخوان‌ها شامل استخوان‌های بلند، استخوان‌های کوچک یا دندان‌های جدا شده از فک می‌شوند که حداقل متعلق به ۹ فرد هستند، شامل چهار بزرگسال، دو مذکر (۲۵ تا ۳۵ و ۳۵ تا ۴۰ ساله) و دو مؤنث (۱۷ تا ۲۵ و ۲۵ تا ۳۵ ساله)، یک جوان ۱۵ تا ۱۷ ساله و چهار کودک بین ۳ تا ۱۰ سال. البته مطالعات انسان‌شناسی جسمانی روی این بقایا هنوز خاتمه نیافته است. با توجه به وجود تعداد کمی استخوان و شناسایی فردی اندک، این فرض تقویت می‌شود که بقایای استخوان‌ها در گذشته به گورهای دیگری منتقل شده‌اند.

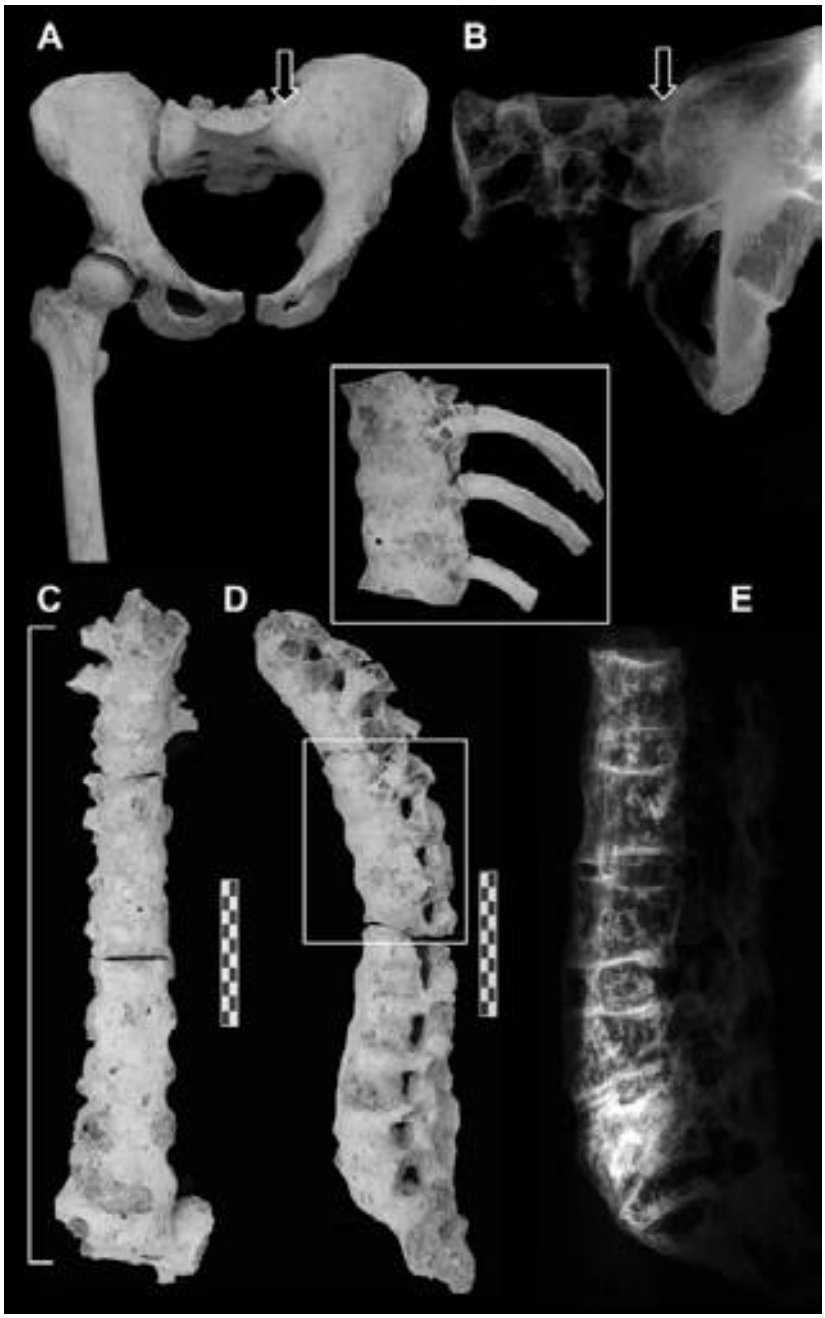
یک تدفین ثانویه در سال ۲۰۱۷ میلادی در یک راهروی مستقیم کشف شد که به داخل گورِ دستکند منتهی می‌شد. استخوان‌ها شامل یک جمجمهٔ کامل، بدون هرگونه بقایای انسانی دیگر در اطراف آن هستند. تاریخ‌گذاری مطلق به روش رادیوکربن، این تدفین را متعلق به نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد قرار می‌دهد. بدین ترتیب، این تدفین به‌عنوان نخستین شاهد از یک مرحلهٔ تدفینی، ۷۰۰ سال قدیمی‌تر از چیزی است که تا آن زمان شناسایی شده بود که می‌توان آن را به‌عنوان یک گورستانِ واقع در یک بستر مسکونی، پیش از استفادهٔ انحصاری از آن به‌عنوان مکانی برای تدفین در نظر گرفت. تحلیل‌های انسان‌شناختی مشخص کردند که این جمجمه متعلق به یک فرد مذکر ۳۵ تا ۴۰ ساله است که دارای عارضه‌ای در استخوان‌های بینی بود و این عارضه خیلی پیش‌تر از زمان مرگ فرد، بهبود یافته بود. از سوی دیگر، مطالعات دندان‌شناسی نشان‌دهندهٔ وضعیت ناسالم دندان‌های متوفی بوده است: فرسایش زیاد دندان، خارج شدن دندان‌ها از فک پیش از مرگ، کرم‌خوردگی و بیماری

پیرادندانی. جویدن و غذا خوردن یکی از دلایل اصلی فرسایش‌ها بوده است، اما نباید از نظر دور داشت که برخی از این ساییدگی‌ها حین استفاده از دندان‌ها برای ساخت اشیاء به‌وجود آمده و به شغل فرد مرتبط بوده‌اند. این مورد همچنین در افراد بزرگسال دفن‌شده در دیگر گورهای منطقهٔ مارینا آلتا مشاهده شده که نشان‌دهندهٔ تغییر شکل دندان‌ها به دلایل گوناگونِ غیر از جویدن است: شامل تراشیدن، شکافتن و ساییدگی سطح داخلی دندان‌های جلویی.

بررسی انسان‌شناسی و آسیب‌شناسی بقایای انسانیِ یافت‌شده در کوا دِل بارانک در خابی آ یا جاوآ، پیش از خاتمهٔ عملیات کاوشِ کل محوطهٔ تدفین، مشخص کرد که این بقایا به پنج دستهٔ استخوانی متفاوت تقسیم می‌شوند که متشکل از استخوان‌های سه فرد (بزرگسال، بزرگسال و کودک، دو بزرگسال و یک کودک) بودند. شناسایی ارتباط اندامی بین برخی از استخوان‌ها نشان می‌دهد که پیش از تجزیهٔ اجساد، برخی از اندام‌ها جابه‌جا شده‌اند. وجود دو یا سه مورد متفاوت در یک دسته از استخوان‌ها می‌تواند مربوط به نزدیکی خانوادگی باشد، اما هنور مطالعات ژنتیکی برای تأیید این موضوع انجام نشده است.

با شروع دورهٔ مفرغ در نواحی جنوب مرکزی سرزمین آلیکانته که تحت نفوذ فرهنگ آرگاریک (۲۳۰۰ تا ۱۶۰۰ سال پیش‌ازمیلاد) بوده است، تدفین در مکان‌های مسکونی انجام می‌شد. در این رابطه، مطالعات انسان‌شناسی جسمانی در کابِسو رِدوندو در ویه نا، ایلِتا دِلس بانیتس در اِل کامپیو، لادِراس دِ کاستیو در کایوسا دِ سِگورایا کابِسو پاردو در ریوخا قابل ذکر هستند. در مجموع، این افراد تنومند بوده و تفاوت جنسی آن‌ها، با رُخ‌نمودی بسیار قابل توجه مشخص شده است، یعنی افراد مذکر دارای بدنی به مراتب تنومندتر و قدی بلندتر بودند. رایج‌ترین آسیبِ قابل مشاهده، علاوه بر عوارضِ دهان و دندان، همگی مربوط به جوامع کشاورز و دامدار هستند: بیماری‌های آرتروزی در مفاصل و ستون فقرات، نشانگر شغلی سنگین است که به صورت مداوم به بدن و اندام‌های حرکتیِ فرد فشار وارد آورده است.

ایزوتوپ‌های پایدار برای شناخت رژیم غذایی گذشته، جابه‌جایی مردمان و سلسله‌مراتب اجتماعی میان جوامع انسانی در کابِسو رِدوندو، کوئوا دِلاس لِچوساس و همچنین در ویه نا، بررسی



سفت‌شدگی مفصل و ورم ستون فقرات در بقایای به‌دست‌آمدهٔ دو فرد در گورستان اواخر دورهٔ رومی (کاسنتاینا، آلیکانته)
الف. ابتدای ستون فقرات
ب.اشعهٔ ایکس از ستون فقرات
ج. فیوژن ستون فقرات
د. نمای جانبی ستون
ث. اشعه ایکس ستون فقرات





آنیکلوز استخوان‌های پای چپ یک مرد بالغ که در گورستان اواخر پلیسیستو (کاسنتاینا) یافت شده است
رادیوگرافی، عدم وجود خطوط شکستگی و همجوشی استخوان‌های تشکیل‌دهنده را نشان می‌دهد. این می‌تواند با سینوستوز مادرزادی یا با آرتروپاتی عصبی (Pie de Charcot) سازگار باشد



آسیب‌شناسی دهان فرد متعلق به دورهٔ اسلامی، سدهٔ سیزدهم، والنسیا
پریودنتیت (بیماری پریودنتال) با درجه بالایی از انقباض آلوئولار و حساب دندان (سارو)

شده‌اند. پژوهشگران در کابِسو دریافتند که الگوی تغذیه برای بخش بزرگی از جامعه یکسان بوده، اما تفاوت‌های مشهودی در میان برخی از افراد وجود داشته است.

گرچه رژیم غذایی مبتنی بر منابع زمینی و کشاورزی بوده است، اما تعداد اندکی از افراد از منابع پروتئینی با سرمنشأ دریایی تغذیه می‌کرده‌اند. از سوی دیگر، میان اعضای جامعه در مقدار مصرف گوشت یا محصولات ثانویهٔ حیوانات (مانند شیر) تفاوت وجود دارد. تفاوتی میان تغذیه کودکان یا بزرگسالان از هر دو جنسیت وجود ندارد و این امر نشان می‌دهد که همگی از رژیم غذایی یکسانی استفاده می‌کردند. جامعهٔ کابِسو رِدوندو از نظر الگوی زیستگاهی، جابجایی کمی داشته و بومی این منطقه بوده است؛ این موضوع می‌تواند این تصور را ایجاد کند که تفاوت‌های مشاهده‌شده در رژیم غذایی برخی از افراد، می‌تواند در رابطه با یک سلسله‌مراتب احتمالی باشد. نتایج متفاوتی طی بررسی جامعه‌ای نزدیک به کابِسو رِدوندو، یعنی در کوئِوا دِلاس لِچوساس (در ویه نا)، با تغذیه‌ای مشابه‌تر میان افراد جامعه به‌دست آمد. جابه‌جایی این جامعه گسترده‌تر از جامعهٔ کابِسو رِدوندو است، به شکلی که در میان ساکنان، افرادی با خاستگاهی از مناطق دیگر شناسایی شده‌اند.

در بررسی دندان انسان‌های مکشوفه در کابِسو رِدوندو، آثاری مشاهده شدند که بیانگر فرسودگی احتمالی ناشی از تماس مکرر با فیبرهای جگن (زنبق زرد) هستند و از آن‌ها برای تهیهٔ نخ و طناب در فعالیت‌های نساجی و تهیهٔ لباس استفاده می‌شود.

مطالعهٔ جوامع انسانی دوران تاریخی

تا پایان دورهٔ مفرغ، حدود ۳۳۰۰ سال پیش، روابط با فرهنگ‌های مدیترانهٔ شرقی، اساساً با فینیقی‌ها و در مقیاس کوچکتری با یونانی‌ها، تغییرات عمیقی را در جوامع بومی به‌وجود آورد که این امر باعث شد تا فرهنگی مختص به این منطقه، یعنی فرهنگ ایبریایی (سده‌های ۷ تا ۱ پیش‌ازمیلاد مصادف با پایان فتوحات روم) شکوفا شود. این فرهنگ، مناطق شرقی و جنوبی شبه‌جزیرهٔ ایبری را تحت‌تأثیر قرار داد و در مراسم تدفین، سوزاندن جسد رواج پیدا کرد.

به‌واسطهٔ بررسی‌های استخوان‌شناسی در بقایای یافت‌شده در گورستان‌هایی مانند کابِسو لوسِرو در گواردامار دِل سِگورا، لِس مورِروس در کرِوِینته یا لا سِرّتا در آلکوی، به‌رغم محدودیت در انجام مطالعات به دلیل وضعیت حفظ‌شدگی نامناسب و خرد شدن استخوان‌ها، نتایج جالب توجهی حاصل شد. در کابِسو لوسِرو از تدفینی مربوط به ۸۷ فرد، بقایای انسانی فراوانی به‌دست‌آمد که پس از سوزاندن جسد، اسکلت فرد را از میان تودهٔ هیزم‌هایی که برای آتش‌زدن جسد استفاده شده بودند جمع کرده‌اند و البته دقت یکسانی برای جمع‌آوری استخوان‌ها اعمال نشده بود. کیفیت سوزاندن اجساد بسیار متغیر است. قبور به شکل انفرادی، دو نفره و سه نفره بودند، با این‌حال قبور انفرادی بیشتر از بقیه هستند. در گورهای دو نفره، عموماً افراد بزرگسال با بزرگسال، بزرگسال با کودک و در گورهای سه نفره، زن، مرد و کودک دفن شده بودند که این امر می‌تواند مربوط به ساختار خانوادگی باشد. در گورها از هر دو جنس و سنین مختلف، از اوان کودکی تا کهولت سن مشاهده می‌شوند. تنها آسیب‌های شناسایی‌شده مربوط به جراحاتی در جمجمه، آرتروز مزمن در ستون فقرات و عوارض دهان و دندان هستند.

در روستاها، بیرون از محدودهٔ گورستان‌ها، چندین تدفین شناسایی شده که همگی مربوط به نوزادانی هستند که سن آن‌ها از چند ماه نخست زندگی فراتر نمی‌رود. در بیشتر موارد آنان را در زیر کف محوطه‌های مسکونی، همچنین محوطه‌های کارگاهی و حتی زیر کف معابد دفن کرده‌اند. فرضیات مختلفی از قبیل عدم وجود درک اجتماعی در مورد کودکان فوت‌شده تا پیش از رسیدن به سنّی معین، آیین‌هایی مرتبط با تأسیس و بازسازی فضاهای خانگی یا کارگاهی و محافظت از خانه و ساکنین آن مطرح شده‌اند.

با رسیدن رومیان، آیین‌های تدفین و سوزاندن همچنان وجود داشت تا این‌که نهایتاً با ظهور مسیحیت، آیین تدفین اجباری شد. در سرزمین آلیکانته گورستان‌های زیادی متعلق به اواخر دورهٔ رومی مربوط به سده‌های ۵ تا ۷ میلادی وجود دارند که مورد کاوش قرار گرفته‌اند. از میان آن‌ها می‌توان به پُلی سیستو در کُسِنتانی، بانیس دلا رِینا در کالپ، اِل آلبیر در آلفاس دل پی یا توسال دِلِس باسِس (در آلیکانته) اشاره کرد. استفادهٔ مجدد از گورها بسیار معمول بوده، به‌طوری‌که دسته‌های استخوان‌های انباشته‌شده در زیر پا یا در پهلوی آخرین متوفی که در وضعیت آناتومی طبیعی قرار داشت، یافت شده‌اند. در برخی موارد تا ۵ فرد در یک گور قرار می‌گرفتند. اجساد در کفن پیچیده می‌شدند و در گورهایی با اشکال مختلف دفن می‌شدند.

گورهایی با بیش از ۱۰۰ فرد بزرگسال از هر دو جنس، نوجوان و کودک در تمام سنین در محوطهٔ باستانی پُلی سیستو کاوش شده‌اند. در مطالعات دیرین‌آسیب‌شناسیِ این افراد، تناوب بالایی از پوسیدگی دندان، جرم دندان، جراحات لثه و همچنین درجهٔ بالایی از فرسایش دندان نسبت به دیگر جوامع مشابه ساکن در نواحی نزدیک‌تر به دریا مشاهده می‌شود. علاوه بر آسیب‌شناسی دهانی، بیماری‌های دیگری نظیر آرتروزهای مزمن، التهاب درون هِشت، بیماری‌های سوخت‌وسازی یا متابولیکی، عفونت، تومور و بیماری التهابی با زمینه‌های ژنتیکی مشاهده شده‌اند. از میان بیماری‌های عفونی، مطالعهٔ انسان‌شناسی روی یک زن بزرگسال که به تب مالت مبتلا بود قابل ذکر است. تب مالت یک بیماری عفونی است که از طریق حیوانات خانگی (بیشتر بز و گوسفند) به انسان سرایت می‌کند. آداب و رسوم اجتماعی - فرهنگی جوامع روستاییِ این دوره، نظیر فعالیت‌های دامپروری، قرارگیریِ جوامع نزدیک به مراتع دامداری و کمبود بهداشت، در کنار شریک شدن محل زندگی با حیوانات خانگی، شیوع این بیماری را تسریع می‌کرده‌اند. دو مورد روماتیسم ستون فقرات در دو فرد، یکی زن و دیگری مرد، واقع در ناحیهٔ خاجی - تهی‌گاهی و در مهره‌ها شناسایی شدند. این بیماری مربوط به عوارض ستون فقرات بوده که یک بیماری التهابی با زمینهٔ ژنتیکی است. همچنین جمود مفصلی در پای چپ یک فرد مذکر شناسایی شده است. این بیماری می‌تواند نتیجهٔ یک جوش‌خوردگی مادرزادی باشد، اما نباید احتمال بیماری عصبی مفاصل پا یا پای شارکوت را از نظر دور داشت. این بیماری باعثِ لَنگ‌شدن فرد مذکور شده و احتمالاً از یک عصا برای راه رفتن استفاده می‌کرده و همین امر موجب آسیب رسیدن به دیگر مفاصل اسکلت وی شده است.

دورهٔ تاریخی قرون وسطی با فتوحات مسلمانان در سال ۷۱۱ میلادی شروع می‌شود. از دورهٔ اسلامی چندین گورستان مورد کاوش و پژوهش قرار گرفته‌اند که از نقطه‌نظر انسان‌شناسی، محوطه‌های باستانی توسال دِ مانیِسس و توسال دِلِس بانیتس در آلیکانته حائز اهمیت هستند. تجزیه و تحلیل‌های ریخت‌شناسی و اندازه‌سنجی بقایای انسانی شناسایی‌شده در گورستان توسال دِلِس بانیتس متعلق به سدهٔ ۸ میلادی، نشان‌دهندهٔ وجود یک شاخهٔ جمعیتی با ویژگی‌های ژنتیکی بومی منطقه است که در ژنوم آن‌ها مقداری از اختلاط نژادی با جوامع آفریقای شمالی وجود دارد. این موضوع با توجه به تحت نفوذ بودن این ناحیه توسط بربرها که موفق شدند شبه‌جزیرهٔ ایبری را اشغال کنند و در ارتش آنان بومیان آفریقایی حضور داشتند، قابل تفسیر است.

بررسی‌های آسیب‌شناسی نشان می‌دهند که این مردمان تحت فشار جسمانی شدیدی قرار داشته‌اند، گرچه الگوهای فعالیت و همچنین تغییر شکل مزمن استخوان‌ها مربوط به بیماری آرتروز، میان مرد و زن متفاوت بوده است، به‌طوری‌که این‌گونه بیماری‌ها فقط در مردان مشاهده می‌شود. عوارض روی استخوان‌ها با عواملی نظیر سن، انجام برخی کارهای خاص و تحمل وزنِ بیش از حد توان بدن ارتباط دارند. بیماری‌های غضروفی که در افراد مؤنث شناسایی شدند، ممکن است با فشار شغلی به‌واسطهٔ انجام فعالیت‌های مختلف و تکراری بدنی مانند چمباتمه‌زدن یا خم‌شدن در ارتباط باشند. رژیم غذایی آنان بیشتر شامل مواد غیرساینده نظیر پروتئین‌های حیوانی

بوده است که البته میزان آن از دیگر جوامع مسیحی آن دوران کمتر است. هیپوپلازی دندان (کمبود پروتئین در بدن که به‌صورت شیارهای افقی روی مینای دندان خودنمایی می‌کند)، بیشتر در زنان دیده می‌شود. در جوامع مسلمان مرسوم بوده که دختران پیش از پسران از شیر گرفته می‌شدند و این امر شاید دلیل رشد ناقص دندان زنان بوده است.

یک گورستان دوران اسلامی متعلق به سده‌های ۸ و ۱۰ میلادی در توسال دِ مانیسِس (در آلبوفِرِتا) روی بقایای شهرِ رومی لوسِنتوم ساخته شده است. مطالعات انسان‌شناسی جسمانی در این گورستان روی بیش از ۷۰ نفر به انجام رسید و مشخص شد که بیشتر آن‌ها متعلق به جوانان بالغ با تعداد مساوی از زن و مرد و همچنین تعداد زیادی کودک هستند. سنِ تعداد زیادی از متوفی‌ها بین سه تا چهار سال ثبت شده و مرگ آن‌ها احتمالاً در ارتباط با دورهٔ بحرانی از شیر گرفتن است. مطالعات آسیب‌شناسی نشان می‌دهد که در این جمعیت، پوسیدگی دندان از شیوع بیشتری برخوردار است و این امر می‌تواند در ارتباط با تغذیهٔ مبتنی بر کربوهیدارت‌ها (غلات) باشد. همچنین نباید کمبود بهداشت دهان را از نظر دور داشت، چرا که بیماری‌های پیوره لثه و جرم دندان نیز در میان این افراد مشاهده شده است. ضمن اینکه در دیگر جوامع اسلامی نزدیک مانند جامعهٔ والنسیا، این‌گونه بیماری‌ها کمتر شیوع داشتند. درجهٔ بالای فرسودگی دندان، با توجه به منابع تاریخی، می‌تواند با نوعی تغذیهٔ مبتنی بر مصرف فراوانِ حبوبات و غلات که به‌خصوص در نان، نشاسته و غذاهای ترکیبیِ استفاده می‌شدند، در ارتباط باشد. ترکیب آرد غلات با ذرات تراشیده شدهٔ سنگِ آس، باعث فرسایش دندان می‌شده که در میان جوامع انسانی پدیده‌ای مشترک بوده است. بر اساس مدارک مکتوب گوناگون آن دوره و بررسی شیارهایِ ریز موجود روی دندان‌ها، مشخص‌شده که منابع دریایی نظیر ماهی نمک‌سود در رژیم غذایی آنان مصرف می‌شده‌اند.

مطالعات انسان‌شناسی روی جوامع مسیحی در اِل فوسار در نوولدا، لا پوبلا دِ ایفاچ در کالپ و صومعهٔ سانتا لوسیا در اِلچه مربوط به اوایل دورهٔ قرون وسطی حائز اهمیت هستند. در پروژهٔ تحقیقاتی در لا پوبلا دِ ایفاچ، تحت مدیریت موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، ۷۳ فرد مورد مطالعه قرار گرفتند که در میان آن‌ها، درصد قابل توجهی بالای ۴۰ سال سن داشتند؛ همچنین بیش از نیمی از این افراد زیر سن بلوغ بودند که این امر نشان می‌دهد که مرگ‌ومیر کودکان زیاد بوده است. بررسی‌های آسیب‌شناسی مشخص می‌کنند که بیماری‌های مختلف مفصلی بر تعداد زیادی از افراد بالغ به‌خصوص در میان‌سالی تأثیر داشته؛ نشانه‌های فشار عضلانی و التهاب درون هِشت در رشد عضلانیِ اندام‌های بالایی چندین فرد؛ عوارض دهانی مانند درجهٔ بالای سایش دندان حتی در افراد جوان و مواردی کم از پوسیدگی دندان مشاهده شده‌اند. از میان موارد مطالعه‌شده، بررسی یک تدفین دو نفره شامل یک زن جوانِ ۱۵ تا ۱۸ ساله در کنار یک جنین حدوداً ۶ ماهه قابل توجه است. کارشناسان احتمال می‌دهند که این مرگ در اثر یک سقط جنین، مستقیماً مرتبط با یک بیماری عفونی یعنی تب مالت، رخ داده است.

در صومعهٔ سانتالوسیا بقایای چندین تدفین مربوط به تاریخ مابین سده‌های ۱۵ تا ۱۸ میلادی مورد کاوش قرار گرفتند. یک گور مدور حاوی بقایای یک تدفین ثانویه از سدهٔ ۱۵ میلادی بود. بررسی‌های انسان‌شناسی و آسیب‌شناسی نشان داد که این اسکلت متعلق به یک مرد ۳۵ تا ۴۰ است که دارای آثار شکستگی در زند زیرین راست، استخوان ترقوه و دنده‌های اول و دوم سمت راست بود که همگی کاملاً بهبود یافته بودند. قابل توجه‌ترین مورد، وجود یک جراحی در جمجمه است که جمجمه سوراخ‌شده و فرد از این عمل جان سالم به‌در برده؛ اما به دلیل اینکه در نواحی نزدیک به این سوراخ اثری از جراحت وجود ندارد، نمی‌توان مشخص کرد آیا این جراحی اساس درمانی داشته یا نه. بی‌ارتباط نخواهد بود که با توجه به وجود چندین عارضه، این آسیب‌ها و شکستگی‌ها را به سقوط از بلندی یا وضعیتی مملو از خشونت منتسب کنیم. گرچه در قرون وسطی در برخی مواقع و احتمالاً به دلیل نرخ بالای مرگ و میر به‌دلیل عفونت، برای سوراخ کردن جمجمه معمولاً از مته استفاده می‌شده، اما انجام جراحی‌هایی با چنین ابزارها و فنونی، از دوران پیش‌ازتاریخ تا آن زمان نیز شناخته شده‌اند.

در ارتباط با دورهٔ مدرن، مطالعات انسان‌شناسی روی یک جمعیت انسانی در محوطه کایوسا دِ اِن سارّیا در آلیکانته قابل ذکر است. در طول سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی درون منطقهٔ مارینا، در جایی که شهر واقع شده بود، تعداد بسیار قابل توجهی از مردمان شمال آفریقا زندگی می‌کردند که در فاصله‌ای نزدیک‌تر به ساحل سکونت داشتند. این افراد در مقابلِ اکثریت مسیحیان قدیمی، جامعهٔ خیلی مهمی را تشکیل می‌دادند. در این دوره رشد جمعیتی آنان دچار رکود شد که دلایل آن عبارتند از: مرگ‌ومیر بیش از حد به‌دلیل بیماری‌های همه‌گیر، تاخت‌وتاز دزدان دریایی از ساحل به سمت خشکی و در نتیجه تاراج، مرگ و اسارت بسیاری از آنان و همچنین شرایط ویژهٔ اخراج این مردمان در سال ۱۶۰۹ میلادی. به همین منظور بود که این مردمان در نواحی داخلی‌تر آلیکانته اسکان داده شدند. در کایوسا عملاً این قوم با هیچ قوم دیگری از اسپانیا، همجواری سکونتی نداشت و به همین دلیل آنان یک جامعهٔ بسته را تشکیل دادند و میان خود زاد و ولد می‌کردند. همین امر باعث شد که کودکان متولد شده، مبتلا به ناهنجاری‌های مادرزادی شوند. از ۱۶ مطالعهٔ انجام‌شده، سه مورد از آن‌ها دارای عیوبی در ستون فقرات، دو مذکر در میان‌سالی به مُهراک یا اِسپوندیلوز در ناحیه کمر و یک کودک ۱۰ تا ۱۱ ساله به مهرهٔ شکاف یا بیرون‌زدگی نخاع مبتلا بودند. این آسیب‌شناسی‌ها، با در نظر داشتن شرایط جسمانی - حرکتی و برخی فعالیت‌های روزانه مانند دروی محصولات کشاورزی که فرد را مجبور می‌کنند حالتی بسیار خمیده داشته باشد و به

دلیل انجام کارهای تکراری که ستون فقرات دچار آسیب می‌شود، با ناهنجاری‌های مادرزادی در ستون فقرات در ارتباط هستند.

کتاب‌شناسی

Arsuaga, J.L.; V. Villaverde; R. Quam; I. Martínez; J. M. Carretero; C. Lorenzo and A. Garcia
2006 "New NeanderthalsremainsfromCova Negra (Valencia, Spain)". *Journal of Human Evolution*, 52. p.31-58.

De Miguel Ibáñez, M.P.
2010 "Una visión de la infancia desde la osteoarqueología de la Prehistoria reciente a la Edad Media". *Complutum*, Vol. 21, Nº 2, p. 135-154.

Fernández-López De Pablo, J.; D. C. Salazar García; M. E. Subirà-Galdacano; C. Roca De Togores; M. Gómez-Puche; M. P. Richards, and M. A. Esquembre-Bebia
2012 "Late Mesolithic burials at Casa Corona (Villena, Spain): direct radiocarbon and palaeodietary evidence of the last forager populations in Eastern Iberia". *Journal of ArchaeologicalScience* 40(1), p. 671-680.

Gómez Bellard, F.
2002 "Apéndice I: Estudio antropológico de las cremaciones". *La necrópolis de cremación de Les Moreres (Crevillente, Alicante, España)* s. IX-VII AC.Alfredo González Prats (Coord.), Alicante, p. 461-469.

López Padilla; D. Belmonte Mas and De M. P. Miguel Ibáñez
2006 "Los enterramientos argáricos de la Illetadels Banyets de El Campello. Prácticas funerarias en la frontera oriental de El Argar". En J.A. Soler Díaz (ed.): *La ocupación prehistórica delsBanyets (El Campello)*. MARQ, Serie Mayor 5, Alicante, p. 119-171.

Mcclure, SB; O. García-Puchol; C. Roca De Togores; B. Culleton and D. Kennett
2011 "Osteologicalandpaleodietaryinvestigation of burialsfromCova de la Pastora, Alicante, Spain". *Journal of ArchaeologicalScience* 38(2), p.420.

Roca De Togores, C.
2007 "Estudio antropológico y paleopatológico". En: *AAVV. La maqbara del Tossal de Manises (Alicante). Tomo II. Serie Excavaciones Arqueológicas Memorias* nº 4. MARQ Museo Arqueológico de Alicante, Diputación Provincial de Alicante, p. 9-70.

Roca De Togores Muñoz, C. and J. Soler Díaz
2010 "Trepanaciones en la Prehistoria. Los casos datados porC14 de las cuevas de la Pastora (Alcoi) y En Pardo (Planes). En A. Pérez and B. Soler (coord.): *Restos de Vida y Muerte.Diputació de València*. p. 117-140.
Salazar García, D.

2011 *Dieta, movilidad y jerarquía en Cabezo Redondo y Cueva de las Lechuzas: estudio mediante análisis isotópicos de carbono*, nitrógeno, azufre y estroncio. Ayudas a la Investigación. Fundación José Mª Soler. Villena.

ایلِتا دِلس بانیِتس، اِل کامپِیو، آلیکانته

مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آدوراسیون مارتینز کارمونا، خوان آنتونیو لوپِز پادیلا، خورخه سولِر دیاز

.La Illeta dels Banyets, El Campello, Alicante

Manuel H.Olcina Doménech, Adoración Martínez Carmona, Juan Antonio López Padilla, Jorge A. Soler Díaz





بازسازی خیابان اصلی شهر ایبری ایلِتا دِل بانیِتس

ایلِتا دِل بانیِتس یکی از بقایای مهم در ساحل آلیکانته است. موقعیت ویژهٔ آن در منطقهٔ شمال شهرستان اِل کامپِیو، نزدیک نقطهٔ تلاقی ساحل با منطقه‌ای با شیب‌های تند کوچک است که بر تمام خلیج احاطه دارد. همین ویژگی برای ساکنان منطقه از دورهٔ نوسنگی تا پیش از روم جذاب بود. در دورهٔ باستان تا سده‌های میانی، این منطقه یک شبه‌جزیره بود، اما در زمانی نامشخص، بعد از سدهٔ ۱۱ میلادی، بخشی که این منطقه را به ساحل متصل می‌کرد، به دلیل فرسایش نامتقارن، تخریب شد. همین مساله باعث نامگذاری فعلی آن شد. این منطقه، تا اواسط سدهٔ ۲۰ میلادی، یعنی تا زمانی که بندر مصنوعی برای ایجاد دسترسی برای ماهیگیران ساخته شد، از قاره (اروپا) جدا مانده بود.

این بقایای باستانی از سدهٔ ۱۷ میلادی شناخته شده بودند، اما به دلیل مشکلات دسترسی به این زمین‌ها، منزوی و محفوظ مانده بودند. نخستین کاوش‌ها در دههٔ سال‌های ۱۹۳۰ میلادی و زمانی‌که موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته تازه تأسیس شده بود و نیاز داشت تا قطعاتی را برای مجموعهٔ خود گردآوری کند، آغاز شد. در ابتدا این موزه تحت مدیریت خوسه سِنِت و همچنین فرانسیسکو فیگراس پاچِکو اداره می‌شد. جنگ داخلی باعث توقف فعالیت‌ها شد، تا این‌که در سال ۱۹۷۴ میلادی فعالیت‌ها از سر گرفته شد. در آن زمان یک پروژهٔ شهرسازی، بقایای آثار باستانی را تهدید می‌کرد. انریکه یوبِرگات کونِسا، ۱۵ کاوش باستان‌شناختی در این محوطه انجام داد که در نتیجهٔ این کاوش‌ها، اهمیت باستانی این درون‌بوم آشکار شد. نتایج تحقیقات وی در سال ۱۹۷۸ میلادی باعث شد تا محوطه به عنوان میراث‌فرهنگی شناخته شود. سرانجام در سال ۱۹۹۹ میلادی مجلس نمایندگان آلیکانته به‌منظور حفظ جایگاه فرهنگی ایلِتا و تبدیل آن به یک مکان عمومی (دولتی)، آن را در اختیار خود گرفت. این محل در حال حاضر یک موزه در فضای باز است که بازدیدکنندگان نشانه‌هایی از فرهنگ‌های کهن را در آن مشاهده کرده و شیوهٔ زندگی آن‌ها را درک می‌کنند.

ایلِتای پیش‌ازتاریخ

کهن‌ترین شواهدِ سکونت این سرزمین به حدود ۵۰۰۰ سال پیش و اوائل دورهٔ مِس بازمی‌گردد. این تاریخ‌گذاری نتیجهٔ اطلاعات حاصل



عکس هوایی از ایلتا دنس بانیتس که در آن ساختارهای پیش‌ازتاریخ با رنگ سیاه، دورهٔ آغاز تاریخی به رنگ قرمز و دورهٔ رومی به رنگ آبی مشخص شده است. ۱. محوطهٔ پیش‌ازتاریخی کابانا، ۲. تومبا آرگاریسا، ۳. منابع مربوط به دورهٔ مفرغ، ۴. منابع فازهای شهری آغاز تاریخی، ۵. کارگاه‌های اسپارتو، ۶. فضای ماهی نمک‌سودشده، ۷. آلمازارا، ۸. معبد الف، ۹. انبار، ۱۰. معبد، ۱۱. محل‌های مسکونی، ۱۲. لاگارها، ۱۳. محل پرورش ماهی در دورهٔ رومی (جنوب شرقی)، ۱۴. محل پرورش ماهی در دورهٔ رومی (جنوب غربی)، ۱۵. حمام رومی

از نمونهٔ کربنی است که در یک لایه از اتاق تقریباً مدور به دست آمده است. این اتاق دارای دیوارهایی از جنس گل و سنگ است که مستقیماً بر روی کف سنگ قرار گرفته است. از داخل اتاق، علاوه بر چندین قطعه از ظروف سفالی، دو ظرف سفالی ذخیرهٔ آذوقه نیز به دست آمد. همچنین در آن، کارگاهی برای ساخت ابزار از جنس سنگ چخماق و مجموعه‌ای از صدف که احتمالاً برای ساخت اشیای تزیینی انبار شده بودند، کشف شد. اتاق پیش‌گفته در میان سازه‌های دیگر این درون‌بوم ساحلی، تنها سازهٔ این دوره است که کاوش و تاریخ‌گذاری دقیق شده است.

تعیین دقیق ابعاد این سازهٔ سنگ آهکی و همچنین تعداد ساکنین آن در دورهٔ مفرغ، کاری بسیار دشوار است. دلیل این امر از یک طرف فرسایش طبیعی بخشی از منطقه و از سوی دیگر انفجارهای ویرانگری است که برای اتصال آن به شبه‌جزیره رخ داده است.

اطلاعات باستان‌شناختی در مورد ساخت‌وسازهای دورهٔ مفرغ منطقه، نتیجهٔ فعالیت‌های انجام‌شده توسط فرانسیسکو فیگِراس پاچکو در سال‌های ۱۳۹۰ میلادی و به‌ویژه فعالیت‌های تحت مدیریت یوبرگات بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۶ میلادی است. نتایج فعالیت‌های یوبرگات، به‌رغم این‌که به مدت چند دهه در بایگانی موزه نگهداری شدند، هرگز منتشر نشدند. نخستین کاوش‌های انجام‌شده در سال‌های آغازین سدهٔ ۲۱ میلادی و پیش از موزه‌ای‌شدن این درون‌بوم، باعث شد تا اسناد فوق و نتایج مطالعات روزآمد شوند.

امروزه به‌طور دقیق می‌دانیم که مردم ایلِتا دِلس بانیِتس، جنوبی‌ترین دورن‌بومِ فرهنگ آرگار را بنا کردند، فرهنگی که در جنوب‌شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبریا بین سال‌های ۲۲۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش‌ازمیلاد گسترش یافت. شرقی‌ترین سرحدات این فرهنگ سرزمین‌های جنوب آلیکانته بودند. گرچه اطلاعاتی در مورد خانه‌های آرگاریک در دست نیست، اما نشانه‌های مهم دیگری مانند چندین سازهٔ آبی مربوط به ذخیره و چندین قطعهٔ کانال‌کشی برای رساندن آب و یک سری قبور، مطابق با رسوم فرهنگ آرگاریک، در زیر کف منازل یافت شده‌اند.



نمای شمال‌غربی مخزن شمارهٔ ۱ مربوط به التا دنس بانیتس، کاوش‌های سال ۲۰۰۱ میلادی
مواد موجود و آزمایش‌های رادیوکربن نشان می‌دهد که این محوطه مربوط به ۱۶۰۰ - ۱۹۰۰ پیش‌ازمیلاد است.

تاریخ‌گذاری کربن ۱۴ بر روی منبع ذخیرهٔ آب و دیگر سازه‌های مربوط به آن نشان داده که تاریخ ساخت قدیمی‌ترین آن‌ها حدود سال ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش‌ازمیلاد بوده و از این تاریخ، منبع ذخیره هرگز پُر نشده است. احتمالاً ترک این منبع با ساخت دومین منبع ذخیره که آن نیز در سال ۱۳۵۰ پیش‌ازمیلاد، خالی از سکنه و متروکه شد، مصادف است.

تمام قبور یافت‌شدهٔ فرهنگ آرگاریک در غربی‌ترین بخش محوطه متمرکز هستند. این بخش نزدیک‌ترین محل به سواحل بوده و جایی است که لایه‌ها بیشترین تراکم را دارند. تقریباً همهٔ قبور بیضی‌شکل یا چهارگوش بوده و بخش اعظم آن‌ها قبور دو نفره‌اند که اسکلت‌های یک مرد و زن بزرگسال درون آن‌ها قرار دارد. در برخی از آن‌ها دو جسد در کنار یکدیگر قرار دارند که به پهلو خوابیده و پاهای یکی در میان پاهای دیگری قرار می‌گیرد: مردها به پهلوی چپ و زن‌ها به پهلوی راست. این سبک خوابانیدن اجساد مربوط به شیوهٔ آیینی تدفین در قبور آرگاریک است. بر عکس، در برخی موارد، اسکلت زن در یکی از گوشه‌های گور جمع‌شده تا فضا برای تدفین بعدی (مرد) فراهم شود. در میان لوازم موجود در این قبور می‌توان به چندین خنجر فلزی، کاسه‌های سفالی و به‌ویژه به مجموعه‌ای از دکمه‌های عاجی متعلق به یک مرد بزرگسال اشاره کرد که بیش از پنجاه عدد از آن‌ها در یک قبر یافت شده‌اند. به دلیل موقعیت آن‌ها به نظر می‌رسد که دکمه‌ها متعلق به پیراهن یا اورکتی بوده که متوفی در زمان تدفین به تن داشته است. اطلاعات رادیوکربن به‌دست‌آمده تاریخ این اسکلت‌ها را حدود ۱۷۵۰ تا ۱۶۰۰ پیش‌ازمیلاد تخمین زده و زمان فوتشان را در فصلی سرد تعیین کرده است.

پایان دورهٔ مفرغ در ایلِتا به سختی قابل تشخیص است. منازل ایبریایی که ۸۰۰ سال بعد در همان مکان ساخته شدند، به شدت



دکمه‌های ساخته‌شده از عاج
ایلتا دنس بانیتس
دورهٔ مفرغ
حدود ۱۷۰۰ - ۲۰۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر: ۹۲۸۷، ۹۲۸۸، ۹۲۸۶، ۱۵۳۴۶، ۸۸۴۲، ۸۸۴۱

به لایه‌های پیش‌ازتاریخ آسیب رساندند. به‌واسطهٔ برخی از آثار باقی مانده، می‌توان گفت زندگی مردم در این محوطه تا حدود ۱۲۰۰ پیش‌ازمیلاد یا حتی کمی بعد از آن یعنی تا پایان دورهٔ مفرغ ادامه داشته است. در هر صورت، مشخص است که تا زمان تغییر هزاره در ایلِتا دِلس بانیِتس دیگر مسکونی نبوده است.

ایلِتا در دورهٔ آغاز تاریخی

در طول سده‌های پنجم تا سوم پیش‌ازمیلاد، یونانی‌ها، پونی‌ها و رومی‌ها در مدیترانهٔ غربی در زمینهٔ تجارت با یکدیگر رقابت می‌کردند. در این شرایط، مردم مناطق مرتفعِ شبه‌جزیرهٔ ایبری که تمایل زیادی به منابع معدنی فلزی داشتند، مهمترین مقاصد جذب این تجار بودند. یونانی‌ها شهرهای اِمپوریون یا (آمپوریاس امروزی) و رودس (روساس امروزی) را در خیرونا بنا کرده بودند، جنوب شبه‌جزیره نیز توسط فینیقی‌ها کشف شده بود که در آن زمان، به مانند سواحل شمال آفریقا، جزایر ساردِنی، ایبیسا و بخشی از سیسیل محل سکونت پونی‌ها بود. روم نیز به یک شهر کِسِل‌کننده تبدیل شده بود و با توجه به آنچه از پیمان‌های رومی - پونی بر می‌آید، در حال رسیدن تدریجی به قلمروهای جدید و توسعهٔ مناطق تحت نفوذ اقتصادی خود بود. قلمروی فعلی استان آلیکانته محل سکونت کنتستانی‌ها، قوم ایبریایی با مشخصات منحصربه‌فرد خود بود.

در ایلِتا این موقعیت با دو مرحله اشغال و مشخصه‌های شهری متفاوت منعکس می‌شود. در مرحله نخست، ظروف سفالی، به‌ویژه لیوان‌های آتِنی بین اواخر سدهٔ پنجم و نیمهٔ اول سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد گسترش یافت. سیستم دفاعی در این مرحله به صورت دیواری بود که در نزدیک‌ترین منتهی‌الیه جزیره به ساحل ساخته شده بود. این دیوار پر پیچ بر روی سطح شنی بکری مانند حائلی میان دورهٔ ایبریایی‌ها و دورهٔ مفرغ ساخته شده بود. ردیف پایینی لایهٔ درونی دیوار با سنگ‌های بزرگ آهکی ساخته و به وسیلهٔ سنگ‌های نتراشیده به شکلی منظم پر شده بود.

تاکنون بقایای دیوارهای غیرمرتبط با این دیوار در تمام محدودهٔ کاوش یافت شده‌اند. در حال حاضر این دیوارها اجازه نمی‌دهند تا بتوان محدودهٔ شهری را تعیین کرد؛ اما دارای اطلاعات جالبی هستند. بسیاری از این دیوارها با تکنیک‌های ویژه‌ای ساخته شده‌اند که در مرحلهٔ بعد، در میان جوامع ساحلی سدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد مانند مردم اُرال، دیده نمی‌شود. پی دیوارها حاوی سنگ‌های بزرگ نتراشیده است که به‌طور منظم چیده شده و از هر دو بخش خارجی دیوار بیرون زده‌اند. بقایای دیوارها نشان می‌دهند که خیابان‌کشی‌ها با مرحلهٔ دوم شهرنشینی مطابقت ندارند. تخریب این ساختمان‌ها و بناکردن ساختمان‌های مرحلهٔ بعدی بسیار سریع انجام شده است. مطالعات نشان می‌دهد که برخی از سازه‌های مرحلهٔ دوم مستقیماً بر روی بقایای دیوارهای قدیمی یا بر روی لایه‌های مورد استفاده در مرحلهٔ اول و بدون هیچ وقفه و نشانه‌ای از تخریب و ترک محوطه، ساخته شده‌اند.

بهترین سازهٔ باقی‌مانده از این مرحله، یک منبع ذخیرهٔ چهارگوش آب است که قسمتی از آن کاوش‌شده و مابقی آن در ترانشهٔ کاوش‌شدهٔ دورهٔ مفرغ قرار دارد. این مخزن به ابعاد ۲۰/۵ در ۵۰/۵ متر در دیوار داخلی، عمیق‌ترین و حجیم‌ترین مخزن پیش‌ازتاریخ است که قسمت پایین دیوار آن قلوه سنگ و قسمت بالای آن با سنگ‌های چیده‌شده در کنار یکدیگر ساخته شده است. ساخت این مخزن در دو زمان مختلف انجام شده است. بخش پایینی آن با بقایای ساخت‌وساز مرحلهٔ نخست و تعداد زیادی از قطعات سفال مربوط به آمفوراهای وارداتی و سفال جنس آتِنی پر شده است. بقایای بخش بالایی آن نشان‌دهندهٔ استفادهٔ طولانی‌مدت از آن به‌عنوان محل تخلیهٔ زباله در طول دورهٔ دوم شهرنشینی است.

ساخت مرحلهٔ دوم شهرنشینی در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد آغاز شد و این مرحله تا نیمهٔ اول سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد ادامه داشت. بر اساس یک معماری کاملاً حساب‌شده، دو خیابان عریض که طول ایلِتا را درمی‌نوردیدند، ساخته شد. این دو خیابان

را خیابان‌های مورب باریک‌تری قطع می‌کردند و ساختمان‌های مسکونی در آن‌ها ساخته شدند. راه دسترسی به این منطقه از طریق دروازهٔ دوجدارهٔ دفاعی واقع در منطقهٔ زبانهٔ ساحلی امکان‌پذیر بود.

تجارت و تبدیل مواد اولیه، اصلی‌ترین فعالیت ساکنین این درون‌بوم بود. تجارت دریایی به لطف موقعیت شبه‌جزیره که با ساحل، دو بندر طبیعی داشت، انجام می‌شد. در این بنادر کشتی‌هایی که فرآورده‌های ساخته‌شده در این منطقه را صادر می‌کردند، پهلو می‌گرفتند. با توجه به مواد یافت‌شده در ایلِتا، کالاهایی را از بخش‌های مختلف مدیترانه از جمله: از یونان ظروف تزیینی با لعاب سیاه آتنی، آمفوراهای کورینتیوسی، آمفوراهایی از یونان بزرگ (منطقه‌ای ساحلی در ایتالیای جنوبی در ناحیهٔ خلیج تارانتو) و شبه‌جزیرهٔ ایتالیا، سفال سیاه اتروسک و سفال لاتزیو با نقوش کندهٔ کوچک، از شمال آفریقای پونی ظروف با لعاب سیاه، ظروف سفالی معمولی برای آشپزخانه، از حوزهٔ تنگه (جبل‌الطارق) سفال از نوع کواسی و آمفورا و از جزیرهٔ ایبیسا سفال‌های منقوش، خاکستری رنگ و به‌ویژه آمفورا وارد می‌کردند. ایلِتا به عنوان یک محل عبور و انبارسازی کالاهای مختلف مانند ظروف و محتویات آمفوراها و همچنین فرآورده‌های نساجی، مواد غذایی و دیگر عناصر مربوط به تعدیل هزینه عمل می‌کرد. برخی از قطعات سفالی دارای نوشته‌هایی به خط ایبریایی، یونانی - ایبریایی و پونی هستند. اکثر این نوشته‌ها بر روی قطعات سفال آتنی با لعاب سیاه نوشته شده‌اند و معمولاً در بخش کف بیرونی قطعات دیده می‌شوند. اما نوشته‌ها منحصر به این محصول نیستند، همچنین بر روی یک کاسهٔ سفالی پونی با لعاب قرمز و بر روی دستگیره‌های یک بشقاب سفالی خاکستری دسته‌دار و درب‌دار یونانی نیز دیده می‌شوند. در تمامی موارد پس از پخته‌شدن قطعه بر روی آن می‌نوشتند. قطعات دارای خطوط که در ایلِتا کشف شده‌اند، یکی از گسترده‌ترین مجموعه‌های تولیدشده در حوزهٔ ایبری هستند و گرچه شکسته و ناقص‌اند، اما ارتباط میان تجار و خریداران را نشان می‌دهند و همچنین نشان‌دهندهٔ گستردگی تاریخی استفاده از این خط و پوشش جغرافیایی مبادلات هستند.

مشخصهٔ بارز تجارت در این مرحله، یوبرگات را به این رهنمون ساخت که در سال ۱۹۹۳ میلادی آن را یک مکان مشابه با صور در جنوب لبنان و کارتاژ یا کادیس «قادس» بداند، اماکنی که در آن‌ها مبادلات محصولات و تبادل کالاها به‌واسطهٔ حضور یک قدرت مذهبی، تضمین شده بود. قرارگیری دو معبد ایلِتا در قسمت مرکزی آن در همین ارتباط بود. معبد «الف» با یک ورودی که دو طرف آن دو ستون هشت وجهی قرار داشت و دارای بدنه‌ای سه قسمتی، یادآور الگوهای معابد با سنن قدرتمند فینیقی و پونی بود. نمونه‌های مشابه این معابد در تمام حوزهٔ مدیترانه از کیتیون (در قبرس)، موزیا در ساردِنی و در شهر کارتاژ پراکنده بودند. معبد «ب» ساختمانی چهارگوش به ابعاد ۸ متر در هر ضلع با زوایا به سمت چهار جهت جغرافیایی بود. گرچه این معبد مطابق با قدیمی‌ترین الگوهای معماری ساخته شده؛ اما شبیه‌ترین معابد به آن در دنیای پونی در صومعهٔ کارتُن در کارتاژ و تارّوس در ساردنی وجود دارند. در داخل معبد یک بنای سنگی یادبود مانند سنگ بناهای موجود



کاسهٔ سفالی آتنی سیاه رنگ با کتیبهٔ ایبری
ایلتا دِلس بانیتِس
دورهٔ ایبری جدید، ۳۲۵-۳۷۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۴۴۱۹

در گورستان‌های پونی و یک عودسوز با سردیس زن قرار داشت که یوبرگات آن را با خدای باروری و دنیای پس از مرگ و مارین سِبایوس آن را با الههٔ تانیت مرتبط می‌دانند. وجود یک سری اشیاء تدفینی در بخش جلویی معبد به همراه یک شمشیر ایبریایی، دستبندی با یک نشان و تعدادی میخ باعث‌شده برخی از محققان آن را به مثابهٔ یک قبر یا مقبرهٔ یک سرباز گمنام مربوط به معبد تفسیر کنند که به همین منظور آن را زیارتگاهی برای "کی" از قهرمانان درگذشته در نظر گرفته‌اند. از ویژگی‌های معماری ساختمان ارتفاعی بلند آن از مابقی ساختمان‌ها و همچنین ساخت آن در جهتی است که نور زمستانی به آن وارد شده و مستقیماً بر روی محراب تابیده شود، این ویژگی نشان می‌دهد که معبد برای وقف به خدای زمان مانند بعل یا کرونوس - ساترن بوده و کارکرد آن مطالعهٔ تقویم و زمان بوده است.

افزون بر این ایلِتا یک مرکز مهم تولیدی بود و دارای یکی از بهترین مجموعه ساختمان‌های کشف‌شده در خصوص تغییر مواد اولیه در جامعهٔ ایبریایی کنتستانی است. حداقل دو مکان برای تولید شراب، یک آسیاب روغن‌کشی، یک آبجوسازی، یک کارگاه جگن بافی و ساختمان‌هایی مخصوص نمک سود کردن ماهی وجود دارد. این مجموعه با چندین کارگاه سفال‌گری واقع در نزدیک‌ترین ساحل برای ساخت آمفوراهای مورد استفاده در نگهداری فرآورده‌های ایلِتا و حمل‌ونقل آسان دریایی آن‌ها تکمیل می‌شد. تمرکز ساختمان‌های تولیدی محافظت‌شده توسط یک بارو در مکانی این چنین کوچک، استفاده از قانون ساخت و مصالح ساختمانی بیگانه با دنیای کنتستانیِ





مجمر سفالی به شکل سر الهه دمتر (الهه باروری زمین و حاصلخیزی در اساطیر یونان باستان)
ایلتا دِلس بانیتس
دورهٔ ایبری
۲۵۰-۴۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۵۹۰۱

آتشدان سنگی
ایلتا دِلس بانیتِس
دورهٔ ایبری، ۳۰۰-۴۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۷۰۸

درون‌بومی، علاوه بر مزیت‌های قدرتمند پونی که معماری و آداب و رسوم ساکنان ایلِتا را اشباع می‌کنند، نشان‌دهندهٔ نفوذ قوی این فرهنگ در بناکردن و نگهداری این مجموعهٔ اقتصادی است.

صید یکی از فعالیت‌هایی بود که ساکنان جزیره انجام می‌دادند و به تناوب ابزارهایی مانند قلاب ماهیگیری و وزنهٔ تور در این محوطه پیدا می‌شود. از میان بقایای مواد طبیعی نگهداری شده، بقایای گونه‌های ماهیان پرورشی در اندازه‌های متوسط و کوچک یافت‌شده که به دلیل وجود نشانه‌هایی از کار به نظر می‌آید که این آبزیان در تهیه کنسرو استفاده می‌شدند. با این حال، نبود ابزار کشاورزی در ثبتِ مواد نشان می‌دهد که، با توجه به مطالعات بذرشناسی برای نشان دادن مصرف آن‌ها، ساکنان ایلِتا به کشاورزی اشتغال نداشته و با سرزمین‌های اطراف غلاتی از قبیل گندم، جو، و میوه‌هایی مانند انجیر، سیب و گلابی، انار، انگور و زیتون را تجارت می‌کردند.

تنها یک خانه که دارای چهار اتاق، یکی از آن‌ها برای سکونت، و یک حیاط بزرگ که احتمالاً بخشی از آن مسقف بود، یافت شده است. نبود فضا برای سکونت فرضیات مختلفی را دربارهٔ سکونت ساکنان ایلِتا مطرح می‌کند که قابل قبول‌ترین آن‌ها در حال حاضر این است که طبقات فوقانی ساختمان‌ها برای سکونت و طبقات زیرین برای انجام کار مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

گورستان مربوط به این دورهٔ استقراری، در ساحل پیشین ایلِتا قرار دارد. سوزاندن ثانویه اجساد در هفت مورد دیده می‌شود که بقایای آن‌ها در چاله‌های چهارگوش یا بیضویِ حفر شده در زیرلایه‌های آهکی قرار داده شده‌اند. اشیاء تدفینی بسیار اندک بوده؛ اما تمام آن‌ها نشان‌دهندهٔ اعتقاد به دنیای پس از مرگ در فینیقی - پونی است. برجسته‌ترین اشیاء تخم‌های تزیینی شترمرغ هستند که دارای سطحی صاف‌اند، مجموعهٔ ظروف سفالی و چند قطعهٔ کوچک از نقره به شکل عدد هشت لاتین که به نظر می‌آید نماد اوروبروس یا دنب خوار نیز دیده می‌شود.

ایلِتای رومی

تا اواخر سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد، بناهای واقع در اطراف شهر لوسِنتوم افزایش می‌یابد. یکی از این ویلاها که به منظور استفاده از منابع دریایی مورد استفاده قرار می‌گرفت در زمین مجاور ایلِتا بنا شد. در اطراف این بنا چند ساختمان مجزا و چند محل پرورش ماهی یا حوضچه در منطقهٔ ساحلی وجود دارند. در بزرگترینِ این ساختمان‌ها، یک حیاط با یک راهرو در یکی از دو طرف آن وجود دارد که اتاق‌ها در اطراف این راهرو پخش شده‌اند. به نظر نمی‌آید که مالک آن صاحب حوضچه‌های پرورش ماهی باشد، زیرا فاقد عناصر مربوطه است. در چندین مکان دیگر منازلی با همین ویژگی‌ها یافت شدند که یوبرگات بر اساس آن، فرضیهٔ چند خانواری منازل را مطرح کرد. در محل آشپزخانهٔ روستایی یک دستگاه پرس برای روغن‌کشی وجود دارد که تنها از آن تخته سنگی برای نگهداری تیرچه دستگاه باقی مانده است.

در یک ساختمان مجزا با چشمه‌های آب کوچکی با گردش خطی وجود دارد. این خانه دارای عناصر اصلی بود: یک سالن سرد



محل پرورش ماهی در ضلع جنوب شرقی در ایلتا دلس بانیتس

با یک وان کوچک آب در دمای محیط، حمام گرم (تپیداریوم) و یک سالن داغ. حمام گرم و سالن داغ دارای زیرسوز بودند، سیستم گرمایشی متشکل از یک محفظهٔ هوا ساخته شده از نیم‌ستون‌های آجری یا سنگی است که هوای گرم از یک کوره واقع در فضای خارجی موسوم به مشعل‌خانه در آن جریان داشت. بر روی این کوره یک دیگ قرار می‌گرفت که آب گرم وان کوچک دیگری را در گرم‌خانه‌ای که درب‌های آن کشویی بود تأمین می‌کرد. بقایای بازسازی شدهٔ معماری نشان می‌دهد که سقف سالن گرم و سالن داغ گنبدی‌شکل بوده تا بخار آب پس از سرد شدن به‌طور یکنواخت روی دیوارها به آرامی به پایین بلغزد. این دو سالن در محل اتصال دیوار به سقف با جنس اندود و با اشکال استوانه‌ای شکل ابزارکاری و تزیین شده بودند. به دلیل نبود شواهدی مبنی بر وجود گنبد در سالن سرد، باید آن را دارای سقف فرض کنیم.

کاوش‌های اخیر وجود سازه‌های دیگری با همین قدمت را نشان می‌دهند که آثار کمی از آن‌ها به‌دست آمده است. تا به امروز دو ساختمان با دو اتاق شناسایی شده‌اند که دارای سقفی سبک بوده و این سقف با دو تیرک نگه داشته می‌شد. گرچه کاربری این دو ساختمان مشخص نشده، اما وجود آن‌ها نشان می‌دهد که در پژوهش‌های آینده ساختمان‌های بیشتری از سکونت در ایلِتا مشخص شده و اطلاعات ما در این زمینه افزایش خواهد یافت.

ساحل آلیکانته تنها مکانیست که در آن وجود حوضچه‌های رومیِ پرورش ماهیان یافت شده‌اند، حوضچه‌هایی که در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا، جنوب فرانسه یا شمال آفریقا به وفور وجود دارند. اکثر این حوضچه‌ها جزیی از ویلاهای لوکسی بودند که در آن‌ها مالکین، به پرورش ماهیان برای مصرف شخصی خود می‌پرداختند. این حوضچه‌ها در خاوه آ، کالپه، شهر آلیکانته و ایلِتا دِلس بانیِتس قرار دارند. تمامی این مناطق در منتهی‌الیه جنوب‌شرقی و جنوب‌غربی استان آلیکانته واقع‌شده و تاریخ آن‌ها به سده‌های اول و دوم میلادی باز می‌گردد.

حوضچه‌های جنوب‌شرقی دارای ورودی‌های دریایی‌ای هستند که نفوذ آب در حوضچه‌ها را تضمین می‌کنند. در کل ۴ حوضچه به شکل مستطیل وجود دارد. سه تای آن‌ها در موازات یکدیگر

و بیشتر متمایل به شمال‌غربی - جنوب‌شرقی هستند، هرچند جنوب‌غربی‌ترین حوضچه عملاً به دلیل فرسایش ناپدید شده است. حوضچهٔ باقی مانده به ابعاد ۸/۸۵ در ۲/۸۵ متر بزرگترین آن‌هاست. عمق آن از کف تا سطح بالایی دیوارها بین ۱/۴ و ۲ متر است.

تمام حوضچه‌ها به‌واسطهٔ دهانه‌هایی که در برخی موارد محل تراشیدن و لغزیدن دریچه‌های عمودی به‌منظور جلوگیری از عبور ماهیان از یک حوضچه به حوضچهٔ دیگر حفظ شده‌اند، با دریا و بین یکدیگر ارتباط دارند.

حوضچه‌های جنوب‌غربی دارای دو حوضچه در کنار یکدیگر به شکل مستطیل و با ابعاد متفاوت هستند و با دیواره‌های کوتاه از یکدیگر جدا شده‌اند، اما به‌واسطهٔ یک دهانهٔ مرکزی که بسیار فرسوده شده با یکدیگر ارتباط دارند. درجهٔ فرسایش آن قابل توجه است، تا حدی که امروز کمی در آب فرو رفته و تمام اجزای آن برای جداسازی از آب‌های آزاد از بین رفته‌اند و بدین ترتیب نشانه‌هایی از کانال‌های ارتباطی با آن هم وجود ندارد. ابعاد حوضچهٔ شمال‌غربی ۶/۳۸ در ۲/۷۰ متر و ابعاد حوضچهٔ جنوب‌شرقی ۴ در ۲/۳۰ متر است. عمق آن‌ها به دلیل انباشت سنگ ناشناخته است.

حوضچه‌های ایلِتا، برخلاف حوضچه‌های مناطق دیگر که به آن‌ها اشاره شد، با خانه‌های لوکس اختلاطی ندارند که به همین دلیل ما آن را به‌عنوان تأسیسات پرورش ماهی با حجم بالا فرض می‌کنیم. تاسیساتی که برای پرورش انواع مختلف ماهیان به منظور فروش آن‌ها به عنوان ماهی تازه به بازارهای کم‌وبیش بزرگ شهرهای نزدیک در روم (لوسنتوم در جنوب و آیون - بیاخویوسا در شمال) و همچنین به دیگر مصرف‌کنندگان در خانه‌های ساحلی یا نزدیک به ساحل مرکزی آلیکانته اختصاص یافته‌اند. مالک آن‌ها احتمالاً مالک اقامتگاه کشف‌شده در ایلِتا نیست، بلکه متعلق به مالک خانه‌ای است که در فاصلهٔ ۵۰۰ متری به سمت داخل و در خلاف جهت ساحل قرار داشت.

کتاب‌شناسی

Aragones, L.; R. Tomas; M. Cano; E. Rosillo and I. Lopez
2017 "Influence of Maritime Construction withinProtected Archaeological Sitesalong Coastal Areas: Los Baños De La Reina (Alicante), Spain". *Journal of Coastal Research*: Volume 33, Issue 3: pp. 642 – 652. https://doi.org/10.2112/JCOAS-TRES-D-16-00016.1.

Garcia Martin, J. M.
2003 *La distribución de cerámica griega en la Cotetania ibérica: el puerto comercial de La Illeta dels Banyets*. Instituto Alicantino de Cultura Juan Gil-Albert.

Lopez Serrano, D.; A. Martinez Carmona, M. Olcina Domenech; F. Sala-Selles and A. Valero Climent
"Ritos para el mas allá en la Illeta dels Banyets (El Campello, Alicante)". En *X Coloquio Internacional del Centro de Estudios Fenicios y Púnicos: MARE SACRVM*. Religión, cultos y rituales fenicios en el Mediterráneo (en prensa).

Llobregat Conesa, E.
1993 "L´Illeta dels Banyets (El Campello, Camp d´Alacant). ¿Fou un Emporion?"*Homenatge a Miquell Tarradell. EstudisUniversitarisCatalans*, XXIX. Setè de la tercera època. Barcelona, 421-428.

Olcina Domenech, M. (coord.)
1997 *La Illeta dels Banyets:(El Campello, Alicante): estudios de la Edad de Bronce y época Ibérica*. Museo Arqueológico de Alicante-MARQ.

Olcina Domenech, M.; A. Martinez Carmona and F. Sala Selles
2009 *La Illeta dels Banyets (El Campello, Alicante). Épocas Ibérica y Romana, I. Historia de la investigación y síntesis de las intervenciones recientes*. Museo Arqueológico de Alicante-MARQ, Serie Mayor, 7. Alicante.

Olcina Domenech, M. and F. Sala
2017 "La Illeta dels Banyets de El Campello. Algo más que un unicum ibérico". En F. Pados and F. SALA (eds.): *El Oriente de Occidente, fenicios y púnicos en el área ibérica*. VIII edición del coloquio internacional del CEFYP en Alicante: 257-284.

Olcina Domenech, M. and R. Perez (eds.)
2015 *La Illeta dels Banyets y los viveros romanos de la costa mediterránea española: cuestión de conservación: actas de las jornadas celebradas en el MARQ*, 20 y 21 de noviembre de 2014. Museo Arqueológico de Alicante-MARQ.

Soler Diaz, J.(ed.)
2006 *La ocupación prehistórica de la" Illeta dels Banyets"(El Campello, Alicante)*. Museo Arqueológico de Alicante-MARQ.

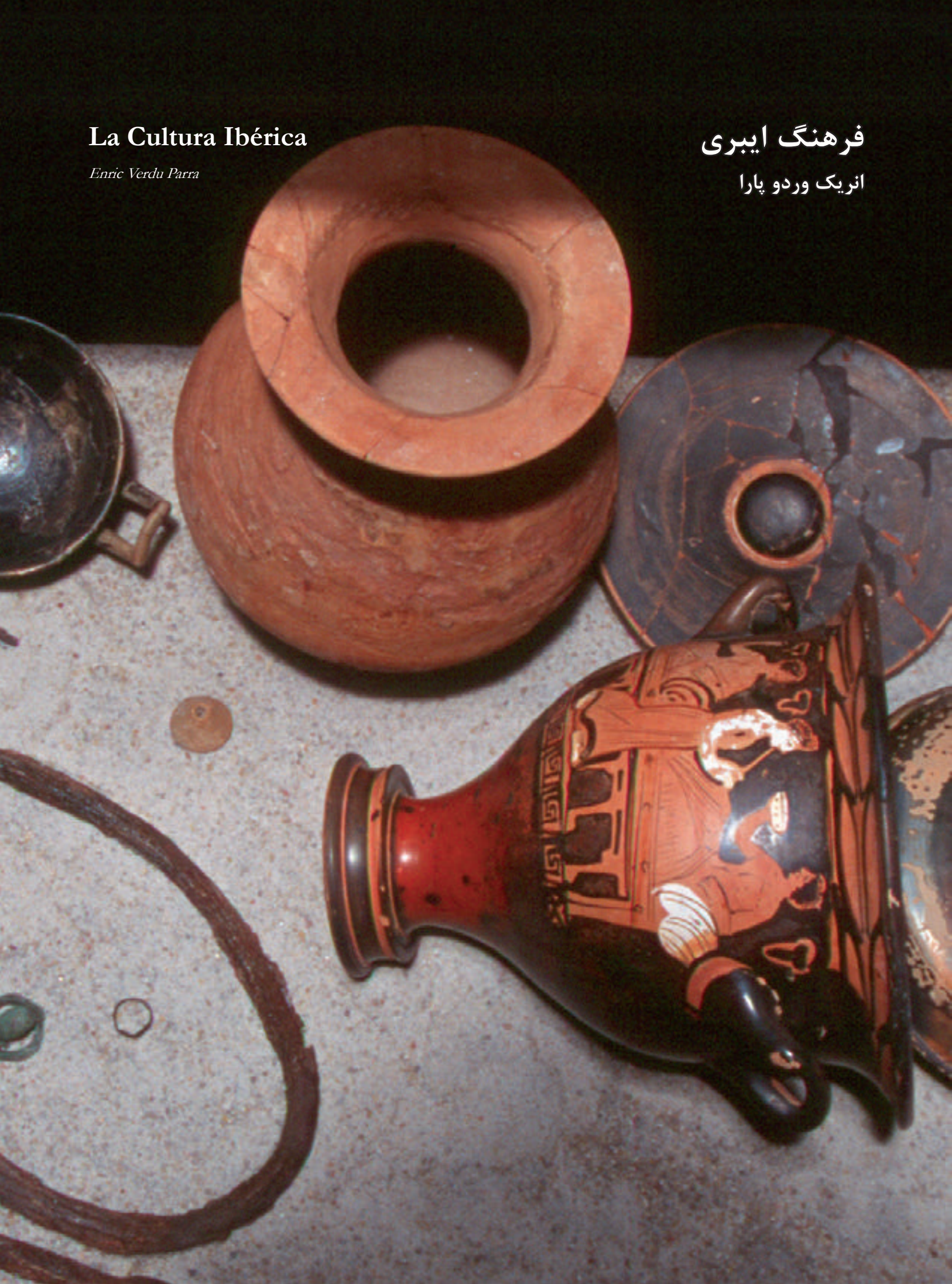
Soler Diaz, J.
2009 "Los confines de El Agar en el registro arqueológico: sobre la Illeta dels Banyets de El Campello, Alicante". M. En Hernandez, J. Soler and J. A. Lopez (coords.): *En los confines del Argar: una cultura de la Edad del Bronce en Alicante en el centenario de Julio Furgús*: [exposición]: 170-189.

La Cultura Ibérica

Enric Verdu Parra

فرهنگ ایبری

انریک وردو پارا





محوطه‌های مربوط به دورهٔ ایبری

فرهنگ ایبریایی متشکل از قبایلی بود که بخش وسیعی از جنوب فرانسه و شرق شبه‌جزیرهٔ ایبری تا آندالوسیا را در سدهٔ ۶ تا ۱ پیش‌ازمیلاد اشغال کرده بودند. در شکل‌گیری قطعی این فرهنگ، همگرایی (هم‌سویی) عناصر محلی و عوامل خارجی دست‌به‌دست یکدیگر داده تا تکامل اواخرِ دورهٔ مفرغ تشکیل‌شده و نفوذ اقوام مدیترانه‌ای، به‌طور مشخص اقوام فینیقی و یونانی بر آن اِعمال شود.

در این قلمرو چندین محدودهٔ جغرافیایی قابل شناسایی هستند که در آن‌ها نشانه‌ها و مشخصه‌های مشترکی به چشم می‌خورند. در همین رابطه، اطلاعات به‌دست‌آمده از منابع خطی یونانی - لاتینی از اهمیت بالایی برخوردار است و باید از نویسندگان کلاسیک همچون تیتوس لیویوس و بطلمیوس یاد کرد که به‌رغم مطرح‌کردن شواهدی ناقص و در حقیقت نقل‌شده (از سده‌های ۱ تا ۲ میلادی)، به قلمروهایی که تحت سلطهٔ امپراطوری روم قرار داشتند اشاره می‌کنند و بدین ترتیب واقعیت نقل‌شده با آنچه که واقعاً ایبریایی‌ها تا اواخر سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد بودند، بسیار متفاوت است. به‌طور خلاصه تمام آنان اشاره می‌کنند که سرزمین‌های مربوط به استان فعلی آلیکانته و بخشی از مناطق همجوار (والنسیا، آلباسِته و مورسیا)، منطقهٔ کُنتِستانی واقع در جنوب قلمروی اِدِتایی‌ها (به پایتختی اِدِتا) و شمال باستِتانی (به پایتختی باستی) را تشکیل می‌دادند. در مورد کُنتِستانی‌ها موجودیت شهری که به نام منطقه یا قبیله اشاره می‌کند، ناشناخته مانده که این امر، به‌رغم این‌که مربوط به تقسیمات اداری امپراطوری روم است، اثر خود را بر عدم قطعیت یا شک در مورد ارزش یک مقطع تاریخی نشان می‌دهد.

با وجود این، پس از ثبت فعالیت‌های باستان‌شناسی کُنتِستانی و مطالعهٔ بقایای مادی، می‌توان آن را به‌عنوان یک منطقهٔ مرکزی در دنیای ایبری در نظر گرفت. این امر بدین دلیل است که در آن تمام وجوه فرهنگی مانند سفال‌های تزیینی، پیکره‌های سنگی، طلاکاری و غیره به شکلی مشخص توسعه می‌یابند و به‌علاوه یک سری از خلاقیت‌های مختص آن مانند متن یونانی - ایبری و تزیینات آوندی در «سبک نمادین» که بسیار بی‌نظیر هستند از ویژگی‌های آن محسوب می‌شوند.

در کل، دوره‌بندی کلاسیک برای فرهنگ ایبریایی با برخی از ویژگی‌های کُنتِستانی منطبق است و بدین ترتیب برای این فرهنگ می‌توان دورهٔ شکل‌گیری کهن (سده‌های ۶ تا ۵ پیش‌ازمیلاد)، پس از آن دورهٔ تکامل و پیشرفت (سده‌های ۴ تا ۳ پیش‌ازمیلاد) و در نهایت دورهٔ ایبری (سده‌های ۲ تا ۱ پیش‌ازمیلاد)، دوره‌ای متشنج که در آن تغییرات عمیق ناشی از حمله امپراطوری روم است، را درنظر گرفت.

بخش ۱: جامعه

۱-۱ - قلمرو و معماری داخلی

به‌منظور تثبیت اشغال قلمروی ایبری موقعیت جغرافیایی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است، به‌طوری‌که می‌توان مناطق مسکونی را در بالای کوه‌ها (لا سِرّتا، اِل پوییگ، کوه‌های ماریولا، لا کوبالتا، اِل موناستیل، کاستیو دِل ریو) که از موانعی طبیعی بهره می‌بردند یا در کوهپایه‌ها و مناطق ساحلی (توسال دِلس بانیتِس، لا اِسکوئرا، پنیال دِل ایفاچ، اِیلتا دِلس بانیتس) یافت. در این انتخاب عوامل راهبردی از

اهمیتی بنیادین برخوردار است که از میان این عوامل می‌توان به دسترسی به زمین‌های قابل کشت، دفاع آسان، نزدیکی به راه‌های ارتباطی یا به منابع آب شیرین اشاره کرد.

در مقاطع کلی، استپ با امکانات دفاعی طبیعی، فضای اصلی قلمروی ایبریایی‌ها به‌حساب می‌آید. استپ یک درون‌بوم تقویت‌شده، گاهی با دیوارهای مستحکم، برج‌ها، پُشتاره‌ها و غیره، با طراحی خاص داخلی، معمولاً واقع در نقطه‌ای مرتفع است که شرایط لازم برای ساکنین آن را فراهم کرده تا از سیطره بر سرزمین‌های اطراف نیز اطمینان حاصل کنند. پیکربندی این محدوده، چیدمان شهری را تعیین می‌کند و اجازه می‌دهد که در صورت داشتن سطحی صاف یا پلکانی خود را با منحنی میزان تطبیق دهد. در تکمیل این هسته‌های بزرگ جمعیتی، سازه‌های بی‌شمار پست‌تری (خانه‌های به هم چسبیده، برج‌های نگهبانی یا پست‌های دیده‌بانی) نیز وجود دارند که مطالعهٔ آن‌ها نشان‌می‌دهد که در آنجا سلسله‌مراتب اجتماعی وجود داشته است.



محوطه‌های مربوط به دورهٔ ایبری



محوطه‌های مربوط به دورهٔ ایبری: ۱. آگوست ۲. آلسودیا ۳. باستیدا دِ لس آلکوزس (مواکسنت) ۴. کابچو دِ ماریولا (بانیرس) ۵. کاستیلو دِ گواردامار (گواردامار دل سگورا) ۶. کاستیلو دل ریو (آسپه) ۷. کوا دِ لا موندا (لبی) ۸. لا کوالتا (آلبائیدا) ۹. کوا پینتا (کالوسا دُ ان ساریا) ۱۰. لا اسکوورا (سان فولگنسیو) ۱۱. ایلتا دنس بانیتس (ای کامپلو) ۱۲. ال موناستی (الدا) ۱۳. گورستان آلبوفرتا (آلیکانته) ۱۴. گورستان کابزو لوسرو (گواردامار دل سگورا) ۱۵. گورستان ال مولار (سان فولجنسیو) ۱۶. گورستان دلس پلنس (لا ویلا جوای اوسا) ۱۷. اِل اورال (سان فولجنسیو) ۱۸. پنیادلفاچ (کالپ) ۱۹. پیک د لا آگوئیلا (دنیه) ۲۰. لا پیکولا (سانتا پولا) ۲۱. ال پوئیگ (آلکوی) ۲۲. ال پونتال (سالیناس) ۲۳. لا سارِتا (کاسنتاینا - آلکوی - پناگویلا) ۲۴. توسال دِ لس باسِس (آلیکانته) ۲۵. توسال دِ لا کالا (بنیدورم) ۲۶. توسال دِ مانیسس (آلیکانته)



ورودی شهر اِل اورال (طرح از آرشیو گرافیک موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته) و پلان خانهٔ IIIK (ABAD AND SALA 2001: FIG. 83)

پلان خانهٔ IIIK (ABAD AND SALA 2001: FIG. 83)



جدای از اندازهٔ این فضا، جوامع ایبریایی دارای سازماندهی داخلی بر اساس انباشت تقسیم‌بندی‌ها بودند که در آن ساختمان‌ها در بلوک‌های شهری‌ای قرار داشتند که توسط خیابان‌هایی با پهنای متفاوت از یکدیگر جدا می‌شدند. منازل مربع شکل و تقسیم‌شده به چندین اتاق بر روی یک سکوی سنگی با اندازه‌ای متوسط قرار داشتند که بر روی آن دیوارهای خشتی یا گِلی ساخته شده و سپس نازک‌کاری و بعضاً رنگ می‌شدند. روی دیوارها، علاوه بر درب، معمولا چندین سوراخ و درون سقف که دارای سطحی صاف بود تیرهایی از جنس چوب، نی یا شاخه کار می‌شد و سقف با تیرهایی عمودی تقویت می‌شد. وسایل منزل شامل برخی اقلام خانگی، تخت‌های چوبی و نیمکت‌های چند منظوره بود.

۲-۱ - جامعه و زندگی روزانه

مطالعهٔ گورستان‌ها برای مدت طولانی منبع اصلی شناخت پیکرهٔ اجتماعی ایبریایی بود. با این حال، در مورد این جنبه باید جانب احتیاط را نیز در نظر گرفت زیرا اطلاعاتی که روش‌های تدفینی ارائه می‌کنند، به واسطهٔ مرتبط بودن آن‌ها به اعتقادات، رسوم و مناسک، ناقص و خیالی هستند. از سوی دیگر، ما با فرهنگی روبه‌رو هستیم که دارای چندین وجه مادّی است. در این دوره صنعت سفالگری، مجسمه‌سازی (از سنگ، فلز یا خاک رس) پیشرفت می‌کند، فلزکاری (اساساً ابزارآلات کار و تسلیحات)، نگارش، کار بر روی استخوان، فعالیت‌های نساجی و غیره جنبه‌هایی هستند که به ما اجازه می‌دهند هم به تحلیل جامعه پرداخته و هم زندگی روزانهٔ آن‌ها را بهتر بشناسیم.

یکی از وجوه مشخصه‌ای که در جامعهٔ ایبریایی به وفور دیده می‌شود ساختار سلسله‌مراتبی از نوع بَرزَنی است که در رأس آن





پارچ سفالی منقوش
لا اِس کو اِ را
دورهٔ ایبری، ۲۰۰-۳۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۶۹۹

ظرف سفالی منقوش
توسال دِ کالا
دورهٔ ایبری جدید، ۲۵-۱۲۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۴۹۸۳

تعداد اندکی از افراد قرار دارند که بسته به دورهٔ تاریخی می‌توان آنان را واضعان قوانین، اشرافیتِ جنگجو یا به بیان واضح‌تر نخبگان نامید. این طبقه که بر همه چیز سیطره داشت، منابع قدرت و تولید و به‌خصوص زمین‌داری که برای ادامهٔ زندگیِ جوامعِ پیش‌ازتاریخی اهمیت داشت را کنترل می‌کرد.

در طبقهٔ میانی بازرگانان و صاحبان متخصص حِرَف و صنایع دستی (سفالگران، دباغان، طلاکاران و غیره) قرار داشتند که برخی از کارهای آنان مرمت‌شده که نهایت مهارت در توسعهٔ فرآیندهایی خاص، به خصوص قطعات گِرد و تزئین سفال و همچنین کنده‌کاری بر روی سنگ یا فلزکاری مفرغ و آهن را نشان می‌دهد.

در نهایت در بنیان جامعه، مابقی جمعیت قرار داشتند که به مشاغل اصلی اقتصاد (کشاورزی، چوپانی، ماهیگیری) اشتغال داشته و از طریق ارتباطاتی به طبقهٔ نخبه وصل می‌شدند. به علاوه تفاوت قابل توجهی در نقش مردان، زنان و کودکان، مالکین زمین، بردگان، روحانیون و غیره وجود داشت. از سوی دیگر، همه چیز حکایت از این دارد که مردم عادی حول یک الگوی مرکزی خانوادگی گرد می‌آمدند، در حالی‌که طبقات ممتاز دارای خانواده‌های پر جمعیت بوده و مالکیت آنان بر اساس انتقال ارث و توالی جانشینی بر اساس اصل و نسب بود.

مورد ویژهٔ تحلیل جامعهٔ ایبریایی موقعیت ممتاز جنگجویان

است. ظهور جنگ‌افزارها در برخی بافت‌های مشخص، به‌خصوص در گورستان‌ها، موقعیت والای مالکین آن‌ها را فاش می‌کند که همین وضعیت برای دارندگان اسب نیز صدق می‌کند. نمادهای جنگجویان در پیکره‌ها یا نقاشی‌های روی سفال‌ها دیده می‌شوند که در آن‌ها جنگجویان تعداد زیادی جنگ‌افزار نظامی از جمله شمشیر با تیغهٔ منحنی یا شمشیر ایبریایی (la falcata) و همچنین چاقو، خنجر، نوک پیکان و نیزه‌های دراز فلزی در دست دارند. عناصر دفاعیِ شناخته‌شده سپرهای مدور با روکش چرمی با دستگیره‌های فلزی و برخی لوازم جانبیِ محافظت‌کننده مانند صفحات سپر و زره ساق پا و ساق‌بند بودند.

در رابطه با پوشش ایبریایی‌ها، منابع کلاسیک و همچنین برخی تندیس‌ها و پوشاک وجود دارد که از مواد مختلف تهیه شده‌اند و برخی از آن‌ها نیز مرمت شده‌اند. در میان این اقلام سوزن و سنجاق، به ویژه گیرهٔ گرد هیسپانیک که لباس‌های بلند را روی شانه نگه می‌دارد، وجود دارند. دیگر عناصر کم اهمیت‌تر ملزومات ساخته شده از جنس طلا و نقره هستند. ثمرهٔ داد و ستد و بازرگانی آن دوران گردنبندهایی با آویز شیشه‌ای است که معمولاً شامل تعویذها (چشم زخم و بَلاگردان) می‌شد.

بخش ۲: اقتصاد

۲-۱ - بهره‌برداری: کشاورزی و دامداری

محیط طبیعی، همان‌گونه که از نخستین مطالعات تکامل انسان در سراسر دورهٔ پیش‌ازتاریخ انجام شده، در فرهنگ ایبریایی نقشی اساسی بازی کرده و هم الگوهای اشغال سرزمین و هم راهبردهای بهره‌برداری از آن را تعیین می‌کند. بدین شکل، این جوامع قادرند منابع موردنیاز را از جنگل‌ها، دره‌ها، سواحل، رودخانه‌ها و مرداب‌ها به‌دست آورند، اما به‌خصوص توانستند منافع خود را از کار بر روی زمین و اهلی‌کردن حیوانات تامین کنند.

بنیان اقتصادی ایبریایی‌ها بهره‌برداری از دامداری و کشاورزی بود که آن را با فعالیت‌های دیگر مانند ماهیگیری یا کار در معدن تکمیل می‌کردند. تمام این‌ها شواهد مادی مهمی را ثبت می‌کنند که به‌رغم این موضوع، به شکلی کنجکاوانه، یافته‌های ابزار کار تناوب زیادی ندارند. بر اساس بقایای شناخته‌شده و به‌علاوه بر اساس نتایج به‌دست‌آمده توسط دیگر علوم (رسوب‌شناسی، گرده‌شناسی، بذرشناسی، گیاه‌شناسی باستانی، جانورشناسی باستانی، نرم‌تن‌شناسی و غیره) این امکان وجود داشته تا بتوان اطلاعات ارزشمندی را در مورد روندهای تولیدی به دست آورد.

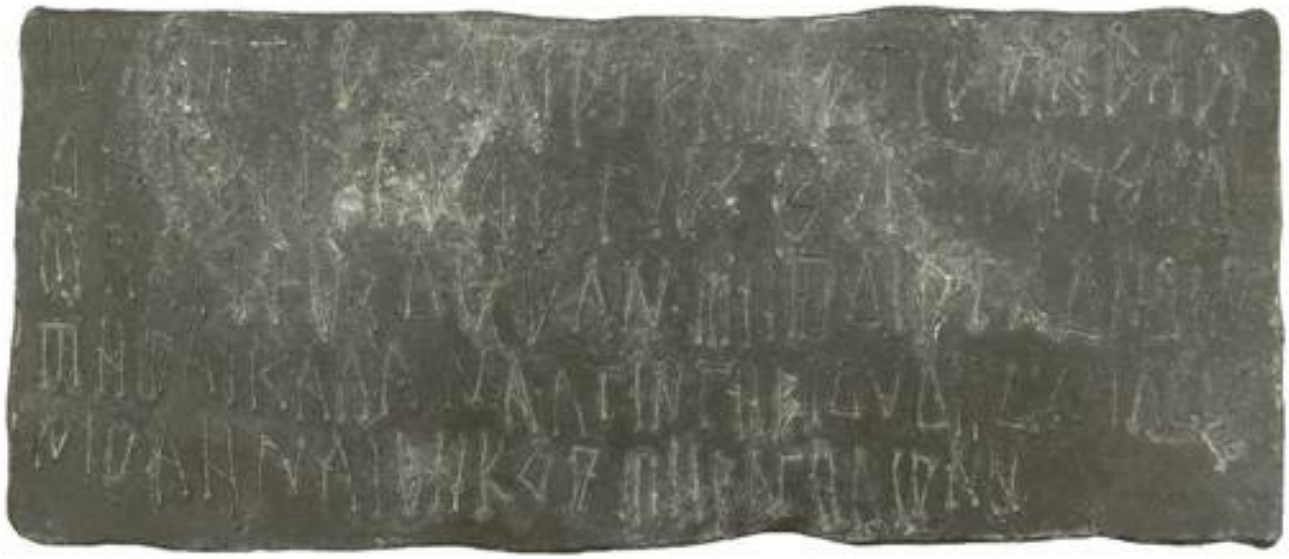
کشت غلات، زیتون (برای تولید روغن) و انگور (برای ساخت شراب)، ارمغان مدیترانه، بنیان‌های اقتصادی ایبریایی را تشکیل می‌دهند. برای کار در محیط خیش شخم زنی، داسقاله، بیل دنده‌ای سرکج، داس، شن‌کش، بیل و غیره مورد استفاده قرار می‌گرفتند، ابزار آلاتی که در طول سده‌های متمادی در زبان لاتین نشانه‌های آوایی خود را از زمان استفاده در کشاورزی سنتی مدیترانه‌ای و حتی تا به امروز حفظ کرده‌اند. به علاوه، میوه‌های وحشی مانند بلوط، انار، انجیر، خرما و غیره نیز چیده می‌شدند.

در مرکز سرزمین و در برخی از محیط‌های مسکونی و همچنین در برخی از اماکن که به عنوان انبار تفسیر شده‌اند، مکان‌هایی یافت شده‌اند که به عنوان محل ذخیرهٔ فرآورده‌های کشاورزی که برخی از آن‌ها نیز در تجارت به‌کار می‌رفتند، استفاده می‌شدند.

در ارتباط با دامداری، طویلهٔ نگهداری گوسفندان با توجه به بقایای استخوان‌های کشف‌شده می‌بایست از اهمیت زیادی برخوردار بوده؛ اما از بقایای جانورانی مانند خوک، گاو و برخی اقسام پرندگان که منبع اصلی غذایی این اقوام را تشکیل می‌دادند، خبری نیست. از گوشت این حیوانات و به علاوه از فرآورده‌های مشتق شده از آن‌ها مانند پشم، شیر یا تخم نیز استفاده می‌شد. از سوی دیگر،



دشنهٔ آهنی
گورستان کابِزو لوسِرو
دورهٔ ایبری، ۳۲۵-۴۵۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۶۸۶۳



صفحهٔ سربی کتیبه‌دار
ایلتا دِلس بانیِتس
دورهٔ ایبری، ۲۰۰-۴۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۳۳۱۵

حفاری مقبرهٔ ۱۳۷ گورستان کابزو لوسرو و آمفورای قرمز (موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته شماره اثر ۱۳۰) ظرف محتوی خاکستر



در فعالیت‌های صید، قلاب ماهیگیری، قلاب صید ماهیان مرکب و بقایای تور ماهیگیری حفظ شده‌اند که با توجه به این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که منابع دریایی و به‌خصوص تولید ماهی شور یکی از منابع اصلی درآمد جوامع ساکن در سواحل بوده است.

۲-۲ - صنایع دستی

در منازل ایبریایی، با توجه به اطلاعات به دست آمده از ادوات کار (قرقره نخ‌ریسی، دوک نخ‌ریسی، وزنهٔ پود، قیچی، سوزن، آسیاب سنگی) فعالیت‌های مختلفی مانند پخت مواد غذایی، کوبیدن غلات، تولید منسوجات یا حصیربافی مرسوم بوده است. فعالیت‌های دیگری مانند صنایع‌دستی در اقسام متنوع آن و تجارت که در اختیار متخصصین آن بود را نیز به فعالیت‌های فوق می‌توان افزود.

سفال یکی از مشخصه‌های بارز مادی فرهنگ ایبریایی و جهشی کیفی در ارتباط با جوامع پیش‌ازتاریخ است. ایبریایی کار با چرخ سفال‌گری و کورهٔ پخت سفال را می‌شناسند. گرچه اطلاعات در این رابطه بسیار تحریف شده است، می‌بایست به نمونهٔ چرخ سفال‌گری نصب‌شده روبروی محل بقایای باستانی به نام ایلِتا دلس بانیِتس که برای ساخت آمفورا مورد استفاده قرار می‌گرفت، اشاره کرد.

تولید ظروف سفالی نارنجی رنگ و در بسیاری موارد منقوش با اکسید آهن با نقوش هندسی، گیاهی و دیگر اشکال، نشان‌دهندهٔ یکی از ویژگی‌های این تمدن است. این تولیدات اساساً برای زندگی روزمره بوده، اما ظروف گودتری نیز برای آماده‌کردن مواد غذایی نیز ساخته می‌شدند که عموماً اثر آتش بر روی آن‌ها دیده می‌شود. همچنین ظروفی نیز برای نگهداری مواد مختلف و آمفورا برای حمل‌ونقل ساخته می‌شدند. لیوان‌های بدون در، کاسه، گیلاس یا بشقاب دردار و بدون در همچنین پارچ یا پارچ دسته بلند، کوزه دسته‌دار و به‌خصوص ظرف نگهداری غلات که یکی از شاخص‌ترین ظروف کشف شده است نیز مشاهده می‌شوند. همچنین برخی از انواع ظروف، تقلیدی از ظروف بیگانه هستند، مانند بشقاب‌های سرو ماهی، برخی از پارچ‌ها، ظروف گود و غیره.

بیشتر سفال‌های ایبریایی دارای نقوش هندسی و متعلق به سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد است که در میان آن‌ها عناصری با الهام از گیاهان و کمی بعد، یعنی تا اواخر سدهٔ سوم، نقوش حیوانات و انسان نیز بر روی آن‌ها دیده می‌شود. بر روی بدنهٔ لیوان‌ها صحنه‌های حماسی و نشانه‌های مختص این فرهنگ دیده می‌شود. در همین رابطه، جزییات دقیق توالی‌های داستانی (با مثال‌های شگفت‌انگیز از حوزهٔ لا سِراتا دّ آلکوی یا توسال دِ مانیسِس در آلیکانته) و به ویژه توسعهٔ سبکی تزیینی مختص به زمان‌های پیشرفتهٔ منطقهٔ کنتستانی ایبریا موسوم به سبک اِلکس آرچِنا یا سبک سمبلیک نیز وجود دارند که شاهدی استثنایی از آداب و رسوم، عقاید و تصورات غنی این جوامع پیش از رومی را نمایش می‌دهند.

با ادامه سنت پیش‌ازتاریخ، ایبریایی‌ها اشیاء زیادی از جنس مفرغ، به‌خصوص اشیاء تزیین لباس مانند حلقه، سنجاق سینه، دکمه، سگک کمربند، به علاوه میخ، قلاب و غیره می‌سازند. با این حال، به واسطهٔ ارتباط با جوامع فنیقی، وجه مشخصهٔ فرهنگ ایبریایی تسلط بر فلزکاری به ویژه آهن است، فلزی که از آن هم تسلیحات و هم طیف گسترده‌ای از ابزار مقاوم‌تر و کارآمدتر ساخته می‌شوند که از میان آن‌ها ادوات کشاورزی قابل توجه است. منحصراً پیشرفت در کشاورزی با ساخت ابزار آهنی مدیون این انقلاب بوده که افزایش فرآورده‌های کشاورزی را نیز با خود به همراه داشته است.

در ساخت تسلیحات نظامی، آهن یک مادهٔ بالقوه به شمار می‌رود، زیرا از آن قطعات بادوام مانند چاقو، خنجر، سر نیزه و نیزه ایبریایی ساخته شده است. همچنین در میان این مجموعه، فالکاتا یا شمشیر خمیدهٔ ایبریایی، یکی از اشیای بی‌نظیر فرهنگ ایبریایی به شمار می‌رود. فالکاتا یا شمشیر خمیده اساساً از گورستان‌ها به دست آمده است. از سوی دیگر، در تسلیحات دفاعی مانند کلاه‌خود، سپر و ساق‌پوش، فلز مفرغ بیشترمورد استفاده قرار می‌گرفت.

شواهد موجود مانند قطعات زینتی سیمین و زرین و همچنین الگوهای به کار رفته در تولید آن‌ها، مشخصاً بقایای استثنایی کشف شده در گورستان کابِسا لوسِرو (گواردامار سِگورا) و بقایای گنجینهٔ «پیک دل آگیلا» (کوه عقاب)، همگی نشان می‌دهند که ایبریایی‌ها زرگران ماهری بودند. احتمال زیادی وجود دارد که در آن زمان صنعتکاران دوره‌گردی وجود داشتند که کارها را به‌صورت سفارشی انجام می‌داده و همچنین در کار خرید و فروش این قطعات بوده‌اند. جواهرات نشانهٔ بارز ثروت برخی شخصیت‌ها بود؛ همچنین تسلیحات نیز دارایی‌های شأن‌زایی بودند که در دسترس اعضای اندکی از جامعه قرار داشتند. ایبریایی‌ها که پیشرفتشان در زمینهٔ هنری به سطح بالایی رسید، در هنر سنگ‌کاری و سنگ‌تراشی مهارت زیادی داشتند. به‌رغم این‌که در این هنرها نفوذ دیگر اقوام مدیترانه‌ای دیده می‌شود، در ایبریا روش‌های منحصر به خودِ منطقه نیز وجود داشت. در همین رابطه، به‌خصوص باید به کارگاه واقع در اطراف آلکودیا که در آن قطعات زیادی ساخته شدند، اشاره کرد. این قطعات از این درون‌بوم، همچنین از منطقه مشهور «داما» و دیگر مناطق به دست آمده‌اند که در موزهٔ باستان‌شناسی ملی مادرید نگهداری می‌شوند.

پیکره، یکی از درخشان‌ترین ساخته‌های فرهنگ ایبریایی - کنتستانی است که هم به شکل انسان و هم حیوانات واقعی (گاو نر و گربه‌سانان) یا تخیلی (شیر بـالدار با سر انسان، شیردال، پری) دیده می‌شود. این پیکره‌ها معمولاً با گورستان‌ها ارتباط داشته و به عنوان نگهبانان یا حافظان مقابر در برخی از مراسم‌های تدفینی بر روی قبور گذاشته می‌شدند. از میان مشهورترین نمونه‌ها می‌توان به شیرهای بالدار آگوست، گاو نر گورستان پلانس (ویلا خویوسا) یا پیکره‌های کشف‌شده در کابِسو لوسِرو اشاره کرد.

۳-۲ - روابط بازرگانی

به‌رغم این‌که در قسمت قبلی به این پدیده اشاره شد، مازاد تولیدات دامداری و کشاورزی در دورهٔ ایبریایی ظهور شبکهٔ داد و ستد را با خود به همراه داشته که از این پدیده نخبگان جامعه بهره می‌برند. انباشت ثروت در دستان تعداد اندک باعث ظهور اقلام تجملاتی می‌شود که این امر نتیجهٔ روابط تجاری‌ای بود که با گذر زمان پیچیده‌تر شد.

در تجارت ایبریایی‌ها، شراب، روغن، همچنین صدور مواد معدنی و برخی اشیاء هنری وجود داشت. آمفورا یا به بیان واضح‌تر محتویات آن‌ها عنصر اصلی تراکنش‌های تجاری بوده و این ظروف حاوی فرآورده‌های لوکسی بودند که نیازهای اولیه به شمار نمی‌رفتند.

در واقع کنتستانی منطقه‌ای است که سواحل مناسب برای رسیدن کشتی‌های تجاری و راه‌های ارتباطی میان تأسیسات ساحلی و داخلی دارد که به همین خاطر از زمان‌های دور از دیگر جوامع مدیترانه‌ای متأثر شد. این رویداد را می‌توان در اقلام بازرگانی ردیابی کرد. با گذشت زمان، ایده‌ها و اعتقادات خارجی نیز در میان ایبریایی‌ها رواج یافته و باعث شدند جوهرهٔ آنان تغییر کرده و همچنین ذخایر مادی آنان نیز تنوع بیشتری به خود بگیرد.

به طور قطع همه چیز حاکی از این است که هیچ تماس مستقیمی میان کنتستانی‌ها و تجار یونانی وجود نداشته و اگر هم این‌گونه بود، بسیار ضعیف بود. اما این امر مانع از این نشد که تاثیرات هِلنیک به این سرزمین نرسند، زیرا مقادیر متنابهی از یافته‌های سفالی، وارداتی از یونان، به شکل قطعات به رنگ سیاه، قرمز و لعاب سیاه‌رنگ یافت شده‌اند که متعلق به سده‌های پنجم و چهارم پیش‌ازمیلاد هستند. نشانه‌های واضح از تاثیر عمیق فرهنگ یونان بر جوامع ایبریایی ساخت ظروفی است که تقلیدی از اَشکال کلاسیک و آثار هِلنیک بر روی پیکره‌های سنگی است.

یکی دیگر از نتایج این تماس‌ها پذیرش سامانهٔ خطی منحصر به کنتستانی بود (خط یونانی - کنتستانی). نتیجهٔ این امر اقتباس الفبای یونانی - ایونیایی برای تطبیق آن با زبان ایبریایی، زبانی غیر هندواروپایی (بر خلاف زبان سلتی، یونانی یا لاتین)، بود. شواهد این خط که دورهٔ آن تا سدهٔ یکم پیش‌ازمیلاد طول کشید، به نوشته‌های مختصری بر روی سفال‌های آتِنی در ایلِتا دل بانیِتس یا متون گسترده‌تر بر روی ورقه‌های سربی در لا سِرِتا محدود می‌شوند. تاکنون کسی نتوانسته این متون را ترجمه کند و فقط رونویسی و خوانده شده‌اند. بر طبق تفاسیر موجود این متون اسناد تجاری هستند؛ زیرا در آن‌ها به تناوب اعداد مشاهده می‌شوند.

همزمان با خط یونانی - ایبریایی، از سامانهٔ خطی دیگری به نام الفبای استپ‌های مرتفع نیز استفاده می‌شد که آن هم هنوز رمزگشایی نشده است. این الفبا از رواج بیشتری برخوردار بود و نمونه‌های آن در توسال دلِس بانیتس (آلیکانته) یا باستیدا دِ لِس آلکوسِس (شهری در استان بالنسیا) یافت شده‌اند. همین امر شامل خط پونی هم می‌شود که در دو روی پلاک مفرغی متعلق به صومعهٔ اِس کویی یِرام (اِی ویسا) وجود دارد. این پلاک در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نگهداری می‌شود.

در حال حاضر تحقیقات باستان‌شناسی نشان داده‌اند که ایبریایی‌ها با واسطه‌های پونی، هم ساکن محدودهٔ آندالوسیا و هم به‌خصوص با جزیرهٔ همسایهٔ خود یعنی ایبوسیم (اِیویسا)، روابط تجاری برقرار کردند. تجار جزیره مسئول آوردن اقلام از کل مدیترانه، از سفال‌های لوکس گرفته تا قطعات فلزی، نماد تعویذ، تزئینات برای پنجره، اقلام اطلاعاتی هم در مورد مسیرهای تجاری و هم در مورد گشایش دنیای ایبریا به سوی دیگر تمدن‌های همزمان خود بودند. در رابطه با ظروف وارداتی، این اقلام اساساً از کارگاه‌های آتنی آورده می‌شدند. بعد از سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد لیوان‌های ساخت کارگاه‌های اتروسکی، مقدونیه - یونانی و پونی با کیفیت‌های مختلف ثبت شده‌اند. پیش از این دوره ورود اشیاء لوکس به صورت موردی انجام می‌شد مانند کوزهٔ مفرغی اتروسکی به نام اِل اورال. با فتوحات روم، لیوان‌های ایتالیایی تولیدشده در شهر کامپانیا نیز ظاهر شدند.

با این وجود اساس روابط بازرگانی فرآورده‌های کشاورزی یا ماهیگیری (شراب، روغن و ماهی شور) بود، اقلامی که در آمفورا بسته‌بندی شده و مطالعهٔ آن‌ها نشان می‌دهد که از مبادی مختلفی بوده‌اند. این کالاها پس از طی مسافت قابل توجهی در مدیترانه و بارگیری و تعویض در بنادر مختلف به ساحل شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبریا رسیده و از تاسیسات ساحلی در داخل قلمرو توزیع می‌شدند.

پرداخت‌های بازرگانی ایبریا بر اساس مبادلهٔ فرآورده بود و سکه بدون وجود حتی یک نقش برجسته تا مدت‌ها بعد، به معامله‌هایی در محیط‌های استعماری محدود می‌شد. نخستین صادرات ایبریا بیشتر از اواسط یا اواخر سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد طول نمی‌کشند که این امر به معنای عدم اذعان سکه نیست، زیرا در اِمپوریون و رودِس (روسِس، خیرونا) از سدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد پول خرد به صورت سکه ضرب شد و از طریق تماس با یونانی‌ها و پونی‌ها به دست جوامع کنتستانی رسید. تا سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد سکه‌هایی از مراکز مختلف مدیترانه مانند یونان و مناطق پونی - کارتاژی در گردش بودند.

در نتیجهٔ جنگ بین روم و کارتاژ در این سرزمین و برای رفع نیاز پرداخت‌های ارتش‌ها، چندین ضرابخانهٔ رومی - هیسپانیایی در شهرهای ایبریایی مانند سایتی (شاتیوا، بالنسیا) یا شهرهای سلتی - ایبریایی مانند توریاسو (تاراسونا، ساراگوسا) تأسیس شدند. پس از پیروزی روم این سکه‌ها به همراه سکه‌های ضرب‌شده در روم در این سرزمین به گردش درمی‌آیند که بدین ترتیب شباهت‌های فرهنگ بومی با فرهنگ روم افزایش می‌یابد. سکه‌های هیسپانیایی که دارای نقوش مخصوص به خود مانند تصویر سوارکار کمان‌انداز است با قیاس‌های جدید مانند متون لاتینی درمی‌آمیزند. این روند که به آهستگی و بدون آسیب انجام شد نشانهٔ دیگری از حل تدریجی فرهنگ ایبریایی تا سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد است.



بخش ۳: اعتقادات

۳-۱ - دین

اطلاعات زیادی در مورد مطالعهٔ دین ایبری و دیگر فرهنگ‌های همزمان وجود ندارد. مطالب کمی در مورد الوهیت‌ها وجود دارند زیرا متنی به دست نیامده است و فقط مجموع نقوش برجستهٔ زیادی در مورد این موضوع وجود دارد. با این حال، همه چیز حاکی از این است که در معبد خدایان ایبریایی به موازات دیگر فرهنگ‌های مدیترانه‌ای یک الهه با مشخصهٔ جهانیِ صفاتِ مختلف از جمله تغذیه و نیکوکاری، جایگاه ویژه‌ای داشت. در حقیقت در این اعتقادات شاید یک پیوند بین سنت‌های محلی و تاثیرات فینیقی و پونی به وجود بیاید، گرچه بعدها این احتمال وجود دارد که الگوها، مانند خدایان محافظ زندگان و مردگان، یونانی و پونی باشند. در یک تصویر یک الههٔ بزرگ به شکل پیکره از سنگ و رس و به عنوان تزیین بر روی سفال‌های اواخر دورهٔ ایبریایی وجود دارد.

در رابطه با اماکن اعتقادی، معابدی در فضای باز یا در غارهای طبیعی و همچنین معابدی که به سختی قابل شناسایی هستند، وجود داشتند که در آن‌ها مناسکی به شکل خصوصی در محراب‌های خانگی انجام می‌شد. معابد در فضاهای باز یا در غارهای طبیعی، هم در مناطق ساحلی و هم کوهستانی درون منطقه دیده می‌شوند که مردم برای انجام مناسک خود به صورت ایستاده در آن‌ها جمع‌شده و الطاف مختلف خدایان را شکرگزاری می‌کردند. از سوی دیگر، در کنتستانی معابد زیادی وجود ندارند و این نشان‌دهندهٔ علاقهٔ زیاد مردمان به مجتمع مقدس ایلِتا دلس بانیتس است که مرکب از دو معبد بسیار نزدیک به هم با اَشکال متفاوت است. در یکی از این معابد یک محراب سنگی ساخته شده که در آن می‌بایست مواد خوشبو را برای انجام مناسک مذهبی می‌سوزاندند.

بر عکس، موضوعی که در آن هیچ شکی وجود ندارد این است که این مذهب به وضوح منشأ طبیعت‌گرایانه داشته که در آن، همانند اعمال گذشتگان با تطبیق با عوامل برونزاد، عناصر طبیعی مورد ستایش قرار می‌گرفتند.

از میان اعمال و مراسم مذهبی باید برای برگزاری زیارت در اماکنی خاص که در آن‌ها هدایایی به خدایان تقدیم می‌شد، اهمیت ویژه‌ای قائل شد. در همین رابطه، از این مذهب با مشخصه‌ای عمومی‌تر، عناصر قابل فهم‌تری وجود دارند. این مذهب دارای نمایه‌های تقدیمی حیوانات یا شخصیت‌های غیرکلیشه‌ای است که در برخی اماکن بسته به دنبال رحمتی خاص (برکت برای یک تولد یا عروسی، مجازات یک عضو بدن، پیروزی در جنگ و غیره) بود.

سردیس گچی (کپی)
الچه
دورهٔ ایبری قدیم، ۳۵۰-۵۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۳۶۰۲

تصاویر این مناسک بر روی گِل و به خصوص بر روی فلز دیده می‌شوند که به عنوان تصاویر تقدیم‌کنندگان تفسیر می‌شوند.

یک مورد ویژه، موردی موسوم به عودسوز با سر مؤنث است که از آن تعداد قابل توجهی نمونه در کنتستانی (کاستیو گواردامار، معبد توسال کالا، گورستان آلبوفِرتا و غیره) ساخته شده‌اند. به نظر می‌آید که این عودسوزها نوع بومی دِمِتِر یونانی یا تانیت پونی، الههٔ باروری و محافظ مردگان در ماورا است که در جامعهٔ ایبریایی به‌عنوان نذورات مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این عودسوزها منبع اطلاعات بسیار باارزشی برای مطالعهٔ دین ایبریایی بوده و شواهدی استثنایی از پدیدهٔ تماس یا ترکیب فرهنگی ایبریا با پون هستند.

یکی دیگر از جنبه‌های مربوط به اعتقادات ایبریایی‌های کنتستانی، با ظاهری مذهبی در تزیینات سفالی به سبک نمادین منحصر به این منطقه باقی‌مانده که دارای ترکیب‌هایی از عناصر گیاهی، حیوانات خیالی، واقعی و انسان است. تصاویر پرندگان بزرگ یا گرگ که به عنوان موجودات الهی تفسیر می‌شوند آخرین واسطه‌های ابرازیِ این فرهنگ مربوط به زمانی است که از بین رفتن آن به دلیل فتوحات روم، به یک‌باره رخ داده است.

۳-۲ - گورستان‌ها

مراسم کفن و دفن در فرهنگ ایبریایی شامل سوزاندن جسد است که شواهد آن در سرتاسر قلمروی جغرافیایی دیده می‌شود. در این فرهنگ عمومی، گونه‌های فراوانی شناسایی شده‌اند که اصلی‌ترین آن‌ها دفن بقایای سوختهٔ متوفی در یک ظرف مخصوص خاکستر یا بر روی کف یک چاله که برای همین امر حفر می‌شد، است. یک مورد استثنایی از این مقررات، کودکان فوت‌شده در طول ماه‌های اول زندگی هستند، زیرا اجساد آنان در گورستان دفن می‌شدند؛ اما بیشتر آن‌ها را در منازل دفن می‌کردند، چراکه از نظر مابقی اعضای جامعه هنوز دارای حقوق کامل نبودند.

از مراحل اولیهٔ کفن و دفن آثار کمی باقی مانده، گرچه این امکان وجود دارد که بتوان از طریق شواهد غیرمستقیم مانند مراسم کفن‌ودفن یونانی و پونی اطلاعاتی به دست آورد. پس از یک دورهٔ نامشخص از آماده‌سازی بدن بی‌جان و عزاداری، متوفی طی یک راهپیمایی به همراه موسیقی و نمادهای اقوام، تا گورستان تشییع می‌شد. گورستان‌ها در اماکن بسیار نزدیک به مناطق مسکونی قرار داشتند که دارای پلکانی کوتاه نزدیک به راه‌های ارتباطی، تقاطع جاده‌ها، مسیر رودها یا چشمه‌ها بودند. در هر حال، گورستان‌ها محیط‌هایی با محدودهٔ مشخص و نشانه‌گذاری‌شده بودند.

سکوهای مرده‌سوزی از چوب‌ها، شاخه‌ها و علف‌های زودسوز همان مکان که معمولا برای عطرآگین کردن و سوزاندن جسد مورد استفاده قرار می‌گرفتند، تامین می‌شدند. بدون شک، قدرت اقتصادی متوفی در ساخت سکوی مرده‌سوزی و در انتخاب لباس تدفین عاملی تعیین‌کننده بود. روند سوزاندن طولانی بود و جسد

را به تلی از خاکستر و استخوان‌های کلسیمی تبدیل می‌کردند که می‌توانستند همان‌جا به‌عنوان محل اولیه باقی‌مانده یا با احتیاط جمع‌آوری و در صندوق‌های سفالی به عنوان محل ثانویه نگهداری شوند. این صندوق‌ها دارای شکل و نقوش مختص همان محل بودند مانند نوع عجیبی که دارای دسته است و در گورستان اِل مولار به دست آمده است، گرچه در شرایطی مشخص در گورستان کابِسو لوسِرو صندوق‌هایی با نقوش مشخصهٔ یونانی نیز یافت شده‌اند. به همراه جسد برخی اشیای غیرقابل استفاد مانند تسلیحات نیز سوزانده می‌شدند، زیرا اعتقاد بر این بود که آتشِ تطهیرکننده هر آنچه را که سوخته می‌شد با خود به ماورا می‌برد.

در میان لوازمی که در تدفین به همراه مرده دفن می‌شدند می‌توان تفاوت‌های زیادی را شناسایی کرد که از مجموعه‌های گستردهٔ سفال‌های وارداتی گرفته (از یونان در طول سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد و بومیِ تزیینی یا غیرتزیینی)، دکمه و سگک، چشم زخم تا قبور بدون شی. البته خالی بودن قبر لزوماً به معنای عدم تمکّن مالی متوفی نبود.

بعد از خاموش‌شدن آتش و دفن اشیاء، گورها با خاک پوشانده شده و قبور افراد برجسته‌تر با اَبَرسازه‌هایی نشانه‌گذاری می‌شدند که از میان آن‌ها می‌توان به انواعی با پیچیدگی‌های متفاوت اشاره کرد: ابنیه‌ای به شکل برج و سکو که بر روی آن‌ها پیکره‌هایی سنگی از موجودات اسطوره‌ای (شیردال، پری) یا حیوانات واقعی (گاو نر، شیر) با مفهوم نگهبان سکوهای پلکانی یا فقط انباشت سنگ یا خاک.

کتاب‌شناسی

Abad Casal, L.; F. Sala Selles (eds.)
2001 *Poblamiento ibérico en el Bajo Segura. El Oral (II) y La Escuera.* Real Academia de la Historia. BibliothecaArchaeologica Hispana, 12. Madrid.

Aranegui, C.; A. Jodin; E. Lllobregat; P. Rouillard, J. Uroz
1993 *La nécropoleibérique de Cabezo Lucero (Guardamar del Segura, Alicante).* Colección de la Casa de Velázquez, 41. Colección Patrimonio, 17. Madrid-Alicante.

Bonet Rosado, H.; J. Vives-Ferrandiz Sanchez (eds.)m
2011 *La Bastida de les Alcusses, 1928-2010.* Museu de Prehistòria de València. Valencia.

Garcia Martin, J. M.
2003 *La distribución de la cerámica griega en la Contestania ibérica: El puerto comercial de la Illetadels Banyets.* Alicante.

Grau Mira, I.
2002 *La organización del territorio en el área central de la Contestania ibérica.* Universidad de Alicante. Alicante.

Llobregat Conesa, E. A.
1972 *Contestania ibérica.* Instituto de Estudios Alicantinos, serie II, 2. Alicante.

Mata Parreno, C.; H. Bonet Rosado
1992 "La cerámica ibérica: ensayo de tipología". *Trabajos Varios del Servicio de Investigación Prehistórica*, 89, 117-173.

Olcina Domenech, M.; A. Martinez Carmona and F. SalaSelles
2009 *La IlletadelsBanyets (El Campello, Alicante). Épocas Ibérica y Romana, I. Historia de la investigación y síntesis de las intervenciones recientes.* Museo Arqueológico de Alicante-MARQ, Serie Mayor, 7. Alicante.

Quesada Sanz, F.
1997 *El armamento ibérico. Estudio tipológico, geográfico, funcional, social y simbólico de las armas en la Cultura Ibérica (siglos VI-I a. C.).* MonographiesInstrumentum, 3. Montagnac.

Sala Selles, F.
1996 *La cultura ibérica de las comarcas meridionales de la Contestania entre los siglos VI y III a. de C. Una propuesta de evolución.* Alicante.



آمفورای سفالی با نقوش قرمز
گورستان کابزو لوکرو
دورهٔ ایبری، ۳۷۵-۳۵۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۵۷۹۲





سیطره کارتاژها و رومیان بر ایبری

مانوئل اُلسینا دومِنِچ، اِوا تِندِرو پُرّاس

Las Conquistas Cartaginesa y Romana de Iberia

Manuel Olcina Doménech, Antonio GuilabertMas, Eva Tendero Porras



قلمرو کارتاژها در شبه‌جزیرهٔ ایبری پیش از وقوع جنگ دوم پونیک (۲۲۰ پیش‌ازمیلاد)

در سال ۲۴۱ پیش‌ازمیلاد، کارتاژ، کلان‌شهر آفریقای شمالی پس از جنگی طولانی که ۲۳ سال طول کشید و ما آن را به‌نام نخستین جنگ پونی می‌شناسیم، شکست خورد. در این درگیری سیطره بر مدیترانهٔ غربی از بین رفت و نتیجهٔ آن از دست دادن سلطه بر سیسیل و کمی بعد جزایر کُرس و ساردِنی برای کارتاژ بود. به علاوه، روم بلافاصله به‌منظور جبران بخشی از خسارت، غرامت سنگینی را برای کارتاژ وضع کرد که بخش بعدی آن ده سال بعد به مرحلهٔ اجرا درآمد. این شهر آفریقایی برتری دریایی خود را در ابتدای جنگ از دست داد. روم تجربهٔ دریانوردی نداشت، اما خیلی زود این فن را به خوبی فراگرفت، به شکلی که حتی در سفرهای متهورانه خود، به سرزمین جانبی کارتاژ نیز حمله کرد. پس از این جنگ پایتخت ایتالیا تبدیل به اَبَرقدرت نظامی در حوزهٔ مدیترانه شد، سلطه‌ای که ۶۰۰ سال بعد از میان رفت. اما کارتاژ نابود نشد. بازسازی کارتاژ بلافاصله پس از خاتمهٔ جنگ با روم به واسطهٔ قیام خونین مزدوران خود انجام شد. اما برای بازسازی کامل، کارتاژ نیاز داشت تا در سرزمین‌های دیگر برنده شده و ثروت را از طریق بهره‌برداری از مواد اولیه و دیگر اقلام به‌دست بیاورد.

با این هدف، کارتاژ توجه خود را به شبه‌جزیرهٔ ایبری، سرزمینی بزرگ و مسکونی توسط تعداد زیادی از جوامع با فرهنگ‌های مختلف معطوف کرد. قبایل ایبریایی از نژادهای غیر هندواروپایی در نوار ساحلی مدیترانه سکونت داشتند. در مرکز، غرب و بخش اعظم شمال آن جوامعی با ریشه‌های سِلتی و هند و اروپایی وجود داشتند. در جنوب نیز توردِتانی‌ها، که احتمالاً نوادگان تارتِسی‌ها بودند ساکن بودند. در کنار این اقوام بومی، شهرهای بناشده توسط جوامع مدیترانهٔ شرقی یعنی فینیقی‌ها و یونانی‌ها قرار داشتند. فینیقی‌ها با ساخت‌وساز کارخانهٔ فونتِتا در گواردامار سِگورا، از ساحل جنوب آندالوسیا تا رودخانهٔ سِگورا در استان آلیکانته را مستعمرهٔ خود کردند. یونانی‌ها دو شهر با برج و بارو به نام‌های اِمپوریون و روساس را در ساحل شمال کاتالونیا بنا کردند.

در سال ۲۳۷ پیش‌ازمیلاد، آمیلکار بارکا، ژنرال کارتاژی به منظور فتح بخش اعظم شبه‌جزیرهٔ ایبری در شهر غدیر (کادیس امروزی) مهمترین شهر فینیقی از کشتی خود به ساحل آمد. آمیلکار از این شهر به‌عنوان بخشی از فرهنگ سامی به عنوان محل ورود خود استفاده کرد، زیرا نباید فراموش کرد خود شهر کارتاژ توسط فینیقی‌ها در سدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد بنا شده بود. وی در جواب یکی از نماینده‌های روم که به دلیل تصرف سرزمین‌های شبه‌جزیره ابراز نگرانی کرده بود، گفت: این عملکرد ضروری بود تا بتوانیم منابعی را به دست بیاوریم که به واسطهٔ آن‌ها بتوانیم غرامت‌های سنگین آنان، طرف پیروز جنگ را که به ما تحمیل داده بود، پرداخت کنیم. اما می‌توان در مورد این جواب شک داشت؛ زیرا قصد وی در حقیقت انباشت منابع مادی و انسانی کافی (جلب قبایل به آرمان وی) بود تا بتواند در برابر جنگی جدید در مقابلِ روم تحمل آورده و سیطرهٔ زمینی و دریایی از دست رفته را مجدداً احیاء کند.

آمیلکار به مدت نه سال بر علیه قبایل جنوب شبه‌جزیرهٔ ایبری جنگید و شهر آکرا لِئوکِه به معنی میراث یا شهر سفید را بنا نهاد و



محوطه‌های مهم تقابل روم و کارتاژها، بین سال‌های ۲۰۶ و ۲۰۹ هجری قمری

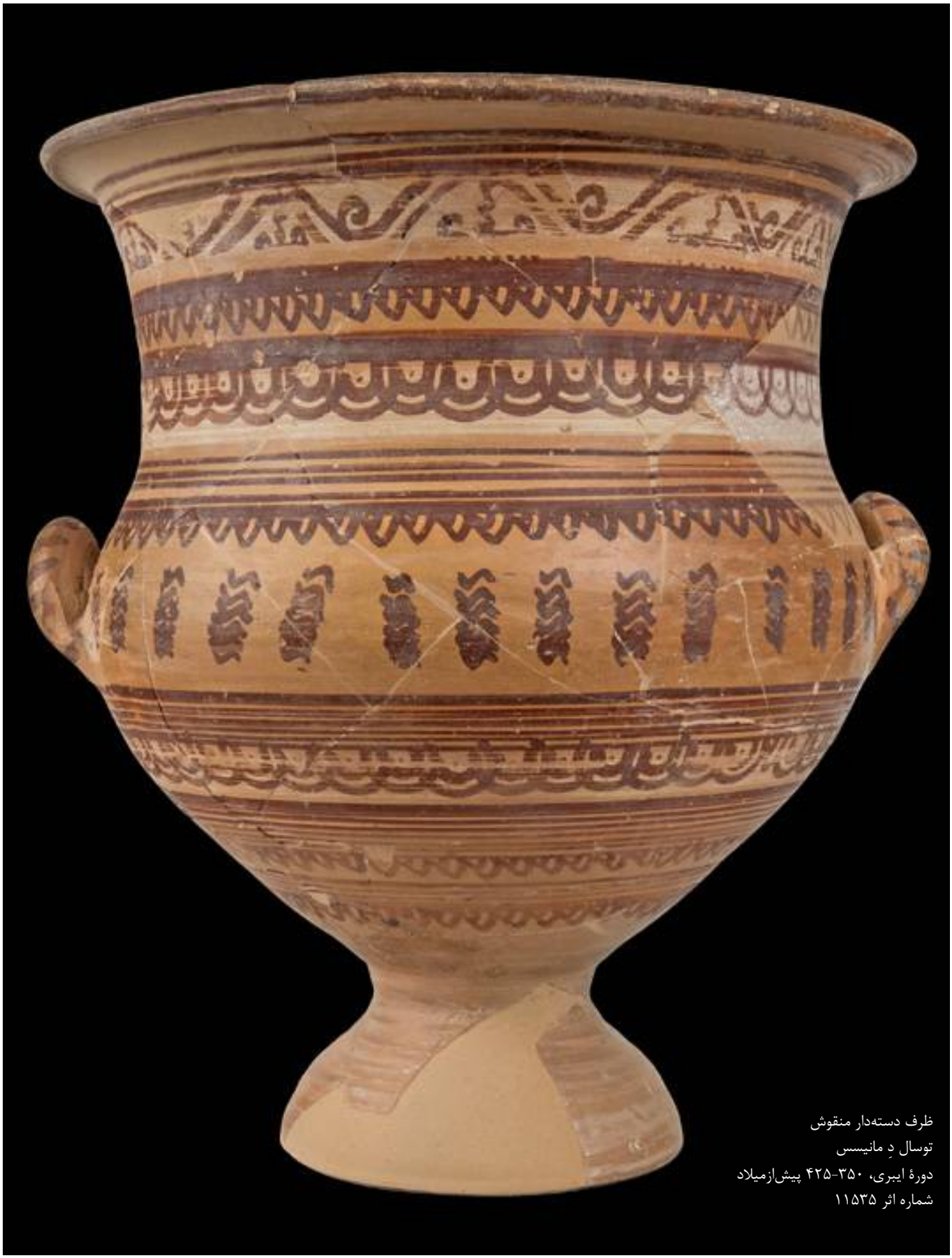
آن را تبدیل به پایگاه عملیات راهبردی کارتاژی کرد. بعداً در مورد پیشنهادهای متفاوت دربارهٔ جایگیری وی چه در آلیکانته و چه اساساً در آندالوسیا بحث خواهیم کرد. بر اساس منابع کلاسیک (اساساً دیودورو) آمیلکار به دلیل خیانت اُرتانی‌ها، قبیلهٔ مستقر در جنوب شرقی شبه‌جزیره و شهر هِلیکه، فوت کرد؛ اما با این حال وی توانست ارتش خود را از بخش اعظم آکرا لِئوکه بیرون کشیده و فرزند خود به نام هانیبال را نجات دهد.

داماد وی به نام آسدروبال که اُرتانی‌ها را شکست داد، جانشین وی شد. آسدروبال انتقام شکست آمیلکار را گرفت و قبایل ایبریایی بی‌شماری را تحت فرمان خود درآورد. با سیطره‌ای مناسب مرکب از تناسب نظامی و دیپلماسی که ازدواجش با یک بانوی نجیب‌زاده ایبریایی بود، توانست فتوحات خود در جنوب شبه‌جزیره را تضمین کند.

وی شهر کارتادشت (به معنی شهر جدید، همنام شهر بزرگ آفریقایی) را در منطقهٔ کارتاخنا در شبه‌جزیره بنا کرد که درون‌بومی دریایی با یک بندر طبیعی فوق‌العاده در مجاورت سواحل آفریقا بود که در نتیجهٔ این موقعیت جغرافیایی با قارهٔ آفریقا ارتباطی خوب و مستقیم داشت.

روم نگران فتوحات کارتاژی‌ها در سرزمین‌های شبه‌جزیره بود که این نگرانی توسط متحدان روم یعنی مستعمرات یونانی‌ها اِمپوریون و ماسالی (بندر فعلی مارسی در جنوب فرانسه) نیز ابراز شد. به‌منظور مشخص‌کردن سرحدات سیطرهٔ (حکومت) کارتاژی‌ها و تثبیت وضع موجود، سومین معاهده رومی - کارتاژی که سرحدات دارایی‌های کارتاژی‌ها در رودخانهٔ ایبروس که در قدیم به نام اِبرو شناخته می‌شد، به امضا رسید. اما شرایط معاهده به قدری مبهم بود که درون سرزمین‌های تحت کنترل کارتاژی‌ها شهر ساگونتو در جنوب رودخانهٔ اِبرو خارج از کنترل مانده بود، وضعیتی بسیار عجیب که برخی از مورخان ایبروس را با رودخانهٔ خوکار در جنوب ساگونتو شناسایی می‌کنند، دلیلی که باعث شده بود آن شهر بیرون از سرزمین کارتاژی‌ها بماند.

آسدروبال در سال ۲۲۱ پیش‌ازمیلاد فوت کرد و فرزند وی به نام آمیلکار، هانیبال کبیر، یکی از نوابغ نظامی تمام دوره‌ها جانشین او می‌شود. وی در ابتدا، تحرکات نظامی بر علیه جوامع سلتی در مرکز شبه‌جزیره را با موفقیت پیش برد؛ اما حملهٔ بزرگ در تاریخ دنیای



ظرف دسته‌دار منقوش
توسال دِ مانیسس
دورهٔ ایبری، ۳۵۰-۴۲۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۱۵۳۵



آمفورای سفالی
توسال دِ مانیسس
جمهوری روم
۱۳۰-۲۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۶۹۵۱



گلوله سنگی
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم
۱۷۵-۲۷۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۴۸۲۸

قدیم به دلیل واقعه‌ای است که جنگ دوم بزرگ پونی را قطع کرد. وی در سال ۲۱۸ پیش‌ازمیلاد شهر ساگونتو را تصرف کرد و این عمل برای رومیان که کارتاژی‌ها به دلیل تفسیر شرایط معاهده اِبرو آن را نفی می‌کردند، بهانه‌ای برای جنگ به شمار می‌رفت. صرف‌نظر از اینکه حق با چه کسی است، واقعیت شروع جنگی است که در سه سناریو ۱۷ سال طول می‌کشد: شبه‌جزیرهٔ ایبری، ایتالیا و شمال آفریقا.

هانیبال راهبردی مخاطره‌آمیز و غیرمنتظره را متصور شد. وی به قلب سیطرهٔ (حکومت) رومیان در ایتالیا حمله‌ور شد، اما نه به خاطر دسترسی به دریا که منطقی به نظر می‌رسید، بلکه ارتش خود را از نوار ساحلی مدیترانه در اسپانیا به سمت شمال بسیج کرد و پس از آن به جنوب فرانسه برد و با عبور از کوه‌های آلپ به سمت مرکز شبه‌جزیرهٔ ایتالیا سرازیر شد. راهبرد او توسط بسیاری از هم‌عصران وی و تعداد زیادی از ژنرال‌ها در طول تاریخ از جمله ناپلئون ستایش شده است. وی به قیمت از دست دادن بخشی از نیروها و فیل‌های خود، توانست از بلندترین قلل یخزده آلپ عبور کرده و رومیان را شگفت‌زده کند و آنان را در چندین نبرد مشهور شکست دهد: نبردهای تِربیا، تراسیمِنو و بخصوص کاناس، شکستی سهمگین که تاکنون در رُوم دیده نشده بود.

برای رومیان همه چیز تمام شده بود، هانیبال در مجاور دیوارهای شهر لاتینی قرار داشت و همه چیز حاکی از این بود که شهر یا تسلیم شده یا مورد حمله قرار می‌گرفت و ویران می‌شد. اما روم به جای تسلیم، مقاومت کرد و جوابش فعالیت در دو جبهه بود، یکی در ایتالیا با مقاومت در برابر اشغال هانیبال و دیگری در شبه‌جزیرهٔ ایبری برای قطع تدارکات نیروها.

کنسول روم به نام سِنِئو کورنلیو اسیپیون در شهر اِمپوریون، متحد روم از کشتی به ساحل درآمد و خیلی زود به رودخانهٔ اِبرو،

جایی که به عنوان مرز در نخستین لحظات اشغال روم تعیین شده بود، رسید. در فاصلهٔ ۸۰ کیلومتری رودخانه وی پایگاه اصلی عملیات رومیان به نام تارّاکو را در کنار یک ده ایبریایی به نام سِسِه بنا نهاد. برخی از مورخان تعریف می‌کنند که سِنئو چند عملیات نظامی در جنوب اِبرو به راه انداخت و حتی وارد آندالوسیا شد و به مراکز ساحلی در مدیترانه که در دست کارتاژی‌ها بود حمله کرد. چنین کارهایی توسط تاریخ‌نویسان مدرن محل شک‌اند؛ زیرا اکثر آن‌ها باور ندارند که رومیان از رودخانه اِبرو عبور کرده و تلاش‌های شکستن جبهه را متوقف کرده تا بتوانند برای رسیدن به هانیبال در ایتالیا مسیر خود را پاکسازی کنند.

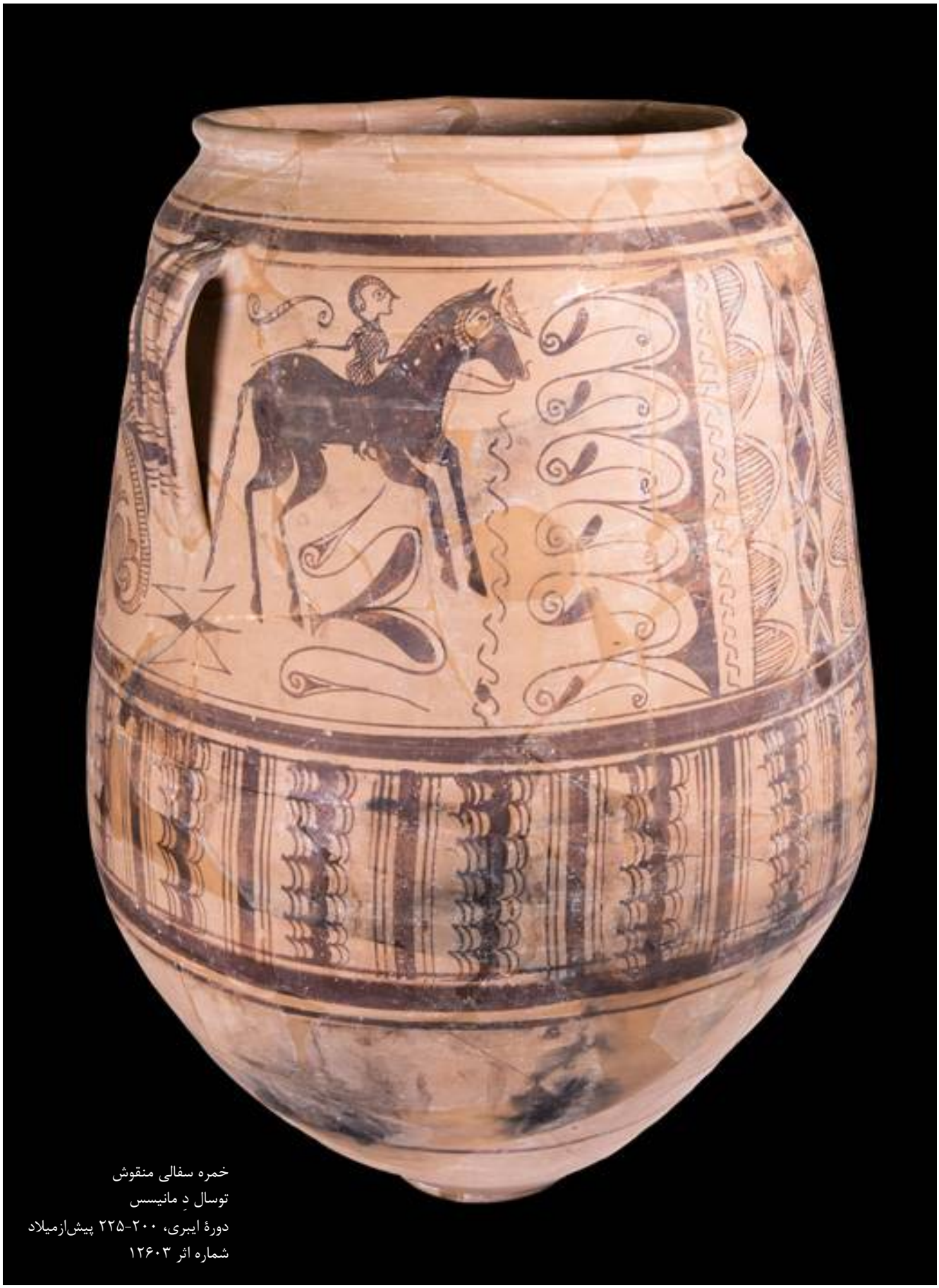
نیروهای روم با رسیدن برادر سِنئو به نام پوبلیو در سال ۲۱۷ پیشرازمیلاد تقویت شدند. از این پس پیشروی‌هایی در قلمروی کارتاژی‌ها در جنوب شبه‌جزیره انجام شد به نحوی که بین سال‌های ۲۱۳ تا ۲۱۲ پیش‌ازمیلاد توانستند شهر ساگونتو را فتح کنند. با این وجود، در سال ۲۱۱ پیش‌ازمیلاد فاجعهٔ بزرگ برای رومیان رخ می‌دهد، زیرا ارتش‌های دو برادر شکست خورده و مابقی مجبور شدند مجدداً به سمت رودخانه اِبرو عقب‌نشینی کنند. با انجام این عقب‌نشینی رومیان توانستند مانع از این شوند که کارتاژی‌ها به سمت شمال پیشروی کنند. روم فرزند پوبلیوی شکست‌خورده به نام پوبلیو کورنلیو اِسیپون را در رأس ارتش ایبریا منصوب می‌کند. وی در سال ۲۰۹ پیش‌ازمیلاد مسیر جنگ را با حرکتی متهورانه که به سرعت



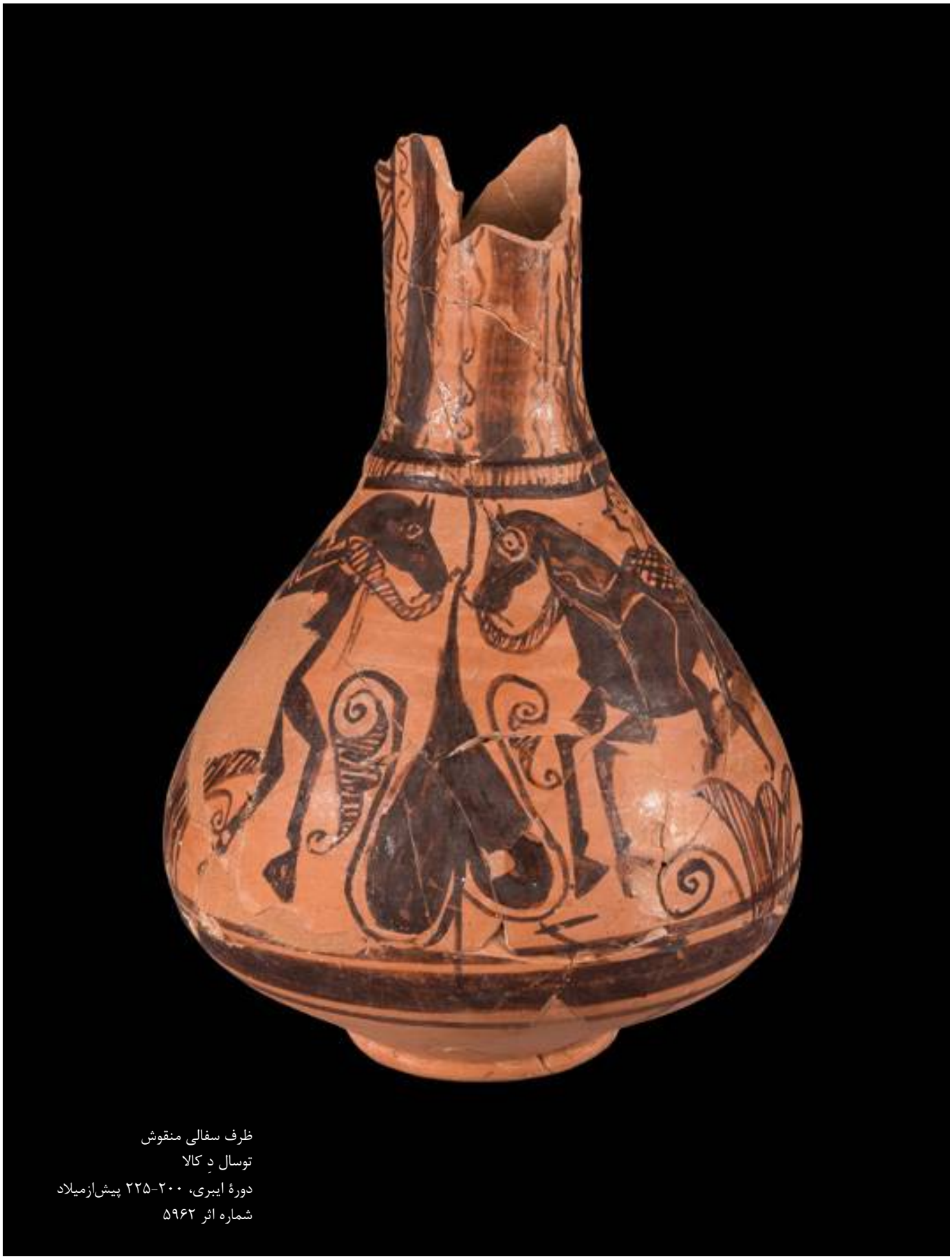
بشقاب با لعاب سیاه به‌دست‌آمده از ناپولس ایشیا دارای کتیبه به زبان لاتین از قدیمی‌ترین یافته‌های شبه‌جزیرهٔ ایبری

خشت‌های به‌دست‌آمده از توسال دِ مانیسس (آلیکانته)، این بنا در سال ۲۰۹ هجری قمری بر اثر آتش‌سوزی ویران شده است





خمره سفالی منقوش
توسال دِ مانیسس
دورهٔ ایبری، ۲۰۰-۲۲۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۲۶۰۳



ظرف سفالی منقوش
توسال دِ کالا
دورهٔ ایبری، ۲۰۰-۲۲۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۵۹۶۲

و دقت نظامی نیاز داشت، تغییر داد. نقشهٔ وی این بود که سرآمد فتوحات کارتاژی‌ها در شبه‌جزیره یعنی پایتخت کارتاژ را فتح کند. نظر وی بر انجام یک عملیات زمینی - دریایی بود. حرکت سریع نیروها از اِبرو یا از خوکار و تلاقی آن‌ها با نیروی دریایی در شهر، در همان لحظه‌ای است که آرایش جنگی کارتاژی‌ها غافلگیر می‌شود. برای انجام این کار سرعت و هماهنگی از اهمیت بالایی برخودار بود؛ زیرا ارتش دشمن در دیگر مناطق پراکنده بود و چندین روز با شهر کارتاژ فاصله داشت. نتیجهٔ این عملیات یک موفقیت تمام عیار بود و رومی‌ها شهر را تصرف کرده و زرادخانه‌ای بزرگ از تسلیحات سنگین مانند منجنیق را تصاحب کردند.

تاثیر این پیروزی بسیار عظیم بود و کارتاژی‌ها با شکست‌های پی‌درپی در نبردهای بِکولا (۲۰۸ پیش‌ازمیلاد) و ایلیپا (۲۰۶ پیش‌ازمیلاد) در آندالوسیای (آندلس) فعلی شانس خود را از دست داده و به تسلط شبه‌جزیرهٔ ایبری خاتمه داده می‌شود. صحنهٔ اصلی عملیات جنگی به قلمروی کارتاژ، جایی که امروز شمال تونس است، انتقال داده می‌شود. اِسیپون که نامی آفریقایی را برای خود برمی‌گزیند در سال ۲۰۴ پیش‌ازمیلاد در آفریقا از کشتی به ساحل پیاده می‌شود و حمایت اقوام بومی منطقه را نیز دریافت می‌کند. فشار بر روی پایتخت، هانیبال را مجبور می‌کند که ایتالیا را ترک کرده و با اِسیپون در نبرد تعیین‌کنندهٔ زاما در ۲۰۲ پیش‌ازمیلاد رودررو شود که این نبرد پیروزی قطعی روم را به همراه دارد. پیمان صلح امضا شده، کارتاژ را مجبور می‌کند که از تمام تصرفات خود در بیرون از قارهٔ آفریقا چشم‌پوشی کرده و نیروی دریایی خود را تسلیم کند. پرداخت مقدار زیادی نقره، عدم اعلان جنگ بدون اجازهٔ روم از دیگر دستاوردهای این پیروزی هستند. بدین شکل کارتاژ به شهری تصرف‌شده تبدیل شد، اما ترمیم اقتصادی آن، به‌رغم مجازات‌های تحمیلی، بار دیگر ترس رومی‌ها به خاطر تولد دوبارهٔ قدرت شهر را برمی‌انگیزد. نتیجه، وقوع جنگی دیگر بود، جنگ سوم پونی که منجر به تخریب کامل شهر کارتاژ در سال ۱۴۶ پیش‌ازمیلاد شد. شهر کارتاژ یک سده و نیم بعد، به عنوان مستعمرهٔ روم که به طور کامل تحت سلطهٔ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این امپراتوری بود، متولد شد.

کارتاژها و دومین جنگ پونی در سرزمین‌های آلیکانته

در نیمهٔ اول سدهٔ گذشته، تاریخ‌نگاری اسپانیا پس از کاوش‌های انجام‌شده در مناطق مختلف آلیکانته، حضور قوی کارتاژ در ثلث آخر سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد را پذیرفت. این امر به دلیل عملیات آمیلکار با بنا کردن شهر آکرا لِئوکه که امروزه آلیکانته نامیده می‌شود، است. در ابتدا در کوهی مشرف به شهر که قلعه‌ای قرون وسطایی و مدرن ساخته شده و سپس در بقایای باستانی توسال در سه کیلومتری مرکز شهر هویدا است. گورستان در مجاورت این شهر به نام آلبوفِرِته هم به دلیل یافت‌شدن لباس‌ها و مراسمات (ملزومات آیینی)، شاهدی بر حضور پونی‌ها است. با این وجود، بعد از سال‌های ۶۰ سدهٔ گذشته، جریان جدید تاریخ‌نگاری که بیشتر به اعطای نقشی تعیین‌کننده به جوامع بومی و ایبریایی توجه دارد، نقش کارتاژ را کمرنگ کرد. واکنش این کار به قدری قوی بود که برای قدرت‌های مدیترانه‌ای



آمفورا
توسال دِ مانیسس
دورهٔ ایبری جدید، ۵۰-۳۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۶۹۲۷

پیش از روم در وقوع تاریخ قدیم نقشی حکایت گونه قائل می‌شود. شهری که آمیلکار بنا کرد دیگر در آلیکانته قرار نداشت؛ بلکه موقعیت آن به آندالوسیای علیاء نزدیک کاستولو (لینارِس) یا اخیراً در کارمونا (نزدیک شهر سویل) منتقل شده است. حضور کارتاژها تقریباً به طور کامل محو می‌شود. توسال دِ مانیسس و گورستان آلبوفِرته با پیدایششان در سدهٔ ۴ پیش‌ازمیلاد یعنی بناهای بومی با برخی حمایت‌های مادی پونی‌ها که منحصراً در خدمت امور تجاری بودند، به عنوان بناهای ایبریایی شناخته شدند.

آمفورای یونانی - ایتالیایی با کتیبه به زبان رومی باستان

کاوش‌ها از دهۀ ۹۰ مجددا در توسال انجام شده و نتایج جالبی را آشکار کردند. کاوش‌های متعدد نشان دادند که بنای این شهر در سه دهه آخر سدۀ سوم پیش‌ازمیلاد به وقوع پیوست و معماری آن نشانه‌های کاملاً کارتاژی (با جزییات کامل در این حفاری) بوده و در اواخر همان سده تخریب شد. با ترکیب این شواهد منطقی‌ترین تئوری این بود که این شهر توسط کارتاژها بنا شده، عمر آن کوتاه بود و در شرایطی تخریب شد که منابع موجود به شکلی بسیار غیرمستقیم وقوع جنگ دوم پونی را در این سرزمین فرض می‌کنند. یک گزینه برای قرار دادن بقایای باستانی توسال در مسیر تاریخی بازگشت به شهر آکرا لِئوکۀ آمیلکار بود. گزینۀ دیگر شهر بناشده توسط آسدروبال پس از بنای شهر سفید (کارتاژ) است که نام آن به واسطۀ متون کلاسیک منتقل نشده است. امروزه تاریخ‌نگاری اسپانیا مشخصۀ پونی توسال را می‌پذیرد، اما در مورد شخصی که آن را بنا کرده اختلاف‌نظر وجود دارد. بخش مهم تاریخ‌نگاری بر این باور است که در آندلس باید به دنبال آکرا لِئوکه بود و بنابراین بقایای باستانی آلیکانته دومین شهر آسدروبال است. با این وجود، بخشی دیگر از تحقیقات بر این باور است که توسال باید توسط آمیلکار بنا شده باشد.

موضع ما به عنوان گروهی که حفاری را انجام داده و بقایای باستانی را از سال‌های قبل مطالعه کرده، این است که هیچ مدرک قاطع و واضحی برای موضع‌گیری دربارۀ دو نظریه فوق وجود ندارد، و از طرفی نیز دلایل پرسش برانگیزی وجود ندارد تا بتوان بحث در مورد آکرا لِئوکه را رد کرد.

بنابراین با قبول این‌که توسال شهری ساخته‌شده در سال‌های آخر سدۀ سوم پیش‌ازمیلاد است، باید وجود آن را به عنوان عاملی تفسیر کنیم که ساخته شدن آن در این سرزمین برای ادامۀ حیات آن برای مدتی طولانی بوده است. قطعاً کارتاژ به واسطۀ عملکرد بارکاها وانمود می‌کند که نوعی استان کاملاً مستقل از شهر بزرگ آفریقایی را به وجود آورده تا شکست‌های خود را در نخستین جنگ پونی جبران کند. توسال در نزدیکی شهر سفید که پایتخت بود، مرکز ثقل حکومت به شمار می‌آمد. از جهاتی این شهر بخشی از مناطق ایبریایی یعنی کنتستانی را کنترل می‌کرد، اما احتمالاً نه به عنوان سیطره‌ای نظامی یا تحت فرمان پونی‌ها، بلکه به این دلیل که کنتستانی‌ها متحد کارتاژها بودند. باید به یاد بیاوریم که سابقۀ روابط ایبریایی‌های آلیکانته‌ای با کارتاژها به دلیل روابط تجاری با ایبیسا و منطقۀ تنگۀ جبل‌الطارق که شهر غدیر (کادیس) در آنجا بنا نهاده شد، به سده‌ها پیش باز می‌گردد. این رابطه که ما آن را دوستانه تفسیر می‌کنیم در صورت مشاهدۀ پایان غمناک چندین منطقۀ باستان‌شناسی (چندین محوطۀ باستانی تخریب‌شده)، رابطه ای ادامه دار بوده است. در توسال وجود لایه‌هایی از تخریب در اواخر سدۀ سوم پیش‌ازمیلاد به اثبات رسیده است. در همان تاریخ بقایای باستان‌شناسی مهم دیگر یعنی یکی از پایتخت‌های ایبریا به نام شهر لا سِرّتا در شمال کوهستانی استان آلیکانته هم ویران می‌شود.

لا اِسکوئِرا، یک درون‌بوم ساحلی در دهانۀ رودخانۀ سِگورا شواهدی از تخریب را درون خود داشته و همزمان با درون‌بوم‌های قبلی متروکه می‌شود. در قبال چنین وقایعی تفسیر ما حمله و ویرانی این شهر توسط بخشی از رومیان در چارچوب زمانی حمله به کارتاژ توسط اِسپیون آفریقایی است. این رویداد نقطۀ قوت کارتاژی و یک درون‌بوم ایبریایی و رأس یکی از قبایل ایبریایی متحد را باطل می‌کند. همچنین باعث می‌شود که در نزدیکی شهر سفید، چه قبل و چه بلافاصله پس از حمله به آن در سال ۲۰۹ پیش‌ازمیلاد، دشمنی باقی نماند. به بیان بهتر فکر می‌کنیم ویرانی شهر سفید بعدها به وسیلۀ کل ارتش و نیروی دریایی به شکلی انفجاری انجام شده است. با اطمینان از حفظ کارتاژ این شهر می‌توانست جای بقیۀ مراکز شهری را پر کند.

چنین تفسیری از تاریخ را کسی می‌تواند انجام دهد که آن را با آنچه که در سال‌های دهۀ ۳۰ سدۀ بیستم انجام شده، پیوند دهد، اما آنچه که در آن سال‌ها انجام شد بر اساس کشفیات منتج از آزمایش منابع بود و آنچه که امروزه مطرح می‌شود در نتیجۀ کاوش‌های باستان‌شناسی و تحلیل فرهنگ مادی، اشیایی است که یافت شده‌اند. دورنمایی که اکنون ترسیم می‌شود تناسب بیشتری با دورۀ تاریخی‌ای دارد که با آن پیوند خورده است، زیرا قبلاً به نظر می‌رسید که سرزمین آلیکانته به‌رغم نزدیک‌بودن پایتخت کارتاژها در ایبری در حاشیه قرار داشته و از رویدادها به دور مانده بود.

روم پس از فتح کنتستانی و بیرون راندن کارتاژها توجه چندانی به آن نکرد. عناصر حضور قدرتمند روم در سدۀ دوم پیش‌ازمیلاد مشاهده نمی‌شوند. به غیر از شاتیوا در شمال منطقۀ محصور و در تقاطع چند مسیر، شهر مهم ایبریایی با بناهای رومی وجود ندارد. این سرزمین‌ها جاذبه اقتصادی چندانی نداشتند. هیچ نوع فلز و شرایط مناسب برای کشت گسترده غلات وجود ندارد و بر خلاف دیگر مناطق مانند آندالوسیا یا درۀ رودخانۀ اِبرو سکه ضرب نمی‌شود. علاقمندی به سرزمینی که امروزه آلیکانته و به بیان بهتر به سواحل آن است، زمانی به وجود می‌آید که مجدداً در یک نبرد نظامی، منحصراً در جنگ‌های داخلی در سدۀ اول پیش‌ازمیلاد ارزش پیدا می‌کند. این بخش را بعداً مطالعه خواهیم کرد.

فتح کنتستانی توسط روم: دلایل و تاثیرات آن

در سال ۱۹۷ پیش‌ازمیلاد روم به‌منظور مبارزه با عقبۀ سپاه هانیبال پس از حملۀ وی به ایتالیا در طول جنگ دوم پونی، به حضور امپراتوری‌های ملوک‌الطوایفی که از سال ۲۱۸ پیش‌ازمیلاد در شبه‌جزیرۀ ایبری حضور داشتند، خاتمه داد. بدین ترتیب ایجاد دو استان هیسپانیایی به نام‌های سیتِریور و اولتِریور قطعی شد و این دو استان به سیسیل (در ۲۴۱ پیش‌ازمیلاد) و ساردِنی (در ۲۳۸ پیش‌ازمیلاد)، مایملک کهن کارتاژی، پیوستند. سیسیل و ساردنی در تعریفی اولیه امپراتوری ماورابحار (ماوراءالنهر) روم بودند امپراطوری که در طول سده‌های بعدی سرحدات آن به اقیانوس اطلس، دریاهای شمال، سرخ و خزر، استپ‌های شمال اروپا و صحرای ماسه‌های در آفریقا می‌رسد و بدین ترتیب پیشروی روم به سمت غرب و بعد از آن، پس از بروز جنگ‌های مقدونیه، به سمت شرق مدیترانه تضمین می‌شود.

با اعلام قانونی سرحدات هر دو سرزمین و مشخص کردن دقیق موقعیت جغرافیایی آن‌ها، دو حاکم با منصب سلطان کاخ نشین

که از طرف روم به آن‌ها تفویض شده بود، برای رسیدگی به امور به عنوان دولت موقت مسئولیت دولت‌های استان‌های هیسپانیایی را برعهده گرفتند. دولت موقت وضعیتی برای ایبریا بود که روم پس از انتقال پوبلیو کورنلیو اسیپیون به آفریقا در سال ۲۰۶ پیش‌ازمیلاد که در نتیجهٔ آن دومین جنگ با کارتاژ خاتمه یافت، در نظر گرفته بود. بدون شک تلاش برای حفظ دارایی‌ها در ایبری به این دلیل بود که بخش اعظم سنای روم بر اهمیت این قلمرو به دلیل داشتن منابع غنی معدنی و حاصلخیزی آن در ترمیم اقتصادی و نظامی کارتاژ پس از شکست در نخستین جنگ پونی آگاه بودند. مجموعه راهکارهای اِعمال شده توسط اسیپیون بین سال‌های ۲۱۱ تا ۲۰۶ پیش‌ازمیلاد مشخص می‌کند که والی جوان به ضمانت امنیت نیروهایش در شبه‌جزیره راضی نبود، بلکه سعی داشت تا مکانیسمی برقرار کند که کنترل قلمرو برایش تضمین شود و این امر در نهایت با اعلام اسمی و قانونی استان‌ها با الحاق نوار ساحلی ایبریا محقق می‌شود. این امر خود به خود انتقال این زمین‌ها به حوزه‌های استانی روم را رقم می‌زد که بر طبق تعریف، مالکیت عمومی بوده و یکی از الویت‌های مردم روم به شمار می‌رفتند. بدین ترتیب اقوام بومی در سرزمین خود به بیگانگانی تبدیل شدند که در طول دو سده بعد به واسطهٔ جنگ‌هایی تقریبا دائمی این تعریف به تمام شبه‌جزیرهٔ ایبری گسترش یافت و ظاهر آن از شرق تا مرکز و تا غرب و نهایتاً جنوب یک شکل شد.

سیطرهٔ (قلمرو) روم: بازگشت با رومیایی شدن

اگر مفهومی وجود داشته باشد که توسعه روم به قارهٔ کهن را تایید، بدون شک رومیایی شدن است. واژگان کمی مانند رومیایی‌شدن نشان داده‌اند که بدین شکل تعیین‌کننده، مفید و در کنار آن گسترده باشند، زیرا از بیش از یک سده پیش، با این مفهوم سعی شده تا تمام تغییرات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی، فرهنگی و مادی مربوط به توسعهٔ روم و ولع حریصانهٔ (چشم داشت) ملل اروپایی، آفریقایی و آسیایی توضیح داده شود.

بیش از یک سده از تعیین این واژه توسط مومسِن و اشاعهٔ سریع آن در جهان آنگلوساکسون با کمک هَورفیلد و فوستِل کولانژس فرانسه زبان می‌گذرد. در ابتدای سدهٔ ۲۰ میلادی قدرت‌های استعماری اروپایی در این واژه توجیهی را یافتند که به‌واسطهٔ آن توانستند روند تدریجی تغییرات مادی و ساختارهای اجتماعی بومیان را به واسطهٔ آرزوی اقوام محلی برای تبدیل شدنشان به رومیان توضیح دهند. با این حال، با روند استعمارزدایی آغاز شده پس از نیمهٔ دوم سدهٔ ۲۰ میلادی، این مفهوم اصلی، ابتدا در سال‌های دههٔ ۷۰ در فرانسه با تنظیم آن با الگوی استعماری این کشور در شمال آفریقا به همراه مارکسیست‌ها و ساختارگرایان و پس از آن در سال‌های ۸۰ در انگلستان و هلند، با پُست پروسوسیالیسم و فرمول‌های پسا-استعماری ترکیب‌شده و با یک بازبینی در سابقهٔ استعماری این کشورها، مجدداً تعریف شد. در تمامی موارد یک ارزشیابی مجدد از مواضع بومیان در قبال پدیدهٔ استعمار در نظر گرفته‌شده که در آن دو طرفه بودن با روم فرض شده است، بدین معنا که روم نه تنها دنیایی را با چهرهٔ خود و شبیه به خود می ساخت، بلکه خود را به‌طور همزمان مجدداً تعریف می‌کرد.

در اسپانیا به دلیل وضعیت سیاسی کشور، این الگو با تأخیر آغاز شد. اما در دههٔ سال‌های ۹۰ رومیایی‌شدن به دلیل تبدیل‌شدن به پارادایم یک روند فرهنگ‌سازی صلح طلبانه متهم می‌شد، روندی که در آن ندیدن یا نخواستن امپریالیسم به دلیل بهره‌کشی، برده‌کشی از شکست‌خوردگان و خشونت آسان بود، روندی که محتوای توضیحی مستدلی نیز بدان افزوده می‌شد که در حقیقت فاقد آن توضیح بود و توصیف روندهای پیچیدهٔ تغییرات تاریخی را در قبال محدود کردنمان به موضوع رومیایی‌شدن که مکانیسم‌های آن کاملاً شناخته شده بودند، مشکل می‌ساخت از جمله: توافقات یا فرمانبرداری تأسیسات ایبریایی، تاسیس پادگان در سرزمین و شهرهای بومی، ورود گروه‌های گسیل‌شده رومی و ایتالیایی، نقش دورگه بودن و نقش شهروندان رومی در استان‌های رومی به مثابهٔ ادوات انتقال فرهنگ، ایجاد جوامع غیرمهاجر، تأسیس مستعمرات و شهرستان‌های رومی و لاتینی، جذب جوامع بومی توسط شهرهای جدید، جابه‌جایی جامعه از محل زندگی در ارتفاعات به سمت مناطق پست، نقش تبلیغ اجتماعی به عنوان عامل جذب جوامع محلی، چشم و هم‌چشمی میان نخبگان بومی، نقش تجمع‌گرایانه کسانی که شهروندی روم را به دست می‌آوردند، تقلید الگوهای شهری و معماری، آموزش هیسپانیایی‌ها برای خدمت در ارتش، نقش نهاد ارتش در شبیه‌سازی ارزش‌های فاتحین، ساخت و تقویت راه‌های ارتباطی، اقتباس لاتین به عنوان زبان رسمی، شبیه‌سازی مذهب رومی و نقش تجارت. با این عوامل درها به روی مطالعات پسا استعماری باز می‌شوند، مطالعاتی که در مباحث دو دههٔ اخیر وارد نشده‌اند و فقط به مسائل هویتی و ارزشیابی مجدد جوامع محلی یعنی جوامع اصلی در روند فرهنگ‌زدایی یا پیوندزدگی متمرکز شده‌اند.

به‌رغم تلاش‌ها برای ریشه‌کنی و بی‌اعتباری آن، این مفهوم امروزه در حالت کلی مورد قبول قرار گرفته، زیرا هیچ‌یک از پیشنهادات جایگزین مطرح‌شده (جهانی‌شدن، اختلاط نژادها، مدیترانه‌ای شدن) دارای دقت و فراگیری ملت روم نیستند.

به واسطهٔ این مفهوم سعی می‌شود طیف گسترده‌ای از تغییرات، نه فقط تغییرات فرهنگی دربرگرفته شوند، بلکه در مورد هیسپانیا با فتح آن توسط روم آغاز شده و تا سال ۲۱۲ میلادی یعنی زمانی که با تصویب قانون کارکالا شهروندی روم به تمام ساکنان امپراتوری اعطا می‌شود، طول می‌کشد. این روند که بیش از چهار سده طول کشید، مراحل مختلفی دارد که نخستین آن‌ها، هماهنگ با سیستم جمهوری، مربوط به وضعیت بدوی آن است و به دنیای مدیترانه محدود می‌شود، دنیایی که در آن نخستین گسترش روم و پیوند عناصر اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی روم با جوامع بومی رخ می‌دهد. این عناصر که نه تنها رومی بلکه ایتالیایی و هلنی هم بودند، مخلوطی بسیار مشکل برای تعیین نفوذهای یونانی‌ها، پونی‌ها و شرقی‌ها بود. نتیجهٔ آن ظهور اَشکال مادی منحصر به فردی مانند تزیینات آوندی به سبک نمادین بوده وجه مشخصهٔ تولیدات منطقه‌ای در این مرحله است و در فصل بعد به آن می‌پردازیم. پس از آن با اصلاحات آگوستوس، رسمیت یافتن امپراتوری و توسعه یک انقلاب فرهنگی واقعی، این روند بسیار گسترده‌تر و یکنواخت‌تر می‌شود و معنای رومی همان‌گونه که در فصل بعد بررسی خواهد شد، بُعدی جدید به دست می‌آورد.

کتاب‌شناسی

Bellon, P.; A. Ruiz, A.; M. Molinos, C. Rueda and F. Gomez (Eds.)
2015 *La Segunda Guerra Púnica en la Península Ibérica*. Baecula, arqueología de una batalla, Universidad de Jaén, Jaén.

Bendala Galan, M.
2015 "*Hijos del Rayo*". Los Barca y el dominio cartaginés en Hispania, Tébede Ediciones, Madrid.

2015 *Los Escipiones*. Roma conquista Hispania, Museo Arqueológico Regional de Madrid, Alcalá de Henares.

Bendala Galan, M.; Mª. Mperez Ruiz and I. Escobar Garcia - (COORDS.)
2013 *Fragor Hannibalis*. Anibal en Hispania, Museo Arqueológico Regional de Madrid, Alcalá de Henares.

Garcia Cardiel, J.
2016 *Los discursos del poder en el mundo ibérico del Sureste (siglos VII-I a.C.),* BibliothecaPræhistorica Hispana, vol. XXXII, C.S.I.C., Madrid.

Hoyos, D.
2003 *Hannibal's Dynasty. Power and politics in the western Mediterranean, 247-183 BC.*, Routledge, Londres.

Jimenez Diaz, A.
2008 *Imagines Hibridæ. Una aproximación postcolonialista al estudio de las necrópolis de la Bética, Anejos del Archivo Español de Arqueología*, nº XLIII, C.S.I.C., Madrid.

Llobregat Conesa, E.
1969 "Hacia una desmitificación de la Historia Antigua de Alicante. Nuevas perspectivas sobre algunos problemas", *Revista del Instituto de Estudios Alicantinos*, nº 1, Alicante, pp. 35-55.

Olcina Domenech, M.; A. Guilabert Mas; E. Tendero Porras
2010 "Lectura púnica del Tossal de Manises», en E. Ferrer Albelda (Coord.), *Los Púnicos en Iberia: Proyectos, Revisiones, Síntesis, Mainake*, nº XXXI, vol. I, Diputación Provincial de Málaga, Málaga, pp. 229-249.

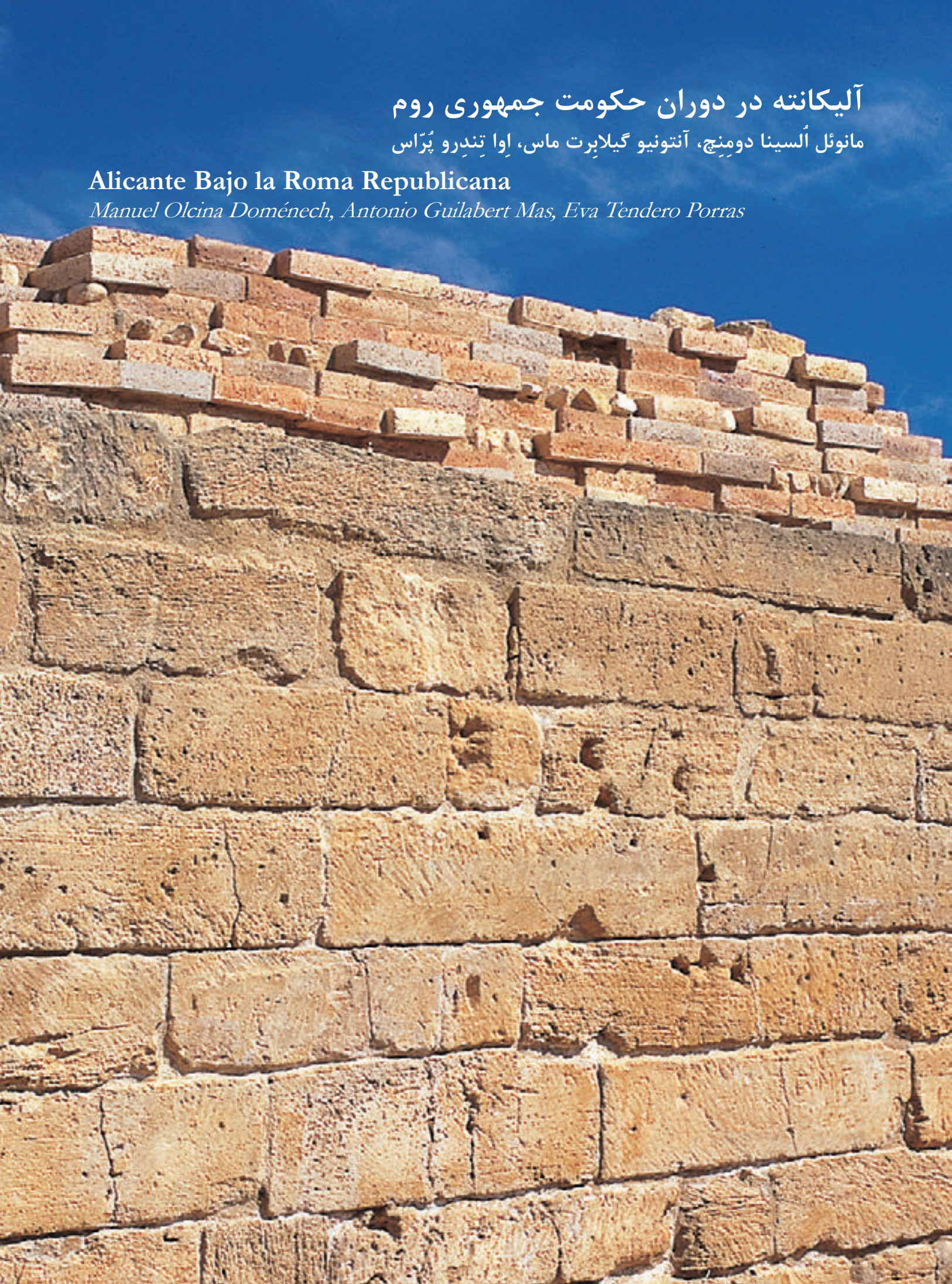
Olcia Domenech, M.; A. Guilabert Mas; E. Tendero Porras -
2017 "Una ciudad bárquida bajo Lucentum(Alicante). Excavaciones en el Tossal de Manises", en F. Prados Martinez and F. Sala Selles (Coords.), El Oriente de Occidente: Fenicios y púnicos en el área ibérica,Universidad de Alicante - CEF y P - INAPH, Alicante, pp. 285-328.

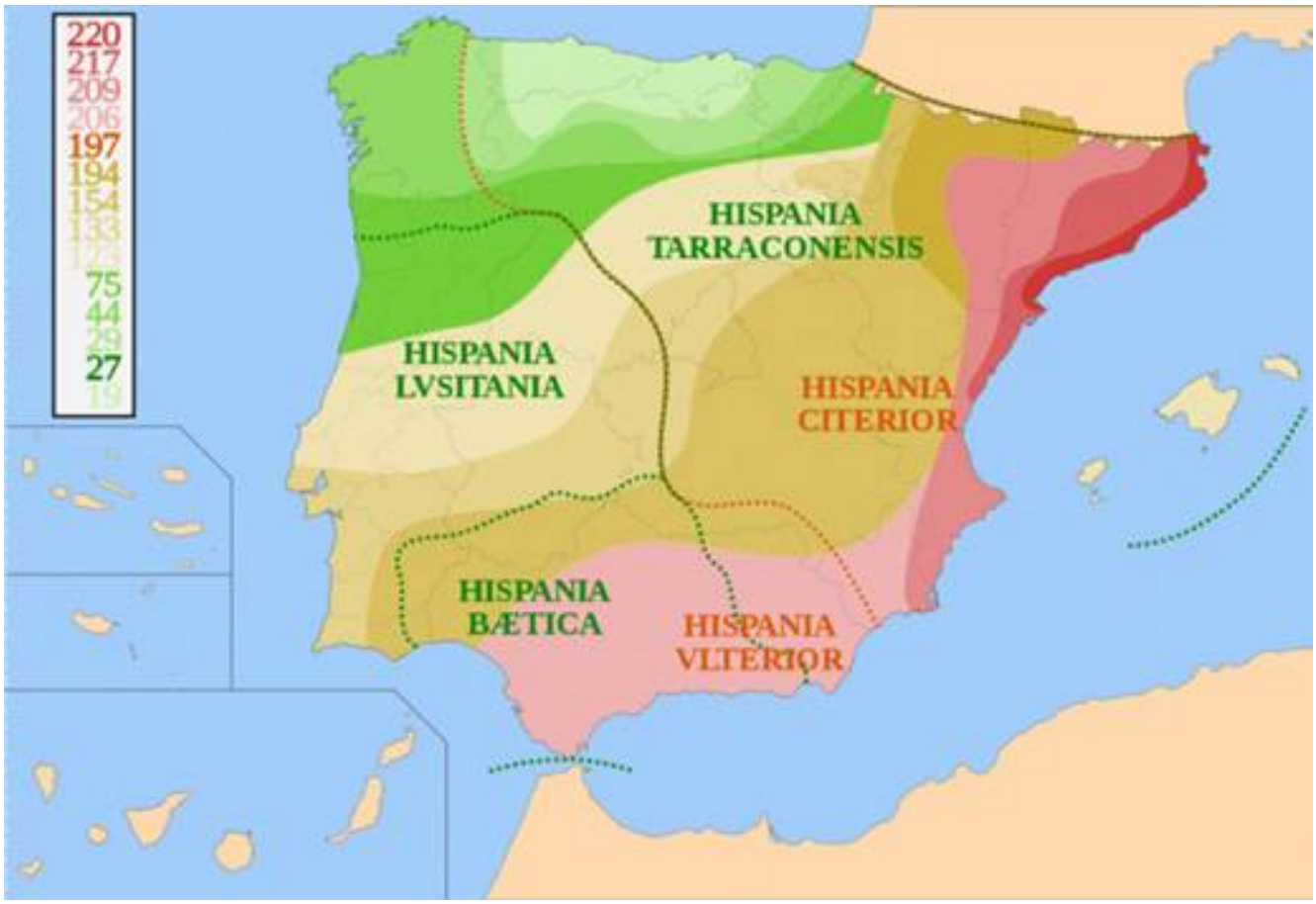
آلیکانته در دوران حکومت جمهوری روم

مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پُرّاس

Alicante Bajo la Roma Republicana

Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras





نقشهٔ مراحل مختلف روند فتح شبه‌جزیرهٔ ایبری توسط رم

همانطور که در فصل پیشین اشاره شد، در پی راندن بَرقی‌ها از شبه‌جزیرهٔ ایبری، اشغال این جزیره توسط رومی‌ها آغاز شد. دو سده به درازا کشید تا رومی‌ها شبه‌جزیرهٔ ایبری را به طور کامل اشغال کنند. با فتح نوار کانتابریا، این شبه‌جزیره به‌طور کامل به اشغال رومیان درآمد. رومی‌ها از طریق نوار کانتابریا، آمدوشدها و تجارت‌های دریایی آتلانتیک را بین آفریقا و دریای شمال در دست گرفتند. با اینکه رومیان اشغال شبه‌جزیرهٔ ایبری را براساس یک برنامه‌ریزی کارشده و دقیق آغاز کرده بودند، اما با مشکلات بسیاری در این مسیر روبرو شدند. به عقیدهٔ خودِ پیروان رومی‌ها، اشغال شبه‌جزیرهٔ ایبری، در پی مجموعه‌ای از پیشرفت‌ها و پس‌رفت‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، و همچنین سود و زیان‌های ارضی حاصل شد.

استرابون، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان یونانی، دربارهٔ فتح شبه‌جزیرهٔ ایبری توسط رومیان مطالبی در کتاب خود نوشته و ادعا کرده است که در اواخر این جریان (که تنش‌ها شدت گرفته بود)، این خودِ مردم ایبری بودند که به جنگ با یکدیگر پرداختند. پیش از اشغال کامل شبه‌جزیرهٔ ایبری توسط رومی‌ها، بارها جنگ‌های شدیدی بین مردم درمی‌گرفت و پس از آن باز آرامش نسبی برقرار می‌شد. در این میان، رومیان تصمیم گرفتند که با ایجاد نظم رومی و از طریق یک سیاست درست، روند اشغال شبه‌جزیرهٔ ایبری را سازماندهی کرده و پیش ببرند. براساس یک سری از ویژگی‌ها، می‌توان روند اشغال شبه‌جزیرهٔ ایبری توسط رومیان را به سه دورهٔ اصلی تقسیم کرد؛ دورهٔ اول: از زمان ایجاد استان‌های اسپانیایی تا سال ۱۳۳ پیش‌ازمیلاد؛ دورهٔ دوم: نابودی قوم نومانسیا و پایان جنگ‌های سلتیبِرها. در این دوره، پس از نابودی قوم نومانسیا و مرگ گراکوس در روم، ده سناتور رومی به اسپانیا اعزام شدند.

این سناتورها وظیفهٔ رسیدگی به روند بازسازی استان‌های اسپانیا را به‌عهده داشتند. گراکوس یکی از سیاستمداران بزرگ و محبوب روم بود و زمانی که دوباره به عنوان یک تریبونوس در روم انتخاب شد، به قتل رسید. وی همچنین مروج اصلاحات کشاورزی بود. پس از قتل وی، مرحله جدیدی از درگیری‌های سیاسی به وجود آمد که از ویژگی‌های بارز دوران جمهوری روم جدید بود. دورهٔ سوم: مربوط به بازهٔ زمانی آغاز دوران جمهوری روم جدید تا سال ۳۰ پیش‌ازمیلاد می‌شود. در این دوران، در پی جنگ سِرتوریو، موج جنگ‌های داخلی به اسپانیا نیز رسید و تا سال ۸۲ پیش‌ازمیلاد این کشور درگیر این جنگ‌ها بود. سرانجام، در سال ۳۰ پیش‌ازمیلاد، آگوستوس، به عنوان نخستین امپراطور روم، قدرت را در دست گرفت و به اوضاع متشنج اسپانیا پایان داد.

دورهٔ اول (از سال ۱۹۷ تا ۱۳۳ پیش‌ازمیلاد)

نخستین سرمایه‌های اسپانیا که به مقدار زیاد وارد روم شد، از راه‌های نظامی و جنگ‌های مکرر به‌دست آمده بودند؛ از راه‌هایی مثل غارت، مصادره و مالیات. در نخستین سال‌های فتح رومیان، اسپانیا به



استان آلیکانته و مناطق اصلی آن برای ارتباطات زمینی در طول جنگ سرتوریانا، (۸۲ - ۷۲ میلادی)

مکانی برای ارتقاء نظامی شخصیت‌های برجسته رومی تبدیل شد. در حقیقت، این روند (اشغال شبه‌جزیرهٔ ایبری) با پیوستن اِسیپیون‌ها به روم از چند دهه پیش آغاز شده بود. در حالی‌که به تدریج جبهه‌های جنگ به سمت غرب پیش می‌رفت، رومی‌ها شهرها و مناطق نسبتا آرام و امنی را در شبه‌جزیرهٔ ایبری برای خود ایجاد کرده و تحت کنترل گرفته بودند. در حقیقت، این مناطق آرام خط مقدم رومیان تلقی می‌شدند و از آن‌ها برای تامین آذوقه در هنگام پیشروی در غرب و شمال شبه‌جزیرهٔ ایبری استفاده می‌کردند. همچنین، رومیان از این مناطق برای انتقال سرمایه‌ها و ثروت‌های اسپانیا به روم استفاده می‌کردند. از جمله ثروت‌های اسپانیا که بدین وسیله وارد روم شد مواد استخراج‌شده از معادن بود؛ مانند منابع معدنی دره‌های اِبرو، گوادالکیبیر و شهر کارتاخنا. علاوه بر این، رومی‌ها از این مناطق امن برای عبور و مرور به قسمت‌های مرکزی شبه‌جزیرهٔ ایبری استفاده می‌کردند.

در خصوص استان فعلی آلیکانته باید گفت که از نظر منابع، فقیر بود و از نظر موقعیت جغرافیایی، در قسمت حاشیهٔ این مناطق مهم و استراتژیک تحت کنترل رومیان قرار داشت. استان آلیکانته (به‌جز سواحل آن) راه ارتباطی مهمی برای رومیان با شهر کارتاخنا و سایر شهرهایی که در قسمت جنوبی این شهر قرار داشتند، به شمار می‌آمد. پیامدهای نبرد دومین جنگ پونی موجب آغاز روند اشغال استان فعلی آلیکانته توسط رومیان شد. رومی‌ها مناطق اطراف شهر آلیکانته را در سال ۲۰۹ پیش‌ازمیلاد فتح کردند و تاثیرات این اتفاق بلافاصله احساس شد.

این اتفاق باعث شد که بافت شهری که توسط قوم کُنتِستانیا در آلیکانته شکل گرفته بود، از هم بپاشد. این قوم در طول سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد یک بافت شهری برای آلیکانته پدید آورده بودند. در طول روند فتح شهر آلیکانته توسط رومیان در اواخر سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد، وقایع متعددی نیز در این شهر اتفاق افتاد؛ مانند تخریب منطقهٔ توسال دِ مانیسِس (در شهر آلبوفِرِتا)، متروکه‌شدن مناطق لاسِراتا و لا اِسکوئِرا، تخریب محوطه‌های نزدیک به منطقهٔ کاستِیار دِ مِکا (در شهر والنسیا) و منطقهٔ اِل آمارِخو (در شهر آلباسِته)، تخریب سواحل روستای لوس نیِتوس (در شهر مورسیا) و متروکه‌شدن منطقهٔ کویمبرا دل باژانکو آنچو (در مورسیا). در آغاز سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد، استان‌های اسپانیایی، تحت‌تاثیر حضور رومیان، تبدیل به استان‌های رومی- اسپانیایی شدند و همین مساله باعث شورش مردم بومی اسپانیا علیه رومیان شد. در آن هنگام، دستور سرکوب این بومیان توسط کاتو، سیاستمدار و تاریخ‌نویس اهل روم، صادر شد. در نتیجهٔ این شورش بومیان و البته مقابلهٔ رومیان با آنان، هستهٔ شهرهای بزرگی مثل اِدِتا و کِلین (در استان والنسیا) و یک سری از شهرهای کوچک متعلق به اِدِتا تخریب شد.

بدین ترتیب، با بررسی وضعیت شهر آلیکانته و مناطق اطراف آن در آغاز سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد، به تجزیه قدرت در این استان پی می‌بریم. به عبارت دیگر، با توجه به سیستم سلسله‌مراتبی شهری،

در درجهٔ اول سه هستهٔ شهری اسپانیا متشکل از مردم بومی و در درجهٔ دوم تعداد زیادی از شهرها که علاوه بر بومیان، رومی‌ها نیز در آن‌ها زندگی می‌کردند، شهر آلیکانته و حومهٔ آن را تشکیل می‌دادند. تمام این مناطق در طول جریان تاریخی فتح آلیکانته، بومی‌سازی شدند. نمونه‌هایی از این مناطق عبارتند از: منطقهٔ آلکودیا در شهر اِلچه (منطقه‌ای که توسط رومیان ساخته شده بود)، قلعهٔ شاتیوا (که در شهر شاتیوا در والنسیا قرار داشت)، و منطقهٔ لا ویلا خویوسا (که مقر رومیان در شهر آلون بود). با این حال، اسناد موجود در حال حاضر، نمایی مبهم از ماهیت این شهرها برایمان روشن می‌سازند. در سال‌های اخیر، مورخان و باستان‌شناسان به بررسی سنگ‌ها و مصالح و چینه‌های منطقهٔ آلکودیا در شهر اِلچه پرداختند تا مقاومت این محوطهٔ باستانی را تخمین بزنند و همچنین نقش سیاسی این منطقه را به‌عنوان پایتخت جنوبی آلیکانته بررسی کنند. با بررسی قدمت این مصالح و ارزش تاریخی آن‌ها، مورخان به این نتیجه رسیدند که ساخت این محوطهٔ باستانی از زمانی نامشخص در سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد شروع شده و تکمیل آن تا اواخر سدهٔ بعد به طول انجامیده است. در خصوص منطقهٔ لا ویلا خویوسا باید گفت که با بررسی بقایای اجساد و جاده‌های پیرامون این شهر به این نتیجه می‌رسیم که شکل‌گیری بافت شهری و اسکان مردم در آن به سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد بر می‌گردد. این منطقه در حال حاضر بافت شهری دارد و وسعت آن چندین هکتار است. پناهگاه محلی و ساحلی مایادِتا در این شهر قرار دارد که در سال ۱۰۰ پیش‌ازمیلاد بازسازی شده است. مورد آخر، منطقهٔ شاتیوا است. اگرچه قدمت مصالح به‌کار رفته در برخی از سازه‌های این منطقه مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد که شاتیوا تنها منطقه‌ای است که مورخان زمان ایجاد آن را دقیق‌تر مشخص کرده‌اند؛ طبق بررسی‌های مورخان، تمدن شهری در این منطقه از اوایل سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد شکل گرفته است. در طول جنگ دوم پونی، ضرب سکه‌های سیمین در این منطقه انجام شد و از اواخر سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد تا اواسط سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد، سکه‌های رایج در این منطقه از جنس مفرغ بودند. همچنین، در فرهنگ مادی این منطقه، نمادهای مربوط به اوایل سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد دیده می‌شود. از نظر موقعیت، به دلیل قرار گرفتن منطقهٔ شاتیوا در جادهٔ هِراک لئا (یا جادهٔ هانیبال)، که مهمترین محور زمینی بود که شهر تارّاکو را به کارتاخنا و قسمت‌های جنوبی این شهر وصل می‌کرد، در آن دوران از مهمترین مناطق آلیکانته محسوب می‌شد.

در نتیجهٔ این وضعیت تجزیهٔ قدرت در آلیکانته، یک ناهمگونی در توزیع محصولات وارداتی در طول این دوره در این شهر به چشم می‌خورد. بیشتر محصولاتی که وارد این منطقه می‌شدند در بخش ساحلی توزیع می‌شد و مقدار کمی از این



ظرف سفالی منقوش
پنیال دیفات
دورهٔ ایبری جدید
۵۰-۱۵۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۱۵۴۲۵



محصولات به بخش‌های مرکزی این استان می‌رسید. از آن‌جا که این سواحل راه ورودی به جزیرهٔ ایبری محسوب می‌شدند، تعداد زیادی از محصولات وارداتی در میان مردم ساکن در بخش‌های ساحلی توزیع می‌شد. کشتی‌های بسیاری محصولات وارداتی را از سایر سرزمین‌ها به این سواحل می‌آوردند؛ برای مثال کشتی‌های گِرَند کُنگلو (متعلق به سال ۱۹۳ پیش‌ازمیلاد که در شهر مارسِیا به‌جا مانده) و اِسکومبرراس (متعلق به سال ۱۵۰ پیش‌ازمیلاد که در شهر کارتاخنا به‌جا مانده است). این کشتی‌ها غرق شدند و بقایای آن‌ها در مارسی (در فرانسه) و کارتاخنا برجای ماند. تعداد زیادی از کوزه‌های سفالی یونانی-ایتالیایی، سفالینه‌های سیاه‌رنگ و براق متعلق به شهرهای ناپل و ایسکیا (واقع در ایتالیا)، ظروف سفالی آشپزخانه‌ای ایتالیایی و سایر محصولات شرقی و ایتالیایی، نمونه‌هایی از محصولات وارداتی هستند که در این کشتی‌های غرق‌شده به‌عنوان آثار باستانی برجای مانده‌اند.

در اینجا می‌توانیم به بندر ایتالیایی پوتزولی نیز اشاره کنیم که به عقیدهٔ مورخان پس از دومین جنگ پونی و برتری گرفتن رومیان در تجارت در غرب دریای مدیترانه، یک راه ارتباطی مهم و ویژه به شمار می‌رفت. پس از دومین جنگ پونی، تولیدات شهر کارتاژ به وفور در قسمت‌های مرکزی و غربی مدیترانه (مناطق تحت حکومت رومیان) دیده می‌شد و در دسترس مردم بود. علت این امر آن بود که پس از جنگ پونی، جمهوری روم اجازهٔ ادامهٔ فعالیت‌های تولیدی را به مردم ساکن در مستعمره‌های خود می‌داد. علاوه بر این، جمهوری روم از قراردادها و معاهدات دوستانه حمایت می‌کرد؛ مانند پیمانی که میان رومیان و شهر کادیس (واقع در اسپانیا) در سال ۲۰۶ پیش‌ازمیلاد بسته شد. از طرف دیگر، جمهوری روم مالیات‌های سنگینی را به شکست‌خوردگان این جنگ تحمیل کرده بود تا هم اقتصاد خود را رونق ببخشد و هم خسارات ناشی از این جنگ را



ظرف سفالی منقوش
توسال دِ کالا
دورهٔ ایبری جدید، ۲۵-۱۲۵ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۴۹۸۳



اسپانیای باستان، سکه دینار مفرغی توریاسو (تارازونا، ساراگوزا)، جمهوری رم
دورهٔ ایبری جدید، ۱۰۰-۱۵۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۲۲۹۷۷

جبران کند. در حقیقت، در این دوره، در مناطقی که مردم کارتاژ زندگی می‌کردند و به سلطهٔ رومیان درآمده بود، محصولات سنتی به گونه‌ای چشمگیر تولید شد و به مرور سبک رومیان وارد این تولیدات شد. تولیدات شهر کادیس و تولیدات شهر کارتاژ (پس از بازسازی در سال ۱۴۶ پیش‌ازمیلاد) نمونه‌ای از محصولاتی هستند که سبک رومی وارد آن‌ها شد.

دورهٔ دوم (از سال ۱۳۳ تا ۸۲ پیش‌ازمیلاد)

در حقیقت، یکی از نقاط عطف حضور رومیان در شبه‌جزیرهٔ لِوانته (در اسپانیا) بدون شک ایجاد مستعمرهٔ والنسیا در سال ۱۳۸ پیش‌ازمیلاد بود. رومیان این مستعمره را پس از شکست ویریاتو و پایان جنگ‌های لوسیتان‌ها در سال ۱۳۹ پیش‌ازمیلاد، ایجاد کردند. مستعمرهٔ والنسیا از شهرهای خاص و ممتاز رومیان بود که در امتداد سه شهر مهم و تحت کنترل آن‌ها، یعنی شهرهای ایسپانیا سیتِریور، تارّاکو و کارتاخنا قرار داشت. این مستعمره، در محل زندگی گروهی از ایتالیایی‌هایی که در مرکز و جنوب شبه‌جزیرهٔ ایبری ساکن بودند، ایجاد شد. بنا به گفتهٔ پولیبیوس (مورخ یونانی)، یک سری اصلاحات جاده‌ای در آن دوره در این مستعمره انجام شد. برای مثال تعدادی علائم جاده‌ای بر روی تخته‌سنگ‌های استوانه‌ای‌شکل بزرگ حک شد و در منطقهٔ کاتالان، که در شمال مستعمرهٔ والنسیا قرار داشت، مورد استفاده قرار گرفت. این اصلاحات جاده‌ای در مسیر این مستعمره به سمت تارّاکو و درهٔ اِبرو نیز اعمال شد و بخش‌های کوچکی را ایجاد کرد که رومیان از طریق آن‌ها، مسیرهای ارتباطی و خطوط تدارکاتی را کنترل می‌کردند. همچنین، این اصلاحات جاده‌ای، عبور و مرور نیروهای نظامی و محموله‌های کالا را در مناطق تحت تصرف رومیان، سامان بخشید.

براساس مبنای فرضیاتی، شباهت‌هایی بین ساختار برخی مناطق مستعمرهٔ والنسیا و آلکودیا وجود داشته است. این ساختار یکسان در یک دشت آبرفتی در سرزمین‌های حاصلخیز جنوب استان آلیکانته قرار داشت. دو رود وینالوپو و سِگورا که از منطقهٔ شاتیوا سرچشمه گرفته بودند، از این دشت آبرفتی عبور می‌کردند و به یک دشت ساحلی می‌رسیدند. این دشت ساحلی همان نقطه‌ای بود که آلکودیا را به کارتاخنا متصل می‌کرد. این دشت ساحلی در نزدیکی جادهٔ قدیمی هِراک لِئا، که مهمترین راه ارتباطی بین شبه‌جزیرهٔ لِوانته و شمال آندلس بود، واقع شده بود. در واقع، این دشت ساحلی، مسافت بین مستعمرهٔ والنسیا و کارتاخنا را کوتاه می‌کرد و بعدها در دورهٔ امپراطوری آگوستوس تبدیل به اصلی‌ترین راه ارتباطی بین اسپانیا و روم شد. در دورهٔ آگوستوس، این مسیر به «جاده آگوستوس» معروف شد که شبه‌جزیرهٔ لِوانته و شمال آندلس را به قسمت جنوب‌شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری وصل می‌کرد.

در رابطه با منطقهٔ آلکودیا باید گفت که به‌رغم نزدیکی این منطقه به دریا، شکل یک بندرگاه را نداشت. در دشت ساحلی مذکور واقع در آلکودیا، قوم موناستیل ساکن بودند که بیشترین محصولات وارداتی سفال‌های یونانی - ایتالیایی در بین آن‌ها یافت می‌شد. این سفال‌های یونانی - ایتالیایی شبیه به برخی از تولیدات مستعمرهٔ والنسیا بود و با تولیدات مردم کارتاژ که در آن زمان تحت حکومت رومیان بودند، در رقابت بودند.

در این دوره، در منطقهٔ شاتیوا، ضرب سکه‌های مفرغی آغاز شد و به‌عنوان پول رایج در بین مردم سایر استان‌های اسپانیا مورد استفاده قرار گرفت. از طرف دیگر، این منطقه در همان زمان واردات محصولات خود را آغاز کرد.

در اینجا با بیان راه‌های اشغال روستاهای لِوانته (در مستعمرهٔ والنسیا) و قسمت‌های جنوب شرقی کارتاخنا، بررسی باستان‌شناختی این دوره را در این مقاله به پایان می‌رسانیم. در مورد مستعمرهٔ والنسیا باید گفت که منابع بسیار نادری (مانند کتاب تیتوس لیویوس) در حال حاضر وجود دارند که به طور واضح به پراکندگی جمعیت در قسمت‌های مختلف این منطقه اشاره می‌کنند. و در مورد شهر کارتاخنا باید گفت که کتیبه‌های موجود به ورود گروهی از ایتالیایی‌ها به این منطقه اشاره می‌کنند. این گروه از مردم ایتالیا در شکل‌گیری نخستین دهکده‌های کشاورزی در نزدیکی کارتاخنا و همچنین در بازسازی این شهر و بازگرداندن منابع معدنی غارت‌شده در دوران فتح اسکیپیوس (در حدود سال ۲۰۶ پیش‌ازمیلاد) به این شهر، نقش مهمی داشتند.

در هر دو مورد، اسکان این گروه از ایتالیایی‌ها باعث گسترش شیوه‌های زندگی و کار غیربومی در این مناطق شد و فرهنگ ایتالیایی-لاتینی را نیز در مناطق جنوب‌شرقی اسپانیا توسعه داد. این نکته را باید اضافه کنیم که از اواسط سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد، آمدوشدها و تجارت دریایی در قسمت‌های ساحلی این مناطق افزایش یافت؛ از ورود کشتی‌های باربری و انتقال محموله‌های کالا از سایر سرزمین‌ها به سواحل آلیکانته گرفته تا افزایش زیرساخت‌های بنادر مدیترانه (در قسمت‌های مربوط به اسپانیا). بدین ترتیب در این دوره، شاهد توسعهٔ دو محور مهم ارتباطی برای رومیان از طریق استان آلیکانته به سایر مناطق و سرزمین‌ها هستیم: یکی جاده‌ای که در دورهٔ بعد به جادهٔ آگوستوس معروف شد و دیگری بخش ساحلی این جاده. در مناطق مربوط به این دو راه ارتباطی، مستندات بسیار زیادی وجود دارند که نفوذ عناصر فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مربوط به ایتالیا، روم و هلنیسم (فرهنگ یونانی) را در بین جوامع بومی این مناطق، نشان می‌دهند.

در قسمت‌های پیشین گفتیم که آغاز این دوره مصادف با مرگ گراکوس در روم شد. پس از مرگ گراکوس، برادر وی به نام کایو، اصلاحات کشاورزی را آغاز کرد که ادامه این مسیر برای او نیز مانند گراکوس به قیمت جانش تمام شد. طبق قوانینی که توسط این دو برادر، که عضو حزب حامیان مردم بودند، تصویب می‌شد، توزیع اراضی عمومی بین مردم معمولی و افرادی که دارای امتیازات خاص بودند، یکسان انجام می‌شد. در این دوران، یک هیئت داوران توسط حزب حامیان مردم تشکیل شد که وظیفهٔ آن‌ها رسیدگی به جرم‌ها و سوءاستفاده‌های قضات رومی علیه مردم بود. در مقابل این حامیان مردم، حزب اشراف‌زادگان وجود داشت که متشکل از محافظه‌کاران طبقهٔ اشرافی روم بود. در دوران حکومت جمهوری روم، حزب حامیان مردم و حزب اشراف‌زادگان دائم باهم در تقابل بودند و این دشمنی تا زمان ظهور امپراطوری روم پابرجا بود.

در این دوره، الگوی تولید انبوه که برگرفته از سیستم برده‌داری روستایی بود، در زندگی مردم جا باز کرده بود. این الگوی تولیدی، سریع‌ترین تأثیر را در برتری یافتن محصولات کشاورزی این مناطق گذاشت. به این ترتیب، محصولات کشاورزی در آن دوره در مقادیر زیاد با کشتی‌های باربری جابه‌جا می‌شدند و به معنای واقعی کلمه بازارهای مدیترانه را پر کرده بودند. برتری تجاری در این مناطق ساحلی به مرور توسعه پیدا کرد و همچنین تولیدات مکرر محصولات اصیل ایتالیایی، مانند کوزه‌های مدل دِرِسِل، در کارگاه‌های استانی انجام می‌شد.

در آن روزگار، این کارگاه‌ها نمایانگر بهترین تکنیک‌های لاتین در محصولات خود بودند. در آن دوره نفوذ سبک لاتین تا قسمت‌های مرکزی مدیترانه در آفریقا، یعنی شهر کارتاژ، نیز رسید. کارتاژ پس از تخریب در سال ۱۴۶ پیش‌ازمیلاد دوباره بازسازی شد. این نخستین همگن‌سازی فرهنگ مادی یونان و روم محسوب می‌شد که با تولید انبوه محصولات در سطح جهانی همراه بود. سفال‌های سیاه‌رنگ و براق ایتالیایی، سفال‌های کامپانِینس (درجه آ، ب و ث) و محصولات مشابه بومی به‌صورت انبوه تولید می‌شدند و بازارهای جهان را بطور کامل پوشش می‌دادند. خاص، استاندارد و ساده بودن این محصولات از جمله ویژگی‌های مهم آن‌ها بود. علاوه بر این، معمولا تولیدکنندهٔ این محصولات برای مصرف‌کنندگان ناشناس بود و این تولیدات به‌صورت انبوه برای فروش عرضه می‌شدند. در رابطه با توزیع این تولیدات باید گفت که به‌عنوان محموله‌های ثانویه در کشتی‌ها بارگیری می‌شدند. بار اصلی این کشتی‌ها، کوزه‌های سفالی آمفورا بود و هدف اصلی معاملات دریایی به حساب می‌آمدند. نمونه‌هایی از این محصولات سفالی در کشتی‌های غرق‌شده در برخی از مناطق یافت می‌شوند؛ برای مثال در مناطق البنگا (در ایتالیا)، فیلیچودی (در ایتالیا)، گِرَندکُنگلو (در فرانسه)، کاوالیِره (در ایتالیا) و سَنت جردی (در اسپانیا).

علاوه بر این موارد، در سطح منطقه‌ای یک سری محصولات سفالی دیده می‌شود که بر روی آن‌ها نقش‌هایی با اصالت فرهنگ ایبری نقش بسته است، اما در عین حال نمادهایی از تلفیق با هنر رومیان نیز در این نقوش به چشم می‌خورد. این تلفیق‌گرایی نتیجهٔ تعامل بومیان و مهاجران ایتالیایی و رومی بود که در مستعمرهٔ والنسیا و در شهر کارتاخنا و مناطق نزدیک به آن‌ها ساکن شدند. مهاجرت کشاورزان ایتالیایی که به دنبال سربازان بازنشسته به این مناطق آمده بودند، در پی تصویب قوانین جدیدی در رابطه با کشاورزی توسط حزب حامیان مردم در روم اتفاق افتاد تا به مشکلات آن‌ها پایان دهند. سربازان بازنشسته کسانی بودند که بعد از یک دورهٔ طولانی حضور در اردوگاه‌های جزیرهٔ ایبری، تصمیم گرفته بودند در این مناطق به زندگی خود سامان دوباره بخشند. در نتیجه مهاجرت رومیان به این مناطق، سبکی به‌نام سبک سمبولیک یا سبک ایلیسیتانو (مربوط به شهر اِلچه در آلیکانته) در این سرزمین‌ها ظهور کرد. این سبک، سبکی تصویری بود که در آن شریان‌هایی معمولاً به چشم می‌خورد. سبک ایلیسیتانو، واقعیت اجتماعی و فرهنگ تلفیقی جدید را منعکس می‌کرد. تاریخ‌نگاران این سبک را که با بازآفرینی هویت در این دوره همراه بود، یک سبک ایبری-رومی نامیده‌اند.

دورهٔ سوم (از سال ۸۲ تا ۳۰ پیش‌ازمیلاد)

در اوایل سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد (۹۰ تا ۸۸) جنگ متحدین میان جمهوری روم و متحدین سابق آن در ایتالیا به‌وقوع پیوست. به عقیدهٔ



ظرف سفالی منقوش
توسال دِ مانیسس
دورهٔ ایبری جدید، ۵۰-۱۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۳۰۰۵

عده‌ای از تاریخ‌نگاران این درگیری سرآغازی برای جنگ سِرتوریو در سال ۸۲ پیش‌ازمیلاد شد. در مقابل تلاش‌های اشراف‌زادگان برای نشان دادن آن به‌عنوان یک جنگ با دشمن خارجی، طرفداران حزب حامیان مردم (مانند سالوست، پلوتارک، آئولوس ژلیوس یا فلورو) آن را از دوران باستان یک جنگ داخلی نامیدند. به عقیدهٔ آن‌ها این جنگ در نتیجهٔ تبعید و مصادرهٔ اموال بسیاری از هواداران حزب حامیان مردم در آن سرزمین توسط حکومت دیکتاتوری سولا به‌وجود آمد. در این جنگ نیروهای حامیان مردم و متحدین اسپانیایی و ایتالیایی آن‌ها علیه ارتش اشراف‌زادگان رومی به مبارزه برخاستند و در پی آن یک جنگ داخلی در ایتالیا و روم در میان طرفداران گایوس ماریوس ولوسیوس کورنلیوس کینا و نیروهای سولا بر سر فرمانروایی بر این سرزمین‌ها به‌وقوع پیوست.

به دلیل حمایت مناطق جنوبی سرزمین اسپانیا از سیاست‌های اشراف‌زادگان، این منازعه نخستین تأثیر خود را بر استان «اسپانیای نزدیک» واقع در جنوب‌شرقی شبه‌جزیره گذاشت. استان اسپانیای نزدیک به‌دلیل موقعیت جغرافیایی، دریایی و زمینی خود و دارا بودن محورهای ارتباطی شکل گرفته در دورهٔ قبل، نقشی مهم در این درگیری پیدا کرد. در این زمان، به ویژه در بازهٔ زمانی بین سال‌های ۷۷ تا ۷۵ پیش‌ازمیلاد منطقهٔ جنوب‌شرقی شبه‌جزیرهٔ ایبری دوباره اهمیتی استراتژیک به دست آورد. شهر کارتاخِنا که وظیفهٔ دفاع از آن به گایوس مِمیوس، از فرماندهان پومپه (یکی از رهبران اشراف‌زاده) سپرده شده بود، به هدفی مهم برای سپاهیان حامیان مردم تبدیل شد. با تصرف این شهر حامیان مردم می‌توانستند از به هم پیوستن ارتش‌های پومپه (که پس از گذشتن از پیرنه در حال پایین آمدن از سواحل مدیترانه‌ای اسپانیا بودند) و مِتِلو (در جنوب اسپانیا) جلوگیری کنند. همچنین نیروهای حامیان مردم می‌توانستند از آن به عنوان خطی مقدم برای رسیدن به ایتالیا استفاده کنند. در سال‌های ۷۵ و ۷۶ پیش‌ازمیلاد درگیری‌ها به اطراف والنسیای قدیم در نزدیکی جادهٔ هراکله کشیده شد. در آنجا نبردهای لائورو، سوکرو، ساگونتوم و نابودی شهر والنسیای باستان به‌دست پومپه اتفاق افتادند.

با اعلام وفاداری شهر ایبیزا به نیروهای اشراف‌زادگان و محافظه‌کاران و همچنین پیوستن کارتاخنا، کادیس و دیگر شهرهای ساحلی کارتاخنا به آن‌ها، اتفاقاتی مشابه با دومین جنگ کارتاژ به‌وقوع پیوست. در این میان یک نوع هم‌سانی بین منافع استراتژیک ایبیزا و کارتاخنا به‌وجود آمد که تنها به بحث اقتصادی محدود نمی‌شد و همین امر به دلیلی برای احیای منطقهٔ ساحلی آلیکانته تبدیل شد. مصداق این احیاسازی را می‌توان در ایجاد شبکه‌ای از قلعه‌ها و استحکامات نظامی برای دفاع از بندر دِنیه که در آن زمان به پایگاهی برای ناوگان نیروهای طرفدار «حامیان مردم» تبدیل شده بود مشاهده کرد. در مقابل، در قسمت جنوبی ما شاهد بازسازی سرزمین توسال دِ مانیسس با ساخت دژی نظامی برای محافظت از بندر آلبوفراتا، واقع در شهر آلیکانته امروزی، و افزایش جمعیت منطقهٔ الچه هستیم. اخیرا در بین این دو منطقه و در شهر ویاخویوسا خندقی مربوط به زمان این درگیری‌ها در نزدیکی یک اردوگاه نظامی کشف شده است. تحقیقات انجام‌شده در رابطه با سال‌های پس از ۷۴ پیش‌ازمیلاد، یعنی زمانی که جبهه جنگ به سمت شمال و غرب منتقل شد، شبه‌ای در رابطه با آینده حوادث برای ما باقی نمی‌گذارد: سکونتگاه‌های شهر آلکودیا و توسال دِ مانیسس و مناطق اطراف آن‌ها که وفاداری خود به اشراف‌زادگان را اعلام کرده بودند و احتمالاً وظیفه دفاع از بندر کارتاخنا را بر عهده داشتند سالم مانده و حفظ شدند اما استحکامات مدافع شهر دِنیه متروکه شدند که این مسئله بازنده درگیری نظامی را نشان می‌دهد. این تأثیرات همچنین در دهکده‌های بومی که بنابر نوشته‌های تاریخ‌نگار تیتوس لیویوس طرفدار حامیان مردم و سرتوریو بودند قابل مشاهده است. در آغاز جنگ از وسعت این روستاها کاسته شد و در پایان درگیری به تدریج از بین رفته و ناپدید شدند.



بنای متعلق به یک اردوگاه نظامی رومی برای جنگ سرتوریان (لَ ویلا جویوسا، آلون قدیم)

پس از جنگ سرتوریو، سواحل استان همچنان تحت‌سیطرهٔ روم باقی ماند. شایان ذکر است که در سال ۶۷ پیش‌ازمیلاد، سنای روم به پومپه فرمان داد تا عملیاتی در دریای مدیترانه برای پایان دادن به دزدی دریایی انجام دهد. در آن زمان دزدان دریایی ناوبری و ورود گندم به ایتالیا را به خطر انداخته بودند و این امر باعث افزایش قیمت این کالا شده بود. در این عملیات یک ناوگان به فرماندهی مانلیو تُرکواتو در سواحل جنوب شرقی سرزمین اسپانیا به مرکزیت کارتاخنا مستقر شد. این نیروها با پشتیبانی پیاده‌نظام و سواره‌نظام تا شعاع ۷۵ کیلومتری در داخل خشکی آزادی عمل داشتند و بدین شکل عملاً تمام قلمرو استانی آلیکانته را تحت‌سلطهٔ خود قرار داده بودند. این عملیات به پومپه این امکان را داد تا نفوذ خود را در سراسر مدیترانه و حتی خود روم بگستراند. او در بین سال‌های ۵۵ تا ۴۹ پیش‌ازمیلاد حاکم شبه‌جزیرهٔ ایبری بود. به نظر می‌رسد در همان سال‌ها تاراگونا، کارتاخنا و سائونتو نمی‌شود، هنگامی‌که به نظر می‌رسد تبلیغات قانونی تاراکو، کارتاگونوا و ساگونتوم، محور زمینی قدرتمندی را در استان آلیکانته تشکیل دادند.

اندکی پس از آن، جنگ داخلی بین هواداران جولیو سزار و پومپه آغاز شد و مناطق جنوبی و شمال‌شرقی شبه‌جزیره را در برگرفت. بااین‌حال، نوشته‌های سزار در کتاب «دربارهٔ جنگ هیسپانیا» حاکی از اهمیت استراتژیک کارتاخِنا و پس‌کرانه‌های آن هستند. این شهر هم در کانون توجه فرزندان پومپه در سال‌های ۴۷ تا ۴۴ پیش‌ازمیلاد قرار داشت و هم برای خود سزار و فرزندخوانده‌اش آگوستوس دارای اهمیت بود. جولیو سزار کارتاخِنا را در همان سالی که به قتل رسید بازسازی کرد و نامی جدید بر آن گذاشت. چندی بعد و در راستای نقشهٔ راهی که توسط سزار طراحی و توسط جانشینان وی انجام شد، الچه در سال ۴۲ پیش‌ازمیلاد تبدیل به یک شهر رومی شد و نام کُلونیا لولیا ایلیچی بر آن گذاشته شد. در سال ۲۶ پیش‌ازمیلاد نیز این شهر به‌دستور آگوستوس «کلونیا لولیا ایلیچی آگوستیا» نامیده شد. همچنین آلیکانته و شاتیوا و سپس دِنیه در فاصلهٔ سال‌های ۱۵ تا ۱۳ پیش‌ازمیلاد تبدیل به شهر شدند. در اوایل دوران حکومت نخستین امپراطور روم، یک ساختار شهری رومی بر روی پایه‌های دریایی و زمینی به‌وجود آمده طی سدهٔ گذشته در این منطقه شکل گرفت.



پی‌سوز سفالی
توسال دِ مانیسس
اواخر جمهوری روم، ۱-۲۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۲۶۶۵

ناپایداری سیاسی این دوره مانعی برای تغییرات قابل‌توجه در زمینهٔ اقتصادی و مادی نشد. حضور نیروهای نظامی ایتالیایی و رومی در خاک شبه‌جزیره و عملیات‌های مختلف جنگی، افزایش تقاضای محصولات از طرف ارتش‌های مستقرشده در مرز پس از فتح گال و پس از آن روند سازماندهی سربازان پس از اتمام خدمت نظامی تحت حکومت پومپه، سزار و آگوستوس، و یا شهری‌سازی تدریجی استان‌های اسپانیایی در نتیجهٔ رشد نخبگان شهری، باعث افزایش تقاضای مستمر و روبه رشد محصولات مربوط به شیوهٔ زندگی رومی شد. این مسئله موجب ورود گستردهٔ محصولات ایتالیا و راه‌اندازی مراکز تولیدی در مناطق مختلف شبه‌جزیره شد. این مراکز ابتدا با تقلید از نمونه‌های ایتالیایی کار خود را آغاز کردند و در نهایت تولیدات منحصربه‌فرد خود را طراحی کردند. در بین محصولات وارداتی این دوره که در مقیاس وسیع به این منطقه رسیدند می‌توان از ظروف مشروب «درِسِل ۱» نام برد که کارگاه‌های استان نمونه‌های زیادی از آن را تولید کردند.

همچنین باید به ظروف چندمنظورهٔ «لامبوگلیای ۲»، آمفوراهای ساخت منطقهٔ تنگه جبل‌الطارق، محصولات ایبیزا، آمفوراهای تخم‌مرغی‌شکل ساخت منطقه‌های ایتالیایی پولیا و بریندیزی و ظروف مشروب یونانی اشاره کرد. این محصولات به‌وسیلهٔ کشتی‌هایی مانند مادراگ دژیان که هرکدام حدود ۵۸۰۰ تا ۸۰۰۰ ظرف سفالی (۴۰۰ تا ۵۵۰ تن) را حمل می‌کردند به این منطقه وارد می‌شدند. در کنار این‌ها حجم گسترده‌ای از رنگ جلا و لعاب سیاه از کالس ایتالیا وارد شد. کمی بعد رنگ قرمز در ساخت پی‌سوز روغنی و نفتی و سپس در تولید نوعی ظروف سفالی با نام سیجیلاتا مورد استفاده قرار گرفت. سپس محصولاتی ترکیبی از رنگ‌های قرمز و سیاه، مانند آنچه در کشتی غرق‌شده لوتیتان (سال ۴۰ پیش‌ازمیلاد) کشف شد، تولید شده و از زمان آگوستوس بازار را در دست گرفتند. این محصولات باعث تبلور یک فرهنگ مادی رومی تمام عیار در سرتاسر امپراطوری شده و هزاران محصولات منطقه‌ای دیگر مانند تولیدات اِلچه‌ای را در طول سدهٔ اول میلادی به حاشیه راندند.

کتاب‌شناسی

Barrandon, N.
2011 *De la pacification à l'integration des Hispaniques (133-27 a.C.).* Les mutations des sociétés indigènes d'Hispanie centrale et septentrionale sous domination romaine, Scripta Antiqua, nº 35, Ausonius Éditions, Burdeos.

Bravo Castaneda, G. and R. Gonzalez Salinero (Eds.)
2014 *Conquistadores y conquistados*. Relaciones de dominio en el mundo romano, Monografías de Antigüedad Griega y Romana, nº 43, Signifer Libros, Madrid-Salamanca.

Grau Mira, I.
2016 "Conquista e implantación romana en la Contestania central (ss. II-I aC)", en J. Pera Isem and J. Vidal Palomino (Eds.), *Fortificaciones y control del territorio en la Hispania republicana*, Libros Pórtico, Zaragoza, pp. 109-136.

Le Roux, P.
2006[1995] *Romanos de España. Ciudades y política en las provincias (siglo II a.C. - siglo III d.C.),* Bellaterra Arqueología, EdicionsBellaterra, Barcelona.

Morillo Cerdan, A.; F. Cadiou and D. Yhourcade (Eds.)
2003 *Defensa y territorio en Hispania. De los Escipiones a Augusto (Espacios urbanos y rurales*, municipales y provinciales), Universidad León-Casa de Velázquez, León-Madrid.

Olcina Domenech, M. (Ed.)
2014 *Ciudades romanas valencianas, Actas de las Jornadas sobre Ciudades Romanas Valencianas*. Actualidad de la investigación histórico-arqueológica (MARQ, 3 y 4 de diciembre de 2013), MARQ, Alicante.

Ramon Torres, J.
2008b "El comercio púnico en occidente en época tardorrepublicana (siglos -II/-I). Una perspectiva actual según el tráfico de productos envasados en ánforas", en J. Uroz Roz Saez, M. Noguera Celdran and F. Coarelli (Eds.), *Iberia e Italia: modelos romanos de integración territorial*, Tabularium, Murcia, pp. 67-100.

Richardson, J. S.
1998 [1996] *Hispania y los romanos*. Historia de España, II, Crítica-Grijalbo-Mondadori, Barcelona.

Sala Selles, F. and L. Moratallajavega [Eds.]
2014 *Las Guerras Civiles romanas en Hispania*. Una revisión histórica desde la Contestania, Universidad de Alicante – MARQ, Alicante.

Tchernia, A.
2016 [2011] *The Romans and Trade*, Oxford Studies in Roman Economy, Oxford University Press, Oxford.

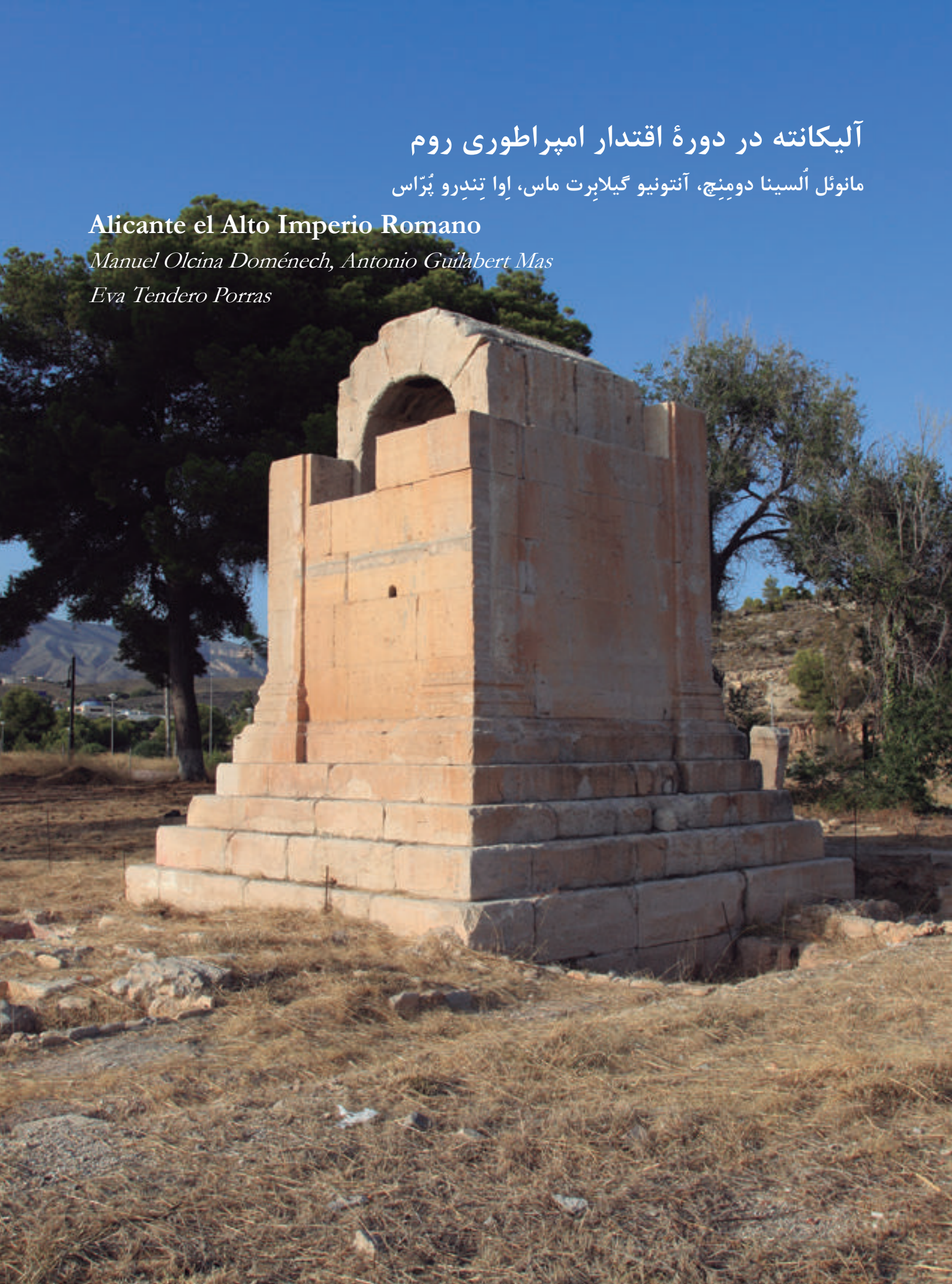
آلیکانته در دورهٔ اقتدار امپراطوری روم

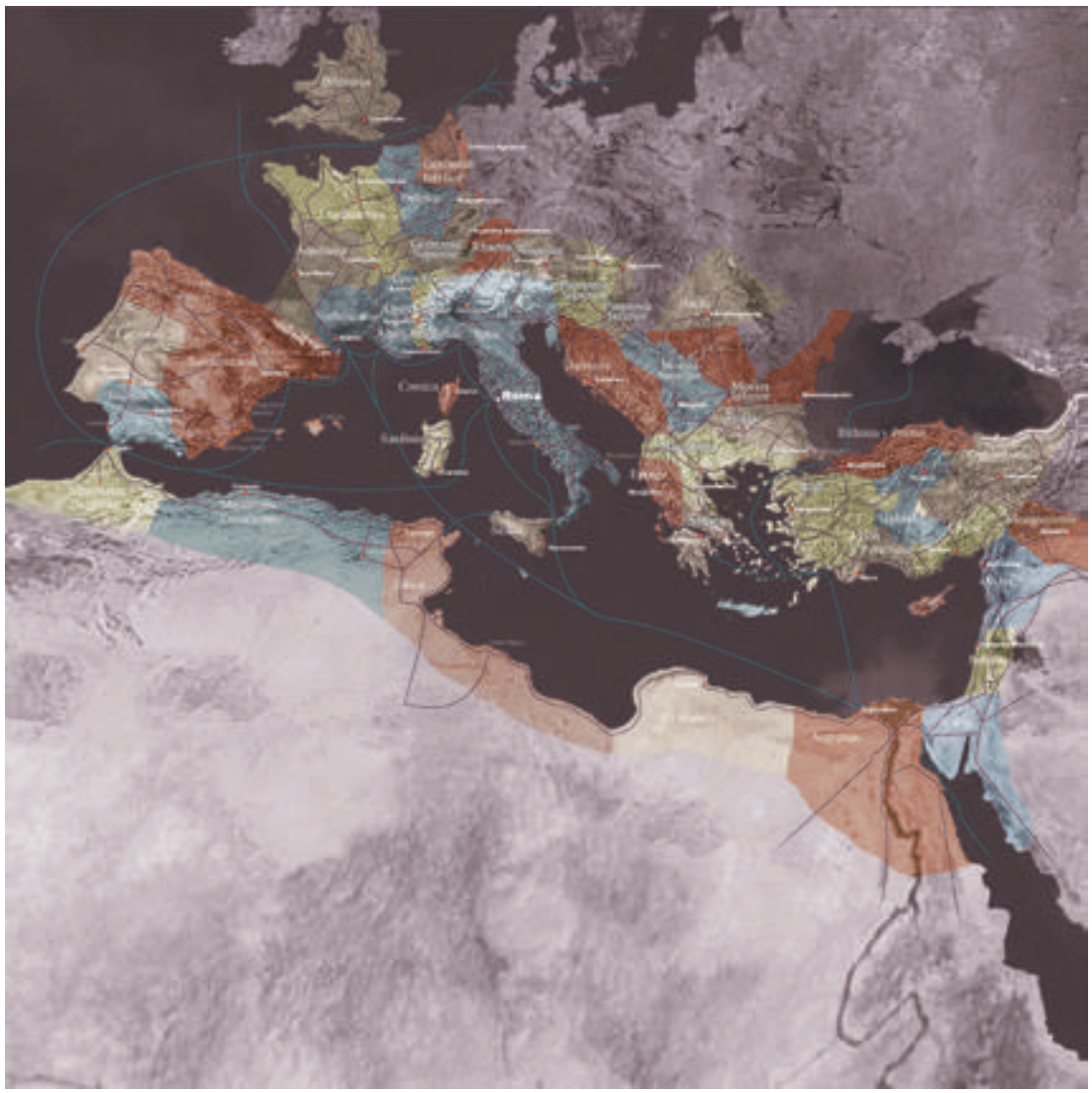
مانوئل اُلسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پُرّاس

Alicante el Alto Imperio Romano

Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas

Eva Tendero Porras



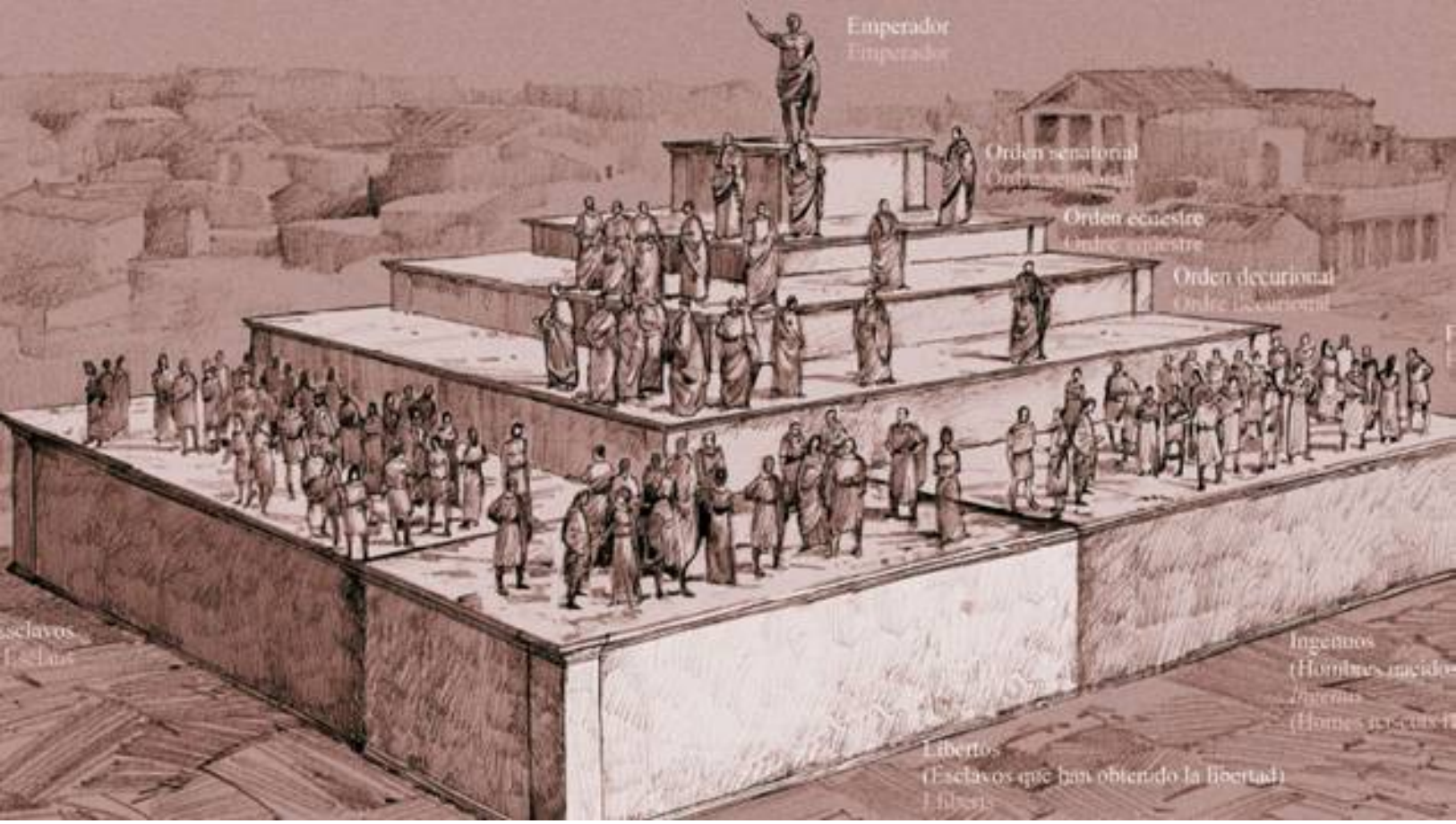


بنای تدفین برج سنت جوسِپ (آلون، لا ویلا خوئیوسا)

امپراطوری روم در اواخر سدهٔ اول میلادی

با در نظر گرفتن سروده‌های حماسی هوراس و ویرژیل، ۲ سپتامبر سال ۳۱ پیش‌ازمیلاد آغاز نبرد آکتیوم - دوره‌ای طلایی برای اهالی لاتزیو در مرکز شبه‌جزیرهٔ ایتالیا که قدرتشان را در سه قاره گسترانده بودند- یک نقطهٔ عطف به‌شمار می‌رفت. در آن‌زمان پیروز جنگ، «گایوس ژولیوس سزار» جوان که بعدها در ۱۶ ژانویه ۲۷ میلادی توسط سنا، آگوستوس (شایسته، محترم) نامیده شد، دارای قدرت مطلقه در حکومتی بود که فقط اسمی از جمهوری را با خود یدک می‌کشید. وی یک سری اصلاحات را انجام داد که به‌واسطهٔ آن‌ها آغاز یک امپراطوری را رقم زد که تا ۲۹ مه ۱۴۵۳ میلادی به درازا کشید و این زمانی بود که پایتخت روم شرقی امپراطوری روم به نام قسطنطنیه که در تاریخ به نام بیزانس مشهور است، به دلیل قدرت فزایندهٔ مسلمانان به دست ترکان عثمانی افتاد. روم غربی که سرزمین استان کنونی آلیکانته به پایتختی رُم از اواخر سدهٔ سوم میلادی بدان تعلق داشت، خیلی پیش از این سقوط کرده بود، زیرا ادوآکر در سال ۴۷۶ میلادی توانست آخرین امپراطور روم غربی به نام رومولوس آگوستولوس را از قدرت خلع کند. وی خود را پادشاه ایتالیا نامید، اقتدار امپراطوری روم از شرق تا غرب را به رسمیّت شناخت و بدین ترتیب از تلاش ژوستینین به‌واسطهٔ تجدید حیات امپراطوری در سدهٔ ششم برای بازیابی بخش‌های شرقی امپراطوری که قسمتی از امپراطوری از دست‌رفتهٔ غرب بود، حمایت کرد.

تعریف جدیدی از امپراطوری با یک سری اصلاحات در مقیاس وسیع انجام شد. اصلاحاتی که در زمان آگوستولوس به‌عنوان ثمرهٔ ارادهٔ وی و تغییر روم به حکومتی چندملیتی وضع شده بودند، زیرا برای حفظ امتیازات خود مجبور شد به کسانی که دارای شهروندی روم نبودند، اما به‌واسطهٔ خدمتشان به حفظ قدرت روم مساعدت کردند، امتیازاتی را اعطا کند. این تغییرات هم به جامعه (در جهت عمودی آن به‌واسطهٔ تعیین سلسله‌مراتبی واضح که امپراطور را



طرح فرضی سلسله‌مراتب اجتماعی در امپراطوری روم

در راس آن قرار می‌داد و در جهت افقی به‌واسطهٔ توسعهٔ جوامع امپراطوری) و هم به مدیریّت حکومت، قوانین، ارتش، فرهنگ، دین و اقتصاد اثر گذاشت و بدین ترتیب یک امپراطوری جهانی را پدید آورد که ظاهراً بر نهادها و شیوه‌های زندگی جمهوریّتی تکیه زده، اما در حال بازتعریف از واقعیّت جدید سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی و فرهنگی بود. این واقعیّت به نوبهٔ خود ایستا نبود، زیرا ظهور روم در طول پنج سده بنیان‌های آن تغییر داده و این تغییرات تا فروپاشی آن در غرب و ظهور پادشاهی‌های بربرها (وندال‌ها، ویزگوت‌ها، اوستروگوت‌ها، سوئبی‌ها، آنگل‌ها، جوت‌ها، ساکسون‌ها و...) ادامه یافت. این دوره به دو مرحله تقسیم می‌شود: دورهٔ اقتدار امپراطوری (از ۲۷ تا ۲۸۴ میلادی) و دورهٔ افول امپراطوری (از ۲۸۴ تا ۴۷۶ میلادی) با به قدرت رسیدن امپراطور دیوکلسین به‌عنوان نقطهٔ عطف میان دو مرحلهٔ فوق.

جامعه در دورهٔ اقتدار امپراطوری

در نتیجهٔ پیروزی روم بر کارتاژ در جنگ دوّم پونی و آغاز گسترش پویایی سیاسی در مدیترانهٔ شرقی، الگوی جدیدی از نظم اجتماعی ظاهر شد که در آن موقعیت فردی از ترکیبی از عوامل مختلف مانند تولّد، آموزش، فعالیت سیاسی، فعالیت کشاورزی، پول، بلندپروازی یا تعلّق به یک گروه قومی یا منطقه‌ای خاص مشتق می‌شد. راس هرم اجتماعی را اشراف سناتورمآب تشکیل می‌دادند که به لطف استقلال اقتصادی حاصل مالکیّت بر زمین‌های وسیع و به‌نحوی از انحاء سودهایی که از بابت فعالیّت اقتصادی متوکّلانه برای آن‌ها به ارمغان آورده بود، باعث شد که این قشر کم‌تعداد از خانواده‌های متمولین بخش اعظم قضاوت حکومتی و به‌خصوص کنسولگری‌ها را در دستان خود داشته باشند و در نتیجه دارای همهٔ امتیازات در مدیریّت سیاسی جمهوری بودند. طبقهٔ سوارکاران کـه شوالیه‌ها آن را تشکیل می‌دادند، دوّمین طبقهٔ نخبگان متّشکل از ملاکین ثروتمند زمین‌های کشاورزی، صاحبان شرکت‌ها، بازرگانان و بانکداران بودند که از طریق خرید املاک قدرت سیاسی را به‌دست می‌آوردند. پس از آن‌ها نخبگان محلّی، مردم (تقسیم‌شده به قشر شهری و قشر روستایی)، متّحدین ایتالیایی و سرزمین‌های فتح‌شده که شهرستان‌های روم محسوب می‌شدند و بردگان قرار داشتند. تنش‌های زودهنگام میان این گروه‌ها منجر به جنگ‌های داخلی شدند که دورهٔ متأخّر جمهوری را رقم زدند.

با ظهور امپراطوری، دو عامل جدید روابط اجتماعی را بازتعریف کردند: ۱- برقراری سلطنت مطلقهٔ امپراطوری که مشروط به قدرت بی‌پایان امپراطور، تنظیم مجدّد موقعیّت‌ها و کارکردهای اقشار متفاوت اجتماع بود و ۲- الحاق استان‌ها و ساکنین آن‌ها به حکومت و سازمان اجتماعی روم که منجر به ظهور اشرافیّتی بسیار همگون و اتحاد نخبگان محلّی شد. این اتحاد باعث شد تا ارزش‌های رومی در بخش‌های گسترده‌ای از اقشار اجتماعی رواج یابد. این نظم اجتماعی در طول دو سدهٔ اوّل امپراطوری به همراه یک موقعیّت اقتصادی بسیار مساعد که نتیجهٔ توازن و ادامهٔ سازمان اقتصادی روم با افزایش کمّیت و کیفیّت تولید در اوج قدرت جمهوری بود، بدون تغییر باقی ماند. در همان زمان سرزمین‌های استانی به دلیل شرایط مطلوب به‌واسطهٔ پاکس رومانا (صلح رومی) تا افول آن در سدهٔ دوم به‌ویژه در غرب گسترش یافتند.

اقتصاد امپراطوری علیاء

بیشتر بنیان‌های اقتصادی امپراطوری روم در طول دورهٔ اوج قدرت امپراطوری به‌وجود آمد، به شکلی که وجه مشخّصهٔ آغاز امپراطوری، پویایی ادامه‌داری بود که در آن، به مانند تمام اقتصادهای کهن، تولیدات کشاورزی و دامداری بر دیگر تولیدات برتری داشت. با این‌حال، خصوصیّت اصلی که از اواخر جمهوری قابل تشخیص بود، مقیاسِ سهام از تولیدات بود. تفسیر تولید از یک سدهٔ پیش با مخالفت دو دسته از اندیشمندان، «بدوی‌گرا» که تفاوت‌های میان اقتصاد قدیم و فعلی را برجسته می‌کنند با «مدرنیست» که شباهت میان سیستم اقتصادی رومی و دنیای معاصر ما را نشان می‌دهند، به جایی رسیده که وجود واقعی یک «سرمایه‌داری رومی» را مطرح کرده‌اند.

این افزایش مقیاس در حوزه‌های تولید، مصرف، دادوستد و بازرگانی مساعد بود زیرا با پایان جنگ‌های داخلی، آگوستوس خود را در برابر قلمروی بزرگی دید که به لطف اصلاحاتش و به‌واسطهٔ اتّحاد حکومت جدید امپراطوری به‌عنوان یک فضای اجتماعی معیّن، قطعات آن به یکدیگر متصل شدند. نخستین امپراطور قلمرو خویش را با افزایش تولید در مقیاس جهانی، تخصصی‌شدن اقتصاد، گردش کالاها و جمعیت‌شناسی به موازات اصلاحات پولی با استانداردسازی اوراق بهادار در سرتاسر مدیترانه، سازماندهی کرد. این اصلاحات که از زمان اسکندر مقدونی آغاز شده بود به گسترده‌شدن اقتصاد و خرید و فروش کالا با مشخّصهٔ غیرشخصی انجامید. این تغییرات که به‌ویژه از زمان آگوستوس قابل دیدن بودند، با سازماندهی مجدّد ادارهٔ امپراطوری دم‌ساز شد. این سازماندهی مجدّد بر یک سیاست توسعهٔ شهری به‌منظور سخت‌گیری در منابع اقتصادی استان‌ها متکی بود، زیرا آگوستوس خود را در برابر یک عمل سیاسی بسیار مشخّص می‌دید: روم (به عنوان شهر و همچنین شهروندانش) فاتح مدیترانه بود و حق آنان بود که از منابع قابل ابتیاع سرزمین‌های تحت انقیادی که اکنون برای آن‌ها شخصیّت خاص خود به نام «سازمان تغذیه» (خدای محصول) را داشت، استفاده کرده و از آن‌ها برای تأمین مالی حکومت استفاده کند.

سازمان تغذیه ارگان اداری امپراطوری روم بود که توسّط یک افسر ارشد دورهٔ آگوستوس اداره می‌شد. وظیفهٔ اصلی این ارگان دستیابی، حمل‌ونقل و توزیع یک سری محصولاتِ نیازهای اوّلیه بود که از میان آن‌ها می‌توان به گندم و روغن اشاره کرد. این ارگان به دلیل پرهیز از رویارویی با تولیدکنندگان بزرگِ آن موقع شراب، در آن دخالتی نمی‌کرد. تولیدکنندگان شراب، ایتالیایی و اکثر تولیدکنندگان گندم و روغن، سیسیلی و تعدادی نیز مصری، هیسپانیایی و آفریقایی بودند. مصرف‌کنندگان اصلی مردم روم و ارتش بودند که به همین دلیل مقدار متنابهی از منابع از اقصی نقاط امپراطوری به سمت پایتخت و لیمِس که بخش اعظم لژیون‌ها در آن‌جا متمرکز بودند، سرازیر می‌شد. این امر به لطف قدرت جدید امپراطوری حاصل شد که تأسیسات توزیع مواد غذایی قبلی را توسّط قضّات به مکانیسمی از توزیع مجدّد گسترده‌تر و با ثبات‌تر تغییر داد. قوانین مکانیسم جدید توسّط قضّات امپراطوری وضع شدند و به‌واسطهٔ تعیین یک فضای اجتماعی که در آن شرایط جدیدِ امنیت و آزادی و همچنین ایجاد و حفظ قوانین عمومیِ بازی در آن‌ها تسهیلاتی را ایجاد کرده بودند، بر کاهش هزینه‌های معاملات و توسعهٔ بازرگانی تاثیر گذاشت.

نیاز به تأمین انبوه بر خطوط تدارکات، به‌ویژه دریایی و رودخانه‌ای حوزهٔ مدیترانه که در آن زمان تبدیل به یک دریاچهٔ واقعی رومی شده بود، تاثیر گذاشت. در آن زمان به‌صورت پراکنده

طرح فرضی روستایی در دورهٔ اوج امپراطوری روم. خانهٔ فِرّر ۱، لا البوفرتا، آلیکانته





نمودار موسسات، انجمن‌ها و اساتید در دولت - شهرهای روم در اواخر جمهوری روم

اما انبوه کالاهای مصرفی تولید می‌شد، به‌طوری که از زمان اوج امپراطوری یک سری محدوده‌های جغرافیایی تولید تخصصی ظاهر شد که یک الگوی اقتصادی بین استانی را بوجود آورده بودند. در این الگو ایتالیا هژمونی تولیدی و بازرگانی خود که به آن می‌خرامید را در طول دو سدهٔ آخر پیش از تغییر دوره از دست داد. عوارض این تغییرات عبارت بودند از: رشد صادرات استانی، بحران در تولیدات خاص ایتالیایی، تغییرات نوع‌شناختی آمفوراها با تثبیت نمونه‌های منطقه‌ای، قطع صادرات شراب از ایتالیا به سمت استان‌هایی که در تولید آن خودکفا شده بودند، تغییرات در سازمان بهره‌برداری از بردگان، استفاده از انواع جدید نیروی کار غیربرده (کلونی‌نشینان) و افزایش نفوذ اغنیای استانی به دلیل نظم جدید اجتماعی که در آن امکان تبلیغ اجتماعی و سیاسی وجود داشت.

با پراکندگی تولید، روش‌های کار رومیان، به‌ویژه برده‌داران، به اقصی نقاط امپراطوری و به روش زندگی رومیایی توسعه یافت. این امر با نوآوری رژیم امپراطوری در رابطه با قوانین جمهوری تکمیل شد: ایجاد امتیازات جدید انحصاری حکومتی. منابع طبیعی مانند معادن سنگ، نمک و به‌ویژه بهره‌برداری از تعداد زیادی از معادن، در طول جمهوری مستقیماً توسط نمایندهٔ قانونی انحصارِ حکومتی انجام شد و منافع آن به صندوق امپراطوری واریز می‌شد.

به‌رغم پیراستگی ظاهری، ساختار سیستم اقتصادی رومیایی در اوج امپراطوری، در تضاد با فرگشت سیاسی و اجتماعی حکومت روم، درون یک سادگی نسبی ادامه یافت و به‌زعم رشد فرآورده‌های ساخته‌شده و بازرگانی تجربه شده، در طول این دوره، یک حکومت اساساً کشاورزپیشه باقی ماند. دلیل اصلی این امر ترمز فن‌آوری‌ها بود که در میان دیگر موارد ممنوعه توسط امپراطور وسپاسیان (۷۹ - ۶۹ میلادی) اِعمال شد. برای توجیه آن نتیجه‌گیری می‌شد که این روش، پرهیز از این موضوع است که از دست‌دادن شغل بسیاری از فعّالان منتج به یک مشکل اجتماعی خواهد شد. به‌رغم این موضوع، باید به یاد آورد که روم دارای نیروی کار بسیار زیادی بود و به‌کارگیری انبوه نیروی کاری روش آن برای تشدید تولید بود. در اینجا باید یادآوری شود که مطالعات زمین‌شناختی انجام‌شده بر روی یخ‌های قطبی گرینلند و خاک‌های باتلاقی اروپا، صدور شدید گازهای دوره رومی بر روی سرب، مس (که استفادهٔ اصلی آن در قدیم تولید سکّه بود) و جیوه به شکلی غیرقابل مقایسه با دیگر اماکن تا سدهٔ ۱۸ را تأیید کرده‌اند. بررسی‌ها این امکان را داده‌اند تا برآورد کنیم که فقط از معادن لاس مِدولاس در طول سده‌های اول و دوم تولید سرب به حداکثر ۸۰.۰۰۰ تن در سال، در همین دورهٔ مس به ۲.۱۰۰ تا ۲.۳۰۰ تن در سال و طلا حدود ۲۲ کیلوگرم در سال بالغ شده، (مستقل از طلای به‌دست‌آمده به شکل خالص، این مقادیر پس از برداشتن سالانه ۹۳.۵۵ متر مکعب رسوب استحصال طلا)، ارقامی که تا نخستین انقلاب صنعتی تکرار نشدند.

به‌رغم این ارقام، اقتصاد روم یک الگوی دوگانه‌ای را دنبال کرد که در آن در یک طرف اقتصاد کالایی، ترجیحاً در جهت توزیع فرآورده‌هایی معمولاً نیمه‌فرآوری‌شده (شراب، روغن و کنسرو) در بازارهای منطقه‌ای و یا خارجی، و در طرف دیگر یک اقتصاد گستردهٔ طبیعی یا ادامهٔ زندگی و بقا در جهت مصرف مستقیم تولیدکنندگان یا برای بازرگانی محلی که به‌واسطهٔ قلمروهای شهری به یکدیگر متصل بودند و در آن‌ها نیروهای کار آزاد که در آخرین سال‌ها مجدداً ارزش خود را بازیافت، با یکدیگر همزیستی داشتند.

از اواسط سدهٔ دوم در قلمروی هیسپانیایی عوارض فرسودگی الگوی اقتصادی اقتدار امپراطوری (کاهش فرصت‌ها برای شکل‌گیری



استان آلیکانته در دورهٔ اوج امپراطوری. شهر آلیکانته در این دوره از شهرهای برجسته و از مسیرهای اصلی ارتباطی بود

خانواده‌های ثروتمند، کاهش منافع سیاسی نخبگان استانی، افول کرامت شهروندی، کاهش برنامه‌های هنر نمایشی و غیره) نمایان شد که در کنار یک تغییر در سیاست خارجی روم که اکنون به‌جای توسعه‌طلبی در لاک دفاعی فرورفته بود، خبر از تغییر بزرگ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌داد که قرار بود به شکل کلّی در سدهٔ دوم اتّفاق بیفتد.

ادارهٔ دورهٔ اقتدار امپراطوری و نقش شهرها

سازمان اداری روم ایجاد یک الگوی سلسله‌مراتبی بود که به‌وسیلهٔ آن دارایی‌های خود را در استان‌ها تقسیم می‌کرد. این تقسیم در مجامع حقوقی اخذ شده بود که در کانون آن شهرها با درجات مختلف، از کلونی‌های تحت قیمومت روم، شهرهای مواجب‌بگیر یا گذرگاهی (با تمام حقوق خارجی بودن در سرزمین روم) تا شهرستان‌ها به یکدیگر وصل شده بودند و در آن‌ها معمولاً حقوق لاتینی حاکم بود.

در دورهٔ آگوستوس، استان‌های هیسپانیا، سیتریور و اولتریور که در طول دو سده فتوحات گسترش یافته بودند به سه استان تازه تبدیل شدند: بِتیکا (که اساساً با اولتریور سابق هم‌خوانی داشت)، تارّاکونِسیس (بزرگترین استان امپراطوری، متشکّل از سیتریور اصلی و تمام فتوحات به سمت داخل و شمال شبه‌جزیره تا دریای کانتابری و اقیانوس اطلس، به انضمام ناحیهٔ معدنی کاستولو - لینارِس که در اصل متعلّق به اولتریور بود) و لوسیتانیا (در جنوب‌غربی شبه‌جزیره). همچنین در طول زمامداری نخستین امپراطور مجامع حقوقی بنیان گذاشته شد و بر اساس توافق کارتاژ بر تمام شهرهای رومیایی استان آلیکانته در استان سیتریور - تارّاکونِسیس به پایتختی کارتاژ جدید ایجاد شد. این وضعیّت سه سده به طول کشید تا زمانی که دیوکلسین با تقسیم‌بندی جدید در استان‌ها اصلاحات اداری نوینی را آغاز کرد. در سال ۲۹۸ وی تقسیم‌بندی استانی جدیدی را ایجاد کرد. در این تقسیم‌بندی استانی، تمام شهرهای آلیکانته تحت قلمروی استان کارتاژ، وابسته به تجمیع استانی هیسپانیا از حوزهٔ ریاست گال قرار گرفتند. این سیستم تا پایان امپراطوری روم در غرب ادامه یافت.

در یک پلّه پایین‌تر در هر دو سیستم اداری، روم قلمروی خود را از طریق شهرهای دولتمدار به شکل شهر-حکومت سازمان داد. با وجود امتیازات متفاوتی که میان شهرها موجود بود، اما در آن‌ها مستقل از درجه‌شان تفاوت‌های قابل توجهی از نظر نهادی به چشم نمی‌خورد. همچنین بر اساس قوانین محلّی که در قلمروی (شهری و روستایی) آن‌ها وجود داشت، میان نهادهای شهری هم تفاوتی وجود نداشت و در تمام آن‌ها مجالس، سناهای محلی و دادگاه‌ها قانون را اجرا می‌کردند.

دولت‌های محلّی مسئول منابع اقتصادی و ادارهٔ شهر بودند و خدمات خود مانند ساخت‌وساز، تعمیر پل‌ها و خیابان‌ها، جمع‌آوری مالیات‌های عمومی، تهیّه و بازبینی سرشماری جمعیّت (برای تعیین پرداخت مالیات برای هر شهر) و توزیع هزینه‌های مالیاتی را به روم ارائه می‌کردند. سرشماری جمعیّت استانی هر پنج سال یک‌بار توسّط قضات محلی انجام می‌شد. این سرشماری توسط سازمان اداری استانی بازرسی می‌شد و شامل نام، مقدار مالیات و مایملک هر شهروند بود. ساختار دولت محلّیِ بنیان نهاده شده توسّط روم مطابق با نمودار سه طرفه‌ای بود که بر روم اِعمال می‌شد که در آن مجلس عوام در پایین‌ترین سطح، پس از آن سنای محلّی و قضّات (مناصب گرینشی با کارکرد مصوب) قرار داشتند.



دوران اوج امپراطوری لوسنتوم در سال ۱۰۰ میلادی

مجلس عوام متشکّل از مردان بزرگسال با حقوق سیاسی مشمول در سرشماری محلّی بود که افرادی آزادتر و مقیمان غیرشهروند به‌شمار می‌رفتند. این مجلس دارای قدرت و مسئولیّت کمی بود و به طور روزافزون اهمیّت خود را در دورهٔ امپراطوری از دست داد و اختیاراتش به انتخاب قضّات و روحانیان محدود شد و کارکرد استشهادی داشت: تأیید تصمیمات سنا و اعلام آن به قضّات.

سنای محلّی قدرت مطلقه در دولت و زندگی محلّی داشت و قضّات و برخی از روحانیان به آن تعلق داشتند. برای تعلّق به سنا شخص می‌بایست چند مدرک موردنیاز را گردآوری می‌کرد که در حقیقت دسترسی به اعضای نخبگان محلّی را محدود می‌کرد: تولّد آزاد (زاده‌شده از یک غیر برده)، حیثیّت (برخی مشاغل خاص با راهیابی با سنا سازگار نبودند)، شأن اجتماعی، سن (بین ۲۵ تا ۵۵ الی ۶۰ سال)، اقامت (می‌بایست در شهر زندگی کند یا حداقل یک مایل رومی با آن فاصله داشته باشد) و سطحی نسبی از درآمد بالا (زیرا باید پرداخت سالانه‌ای به شورای شهر داشته باشند). به سنا می‌توان به صورت مادام‌العمر و از چند طریق دسترسی داشت: به‌واسطهٔ فرزند سرجوخه بودن، به‌واسطهٔ داشتن شغل مربوط به دادگاه، به‌واسطهٔ انتخاب. تعداد اعضا بسته به شهر متغیّر است و در جلسات آن که به ریاست دو فرد متفاوت از یکدیگر و شبیه به کنسول‌های روم تشکیل می‌شد، حدّ نصاب جلسه دو - سوّم کلّ اعضا بود. اختیارات آن از حوزهٔ اقتصادی و مالی تا انتصاب کمیسیون‌ها برای بازرسی سرحدّات، بازرسیِ ساخت‌وساز و نگهداریِ پروژه‌ها و خدمات عمومی، انتصاب قضّات، روحانیان و مسئولان آیین امپراطوری و مجازات نوآوری‌های قضّات و دیگر موارد کوچکتر را شامل می‌شد.

اعضای دیوان، قوهٔ مجریّهٔ شهری را تشکیل می‌دادند و زیرنظر سنا بودند که البته سنا به آن‌ها آزادی عمل می‌داد. آنان در انتخاباتی که در سه ماه آخر سال برگزار می‌شد از سوی آراء مجالس محلّی انتخاب می‌شدند و منصبشان هیچ حقوق و مزایایی نداشت، زیرا جایگاه این شغل به اندازهٔ کافی در ذهنیّت سازمانی روم قابل اعتنا بود. در شهرستان‌ها با حقوق لاتینی، شغل قاضی این امکان را می‌داد که آنان و خانواده‌شان حق شهروندی روم را به‌دست بیاورند، این موضوع روشن می‌کند که قضّات می‌بایست هزینه‌های هنگفتی را خرج کنند. این قضّات که مرکز ثقل امور عمومی بودند، سنا را برای برگزاری جلسات فراخوانده و ریاست آن را بر عهده می‌گرفتند، هزینه‌های عمومی را کنترل می‌کردند، برای انتخابات فراخوان صادر و در برگزاری آن مداقه‌گری می‌کردند، پروژه‌های عمومی را بازرسی می‌کردند، پیشنهاد اعزام سفرا را داده و مسئول کارهای مذهبی بودند. زیردست آنان، شورای شهر باید سازمان‌دهی شده و خدمات عمومی شهر را بازرسی کند (گرمابه‌ها، خیابان‌ها، خطوط فاضلاب، بازارها و غیره)، بازی‌ها و نمایش‌های عمومی را برگزار کند، اماکن مقدس را محافظت کرده و جیرهٔ غذایی شهر را تضمین کند. زیردست آنان خزانه‌دارها قرار داشتند که مسئول امور مالی ادارهٔ شهر بودند.



کتیبهٔ سنگی آسترانیو وِنوستو، سرباز آگوست
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۲۰۰-۱۰۰ میلادی
شماره اثر ۳۷۹۰

این دیوان‌ها با مقام‌های مذهبی که فاقد قدرت سیاسی بودند، همزیستی داشتند. بردگان آزادشده و زنان، برکنارشدگان از مناصب سیاسی و بدون دسترسی به سنا می‌توانستند جای آنان را پر کنند. برخی مقام‌های روحانی به آیین سنّتی رومیایی و مابقی به آیین امپراطوری که از دورهٔ آگوستوس در غرب برقرار شد، وابسته بودند. کاهنان آیین سنّتی با اعطای مقام روحانی به افراد اصیل (بردگان آزاد شده) آیین سنّتی جامعه را مدیریت می‌کردند. در اینجا باید اشاره‌ای ویژه به همسران روحانیان شود، منصبی که زنان اصیل آن را اشغال کرده بودند و این انتصاب فرصتی یگانه برای زن بود تا در زندگی عمومی مشارکت داشته باشد. در حوزهٔ محلّیِ آیینِ امپراطوری دیوان‌های دیگری اشتغال داشتند (روحانیان، سربازانِ دین و نُجبا) که به افراد اصیل امکان می‌دادند تا به این مناصب دست یابند، افرادی که ثروت‌اندوزی نداشته و در درجهٔ دوم طبقهٔ اجتماعی بعد از سرجوخگان شهرهای روم قرار داشتند، طبقه‌ای که به دلیل خدمات سالانهٔ خود برای خدمت به آگوستوس از رفاه بیشتری برخوردار می‌شدند و عمیقاً در ساختارهای سیاسی شهری وارد شده بودند. روحانیان، سربازان دین و نُجبا مسئول انتصاب و قیمومت آنان بودند و به اخلافشان این امکان را می‌دادند تا به طبقهٔ اول اجتماع شهری راه یابند که این خود یک سکّوی پرتاب برای مدیریّت استانی بود.

شهرها و روستاهای رومیایی آلیکانته در اوج امپراطوری

استان فعلی آلیکانته دارای چهار شهر ممتاز رومیایی بود، یک کلونی با حقوق رومیایی به نام ایلیسی و سه شهرستان تحت حقوق لاتینی به نام‌های لوسنتوم، دیانیوم و آلون داشت. این سه شهر در دو راه ارتباطی اصلی «ایلیسی در راه آگوستا» و مابقی در خط ساحلی در امتداد خط جنوبی استان والنسیا به سمت مشرق که استان را در می‌نوردیدند، به یکدیگر متّصل شده بودند. تمام این شهرها در منابع کلاسیک وجود دارند و پمپونیوس مِلا در کتابش خلاصهٔ جغرافیا و تاریخ دنیای قدیم (ص. ۳، ۶، ۸۲ و ۱۰۷)، پلینیوس دوّم در کتابش به نام دانشنامهٔ تاریخ طبیعی (ص. ۳، ۱۹، ۲۰ و ۲۵)، بطلمیوس در کتاب دومش (ص. ۶، ۱۴ و ۲۰) یا مسیرهای آنتونیو (ص. ۴۰۱، ۳ و ۲۴) از آن‌ها نام برده‌اند؛ به لطف منابع جدیدتر مانند راوناته، وجودشان در منابع کتیبه‌ای و باستان‌شناختی به شکلی ناقص اما تأیید شده است. دوتای آن‌ها یعنی ایلیسی و لوسنتوم به‌عنوان شهرهای غیرمسکونی شناسایی‌شده و دوتای دیگر (دیانیوم و آلون) در حوزه‌های شهرهای فعلی به نام لا ویلا خوئیبوسا یعنی آلون و دنیه و دیانیوم قرار دارند که به همین دلیل فقط بقایای سرحدّات کهن شهری آن‌ها شناخته شده‌اند.

این شهرها با یکدیگر همزمان نبودند، زیرا دسترسی آن‌ها به امتیازِ آزادی، پیش‌رونده بود. نخستین بنیان شهری برای ایلیسی



نقش پرنده بر روی گچ
توسال دِ مانیسس، آلیکانته
امپراطوری روم، ۱۷۵-۷۵ میلادی
شماره اثر: ۲۸۳۸

در سال ۴۲ پیش‌ازمیلاد و بعد از آن‌که این شهر کُنیهٔ آگوست را دریافت می‌کند، بود هرچند که بنای یک کلونی رومیایی در همان شهر در سال ۲۶ پیش‌ازمیلاد با اسکان کهنه سربازان جدید به‌وقوع پیوست. این اتّفاق معاصر با اعطای مقام شهرستان به لوسنتوم و سایتابی آگوستی بود که در سرحد شمالی استان آلیکانته قرار دارد. یک دهه بعد (حدود ۱۵ تا ۱۳ پیش‌ازمیلاد) و پس از اعلام فرمان لاتینی‌شدن توسّط وسپاسیان در سال ۷۴ میلادی، دیانیوم هم این کُنیه را دریافت کرد و بدین ترتیب زنجیرهٔ آلون تکمیل شد. به مانند منشاء نامتجانس، پایان آن هم همین‌گونه بود، لوسنتوم در سدهٔ سوم به خاموشی گرایید، آلون از سدهٔ پنجم منحل شد و ایلیسی و دیانیوم تبدیل به حوزه‌های اُسقُفی در دوران باستان متأخّر شدند.

اندازه‌های این دو شهر بسیار متغیّر بود. اخیراً گفته‌شده که وسعت ایلیسی ۱۸ هکتار و لوسنتوم ۳/۵ هکتار بوده که به همین دلیل طبقه‌بندی حقوقی آن‌ها متفاوت بود. این تفاوت به امتیازات این دو شهر اثر داشت، اما در کارکردشان تأثیری نداشت.

به همین ترتیب توسعهٔ الگوی شهرنشینی رومیایی به شکلی بسیار یکنواخت انجام شد و این الگو دارای راهبردهای مشترک در سرتاسر امپراطوری بود. بدین شکل می‌توان یک دورنمای کاملی از ساختار و تحول آن نیز به‌دست آورد. در ارتباط با ساختار امپراطوری، اخیراً نگرش طبقه‌بندی دوتایی یعنی روستا - شهر در مورد آن منسوخ شده است. این ساختار مختص به دوران صنعتی و پساصنعتی در سده‌های اخیر است، نه گذشته. امروزه مطالعات بر مواردی متمرکز می‌شوند که مطالعهٔ ساختار شهری در کلّیت آن را مطرح می‌کنند و توجّه خود را بر پیوستگی سرزمینی، سازماندهی آن در رابطه با راه‌های ارتباطی، وضعیت مراکز تولیدی و سازماندهی زمین‌های کشاورزی معطوف می‌کنند، در واقع یعنی توجه به واقعیّتی که شهر، حومه و سرزمین را به شکلی نزدیک‌تر به مفهوم قدیمی شهروندی پیوند می‌دهد. در ارتباط با فرگشت آن، دورهٔ توجّهات کلاسیک که میان دوران اوج امپراطوری و دوران افول آن تمایز قائل می‌شدند به سر آمده است. در دورهٔ اول امپراطوری روم الگوی شهرنشینی به اوج خود رسید و در دوران افول یعنی از قبل از بنیان شهرهای دوران متأخّر باستان که به‌عنوان کلید زوال یا بحران الگوی شهری کلاسیک تفسیر می‌شود، شهرها با شرایط و واقعیّات جدیدی روبرو شده بودند که در آن‌ها الگوی متعارف شهری دیگر بی‌معنا شده بود و تنها به نیازهای جدید امتیاز داده می‌شد، نیازهایی مانند دفاع یا

کارکردهای جدید که با توسعهٔ مسیحیّت در ارتباط بودند.

مرکز شهرهای دورهٔ اوج امپراطوری بدون شک میدان شهر یا فوروم بود، مکانی که برخی منابع از آن به طور واضح به‌عنوان مکان سخنرانی افراد برجسته نام می‌برند. در این مکان تصمیمات مربوط به امور سیاسی، اداری، دینی و اقتصادی اخذ می‌شد و آن‌گونه که ویتروویوس یادآوری می‌کند فوروم محل سنا، خزانه‌داری و زندان محلّی بود. از نقطه‌نظر معماری، فوروم در اطراف یک میدان سازماندهی می‌شد و رواق‌ها، معابد، پرستشگاه‌ها، بایگانی شهری یا سنای محلّی به آن راه داشتند؛ بر طبق قانون، در فوروم باید امور مربوط به قوانین، بخش‌نامه‌ها، مصوبات سنا، جلسات سنا و فرمان‌ها، چه محلّی و چه کلّی از بام تا شام برگزار شوند؛ در فوروم زندگی دینیِ شهر متمرکز بود، زیرا کانون معابد اصلی شهر، صحنهٔ اصلی آیینِ امپراطوری و مکان کارگزاری عدالت به‌شمار می‌رفت؛ در آن و اصلی‌ترین نقل و انتقالات اقتصادی انجام می‌شد؛ فوروم مکانی بود که در آن نخبگان محلّی و کسانی که به مناصب دینی، استانی و حکومتی دست یافته بودند، با غرور افتخارات شهروندی و دینی خود را به نمایش می‌گذاشتند. قسمت اعظم این ارائه مربوط به نمایندگی از سوی خود شخص بود که وجه مشخّصهٔ جامعهٔ رومیایی سده‌های اول پیش‌ازمیلاد تا سدهٔ سوم میلادی بود.

از چهار شهر رومیایی آلیکانته، لوسنتوم دارای یک فوروم کاملاً کاوش شده است که به‌عنوان یک نمونه برای سه شهر دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در سه شهر دیگر یک‌سری سنگ‌فرش و سنگ‌نبشته‌هایی یافت‌شده که محل منطقی نمایش آن‌ها فوروم‌های هر کدام از آن شهرها بوده است. سنگ‌نبشته‌های ایلیسی مربوط هستند به ولی‌نعمت خود تیتوس استاتیلیوس تائوروس (فرماندهٔ آگوستوس در جنگ‌های کانتابری، جانشین آگریپا در فرماندهی در آکتیوم و نفر سوّم در سلسله‌مراتب سلطنتی پس از دو نفر دیگر)، مجسمهٔ وقف‌شده به آگوستوس در همان شهر توسط گایوس مائِسیوس کوریولانوس (که فرزند وی به نام مارکوس مائِسیوس کوریولانوس در سال ۱۰۱ کنسول روم بود)، یا سنگ‌نبشته‌های خانواده‌های دیونیسی که از آن‌ها تیتوس یونیوس سِوِروس، شوالیه‌ای که سنای روم را برگزید، و فرزندش تیتوس یونیوس سِوِروس، کنسول روم در سال ۱۵۴، سنگ نبشتهٔ لوسیوس والِریوس پروپینکوس، قائد استان در تارّاکو یا لوسیوس لوکرتیوس سرویلیوس گایوس سِمپرونیانوس، سناتور در روم که احتمالاً اهل دیانیوم است. فوروم همچنین مکانی بود که بردگان آزادشده افتخارات خود را نشان می‌دادند که آثار آن در سنگ‌نبشته‌های سِویری آگوست در ایلیسی، دیانیوم و لوسنتوم دیده می‌شود. بر طبق کتیبه‌های دیانیوم و لوسنتوم تأمین مالی برای ساخت معابد را این افراد به نوبهٔ خود تقبل کردند و با توجّه به این‌که این سنگ‌نبشته‌ها در برابر دیگر اماکن شهری قرار دارند، نشان‌دهندهٔ این است که در ورودی دیگر اماکن مانند گرمابه‌ها، بازارها، باروها، گورستان‌ها و غیره نصب می‌شدند.

بیرون از فوروم، در شهرهایی با خیابان‌های مستقیم و شهریّتی سازمان‌یافته، دارایی‌های اصلی استانی، به‌ویژه گرمابه‌ها متمرکز بودند، اماکنی که مجموعه‌های برجسته‌ای از آن‌ها به شکل کلّی یا جزئی در آلون (گرمابه و کانالرکشیرها)، ایلیسی (گرمابه‌های شرقی و غربی) و لوسنتوم (گرمابه‌های پوپیلیو و موراپا) کاوش شده‌اند. این گرمابه‌ها اماکن مورد علاقه رومیان برای وقت‌گذرانی بود که دارای سالن‌های گرم، حمام‌های آب سرد و گرم و در برخی موارد دارای توالت بودند. در کنار آن‌ها، یعنی در جاهایی که امکان حفّاریِ وجود داشته، بنابر کتیبهٔ آلون (۳۵۷۰) اماکنی یافت‌شده که احتمالاً غذا یا اقلامی برای فروش در بازار وجود داشته‌اند.

نزدیک فوروم‌ها، در راه‌های اصلی شهری و در نواحی مرتفع شهرها دوموس(ها) قرار داشتند. دوموس؛ منازل منحصر به سبک رومیایی بودند که اطراف آن را حیاط‌هایی که به‌واسطهٔ سرسراها به منزل متصل می‌شدند، احاطه کرده بود. این حیاط‌ها دارای مخازن آب نیز بودند. در این منازل طبقات مرفّه شهروندان زندگی می‌کردند و معمولاً تزئینات دیواری آن نقّاشی و موزاییک بود. دوموس‌ها معماریِ کاربردی و پیچیده‌ای داشتند که دارای فضاهای عمومی، آشپزخانه، انبار و حتّی توالت و گرمابه‌های خصوصی بودند. چندین باب دوموس در لوسنتوم (دوموس با ستون‌های اطراف ایوان و موزاییک) یا ایلیسی (دوموس بخش‌های ۳اِف، ۵اِف و ۱۰دی) کاوش و به موزه تبدیل شده‌اند. در هر دو شهر دوموس‌ها به فاضلاب شهری متّصل هستند. سیستم فاضلاب شهری در لوسنتوم محقّرانه‌تر، اما در ایلیسی دارای ابعاد گسترده‌ای است، زیرا برای تخلیهٔ آب باران و فاضلاب ساختمان‌های عمومی مانند فوروم یا گرمابه‌ها ساخته شده بود. بدین ترتیب ساختمان‌های قانون‌گزاری رومیایی نیز به زیرساختار عمومی متّصل بودند. در جوار این منازل بزرگ، منازل بسیار محقّرانهٔ دیگری وجود داشتند که در مواردی مانند لوسنتوم به‌طور گسترده‌ای در سطح شهر توزیع می‌شدند که باعث می‌شد سیستم شهری، وجه مشخّصهٔ دورهٔ اوج امپراطوری، یکپارچه شود.

در شهر، باروها را می‌یابیم که کاربردهای مختلفی داشتند (دفاعی، پرستیژ شهر، صحنه‌آرایی، مالیاتی، سمبُلیک،...). باروها معمولاً سرحد فیزیکی نامحسوسی را تشکیل می‌دهند که منطقهٔ شهری را از ماوراء شهری جدا می‌کنند: پومِریوم. در حال حاضر، شواهد باستان‌شناختی این سازه‌های معماری در لوسنتوم و ایلیسی وجود دارند، اما از دو مفهوم متفاوت تبعیّت می‌کنند. در مورد لوسنتوم، این شهر آگوستیِ از باروهای دفاعی یک پادگان نظامی به‌عنوان سرحد شهری مجدّداً استفاده کرد، زیرا در مفهوم اصلی خود دارای کاربرد نظامی بود و به‌واسطهٔ چند برج و سنگر تقویت شده بود، اما با بنیان‌نهادن شهر بلافاصله کارکرد اصلی خود یعنی دفاع از شهر را از دست داد. این پادگان دارای دو ورودی مستحکم شهری بود که جای دروازه‌های قدرتمند نظامی را گرفتند. در مورد ایلیسی، کاوش بخشی از باروی آگوستیِ بدون برج کاربرد نمایشی و سمبلیک قدرت شهری در زمان صلح رومیایی را نشان می‌دهد. شهر ایلیسی علاوه بر این‌که یک کلونی بود که بنای آن با یک فرمان حکومتی انجام شد، می‌بایست با وسواس مراسم افتتاح را طی کرده باشد. در این مراسم (به تقلید از بنای شهر روم توسط رُمولوس) سرحد شهر با کندن یک شیار که مرز مقدس شهر را تعیین می‌کرد، مشخص شد. این شیار با سرحد طبیعی آن یعنی باروها مطابقت دارد.



جزییات کاوش در زیر آب، بقایای کشتی شکسته آلبو فرتا اول (آلیکانته)

بیرون شهرها و تا یک مایل رومیایی دورتر از شهر، حومهٔ آن‌ها گسترش داشتند. حومهٔ شهر به‌عنوان بخشی لاینفک از شهرها به حساب می‌آمد، منطقه‌ای میانی بین شهر و روستا به‌عنوان گذرگاه از شهر به روستا. این موضوع باعث می‌شود فرض کنیم که حومه‌ها امتداد شهر بیرون از سرحدّات بوده و مفهوم آن یک کُلّ سازمانی است. در حومه، دنیای زندگان و مردگان همپوشانی دارند، فعالیّت‌های مردمی، دینی، بازرگانی و خانگی با زباله‌دانی‌های مضر و بدبو و فضاهای بهره‌برداری اقتصادی در جهت تأمین شهر برای داشتن فرآورده‌های تازه و مصرف روزانه. در حومه، این کارکردها (دادوستدها) با کارکردهایی غیرپولی‌تر مانند تفریح، سلامتی، لذت یا تجمّل ترکیب می‌شوند و بدین شکل حومه یک ناحیهٔ چندکاره و چندقطبی است.

در حومه، تنوّع زیادی از ویلاهای حومه‌ای را می‌بینیم که الگوی دوموس را در اطراف شهر تکثیر می‌کنند و در آن‌ها بخشی از نخبگان می‌زیستند. در حومه، گورستان‌های شهری واقع در راه‌های دسترسی به شهرها قرار دارند، زیرا مردگان، همان‌گونه که از روی کتیبه‌های روی قبور مشخّص است، برای ناپدید نشدن در ماوراء باید توسّط زندگان دیده می‌شدند. گورستان کامی دِل بورّوکات (در ایلیسی کنار راه آگوستی)، گورستان پارک ملل / فاپگال در کنار لوسنتوم، تکرار همین الگو در املاک کشاورزی مانندِ بنای برجی‌شکل برج سنت جوسِپ (در آلون) و حقیرانه‌ترِ آن در لا اورتا ماجور دِ آلکوی (در زمین کشاورزی فرض‌شده برای دیانیوم) دیده می‌شوند. در آن زمان آیین کفن و دفن اصلی مشتمل بر سوزاندن جسد و قرار دادن خاکستر متوّفی و لوازم وی در صندوقچه‌های سفالی، فلزی یا سنگی و دفن آن در اَبَرسازه‌های تدفین بود. در این اَبَرسازه‌ها الگوهای ایتالی - رومیایی بر دیگر انواع غالب بودند.

افزون بر این، حومه دارای گروه‌های مختلفی از تأسیسات مستقیماً مشترک با شهر و متمرکز بر مصرف شهری بود، مانند اسکلهٔ لا آلبوفِرِتا در کنار لوسنتوم، که نگهداری از آن بستگی مستقیم به شورای شهر داشت، یا تأسیسات مربوط به هم بهره‌برداری کشاورزی - دامداری و هم دریانوردی. در مورد دیگر ساختمان‌های مربوط به تفریح مانند تئاترها یا آمفی‌تئاترها تا به امروز شواهدی مبنی بر وجود آن‌ها به‌دست نیاورده‌ایم، با این‌حال، اخباری از سدهٔ ۱۸ مبنی بر وجود یک آمفی‌تئاتر احتمالی با کف بیضوی در شمال ایلیسی به‌دست ما رسیده که تا پی آن در کاوش‌ها مشاهده شده است. همین وضعیّت را یک تئاتر واقع در بین لوسنتوم و دریا نیز می‌تواند داشته باشد که برای آن اخبار شفاهی در مورد تخریب وجود دارند و اخیراً هم در اطراف آن احتمالاً بقایایی از چند گرمابهٔ حومهٔ شهری کشف شده‌اند.

یک مایل دورتر از باروهای شهرها، زمین‌های کشاورزی به عنوان پایه‌های ثروت و ثبات اقتصادی گسترده شده بودند. بعد از این فاصله از تراکم جمعیّت کاسته می‌شد که در مشهورترین حومه‌ها مانند حومهٔ لوسنتوم، جمعیّت دارای تمرکز زیاد بوده که به فعالیّت‌های روستایی پراکنده اما سلسله مراتبی اشتغال داشتند. از میان این اماکن می‌توانیم

به ویسی (انباشت‌های کوچک‌تر شهری)، ویلا (بهره‌برداری‌های روستایی با انگیزه‌های اقتصادی که مالکین در آن اقامت داشتند و به شهرهایی واقعی در زمین‌های حومه تبدیل شدند) و استقرارهای کوچکتر روستایی، مختص به کشاورزی، دامداری و بهره‌برداری از دریا و جنگل اشاره کنیم. به‌علاوه، این پراکندگی روش‌های خاص نظم قلمرویی را نشان می‌داد، مانند شبکه‌های چهارخانه‌ای زمین در اطراف ایلیسی که یکی از نمونه‌هایی است که از دورهٔ امپراطوری در غرب به بهترین وجه حفظ شده‌اند. در این شبکه از زمین‌های تقسیم‌شده یک پلاک مفرغی نیز به‌دست‌آمده که شاهدی بر توزیع قطعات زمین بین کلونی‌ها بوده است.

سیستم بهره‌برداری روستایی از منازل که در آن به‌واسطهٔ فراگیری واقعیّت کشاورزی ایتالیا برای مابقی سرزمین‌های تحت‌کنترل روم و مشخصه‌های همگون درون‌بوم‌ها از نقطه‌نظر اجتماعی با پنهان‌کردن دیگر واقعیات روستایی، باعث‌شده به مدت چندین دهه تصویری انحرافی از دنیای کشاورزی رومیایی به‌وجود بیاید که در آن نقش بهره‌برداری روستایی یک نقش غالب تصور شود. این امر منجر به مکانیسم توضیحی یک ایده شده که این‌ها انعکاسی است از یک نظم اجتماعی تعریف‌شده توسط نخبگان رومیایی. در حالی‌که ارجاع به محتوای کلاسیک منابع خطّی و تفسیر ایده‌آل از آن‌ها که می‌تواند به‌منظور انعکاس ارزش‌های اخلاقی و سیاسی - اجتماعی این گروه‌های اجتماعی در قبال جامعهٔ رومیایی باشد، فراموش شده‌اند. به‌رغم یافتن بهترین نمونه‌های آن، تا به امروز ما نتوانسته‌ایم ثابت کنیم که این سیستم به شکل عمومی در سدهٔ اول میلادی در استان آلیکانته پیش از دورهٔ آگوستی وجود داشته است. در چهار شهر رومیایی آلیکانته شواهدی گسترده از سده‌های اول و دوم میلادی به‌دست‌آمده که نشان‌دهندهٔ تقسیم‌بندی عُرف بین مناطق کاری و مناطق مسکونی است و مشاهده می‌کنیم که در مناطق مسکونی همان تزئیناتی به‌کار رفته که در دوموس‌ها نیز وجود داشت و این در حالی است که اماکن کار روغن‌کشی، شراب‌اندازی و انبار برای تهیه و ذخیرهٔ مواد اولیه و فرآورده‌های تهیّه‌شده به منظور مصرف آن‌ها، ترجیحاً در بازارهای محلی برپا شده بودند. در همین زمینه ویلای رومیایی کاسا فِرّر ۱، نزدیک لوسنتوم یا ناحیهٔ شهری دورهٔ اوج امپراطوری در بانیس دِلا رِینا در کالپه که در آن بقایای یک چرخ آسیاب آبی یافت شده است، از نمونه‌های استثنایی در همین زمینه است.

در همین زمینه باید به دیانیوم توجه ویژه‌ای شود که در آن، به دلیل بارش‌های منطقه‌ای و چهار برابر شدن محصولات جنوب استان، بین سده‌های اول تا چهارم بهره‌برداری فشرده از درخت تاک و در کنار آن نیز صنعت سفالگری برای صادرات شراب توسعه یافت. این مورد مثالی جالب بود از تولید شراب آلیکانته کـــه در بازارهای محلی و منطقه‌ای توزیع می‌شد. از دیگر نمونه‌های مثال‌زدنی در سواحل می‌توان به منازل لبِ دریایی که در آن‌ها سازه‌هایی برای نگهداری و مصرف ماهیان پرورشی وجود داشت، اشاره کرد. نمونه‌های بارز آن‌ها و یا دِل آرِنال دِ شایبا، بانیس دِلا رِینا در کالپه و ایلِتا دِلس بانیِتس در کامپِیو هستند که نباید آن‌ها را با کارخانه‌های ساخت فرآورده‌های نمک‌سود شده و نیمه‌فرآوری‌شدهٔ دریایی که در قلمروی چهار شهر مذکور با بهره‌برداری از معادن نمک در ارتباط هستند، اشتباه گرفت.

در خاتمه، تعداد گسترده‌ای از ساختمان‌های کوچک‌تر روستایی و کمترشناخته‌شده وجود دارند که در سرتاسر قلمروی آلیکانته توزیع شده بودند. این‌ها درون‌بوم‌های مستقل بوده یا بخشی از سیستم بهره‌برداری از دریا بودند که طی سالیان اخیر برخی از بقایای آن‌ها به ما این امکان را داده به تدریج وجوه مشخّصهٔ آن‌ها را شناسایی کنیم. در همین زمینه مزرعهٔ کابِسو - کلوت دِ گالوانی در محدودهٔ کشاورزی ایلیسی قابل ذکر است.

کتاب‌شناسی

Abad Casal, L. and J. M. Abascal Palazon (Coords.)
2003 *Las ciudades y los campos de Alicante en época romana*, Canelobre, nº 48, Instituto Alicantino de Cultura «Juan Gil-Albert», Alicante.

Alfoldy, G.
2012 [2011] *Nueva historia social de Roma*, Universidad de Sevilla, Sevilla.

Frias Castillejo, C.
2010 *El poblamiento rural de Dianium*, Lucentum, Ilici y la ciudad romana de la Vila Joiosa (siglos II a. C.-VII d. C.). Bases para su estudio. Alicante.

Garnsey, P. D. A. and R. Saller
2014 *The Roman Empire. Economy, Society and Culture*.Second Edition, Bloomsbury Publishing, Londres.

Marquez Villora, J. C. and J. Molina Vidal
2005 *Del Hibervs a Carthago Nova. Comercio de alimentos y epigrafía anfórica grecolatina,* Col•lecciónInstumenta, nº 18, Universitat de Barcelona, Barcelona.

Olcina Domenech, M. (Ed.)
2014 *Ciudades romanas valencianas*, MARQ,Alicante.

Potter, D. S. (Ed.)
2006 *A companion of the Roman Empire*, Blackwell Publishing, Oxford.

Remesal Rodriguez, J.
2011 *La Bética en el concierto del Imperio Romano*, Real Academia de la Historia, Madrid.

Scheidel, W. (Ed.)
2012 *The Cambridge Companion to Roman Economy*, Cambridge University Press, Cambridge.

Tchernia, A.
2016 [2011] *The Romans and Trade*, Oxford Studies in Roman Economy, Oxfrd University Press, Oxford.

آلیکانته در دوران امپراطوری روم متأخر و نشانه‌های اصلی فرهنگ مادی آن دوران: سفال و سازه‌های آبی

مانوئل اولسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پُرّاس
و آنا گارسیا بارراچینا

Alicante en el Bajo Imperio Romano y Principales Manifestaciones de la Cultura Material Imperial Romana: La Cerámica Como Fósil Director y Estructuras Hidráulicas

Manuel Olcina Doménech
Antonio Guilabert Mas
Eva Tendero Porras
Anna García Barrachina





گچبری ساوِسه پِس، واقع در ویباخویوسا

جامعهٔ دوران امپراطوری روم جدید

از نظر طبقه‌بندی اجتماعی، از اواسط سدهٔ دوم میلادی تا سال‌ها شکافی فزاینده در میان طبقات جامعه به‌وجود آمد و مردم به دو دسته بزرگ با ترکیب و توزیع نابرابر تقسیم شدند: طبقهٔ اشرافیت (که دارای جایگاه اقتصادی و اجتماعی بالایی بوده و از قدرت و امتیازات بسیاری برخوردار بودند) و فرودستان. این دو دسته‌ای به ویژه پس از اصلاحات دیوکلتیانکه پس از نیم سده، هرج‌ومرج سیاسی (دوره‌ای با نام آنارشی نظامی شناخته می‌شود و در آن، مجلس سنا به مدت ۵۰ سال بیش از بیست امپراطور مختلف را به رسمیت شناخت) شدت بیشتری یافت. مسائل دیگری نیز در این اختلاف طبقاتی در اواخر امپراطوری روم نقش داشتند. از جمله آن‌ها می‌توان به شرایط مالیاتی، مصونیت مالی و ثروت یا امتیازات اعطاشده توسط حکومت به گروه‌ها یا جوامع خاص اشاره کرد.

در این شرایط، یک جامعهٔ به شدت دوقطبی متشکل از دو گروه کاملا متفاوت اجتماعی به‌وجود آمد که هرکدام از آن‌ها افرادی از طبقهٔ متوسط را به خود جذب می‌کردند. به‌عنوان مثال یک گروه بزرگ از فرودستان با ترکیبی بسیار ناهمگن به وجود آمد که در آن هم کارگران کشاورز و هم شهری به همراه صاحبان اراضی کوچک روستایی، ساکنان مناطق کم درآمد شهری و حتی بردگان و آزادشدگان حضور داشتند. در سمت دیگر این جامعه دو قطبی اشراف‌زادگان قرار داشتند که به آن‌ها قدرتمند یا ملاک نیز گفته می‌شد. این طبقه به افراد بالای جامعه تعلق داشت که شامل اشخاص و خانواده‌های دارای درجهٔ سنتی (مانند مقام‌های نظامی، سواره‌نظام صاحب امتیاز و سناتوری) و همچنین سایر درجه‌های مختلف در سنا شامل کنسول، نشان فرد ستوده‌شده، نشان فرد برجسته و مقام پاتریسی بود. این طبقه تنها شامل رهبران جامعه نمی‌شد، بلکه اربابان و خوانین و همچنین روحانیون مسیحی و برخی از تجار ممتاز را دربرمی‌گرفت، مانند تجار برجستهٔ دریایی که وظیفهٔ آن‌ها حمل‌ونقل محصولات ادارهٔ غلات امپراطوری روم به‌عنوان خدمتی به حکومت بود. به این ترتیب، قدرت سیاسی عناوین و درجاتی را در سطح قانونی ایجاد کرده بود و قدرت اقتصادی به صورت غیردولتی و خصوصی تأمین‌کننده ثروت در جامعه بود. این تقسیم‌بندی اجتماعی حتی پس از سقوط رم نیز پابرجا ماند و به شاکلهٔ اصلی جوامع در پادشاهی‌های بربر پس از غلبه بر امپراطوری روم غربی تبدیل شد.

اقتصاد در دوران امپراطوری روم جدید

پس از یک دورهٔ تشنج که پس از به قتل رسیدن امپراطور کومودوس در سال ۱۹۲ میلادی آغاز شد، سلسلهٔ سِوِرها توانست با سختی‌های فراوان بحران سیاسی و اقتصادی امپراطوری را به قیمت مداخلات بسیار زیاد در اقتصاد حکومتی و یکسری تغییرات دیگر که ارتش و ادارهٔ غلات را به شدت تحت‌تأثیر قرار داده بود، برطرف کند.

پس از آن همه ساکنان امپراطوری موظف به پرداخت عوارض به ادارهٔ غلات شدند و این مسئله متعاقباً با اصلاحات انجام‌شده



موزاییک پند رنگ، ویلا دِل پالمرال، پورتوس الیسیتانوس (سانتاپولای کنونی)

توسط امپراطور دیوکلسین تبدیل به قانون شد. بدین ترتیب سازمانی که اساساً برای اقدامات اضطراری به‌وجود آمده بود به سیستمی اقتصادی تبدیل شد که عملکرد آن در سدهٔ چهارم با نوشته شدن قوانین تئودوسیوس برای ما آشکار شده است.

و اما در نتیجهٔ جنگ‌های داخلی در اواخر سدهٔ دوم میلادی، جایگاه ارتش روم در سیستم حکومتی دچار تغییرات چشمگیری شد. بدین‌وسیله ارتش به بازیگری اصلی در به قدرت رسیدن امپراطورهای بعدی تبدیل شد و از دورهٔ حکومت سپتیموس سوروس (۱۹۳ تا ۲۱۱ میلادی) به امتیازات ویژه‌ای مانند اعطای اجازهٔ ازدواج به نظامیان در حال خدمت دست یافت. همچنین به فرماندهان یگان‌های صد نفرهٔ ارتش روم انگشترهایی زرین داده می‌شد که به آن‌ها اجازه می‌داد خود را به‌عنوان داوطلب ترفیع رتبه به سواره‌نظام ممتاز معرفی کنند. علاوه بر این ارتش می‌توانست حقوق و مواجب نظامیان را افزایش داده و به آن‌ها جوایز مالی فوق‌العاده‌ای برای انجام وظایفشان پرداخت کند. این رویه در دوره‌های بعد نیز ادامه یافت.

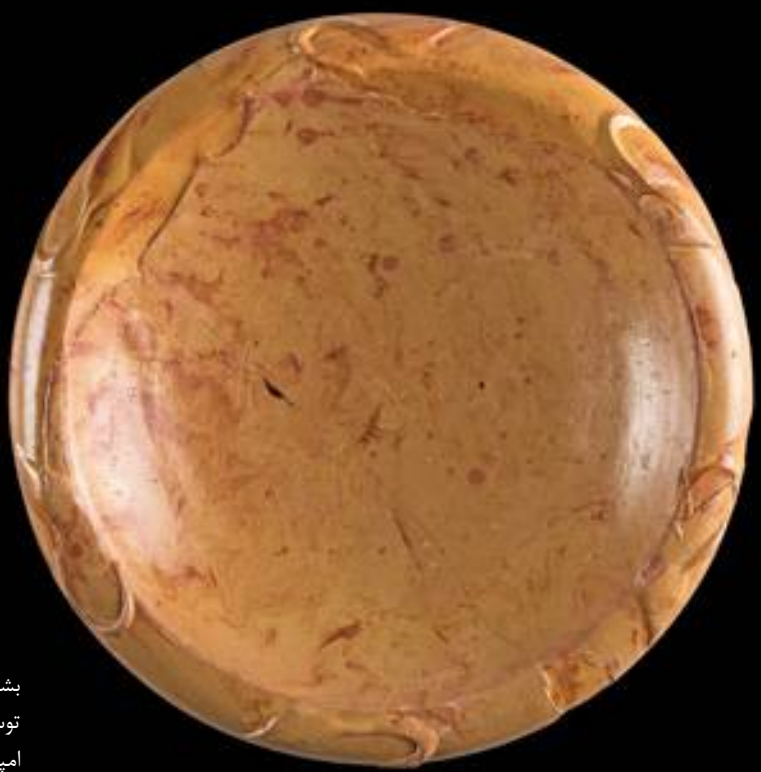
پس از سلسلهٔ آفریقایی‌تبار سِوِرها، روم وارد دوران هرج‌ومرج نظامی و تورم پولی شد که حدود نیم قرن ادامه داشت و با بازگرداندن موقت نظم توسط دیوکلسین در اواخر سدهٔ سوم به پایان رسید. او ادارهٔ غلات را به سیستمی مبتنی بر مالیات و عوارض تبدیل کرد که هم اکنون در شهرها با هدف تمرکززدایی دولتی و ایجاد استان‌های جدید جمع‌آوری می‌شود.

از دیدگاه تولید و تجارت کالاهای غذایی واسطه، این دوره آغازی بر پایان سلطهٔ صادرات اسپانیایی و فرانسوی بود که با رشد اقتصادی آفریقای رومی با حمایت سلسله سِوِرها مصادف شد. زادگاه اصلی سِوِرها شهر لپتیسمگنا در تونس قدیم بود، جایی که کوزه‌ها و خمره‌های سفالی ظریف تا سدهٔ هفتم بر بازارهای غربی تسلط داشت. از سدهٔ سوم میلادی به دلیل رشد تولید محصولات محلی و منطقه‌ای، تجارت و حمل‌ونقل دریایی با کاهشی تدریجی روبه‌رو شد. حکومت چهار نفره امپراطوری روم، که دیوکلسین در سال ۲۹۳ پایه‌گذاری کرد، و سلطنت کنستانتین اول موجب تولد دوباره پایگاه‌های سیاسی و اقتصادی امپراطوری روم شدند. در این دوره، مراکز تصمیم‌گیری سیاسی به‌تدریج به مدیترانه شرقی انتقال پیدا کرد و این مسئله به تقسیم امپراطوری به دو بخش شرقی و غربی انجامید. این دو بخش غالباً توسط امپراطورهای مختلف اما متعلق به یک خانواده اداره می‌شد.

از نظر اقتصادی، اصلاحات پولی انجام‌شده توسط دیوکلسین و دستورات پی‌درپی او در مورد مهار قیمت و کاهش ارزش گونه‌های



کاسهٔ سفالی
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۶۰-۵۰ میلادی
شماره اثر ۵۰۵۵



بشقاب مرمری
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۸۰/۷۰-۶۰ میلادی
شماره اثر ۵۰۷۳



ظرف سفالی دسته‌دار
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۳۰۰-۱۵۰ میلادی
شماره اثر ۱۱۵۱۲



آمفورای سفالی
توسال دِ مانیسس
جمهوری روم، ۱۳۰-۲۰۰ پیش‌ازمیلاد
شماره اثر ۶۹۵۱

بشقاب سفالی
توسال دِ مانیسس، آلیکانته
اواخر جمهوری روم، ۱۵۰ پیش‌ازمیلاد تا ۵۰ میلادی
شماره اثر ۱۱۵۲۸





درپوش سفالی
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۲۰۰-۶۹ میلادی
شماره اثر ۶۸۶۱



ظرف سفالی
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۲۵۰-۱۵۰ میلادی
شماره اثر ۱۱۵۱۵



پی‌سوز سفالی
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، کلودیوس امپراطور روم، ۵۴-۱۴ میلادی
شماره اثر ۴۸۰۲



پی‌سوز سفالی
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۱۲۵-۱ میلادی
شماره اثر ۵۲۱۴





پارچ سفالی دسته‌دار
توسال دِ مانیسس
امپراطوری روم، ۱۲۵-۷۵ میلادی
شماره اثر ۱۲۶۲۷

حوضچه و بقای کانال خونکارِت

پولی، موفق به برقراری برخی عناصر انضباط اقتصادی و تثبیت موقت بازارها شدند. ضرب سولیدوس (سکه طلای دوران روم) توسط کنستانتین اول به معنای قبول شکست سیاست‌های قبلی بود که در پی بازگرداندن اعتبار واحد نقره بودند. استفاده از سکهٔ طلا موجب ثبات موقت اقتصاد پولی بر اساس ارز طلای قدرتمند شد. با وجود اصلاحات انجام‌شده در رابطه با طلا، تمام اقدامات برای احیای حمل‌ونقل تجاری که تأمین سرمایه‌های امپراطوری (روم در غرب و قسطنطنیه در شرق) به آن وابسته بود منتهی به شکست و همچنین منجر به کاهش شدید ارزش پول و شدت گرفتن تورم شد. مشکلات تجارت، امپراطوران را بر آن داشت تا با تقویت سازوکارهایی افراد را موظف به تحویل کالاها به‌عنوان بخشی از یک سیاست مالیاتی کنند. به همه این اقدامات باید اعطای مزایای جدید مالی و اجتماعی به متصدیان حمل‌ونقل را برای تشویق آن‌ها به ارائهٔ خدمات به دولت اضافه کرد. اما مهمتر از همه این‌که دولت به یک سیاست جامع برای استخدام و جذب اجباری معامله‌گران و تجار دریایی برای خدمت به امپراطوری اقدام کرد.

در آغاز سدهٔ پنجم ما شاهد از بین رفتن عملی اقتدار امپراطوری در بیشتر استان‌های غربی به دلیل هجوم اقوام بربر هستیم که در سال ۴۰۹ میلادی به سرزمین اسپانیا نفوذ کردند. پس از مدتی ویسیگوت‌ها به رم هجوم آورده و آن را غارت کردند. در سال ۴۲۹ وندال‌ها از جنوب شبه‌جزیرهٔ اسپانیا به شمال آفریقا رفتند و پس از فتح آن‌جا پادشاهی وندال را تأسیس کردند. در آن زمان قدرت امپراطوری تنها بر روی کاغذ بخشی از استان‌های اسپانیا راتحت کنترل خود داشت. با فتح کارتاژ در سال ۴۳۹ میلادی و متعاقبا تصرف سیسیل، ساردینیا، کورسکا و جزایر بالئاری در سال ۴۵۵ میلادی، وندال‌ها از نظر اقتصادی امپراطوری غربی را تحت‌فشار بسیار شدیدی قرار دادند. امپراطوری روم غربی همچنان در تلاش بود تا ناوگان جنگی خود را بازسازی کند؛ اما در سال ۴۶۰ میلادی طی جنگی که در سواحل مدیترانه‌ای اسپانیا (طبق بعضی از منابع به‌دست‌آمده در بنادر الچه و کارتاگواسپارتاریا) با قوای پادشاه گایسریکوندال درگرفت تمام نیروی دریایی این امپراطوری از بین رفت. اندکی پس از آن، یعنی در سال ۴۷۶ میلادی، نیز امپراطوری روم غربی برای همیشه فرو پاشید.



بقایای کانال آب در مسیر یک دره

شایان ذکر است که پس از حوادث سدهٔ سوم، سیستم‌های زراعت در اصل تغییر نکرده بودند و این رژیم مالکیت زمین، سیستم بهره‌برداری و وضعیت نیروی کار کشاورزی بود که دچار تغییر شده بود و همه این‌ها با اصلاحات انجام‌شده توسط دیوکلسین به وقوع پیوست. در اواخر سدهٔ دوم زمین‌های بزرگ تحت زراعت برده‌ها دیگر سودآوری نداشتند و از سدهٔ سوم سیستم‌های جدید زراعت روستایی تحت سرمایه‌گذاری کشاورزانی قرار گرفت که بر روی زمین‌های دیگران کشاورزی می‌کردند. شرایط این کشاورزان آزاد در دوران امپراطوری روم جدید بسیار با آن چیزی که حقوق‌دانان دوران گذشته توصیف کرده‌اند، متفاوت است. طبق قوانین و دستورالعمل‌های سدهٔ چهارم، کشاورزان ثبت‌شده در سیستم مالیاتی و آن‌هایی که بیش از سی سال بر روی یک زمین زراعت می‌کردند خادمان زمین نامیده شده، آزادی خود را از دست می‌دادند و به صورت لاینفک مجبور به کار در آن زمین زراعی بودند. این تغییر به دلیل تمایل دولت به کنترل پرداخت مالیات توسط کسانی بود که درآمد خود را از اجاره دادن زمین به دست می‌آوردند. مبلغ به‌دست‌آمده از این مالیات به اداره غلات تعلق می‌گرفت. تا سال ۳۵۰ میلادی، نرخ مالیات بر دارایی در مقایسه با دورهٔ آغازین امپراطوری روم سه برابر شده و به یک سوم تولید ناخالص کشاورزان رسیده بود. به‌طوری‌که پس از تولد دوباره تولید در روستاها در طی سدهٔ چهارم، ملاکان، چه در حال تولید بوده و چه نباشند، موظف به پرداخت مالیات ثابت سرانه بودند. در سدهٔ پنجم سیستم‌های بهره‌برداری کشاورزی که از ابداعات امپراطوری روم بود به‌طورکلی منقرض شده و از ابتدای سدهٔ ششم، سیستم بهره‌برداری روستایی کلاسیک جایگزین آن شد.

شهرها در دوران امپراطوری روم جدید

در پی قانونی شدن مسیحیت در سال ۳۱۳ میلادی با فرمان میلان و تبدیل آن به دین رسمی در سال ۳۸۰ با فرمان سالونیک، حکومت و مذهب در دوران امپراطوری روم با تغییرات چشمگیری روبه‌رو شدند. به‌تدریج دولت‌های محلی که عضویت در آن‌ها از سدهٔ چهارم به صورت موروثی درآمده بودند، مشکلات زیادی را برای نخبگان شهری به وجود آوردند. در نتیجهٔ اصلاحات دیوکلسین و نقش دولت‌های محلی در جمع‌آوری مالیات در شهرها، فشارهای اقتصادی زیادی از طرف دولت‌های محلی به مردم وارد می‌شد و در تلاش برای فرار از همین فشارهای مالی طاقت‌فرسا، بسیاری از نخبگان شهری جایگاه خود را رها کرده و به عضویت نهادهایی چون ارتش، کلیسا، سنای روم و قسطنطنیه یا سندیکاها درآمدند و یا دست به تغییر دین خود زده و به آیین‌هایی چون یهودیت، رهبانیت و یا ارتداد روی آوردند.

در این شرایط منصبی جدید با عنوان مدافع شهر در مجالس سنای محلی به وجود آمد که به همراه اسقف یا اعضای دیگر جامعه

کلیسا بازیگران اصلی در طراحی ابزارهای فشار برای حفظ مقوله‌های اجتماعی و اقتصادی در میان نخبگان رومی بودند. رواج تدریجی مسیحیت آیین‌های بت‌پرستی را به انزوا برد؛ اگرچه نتوانست آیین پرستش امپراطوران را از بین ببرد و نشانه‌هایی از آن همچنان در دوران والنتینیان سوم (۴۲۵ تا ۴۵۵ میلادی) در روم غربی دیده می‌شود. اما در روم شرقی تئودوسیوس دوم نصب پرتره‌های امپراطوران را در سال ۴۲۵ میلادی ممنوع کرد، زیرا این کار را تنها شایسته خدای واقعی می‌دانست، هرچند او زانوزدن در برابر امپراطور را ممنوع نکرد.

شهرها و مزارع رومی آلیکانته در دوران امپراطوری روم جدید

از سدهٔ دوم میلادی، با تکامل اقتصاد، جامعه و حکومت امپراطوری، نشانه‌های ضعف در این مدل شهری و زراعی نمایان شد. در برابر این نشانه‌ها واکنش‌ها و رویکردهای بسیار متفاوتی در نقاط مختلف امپراطوری اتخاذ شد و نتایج بسیار متفاوتی نیز به‌دست‌آمد. به عنوان مثال تحقیقات نشان داده است که آلیکانته در اواسط سده وارد رکودی شدید شده و پروژهٔ شهری آن در حدود سال ۲۰۰ میلادی دچار فروپاشی شد، مسئله‌ای که بر روی بافت شهری و سرزمینی و بنادر این شهر تأثیر گذاشت. در همان زمان، آلونیس در اوج رونق شهری خود به‌سر می‌برد و دِنیه و الچه نیز وضعیت خوبی داشتند.

در سدهٔ سوم میلادی، اوضاع کلی امپراطوری به تاریکی گرایید و شرایط سیاسی پر هرج‌ومرجی به وجود آمد که به سرعت بر جامعه، اقتصاد و حکومت آن تأثیر گذاشت و در پی آن طیف گسترده‌ای از تحولات در مشخصه‌های باستان‌شناختی امپراطوری روم جدید ایجاد شد. به عقیدهٔ ما در این دوره، شهر آلیکانته باستان از لحاظ حقوقی به نابودی رسید و راه را برای پیشرفت و ترقی الچه باز کرد و این امکان فراهم شد تا این شهر تا سده‌های بعدی در موقعیت ممتازی نسبت به آلونیس و دِنیه قرار گیرد.

با اصلاحات دیوکلسین، استان جدیدی با نام کارتاخینِنسیس تاسیس شد که در بخش ساحلی آن بندرهای والنسیا، الچه و کارتاخِنا قرار داشتند. این استان در سدهٔ چهارم میلادی از لحاظ شهری و روستایی کاملا احیا شد. جامعهٔ شهری این منطقه، خصوصا در شهر الچه، در طول سده‌های سوم و چهارم به استحکامی نسبی رسید که تجلی آن را می‌توان در به وجود آمدن یک سبک شهرنشینی متراکم و سازمان‌یافته و حفظ بخش اعظمی از امکانات عمومی و مطابقت دادن آن‌ها با نیازهای جدید آن دوره مشاهده کرد. به‌عنوان مثال یک کلیسای بزرگ و مزین به کاشی‌های رنگارنگ مربوط به دورهٔ آغازین مسیحیت می‌توانست حتی به‌عنوان کنیسه نیز استفاده شود. با این وجود، در پایان این سده، شهر وارد رکود شد و نشانه‌ای از فروپاشی الگوی شهری دوران آغازین امپراطوری روم مانند رها شدن، ویرانی و غارت ساختمان‌های عمومی و خصوصی، متراکم شدن نواحی مسکونی، به‌وجودآمدن حاشیه‌نشینی، انباشت زباله، گرفتگی چاه‌های آب و از بین رفتن سیستم‌های بهداشتی آن‌ها نمایان شد. همه این‌ها نشانگر ظهور یک مدل شهری جدید و از بین‌رفتن نهایی سبک شهری کلاسیک است. همچنین تحولات اجتماعی جدیدی نیز مانند تغییر مراسم خاکسپاری به‌وجود آمد.

همزمان با حیات دوبارهٔ کشاورزی و زراعت در سدهٔ چهارم، روستاها به شکل قابل توجهی گسترش یافتند. اکنون الگویی جدید از کشاورزی بر پایهٔ استفاده از کشت‌گران شکل گرفته بود که به روستاها طی سدهٔ چهارم غنای زیادی می‌بخشید. بدین شکل مالکیت زمین‌ها در درست اشراف‌زادگان متمرکز شده و در بخش کوچکی از آن‌ها بناهای باستانی ساخته شدند. همچنین قسمت اعظم آن‌ها به اهداف کاملا تولیدی اختصاص داده شد. در الچه نمونهٔ بزرگی از این بناهای مجلل خصوصا در اطراف شهر قدیمی پورتوس الیچیانوس یا جاده آئوگوستا به یادگار مانده است. با توجه به اهمیت دریا به عنوان یک منبع ثروت، بسیاری از آثار باستانی در محورهای ارتباطی که در سواحل این منطقه قرار داشتند دیده می‌شدند. از جمله آن‌ها می‌توان به ساوسه پِس، اِل آلبیل و بانیوس دِ لارِینا اشاره کرد. در این مناطق تحول چشمگیری از لحاظ باستان‌شناسی نسبت به دوران اولیهٔ امپراطوری روم دیده می‌شود، خصوصا در محله‌های آلبوفِرِتا و بوفرر، جایی که لاشه‌های کشتی‌های قدیمی غرق‌شده که برای مدت‌ها بر روی آب شناور بودند به مرور زمان به اعماق دریا فرو رفتند.

در طول سدهٔ پنجم، این الگوی زراعت ناشی از وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امپراطوری رم از میان رفت و شرایط برای ظهور الگوهای جدید تاریخی که پس از سقوط رم حاکم شدند فراهم شد.

سفالگری در فرهنگ مادی دوران امپراطوری قدیم و جدید روم در استان آلیکانته

فرهنگ مادی امپراطوری روم تمام مظاهر مادی رم قدیم و شهرهایی که از سازمان سیاسی، اقتصادی و مذهبی آن پیروی و تقلید کردند را دربرمی‌گیرد. این مساله به‌عنوان رومی‌سازی شناخته می‌شود و در استان آلیکانته می‌توان به‌صورت تمام و کمال آن را از دوران امپراطوری آگوستوس مشاهده کرد. تجارت رومی در استان آلیکانته بیش از همه با واردات سفال شناخته می‌شود که جانشین مراکز تولیدی‌ای شد که بر بازار مدیترانه غربی حاکم بودند.

برای باستان‌شناسان و محققان دورهٔ امپراطوری روم، سفالی با نام تراسیجیلاتا به‌عنوان شاخص تلقی می‌شود. این نام‌گذاری به این دلیل است که این سفال‌ها همیشه دارای مهر مرکز تولیدی خود هستند. این ظروف با ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود به راحتی قابل تشخیص هستند: گل مایل به قرمز، زیر لعاب قرمز روشن یا نارنجی، مهر سفالگر و ساخته‌شدن با استفاده از قالب. نخستین تولیدات تراسیجیلاتا در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا و از اواخر سدهٔ یکم پیش‌ازمیلاد انجام شد.

اندکی پس از آن، مراکز تولیدی در گال (منطقه‌ای در غرب اروپا) آغاز به‌کار کردند. از مهمترین آن‌ها می‌توان به مجموعهٔ

سفالگری لاگرافِسنکه اشاره کرد. لاگرافِسنکه مقادیر زیادی ظروف سفالی به سرزمین آلیکانته صادر می‌کرد. فعالیت آن از حدود ۲۰ سال پیش‌ازمیلاد آغاز شد؛ هرچند دورهٔ اوج آن بین سال‌های ۲۰ و ۱۲۰ میلادی بود. از تولیدات منحصربه‌فرد این مجموعه می‌توان به مارموراتا اشاره کرد. این ظروف دارای پوششی زرد رنگ با لکه‌های قرمز، مانند سنگ مرمر بودند.

به‌تدریج در استان‌های امپراطوری روم کارگاه‌های جدیدی پدید آمدند که دست به تولید اشکال مختلف و مبدعانه‌ای از تراسیجیلاتا با تزئینات متفاوت زدند. در شبه‌جزیرهٔ اسپانیا مراکز سفال‌گری آندوخار در استان بتیکا و تریتیوم مگالوم و برونچالس در استان تاراگونا قرار دارد.

تراسیجیلات‌ها در ابتدا در کارگاه‌هایی در ایتالیا ساخته‌شده و سپس به استان آلیکانته می‌آمدند. در سدهٔ اول میلادی، تولیدات گالی به سمت آلیکانته سرازیر شدند. در اواخر سدهٔ اول، به‌نظر می‌رسد که سیجیلاتای آفریقایی وارد بازارهای امپراطوری روم شده و به دیگر محصولات آفریقایی آن دوره پیوستند. این محصولات متنوع در مناطقی از الجزایر گرفته تا لیبی امروزی تولید می‌شدند و از سدهٔ اول تا هفتم میلادی تونس به مرکز این تولیدات تبدیل شد.

نوع دیگری از ظروف سفالی با نام «سفال‌های ظریف» شناخته می‌شود. دلیل این نام‌گذاری ضخامت کم بدنه آن یعنی چیزی در حدود ۱ تا ۲ میلی‌متر است. از دیگر خصوصیات آن می‌توان به تزیینات بدنه و لعاب براق اشاره کرد که سفال را شبیه فلزات می‌کرد. جام‌های تولیدشده در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا به همراه آمفوراهای مملو از شراب‌هایی که به بخش بزرگی از مناطق حاشیهٔ دریای مدیترانه صادر می‌شد از طریق تجارت دریایی به سواحل آلیکانته رسید.

سفال‌های آشپزخانه‌ای ساخت ایتالیا در استان آلیکانته نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. مناطق تولید آن‌ها عبارت بودند از: کامپانیا، مناطق اِتروسکولاتزیو. این تولیدات به همراه شراب ایتالیایی صادر می‌شدند. این‌گونه سفال‌ها برای استفاده بر روی آتش ساخته می‌شدند، بنابراین گل آن‌ها از کیفیت مطلوبی برخوردار بود تا بتوانند در برابر درجه حرارت بالا مقاومت کنند.

در منطقهٔ مرکزی تونس، یعنی بیزاسِنا و کارتاژ نیز ظروف سفالی آشپزخانه ساخته می‌شدند. از ویژگی‌های آن‌ها می‌توان به رنگ خاکستری، سطوح جلا داده‌شده و دارای رگه اشاره کرد. این سفال‌ها به‌صورت بسیار گسترده‌ای صادر شدند و به وفور به مدیترانه غربی رسیدند.

در زمان امپراطوری روم از پی‌سوز برای روشنایی استفاده می‌کردند. برخی از آن‌ها مفرغی؛ اما اکثرا از سفال ساخته می‌شدند. در سال‌های بسیار دور تنها کارگاه‌های سفالگری مرکز ایتالیا اقدام به تولید پی‌سوز می‌کردند؛ اما پس از مدتی استان‌های دیگر نیز شروع به ساخت کردند. در دورهٔ آغازین امپراطوری روم (سدهٔ اول تا سوم) بخش‌های گال جنوبی، ایتالیای شمالی و هیسپانیا به تدریج به بازارهای تجاری وارد شده و با چراغ‌های ساخت مرکز ایتالیا به رقابت پرداختند. به تدریج کارگاه‌هایی در بقیه قسمت‌های امپراطوری مانند بخش‌های ساحلی تونس، لیبی و الجزایر امروزی تأسیس شد و این مناطق به یکی از قطب‌های تولید پی‌سوز تبدیل می‌شدند. در محصولات آفریقایی همان گل مورد استفاده در سیجیلات‌ها که مشخصهٔ اصلی آن رنگ نارنجی بود، به‌کار می رفت. تحقیقات باستان‌شناسی به ثبت مکان‌های دیگری انجامید که تخصص آن‌ها ساختن کوره و قالب‌های موردنیاز برای تولید چراغ بود. این مکان‌ها عبارتند از: اِلدا با آثاری از اواخر سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد تا اوایل سدهٔ سوم میلادی و پِترر با نشانه‌هایی ثبت‌شده از سدهٔ دوم تا سدهٔ چهارم میلادی.

چراغ‌ها معمولا با تجارت دریایی که ارزانتر و سریع‌تر از حمل‌ونقل زمینی بود توزیع می‌شدند. این محصولات بار ثانویه کشتی به حساب می‌آمدند؛ چراکه محموله اصلی معمولا کالاهای اساسی مانند شراب، روغن، غلات و سس ماهی بود. همه این کالاهای اساسی در خمره‌ها یا ظروف بزرگ بسته‌بندی شده و در فضاهای خالی بین آن‌ها، اشیاء کوچکتر مانند ظروف غذاخوری و آشپزخانه قرار داده می‌شدند.

سازه‌های آبی امپراطوری روم در استان آلیکانته

سازه‌های آبی واقع در استان آلیکانته برای تأمین آب کشاورزی از جمله آبیاری و مصرف انسانی به کار رفته و بسته به کاربرد آن‌ها، انواع و ساختارهای مختلفی داشتند.

در زمینهٔ آبیاری، تعداد کمی سازه شناسایی‌شده که عمدتاً مربوط به حوضچه‌های آبی می‌شوند. یکی از آن‌ها در تالاب خونکارِت قرار دارد و پس از چندین کاوش باستان‌شناسی در کنار آن یک کانال آب نیز کشف شد. در شهر ویياخویوسا یک مخزن دیگر آب با گنجایش دو میلیون لیتر قرار دارد که کاربرد احتمالی آن علاوه بر مصارف شهری، تأمین آب مزارع کشاورزی به وسیلهٔ گردآوری سرریز رودخانهٔ تورس بوده است. هر دوی آن‌ها در اوایل امپراطوری روم و از جنس نوعی بتن ساخته شده‌اند. آبیاری زمین‌های کشاورزی در دوران امپراطوری روم بسیار معمول بود و اسنادی از آن در والنسیا، مورسیا و اندلس ثبت شده است.

در شهر الچه قدیم و حاشیهٔ رودخانه وینالوپو مخازنی وجود دارند که احتمالا از آن‌ها برای تولید روغن، شراب و همچنین تأمین آب برای کشاورزی استفاده می‌کردند. این مخازن در نزدیکی روستاهایی واقع شده‌اند که در آن‌جا کارگاه‌های عصاری وجود دارد و این نشان‌دهندهٔ بهره‌برداری از اراضی حاصلخیز آن‌ها در زمان امپراطوری روم است. این مسئله در رابطه با روستاهای اطراف شهر قدیمی آلیکانته نیز صادق است که در آن‌جا حوضچه‌هایی مربوط به فعالیت‌های تولیدی به چشم می‌خورند. با توجه به کمبود منابع آبی این منطقه، شیوهٔ تأمین آب این حوضچه‌ها هنوز نامعلوم است، اما احتمالا از جمع‌آوری آب باران و حفر چاه برای این منظور استفاده می‌شده است.

در شهر آلیکانته، یک کانال آب مربوط به دورهٔ امپراطوری روم با نام «راه آب عشاق »کشف شده است. این کانال که بخش‌هایی از آن به وسیلهٔ کاوش در سنگ و در قسمت‌هایی دیگر به وسیله بتن ساخته شده است با تمام پیچ‌وخم‌های حاشیهٔ رودخانهٔ مونتنِگره پیش می‌رود. قدمت آن به سده‌های اول و دوم میلادی برمی‌گردد. این کانال، آب را از یک چشمه به مکانی منتقل می‌کرده که به دلیل از بین رفتن قسمت پایانی آن برای ما نامشخص است. اما با توجه به شواهد در دسترس، به نظر می‌رسد که مقصد آن مجموعه‌ای از خانه‌ها در نزدیکی شهر آلیکانته بوده است. ساخت این راه آب بسیار پرهزینه بوده است و احتمالا تمامی آن خانه‌ها در تأمین مالی آن نقش داشته‌اند. همچنین از آن‌جایی که میزان آب آن نامشخص است نمی‌توان تأیید کرد که این کانال، آب همه خانه‌ها را تأمین می‌کرده است. آن چه می‌توان گفت این است که این کانال مقدار متوسطی آب را برای مصرف انسانی یا صنعتی و کشاورزی در روستاهای اطراف شهر آلیکانته قدیم فراهم می‌کرده است. با این وجود، مردم روم باید از آب چاه نیز استفاده می‌کردند.

در حال حاضر هیچ شواهدی در رابطه با تأمین آب شهرهای استان آلیکانته در دورهٔ امپراطوری روم به‌وسیلهٔ کانال و راه آب در دست نیست. به‌طور معمول آب مصرفی شهرها از طریق ذخیرهٔ آب باران در مخازن انجام می‌شد. در شهرهای الچه و آلیکانته، مخازنی کشف شده‌اند که می‌توانستند آب را از پشت‌بام‌ها و تراس‌ها جمع‌آوری کنند. برای جلوگیری از هدر رفتن آب، این مخازن با تخته چوبی پوشیده می‌شدند. این مخازن همچنین آب موردنیاز در حمام‌های عمومی شهرها و روستاها را تأمین می‌کردند.

از دیگر کانال‌های آب کشف‌شده در استان آلیکانته می‌توان به اِل آرکس وکاربونِرا اشاره کرد. اِل آرکس آب‌های رودخانهٔ آلگار را به سمت روستاهای حومهٔ شهر اِل آلبیل هدایت می‌کرد. اکنون بقایای ۲۶ ستون با ارتفاعی در حدود ۲۲ متر در این کانال به یادگار مانده است. نمای بیرونی ستون‌ها با نوعی بتن ساخته شده با سنگ‌های کوچک و ملات آهکی پوشانده شده و قسمت داخلی آن‌ها از مخلوطی از سنگ‌ها به علاوه شن و تکه سنگ به همراه ملاتی از آهک، ماسه و آب ساخته شده است. این سازه برای انتقال آب به یک روستا و نه یک شهر است اما برای ما مشخص نیست که آیا کاربرد آن تأمین آب برای مصرف انسانی یا چیز دیگری است. همچنین در همان منطقه و در دهستان آلفاسدلپی راه آب کاربونِرو قرار دارد که ۲۹۶/۵ متر از آن سالم مانده است. این سازه مستقیماً بر روی سنگ بنا شده و در آن نوعی بتن مختص معماری دورهٔ امپراطوری روم به کار رفته است. راه آب کاربونِرو نیز همانند اِل آرکس برای انتقال آب به روستاهای حومهٔ شهر اِل آلبیل استفاده می‌شد.

کتاب‌شناسی

Abad Casal, L. and J. M. Abascal Palazon (oords.)
2003 *Las ciudades y los campos de Alicante en época romana, Canelobre*, nº 48, Instituto Alicantino de Cultura «Juan Gil-Albert», Alicante.

Durliat, J.
1990 *De la ville antique à la ville byzantine. Le problème des subsistances*, Publications de l'École française de Rome, nº 136, École Française de Rome, Roma.

Frias Castillejo, C.
2010 *El poblamiento rural de Dianium*, Lucentum, Ilici y la ciudad romana de la Vila Joiosa (siglos II a. C.-VII d. C.). Bases para su estudio. Alicante.

Garcia Barrachina, A.
2016 "Nuevas evidencias de la producción de lucernas en el Valle del Vinalopó: un molde procedente de Villa Petraria (Petrer, Alicante). MARQ, *Arqueología y Museos* 7, 67-72.

2017 "La balsa del barranco del Juncaret (Mutxamel) y otras estructuras hidráulicas de época romana del territorium de Lucentum (Tossal de Manises, Alacant)". *Recerques del Museu d'Alcoi*, 26: 103-124.

Marquez Villora, J. C. and J. Molina Vida
2005 *Del Hibervs a Carthago Nova*. Comercio de alimentos y epigrafía anfórica grecolatina, Col•lecció Instumenta, nº 18, Universitat de Barcelona, Barcelona.

Olcina Domenech, M. (Ed.)
2014 *Ciudades romanas valencianas*, MARQ,Alicante.

Poveda Navarro, A. M.
2013 "La officina de lucernas romanas de Elo (El Monastil, Elda, Alicante)", en los siglos I a.C./I d.C. *Monografías ex officina hispana* 1, tomo I: 455-467.

Ribera I Lacomba, A.(coord.)
2013 *Manual de cerámica romana*. Del Mundo Helenístico al Imperio Romano. Alcalá de Henares.

Roca Roumens, M. and Mª.I. Fernández García (coords.)
2005 *Introducción al estudio de la cerámica romana*. Una breve guía de referencia, Málaga.

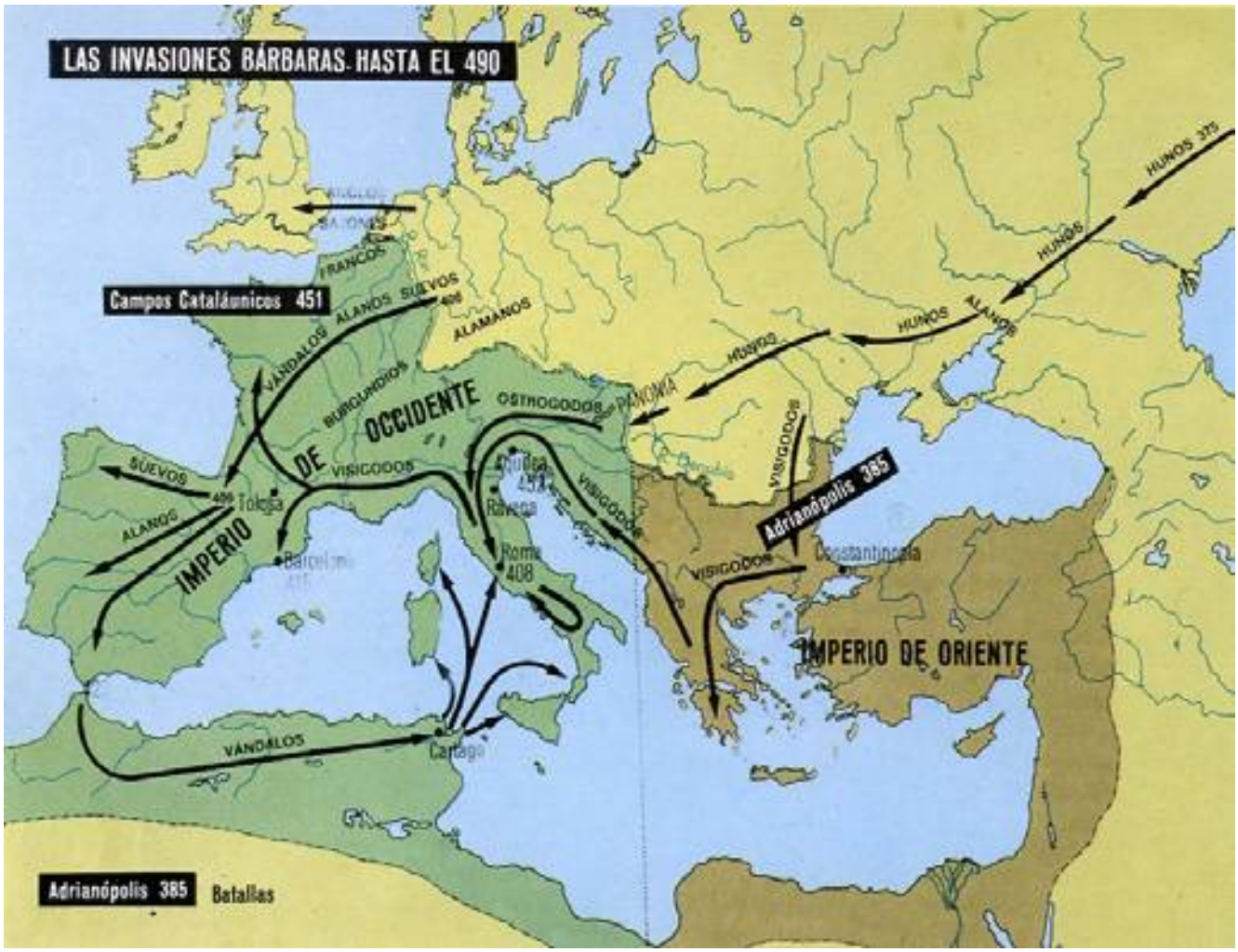
از جهان پسین تا فتح دارالاسلام

ماریا ترزا خیمنز د امبون سانچز

Del mundo Tardío a la conquista del Dar al-Islam

Mª Teresa Ximénez de Embún Sánchez





نقشهٔ استان‌های مدیترانه‌ای در اواسط سدهٔ ۵

پس از درگذشت امپراطور دیوکلتیانوس در سال ۳۹۵ میلادی، تقسیم نهایی دولت امپراطوری روم سابق، که به دو سرزمین بزرگ موسوم به امپراطوری‌های شرق و غرب سازمان یافته بود، انجام شد. امپراطوری شرق تحت سلطهٔ آرکادیوس پسر ارشد دیوکلتیانوس باقی ماند که شامل مناطق باستانی یونان، مقدونیه، ترکیه، سوریه، فلسطین و مصر می‌شد. در این زمان امپراطوری غرب شامل مناطق فعلی ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، پرتغال، انگلیس و شمال آفریقا تحت‌سیطرهٔ هونوریوس برادر کوچکتر آرکادیوس قرار گرفت.

اگرچه آن دو امپراطوری همیشه رابطهٔ نزدیک و ظریفی را - اعم از تجاری و نظامی - حفظ می‌کردند؛ اما توسعهٔ آن‌ها در طول تاریخ بسیار متفاوت بود، به‌طوری‌که درک رویدادهای اواخر دورهٔ هیسپانیا و آغاز قرون وسطی، بدون در نظر گرفتن جایگاه ژئوپلیتیکی وسیع آن برای ما بسیار دشوار خواهد بود.

امپراطوری شرقی آرکادیوس، که بیشتر به‌عنوان امپراطوری بیزانس شناخته شده است، به سرعت خود را به‌عنوان یک حاکمیت واحد قوی تحکیم کرد و به امپراطوری که در راس قدرت بود و پایتختی که از ده‌ها سال قبل به شهر استراتژیک قسطنطنیه تبدیل شده بود، تبدیل شد. این امپراطوری مسیری به طول چندین قرن را درنوردید تا این‌که پس از تصرف پایتخت آن در سال ۱۴۵۳ میلادی توسط ترک‌های عثمانی به طور کامل ناپدید شد.

امپراطوری غربی اگرچه ساختار روم باستان خود را برای مدتی حفظ کرد اما مورد حمله قرار گرفته و مجبور شد فضا و قدرت را با تعداد زیادی از جمعیت بربرها به اشتراک بگذارد، همه آن‌ها از گوشه‌های مختلف مرز شمالی امپراطوری بزرگ آمده بودند. ویزیگوت‌ها، اوستروگوت‌ها، آنگلوها، ساکسون‌ها، سوئبی‌ها، وندال‌ها، آلان‌ها، فرانک‌ها و بورگوندیرها، که از سوی ارتش هون‌ها تحت فشار قرار داشتند، به سمت جنوب حرکت کردند، تا جایی که ویزیگوت آلاریک اول، رم را در سال ۴۱۰ میلادی غارت کرد.

اگرچه شهر رم همیشه برتری خود را اعمال می‌کرد و جایگاه کرسی پدرسالاری کلیسای مسیحی را در اختیار داشت؛ اما پایتخت امپراطوری غربی در ابتدا مدیولانوم (میلان) بود و از سال ۴۰۲ میلادی به راوانا تغییر یافت.

در آغاز سدهٔ پنجم قبیله‌های سوئبی‌ها، وندال‌ها و آلان‌ها وارد شبه‌جزیرهٔ ایبری شدند تا به طور دائم در سرزمین‌های هیسپانیای رومی مستقر شوند. این امر موجب اتحاد میان امپراطوری غرب و مردم ویزیگوت شد تا بتوانند مهاجمان آلمانی را، به‌ویژه از استان ثروتمند تاراگونا، جابه‌جا کنند. به دلیل ضعف ارتش روم، روش کمک هزینه و جذب قبایل بربری که سربازان را برای جنگ فراهم می‌کردند گسترش یافت، سربازان فدرالی روم که از طریق یک فوئدوس (پیمانی رسمی و الزام‌آور برای کمک‌های متقابل در تداوم بین رم و ملت‌های دیگر)، زمین‌هایی به عنوان پاداش به آن‌ها تعلق می‌گرفت تا در سراسر امپراطوری روم مستقر شوند. ویزیگوت‌ها به عنوان ارتش فدرالی روم به هیسپانیا می‌رسند و به لطف یک فوئدوس که در سال ۴۱۸میلادی به پادشاه ویزیگوت والیا داده شد، آن‌ها در گالیا مستقر شدند و پادشاهی جدید ویزیگوت د تولوسا را تأسیس کردند.

با درگذشت ژنرال آتیلا در سال ۴۵۳ میلادی، تهدیدها و آزارهایی که ارتش هون برای مرزهای امپراطوری غربی ایجاد کرده بود از بین رفت، هرچند این امپراطوری در نهایت چند سال بعد

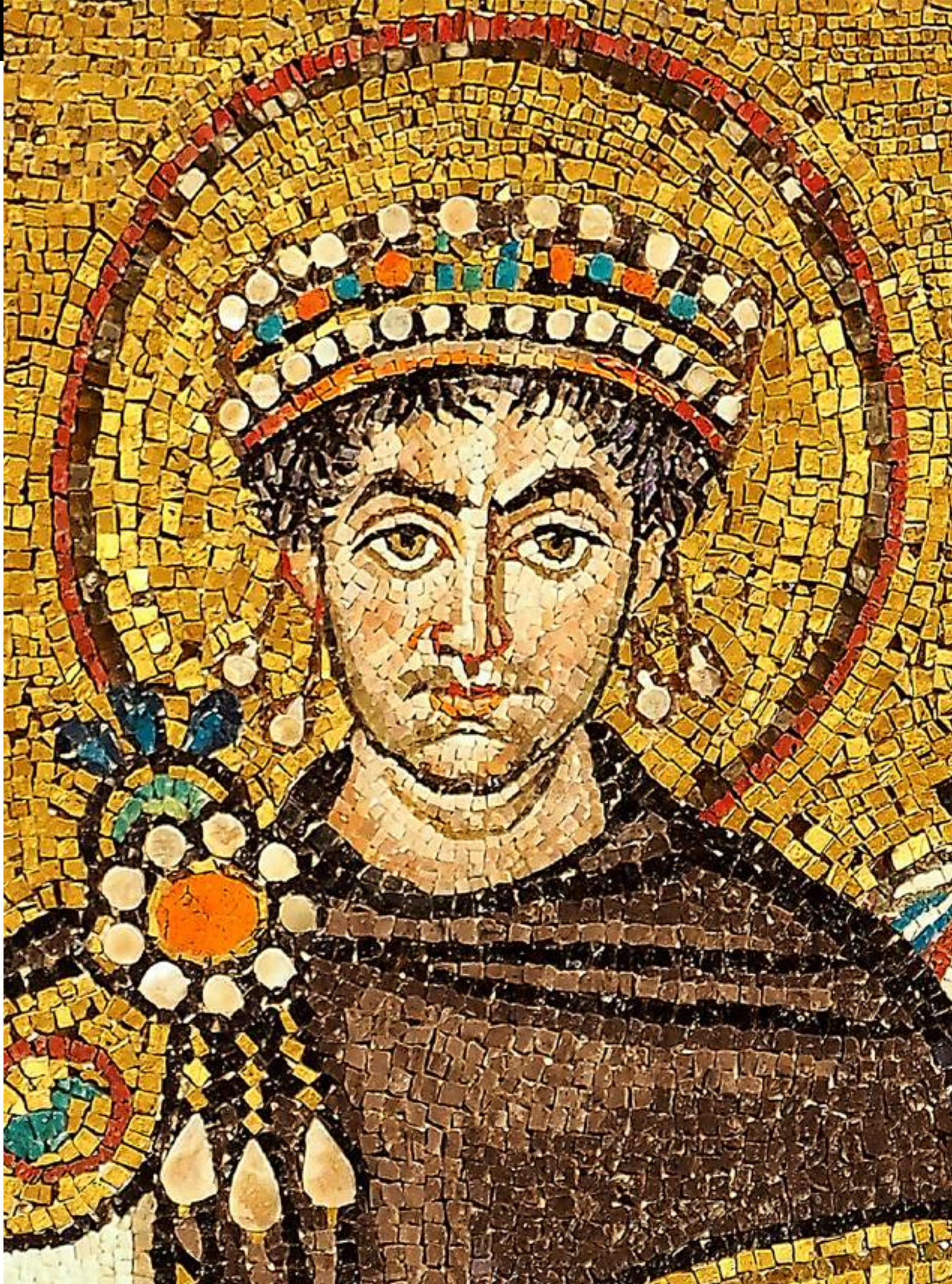


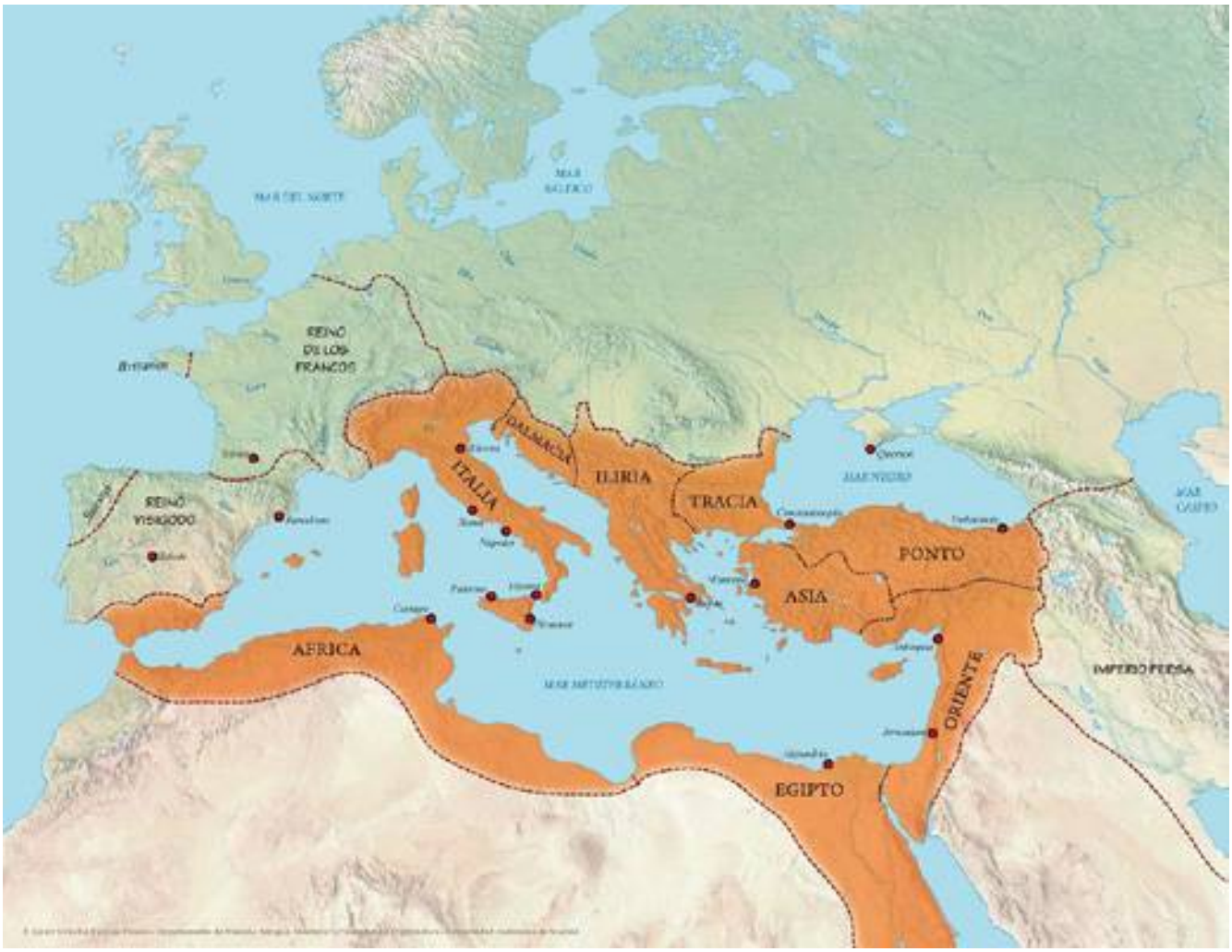


کوزه سفالی
کاستین
۶۲۵-۵۵۰ میلادی
شماره اثر ۱۴۱۹۳

انگشتر زرین
کاستین
۶۲۵-۵۵۰ میلادی
شماره اثر ۸۴۴۸

موزاییک با تصویر جاستینیانوی اول
سان ویتالِ (راوننا)
https://commons.wikimedia.org/wiki/File:Mosaic_of_Justinianus_I_-_Basilica_San_Vitale_(Ravenna).jpg





نقشهٔ ایالت‌های مدیترانه‌ای در اواسط سدهٔ ششم (اسپانیا)

تجزیه و ناپدید می‌شد. در اواخر سدهٔ پنجم، مردم بربری که در غرب مستقر شده بودند به چنان قدرتی دست یافتند که پادشاه اودوآکر اول "پادشاه هرلوس‌ها" به آخرین امپراطور روم غربی رومولوس آگوستولوس تسلیم شد و در سال ۴۷۶ میلادی با اتحاد سیاسی به ارث رسیده از هونوریوس به این امپراطوری پایان بخشید.

سقوط امپراطور روم منجر به تقسیم غرب به سلطنت‌های مختلف به رهبری پادشاهان بربر شد، که - از سوی دیگر - متعاقبا پایه و اساس شکل‌گیری جغرافیایی و سیاسی اروپای قرون وسطایی غربی‌تر را تشکیل می‌داد. بدین ترتیب، استروگوت‌ها بر سرزمین ایتالیا از جمله سیسیل و شمال بالکان تسلط یافتند. ویزیگوت‌ها، گولیا و بخشی از هیسپانیا را اشغال کردند، وندال‌ها و آلان‌ها را از آن‌جا خراج کردند و آن‌ها مجبور شدند به شمال آفریقا نقل مکان کنند. سوئبی‌ها به‌عنوان یک پادشاهی مستقل در شمال هیسپانیا باقی ماندند، در حالی که فرانک‌ها و بورگوندی‌ها در شمال گالیا باقی ماندند و آنگلوساکسون‌ها در بریتانیای روم مستقر شدند.

پادشاهی ویزیگوت د تولسا

پادشاهی ویزیگوت د تولسا با فوئدوس اعطا شده توسط روم به این قبیلهٔ بربر در سال ۴۱۸ میلادی آغاز شد. تئودوریک اول، نخستین پادشاه (۴۵۱-۴۱۸ میلادی) آن بود و اگرچه سلطنت وی همچنان تحت کنترل رم برقرار شد؛ اما رم اتحادهای قدرتمندی را با دیگر آلمانی‌ها برقرار کرد - این مسئله به لطف پیوندهای بی‌شمار زناشویی میسر شد - و آینده این پادشاهی را رقم زد. تئودوریک اول طی جنگی در جبههٔ رم د ر برابر هون‌ها در ۴۵۱ کشته شد و اندکی بعد کوچکترین فرزندش ائوریکو جانشین او شد.

با ائوریکو (۴۸۴-۴۶۶ میلادی) تولسا به مهمترین و بزرگترین پادشاهی در غرب تبدیل شد. اگرچه گالیا همیشه مرکز سیاسی پادشاهی وی بود، اما او به واسطهٔ مبارزات نظامی خود، بخش اعظم تسلطش بر هیسپانیا را گسترش داد. استان قدیمی تاراکوننسه یکی از فتوحات بزرگ آن بود، با این وجود هیچ‌گاه روی حمایت اشرافیت اسپانیایی حساب نکرد. وی همچنین مریدا پایتخت لوسیتانیای



تاج زرین با سنگ‌های قیمتی
محوطهٔ گوارازار
موزهٔ باستان‌شناسی مادرید
https://commons.wikimedia.org/wiki/File:Museo_Arqueol%C3%B3gico_Nacional_-_71202_-_Tesoro_de_Guarrazar_(Corona_de_Recesvinto).jpg

National Archaeological Museum of Spain [CC BY-SA 4.0 (https://creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0)]



سکهٔ سیسبوتو آئوراریولا، مجموعهٔ خصوصی

تصویر متن پیمان‌نامه تئودومیرو، نسخهٔ الدابی

سابق را فتح کرد و تنها استان بتیکا و بخشی از کارتاژینین را حداقل تا زمان نقل مکانشان به آفریقا در سال ۴۲۹ میلادی به فرمان پادشاه گایسریک، تحت‌سلطهٔ آلان‌ها و وندال‌ها قرار داد. ائوریکو که همانند اکثریت بربرها یک مسیحی آریانیسم بود، در مقابل مسیحیان کالسدونی (یک جریان کریستولوژیکی که توسط اشراف محلی هسپانیا و گالیا پیروی میسشد) صبر پیشه کرد و همین امر موجب برقراری صلح طی دوران حکومت وی شد.

پس از مرگ ائوریکو، پسرش آلاریک دوم (۵۰۷-۴۸۴ میلادی) جانشین وی شد و با دختر پادشاه قدرتمند استروگوت تئودوریک "بزرگ" ازدواج کرد. آلاریک دوم نسبت به پدرش در سیاست‌های مذهبی تهاجمی‌تر عمل می‌کرد، که این امر در نهایت منجر به قیام مسیحیان کالسدونی گالیا شد، آن‌ها طرفدار به قدرت رسیدن پادشاه فرانکی کلوویس اول بودند که مدت‌ها پیش کاتولیک شده بود. با توجه به تنش‌های سیاسی ایجادشده در زمان سلطنت آلاریک دوم، اکنون زمان آن بود که انتقال جمعیت بیشتری از ویزیگوت‌ها به قلمرو اسپانیایی انجام شود و در نهایت این قوم آلمانی علاوه بر تارراکونسه در مناطق کاستیلایی واقع در حاشیهٔ پادشاهی سوئبی‌ها مستقر شد.

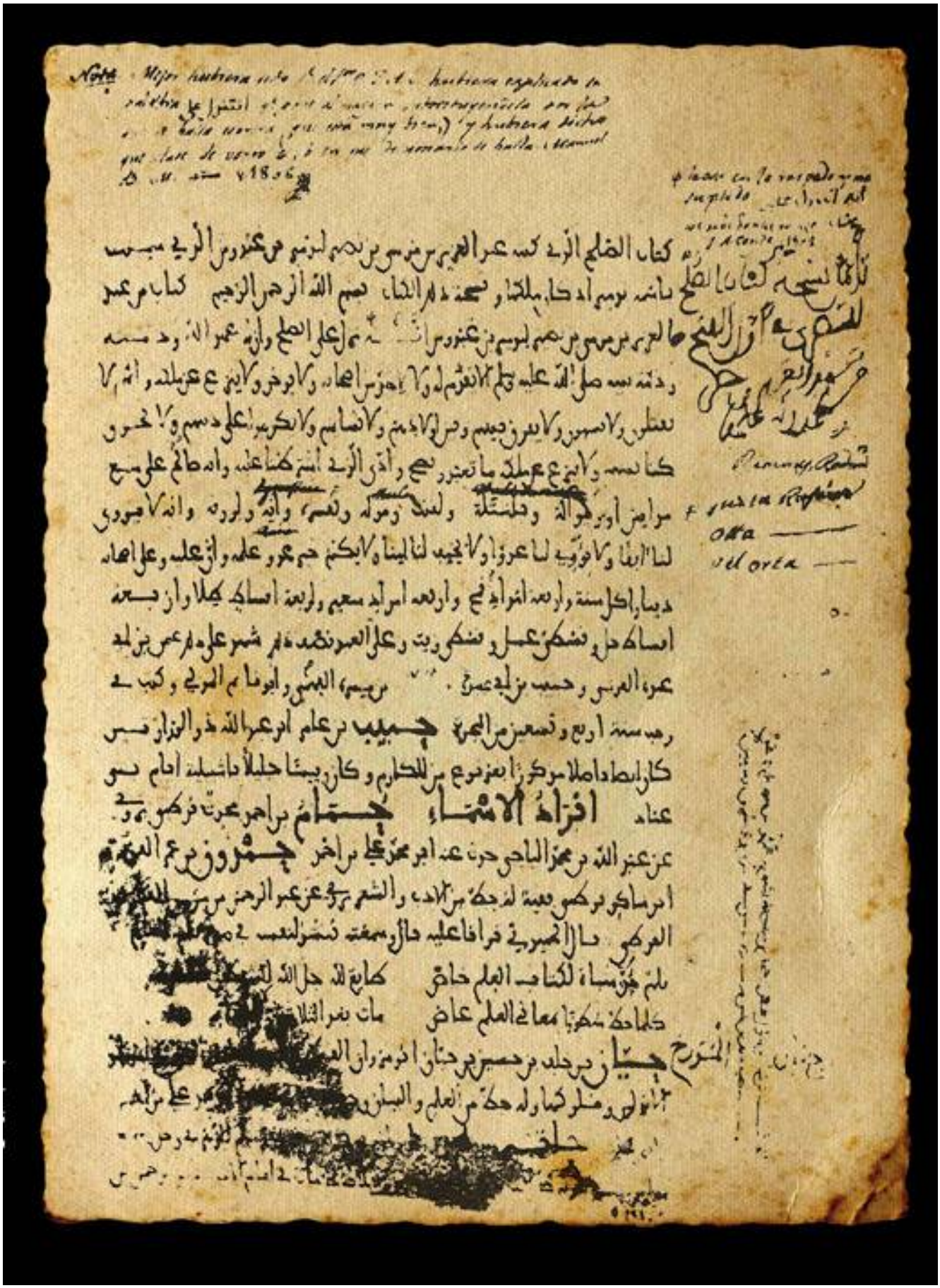
در سال ۵۰۷ میلادی نبرد وویله بین فرانک‌ها و ویزیگوت‌ها انجام شد که بسیار تعیین‌کننده بود و به پادشاهی ویزیگوت د تولسا که اندکی کمتر از یک سده عمر کرد، پایان داد. پادشاه آلاریک دوم در نبرد جان باخت و ویزیگوت‌ها ابتدا به ناربون و سپس به بارسلونا عقب‌نشینی کردند مکانی که بین سال‌های ۵۰۸ تا ۵۱۱ میلادی قلمرو خود را در آن تاسیس کردند.

با درگذشت آلاریک دوم پسرش آمالاریک به پادشاهی می‌رسد، فرد صغیری که سلطنت وی تحت رهبری و هدایت پدربزرگ قدرتمندش پادشاه اوستروگوت تئودوریک آغاز شد. اگرچه او آمالاریک حاکم مشروع پادشاهی بود، اما در عمل تئودوریک تا زمان مرگش در سال ۵۲۶ میلادی بر هیسپانیا حکومت کرد و همیشه در تلاش بود تا نیروهای وی در قلمرو اسپانیایی مانند ارتش فتح‌کننده رفتار نکنند. در سال ۵۰۹ میلادی، تئودوریک قلمروهای گالیا ناربونسیس را به بورگوندی‌ها بازگرداند و بدین ترتیب استان جدید سپتیمانیا را ایجاد کرد. به محض مرگ پدربزرگش، آمالاریک این قلمرو را به ارث می‌برد که تا زمان فتح آن توسط مسلمانان در سال ۷۱۹ میلادی با هیسپانیا در پیوند بود.

تنش‌های میان شرق و غرب

دهه‌های آخر سدهٔ پنجم و دهه‌های آغازین سدهٔ ششم تحت‌تاثیر تنش‌های سیاسی بین پادشاهی‌ها و حاکمیت‌های هر دو ساحل مدیترانه قرار داشت، با نقش‌آفرینی ویژهٔ امپراطوری بیزانس قدرتمند - که ابتدا تحت حاکمیت امپراطور زنون و سپس تحت پادشاهی آناستازیو قرار داشت - و پادشاهی تازه‌تاسیس استروگوت به رهبری پادشاه با نفوذ تئودوریک بزرگ.

امپراتوری بیزانس که از زمان تأسیس در زمان امپراطور آرکادیو تقویت شده بود، مرزهای شرقی خود را به سرزمین‌های امپراطوری قدرتمند ساسانی گسترش داد، و با پیمان‌های زیاد و پرداخت مالیات به حیات خود ادامه داد. در مرزهای شمالی خود دائما با قبایل بلغاری که قومیتشان هون بود در تنش بود و در مرز غربی خود به



سختی مورد پشتیبانی قرار گرفت؛ زیرا تحت‌سلطهٔ استروگوت‌ها، ویزیگوت‌ها، فرانک‌ها و وندال‌ها قرار داشت.

هرچند هرگز درگیری آشکار بین دو طرف اعلام نشد و دخالت‌های بی‌شماری از سوی امپراطورها و پادشاهان در مبارزات داخلی سایر دشمنان انجام شد؛ اما تنش‌های میان شرق و غرب از اهمیت زیادی برخوردار است. به عنوان نمونه می‌توان به حمایت امپراطوران بیزانس از پادشاه فرانک کلوویس اول در فتح گالیا اشاره کرد، در حالی که تئودوریک تاج و تخت را برای نوهٔ خود آمالاریک می‌خواست و از آن حمایت می‌کرد و در نهایت برای او یک پادشاهی ویزیگوت را در هیسپانیا تثبیت کرد.

با این حال، تجارت بین شرق و غرب با حضور گستردهٔ تجار - در اینجا منظور تجار شرقی که عمدتاً یونانی و سوری بودند - بسیار فعال بود و امپراطوران شرقی آن‌ها را از طریق وضع سیاست‌های اقتصادی حمایت می‌کردند که شامل سرکوب مالیات‌ها یا اصلاحات پولی می‌شدند، مانند ایجاد فلوس توسط امپراطور آناستاسیوس. (فلوس) یک سکهٔ مس بیزانسی برای معاملات تجاری کوچک بود.

کلیسای مسیحی

گرچه هر دو بخش شرقی و غربی مدیترانه از زمان تغییر دین - توسط امپراطور تئودئوس - امپراطوری روم، یکپارچه در سال ۳۸۰ میلادی از مذهب مسیحی پیروی می‌کردند؛ اما در داخل، به علت عملکرد جریان‌های مسیحی بی‌شمار در میان مردمانشان همیشه درگیری مهمی وجود داشت.

شوراهای سراسری مسیحیت پی‌درپی، که در سال ۳۲۵ میلادی با شورای فینیقیه کلید خورد سعی بر سازمان‌دهی مسیحیتی داشتند که دیگر از اواسط سدهٔ پنجم بین آریایی‌ها، کلسدونیایی‌ها یا مونوفیزیتیسم /تک طبیعت‌گرایان رواج داشت، که حتی از مدت‌ها قبل به عنوان نخستین بدعت‌گذاران شناخته شده بودند. در حقیقت، پس از بخشی از این درگیری مذهبی، مبارزات قدرت مهمی بین مکاتب الهیات و مبارزه برای برتری پدرسالاری مقر کلان‌شهرها شکل گرفت که تا آن زمان پنج عدد بودند: رم، قسطنطنیه، اسکندریه، انتاکیه و اورشلیم.

دفاع از ایمان مسیحی "واقعی" به عنوان بهانه‌ای برای حمایت یا سرنگونی پادشاهان و امپراطورها بود و در اتحادهای قدرت برقرار شده بین مهاجران جدید و نخبگان محلی قدیمی رومی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

به قدرت رسیدن ژوستینین و تجدید امپراطوری

در سال ۵۱۸ میلادی ژوستین یکم به عنوان امپراطور بیزانس منصوب شد و برای ارتباط خود با قدرت برادرزاده‌اش پدرو ساباریو را به‌عنوان رئیس لشکر امپراطوری انتخاب کرد که بعدها به عنوان امپراطور ژوستینین شناخته می‌شود. ژوستین اول در دورهٔ کوتاه‌مدت سلطنت خود (۵۲۷-۵۱۸ میلادی) صلح اقتصادی و مذهبی را میان شرق و غرب برقرار و مواضع پدرسالاری روم و قسطنطنیه را به هم نزدیک کرد.

پس از چندین سال همبستگی با عموی خود که طی آن‌ها ژوستینین شروع به ترویج یک آرمان سیاسی جدید کرد، در سال ۵۲۷ میلادی به عنوان امپراطور منصوب شد. از این لحظه امپراطور جدید ابتکارعمل لازم را برای انجام برنامهٔ تجدید امپراطوری به کار گرفت، اصلاحاتی در امپراطوری که دو مفهوم اساسی داشت: بازیابی سرزمین‌های قبلی امپراطوری روم و گسترش یک ایمان واحد و واقعی.

برای ژوستینین آخرین مرز امپراطوری جدید باید اقیانوس و مکانی باشد که خورشید و ایمان واقعی در آن پنهان شده بود، ایمان مسیحی، با ریشه‌کن کردن کامل بت‌پرستی و از بین بردن تمایلات بدعت مسیحی مانند آریانیسم بربرها. برای متمرکز کردن نیروهای خود در غرب، ژوستینین ابتدا مجبور شد آرامش را در مرزهای شرقی خود برقرار کند و همین امر باعث شد تا او قرارداد "صلح نامعین" (در سال ۵۳۲ میلادی) را با پادشاه تازه منصوب‌شدهٔ امپراطوری ساسانیان، خسرو اول معروف به خسرو انوشیروان، امضا کند.

نخستین هدف از تجدید امپراطوری ژوستینین فتح امپراطوری وندال در شمال آفریقا بود که از سال ۴۲۹ میلادی حاکمیت این قبیلهٔ آلمانی را در اختیار داشت. در دوران ژوستین اول قلمرو وندال توسط پادشاه هیلدریک هدایت می‌شد، کسی که برای مدتی رابطه‌ای گرم و صمیمانه با گارد سلطنتی آن زمان یعنی ژوستینین داشت. دوستی هیلدریک با شرق منجر به خروج زودهنگام پادشاه از تاج و تخت شد و در سال ۵۳۰ میلادی وی توسط ژنرال وندال گلیمر عزل شد و این بهانه‌ای بود تا ژوستینین کارزار آزار و اذیت علیه شهر کارتاژ را شروع کند.

در سال ۵۳۳ میلادی امپراطوری بیزانس ژنرال خود بلیساریو را به سیسیل استروگوت فرستاد تا حمله به پادشاهی وندال را تدارک ببیند. در این زمان پادشاهی استروگوت تحت سلطنت ملکه آمالاسونتا، مادر آتالاریک نوهٔ پادشاه فقید تئودوریک بود. استروگوت‌ها که از گسترش بیزانس در هراس بودند از ورود سربازان امپراطوری استقبال کردند بدون این‌که بدانند که چند سال بعد در معرض همان دشمن قرار خواهند گرفت.

نبرد تریکاماروم در دسامبر سال ۵۳۳ میلادی بین وندال‌ها و بیزانس‌ها در گرفت و در مارس ۵۳۴ میلادی پایتخت آن کارتاژ سقوط کرد و ژوستینین در کمتر از یک سال کل قلمرو باستانی وندال را تحت کنترل خود درآورد. این قلمرو علاوه بر تونس و لیبی کنونی، جزایر کرس و ساردینیا و همچنین جزایر بالئاری و شهر مهم آفریقای شمالی سپتم را که اکنون با نام سئوتا شناخته می‌شود، دربرداشت. این قلمرو گستردهٔ آفریقایی همیشه رابطهٔ نزدیکی با

شبه‌جزیرهٔ مالایا (در جنوب‌شرقی آسیا) داشت؛ زیرا مسیرهای دریایی اجدادی در تماس مستقیم با کارتاژ باستانی تونس و مرکز استان هیسپانیای کارتاژنین بوده است که همواره تأثیر سیاسی و تجاری بزرگی در سرزمین ما داشت.

فتح جزایر بالئاری که در حال حاضر به اسپانیا تعلق دارند، با توجه به نزدیکی به این مجمع‌الجزایر نیز به معنای نزدیک شدن نیروهای شرقی ژوستینین به سواحل آلیکانته بود. باید توجه داشت که از شهر دِنیه (آلیکانته) در روزهای آفتابی می‌توان جزیرهٔ کوچک ایبیزا را مشاهده کرد. همانطور مسئله‌ای که با کنترل جزایر بالئاری اتفاق افتاد، این بار با کنترل شهر سپتم تکرار شد و نیروهای امپراطوری به شبه‌جزیره نزدیک شدند، این بار از طریق تنگهٔ جبل‌الطارق، جایی که ژوستینین برای تأسیس پادگان آمد تا بتواند حرکات و وقایع سیاسی را که در هسپانیا و گالیا اتفاق می‌افتاد نظارت کند.

پس از فتح آسان شمال آفریقا، سربازان بیزانس نگاه خود را به سوی پادشاهی استروگتیک شبه‌جزیرهٔ ایتالیا معطوف کردند، زیرا آن را پس از مرگ پادشاه تئودوریک "بزرگ" تا حدودی تضعیف شده یافتند. اما در اینجا، این مسئله چندان ساده نیست و اگرچه ارتش امپراطوری به سرعت از جنوب پیشروی کرد اما در راونا و مدت کوتاهی پس از آن در ورونا با مقاومت قابل توجهی روبرو شدند.

با تسخیر پادشاهی وندال و پادشاهی اوستروگوت که در روند فتح بود، طرح تجدید امپراطوری ژوستنین بدون شک به سمت هیسپانیا پیش می‌رفت. با این حال، یک سری از موانع غیرمنتظره جهش او را به سمت شبه‌جزیره به تأخیر انداخت زیرا شورش‌های بی‌شمار اوستروگوت‌ها، شورش‌های قبایل بربر شمال آفریقا و شکستن صلح ابدی با ایرانیان ساسانی، توجه را از امپراطوری شرق منحرف کرد و نیروهای خود را حداقل تا اواسط سدهٔ ششم میلادی از سواحل ما دور نگه داشت.

پادشاهی ویزیگوت تولدو

با نبرد وویله در سال ۵۰۷ میلادی پادشاهی قدیمی ویزیگوت د تولسا ناپدید شد و جمعیت ویزیگوت که تحت حاکمیت پادشاه جوان آمالاریک، که در واقع تا زمان مرگ پدربزرگش تئودوریک تحت سرپرستی وی بود، دوباره به شبه‌جزیره بازگشت.

به محض ورود به شبه‌جزیره، ویزیگوت‌ها با قلمروی تقسیم شده‌ای روبرو شدند که قسمت شمال‌غربی آن هنوز تحت‌سلطهٔ پادشاهی سوئبی بود؛ استان‌های قدیمی بتیکا و کارتاژنین تحت‌سلطهٔ اشراف محلی رومی بودند و فقط تاراکننسه باستانی و همچنین استان سپتیمانیا که به تازگی به وسیلهٔ تئودوریک تاسیس شده بود تحت کنترل ویزیگوت‌ها قرار داشتند. با درگذشت پدربزرگش، آمالاریک به عنوان پادشاه (۵۳۱-۵۲۶ میلادی) منصوب شد؛ اگرچه فعالیت سیاسی وی زیاد طول نکشید و چند سال بعد به قتل رسید.

پس از آمالاریک تخت سلطنت به یک استروگوت نظامی واگذار شد، ژنرالی به نام تئودیس (۵۴۸-۵۳۱ میلادی) که زمانی مورد اعتماد پادشاه تئودوریک بود. وی با یک وارث ثروتمند ازدواج کرد و به این ترتیب اتحادهایی را با هیسپانیای -رومی‌ها تشکیل داد و پایتخت پادشاهی را که موقتا در بارسلونا بود به شهر کاستیلی تولدو منتقل کرد. در زمان سلطنت تئودیس نزدیک‌شدن نیروهای لشکر بیزانس به شبه‌جزیره آغاز شد، مسئله‌ای که منجر شد پادشاه ویزیگوت اقدام به ساخت یک سری استحکامات در منطقهٔ مدیترانه‌ای اسپانیا کند.

پس از مرگ تئودیس و سرکار آمدن تعدادی از پادشاهانی که از اهمیت کمی برخوردار بودند، نخستین نجیب‌زادهٔ ویزیگوتی به عنوان پادشاه انتخاب می‌شود و برای نخستین‌بار دوران تأثیرگذار استروگوت را پشت سر گذاشت. در سال ۵۴۹ میلادی آخیلا ایسوبیو بر تخت سلطنت نشست و شروع به تحت کنترل گرفتن آن دسته از سرزمین‌های هیسپانیای کرد که تحت‌تاثیر کمی از گوت‌ها قرار داشتند مانند استان بتیکا که هنوز هم در دست اشراف هیسپانیایی-رومی بودند، اگرچه در آن‌جا با دشمن قدرتمندی چون آتاناگیلد مواجه شد.

پس از نبردهای فراوان، آن دو به جنگ برای تصاحب سلطنت پایان دادند و آتاناگیلد با توجه تعداد پایین نیروهای خود از نیروهای بیزانس خواست که از طرف آن‌ها شفاعت کنند. این یک فرصت عالی برای ژوستینین بود و توانست در سال ۵۵۵ میلادی تقریبا بدون از دست دادن ارتش‌های خود به شبه‌جزیره برسد.

با کمک بیزانس، آتاناگیلد موفق شد آگیلا را شکست دهد، اما پس از اینکه به عنوان پادشاه معرفی شد به یک رقیب سرسخت برای امپراطوری شرق تبدیل شد زیرا بخشی از استان‌های قدیمی بتیکا و کارتاژنین تحت‌سلطهٔ نیروهای امپراطوری باقی مانده بودند و در آن‌جا استان اسپانیا - غربی‌ترین استان امپراطوری - را تاسیس کرد و مرکز آن را در کارتاژ اسپارتاریای جدید قرار داد. سرزمین‌ها و شهرهای جنوب استان فعلی آلیکانته مانند شهر الیچی بخشی از این استان اسپانیا را تشکیل می‌دادند و شاهد این امر، نوشته‌ها و آثار باستانی بی‌شماری هستند که حاکی از تجارت و حضور بیزانس‌ها در سرزمین‌های ما هستند.

لئوویگیلدو و پادشاهی تجدید شدهٔ تولدو

لئوویگیلدو (۵۸۶-۵۶۸ میلادی) یکی از برجسته‌ترین پادشاهان ویزیگوت و آخرین آن‌ها در دورهٔ آریایی بود. وی پس از گذشت چندین دههٔ فرسایشی قدرت سلطنت را بازیابی کرد و کنترل ویزیگوت را بر مناطقی از کشور که آتاناگیلد از دست داده بود، بازگرداند. وی در پایان سلطنت خود پادشاهی سوئبی را که از زمان تاسیسش در اوایل سدهٔ پنجم مستقل مانده بود تحت‌سیطرهٔ خود قرار داد.

لئوویگیلدو نخستین پادشاهی بود که می‌خواست علاوه بر این‌که به طور قطعی دربار خود را در پایتخت تأسیس کند، به پادشاهی ویزیگوت تولدو هویت سیاسی بدهد. در دوران او شهرسازی رواج یافت و شهرهای متعددی تاسیس شدند که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند مانند رکوپلیس معروف که به افتخار پسرش رکاردو ساخته شده بود. او همچنین اصلاحاتی را در نظام پولی انجام داد - با پولی که متفاوت از بیزانس بود- و نظم را مجددا پس از هرج و مرج مالی برقرار کرد. وی در طول سلطنت خود در مبارزات پی‌درپی علیه بیزانس‌ها جنگید و نظامی‌سازی را در مرز با استان اسپانیا تقویت کرد. وی همچنین به دنبال کنترل سرزمین‌های جنوبی بود و به همین منظور پسر ارشد خود هرمنگیلدو را در سویا حاکم کرد، اما او تحت‌تأثیر اشرافی‌های محلی در سال ۵۸۰ میلادی علیه پادشاه و تاج‌وتخت شورش کرد. شورش هرمنگیلدو بحث در مورد دینداری در خاک هیسپانیا را دوباره بر سر زبان‌ها انداخت، زیرا پسر عصیانگر لئوویگیلدو به مذهب کاتولیک گرویده بود، همان کاری که بسیاری از دیگر بربرها مانند فرانک‌ها انجام دادند. درگیری با کشته‌شدن هرمنگیلدو (۵۸۴ میلادی) و بهبود قطعی سرزمین‌های شورشی پایان یافت.

در سال ۵۸۶ میلادی پادشاه لئوویگیلدو در تولدو درگذشت و پسر دیگرش رکاردو جانشین وی شد. بحث مذهبی پیرامون ایمان واقعی که باید دولت ویزیگوت اعتقاد داشته باشد همچنان باز بود و پادشاه جدید که به صورت مخفی منصوب شده بود، تصمیم می‌گیرد تا دین پادشاهی را به کاتولیک تبدیل کند. این تغییر مذهب در شهرهایی با سنت آریایی مانند مریدا یا استان سپتیمنا که مخالفت شدیدی با این تصمیم داشتند به خوبی پذیرفته نشد، اما در نهایت این تغییر پس از جشن شورای سوم تولدو در سال ۵۸۹ میلادی غیرقابل برگشت بود. شوراهای تولدو برای تاریخ‌نویسی بعدی بسیار مهم بود زیرا از این لحظه و به لطف صورت‌جلسه‌های آن‌ها می‌توان دانست که چه اتفاقاتی از نظر مذهبی، سیاسی، اجتماعی و اداری در پادشاهی رخ داده است.

اخراج بیزانس‌ها از استان اسپانیا

درگیری بین پادشاهی ویزیگوت تولدو و استان بیزانس اسپانیا کمابیش در لیستی طولانی از پادشاهان و امپراطورها فعال بود اما پیشرفت امپراطوری جدیدی که در شبه‌جزیرهٔ عربستان به دنیا آمد کاملاً شرایط ژئوپلیتیکی آن زمان را تغییر داد.

بیزانس، که اکنون توسط امپراطور هراکلیوس (۶۴۱-۶۱۰ میلادی) هدایت می‌شد در دهه‌های گذشته به سمت شرق پیش رفته بود و نیروهای امپراطوری ساسانی خسرو دوم را تضعیف می‌کرد، امری که خیلی زود بخشی از گسترش مسلمانان شد. دولت جدید اسلامی به سرعت در حال گسترش بود و به زودی استان‌های سوریه، بین‌النهرین، ارمنستان و مصر را فتح کرد. هراکلیوس و امپراطوری بیزانس از آن‌جا عقب‌نشینی را آغاز می‌کنند و این مسئله فرصتی به پادشاهان ویزیگوت داد تا به طور قطعی به اشغال بیزانس در شبه‌جزیره پایان دهند.

ما می‌دانیم که یکی از نخستین پادشاهان تولدو در بازپس‌گیری قلمرو از نیروهای امپراطوری ویزیگوت سیزبوت (۶۲۱-۶۱۲ میلادی) بود، کسی که شهری را در محدودهٔ سرزمین‌های فتح‌شده جدید تاسیس کرد و آن را آئوراریولا نامید. این شهر در حال حاضر در جنوب استان آلیکانته واقع شده است و امروزه ما آن را به‌عنوان اُریهوئلا می‌شناسیم. سقوط مرکز استان اسپانیا به دست پادشاه سوئینتیلا (۶۳۱-۶۲۱ میلادی) شروعی بود برای پایان آن و از این زمان آئوراریولا به عنوان کلان شهر جدید قلمرو گسترده‌ای از استان کارتاژنین شناخته شد.

رسیدن دارالاسلام به شبه‌جزیره

پادشاهی مرفه ویزیگوت تولدو در ربع اول سدهٔ هفتم از حداکثر قدرت تاریخی خود برخوردار بود، اگرچه درگیری‌های ابدی آن بر سر جانشینی تاج‌وتخت به زودی آن را در معرض خطر قرار می‌دهد و یک ارتش بیگانه را دوباره به سمت شبه‌جزیره فرا می‌خواند، همان طور که قبلا هم اتفاق افتاده بود.

پس از کشته‌شدن شاه ویتیزا در سال ۷۱۰ میلادی دوباره یک جنگ داخلی در پادشاهی ویزیگوت آغاز شد، که باعث شد تماس‌ها با ارتش‌های شرقی مستقر در شمال آفریقا آغاز شود. پس از غصب تاج و تخت توسط یک نجیب‌زادهٔ ویزیگوت به نام رودریگو، پسران و وارثان پادشاه پیشین برای سرنگونی دشمن خود دست به دامان حاکم عرب افریقیه، عبدالعزیز بن موسی، شدند. نخستین اعزام ارتش عرب در شبه‌جزیره به فرماندهی رئیس بربر طارق بن زیاد انجام شد که رودریگو را در نبرد گوادالته (کادیز) شکست داد و او را کشت. در سال ۷۱۱ میلادی فتح هیسپانیای ویزیگوت توسط ارتش‌های دارالاسلام آغاز شد.

کورا د تودمیر

در سال ۷۱۳ ستونی از ارتش عربی به فرماندهی پسر موسی یعنی عبدالعزیز بن نصیر به منطقهٔ تحت‌تسلط یک اشراف‌زاده ویزیگوت به نام تئودومیر آمد. پس از درگیری با وی در نزدیکی آئوراریولا پایتخت قدیمی، پیمانی بین این دو برقرار شد که خوشبختانه تا به امروز دوام آورده و امروز ما آن را به‌عنوان پیمان تئودومیر می‌شناسیم.

در این پیمان فاتحان متعهد شدند که تا زمانی که آن‌ها سر تسلیم شوند و مالیاتی که از قبل تعیین شده بود را بپردازند، به زندگی، املاک و آیین تئودومیر احترام بگذارند. اجرای این پیمان محدود به یک قلمرو بسیار خاص بود که قبلا به نام کورا د تودمیر معروف شد و بخشی از استان‌های فعلی مورسیا، آلباسته و آلیکانته را دربرداشت.

رسیدن ارتش سوریه

اعراب با سرعت بالایی تسلط خود را بر بخشی از شبه‌جزیره تثبیت کردند و این امر پس از حوادثی رخ داد از جمله تعداد محدودی جنگ سرنوشت‌ساز، امضای پیمان‌های مهم کاپیتولاسیون با یک نظام اشرافی بسیار تجزیه‌شده ویزیگوت پس از مرگ رودریگو و تجزیه سیاسی و نظامی پادشاهی سابق وی.

فتح موری یا باربارانی (بربرها) در شمال آفریقا چندان آسان نبود، آن‌ها پس از ۵۰ سال مبارزه با ارتش‌های عربی در دهۀ آخر سدۀ هفتم تسلیم شدند. از آن زمان به بعد، بربرها در شورش‌های بی‌شماری به ایفای نقش پرداختند، برخی از آن‌ها دارای اهمیت زیادی بودند مانند آنچه در سال ۷۴۰ میلادی و در زمان خلیفه هشام اتفاق افتاد.

این بار قیام باعث شد که خلیفه بهترین نیروهای خود را به غرب بفرستد، چیزی مانند ارتش امپراطوری مستقر در سوریه. نتیجۀ این کار یک فاجعۀ جدید برای ارتش شرقی بود که بار دیگر توسط شورشیان بربر شکست خورد. بخشی از بازماندگان که تحت محاصره بودند و توان بازگشت نداشتند موفق شدند به شهر سئوتا (که سپتم شناخته می‌شد) پناه ببرند و سپس در سال ۷۴۱ میلادی از طریق تنگۀ جبل‌الطارق به استان تازه‌تاسیس آل اندلس رفتند.

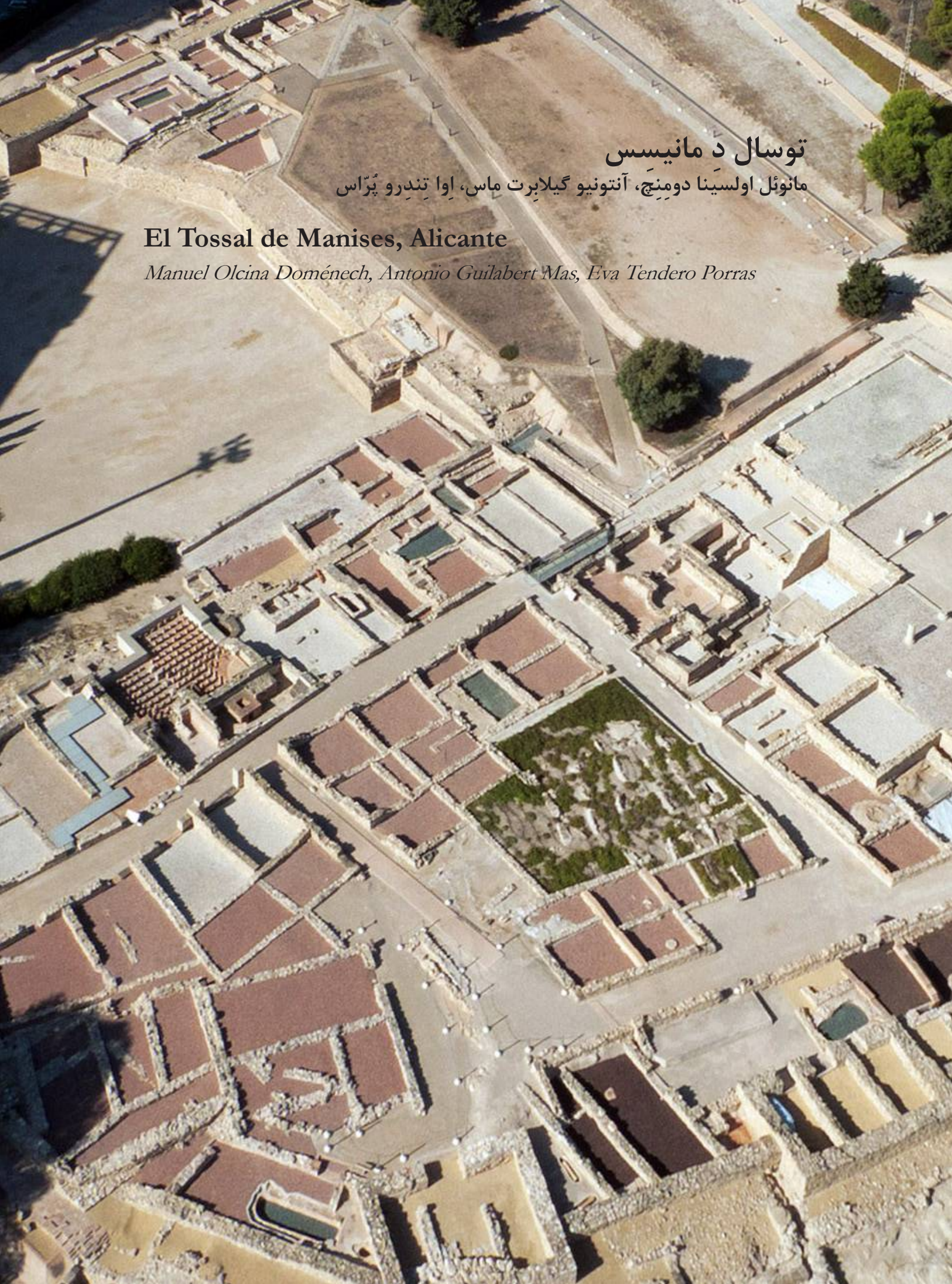
داستان یک شاهزاده: عبدالرحمان اول

در سال ۷۵۰ میلادی یک واقعۀ غم انگیز در شهر دمشق پایتخت امپراطوری سلسلۀ اموی اتفاق افتاد زیرا تمام اعضای این خاندان - یا تقریباً همه - نابود شدند. سرنگونی بنی امیه توسط خانوادۀ بنی‌عباس به معنای تغییر شدید سیاسی برای امپراطوری بود و منجر به رقم خوردن داستانی شگفت‌انگیز شد که نقش اول آن را یک شاهزاده جوان اموی معروف به عبدالرحمن اول ایفا می‌کرد.

نوۀ خلیفه هشام، تنها بازمانده از اصل و نسب او، در اینجا یک فرار طولانی را آغاز می‌کند که و با گذر از سراسر شمال آفریقا به شبه‌جزیره می‌رسد، و در نهایت تنها با ۲۵ سال سن در سواحل موچار (ساحل گراندا) پا به زمین می‌گذارد. در سال ۷۵۵ میلادی در این‌جا ارتشی آماده پشتیبانی از وی بود. شاهزاده جوان رهبری نیروها را به عهده گرفت و توانست در سال ۷۵۶ میلادی خود را به عنوان نخستین امیر در شهر کوردوبا (قرطبه) اعلام کند و با این اقدام تاریخی شروع به تشکیل خانه امویان در آل آندلس کرد.

فاتحان به ساکنان تبدیل شدند

شهرهای بزرگ که در نخستین گام‌های خود بر تاریخ سیاسی و شهری آل آندلس مسلط شده بودند فضاهایی به ارث رسیده از دنیای رومی و ویزیگوت بودند. شهر کوردوبا (قرطبه) به عنوان پایتخت و کلان شهر فرمانداران متمایز شد و نمادهای مهمی از جمله آلکاراز در داخل دیوارهای باستانی آن بازسازی شد. در سال ۷۸۶ میلادی به دستور عبدالرحمان اول ساخت مسجد جامع آغاز شد و در نهایت به یکی از قدرتمندترین مواریث این خانوادۀ بزرگ تبدیل شد.



توسال دِ مانیسِس

مانوئل اولسینا دومِنِچ، آنتونیو گیلابِرت ماس، اِوا تِندِرو پُرّاس

El Tossal de Manises, Alicante

Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras

قصر توسال بر روی (تپهٔ) دِ مانیسِس به ارتفاع ۳۸ متر، در خلیج بِینتوس، کنار دریا در ۳/۵ کیلومتری شمال‌شرقی مرکز شهر آلیکانته قرار دارد. این منطقه آب‌وهوایی ناپایدار دارد. در کنار آن، منطقه‌ای مردابی به نام آلبوفِرِتا قرار داشته که در دوران ایبری‌ها و رومی‌ها به عنوان اسکله از آن استفاده می‌شد. وجه مشخصهٔ این منطقه، زمین‌های قابل کشاورزی محدود است که همین امر ثابت می‌کند که از دورهٔ نوسنگی و به‌ویژه از دورهٔ ایبری‌ها (سده‌های پنجم تا سوم پیش‌ازمیلاد) تراکم جمعیت در این قسمت زیاد بوده است. این تراکم بیشتر در محوطهٔ توسال دِلِس بانیتِس و نواحی مجاور آن، در ۳۵۰ متری غرب توسال دِ مانیسِس و همچنین در نخستین مرحلهٔ ساخت گورستان آلبوفِرِتا در کنار شیب جنوب‌شرقی توسال دِ مانیسِس قرار داشته است. این ناحیه از دههٔ ۳۰ سدهٔ بیستم، متعلق به موزهٔ باستان‌شناسی استانی (ایالتی) است و از ماه ژوئن سال ۲۰۱۷ تحت مالکیت مجلس نمایندگان استان آلیکانته قرار دارد و از زمان گشایش آن در سال ۱۹۹۸، به‌عنوان یکی از سالن‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته شناخته می‌شود.

شهر بارسیدا

در سطح منطقه‌ای، وجود این مکان به کنترل ساحل در شمال "کارت‌هاداشت" (شهر جدید) (کارتاگنای فعلی، مورسیا) منجر شد، که در محدوده‌ای به طول ۵۰ کیلومتر در ساحل بود و نقش‌برجسته‌ای به عنوان نقطهٔ قوت راه دریایی در کنار ساحل بین کارت‌هاداشت و ایبیسا داشت. این دو شهر در شرق شبه‌جزیره، برای پونی‌ها بسیار مهم بودند، زیرا لنگرگاه‌ها، پناهگاه‌ها و نقاط دسترسی مهمی به دریا و پل نفوذ به راه‌های ارتباطی در داخل شبه‌جزیره محسوب می‌شدند. از نقطه‌نظر محلی، بنای توسال دِ مانیسِس منعکس‌کنندهٔ تغییرات انجام‌شده به‌واسطهٔ مسکونی‌شدن منطقه بود. ساخت تمام مراکز مسکونی در کنار یک شهر ایبریایی، نقش مهمی در اشغال منطقهٔ توسال دِلِس بانیتِس، بازی می‌کرد. هنوز مشخص نیست که آیا بین مسکونی‌شدن این دو منطقه وقفه‌ای وجود داشته یا مسکونی‌شدن آن‌ها ادامه‌دار بوده است؟ اما می‌توانیم با قطعیت بگوییم که گورستان آلبوفِرِتا مربوط به هر دو مرحلهٔ درون‌بوم است. توسال دِلِس بانیتِس از توسال دِ مانیسِس قدیمی‌تر است. این منطقه در اواخر سدهٔ سوم برای ساخت استحکامات قدرتمند دفاعی به مساحت ۲/۲ هکتار انتخاب شد. بنای آن با نمای قدرتمند نظامی‌اش با محافظت از سرزمین کارتاژ ارتباط دارد. با فتح ایبری، سرزمین کارتاژ توسط خانوادهٔ بارسیدا در چارچوب برنامهٔ ایجاد نظم و کنترل موثر دارایی‌هایشان در شبه‌جزیره مجدداً احیاء شد. این امر برای جبران ویرانی‌های کارتاژ به دلیل شکست جنگ در سیسیل غربی و ساردنی انجام شد. در جنگ اول پونی (۲۴۱ - ۲۶۴ پیش‌ازمیلاد)، روم پیروز جنگ بود و سال‌های بعد از آن سال‌های پر آشوبی بودند.

اگر چه به‌طور کامل نمی‌توانیم وجود بناهای قبلی را در این منطقه رد کنیم، اما واقعیت این است که در هیچ یک از کاوش‌های اخیر، مدارکی از بقایای باستان‌شناسی از معماری اواخر سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد به دست نیامده است. این اثر با هماهنگی در ساخت، سیستم دفاعی و در تجهیزات داخلی و به‌دلیل وجود توالی لایه‌نگاری نشان‌دهندهٔ همزمانی و تناوب تمام نقاط کشف‌شده در کاوش‌ها است.

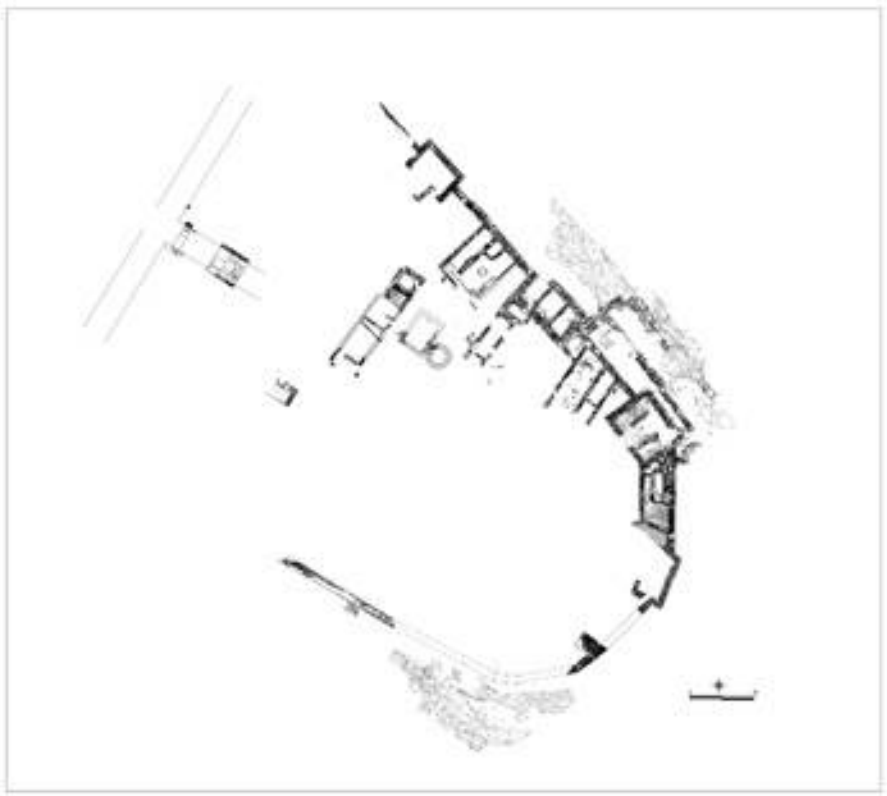
بخش فوقانی قصر شامل استحکامات بوده و نقشه‌ای نامنظم دارد. از نظر سبک‌شناسی در مقایسه با سازه‌های بومی معاصر، استفاده از مفهومات دفاعی هلنیستی مدیترانه‌ای هم دورهٔ آن به‌ویژه مرکز مدیترانه را نشان می‌دهد. شناخته‌شده‌ترین قسمت آن جبههٔ شمال‌شرقی است، جایی که شیب‌های ملایم امکان دسترسی بهتر را فراهم می‌کردند. در آن‌جا چهار برج بزرگ مربع‌شکل توخالی وجود داشته که به‌وسیلهٔ یک باروی باریک به ضخامت ۱ تا ۱/۱۰ متری به یکدیگر متصل بودند. جلوتر از این خط، حدود ۱۰ متر جلوتر، یک باروی مستحکم واقع‌شده که به‌عنوان یک باروی واقعی درون‌بوم کارکرد داشته است. ارتفاع واقعی این بارو مشخص نیست. بارو دارای یک راهروی وسیع بوده که داخل آن، نیروها برای جلوگیری از حملات آنی دشمن به برج‌ها و بارو، می‌توانستند جابه‌جا شوند.

این راهروها سکوهای توپخانه‌ای بودند که در آن‌ها کمان زنبورک‌ها می‌توانستند مستقر شوند. قطعات مهمات این کمان‌ها که مواد اولیهٔ آن‌ها از کابِسو بِئاسا در نزدیکی محل آورده می‌شدند، در این محل کشف شده است. فضای محصورشده توسط استحکامات دفاعی، بالای یک دماغه با سطحی ناموزون را نشان می‌دهد و تصویری مانند یک تبر را آشکار می‌سازد. در نتیجه با پوشاندن بالاترین نقطه و یک تپهٔ ثانویهٔ کوچک که به دور خود می‌چرخد و دستهٔ فرضی این تبر را تشکیل می‌دهد، با در نظر نگرفتن آن که بیشترین استفاده از امکانات عوارض زمینی در جهت بهینه‌سازی دفاع بوده و فضای محصور، یک هدف کامل برای توپخانه بوده است.

مشخصهٔ منحصربه‌فرد این سازه، به‌ویژه مخازن آبی که دو نمونهٔ آن‌ها کارتاژی هستند و سومی که دارای یک سطح چهارگوش با نبشی‌های رومیایی و تکنیک‌های ساخت رومیایی است، با درنظر گرفتن برخی عوامل درونی آشکار می‌شوند. در کنار این مخازن، استفاده از مواد به‌کار رفته مانند رویهٔ آهکی مخازن، کف ساخته‌شده از کاشی‌های خرد شده به همراه ملات در خانه‌ای با حیاط مثلثی یا یک سنگ‌فرش ضخیم از ملات آهک با سنگ‌ریزه‌ها که نظیر آن‌ها در دنیای ایبریایی وجود ندارد، نشان از مشخصهٔ غیربومی بودن بخش اعظم سازه است.

تاکید بر ویژگی‌های نظامی این درون‌بوم به این دلیل است که تا به امروز نتوانسته‌ایم ماهیت شهری آن را مشخص کنیم. در کنار کشف دو خیابان عمود بر یکدیگر، به عرض ۴ و ۵/۸۰ متر در زیر سنگ‌فرش بخش رومی، که از وسط قطعهٔ شمال‌شرقی محوطه می‌گذرند، فضاهای بازی روبروی برج‌ها و همچنین درون خانه‌ها و انبارها نیز کشف شده‌اند. با توجه به این موضوع می‌توان با قطعیت





پلان نخستین بنای شهری در توسال دِ مانیسِس
۲۲۵ پیش‌ازمیلاد

تصویر هوایی توسال دِ مانیسِس، لوسنتوم قدیم، آلیکانته

دربارهٔ ساخت‌وساز شهری آن‌ها بحث کرد. پایان این مرحله با تخریب شدید آن و همچنین آتش‌سوزی سال ۲۰۹ پیش‌ازمیلاد بوده است، سالی که پوبلیو کورنِلیو اسیپون، کارت‌هاداشت، پایتخت نزدیک به شهر بارسیدا در ایبریا را در طول جنگ دوم پونی فتح کرد. کارت‌هاداشت در ۱۰۰ کیلومتری جنوب توسال دِ مانیسِس قرار داشت که در آن زمان کارتاژ جدید نامیده می‌شد، بدین ترتیب این بنای جدید فقط ۲۰ سال پابرجا بود.

پس از این تخریب، دوره‌ای طولانی این منطقه متروک شد که البته گاهی نیز مسکونی می‌شد. ترک این محل به دلیل عدم ادامه بخش شهری در دورهٔ بارسیدا در شهر بعدی رومیایی است، زیرا یک راه جدید را شناسایی کردیم که با راه اصلی مطابقت ندارد، عدم تطبیق به‌دلیل تخریب بافت شهری قبلی، تهی بودن منطقه از سکنه در سدهٔ دوم میلادی و کاربری محوطه، در طول نخستین سدهٔ پیش از تغییر دوره است. به این دلایل، تخریب شهری در این منطقه کاملاً مشهود است.

توسال دِ مانیسِس به‌عنوان قلعه رومی

در اوایل سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد اسکانی جدید در توسال دِ مانیسِس شناسایی شد که در بازسازی کامل استحکامات دفاعی منعکس شده است. این مجموعهٔ دفاعی هیچ تغییری در شکل استحکامات قبلی ایجاد نکرد، فقط به ضخامت بیرونی مجموعهٔ دفاعی در دورهٔ کارتاژ افزوده شد، تا جایی که ضخامت باروها در برخی نقاط به ۴/۵ متر نیز می‌رسید. فنون ساخت‌وساز هم متفاوت بود، در دورهٔ جدید، باروها دارای پایه ستون‌هایی از سنگ‌های متوسط و بزرگ بودند که از خود محل تأمین می‌شدند. ارتفاع این باروها بین ۰/۵ تا ۳ متر بوده که بر بالای آن‌ها خشت نیز کار شده است. این باروها با برج‌های جدید تکمیل می‌شدند که اکثرشان سنگی هستند. موقعیت قرارگیری برج‌ها از نظر زیبایی‌شناسی منظم نیستند، بلکه بر اساس نیاز به دفاع در هر قسمت از حصار تعیین می‌شدند. تمرکز دفاعی این برج‌ها در جانب شمال‌شرقی بوده که دسترسی به شهر از این نقطه آسان‌تر بوده است.

این بازسازی با استحکامات شهرسازی درون درون‌بوم مطابقت ندارد، در ناحیهٔ داخلی فقط سازه‌هایی با ساختارهای کوچک، جدا از هم، همراه با فضاهای گستردهٔ باز کشف شده که به هیچ‌وجه معرف طرح شهری نیستند. بقایای فرهنگی نشان می‌دهند که مدتی بعد در اوایل سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد، این مکان به عنوان مکانی استراتژیک در طول جنگ‌های سِرتوری مجدداً مسکونی شده است. بنابراین به منظور پرهیز از تجمیع ارتش‌های سناتورهای پومپیو و مِتِلو از سال ۷۷ پیش‌ازمیلاد و همچنین برای اطمینان از وجود پل برای رسیدن به ایتالیا، با استقرار نیروهای طرفدار سناتورها در اِبوسوس، سناریویی شبیه به آنچه که در جنگ پونیک دوم ایجاد شده بود در این منطقه ایجاد شد.

تجمع منافع استراتژیکی بین اِبوسوس و کارتاژ جدید مجدداً منجر به رونق‌گرفتن ساحل آلیکانته شد، که در بخش شمالی آن شبکه‌ای از استحکامات برای دفاع از بندر سِتوری به نام دیانیوم (دِنیه در اسپانیا) ایجاد شد. این بندر پایگاه اصلی نیروی دریایی



استحکامات دفاعی دورهٔ جمهوری متاخر در سمت شمال‌شرقی توسال دِ مانیسِس

کیلیکیه طرفدار سِتوریو بود که مشابه آن در بخش جنوبی، با اشغال توسال دِ مانیسِس و ایلیسی (اِلچه در اسپانیا) ایجاد شد. ایجاد این مناطق حافظ منافع سناتورها و احتمالاً در ارتباط با دفاع از بندر کارتاخنا بود.

از آن زمان به بعد ادامهٔ مسکونی‌شدن در بخش استحکامات نظامی را مشاهده می‌کنیم، در این روند به غیر از دو سازهٔ جدید دفاعی به نام‌های درب شرقی و سازهٔ دفاعی شمال‌شرقی که هر دو مربوط به اواسط سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد هستند، برنامه‌های شهری دیگری مشاهده نمی‌شود. تنها رویداد تاریخی که می‌تواند استقرار این سازه‌های دفاعی را توضیح دهد جنگ داخلی بین پمپئی و سزار است. گرچه در شبه‌جزیرهٔ ایبری صحنه‌های نبرد در درهٔ اِبرو و بِتیکا در سال ۴۷ پیش‌ازمیلاد قرار دارد، فرزند ارشد پومپه به نام گنئوس ناوگانی را تجهیز کرد و به جزایر بالئار حمله کرد و سعی کرد کارتاژ جدید را تصرف کند، به صورتی که این سرزمین‌ها نیز خود را در گیرودار جنگ‌های داخلی دیدند. درب شرقی و دژ شمال‌شرقی، به عنوان عناصر سربرآورده به دلیل احتیاط در قبال گسترش احتمالی جنگ بین پومپه و ژولیوس سزار، یا در قبال تهدید مستقیم فرزند پومپه در پیشروی‌اش به سمت دریای جنوب‌شرقی، شبه‌جزیرهٔ ایبری، می‌توانند نشانگر این وضعیت باشند.

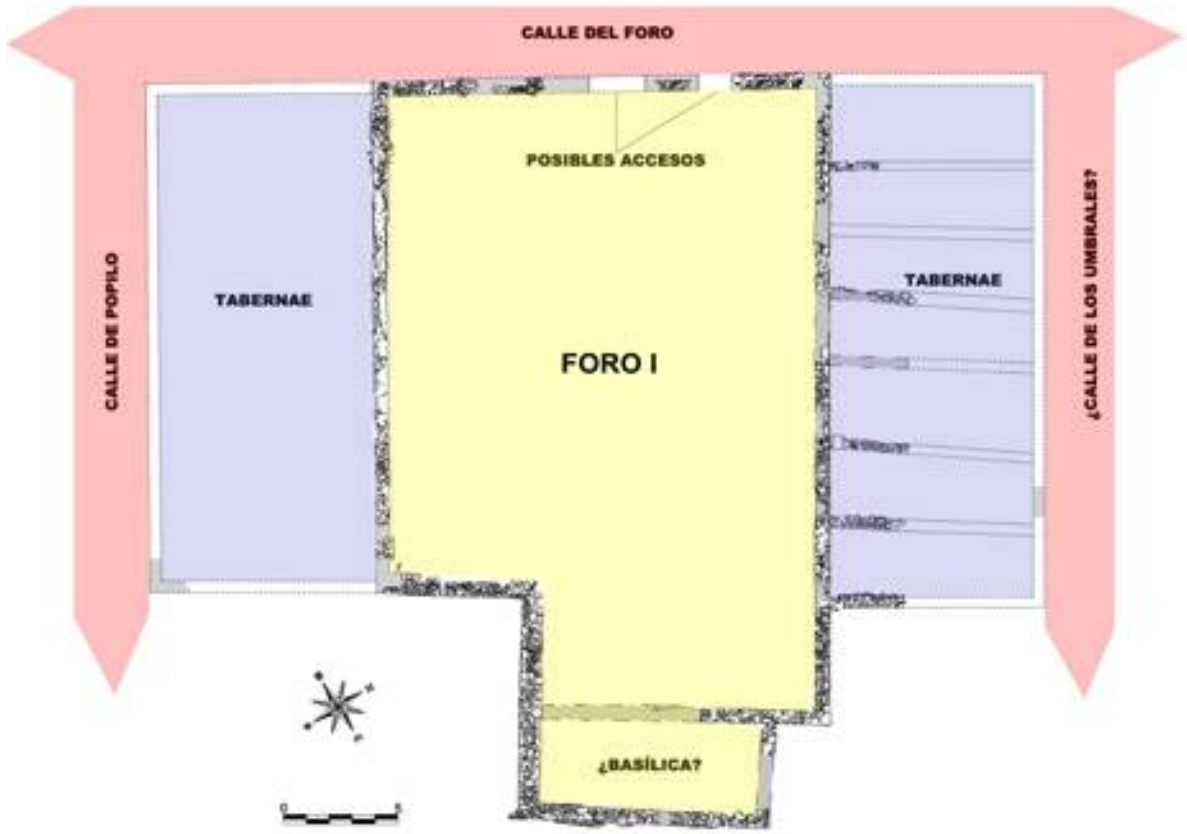
شهرستان، لوسنتوم

یکی از بهترین شواهد برای نشان‌دادن تأسیس شهر، ساخت هستهٔ اولیهٔ شهر است که قدمت آن بین سال‌های ۳۰ و ۲۰ پیش‌ازمیلاد است. این مجمع شهری نتیجهٔ سیاست سازماندهی قلمروی نخستین امپراطور روم در طول اقامتش در تارّانکو (تارّاگونا در اسپانیا) بین سال‌های ۲۶ و ۲۴ پیش‌ازمیلاد است.

هستهٔ اولیهٔ شهر شامل یک میدان به شکل "L" وارونه (به ابعاد ۲۷/۳ و ۱۸/۸ متر در بزرگترین محورهایش) است که از خیابان فوروم در شمال‌شرقی دسترسی به آن مقدور است. جبههٔ شمال‌شرقی و جنوب‌غربی آن با میخانه‌های کوچک و یک ساختمانِ ذوزنقه‌ای در جبههٔ شرقی آن محدود می‌شود. این ساختمان احتمالاً یک کلیسا بوده که در راستای خیابان‌های پوپیلو و فوروم قرار داشته است. این دو خیابان محورهای اصلی این شهر بودند. بلافاصله بعد از آن در طول دو دههٔ آخر سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد شهرنشینی درون‌بوم را شاهد هستیم. در این مرحله بقیهٔ راه‌ها بدون تغییرات زیاد ساخته می‌شوند و تا زمان متروک‌شدن شهر باقی می‌مانند. این شرایط شهرنشینی، ۲/۵ هکتار زمین محصور توسط باروها را مسکونی کرد که در آن زمان تمرکز می‌خانه‌ها در خیابان پوپیلیو کاملاً مشهود است و بدین ترتیب از ابتدا، تبدیل به خیابان اصلی تجاری شهر شد.

در آغاز سدهٔ اول میلادی، افقی جدید از ساخت‌وساز مشاهده می‌شود. در این مرحله در هستهٔ اولیهٔ شهر تغییراتی به‌وجود می‌آید. کف میدان جدید به شکل مستطیل (۲۱×۱۳/۵) با قطعات کوچک از سنگ‌های محلی پوشیده شده بود. این میدان با سه درب بزرگ در ابعاد متفاوت محصور می‌شد و با پلکان به میدان متصل می‌شدند. در جلوی درب‌های یک لنگه‌ای شمال‌شرقی و جنوب‌غربی و درب دولنگهٔ جنوب‌شرقی، که از ابعاد و موقعیت آن‌ها این‌گونه مشخص می‌شود، پیش از ورود به میدان، کلیسایی مسقف (سرپوشیده) قرار داشت.

در کنار این بازسازی شهری، گرمابه‌های پوپیلیو ساخته شدند که به‌واسطهٔ خطوط اصلی آن‌ها و همچنین استفادهٔ مشترکشان



نخستین مجمع شهری و طرح (خیابان‌بندی) اصلی شهری

از سیستم سالم‌سازی، با فوروم ارتباط داشتند. در این مرحله، این مجموعه به گرمخانه، سردخانه و دهلیز نیز مجهز شدند. همچنین یک مکان اصلی عبوری بین دهلیز و رختکن و مکانی برای کوره نیز مجهز شد. با ساخت این گرمابه‌ها دو میخانهٔ جدید دیگر در خیابان پوپیلیو نیز اضافه شدند و بدین شکل مشخصهٔ راه اصلی بودن این خیابان، یکی از معدود خیابان‌های اصلی مجهز به فاضلاب، تقویت شد.

با مرگ آگوست، دیگر این شهرستان کاملاً برپا شده بود: یک مجمع جدید یادمانی، حداقل یک مجتمع گرمابه‌ای، سیستم فاضلاب، با چندین دوموس (خانهٔ اشرافی) و یک مسیر اصلی دارای چندین میخانه. این تصویر در طول دولت تیبریوس تکمیل‌تر شد و بدین شکل هستهٔ شهرنشینی شهر لوسنتوم شکل گرفت.

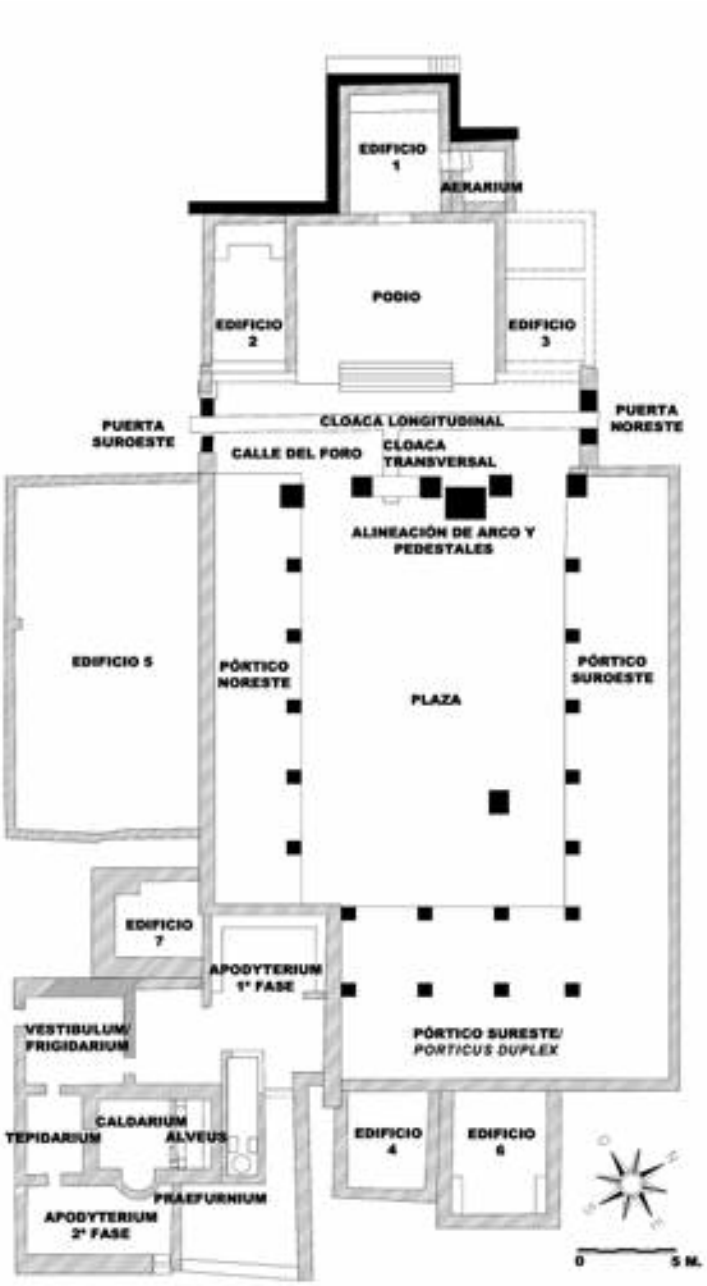
در وسط این شهر، ساخت یک محوطهٔ مقدس نیز مشاهده می‌شود. وجود عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن، ترکیبی هندسی را دنبال می‌کنند. در نقطهٔ مرکزی که به تمام مجموعه راه دارد یک جایگاه سلطنتی برپا می‌شود که راه دسترسی به آن پلکانی مرکزی و محوری بود که ارتفاع آن از سطح خیابان ۱/۵ متر است. در مرکز آن که جایگاه سلطنتی راه دسترسی به آن است، به دلیل موقعیت و اهمیت آن، ساختمان اصلی را مشاهده می‌کنیم. این ساختمان مستطیل شکل (۴/۸ × ۶/۸ متر) بدون شک معبد اصلی و همچنین محل استقرار کاهنان بوده است. تقریباً در نقطهٔ مرکزی از جهت شمال‌شرقی، فضایی خالی وجود دارد که از طریق چند پله به یک اتاق کوچک تقریباً چهارگوش راه می‌یابد که ما آن را به‌عنوان خزانهٔ شهر تفسیر کرده‌ایم. مجموعهٔ جایگاه سلطنتی و این دو اتاق توسط دو ساختمان تقریباً دوقلو محصور شده است. این دو ساختمان حدود ۴۵ سانتی‌متر از سطح خیابان ارتفاع دارند و خیابان اصلی شهر راه دسترسی به این دو ساختمان است. کنار آن‌ها محوطهٔ مقدس قرار دارد و شامل جایگاه سلطنتی می‌شود که با توجه به تمام شواهد موجود به عنوان میدان معبد بوده و مکانی است که محراب در آن قرار داشته است. جلوی این‌ها راه دسترسی به شهر قرار داشت که طاقی کمانی آن را از محوطهٔ روباز خیابان جدا می‌کرد و احتمالاً بنای اصلی دسترسی به فوروم اصلی بود که در کنار آن نیز یک محراب یا یک سکو قرار داشت. این محوطهٔ بیرونی را خیابان اصلی شهر تکمیل می‌کرد که در جهت شمال‌شرقی - جنوب‌غربی قرار دارد و اکنون دسترسی آن با ساخت دو درب بزرگ دو لنگه (به پهنای ۳/۳ متر) به محوطهٔ فوروم امکان‌پذیر است. بخش خیابان که به‌واسطهٔ دو درب محدود شده است با ۹/۱۸ متر درازا و پهنای بین ۱/۵ و ۴/۵ متر و فقط در قسمت گذر به سمت فوروم دارای سنگفرش از سنگ‌های زیر آهکی، مشابه پوشش فاضلاب است. از

این خیابان امکان دسترسی به محوطهٔ عمومی از نقطهٔ مرکزی (به‌واسطهٔ عبور از زیر طاق قوسی شکل) یا از کناره‌های آن از طریق سکوها یا درب‌های بزرگ است. این مجتمع به‌عنوان یک مکان آیینی سلطنتی، دارای معبد، خزانه، بایگانی و محلی احتمالی برای جلسهٔ کاهنان آگوست در نظر گرفته شده است. کاهنان آگوست مسئول اشاعهٔ آیین امپراطوری و خانواده وی در تمام قلمروی امپراطوری بودند.

بدین ترتیب مجمع قانون‌گذاری که در آن‌جا قوانین زندگی شهری وضع می‌شد تا زمان از بین رفتن شهر وجود داشت، که از این زمان به بعد و در طول سلطنت تیبریوس چند مکان دیگر به صورت مقطعی به آن افزوده می‌شوند. توسعهٔ آن با ۴ ساختمان آغاز شد که فضای قابل توجهی را درون مجمتع به خود اختصاص می‌دادند. این سازه‌ها در محوری مطابق با ساختمان شماره ۱ و طاق قوسی بودند که از درب دولنگه، راه دسترسی به آن وجود داشت. در طول همین دوره، ساختمان شماره ۵ نیز اضافه می‌شود که راه دسترسی به آن درب جنوب‌غربی بود، سازه‌ای بزرگ به شکل مستطیل به ابعاد ۱۸/۳ × ۹/۶ متر و مساحت ۱۸۸ متر مربع با ارتفاع ۵۰ سانتی‌متر پایین‌تر از درب کناری.

ساخت آن، همزمان با ساختمان شمارهٔ ۴، عملکردی شهری در مقیاس بزرگ در گوشهٔ جنوبی مجمع فوروم و گرمابه‌ها را نشان می‌دهد که همچنین شامل گسترش گرمابه‌های پوپیلیو، دارای ورودی‌های اصلی است که نام آن‌ها نیز بر کتیبه‌ای در این قسمت ثبت شده است. در همین زمان یک میخانهٔ جدید در خیابان گورستان نیز افزوده می‌شود که به پشت ساختمان شمارهٔ ۴ چسبیده و بدین شکل محوطهٔ تجاری خیابان پویلیو گسترش می‌یابد.

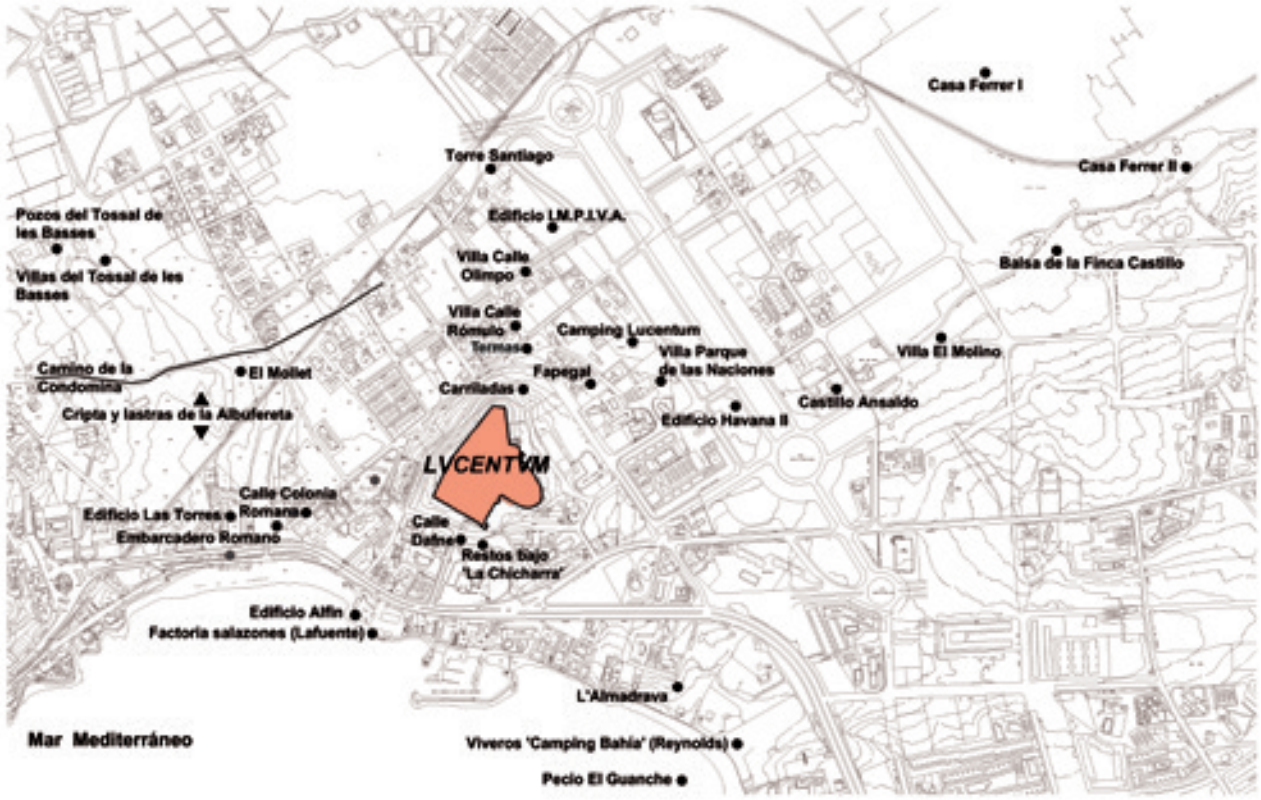
در اواخر سلطنت آگوست و در طول دولت تیبریوس ایجاد شهرک‌سازی باستانی در قلمروی لوسنتوم و به‌ویژه در حومهٔ آن مشاهده می‌شود. از نقطه‌نظر عملی، کارکرد شهرهای رومیایی مانند کارکرد شهر - حکومت‌های قدیمی بود، به دلیل خودمختاری بالایی که داشتند و این‌که طراحی اولیهٔ آن‌ها نه به دلیل رعایت اصول معماری بلکه به دلیل گستردگی سرزمین انجام می‌شد. از نقطه‌نظر حقوقی این شهرها تا یک مایل از باروهای شهر (حدود ۱۴۸۰ متر) می‌توانستند توسعه داشته باشند، "یعنی مرزهای موثر برای اِعمال قدرت و قوانین شهری از سوی قضات روم و دیگر کلونی‌ها و شهرستان‌ها." در این مکان تجمع بقایا در محیط بعد از شهرنشینی مشخص است، که در آن‌ها طبق معمول شهرهای رومیایی، دورتر از مرزهای مقدس شهر (پومریوم) که باروها در آن



طرح فرضی دوران اوج امپراتوری، لوسنتوم و گرمابه‌های پوپیلیو

قرار دارند، جدایی بین زندگی شهری و زندگی آیینی دیده می‌شود. یعنی فاصله‌ای میان دنیای مردگان و زندگان، فعالیت‌های مردمی، مذهبی، تجاری و زندگی روزمره و بقایای آسیب‌زننده (فاضلاب شهری)، و بهره‌برداری‌های اقتصادی قرار داشته است.

این فضاها به‌وسیلهٔ راه‌های ورودی و خروجی شهر، در حقیقت راه‌های ثانویه، به یکدیگر متصل می‌شدند، زیرا شهر موقعیتی حاشیه‌ای نسبت به راه آگوستی داشت، محور اصلی زمینی که استان‌های هیسپانیا با روم را متصل می‌کرد. راه آگوستی از نزدیکی

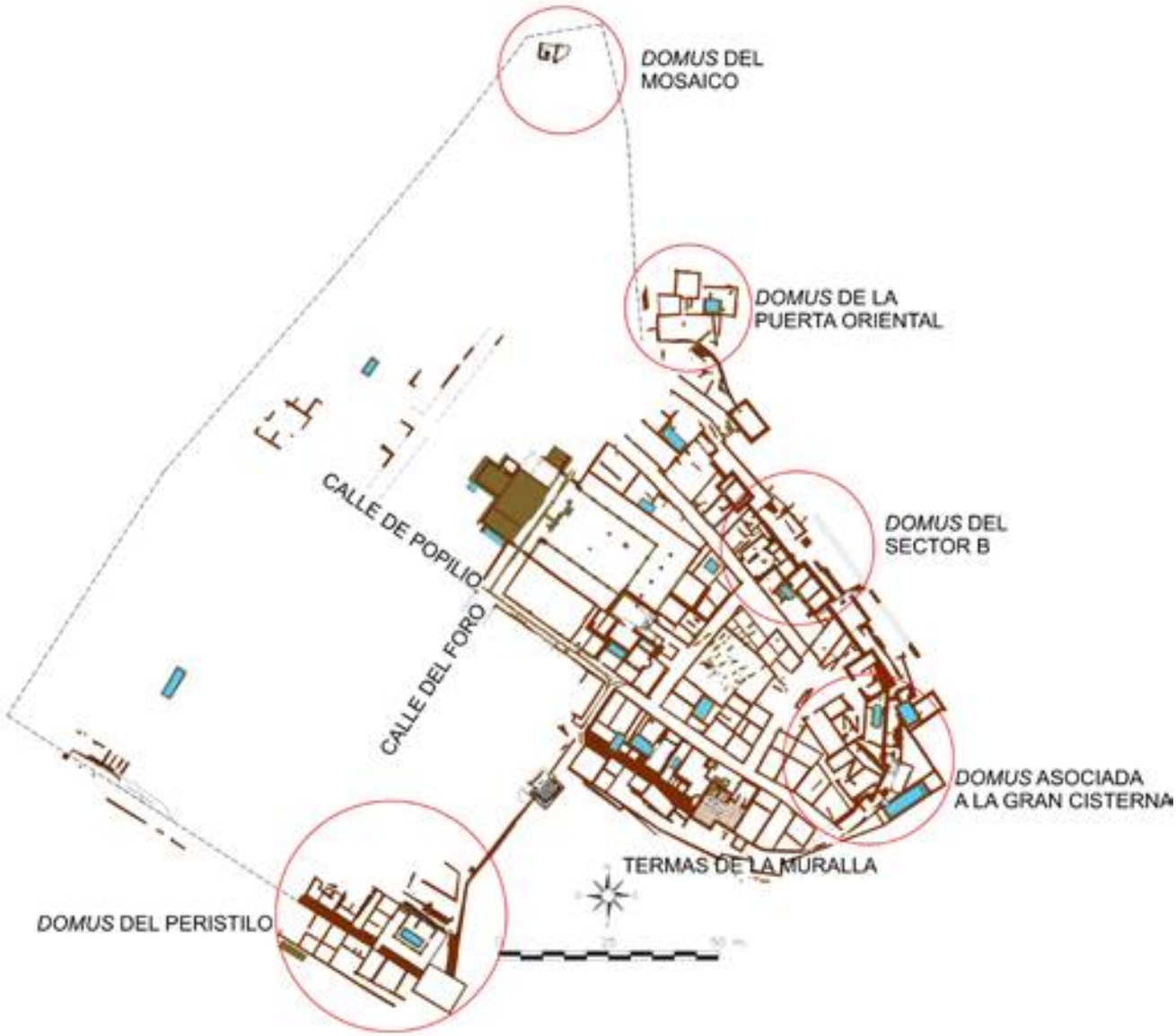


توسال دِ مانیسس و محوطه‌های باستان‌شناسی پیرامون آن

ایلیسی بین سایتابی (شاتیوا، بالنسیا، اسپانیا) و کارتاژ جدید عبور می‌کرد. لوسنتوم احتمالاً از طریق درّهٔ آگوست که نزدیک به آن قرار داشت، به این راه متصل می‌شد. لوسنتوم همچنین دارای راه‌هایی برای ارتباط با پورتوس ایلیسیتانوس (بندر ایلیسی، سانتاپولا، آلیکانته) به سمت جنوب و به سمت آلون (ویلا خویوسا، آلیکانته) و دیانیوم (دِنیا، آلیکانته) به سمت شمال بود که هر دو راه ساحلی هستند. در نزدیکی شهر، این راه از طریق تالاب آلبوفرتا به لوسنتوم نزدیک می‌شد و همچنین از طریق شیب شرقی و تغییر مسیر از شمال‌شرق برای عبور از شمال این منطقه و رسیدن به درب شرقی از طریق شمال‌شرق به توسال دِ مانیسِس می‌رسید. یک شاخهٔ دیگر از این راه به سمت شمال می‌رفت، جایی که گورستان فاپِگال - پارک ملل، گورستان سوزاندن اجساد قرار داشت. در ادامهٔ این راه چندین منزل در سمت شمال قرار داشتند. دورتر از شهر چندین ویلا و سازه‌های روستایی کوچک‌تر نیز دیده می‌شود. بقیهٔ سازه‌های کشاورزی به صورت نامنظم در دشت و ساحل با پر کردن فضاهای خالی در ناحیهٔ میانی سرزمین لوسنتوم دیده می‌شوند.

به غیر از راه‌های ارتباطی زمینی، مشخص شده که لوسنتوم با راه‌های دریایی نیز ارتباط داشته و همچنین دارای یک دروازهٔ معتبر ورود و خروج محصولات شهر و قلمرو آن بوده است. از دوران ایبریایی سازه‌های بندری در آلبوفرتا شناسایی شده‌اند و در دوران رومیایی، منحصراً در طول حکومت تیبریوس ایجاد یک لنگرگاه در گلوگاه را می‌بینیم، سازه‌ای از بلوک‌های سنگی به طول ۴۴/۴۵ متر با ۹۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر ضخامت در آب که به‌عنوان اسکله برای عبور و مرور مسافران، دریانوردان و محصولات مورد استفاده قرار می‌گرفت. این سازه در سمت جنوب‌غربی شهر قرار داشت و شهر را از طریق یک دروازهٔ شهری به بندر متصل می‌کرد.

به دلایل مختلف بهداشتی، مذهبی، فرهنگی، قانونی و امنیتی، گورستان‌های شهرهای رومی همیشه در فضاهایی نزدیک به حومهٔ شهرها قرار داشتند. تا بدین ترتیب بتوان به گورستان‌ها دسترسی داشت و همچنین دیدارهای متناوب همشهریان و اقوام میسر شود. بدین شکل با تبدیل گورها به عناصری مرئی، خانوادهٔ درون سیستمِ مقرّر شده می‌توانست برای خود تبلیغ کند. گورستان شهر لوسنتوم در نزدیک بخش شمالی، در کنار یکی از راه‌های اشاره‌شده به طول حدود ۳۰۰ متر قرار داشت که در جهت شمال‌شرق - جنوب‌شرق

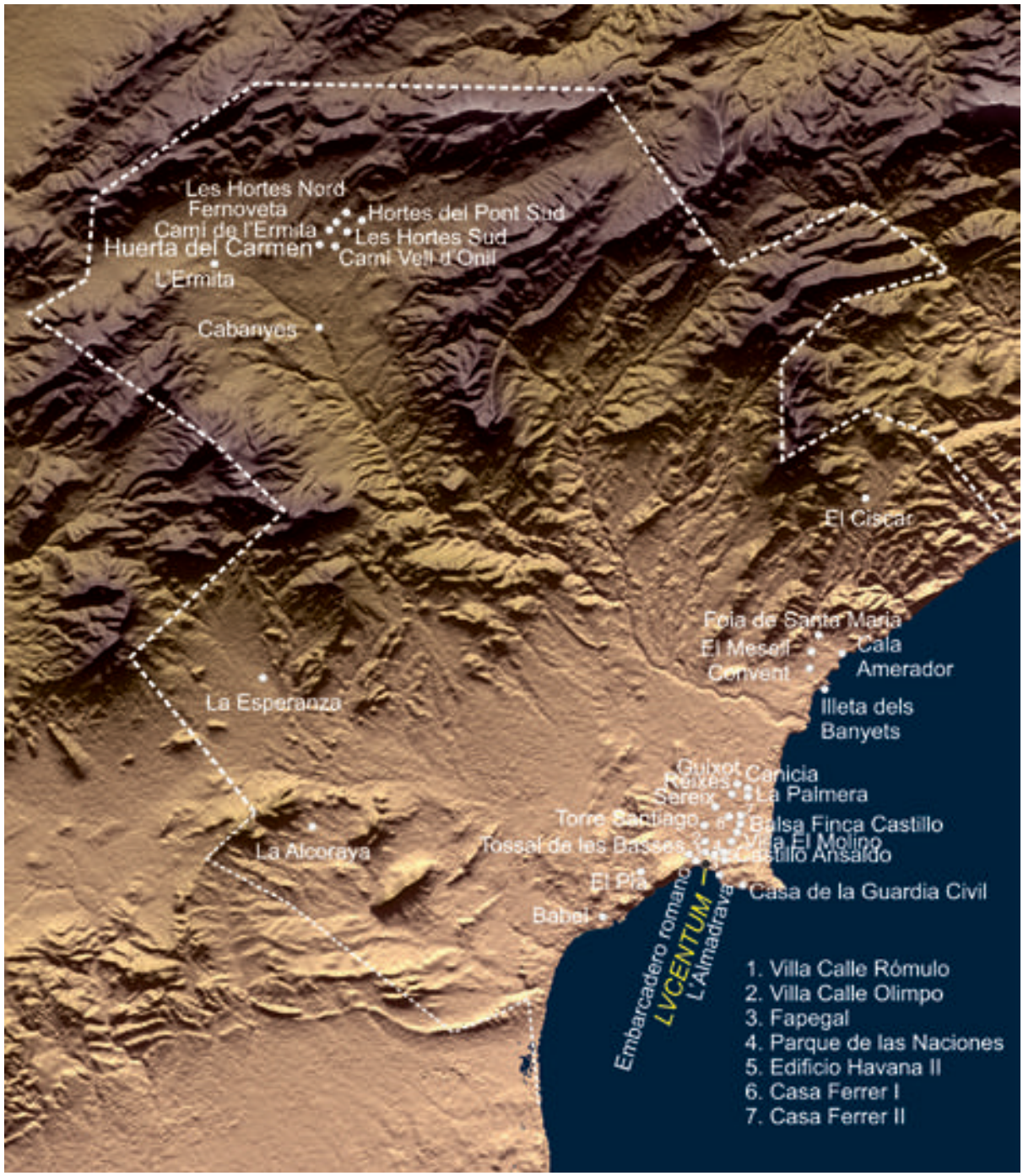


پراکندگی طاق‌ها در اواخر سدهٔ اول میلادی

امتداد داشت. به‌رغم چندین تدفین در دورهٔ آگوست (۲۷ پیش‌ازمیلاد تا ۱۴ میلادی)، در دورهٔ تیبریوس و کلاودیوس (۱۴ تا ۵۴ میلادی) اجساد را می‌سوزاندند و این مراسم در دو قسمت انتهایی گورستان تا سدهٔ دوم میلادی ادامه داشت.

محوطه‌های اطراف شهر را منازل حومه‌ای، واحدهای اقامتگاهی و تولیدی اشغال کرده بودند که بیشتر آن‌ها مربوط به سدهٔ اول میلادی بودند، همچنین چندین دوموس در دورهٔ آگوست و اوایل دورهٔ تیبریوس بیرون از باروها ساخته شدند. میان محوطه‌های شناسایی شده، چندین محوطهٔ خالی وجود دارند که به‌خاطر آن‌ها نمی‌توانیم از فشردگی ساخت‌وساز و وجوه مشخصهٔ این حومه‌ها چیزی دریابیم. تمرکز ساخت‌وسازها به‌طور خاص در دو ناحیه مشخص است: بخش قابل توجهی از بقایا در کنار شیب‌های جنوب و جنوب‌شرقی به سمت ساحل که در کنار ساحل نیز مجدداً ظاهر می‌شوند و تمرکز دیگری از خانه‌ها به سمت شمال شهر است.

بازگردیم به شهر. در دورهٔ کلاودیوس یا اوایل دورهٔ نرون (حدود ۳۶ تا ۶۰ میلادی) شاهد ساخت ساختمان شمارهٔ ۶ فوروم هستیم که این ساختمان بزرگترین ساختمان حکومتی بود. موقعیت محوری آن در دو لنگه بودنِ، درب معبد اصلی، الگوهای شناخته‌شدهٔ معماری را القاء می‌کند و همین موضوع باعث شد تا ما آن را به‌عنوان معبد تفسیر کنیم که کارکرد ساختمان شمارهٔ ۱ را به خود اختصاص داد.



محدودهٔ جغرافیایی محوطهٔ باستانی لوسنتوم، با نشانه‌هایی از شهرک‌های اصلی و زمین‌های کشاورزی

یک ساختمان حکومتی دیگر در همین مسیر قرار دارد که ما آن را گرمابه‌های بارو می‌نامیم. کاوش این ساختمان در دههٔ ۳۰ سدهٔ ۲۰ میلادی به‌طور کامل انجام شد. این ساختمان مشخصهٔ حکومتی داشته و دارای تمام عناصر توسعه‌یافته در این‌گونه سازه‌ها است. نمای جنوب‌شرقی آن درست در کنار خط بارو است که برای این کار بارو تا پی آن تخریب شد؛ اما از محوطهٔ مقدس شهر فراتر نرفت.

همین امر موجب شد تا به بخشی از خیابان پوپیلیو تجاوز کرده و آن را باریک کند. اطلاعاتی در مورد تاریخ دقیق آن نداریم، اما به دلیل جزئیات ساخت‌وساز، نوع وابستگی و توزیع، آن را به نیمهٔ اول سدهٔ اول میلادی متعلق می‌دانیم.

در ضلع شمال‌شرقی شهر، در دورهٔ فلاویوس (حدود ۹۶ - ۷۰ میلادی) به سازه‌هایی نیمه آگوستی برای ساخت یک دوموس بزرگ



جزییات تدفین اسلامی در محوطهٔ رومی، آزمایش‌های کربن ۱۴ سده‌های هشتم و دهم میلادی را نشان می‌دهد

برمی‌خوریم که از دیوار شمال‌شرقی شهر عبور می‌کند. با ساختن این سازه یک الگوی شهری تنظیم می‌شود که در آن خانه‌های بزرگ در حاشیهٔ شهر قرار می‌گیرند و از باروها در تمام نقاط عبور می‌کنند. به نظر می‌آید که این فعالیت ساختمانی در حومه‌های شهر نیز وجود داشته، جایی که در نیمهٔ دوم سدهٔ اول، ایجاد روستاهای جدید یا توسعهٔ برخی روستاهای قبلی را نیز شاهد هستیم. همچنین تا دورهٔ فلاویوس اسکلهٔ آلبوفرتا نیز بازسازی شد، که در آن ۱۶ متر سازه در تکمیل ۶۰ متر سازهٔ قبلی نیز ساخته شد که این امر منوط به در آب فرو رفتن لنگرگاه قبلی آلبوفرتای۱ در حدود سال ۷۰ میلادی است و حجم بالای ترافیک دریایی در سواحل را به ما نشان می‌دهد.

به‌رغم اهمیت اقتصادی، در حکومت وسپاسیان - تیتوس (۸۱ - ۷۰ میلادی) نشانه‌های کندشدن روند زندگی شهری در لوسنتوم را شاهد هستیم. در این زمان کارهای نگهداری قسمت پایانی فاضلاب شهری که فاضلاب فوروم و بخش بالایی محوطه را تخلیه می‌کرد، نیمه‌کاره رها شد. پایان کارهای نظافت مهمترین دهانهٔ تخلیهٔ سیستم فاضلاب شهر، بلافاصله باعث شد که گرمابه‌های پویلیو متروکه‌شده و کاربری آن‌ها تغییر کند، زیرا در آن موقع دیگر تخلیهٔ فاضلاب این ساختمان‌ها غیرممکن شده بود، ضمن این‌که فاضلاب‌های فعال فقط تخلیهٔ فوروم را انجام می‌دادند و این‌ها هم به‌طور فزاینده در طول دهه‌های بعدی رسوب می‌گیرند.

پس از مسدود شدن قسمت پایانی که فاضلاب فوروم و بخش بالایی شهر را تخلیه می‌کرد، در طول حکومت دومینیک یا پس از آن (حدود ۱۰۰ - ۸۰ میلادی) شاهد کاهش تردد در خیابان‌های پوپیلیو و تقاطع آن با گورستان به‌منظور کاهش تخلیهٔ فاضلاب هستیم. این عملکرد شهری همزمان با آخرین ساختمان اضافه‌شده به فوروم در دورهٔ اوج امپراطوری ساختمان شمارهٔ ۷ است که در زاویهٔ جنوبی فوروم ساخته شد. این ساختمان فقط یک راه دسترسی از بخش بالایی سالن شمالی رختکن به چند گرمابه داشت، گرمابه‌های پویلیو که دیگر کاربری خود را از دست داده بودند. در نیمهٔ دوم سدهٔ دوم میلادی مجدداً ظاهر می‌شوند. در فوروم در اواخر نیمهٔ اول سده، چاه‌های فاضلاب و تخریب‌های نقطه‌ای در محوطهٔ عمومی دیده می‌شوند و در نیمهٔ دوم سدهٔ دوم و نیمهٔ اول سدهٔ سوم میلادی این وقایع افزایش می‌یابند. همین امر باعث می‌شود که بخش‌های زیادی از دروازهٔ شمال‌شرقی از بین برود و محوطهٔ اطراف فوروم نیز تخریب شود. در محدودهٔ مقدس شهر (حدود ۲۳۵ - ۱۹۳ میلادی) شاهد ایجاد سنگ‌فرش با ماسه و شن‌های حاصل از فرسایش پایه ستون‌ها در سطح خیابان هستیم. این مواد در اواخر سدهٔ دوم و اوایل سدهٔ سوم میلادی از محل چاه فاضلاب ساختمان شمارهٔ ۳، از جانب جنوبی آن و پله‌های دسترسی به معبد مرکزی آورده شده بودند.

بدین ترتیب، در اوایل سدهٔ سوم، فوروم لوسنتوم دارای نمایی زشت شده بود: فاقد کاشی‌کاری، با چاه‌های فراوان فاضلاب و تخلیه در محوطهٔ عمومی، با دو ساختمان جنبی فوروم با کنده‌کاری‌های فراوان، مرزهای این محوطه تقریباً از بین رفته و تخریب شده بود. محوطهٔ مقدس فوروم تخریب‌شده و رختکن مرحلهٔ اول گرمابه‌های پویلیو و گذرگاه سمت محراب دومیسیانوس کاملاً فروریخته بود. مانند فوروم، در بخش کناری واقع در شرق نیز شواهد فروپاشی ممتد شهری و ظهور چاه‌های فاضلاب در خیابان‌های گورستان و ورودی‌های شهر را می‌بینیم. این مرحله در نیمهٔ دوم سدهٔ دوم میلادی و با یافتن لوح‌های مارکوس آئورلیوس و کومودوس در حدود ۵ کیلومتری این منطقه همزمان است. به صورتی که تا سال‌های ۱۸۰ - ۱۷۷ میلادی، برخلاف اذعان به وضعیت حقوقی شهر؛ واقعیت باستان‌شناختی آن نمایی بد داشته که نشان از وخامت اوضاع در طول اواخر سده است که باعث از بین‌رفتن تمام شواهد زندگی شهری در این درون‌بوم تا سال ۲۰۰ میلادی می‌شود.

قلمروی لوسنتوم هم فروپاشی مشابهی را تجربه کرد. لنگرگاه آن در زمان گذار از سدهٔ دوم به سدهٔ سوم میلادی از بین رفت. همچنین بخش اعظم منازل حومه و روستایی در سدهٔ سوم میلادی متروکه شدند و دیگر هیچ نمونه‌ای از آن‌ها باقی نماند. در میان تعداد اندکی از آن‌ها که سدهٔ سوم را پشت سر گذاشتند و مسکونی بودند، کاهش مساحت آن‌ها به چشم می‌خورد و این کاهش مساحت به‌خاطر افزایش مساحت گورستان است که این خود دلیلی بر مسکونی‌ماندن آن‌ها در بخش روستایی است و هیچ اثری از منازل شهری در آن‌ها یافت نمی‌شود، همین اتفاق برای بندر هم رخ داد. در اواخر سدهٔ سوم و در سدهٔ چهارم میلادی هیچ مدرکی دال بر وجود منازل در سرزمین لوسنتوم با نشانه‌هایی از ترمیم اقتصادی مشاهده نمی‌شود. این رویداد دلیل بر وجود یک فروپاشی عمیق اقتصادی و درازمدت است که منجر به انقراض شهرستان لوستنوم شد.

انقراض لوسنتوم

شواهد ظاهری مرتبط با پایان پروژهٔ شهری در طول اواخر دوران امپراطوری بر مناطق مختلف شهر اعم از مناطق عمومی و خصوصی تاثیر گذاشتند. بین اواخر سدهٔ دوم و اواسط سدهٔ سوم میلادی فعالیت‌هایی در محدودهٔ قانونی مشاهده می‌شوند که ربطی به استفادهٔ عمومی و مذهبی ندارند: در ساختمان شمارهٔ ۵ یک کوره قابل مشاهده است، میدان فوروم پر از فلزات تغییر شکل داده شده به‌واسطهٔ حرارت است، در خزانهٔ شهر انباری برای نگهداری فلزات وجود دارد و در خیابان فوروم یک آتش‌سوزی رخ داده که نشان‌دهندهٔ ذخیره کردن تیرچه‌های چوبی دروازه‌های تخریب شده است. همچنین یک دستگاه روغن‌کشی خانگی واقع در محوطهٔ ورودی رختکن‌های گرمابهٔ پوپیلیو نیز دیده می‌شود.

این بهره‌برداری کوچک به همراه شواهد اندکی از بافت مسکونی در این محدوده در طول نیمهٔ دوم سدهٔ سوم میلادی هستند که در محوطهٔ میخانه‌های ۱ و ۲، محوطهٔ ساختمان‌های جانبی معبد اصلی در محدودهٔ مقدس و یا بعداً در محوطهٔ روغن‌کشی دیده می‌شوند.

این سازه‌های مسکونی وجود سکونت حاشیه‌ای در این منطقه را نشان می‌دهند، منطقه‌ای که غارت سازماندهی‌شدهٔ بلوک‌های سنگی در چندین نقطه از درون‌بوم، انبارسازی فلزات یا جمع‌آوری کیسه‌های خرده‌سنگ در آن وجود داشته است. این فعالیت‌ها را می‌توان مرتبط با فضایی دانست که در آن استفادهٔ مجدد از مواد، در شهری انجام می‌شد که دیگر متروکه شده بود.

در چنین الگویی، با پایان شواهد ظاهری زندگی در لوسنتوم مواجه می‌شویم. در مواجه با چنین صحنه‌ای باید این سوال پرسیده شود که آیا پایان ملموس یک ساختمان حکومتی منجر به نابودی شهر شد؟ سوالی که به نظر می‌رسد جواب آن مثبت است. نه در هستهٔ اولیهٔ شهر و نه در اطراف آن هیچ مدرکی مبنی بر گردهمایی جمعیت برای تغییر شهرستان دیده نمی‌شود. به نظر می‌آید که رویدادهایی مانند عدم وجود منازل بزرگ در طول سدهٔ چهارم میلادی در منطقه، ایدهٔ فروپاشی لوسنتوم را تقویت می‌کنند که این فروپاشی منجر به ناپدیدشدن کامل زندگی شهری در این منطقه در اواخر دوران امپراطوری است.

بنابراین چه اتفاقی در لوسنتوم رخ داد؟ قابل قبول‌ترین فرضیه این است که شهرستان نابود یا فرسوده شد، که همین اتفاق در شهر کوچک اورسیستوس (فریخیا) نیز رخ داد. نابودی شهرستان یا از بین رفتن امتیاز آزادی آن منجر به تعیین مجدد و اجباری قلمروی آن شد. واژهٔ دوتایی شهر / قلمرو توصیه می‌کند که به محض از بین رفتن قلمرو فرمانروایی، باید بهره‌برداری از آن را به مرکز دیگری واگذار کرد که از عهدهٔ آن برآید، این امر در چارچوب تمرکززدایی اداری و قانونی به دوران افول امپراطوری قابل اطلاق است که به همین منظور احتمالاً ساکنان کوهپایه‌ها مامور انجام این کار شدند. در مورد لوسنتوم احتمالاً الحاق این منطقه به کلونی نزدیک به آن یعنی ایلیسی انجام شد و به همین خاطر است که برخی از منازل قلمروی لوسنتوم تا سدهٔ پنجم میلادی نیز ادامه داشته و مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

برای استفاده مجدد و زیاد از این منطقه می‌بایست تا سدهٔ هشتم میلادی تأمل کرد که در این مورد بهره‌برداری از آن برای مراسم کفن و دفن بوده است. بین سده‌های ۸ و ۱۰ که تاریخ‌نگاری آن از طریق کربن ۱۴ انجام شده، یک مقبره در این محدوده کشف شد. وجود این محدودهٔ تدفین که در آن بیش از صد تدفین انجام شده ما را به این نتیجه رساند که در حال حاضر هیچ مدرکی در مورد مردم جدید ساکن در این محدوده وجود ندارد. محتمل‌ترین فرضیات به این قرار است: ارتباط اسکان روستایی گروهی که در اواخر دوران جمهوری به اسلام گرویدند، ارتباط قرابتی از اسلام یا ارتباط مردمی شهرنشین، گروهی از ویزیگوت‌ها که این منطقه شهر آنان می‌شود. آخرین احتمال را نمی‌توان از واقعیت به‌دست‌آمده از طریق منابع مختلف جدا دانست. زیرا در طول سدهٔ هفتم میلادی می‌بینیم که لوسِنتِس از طریق ۵ نسخه از ۶ نسخهٔ معاهدهٔ تئودومیر در سال ۷۱۳ میلادی (۹۴ هجری) لقنت نامیده می‌شود و در دست مسلمانان قرار می‌گیرد.

در وضعیت فعلی تحقیقات نمی‌توان از پیشنهاد جایگیری لقنت در محدودهٔ آلبوفِرِتا چشم‌پوشی کرد. با بازبینی جدول باستان‌شناختی قلمروی سلطنتی، چهار منطقه وجود دارد که می‌توانند مرکز اسکان اقوام متأخر باشند. در میان آن‌ها، بدون شک ناحیهٔ آلبوفِرِتا در حوالی توسال دِ مانیسِس یکی از آن‌هاست. بر اساس شواهد به‌دست‌آمده در این‌جا، اسکان اقوام متأخر بیش از دیگر محدوده‌های آلیکانته به چشم می‌خورند، مناطقی که سعی شد در آن‌جا لوسِنتِس متأخر بنا شود. البته این تلاش نمی‌تواند منحصراً برای این امر باشد، زیرا محوطه‌هایی مربوط به گورستان‌ها نیز در آن‌ها یافت شده‌اند. در گورستان لاس تورّس مربوط به نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم، در اواسط سدهٔ ششم میلادی و با توجه به وقایع تاریخی در چین چورّو در شمال توسال د مانیسس ۳۰ مورد تدفین مشاهده می‌شوند و تعداد نامشخصی از تدفین‌ها در سدهٔ هفتم میلادی نیز وجود دارند. به این تعداد در طول سده‌های پنجم تا اوایل سدهٔ هشتم میلادی به شکلی مشخص گورستان توسال دلِس بانیتِس با ۸۱۷ گور آیین مسیحیت و بین ۱۴ و ۲۰ گور با نشانه‌های اسلامی افزوده می‌شوند. گورهای اسلامی از نظر تاریخی با مقبرهٔ امیر در توسال دِ مانیسِس همخوانی دارند که این امر را باید به‌عنوان اشغال ممتد این سرزمین تا سدهٔ هشتم قلمداد کرد. این وضعیت به شکلی قاطع در تضاد با دیگر محوطه‌های شهر آلیکانته است، زیرا در آن‌ها شواهدی مبنی بر اشغال آن‌ها تا بعد از سدهٔ هفتم به‌دست نیامده است. به‌علاوه، در این سده در آلبوفِرِتا عناصری وجود دارند که نشان از وجود ساختمان‌های مهم دارند، مانند یک کلیسا که دارای پلاک‌های تزیینی با سمبل‌های مسیحی بوده که در دههٔ ۴۰ سدهٔ گذشته، در اطراف آن کشف و مرمت شد. این پلاک بهترین اثر ویزیگوتی است که اطلاعاتی از حوزهٔ سلطنتی آلیکانته را نشان می‌دهد. این کشفیات به موازات کشفیات دیگری است که در مولا، بگاستری، ای یحی، شهرهای بناشده در معاهدهٔ تئودومیر و تولِتوم پایتخت ویزیگوت‌ها به‌دست آمده‌اند. این شهرها ظاهراً در رابطه با مراکز تولیدی و یک یا چند کارگاه تولید روغن زیتون بوده‌اند.

در نتیجه بر خلاف نبود مدرکی دال بر وجود سکنه، نمی‌توان این فرضیه را رد کرد که لقنت در منابع دست‌نویس در ناحیهٔ آلبوفِرِتا قرار نداشته است. آلبوفِرِتا در طول چندین دهه روند شهرنشینی پرقدرتی را پشت سر گذاشت، مدت زمانی که تا یافتن شواهد در سال‌های اخیر، هیچ مدرک باستان‌شناختی در مورد آن به‌دست نیامد و این احتمال وجود دارد که این اقوام در طول سده‌های هفتم تا هشتم میلادی بدون برجای گذاشتن مدرک علمی مبنی بر نشانهٔ آن‌ها به‌طور کامل از این منطقه خارج شدند.

2014a: "El municipi de Lucentum", en M. Olcina Domenech (Ed.), Ciudades romanas valencianas, Actas de las Jornadas sobre Ciudades Romanas Valencianas. *Actualidad de la investigación histórico-arqueológica* (MARQ, 3 y 4 de diciembre de 2013), MARQ, Alicante, pp. 200-216.

2014b "Fortificaciones tardorrepublicanas en Lucentum (Hispania Citerior)", en F. Sala Selles and J. Moratalla Javega (Eds.), *Las Guerras Civiles romanas en Hispania. Una revisión histórica desde la Contestania*, Universidad de Alicante – MARQ, Alicante, pp. 127-137.

2015 "Lvcentvm: el paisaje urbano augusteo", en J. Lopez Villar (Ed.), *Tarraco Biennal. Actes del 2on Congrés Internacional d'Arqueologia i MónAntic. August i les províniesoccidentals. 2000 aniversari de la mortd'August*, vol. 1, Fundació Privada Mútua Cata-.lana, Tarragona, pp. 255-262.

2017 "Una ciudad bárquida bajo Lucentum (Alicante). Excavaciones en el Tossal de Manises", en F. Prados Martinez and F. Sala Selles (Eds.), *El oriente de Occidente. Fenicios y púnicos en el área ibérica*. VIII Edición del Coloquio de Centro de Investigaciones Fenicias y Púnicas en Alicante, Universitatd'Alacant - CEFyP - INAPH, Alicante, pp. 285-328.

Olcina Domenech, M. and R. Perez Jimenez
2003 "Lucentum: la ciudad y su entorno", en L. Abad Casal and J. M. Abascal Palazon (Coords.), *Las ciudades y los campos de Alicante en época romana*, Canelobre, nº 48, Instituto Alicantino de Cultura «Juan Gil-Albert», Alicante, pp. 89-120.

کتاب‌شناسی

Guilabert Mas, A.; M. Olcina Domenech and E. Tendero Porras
2015 «Lucentum (Tossal de Manises, Alicante). Estudio de caso de un municipium de la Tarraconense sur», en L. Brassous and A. Quevedo Sanchez (Eds.), *Urbanisme civique en temps de «crise»*. Les espaces publics dans les villes d'Hispanie et de l'Occident roman entre les IIe et IVe s. ap. J.-C., Collection de la Casa de Velázquez, nº 148, Casa de Velázquez, Madrid, pp. 143-158.

Olcina Domenech, M. [Ed.]
2009 *Lucentum (Tossal de Manises, Alicante). Arqueología e Historia*, MARQ, Alicante.

Olcina Domenech, M. ET Alii
2008 *La maqbara del Tossal de Manises (Alicante), Excavaciones Arqueológicas*, Memorias, nº 4, MARQ, Alicante.

Olcinaa Domenech, M.; A. Guilabert Mas and E. Tendero Porras
2010 "Lectura púnica del Tossal de Manises (Alicante)", *Los Púnicos de Iberia: proyectos, revisiones, síntesis*. Actas del VI Coloquio del CEFYP, Mainake, vol. XXXII, nº 1, Diputación de .Málaga, Málaga, pp. 229-249.

2013 "La curia de Lucentum», en B. Soler Huertas, P. Mateos Cruz, J. M. Noguera Celdran and J. Ruiz De Arbulo Bayona (Eds.), *Las sedes de los ordines decvrionvm en Hispania. Análisis arquitectónico y modelo tipológico, Anejos del Archivo Español de Arqueología*, vol. LXVII, C.S.I.C. – Instituto de Arqueología, Mérida, pp. 165-192.

آلیکانتهٔ اسلامی (سده‌های دوم تا یازدهم هجری / هشتم تا هفدهم میلادی)

رافائل آزوار رویز

Alicante Islámico (Siglos II-XI HG/VIII-XVII D.C.)

Rafael Azuar Ruiz





نمای هوایی از خلافت روبیا (سدهٔ دهم) در تپه‌های گواردامار در دهانهٔ رودخانهٔ سگورا در سواحل دریای مدیترانه

نمای کنونی دریاچهٔ آلکازابا و شهر دنیه، پایتخت تیفا

گسترش سریع اسلام در مدیترانه تا حدودی مرهون انتصاب موسی بن نصیر به عنوان حاکم و امیر آفریقا (آفریکیا) و مراکش (۷۰۵ میلادی) بوده و بخش دیگر آن مربوط به تعیین پایتخت حکومت وی در شهر تونس است، جایی که او چند کارگاه کشتی‌سازی برای تأمین شناورهای بنی‌امیّه تأسیس کرد. با شناورهای ساخته‌شد در این کارگاه‌ها، وی به جزیرهٔ سیسیل حمله‌ور شد (۷۰۵ - ۷۰۴ میلادی) و جزایر بالئار را غارت کرد (۷۰۷ میلادی) و جزیرهٔ ساردنی را فتح کرد (۷۱۰ میلادی). در این زمینه گسترش اسلام در مدیترانه، فتح جزیرهٔ رومیان یا مسیحیان یعنی اندلس نیز توضیح داده می‌شود.

در این حمله، طارق بن زیاد (سرلشکر سپاه اسلام و حاکم طنجه) با عبور از تنگه در ماه آوریل سال ۷۱۱ میلادی اندلس را فتح و آن را ضمیمهٔ خاک خود کرد. این خبر باعث شگفتی موسی بن نصیر شد او به طنجه آمد و از سئوتا با کشتی وارد شبه‌جزیره شد (۷۱۲ میلادی) و پس از انجام مبارزاتی در غرب اندلس، در سال ۷۱۳ میلادی با طارق در تولِدو ملاقات کرد. در همین زمان، پسر موسی به نام عبدالعزیز بن موسی، دریاسالار ناوگان آفریقیه با کشتی به سواحل اندلس آمد و پس از امضای توافق‌نامه و تسلیم حاکم آن (تئودومیر نجیب‌زادهٔ ویزیگوتی)، آن منطقه را نیز به بخش شرقی خلافت، اضافه کرد.

قلمروی وسیعی از لورکا تا آلیکانته شامل امضای این پیمان می‌شد. بر اساس آن تئودومیر و نزدیکانش تحت محافظت بودند، بنابراین دارایی‌های وی گرفته نشدند، به بردگی درنیامدند، همسران و فرزندانش از وی جدا نشدند، حکم مرگ وی صادر نشد و آیین و کلیساهای وی مورد احترام باقی ماندند. تمام این‌ها در قبال اذعان به اقتدار اسلام و پرداخت مالیات‌های اجباری بود. برای تأکید بر این پیمان، تئودومیر و دیگر حکام هیسپانیایی قدیم به دربار پادشاه در دمشق سفر کردند و در آن‌جا به خلیفهٔ بنی امیّه ادای احترام کرده و بدین شکل اندلس به عنوان غربی‌ترین استان اسلام شناخته شد.

اندلس استان وابسته به خلافت بنی امیّهٔ دمشق (۷۵۶ - ۷۱۱ میلادی)

با مرگ تئودومیر شرایط پیمان توسط پسر وی و جانشینش آتاناگیلدوس مجدداً تأیید شد. با این حال، عدم پیروی مکرّر وی از پرداخت مالیات، امری که توسط اکثر اشراف اسپانیایی رخ می‌داد، امیر اندلس را مجبور کرد که از نیروهای خلافت درخواست کمک کند. قوای خلیفه که متشکّل از ارتش سوری‌ها بود در سال ۷۴۶ میلادی وارد شبه‌جزیره شدند و در آن‌جا استقرار یافتند. ارتش خلیفه به شرط تصاحب بخشی از مالیات مسئول جمع‌آوری آن شدند. با ازدواج فرماندهٔ سوری‌ها با یکی از دختران تئودومیر و اهدای چندین مکان از جمله قریهٔ «تل الخطاب» به عنوان مهریه باعث شد تا ارتش خلیفه کنترل و سیطرهٔ کامل بر این منطقه را اِعمال کند. در این قریه که اکنون به احتمال زیاد محوطهٔ باستانی کابِسو پاردو (سن



سنگ قبر متعلق به یکی از مساجد،
سال ۹۴۴ میلادی

ایسیدرو دِ روکامورا، آلیکانته) قرار دارد، کاوش‌های باستان‌شناختی انجام شده و اشیاء کشف‌شده در موزه به نمایش گذاشته شده‌اند. با ازدواج فرماندهٔ سوری‌ها با یکی از دختران تئودومیر و اهدای چندین مکان از جمله دهکدهٔ «تل الخطاب» به عنوان مهریه باعث شد تا ارتش خلیفه کنترل و سیطرهٔ کامل بر این منطقه را به دست گیرد.

۲. اندلس تحت حکومت بنی امیّه (۱۰۳۱ – ۷۵۶ میلادی)

پس از تشکیل خلافت عبّاسی در بغداد، یکی از نوادگان خلیفهٔ عزل شدهٔ اموی در دمشق فرار کرد و به شبه‌جزیرهٔ پناهنده شد. پس از موافقت با اعراب و سوری‌های طرفدار عبّاسیان، عبدالرّحمن (۷۸۸ – ۷۳۱ میلادی) ولایت مستقل بنی امیّهٔ اندلس را پایه‌گذاری کرد.

ولایت امویه مستقل از بغداد (۹۱۹ – ۷۵۶ میلادی)

عبدالرّحمن دوّم (۸۵۲ - ۷۹۲ میلادی) چهارمین امیر مستقل بنی‌امیه با تأسیس شهر مورسیا (۸۲۸ میلادی) مرکز حکومت حکّام، (که آلیکانته نیز یکی از شهرهای وابسته به مورسیا بود)به درگیری میان یمنی‌ها و مُضرها خاتمه داد. این شهر در پای قلعهٔ وی به نام بِناکانتیل بنا شد. او اصلاحاتی در ارتش انجام داد، استحکامات شهری را بنا کرد، مسجد کوردوبا را توسعه داد و به تقلید از عبّاسیان دربار خود را در این شهر بنا کرد. ابوالحسن علی بن نافع معروف به زریاب (۸۵۷ - ۷۸۹ میلادی)، موسیقیدان تحت حفاظت وی (متولّد موصل و تربیت‌شدهٔ دربار هارون‌الرّشید) رسوم شرقی را به دربار آورد، رسومی نه تنها مربوط به نحوهٔ لباس پوشیدن و آراستن مو، بلکه همچنین هنر سفره‌آرایی. در موسیقی نیز وی عود پنج سیم و ملودی‌هایی با اصلیّت یونانی - پارسی را وارد دربار کرد. این ملودی‌ها در نخستین هنرستان موسیقی جهان اسلام که در کوردوبا تأسیس شد، آموزش داده می‌شدند.

در طول سدهٔ نهم میلادی، دریانوردان سواحل تئودومیر در نبردهای خود، جزایر بالئار (۷۹۸ میلادی)، کورسِگا (۸۰۹ میلادی)، ساردنی (۸۱۰ میلادی) و شهرهای مسیحیان در ساحل نیس (۸۱۳ میلادی) را غارت کردند. این دریانوردان در غارت اسکندریه در ۸۲۷ میلادی و فتح جزیرهٔ کرِت (۹۶۱ - ۸۲۷ میلادی) نیز مشارکت

کاستل دِ ریوس (آسپه، آلیکانته)، روستای متعلق به نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم میلادی

نمای کنونی شهر آلیکانته و قلعهٔ سانتا باربارا





داشتند. در سال ۸۳۱ میلادی آنان به اغلبیان (اغالبه) در تسخیر سیسیل نیز کمک کردند. حضور آن‌ها در مدیترانه باعث شد تا یک مسیر تجاری دریایی ایجاد شود. پس از استقرار آنان در پچینا (شهری در المریای اسپانیا) در سال ۸۸۴ میلادی و تأسیس کلونی فِریکسِنِتوم (۸۹۴ میلادی) در سواحل فرانسه توانستند اندلس را با بازارهای خاورمیانه و خراسان ارتباط دهند. در اواخر سدهٔ ۹ میلادی برای تحکیم این مسیر دریایی رباط‌های ساحلی را در تپه‌های شنی گواردامار بنا کردند که کمک می‌کرد تا جمعیّتی اکثراً اسپانیایی - رومی به اسلام گرایش پیدا کنند. این افراد در اماکنی مرتفع و مشرف به آبگیرهای بارانی و کشتزارها ساکن بودند. در میان این سرزمین‌ها محوطهٔ باستانی اِل سامبو در نوبِلدا یا اِل فورات در کروینته با دِرهَم‌های کشف‌شده در سدهٔ ۹ میلادی قابل ذکر است.

خلافت اموی در کوردوبا (۹۲۹-۱۰۳۱ میلادی)

هشتمین امیر بنی‌امیّه به ناآرامی‌های اندلس در اواخر سدهٔ ۹ میلادی پایان داد. این ناآرامی‌ها توسط ذمّی‌های اسلام به‌وجود آمده بودند و آخرین اعضای اشرافیت اسپانیایی - رومی و ویزیگوت‌ها آن‌ها را رهبری می‌کردند. وی مسیحیان شمال، بربرها و اعراب تحت فرمان خود را شکست داد و بر عزم دشمنان خود (فاطمیون) در توسعه‌طلبی از سمت مغرب چیره شد. پس از این پیروزی‌ها، عبدالرّحمن سوّم (۹۶۱ - ۸۹۱ میلادی) در سال ۹۲۹ میلادی (و به عنوان وارث قبیلهٔ قریش) خلافت خود بر کوردوبا را اعلام کرد و خود را در قبال امّت، امیرالمومنین و النصیرالدین الله نامید.

برای ابراز شایستگی به‌عنوان خلیفه و اعلام قدرت، به تقلید از خلفای عبّاسی و فاطمی در بیرون شهر کوردوبا (۱۰۱۰ - ۹۳۶ میلادی) تالار مدینه الزّهرا، اقامتگاه سلطنتی، دربار و ضرّابخانه، کارگاه پارچه‌های طراز و کارگاه‌های دوخت لباس و تزیینات آن برای جشن‌ها را تاسیس کرد. این بنا در سال ۲۰۱۵ میلادی به عنوان میراث بشری به ثبت رسید.

همان‌گونه که در رباط گواردامار نیز مشاهده می‌شود، خلیفه، اسلام را در اندلس و سرزمین‌های مجاور رواج داد. بنابر آن‌چه که در سنگ‌نبشتهٔ رباط گواردامار آمده در سال ۹۴۴ میلادی مسلمانان معتقد هزینهٔ ساخت برخی از مساجد را تقبل کردند. این دوره همچنین مصادف بود با توسعهٔ کشاورزی و آبیاری: چندین چرخ



صفحه از جنس سرب، شهر روژالس، آلیکانته، سدهٔ دوازدهم میلادی

آبی ساخته شد و از خود شهر اوری اوئلا ساکنان آن یک کانال از رودخانه به سمت زمین‌های شهر فعلی کاترال در مسافت ۲۰ کیلومتری حفاری کردند.

پس از استقرار ناوگان دریایی در المریا در ۹۳۳ میلادی و تأسیس کارگاه‌های کشتی‌سازی سلطنتی در تورتوسا در سال ۹۴۵ میلادی و احتمالاً در دنیه، خلیفه سیاست کنترل سواحل مدیترانه در اندلس را گسترش داد. پایان خلافت مصادف بود با به قدرت رسیدن حشام دومر (۱۰۱۳ - ۹۷۶ میلادی)، وی حاجب (پرده‌دار) خلیفه بود. وی به دلیل اعلام دائم جنگ بر علیه مسیحیان، منصور (پیروز) (۱۰۰۲ - ۹۳۹ میلادی) لقب گرفت. منصور خلافت را در سایه از سال ۹۷۸ میلادی تا زمان مرگش (۱۰۰۲ میلادی) عهده‌دار بود و توانست دو تن از فرزندانش عبدالملک مظفّر (۱۰۰۸ - ۱۰۰۲ میلادی) و سپس به عبدالرّحمن بن سانچو (۱۰۰۹ - ۱۰۰۸ میلادی) را به مقام حاجب خلافت برساند. فرزند دوّم وی عناوین نصیر و مأمون را دریافت کرد و هشام دوّم وی را وارث خود اعلام کرد. این موضوع موجب شد که مخالفت‌های زیادی با وی شود و میان بربرها و اعراب فتنه به‌وجود آید. به همین دلیل مشروعیّت خلفای امویه در سال ۱۰۱۳ میلادی به پایان رسید و پس از آن چندین پادشاهی مستقل یا طایفه ظهور کردند.

سدهٔ پادشاهی طوایف (۱۰۹۴ - ۱۰۱۰ میلادی)

پس از سقوط خلافت، اندلس به چندین پادشاهی مستقل تجزیه شد. این حکومت‌ها به مدت چندین سال برقرار بودند و با بربرها ارتباط داشتند: حمودیان در مالاگا و الخسیراس (۱۰۲۶ میلادی) و زیریان در گرانادا (۱۰۱۳ میلادی). برخی دیگر توسّط افراد مرتبط با خاندان عرب اندلسی به قدرت رسیدند مانند بنوتجیب (۱۰۱۰ میلادی) و بنوهود در ساراگوسا، بنوعباد در سویل (۱۰۲۳ میلادی)، یحواریون در کوردوبا (۱۰۳۱ میلادی) و غیره. بدین شکل، سرزمین‌های ساحل مدیترانه تحت‌سیطره یا جدال دائم میان صقالبه (موکلان منصور و نوادگانش) که مقام‌های بلندپایه در دربار کوردوبا بودند، قرار گرفت. یکی از آنان به نام مجاهد (۱۰۱۴ - ۱۰۱۰ میلادی) به عنوان فرد مقتدر طایفهٔ دنیه و جزایر بالئار که استان فعلی آلیکانته هم بخشی از آن بود، به پا خاست.

مجاهد (۱۰۴۵ - ۱۰۱۰ میلادی) در دربار منصور تربیت شد و مولای عبدالرّحمن بن سانچو بود. وی با استفاده از زرّادخانهٔ ناوگان دریایی خلیفه (۱۰۱۵ میلادی) در دنیه و به‌منظور الحاق جزایر بالئار و حتی تا فتح جزیرهٔ ساردنی به این مناطق یورش برد. مجاهد سیاست جنگ را بر روی بنادر مسیحیان در پیش گرفت و شهرهای بندری پیسا (۱۰۱۹، ۱۰۲۱ و ۱۰۲۸ میلادی)، ناربونا (۱۰۱۸ میلادی) یا بارسلونا (۱۰۲۰ میلادی) را غارت کرد. این کار باعث شد تا وی سیطرهٔ خود را بر روی حوزهٔ دریایی مدیترانهٔ غربی توسعه داده و ثبات سیاسی را برقرار کند. این ثبات در زمان فرزند اوّل وی علی بن مجاهد (اقبال‌الدّوله) (۱۰۷۶ - ۱۰۴۵ میلادی) ادامه یافت و روابط خوبی را با بنو حَمَد در مغرب مرکزی و به‌ویژه با فاطمیون مصر برقرار کرد. ادّعای این روابط بدون شک اعزام کشتی‌های وی (مَرکَب مجاهد) با مواد غذایی به مصر برای مقابله با قحطی و طاعونی بود که این کشور را دربرگرفته بود (۱۰۵۶ - ۱۰۵۵ میلادی). همچنین می‌دانیم که در سال‌های ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰ میلادی وی به‌عنوان هدیه یا مالیات مقدار متنابهی هدیه به ارزش ۱۰۰ هزار دینار برای خلیفه معاذ مستنصر ارسال کرد.

در سال ۱۰۷۶ میلادی طایفهٔ دنیه بخشی از قلمروی ساراگوسا شد. این الحاق تا ناپدید شدن این شهر پس از سیطرهٔ سیاسی مرابطون در ۱۰۹۲ میلادی ادامه داشت.



جزییات طاق الموحدون در دِ لا آتالایا، ویلنا (آلیکانته)

دستبند زرین
آسپه
خلافت الموحدون، ۱۳۰۰-۱۲۰۰ میلادی
شماره اثر ۷۳۲۵



به عنوان نماد قدرت، پادشاهان طوایف کاخ‌ها و ساختمان‌های درباری مانند الجعفریه ساراگوسا، قلعه‌های المریا و مالاگا و بنای زیریان را بنا کردند. این بنا سرمنشاء الحمراء ناصری، میراث بشری (۱۹۹۴ میلادی) است. یک سری از قلعه‌ها و مناطق مسکونی به این کاخ‌ها یا قدرت طوایف وابسته بودند. این قلعه‌ها قلمرو و جمعیت را کنترل می‌کردند و بخش اعظم آن‌ها در کشتزارهایی قرار داشتند که مختص آن سرزمین‌ها و برای کشت محصولات کشاورزی و پرورش دام بود. یکی از نمونه‌های بارز این قلاع، قلعه‌ای است که مدافع شهر آلیکانته است. همچنین، پادشاهان طوایف شهرهای خود را با برج و بارو مستحکم کرده و مانند آنچه در شهرهای والنسیا یا دنیه دیده می‌شود، پل‌ها و فضاهایی را به آن‌ها اختصاص دادند.

تاکنون نمونه‌هایی از اشیاء مختلف مفرغی از مجموعه یافته‌های دنیه به نمایش درآمده‌اند. این قطعات شامل تقریباً صدها شئ است که بیشترشان از فلسطین فاطمی به‌دست آمده‌اند، همچنین نمونه‌های مختلفی از آثار به سبک کاملا ایرانی، از خراسان و کردستان قدیم که در مسیر جادهٔ ابریشم قرار داشت وجود دارند.

اندلس استان امپراطوری‌های آفریقایی: مرابطون (۱۱۴۷ - ۱۰۹۲ میلادی) و خلافت موحدون (۱۲۲۹ - ۱۱۴۷ میلادی)

نابود شدن طوایف مصادف بود با ورود مرابطون که طایفهٔ سویل به نام معتضد از آن‌ها برای مقابله با پیشروی مسیحیان درخواست کمک کرده بود. امیر یوسف بن تاشفین با تایید عدم اتّحاد میان روسای طوایف، و تبانی آشکار آن‌ها با پادشاهان مسیحی و زمین‌داران که به



نمای قلعهٔ امبرا، پگو، آلیکانته، سدهٔ سیزدهم میلادی

وی مالیات‌های سنگین پرداخت می‌کردند، (و برای اعمال مالیات‌های جدید و خارج از عرف قرآنی که به مردم تحمیل شده بود) تصمیم گرفت در پاسخ به نارضایتی‌های عمومی که توسط فقها اعلام شده بود اندلس را ضمیمهٔ حکومت خود کند و متعهد شد که اقتدار مرابطون تبدیل به یک رژیم ارتدکس‌تر و بر اساس اصول اسلام خواهد شد.

یوسف ابن تاشفین مجدداً در سال ۱۰۹۰ میلادی در شبه‌جزیره از طریق کشتی به ساحل آمد و طی فقط دو سال توانست سیطرهٔ خود را بر آلیکانته و سرزمین‌های طایفهٔ دنیه اِعمال کند. این سیطره تا اندلس ادامه داشت و بدین ترتیب امپراطوری بزرگ وی بر تمام مغرب به پایتختی مراکش در سال ۱۰۶۲ میلادی گسترده شد.

مرابطون (۱۱۴۷ - ۱۰۵۶ میلادی) نمادی از جنبش سخت‌گیرانهٔ اهل سنّت مالکی هستند که در میان قبایل بربر صحرا ظهور کردند. آنان تابع خلفای عباسی بغداد بودند زیرا عنوان امیر مسلمین را با خود یدک می‌کشیدند.

به این صورت، اندلس تبدیل به یک استان امپراطوری وسیع دریایی مرابطون شد که از صحرای آفریقا و سواحل اقیانوس اطلسِ مراکش کنونی تا سواحل مدیترانهٔ مغرب و تونس، شامل جزایر بالئار گسترش داشت. این گستردگی به آن‌ها این امکان را داد که مسیرهای تجاری مدیترانهٔ غربی را کنترل کنند. سیطرهٔ آنان بر مدیترانه بر عهدهٔ دریاسالار محمد بن میمون بود. وی پس از غارت جزیرهٔ مایورکا به‌وسیلهٔ کاتالان‌ها، پروانسی‌ها و پیسانویی‌ها (۱۱۱۵ - ۱۱۱۴ میلادی) توانست مجدداً این جزیره را فتح کند. با فتح این جزیره، خلیفه، وی را به عنوان دریاسالار ناوگان دریایی خلافت منصوب کرد و پس از آن وی با پادشاهی نورماندی در سیسیل روبرو شد. در این درگیری در سال ۱۱۲۱ میلادی وی شهرهای نیکوترا و کروتونا در رجو کالابریا را غارت کرد. بین ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۷ میلادی وی حملات پی‌درپی به چندین بندر سیسیل انجام داد.

بر عکس، سیطرهٔ سیاسی- نظامی در خشکی زیاد طول نکشید زیرا پس از فتح ساراگوسا توسط آلفونس جنگنده (۱۱۱۸ میلادی) شهرها و قلعه‌های مرزی رودخانهٔ اِبرو به تدریج سقوط کردند: از مدیناسِلی (۱۱۲۲) (سوریا)، کالاتایود (ساراگوسا) (۱۱۲۰)، الکانیز (تروئِل) (۱۱۲۴) تا مورِیا (کاستِیون) (۱۱۲۷). در حرکتی غیرقابل قیاس در فتوحات که با فعالیت آلفونس جنگنده و پیشروی به سمت گرانادا از طریق عبور از شرق اندلس (۱۱۲۵) خاتمه یافت. در این پیشروی هیچ مقاومتی در برابر وی انجام نشد.

اندلس تحت خلافت موحدون(۱۲۲۹-۱۱۴۷ میلادی)

تسلط سیاسی و نظامی کوتاه‌مدت مرابطون بر اندلس در سال ۱۱۴۷ میلادی پایان یافت، زیرا آنان در مراکش توسط یک جنبش مذهبی دیگر به سرکردگی محمد بن تومرت (۱۱۳۰ میلادی) شکست خوردند. این جنبش در میان بربرهایی از قبیلهٔ مصامده برخاسته بودند و ساکن نقاط مرتفع سواحل مراکش بودند. موحدون خلافت را اعلام کرده و امپراطوری خود را (۱۲۶۹ - ۱۱۴۷ میلادی) از غرب تا آفریقیه و از صحرا تا اندلس به پایتختی مراکش و سویل گسترش دادند (۱۱۶۷ میلادی).

موحدون در سال ۱۱۶۰ میلادی در شبه‌جزیره از طریق کشتی به ساحل آمدند، اما به دلیل مرگ محمدبن‌مرندیش (حکمران قلمرو وسیعی از کوردوبا و خائن تا ساحل مدیترانه) و بیرون راندن بنو غانیه (حکمرانان مراکش شرقی و تونس) از جزایر بالئار در ۱۲۰۳ نتوانستند سیطرهٔ خود را بر تمام اندلس اِعمال کنند. در اواخر سدهٔ ۱۲ میلادی آلیکانته و ساحل شرقی اندلس تحت سیطرهٔ موحدون درآمد (۱۲۲۹ - ۱۱۷۲ میلادی).

در دورهٔ پیشروی مسیحیان و فتح شهرهای تورتوسا (۱۱۴۸)، بِیدا (۱۱۴۹)، تِروئِل (۱۱۷۰) و کوئِنکا (۱۱۷۷)، به‌رغم شکست در نبرد آلارکوس (آلارک) (۱۱۹۵)، آن‌ها توانستند در نبرد ناباس تولوسا در سال ۱۲۱۲ جلوی پیشروی موحدون را گرفته و بدین ترتیب این نبرد پایان سیطرهٔ موحدون بر شبه‌جزیره بود.

پیشروی مسیحیت و ناامنی به‌وجودآمده باعث شد جوامع و محلات روستایی به دنبال سرپناهی در مناطق متراکم‌تر از جمعیت باشند و همین موضوع باعث شد تا شهرهای پرجمعیت استحکاماتی را برای خود بسازند، مانند قلعهٔ ریو (آسپه، آلیکانته) که در کاوش‌های باستان‌شناسی (که توسط موزه انجام شده) طیف گسترده‌ای از اشیاء باستانی کشف شده‌اند، مانند انواع سفال برای استفادهٔ روزمّره، فضاهای خانگی تا ابزار مورد استفاده در امور کشاورزی یا صنایع‌دستی و همچنین اشیاء مورد استفاده در تولید منسوجات پشمی.

در این دوران آلیکانته تبدیل به یک شهر مهم دریایی شده بود، شهری با قلعه‌هایی برای دفاع از شهر، مساجد و بازارها و همچنین کارگاه‌هایی برای ساخت کشتی‌های بزرگ به‌منظور دریانوردی در مسیرهای طولانی در مدیترانه. شریف ادریسی جغرافی‌دان سئوتی، از دربار نورماندی در سیسیل در اواسط سدهٔ ۱۲ میلادی دربارهٔ آلیکانته چنین توضیح می‌دهد:

آلیکانته یک شهر کوچک با سازه‌های خوب است. دارای بازار، مسجد جامع و یک مسجد دیگر برای موعظه. به تمام کشورهای دریا جگن صادر می‌کند. (جگن گیاهی گندمی شکل است که در مناطق جنوبی اسپانیا، به فراوانی می‌روید. از این گیاهان برای تهیهٔ کاغذ، طناب، سبد، تور، و کابل استفاده می‌کنند). میوه و سبزیجات فراوانی در این شهر وجود دارد مانند انجیر و انگور. دارای یک قلعهٔ بسیار مرتفع و غیرقابل دسترس است که در بلندترین نقطهٔ کوه قرار گرفته است. این شهر به‌رغم کوچک بودن در آن کشتی‌هایی برای سفرهای طولانی و کشتی‌های کوچک ساخته می‌شوند.

چهارمین خلیفهٔ موحدون به نام ابویوسف یعقوب المنصور (۱۱۹۹ - ۱۱۸۴ میلادی) (پس از به دست آوردن غنائم فراوان حاصل از پیروزی نبرد آلارکوس (آلارک) (۱۱۹۵میلادی)) یک برنامه فشرده برای ساخت استحکامات دفاعی مرزی با مسیحیان را آغاز کرد. وی برج‌های بلند بدون ملات خشتی و آهک ساخت. تزیین بیرونی دیوارها برای شبیه‌سازی آن‌ها با سنگ بود. این استحکامات در یک محدودهٔ وسیع جغرافیایی (از شرق تا غرب اندلس و از شمالی‌ترین نقطه در سیودادرئال تا شهر مراکش) و در اواخر سدهٔ ۱۲ میلادی ساخته شده‌اند. این استحکامات به دستور خلیفه و با طراحی معماران حکومتی ساخته شدند. این بناها از نظر سبک ساخت و تزیینات بیرونی با یکدیگر قابل مقایسه و در یک سطح هستند. بناهای ثبت‌شده‌ای که با این سبک و فنون در سرزمین ما در مسیر رودخانهٔ بینالوپو ساخته شده‌اند شامل: قلعهٔ مولا دِ نوبالدا و قلعهٔ آتالایا دِ ویه نا که داخل آن‌ها دو نمونهٔ بی‌نظیر از گنبدهای موحدون با قوس‌های متقاطع وجود دارند که در تمام گسترهٔ اندلس حفظ شده‌اند.

موحدون برای نخستین‌بار برج بزرگ بدون ملات خشتی را ساختند و مشخصات آن: سادگی در ساخت و استحکام دفاعی بود که این نوع بنا در میان تمام جوامع روستایی به‌منظور دفاع از محصولات کشاورزی عمومیت یافت. مجلس نمایندگان و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته برج الموزاینا و برج شهر تورّه مانساناس را مرمت کرده‌اند که در حال حاضر می‌توان از آن‌ها دیدن کرد. بخش اعظم سفال‌ها، شیشه‌ها و همچنین اشیاء و ابزار به نمایش درآمده در سالن موزه مربوط به این دوره هستند.

فتح آلیکانتهٔ اسلامی توسط مسیحیّت (۱۲۴۴ - ۱۲۲۹ میلادی)

نوآوری‌ها در معماری نظامی، گرچه در راستای تقویت مواضع دفاعی شهری موثر بودند و برای نخستین‌بار چنین استحکاماتی در مناطق روستایی ساخته شدند، اما در متوقّف‌کردن پیشروی مسیحیان در اواخر سدهٔ ۱۳ میلادی ناتوان بودند. بدین شکل سرزمین‌های قدیمی آلیکانتهٔ اسلامی در پیشروی فتوحات پادشاهی کاستیا و آراگون که تنها ده سال طول کشید، ناتوان بودند. پیشروی مسیحیان با تسخیر شهر موریا (کاستِیون) در سال ۱۲۳۳ میلادی آغاز و با تسخیر والنسیا در ۱۲۳۸ میلادی ادامه یافت و سرانجام با امضای پیمان المیزرا (کامپو دِ میرا، آلیکانته) بین مونارک‌های کاستیایی و آراگونی در ۱۲۴۴ میلادی پایان یافت.



شمعدان مفرغی
محوطهٔ تاریخی پالائو
خلافت فاطمی، ۱۱۰۰-۱۰۰۰ میلادی
شماره اثر ۷۷۰۱

این پیروزی درخشان، ضعف و ناتوانی نظامی حاکمان مسلمان را در مهار پیشرفت مسیحیت را نشان داد و بی‌حفاظ بودن مناطق روستایی را آشکار کرد. این در حالی بود که این مناطق برای محافظت از خود استحکاماتی حصارکشی‌شده را به‌منظور پناه بردن و دفاع در هنگام هرگونه یورشی ساخته بودند که در نهایت مجبور به تسلیم شدند. از این مناطق حصارکشی‌شده قلعهٔ دِ آمبرا (چسبیده به آلیکانته) را می‌شناسیم که با کاوش‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته مشخص شد که پس از فتح مسیحیت در سال ۱۲۳۸ میلادی در شهر والنسیا ساخته شده است. در همین زمان بود که پادشاه آراگون، خایمه اول آتش‌بس هفت سالهٔ جنگ را به آخرین حاکم مسلمان شهر والنسیا اعطا کرده بود.

پایان اسلام در آلیکانته: مُدَجَّن‌ها و موریسکوها

فتح این سرزمین‌ها توسط مسیحیان در اواسط سدهٔ ۱۳ میلادی منجر به تجزیهٔ سرزمین‌های قدیمی اسلامی شد. بدین ترتیب، زمین‌های آلیکانته تا اوری اوئلا تحت‌سیطرهٔ پادشاه کاستیا آلفوس دهم (دانا) قرار گرفتند، و زمین‌های دنیه و کوه‌های آلیکانته ضمیمهٔ قلمروی پادشاه آراگون خایمه اول شدند. همچنین، فتوحات مسیحیان باعث شد قلعه‌های اسلامی متروکه شوند و مسلمانان با حکمرانان جدید زمین‌دار به شرط احترام به دین و قوانین اسلامی، بیعت کنند. در اسناد این عمل Xuna et Xara نامیده می‌شود. در منابع قرون وسطایی به این مسلمانان که بر اساس پیمان‌هایی به آن‌ها اجازه داده شد تا در قبال پرداخت مالیات‌های سنگین در مزارع و محل‌های خود باقی بمانند، مُدَجَّن گفته می‌شد که این وضعیت را تا سقوط پادشاهی ناصر در گرانادا داشتند (۱۴۹۲ - ۱۲۳۸ میلادی).

مُدَجَّن‌ها توانستند سبک فرهنگی و هنری بسیار تاثیرگذار معروف به مُدَجَّن را نه تنها در معماری عمومی و مذهبی به نمایش بگذارند، بلکه همین سبک را در تولید سفال نیز انتقال دهند. بدین ترتیب حضور آن‌ها در کارگاه‌های سفال‌گری پاتِرنا و مانیسِس (والنسیا) در ظروف سفالی طلایی یا طلایی و آبی دیده می‌شود. این سبک تزیینات پائولا نامیده می‌شود. در تمام بنادر مدیترانه و همچنین خاورمیانه دیده می‌شوند. در طول سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی پس از فتح گرانادا (۱۴۹۲ میلادی) وضعیت مُدَجَّن‌ها به شکلی اساسی تغییر کرد. حقوق تاریخیِ قدیمی آنان حذف شد و مجبور شدند به مسیحیت روی بیاورند و غسل تعمید داده شوند. این مسیحیان جدید موریسکو نامیده می‌شدند، افرادی که تا زمان اخراج قطعی آن‌ها در سال ۱۶۰۹ میلادی به‌طور مخفیانه از آیین‌های اسلام تبعیت می‌کردند. از بندر آلیکانته حدود سی هزار مسلمان به سمت بندر وهران رفتند و در الجزایر و تونس ساکن شدند. در این مکان‌ها آنان را آندالوسیایی‌ها یا اهل اندلس می‌نامند.

کتاب‌شناسی

Azuar, R.
1981 *Castellología Medieval Alicantina: Área meridional, Alicante*. Instituto de Estudios Alicantinos.

1989 *Denia Islámica. Arqueología y poblamiento*. Alicante:Instituto de Estudios Juan Gil Albert.

1997 "Castillos de la Comunidad Valenciana", *en Castillos de España*, III (León), pp. 1387-1510.

2012 *Los bronces islámicos de Denia (S. V HG/XI DC),* Alicante: MARQ. Museo Arqueológico.

2016 *Castillos, ciudades y campesiones en el Sharq al-Andalus*, Alicante: Instituto Alicantino de Cultura Juan Gil Albert.

Gutierrez, S.
1996 *La Cora de Tudmîr de la Antigüedad tardía al mundo islámico*. Poblamiento y cultura material. Madrid-Alicante:Casa de Velázquez.

Levi-Provencal, E.
1987 *Historia de España, V. España Musulmana hasta la caída del califato de Córdoba (711-1031 de J.C.)*. Instituciones y vida social e intelectual. Madrid: Espasa Calpe S.A.

Llobregat, E.A.
1973 *Teodomiro de Oriola*. Su vida y su obra. Alicante:Caja de Ahorros Provincial.

Rubiera, Mª. J.
1985 *La Taifa de Denia. Alicante: Instituto Juan Gil Albert*.

Torres Balbas, L.
1949 *Arte Almohade, Arte Nazarí*, *Arte Mudéjar. ArsHispaniae*, IV, Madrid: Ed. Plus Ultra.

VV.AA.
1980 *Nuestra Historia. Valencia*: Mas Ivars Eds. 7 Vols.

1997 *Castillos de España*.León: Ed. Everest. 3 vols.

Viguera, Mª. J. (Coord.)
1994 *Los reinos de Taifas*. Al-andalus en el siglo XI. En R. Menéndez-Pidal: Historia de España, VIII-I, Madrid: Espasa-Calpe.

Azuar, R. et al.
1989 *La Rabita califal de las dunas de Guardamar (Alicante)*. Cerámica, epigrafía, fauna, malacofauna.Alicante: Museo Arqueológico de Alicante.

1994 *El castillo del Río (Aspe, Alicante). Arqueología de un asentamiento andalusí y la transición al feudalismo (siglos XII-XIII)*. Alicante:Museo Arqueológico de Alicante.

2004 *Fouilles de la Rábita de Guardamar I: El ribât califal. Excavaciones e investigaciones (1984-1992)*. Madrid: Casa de Velázquez-MARQ. Museo Arqueológico de Alicante.

Azuar, R. and J. Hinojosa (coords.)
1990 *Historia de la ciudad de Alicante.II*. La Edad Media Islámica,Alicante: Quinto centenario de la ciudad de Alicante.

Azuar, R. and F. J. Navarro
1995 *Castillos de Alicante*. León:Ed. Lancia.

Bruce, T.
2013 *La Taifa de Denia et la méditerranée au XIesiècle*. Toulousse:Framespa.
Domenech, C.
2003 *Dinares, dirhâmes y feluses: circulaciónmonetariaislámica en el País Valenciano. Alicante*: Universidad de Alicante.

Gisbert, J.A.
2000 *Cerámica califal de Dénia*, Alicante: Universidad de Alicante.

Gomez-Moreno, M.
1951 *Arte árabeespañolhasta los Almohades*. ArsHispaniae III, Madrid: Ed. Plus-Ultra.

رباط تپه‌های شنی گواردامار (آلیکانته)، دورهٔ خلفا

رافائل آزوار رویز

Rábita Califal de las Dunas de Guardamar (Alicante)

Rafael Azuar Ruiz





سنگ یادمان رباط گواردامار

رباط گواردامار در تپه‌های شنی دلتای رودخانهٔ سِگورا، واقع در یک کیلومتری شمال روستای گواردامار دِل سِگورا (آلیکانته) واقع شده که در سال ۱۹۹۰ میلادی اثر ملی اعلام شد.

رباط مرکب از سه ساختمان موازی است که به شکل کاربُردی اطراف محوطهٔ مقدس خود سازماندهی شده‌اند: این محوطه متشکل از چهار مسجد یادبود (یکی از آن‌ها دارای سنگ نبشتهٔ با تاریخ سال ۹۴۴ است) روبروی مسجد اعظم است: مسجد اعظم عمومی دارای دو سرسرای موازی و ساخته شده بر روی دیوار قبلهٔ یک مصلای قدیمی است. در همین مجموعه و در راس شمال‌غربی آن یک مسجد قرار دارد که به دلیل نوشته‌های دیوارهای آن احتمالا به یک شخصیت مقدس با مقام مذهبی وقف شده است. راه دسترسی به رباط از یک محوطهٔ گستردهٔ واقع در غرب رباط برای اقامت و استراحت متشکل از چهار استراحت‌گاه زائرین و دو اتاقک نمازگزاری با محراب است.

به سمت شمال و در مقابل جانب جنوبی رباط، فضای اقامتی، تا به امروز، متشکل از سیزده محل نمازگزاری موقت یا دائمی منحصراً مخصوص مرابطون است. برخلاف رباط‌ها یا قصرهای شناخته‌شدهٔ شوش یا المنستیر در تونس، این رباط دارای ساختار مستحکم نیست، اما دیوارهای ساختمان‌های آن به شکلی دور آن را احاطه کرده‌اند که فقط می‌شد از یک درب واقع در مشرق که به‌وسیلهٔ یک برج محافظت می‌شد، وارد آن شد. به دلیل اینکه تاکنون هیچ حفاری انجام نشده است چگونگی درب ورودی ناشناخته مانده است.

از این رباط هیچ خبری در متون یا منابع خطی وجود ندارد، اما به لطف کاوش‌های انجام‌شده توسط موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته (۲۰۰۰ - ۱۹۸۴ میلادی) آن را شناختیم. در این کاوش‌ها، به‌علاوه، مجموعهٔ مهمی از متون یافت شدند که نام رباط در آن‌ها تکرار می‌شود.

بنابراین، ما در برابر بقایای باستانی یک نهاد مذهبی اسلامی با مشخصهٔ صومعه‌نشینی قرار داریم که مخصوص برگزاری مراسم‌های مذهبی - عمومی بوده و به فرهنگ‌سازی و مسلمان شدن مردم کمک می کند.

از نقطه‌نظر باستان‌شناختی این رباط متعلق به سدهٔ نهم و اواسط سدهٔ ۱۰ در سال ۹۴۴ است. مشخصهٔ فعلی صومعه‌نشینی رباط مربوط به سدهٔ ۱۰ و اوایل سدهٔ ۱۱ است که پس از آن متروکه شد. بخشی از این مکان در زمین لرزهٔ سال ۹ - ۱۰۴۸ تخریب و تا زمان کشف آن در زیر تپه‌های شنی مدفون ماند.

این رباط قدیمی‌ترین رباط اندلس است که سابقهٔ آن به پیش از رباط کشف‌شده در آرّیفانا در آلژوزوژ، پرتغال مربوط به دوران مرابطون (سدهٔ ۱۳) باز می‌گردد.

این رباط بر روی یک بستر وسیع مستحکم شدهٔ آغاز تاریخی، مربوط به سده‌های ۸ تا ۶ پیش‌ازمیلاد به نام لا فونتِتا بنا شده است.

کتاب‌شناسی

Azuar, R. and et al.

1989 *La Rabita califal de las dunas de Guardamar (Alicante). Cerámica, epigrafía, fauna, malacofauna.*Alicante: Museo Arqueológico de Alicante.

2004 *Fouilles de la Rábita de Guardamar I: El ribât califal. Excavaciones e investigaciones (1984-1992).* Madrid: Casa de Velázquez-MARQ. Museo Arqueológico de Alicante.

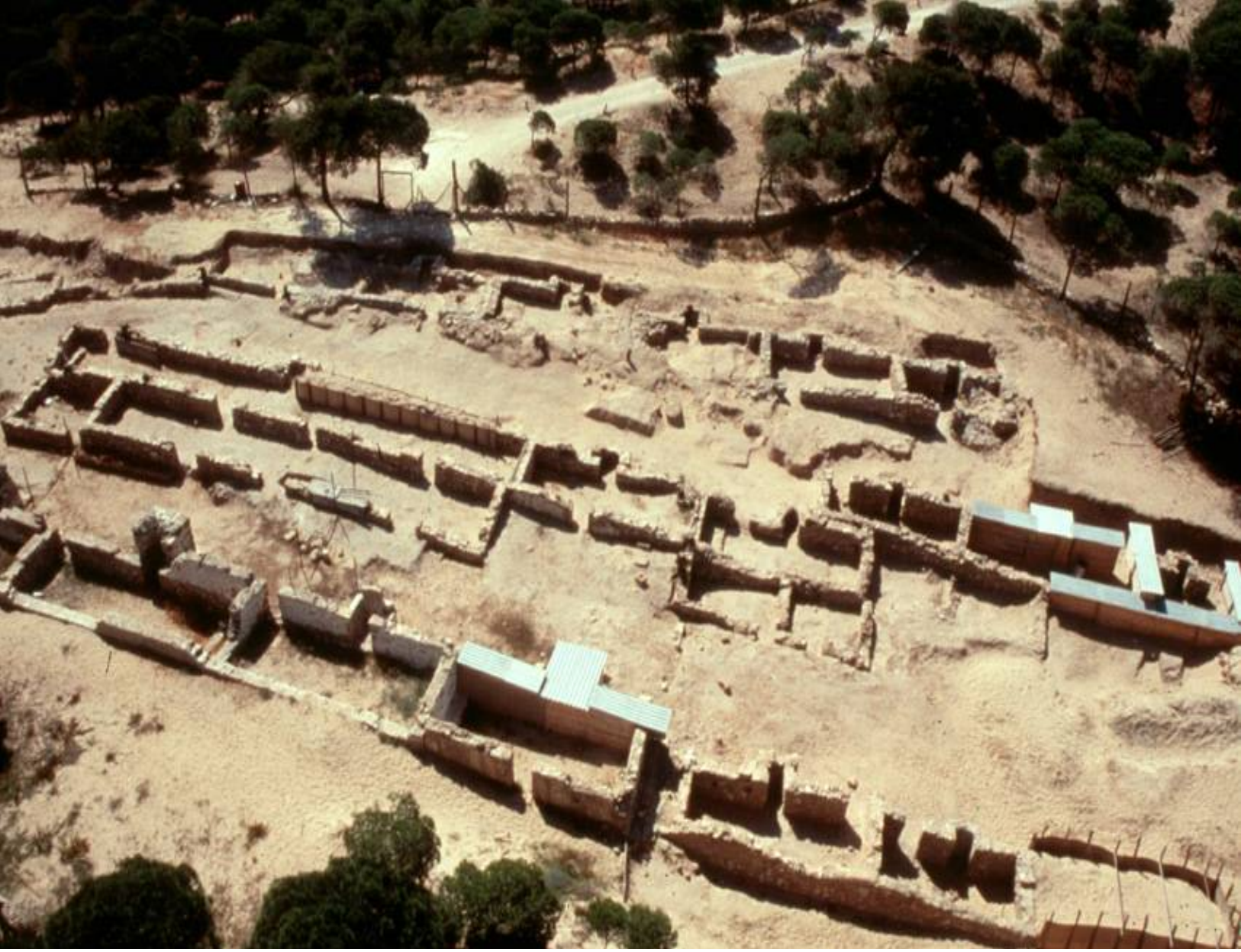
Perez, R.; J. Huertas, M. Olcina and E. Ruiz (Coords.)

2013 *Plan Director para la conservación y puesta en valor del conjunto Arqueológico de la Rábita y la Fonteta.* Dunas de Guardaamar del Segura (Alicante). Alicante: MARQ. Museo Arqueológico. Diputación de Alicante.

تصویر بقایای رباط گواردامار

رباط گواردامار





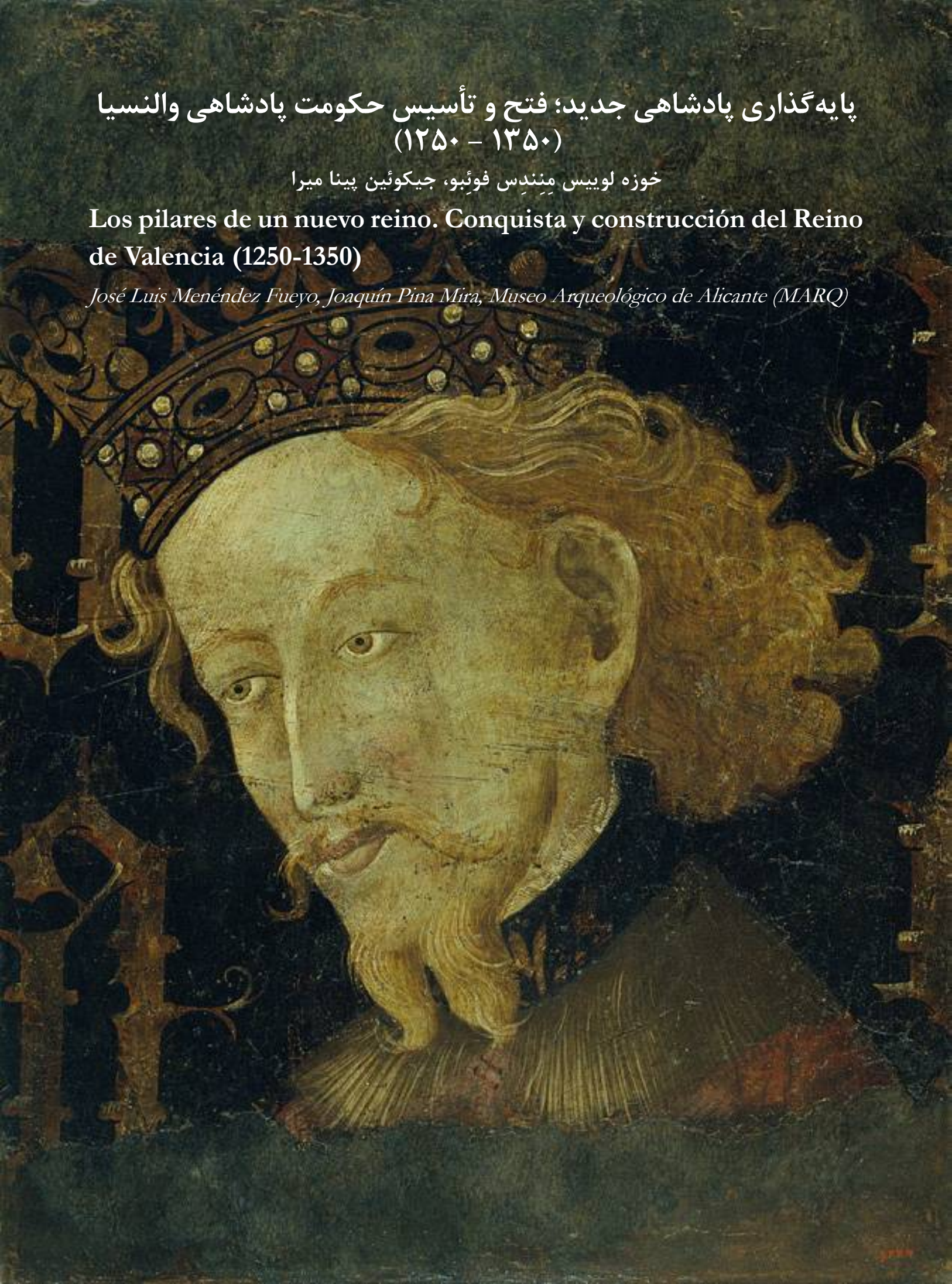


پایه‌گذاری پادشاهی جدید؛ فتح و تأسیس حکومت پادشاهی والنسیا (۱۲۵۰ - ۱۳۵۰)

خوزه لوییس مِنِندِس فوئِبو، جیکوئین پینا میرا

Los pilares de un nuevo reino. Conquista y construcción del Reino de Valencia (1250-1350)

José Luis Menéndez Fueyo, Joaquín Pina Mira, Museo Arqueológico de Alicante (MARQ)





پرترهٔ خایمه اول، پادشاه آراگون (۱۲۷۶ - ۱۲۱۳ میلادی)
نقاش: جیمی ماتئو
موزهٔ ملی هنر کاتالونیا (MNAC)
بارسلونا
سدهٔ شانزدم میلادی

نقشهٔ فتح و شکل‌گیری دِل رینو در والنسیا

در نهم اکتبر سال ۱۲۳۸ میلادی، خایمه اول پادشاه آراگون (۱۲۷۶ - ۱۲۱۳ میلادی) از طریق دروازهٔ بایتلا - پورتا د لا بواتلا (شهر اسلامی والنسیا در آن دوره) وارد این شهر شد و آن را فتح کرد. با محاصرهٔ شدید شهر و فرار زیان بن مردنیش، مدافعین این شهر، به همراه سایر مسلمانان به سمت شهر مورسیا، گریختند. فتح شهر ساراک که یکی از بزرگترین شهرهای شرقی سرزمین آندلس بود، نقطهٔ عطفی برای یک عملیات نظامی بزرگ محسوب می‌شد.

این سبک عملیات نظامی متشکل از سه جنگ پی‌درپی است و با فتح قلعه‌های شهر مورِیا (در استان کاستِیون) در سال ۱۲۳۲ میلادی و شهر بوریانا (در استان کاستِیون) در سال ۱۲۳۳ آغاز شد و با سقوط قلعهٔ بیار (در آلیکانته) توسط موسی الموراییت (یک فرماندهٔ عرب) در سال ۱۲۴۵ میلادی به پایان رسید. هدف استراتژی نظامی در آن دوره، فتح سرزمین‌های جنوبی پادشاهی آراگون با بهره‌گیری از حداقل نیرو در یک مدت مشخص و همچنین در دست‌گرفتن قدرت در آخرین پایگاه مسلمانان در این سرزمین‌ها بود. در واقع این مناطق، توسط فرماندهانی که ابوعبدالله محمد بن یوسف ابن هود المتوکل منصوب کرده بود، اشغال شده بودند. ابن هود المتوکل، یک رهبر شورشی آندلسی بود که در سال ۱۲۲۸ میلادی پس از شکست دادن موحدون در مورسیا به پیروزی رسید.



پارچ سفالی لعابدار به رنگ سبز تیره، کستل دِ آمبرا (پگو)، نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم میلادی، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

بقایای شهر ایفاچ در دامنهٔ کوه سنگی شهر کالپ
عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

دو اتفاق در آغاز تاریخ پادشاهی آلیکانته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نخست به فتح این شهر توسط خایمه اول بازمی‌گردد. پادشاه خایمه اوّل، با شکست وزیر ابوعبدالله محمد بن هودیل، معروف به الازراق، برای مدت پنج سال این شهر را به تصرف خود درآورد. پس از این اتفاق، برای مدتی طولانی‌تر نسبت به گذشته، شرایط آرام شد و جنگی در کار نبود تا آن که در سال ۱۲۷۶ میلادی، پادشاه خایمه اوّل در شهر آلکوی از الازراق شکست خورد. از آنجا که محل این جنگ در دره‌ای در شهر آلکوی بود، این واقعه به فاجعهٔ کانال (و یا درهٔ نبرد) معروف شد. در این میان، مرزهای جدیدی در جنوب و غرب برای سرزمین تحت سیطرهٔ پادشاهی آراگون مشخص شد که به شدت با منافع همسایهٔ آن، سرزمین کاستیا، در تضاد بود. پیش از این، در سال ۱۲۴۴ میلادی، نخستین معاهده میان این دو همسایه امضا شده بود که به معاهدهٔ آلمیزرا (اردوگاه میرا، آلیکانته) معروف بود. تغییر مداوم مرزها (مانند پیمان تورِیاس در سال ۱۳۰۴ میلادی و پیمان الچه در سال ۱۳۰۵ میلادی) تنش‌های بسیاری را در پی داشت. با گذشت زمان، این تنش‌ها باعث رویارویی نظامی میان پدرو اول کاستیا (۱۳۶۹ - ۱۳۵۰ میلادی) و پدروی چهارم آراگون (۱۳۸۷ - ۱۳۳۶ میلادی) بر سر منطقهٔ جنوبی آلیکانته شد. این رویارویی در تاریخ اسپانیا به جنگ بین دو پدرو معروف است (۱۳۶۵ - ۱۳۵۶ میلادی).

دومین اتفاق به گسترش قدرت فئودال‌ها در سرزمین‌های شرقی آندلس بازمی‌گردد. قدرت فئودالی به سرعت در شرق آندلس گسترش یافت و به همین دلیل وضع قوانین ارضی جدید ضرورت پیدا کرد. قوانین بر پایهٔ ساخت مسکن‌های جدید، اصلاحات بنیادی و احکام مربوط به صاحبان مسکن در آلیکانته وضع شد. پادشاه آراگون مصمم شد تا یک جریان مهاجرت اجباری راه بیاندازد. براساس این جریان، صاحبان مساکن (مسلمانان) به زور اسلحه و کاملا اجباری از خانه‌های خود رانده شده (۱۲۴۹ - ۱۲۴۸ میلادی) و مهاجران جدید، که مسیحی بودند و اکثرا از اهالی آراگون و کاتالونیا بودند، وارد خانه‌ها و سرزمین آن‌ها می‌شدند. در آن زمان قوانین مربوط به این جریان، در اسنادی به نام به صورت مکتوب درآمد که "کتاب‌های توزیع" نامیده می‌شوند.




CORONA DE ARAGÓN
CATÍ 1243
SANT MATEU 1237
VINAROZ 1241
BENICARLÓ 1236
ALBOCÁCER 1239
PEÑÍSCOLA 1251
CULLA 1244
CABANES 1245
ALCORA 1305
OROPESA DEL REY 1259
VILLAFAMÉS 1252
VIVER 1244
VILLAREAL 1274
CASTELLÓN 1252
BURRIANA 1248
LIRIA 1240
ONDA 1250
ONDA 1237
MURVIEDRO 1248
PATERNA 1237
TORRENT 1248
VALENCIA
CORONA DE CASTILLA
REINO DE VALENCIA
BUÑOL 1238
ALCIRA 1246 / 1249
CULLERA 1253
GANDÍA 1253
XÁTIVA 1250
ALBAIDA 1258
ONTENIENTE 1244
PLANES 1278
DENIA 1245
PEGO 1279 / 1285
JÁVEA 1304
PENÁGUILA 1276
TEULADA 1276
ALCOI 1256
FINESTRAT 1200
BIAR 1200
XIXONA 1267
PUBLA DE IFACH 1282 / 1297
ALTEA 1208
CASTALLA 1296
BENIDORM 1325
VILAJOIOSA 1300
TRATADO DE ALMIZRA 1244
PETRER 1304
ALICANTE 1252 /1307
ELCHE 1269
CAP DE L'ALJUP (Santa Pola) 1275
ORIHUELA 1265 1268 1271 1282 1308
GUARDAMAR 1307
TRATADO DE ELCHE 1305
FUNDACIONES JAIME I c. 1213-1276
FUNDACIONES PEDRO III c. 1276-1285
FUNDACIONES JAIME II c. 1291-1327



نقشهٔ پادشاهی والنسیا و شهرها و روستاهایی که پس از فتح مسیحیان در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم ایجاد شده است

سرستون کرنتی، دوموس لیئوریا دِ لا پوبلا دِ افاچ (کالپ). نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم میلادی، عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

دو واژهٔ "اخراج" و "اجماع دوباره"، نیاز شدید قدرت فئودال جدید به پرکردن خلاء جمعیتی در آن دوره را نشان می‌دهند. این خلاء جمعیتی، نتیجهٔ روند طولانی تسخیر نظامی و اخراج مسلمانان بود که به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و ارضی ضربه زد. در این جریان، مسلمانان دارایی‌ها و زمین‌های خود را به مهاجران جدید تحویل دادند و مهاجران نیز از آن پس زندگی خود را در محیطی که اساساً با محل پیشین زندگی‌شان متفاوت بود، آغاز کردند.

باستان‌شناسی فتح فئودال‌ها در شهر آلیکانته

اتفاقاتی که حول محور فتح و مهاجرت در قسمت پیشین مطرح شد، مربوط به بازهٔ زمانی سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۳۵۰ میلادی است. به نظر می‌رسد در آن دوران، پایه‌های شکل‌گیری پادشاهی والنسیا گذاشته شد. در واقع، پادشاهی والنسیا یک نظام جدید ارضی بود که در آوریل سال ۱۲۴۰ میلادی تحت حاکمیت فئودال‌ها به‌وجود آمد و تبدیل به ریشهٔ والنسیای امروزی شد. در اینجا، صحبت از "فتح" است؛ نه "بازپس‌گیری".

"بازپس‌گیری" واژهٔ غلطی است که در اصل در ادبیات دورهٔ پادشاهی فرانسه به وجود آمد و در دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ سدهٔ بیستم میلادی مورد استفاده قرار گرفت. ریشهٔ این واژه برگرفته از جریان پادشاهی آراگون و پادشاهی کاستیا به بازسازی سرزمین‌هایی از

شبه‌جزیرهٔ ایبری پرداختند که پادشاهی ویزیگوت در سال ۷۱۱ میلادی با حملهٔ مسلمانان آن را از دست داده بود. اصطلاح "بازپس‌گیری" در این جریان، با روی کار آمدن نسل جدیدی از مورخان و باستان‌شناسان قرون وسطایی، منسوخ شد. محققان جدید از بسیاری از منابع و مستندات باستانی استفاده کردند تا این جریان را با دقت علمی بیشتری ثبت کنند. آن‌ها از کلمهٔ فتح استفاده کردند و واژهٔ بازپس‌گیری از آن پس در این‌باره منسوخ شد؛ چراکه واژهٔ فتح برای گرفتن منطقه‌ای که از نظر سیاسی قبلاً هرگز جزو یک سرزمین نبوده، استفاده می‌شود.

در طول جریان فتح، نیروهای نظامی آراگون با مقاومت زیادی (از سوی مسلمانان) روبرو نشدند، زیرا آندلسی‌ها، از قدرت نظامی فئودال‌ها برخوردار نبودند. همچنین، نبود روحیهٔ نظامی چشمگیر در بین مسلمانان جوامع روستایی، به جریان فتح کمک زیادی کرد. جهاد در میان مسلمانان به معنای کوشش و تلاشی است که با ایجاد اتحاد، باعث عملکرد نظامی می‌شود، اما در آن زمان این روحیه در میان قبایل مسلمان آلیکانته وجود نداشت. اصطلاح "جهاد" تعریفی است که در سال‌های اخیر دربارهٔ جریان عقب‌نشینی آندلسی‌ها به کار رفته است. استفاده از این واژه، به آن دسته از مسلمانانی که در جریان فتح آراگون (یا همان جریان سقوط حکومت مسلمانان در آندلس) دفاع می‌کردند، امتیاز ویژه می‌دهد. شایان ذکر است که در بسیاری از مناطق اعراب سعی در کُند کردن روند عقب‌نشینی خود داشتند تا بدین‌وسیله بتوانند کورسویی از امید را برای حفظ الگوی اجتماعی و تولیدی خود نگه دارند، امّا این الگو دیگر در ورطهٔ نابودی کامل افتاده بود.

در حقیقت، چیزی که ارتش آراگون به دنبال آن بود، جامعهٔ مستحکم بود نه یک جامعهٔ نظامی. محفظه‌های تیرکمان‌های اعراب، سرنیزه‌ها، بریگانتینا (که زره‌ای بود که جنگجویان برای محافظت از بدن خود می‌پوشیدند) و آویزهای زینتی که در گردن اسب‌ها قرار می‌گرفتند از مواردی هستند که تعداد بسیار کمی از آن‌ها در قلعه‌ها و دژهای بی‌شمار آلیکانته از آن زمان بر جای مانده‌اند. در کنار این موارد، قیچی‌های باغبانی، داس‌ها، چاقوها و سایر اسباب و وسایل کشاورزی و خانگی نیز دیده می‌شود. از کنار هم قرار دادن این وسایل در قلعه‌های اعراب، می‌توان به این نتیجه رسید که آن‌ها پایگاه‌های مجهز و آماده‌ای در جنگ‌ها نداشتند.

بیشترین ذخایر فناوری و مهم مسلمانان آندلس در قلعه‌های محصوری قرار داشت تا از طریق آن‌ها بتوانند از سرزمین‌های تحت کنترل خود دفاع کنند. این قلعه‌ها، که به "قلعه‌های وحشت" معروف هستند، دیدگاه ما را درباره دفاع ضعیفی که مسلمانان آندلسی در برابر آراگونی‌ها در جریان فتح داشتند، تغییر می‌دهد. از ویژگی‌های بارز این قلعه‌های دفاعی می‌توان به دریچه‌هایی که بر روی دیوارهای بالای درهای ورودی تعبیه شده بود و برای پرتاب تیر، نیزه و توپ از آن‌ها استفاده می‌شد، اشاره کرد. قلعهٔ آمبرا (در روستای پِگو)، قلعهٔ پلانس و قلعه پرپوتِنت (در روستای لورچا) نمونه‌هایی از این قلعه‌ها هستند که در قسمت ورودی مجهز به سیستم‌های پیچیده‌اند. تمام این سیستم‌ها برای بالا بردن قابلیت بازدارندگی و دفاع از مردم در برابر تجاوزهای گستردهٔ خارجی طراحی شده بودند، اما فاقد ابتکار تهاجمی در میان مدت و بلند مدت برای مقابله با فئودال‌ها بودند.

این قلعه‌ها که برای شهرها و نه روستاها ساخته می‌شدند به طرح و نقشه‌ای که توسط متخصصانی در سطحی بالاتر از جوامع روستایی به‌منظور ایجاد امکاناتی بیشتر از توان رو به زوال فروانروایان سلسلهٔ هود طراحی شده بود نیاز داشتند. کما این‌که رودررویی در نبرد آنیشا در سال ۱۲۳۷ میلادی در اِل پویگ والنسیا، آخرین دفاع نظامی فروانروایان هود بود و یک سال پس از آن شهر والنسیا سقوط کرده و به دست سپاهیان پادشاهی آراگون افتاد.

همزمان با فتح والنسیا، مهاجران مسیحی که از آراگون و کاتالونیا آمده بودند در مناطقی که به دلیل سرکوب نظامی تقریباً خالی از جمعیت بومی شده بود ساکن شدند. حضور آن‌ها روند اوضاع را به‌طور کامل تغییر داد. فتح والنسیا موجب یک تغییر اساسی ناگهانی و شدید شد. البته نباید از این واقعیت غافل شد که هدف فاتحان، بسیج مهاجرانی بود که مایل به ساکن‌شدن در آن منطقه بودند. همچنین آن‌ها می‌خواستند نظم اجتماعی موردنظر خود را از طریق ایجاد شبکه‌ای جدید از شهرک‌ها و تحولات زراعی اجرا کنند. همه این اقدامات به شکلی بنیادین فضای زیستی حاکم بر منطقه را متحول کرد.

با این حال، در ابتدا اسناد موجود و مطالعات باستان‌شناسی نشان می‌داد که نفوذ مسیحیت در فضاهای شهری و روستایی اندک بود. در آن زمان جوامع محلی اندلسی همچنان قدرتمند بودند و علاوه بر این، از گوشه و کنار صدای شورش‌هایی در داخل سرزمین آلیکانته به گوش می‌رسید. این مناطق شورشی که در کوهستان‌های آلیکانته قرار داشتند، توانستند استقلال خود را تا سال ۱۲۵۸ میلادی و سلطهٔ فئودال‌ها حفظ کنند.

استحکامات ساخته‌شده توسط فرماندهٔ شورشی ابوعبدالله محمد بن هودیل اگرچه موجب پیروزی نشد؛ اما جبهه‌ای را در برابر قدرت زمین‌داران ایجاد کرد. این همان چیزی بود که در آن زمان به عنوان «جنگ صلیبی دائمی / پایدار» شناخته شد. در آن زمان کل سرزمین‌های منطقه به بستری برای جنگی استراتژیک و عملیات‌های بدون خونریزی تبدیل شد. به عنوان مثال بر اساس پیمان‌های آلکالا و یا پوئِت که تنها اسنادی هستند که امروز در دست داریم، ابوعبدالله سعی داشت تا در سال ۱۲۴۵ میلادی به آلفونسوی آراگون این‌گونه القا کند که به راحتی و بدون این‌که حتی جان یکی از سربازان پادشاه به خطر بیافتد تسلیم خواهد شد؛ امّا در حقیقت این حقه‌ای برنامه‌ریزی شده برای خریدن زمان و متحد کردن اعراب و همچنین راضی کردن رهبران قبیله‌ای برای ایجاد مقاومتی سازمان‌یافته در برابر پادشاهی بود.



کاسهٔ سفالی لعابدار با نقوش هندسی
پوبلا دِ ایفاچ، (کالپ)
نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم میلادی
عکس از آرشیو موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

باستان‌شناسی دوران استعمار فئودال‌ها در آلیکانته

نخستین مشکلی که پادشاهی اسپانیا پس از بازپس‌گیری مناطق تحت کنترل اعراب با آن روبرو شد روش استفاده از استحکامات متعدد دورهٔ اسلامی بود. ظاهراً معقول‌ترین کار، تبدیل پایگاه‌های نظامی آندلسی به قلاع مسیحی بود. بدین‌وسیله این مراکز نظامی از حالت یک پناهگاه بیرون آمده و به ابزاری در دست فئودال‌ها تبدیل شدند. قلعه‌ها استحکاماتی بودند که گروهی از افراد مسلح در آن‌جا احکام مجازات را اجرا می‌کردند و همچنین از آن‌جا کشاورزان مسلمان را تحت کنترل خود قرار می‌دادند. این افراد مسلح اکثراً از نیروهای مسیحی تحت امر دریاسالار کارروس بودند که پس از تصرف والنسیا در سال ۱۲۳۸ میلادی و فتح شاتیوا در سال ۱۲۴۴ میلادی در جنوب اسپانیا مستقر شدند. این نیروها از شبه نظامیان تحت امر پادشاه شکل می‌گرفتند و در ازای حضور دائمی در آن سرزمین وظیفهٔ دفاع از تاج‌وتخت در برابر دشمنان را بر عهده داشتند. از جمله این استحکامات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: قلعهٔ مکالپ که تحت امر پره مارتینز دِ پریشولو در سال ۱۲۵۷ میلادی آغاز به کار کرد، قلعهٔ کاستایا که در سال ۱۲۵۹ به‌وسیلهٔ گارسیا پره دویو تأسیس شد، قلعهٔ خیخونا که در سال ۱۲۶۸ میلادی توسط پلگری بالدووی کار خود را آغاز کرد و در نهایت قلعهٔ تاربنا که در سال ۱۲۷۷ با فرماندهی پره دِ سانت اولیوا شکل گرفت.

دورهٔ فتح و بازپس‌گیری سرزمین‌های اسپانیا از اعراب جای خود را به مرحله‌ای از استعمار فئودال‌ها می‌دهد که در نهایت به



بشقاب سفالی منقوش
سولار دل سوتانیلو
قرون وسطی، ۱۵۰۰-۱۴۶۵ میلادی
شماره اثر ۱۱۳۱۹

تغییر شدید منطقهٔ آلیکانته به دست حاکمانی چون خایمه اوّل (۱۲۱۳ تا ۱۲۷۶ میلادی)، پدرو سوم (۱۲۷۶ تا ۱۲۸۵ میلادی) و خایمه دوّم (۱۲۹۱ تا ۱۳۲۷ میلادی) انجامید. بررسی فرایند فتوحات نظامی پادشاهی اسپانیا بدون کمک فئودال‌ها به استعمارگری ممکن نبود. اگر این فتوحات تنها با هدف گرفتن غنائم، غارت و استثمار آندلسی‌ها انجام شده بود، تحمیل حاکمیت فئودالی مشکل‌ساز می‌شد. اما کاهش محسوس جمعیت بومی، همراه با ساکن‌شدن خانواده‌های نظامیان و مهاجران شرکت‌کننده در فتوحات و همچنین بخشیدن زمین و کمک‌های بی‌شمار به آن‌ها در اواسط سدهٔ سیزدهم میلادی از دلایل اصلی قدرت گرفتن فئودال‌ها در این منطقه بودند.

آثار و شواهد مادی آن دوره که با اواخر خلافت موحدون متفاوت است با استفاده از لایه‌نگاری و یافته‌های به‌دست‌آمده در کاوش‌های قلعه آمبرا در شهر پگو برای ما مشخص شدند. تا امروز آمبرا تنها مکانی است که امکان شناسایی این نوع آثار در آن وجود دارد. این آثار شامل سفال‌های تولیدشده در منطقهٔ کاتالونیا هستند که مهاجران پس از فتح منطقهٔ والنسیا به همراه آورده و از آن استفاده می‌کردند. این سفال‌ها از نوع سفال‌های خاکستری با لعاب سفید و سبز تیرهٔ براق هستند. سفال‌های آمبرا تفاوت محسوسی با آثار به‌جامانده از اواخر دورهٔ حکومت اعراب بر منطقه دارند. به عنوان مثال، پارچ‌ها که منحصراً برای مصرف مشروبات استفاده می‌شدند بهترین نمونهٔ ظهور تولیدات جدید در راستای نیازهای جامعهٔ فئودال‌ها هستند. علاوه بر این، قابلمه‌ها، بشقاب‌ها و انواع کاسه‌ها هم جزو تولیدات آن دوره بودند. همچنین برخی از تولیدات مانند چراغ‌های نفتی و روغنی همچنان مورد استفاده قرار می‌گرفتند و برخی دیگر مانند کاسه‌ها و کوزه‌ها دچار تغییراتی نسبت به دورهٔ حکومت اعراب شدند.

بررسی مجموعه سفال‌های آمبرا نشان می‌دهد که کارگاه‌های سفالگری دورهٔ خلافت موحدون از سطح فنی لازم برخوردار بودند اما حکومت فئودال‌ها منجر به نابودی همه آن‌ها شدند. هرچند هنوز وجود یا عدم وجود کارگاه‌های سفالگری عربی پس از فتح منطقه به‌دست پادشاهی اسپانیا تأیید نشده، اما از هیچ‌یک از آن‌هایی که در دورهٔ خلافت موحدون شناخته شده بودند اثری باقی نمانده است. علاوه بر این، توزیع خودسرانهٔ زمین‌ها به همراه سقوط بازارهای سنتی، فرار جمعیتی و مهاجرت‌های اجباری، انحلال صنعت سفال‌گری دورهٔ اسلامی را در پی داشتند. در واقع از این صنعت تنها عنصر انسانی، دانش و میراث فنی آن به جای ماند.

ویژگی‌های باستان‌شناختی شهرهای حاشیه‌ای، شهر ایفاج

همراه با ظهور این تولیدات جدید، تجلی مادی استعمار فئودالی را می‌توان در شهرهای حاشیه‌ای که از اواخر سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم میلادی ساخته شده‌اند، مشاهده کرد. این شهرها ابزارهایی کلیدی در دست یک پادشاهی فئودالی با ویژگی‌های مدیترانه بودند.

پس از سرکوب همه تلاش‌های شورشیان، نوبت به ساختن پایه‌های یک کشور مستحکم و نیرومند رسید که در آن یک قدرت نظامی مقتدر با توزیع زمین و امتیازات در بین اشراف به‌منظور ایجاد موازنه قدرت همراه شد. در این سرزمین، عملاً کل ساحل به اربابانی همچون دریاسالار انراجِر دِ لائورا و برناردو دِ ساررِیا واگذار شد تا دولت و قدرت را تحت‌سیطرهٔ خود درآورند. آن‌ها با ایجاد یک الگوی جمعیتی متفاوت مردم مسلمان و مسیحی را سامان داده و آن سرزمین‌ها را به شیوه‌ای مورد بهره‌برداری و درآمدزایی قرار دادند که تا آن زمان هرگز دیده نشده بود.

با این تحولات، ساخت هسته‌های شهری جدید به اصلی‌ترین عنصر ساختار ارضی جدید فئودالی تبدیل شد. این هسته‌های شهری می‌بایست پذیرای تعداد زیادی از آوارگانی باشد که از همهٔ نقاط پادشاهی آمده بودند. این هسته‌های شهری معمولاً با ساختاری همچون روستاها، نظمی کم‌وبیش هندسی داشته و دارای استحکاماتی بودند که با معیارهای هندسی سخت و معمولاً مستحکم ساخته می‌شدند. اهمیت این هسته‌های شهری، که به آن‌ها شهرهای حاشیه‌ای می‌گفتند، در این واقعیت نهفته است که تقریباً تمام آن‌هایی که در اواخر سدهٔ سیزدهم و نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم میلادی ساخته شدند، امروزه تبدیل به مناطق شهری پیشرفته‌ای شده‌اند که در آن زندگی می‌کنیم.

تنها یک مورد شهر حاشیه‌ای به‌صورت استثنا وجود دارد که به یک شهر امروزی تبدیل نشده و آن هم شهر ایفاج است که در دامنهٔ صخرهٔ باستانی ایفاج واقع شده است. از سال ۲۰۰۵ میلادی ویژگی‌های باستانی این منطقه توسط موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته و با همکاری شهرداری کالپ و سازمان زیرساخت‌ها و محیط‌زیست دولت محلی والنسیا در حال بررسی است. نتایج این تحقیقات به ما اجازه می‌دهد تا بسیاری از تئوری‌ها و دیدگاه‌های موجود در رابطه با دوران فتح اسپانیا توسط اعراب و استعمار زمین‌داران را تأیید یا اصلاح کنیم.

در حال حاضر هیچ پروژهٔ باستان‌شناسی در والنسیا وجود ندارد که مانند تحقیقات مربوط به شهر قرون وسطایی ایفاج، به بررسی این دورهٔ تاریخی بپردازد. تقریباً تمام شهرهای امروزی ما در یک دورهٔ زمانی همزمان با ایفاج تأسیس شده‌اند. از نزدیک‌ترین شهرها مانند دِنیه، پِگو، خاوه‌آ، تئولادا و کایوسا دِ اِنساریا گرفته تا ویِیاخویوسا و بِنیدورم، همه از هسته‌های شهری مسیحی بنا شده در سدهٔ سیزدهم و چهاردهم میلادی هستند. ایفاج تنها شهری است که بر روی ویرانه‌های آن تمدن مدرن امروزی بنا نشده است. گنجینهٔ آثار به‌جامانده از ایفاج آن را به فرصتی بی‌نظیر برای مطالعه و تحقیقات تبدیل کرده است.

علاوه بر این، ایفاج به‌واسطهٔ داشتن یک محوطهٔ محصور و دیوارکشی‌شده دارای اهمیت است. حدود ۱۰۰۰ متر از دیوارهای آن باقی مانده است. در حال حاضر بخش شمالی آن که دیواری به طول حدود ۴۰۰ متر دارد وضعیت بهتری دارد. این محوطهٔ باستانی دارای ۸ برج با ارتفاعی بیش از ۶ متر است. بر روی سطح این شهر باستانی مقادیر زیادی سکهٔ تاریخی به‌دست‌آمد که مربوط به اواخر سدهٔ سیزدهم و دهه‌های اول سدهٔ چهاردهم میلادی هستند. این بازهٔ زمانی مطابق با آخرین سال‌های زندگی دریادار راجر دِ لائورا است که از سال ۱۲۹۷ میلادی حاکم ایفاج بود. همچنین در آن دوره سائورینا دِانِتنزا، همسر دوّم وی، به دلیل خردسالی فرزندانش مقام ولیعهدی را به عهده داشت و تا زمان مرگش یعنی سال ۱۳۲۵ میلادی عنوان ملکه را دارا بود. تحت حکومت او، دیوارها و ساختمان‌های اصلی شهر تکمیل شدند. مانند ساختمان شمارهٔ ۶ که دارای دو طبقه با بنایی چشمگیر با ستون‌های سنگی و مساحتی در حدود ۶ × ۲۰ متر بود و از آن به عنوان مقر حکومت حاکم ایفاج بر مردم استفاده می‌شد. به‌نظر می‌رسد از طبقهٔ زیرین برای کنترل ورود و خروج، استراحت سربازان و کارهای خانگی استفاده می‌کردند. در این طبقه یک نیمکت، یک منقل و یک حوضچهٔ سنگی به همراه یک ظرف سفالی شکسته کشف شده است. علاوه بر آن شواهدی از وجود یک اجاق و تکه‌هایی از یک خمرهٔ سفالی بزرگ در طبقهٔ اول به دست آمده است. طبقهٔ فوقانی که یک ورودی مستقل از طبقهٔ همکف دارد، با آجر کف‌پوش شده است. اتاق طبقهٔ بالا حداقل چهار پنجره داشته که طرح کلی آن‌ها به‌واسطهٔ یافته‌های باستان‌شناسی سال‌های اخیر برای ما مشخص شده است.

این یافته‌ها به ما نشان می‌دهد که پنجره‌های این طبقه دارای تزیینات و قوس‌های نیم دایره‌ای بوده‌اند. در کاوش‌های سال ۲۰۱۶ میلادی یک سرستون و پاکار و همچنین یک ستون کوچک سنگی و قسمت‌هایی از لبهٔ یکی از پنجره‌ها کشف شد. بدون شک، کشف این

سرستون یکی از بزرگترین یافته‌های شهر ایفاچ است. این سرستون به‌صورت چهار وجهی ساخته شده و دارای پایه‌ای مانند درخت نخل است و قسمت مرکزی آن با مجموعه‌ای از قوس‌های نوک تیز تزیین شده است. همچنین در هر یک از چهار سمت آن یک گل ۱۲ پر حک شده است. از پاکار به عنوان پایه‌ای برای قوس‌های بالایی استفاده می‌شد. این قطعه هرمی‌شکل بوده و سه طرف آن با نقوش گیاهی تزیین شده است. مشابه این نوع سرستون‌های نخلی‌شکل (کورنتی) در این استان وجود ندارد؛ امّا در معماری دوران گوتیک والنسیا بسیار معمول بوده است. علاوه بر این در ایوان‌ها و سازه‌های کاتالونیا علی‌الخصوص در محلهٔ گوتیک بارسلونا و کلیسای جامع خیرونا می‌توان نمونه‌هایی از این سرستون‌های نخلی‌شکل (کورنتی) را مشاهده کرد.

این ساختمان به همراه هفت بنای دیگر در خیابان بزرگی به نام پومریو قرار داشتند که عرض آن در حدود ۶.۳ متر بود و عبور آسان مردم و تجهیزات دفاعی از آن امکان‌پذیر بود. این جاده قسمتی از ساختار ورود به شهر است که می‌توان از آن به‌عنوان پیچیده‌ترین و چشمگیرترین بخش کشف‌شده در ایفاچ یاد کرد. ورود به شهر از طریق سه در، با جهت شرقی - غربی میسر بود که دو در اوّل به‌وسیلهٔ یک راهروی سرپوشیده به یکدیگر مرتبط بوده و پس از آن‌ها می‌بایست از اتاقی مستطیل‌شکل عبور کرد و به در سوّم و نهایتاً خیابان اصلی شهر رسید. سیستم ورودی ایفاچ نشان‌دهندهٔ ساختاری از پیش طراحی شده است که به‌صورت مرحله به مرحله تا اواسط سدهٔ چهاردهم میلادی کامل شد.

اما ورودی شهر و درهای متعدد و غیرقابل نفوذ آن بیش از همه بیان‌کنندهٔ ویژگی‌های دفاعی و نظامی تمام مجموعهٔ شهر است و به‌صورت غیرمستقیم نشان از وجود حکومتی قدرتمند در آن‌جا دارد. بدون شک شرایطی چون قرار داشتن شهر در ساحل، که به‌عنوان مرز پادشاهی جدید شناخته می‌شد، و همچنین پشت سرگذاشتن شورش‌های مُدَجّن‌های مراکشی و مهمتر از همه، حملات نصری‌ها از سمت پادشاهی غرناطه /گرانادا در سال ۱۳۰۴ میلادی در ساختار دفاعی شهر نقشی تعیین‌کننده داشتند.

اما اهمیت آثار کاوش‌شده در ایفاچ تنها به معماری نظامی محدود نمی‌شود. کاوش‌های انجام‌شده بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳ میلادی بر روی بقایای یک کلیسای بزرگ قرون وسطایی نشان داد که این یکی از قدیمی‌ترین بناهای مذهبی منطقه است. از آنجا که دیوارهای آن بر روی باروهای شهر قرار گرفته‌اند محققان به ساخت آن پس از شکل‌گیری ایفاچ و تاریخ احداث آن پی بردند. همچنین قدمت این کلیسا از بررسی قبور اطراف بنا که به بازهٔ زمانی بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۰ میلادی بازمی‌گردند تعیین شده است. در نیایشگاه کلیسا یک سکهٔ نقره متعلق به زمان سلطنت آلفونس چهارم با قدمتی بین سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۶ میلادی کشف شد که این بنا را به یکی از جنوبی‌ترین معابد گوتیک در پادشاهی والنسیا تبدیل می‌کند. این شواهد تاریخ ساخت بنا را در نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم میلادی، زیرنظر مارگاریتا دِ لائوریا، ملکهٔ ایفاچ، و بین سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۴۴ میلادی نشان می‌دهد.

کلیسای بزرگ ایفاچ با ۲ تا ۳ متر ارتفاع در زمینی مستطیل‌شکل به طول ۲۵ متر و عرض ۱۴ متر احداث‌شده که حدود ۴۰۰ مترمربع مساحت دارد. ساختمان کلیسا دارای یک شبستان مرکزی و دو نیایشگاه در دو سمت است که فضای داخلی آن ۳/۷۵× ۷/۸۳ متر و در حدود ۱۸ مترمربع مساحت دارد.

یکی دیگر از مواردی که به اعتقاد ما ایفاچ را به دریچه‌ای برای رسیدن به مسیری جدید در باستان‌شناسی تبدیل می‌کند گورستان قرون وسطایی واقع در مقابل ساختمان کلیسا است. بررسی بقایای گورستان ایفاچ یکی از ملزومات اساسی برای مطالعهٔ این شهر است. می‌دانیم که ساکنان ایفاچ سازندگان این شهر بودند؛ بر همین اساس، بخش زیادی از سایش استخوان‌ها و آرتروزهای ثبت‌شده در بیش از ۸۰ جسد این گورستان، بر اثر کار عملی زیاد و طولانی‌مدت ایجاد شده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این اجساد متعلق به کارگرانی بوده که در ساخت این بناها مشارکت داشتند.

نشانه‌ای از پادشاهی جدید، تولید سفال در والنسیا

به موازات روند فتح و به دنبال آن استعمار پادشاهی جدید، سفال والنسیایی تولید شده در کارگاه‌های سفالگری پاترنا، شاخصی برای تشخیص قدمت کشفیات محوطه‌های باستانی والنسیا هستند.

در قرون وسطی، این کارگاه‌ها پیشرو یک سبک سفالگری جدید شدند که علاوه بر روش‌های سنتی از عناصر فرهنگ اسلامی و میراث سفالگری اندلس بهره می‌برد و به پایه‌ای موفق برای صنعت تولید تبدیل شد و اکنون به عنوان سمبلی برای حاکمیت جدید منطقه شناخته می‌شود. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، فرهنگ مسیحیت در این دوره با فرم‌های جدید ظروف سفالی مانند ظروف مربوط به تهیهٔ غذا، قابلمه، پارچ و بشقاب همراه بود. بنابراین مصرف‌کنندگان جدید این محصولات مسیحیانی بودند که در سرزمین‌های تازه فتح‌شدهٔ پادشاهی جدید والنسیا ساکن شدند.

در کارگاه‌های پاترنا سفال‌هایی به رنگ سبز و بنفش با نقوش گیاهی، انسانی و علایم و نشانه‌ها تولید می‌شد. در کنار این نوع محصولات، سفال‌هایی به رنگ‌های آبی، لاجوردی و طلایی با نقوش گوناگونی مانند نشان پادشاهی والنسیا تولید شده و روانهٔ بازارهای محلی می‌شد. این بازارهای خرده‌فروشی تحت کنترل دستفروشان و فروشندگانی بود که در کنار سفال، دیگر محصولات موردنیاز مردم را نیز عرضه می‌کردند.

در کارگاه‌های پاترنا، علاوه بر سفال‌های منقوش، مجموعه‌ای از سفال‌های بدون لعاب مانند خمره، تشت، کوزه و سایر ظروف مخصوص ذخیره و حمل‌ونقل مواد غذایی تولید و توزیع می‌شد. مجموعهٔ خاص این تولیدات در کلیسای سانتا ماریا در شهر آلیکانته

کشف شد که از آن‌ها به عنوان تزیینات طاق‌های گوتیک کلیسا استفاده کردند.

با این وجود، سفال‌های والنسیا به بازارهای داخلی این منطقه محدود نبود؛ بلکه به سراسر اروپا و حتی به سواحل شرقی دریای مدیترانه نیز ارسال می‌شدند. این مسئله آن‌ها را به یکی از مهمترین محصولات تجاری والنسیا تبدیل کرد و موجب رونق و توسعه بندرهای آلیکانته و والنسیا به‌عنوان دروازه‌هایی برای ورود آزاد محصولات، مواد اولیه، تجهیزات و حتی ایده‌های نو شد.

این تجارت آزاد و دائمی محصولات در طول سال‌های زیادی از سدهٔ پانزدهم میلادی امکان دسترسی به تولیدات سفالی سایر مناطق را نیز فراهم کرد. این تولیدات که اکثر آن‌ها ساخت کارگاه‌های لیگوریا، توسکانی و امیلیا-رومانیا در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا بودند با نقوش متنوع و رنگ‌های جذاب در بین طبقات حاکم پادشاهی والنسیا محبوبیت پیدا کردند. بنابراین می‌توان مشاهده کرد که در منطقهٔ تازه فتح‌شدهٔ والنسیا تحت‌تأثیر ساکنان جدید و قدیم، به‌تدریج یک حکومت جدید با ویژگی‌های خاص فرهنگی پایه‌ریزی شد که امروزه جامعه و مردم با آن شناخته می‌شوند.

کتاب‌شناسی

Burns, Robert, I.
1988 "The Crusade against Al-Azraq: A Thirteenth-Century Mudejar Revolt in International Perspective", *The American Historical Review* Vol. 93, No. 1 (Feb., 1988), pp. 80-106.

Guichard, P.
2001 *Al-Andalus frente a la conquista cristiana*, Biblioteca Nueva, Universitat de València, Valencia.

Guinot Rodríguez, E.
2012 *Los valencianos de tiempos de Jaime I*, Tirant Humanidades, Valencia.

Lerma Alegría, V. and A. Badía Capilla
1992 La loza gótico-mudéjar en la ciudad de Valencia, Ministerio de Cultura, Valencia.

Martí Oltra, J.; J. Pascual Pacheco and L. Roca Traver
2007 "Entre el know how y el mercado. El horizonte cerámico de la colonización feudal en el territorio valenciano", *La cerámica en entornos urbanos y rurales en el mediterráneo medieval*, (Ceuta), pp. 79-158.

Menéndez Fueyo, J. L.
2012 "La cerámica medieval de la Basílica de Santa María de Alicante. Arqueología, arquitectura y cerámica de una excavación arqueológica insólita en España", *Archaeological Reports International Series* 2872, Oxford University, Oxford.

2018 *Los pilares del Reino. El capitel gótico de la pobla medieval de Ifach*, Diputación de Alicante-Museo Arqueológico de Alicante, Alicante.

2018 "La Pobla de Ifach. 10 años de arqueología medieval en el Peñón de Ifach (2005-2015)", *Serie Excavaciones Arqueológicas* nº 8, Diputación de Alicante – Museo Arqueologico de Alicante, Alicante.

Mesquida García, M.
2001 "Las ollerías de Paterna. Tecnología y producción". *Siglos* XII y XIII, (dir.), Ayuntamiento de Paterna, Valencia.

Torró Abad, J.
2012 "La conquista del Reino de Valencia". *Un proceso de colonización medieval desde la arqueología del territorio*, Eiroa Rodríguez, J.A., (ed.), La conquista de al-Andalus en el siglo XIII, (Murcia), pp. 9-40.

سکّه در قلمروی استان آلیکانته

خولیو خ. رامون سانچز

La Moneda en el Territorio de la Actual Provincia de Alicante

Julio J. Ramon Sanchez





سکّه در طول سلطنت لیدیه و در شهرهای یونانیِ ساحل فعلی ترکیه، احتمالاً در سدهٔ ۷ پیش‌ازمیلاد در غرب به وجود آمد. پس از آن زمان، حکومت‌ها دارای نظام پولی منحصر به خود با سکّه‌هایی با ارزش‌ها و واحدهای متفاوت شدند و به‌عنوان نمادی از قدرت به ضرب سکه پرداختند. در ادامه نیز با ترکیب متن و تصویر در طراحی سکّه‌ها این امکان را فراهم کردند که بتوانند پیامی خاص را ارسال و منتشر کنند، چراکه سکّه به دلیل دست‌به‌دست شدن بسیار در طول مدت زمان طولانی، بهترین ابزار برای انتقال پیام است.

استفاده از سکّه به تدریج گسترش یافت و اگرچه در ابتدا برای تأمین نیازهای مالی دولت (هزینهٔ پروژه‌های عمومی، حفظ ارتش یا اخذ مالیات) مورد استفاده قرار گرفت، اما استفاده از آن در معاملات و فعالیت‌های تجاری نیز افزایش یافت، زیرا این شی فلزی برخلاف سایر ابزارهای مبادلاتی مانند فلزات خام یا جواهرات به راحتی قابل حمل و شمارش بوده و با توجه به این‌که ارزش آن توسط یک قدرت دولتی تأمین می‌شد به اثبات وزن و ارزش مداوم آن نیازی نبود.

در کنتستانی، نام منطقه‌ای که استان آلیکانتهٔ فعلی در دورهٔ ایبریایی در آن قرار داشت (تقسیم‌بندی اداری - استانی اسپانیا مربوط به سال ۱۸۳۳ میلادی است)، نخستین سکّه‌های قابل استناد مربوط به شهرهای یونانی و پونی هستند. اگرچه در این منطقه سکّه‌هایی از سدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد یافت شده، اما با اطلاعاتی که در حال حاضر در اختیار داریم، این سکّه‌ها از سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد وارد این منطقه شدند.

نخستین سکّه‌ها توسط دریانوردان و تجاری که از دریای مدیترانه عبور می‌کردند دست‌به‌دست می‌شدند و همین امر انتشار این سکّه‌ها را در سواحل مدیترانه تسهیل کرد. شهرهایی مانند ماسالیا (مارسی) و اِمپوریون (اِمپوریس، خیرونا) بنادر غربی مدیترانه سکّه‌های فراوانی را ضرب کردند.

در ابتدا، ارزش سکّه‌ها، بیشتر بر اساس وزن آن‌ها سنجیده می‌شد نه بر اساس ارزش واقعی آن. این نتایج بر اساس مقادیر زیاد نقره که در کنار سکه‌ها قرار داشتند قابل تعمیم است. در همین رابطه، بارزترین مثال گنج مونتگو (دِنیا) است که حاوی شانزده سکّه به وزن ۷۱.۶ گرم، یک کیلوگرم نقرهٔ ذوب‌شده به شکل شمش و اشیاء نقره به وزن ۱۰۸ گرم است.

در هر صورت، در سده‌های چهارم و سوم پیش‌ازمیلاد، سکّه‌هایی که در سرزمین ما در گردش بودند، عمدتاً در درون‌بوم‌های ساحلی و برخی از شهرهای داخلی قلمرو اصلی، چهار درهم، درهم، استاتر و اُبول نقره و واحدهای کوچک نقره‌ای، مفرغی و مسی بودند که در شهرهای یونان و پونی ضرب می‌شدند.

به‌رغم استفادهٔ اندک از این سکه‌ها، گردش این سکّه‌ها موجب شناخت و فهم مزایای استفاده از آن‌ها شد. این سکّه‌ها به‌تدریج ارزش خود را به‌عنوان فلز خام با وزن خاص از دست دادند. اگرچه در ابتدا نمونه‌های یافت‌شده از جنس نقره بودند، اما از ربع آخر سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد نمونه‌های دیگری از مفرغ نیز یافت شد که متعلق به اِبوسوس (ایبیسا)، نئاپولیس (ناپل)، سیراکیوز و کارتاژ بودند که بر اساس محتوای نقرهٔ آن‌ها سنجیده نمی‌شدند، بلکه به عنوان سکهٔ محض ارزش‌گذاری شدند.

استفاده از سکّه در کنتستانی به دلایل نظامی، پرداخت، فروش و خرید کالا و مالیات‌های تحمیل شده و همچنین به خاطر جابه‌جایی نیروهای نظامی به‌دلیل حضور مداوم کارتاژها از ۲۳۷ پیش‌ازمیلاد و گسترش جنگ دوم پونی (۲۰۱ - ۲۱۸ پیش‌ازمیلاد) بود. کارتاژها و رومیان و متّحدین آن‌ها از سکّهٔ نقره و مفرغ برای تأمین مالی ارتش خود استفاده می‌کردند.

کارتاژها در معادنی در شبه‌جزیرهٔ ایبری، شِکِل‌هایی از نقره و سکّه‌هایی از مفرغ و مس ضرب می‌کردند. در آلیکانته استفاده از سکّه‌های مفرغی و مسی بیشتر هستند، سکه‌هایی با ارزش‌های کمتر برای معاملات کوچک که نشان می‌دهد به‌طور روزانه از آن‌ها استفاده می‌شد و به‌طور قابل توجهی در حال گسترش هستند.

ارتش روم از درهم، کوادریگاتوس یا دو درهم، دیناریوس و تقلیدهای ایبریایی از درهم‌های امپوریویی از جنس نقره و مس و تقسیمات آن از جنس مفرغ که اساساً در اِمپوریون، رم و آرسه (ساگونتو) ضرب می‌شدند، استفاده می‌کرد.

در سال ۲۰۶ پیش‌ازمیلاد که روم پیروز جنگ دوم پونی بود، کارتاژها را از شبه‌جزیرهٔ ایبری بیرون راند و کنتستانی را ضمیمهٔ یک استان رومیایی به نام هیسپانیا کرد.

در اوایل سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد تعداد زیادی سکّه در کنتستانی به گردش درآمد، اما پس از قیام ایبریایی‌ها علیه روم و شورش کاتوی بزرگ که در سال ۱۹۵ پیش‌ازمیلاد خاموش شد، روم بخشی از سکهٔ در گردش خود را ضبط کرد و استفاده از آن را تا اواسط سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد کاهش داد. پس از آن چندین ضرابخانه در شهرهای دو استان هیسپانیا (سیتِریور و اولتِریور) سکّه‌هایی با متون ایبریایی، لاتینی و پونی ضرب کردند. دیناریوس‌هایی از نقره و واحدها و مشتقات آن را از مفرغ و مس نیز ضرب کردند که معادل سیستم پولی رومیایی بود.

مقدار سکّه‌های ضرب‌شده توسط این ضرابخانه‌ها، باعث استفادهٔ بیشتر از سکّه‌های مفرغی و مسی شد که برای مبادلات روزمرّه، پرداخت مالیات و تأمین مالی فتوحات روم ضروری بودند. این فعّالیت‌ها استفاده از سکّه را در سدهٔ دوم پیش‌ازمیلاد رونق بخشیدند. دورهٔ پایان ضرب سکّه‌های بومیِ شبه‌جزیرهٔ ایبری در طول ربع آخر سدهٔ دوم و ربع اول سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد به‌وقوع پیوست. سکّهٔ نقرهٔ در گردش اساساً مرکّب از دیناریوس رومیایی و به مقداری کمتر دیناریوس ایبریایی و سلتی - ایبریایی بود.

در چرخهٔ پولی سکه‌های مفرغی و مسی در کنتستانی سکّه‌های ضرب‌شدهٔ روم و سایتابی (شاتیوا)، آرسه (ساگونتو) و بالِنتیا (بالنسیا) در کنار سکّه‌های شهرهای دیگر ایبریایی و سلتی - ایبریایی که

تقریباً همهٔ آن‌ها شهرهای استان‌های سیتِریور هستند، دیده می‌شود. همچنین به‌ویژه در نوار ساحلی حضور سکّه‌های ضرابخانه‌های اِبوسوس (ایبیسا) نیز قابل توجه بود. سایتابی (شاتیوا) تنها شهر کنتستانیایی بود که سکّه ضرب کرد.

جنگ‌های سِرتوریو (۸۲ - ۷۲ میلادی) که بخشی از آن‌ها در شبه‌جزیرهٔ ایبریا اتفاق افتاد، آخرین دورهٔ شکوه و جلال سکهٔ ایبریایی و سلتی - ایبریایی است. زمانی که این نبردهای سِتوریو بر دنیای بومی درّهٔ اِبرو احاطه می‌یابند و از سکه‌زنی خود به تأمین نیازهای مالی جنگ می‌پردازد، با خاتمهٔ درگیری، ضرب سکّه را متوقف کرده و بقیهٔ شهرها به ضرب مقدار کمتری سکّه فقط از جنس مفرغ مبادرت کردند. این امر باعث کمبود سکّه برای مبادلات محلّی شد. این وضعیّت در سال ۸۲ میلادی با توقّف ضرب سکّه در ضرّابخانهٔ روم وخامت بیشتری یافت.

در اواسط سدهٔ اول پیش‌ازمیلاد استفاده از سکّه در معاملات روزمرّه کاملاً متداول بود. در نبود سکّه با ارزش کم، بسیاری از شهرهای رومیاییِ هیسپانیا مانند ایلیسی (آلکودیا، اِلچه) یا کارتاژ جدید (کارتاخنا) سکّه‌های مفرغی و مسی و به‌ویژه آس و سِمیس ضرب کرد. این سکّه‌های عمومی در ضرّابخانه‌های استانی یا هیسپانیایی - رومیایی ضرب می‌شدند که به‌طور کامل از وجوه مشخّصه و گونه‌شناسی سکّهٔ رومیایی پیروی می‌کردند و مطابق با اصلاحات پولی آگوست در ۲۳ پیش‌ازمیلاد بودند. ایلیسی تنها شهر رومیایی استان آلیکانته بود که سکّه ضرب کرد.

سیستم پولی طرّاحی‌شده توسّط امپراطور آگوستوس (۲۷ پیش‌ازمیلاد - ۱۴ میلادی) تا اواسط سدهٔ ۳ میلادی ادامه یافت. این سیستم پولی شامل سکّه‌هایی با ارزش‌های متفاوت بود: آئورِئو، دیناریوس نقره، سِستِرسیو و دوپُندیوس مفرغی و اوریکالکو و آس، سمیس و ربع سکّهٔ مسی.

با وجود سکّه‌هایی با ارزش‌های متفاوت اکنون می‌توانیم از جامعه‌ای صحبت کنیم که به‌طور کامل از سکّه استفاده می‌کند. این سکّه‌ها در انواع معاملات، حتّی در کوچک‌ترین آن‌ها استفاده می‌شوند. با امپراطوری آگوستوس دوره‌ای از ثبات سیاسی آغاز شد که ما آن را با نام صلح رومیایی (Pax Romana) می‌شناسیم که در طول آن رشد اقتصادی و بازرگانی نیز رخ داد.

در طول دورهٔ ژولیوس کلودین (۲۷ پیش‌ازمیلاد - ۶۸ میلادی) بیشترین استفادهٔ سکه‌های مسی به صورت توکن، نیم و ربع بود. اکثر سکّه‌های در گردش در حوزهٔ آلیکانته در استان آلیکانته و در شهرهای کارتاژ جدید و ایلیسی ضرب می‌شدند، در حالی که سکّه‌های ضرب‌شده در روم و دیگر ضرّابخانه‌های شبه‌جزیره از گردش کمتری برخوردار بودند. اما این شرایط، در طول حکومت کلودیوس اول (۴۵ - ۴۱ میلادی) تغییر کرد و ضرّابخانه‌های استانی ضرب سکّه را متوقّف کردند که موجب عدم تأمین سکّه‌هایی با ارزش پایین در اقتصاد شد. این امر باعث شد که ضرب سکّهٔ محلّی، به‌ویژه توکن آس، با تقلید از سکّه‌های پیشین رایج شده و به دولت تحمیل شود. این وضعیّت تا حکومت نِرون (۶۸ - ۵۴ میلادی) خاتمه یافت، زیرا مقدار زیادی سکّه‌های مفرغی و مسی ضرب شدند. از این زمان به بعد و تا سدهٔ سوم میلادی ضرّابخانهٔ رسمی روم تنها نهاد ضرب سکّه در بخش غربی امپراطوری بود.

از دورهٔ فلاویان (۹۶ - ۶۹ میلادی) و به دلیل افزایش قیمت‌ها سکّه‌های با قدرت خرید پایین مانند ربع سکّهٔ مسی و نیم سکهٔ مسی بلااستفاده شده و در طول سدهٔ دوم سکّه‌های با ارزش بالاتر مانند دوپُندیوس و حتی سِستِرسیو گردش منظّم‌تری یافته و در معاملات روزمرّه استفاده شدند.

افزایش مداوم قیمت‌ها در سدهٔ دوم میلادی باعث شد که بعد از امپراطوری کومودوس (۱۹۲ - ۱۸۰ میلادی) سکّه‌های آس و دوپُندیوس از پرداخت‌های روزانه حذف شوند. به همین دلیل، از زمان تراژانوس (۱۱۷ - ۹۷ میلادی)، سِستِرسیو، سکّهٔ مسی با ارزش بالاتر به مقدار بیشتری ضرب شد و به تناوب بیشتری مورد استفاده قرار گرفت تا این‌که از اواسط سدهٔ دوم تا نیمهٔ اول سدهٔ سوم میلادی این سکّه بیشترین استفاده را داشت.

در طول سده‌های اول، دوم و اوایل سدهٔ سوم میلادی دیناریوس، به‌رغم این‌که به‌شکل فزاینده‌ای از ارزش و کیفیّت آن به‌عنوان سکّهٔ نقره کاسته می‌شد، سکّه‌ای بود که بیشترین گردش را داشت. به مانند دیگر سکّه‌های طلا در طول تاریخ، آئورِئو (سکهٔ طلا) برای انجام معاملات بزرگ و انباشت ثروت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در نتیجهٔ مشکلات اقتصادی حکومت روم، در سدهٔ سوم میلادی سکّه‌های پولی طراحی‌شده توسط آگوستوس ناپدید می‌شوند و تنها آئورِئو ضرب می‌شود. در طول سدهٔ دوم میلادی از کیفیّت مابقی سکّه‌های در گردش مانند سِستِرسیو و دیناریوس کاسته شده و ناپدید می‌شوند و همین امر سبب شد که کاراکالا (کاراکالوس) (۲۱۷ - ۲۱۱ میلادی) در سال‌های ۲۱۴ تا ۲۱۵ میلادی سکهٔ آرژنتوس آنتونینیانی را ابداع کند. این سکّه به تدریج جای دیناریوس و سِستِرسیو را گرفت. دیناریوس به مقدار بسیار کمی ضرب می‌شد و سِستِرسیو به تدریج جای خود را به آنتونینیانی داد تا این‌که در اواسط سده، تا سال ۲۵۳ میلادی بلااستفاده شد. در طول سدهٔ سوم میلادی و تا زمان دولت دیوکلسیانوس (۳۰۵ - ۲۸۴ میلادی) سکّهٔ آنتونینیانی و آئورِئو سکّه‌های رایج بودند.

در ابتدا سکّهٔ آنتونینیانی درصد بالایی نقره داشت، اما می‌توان گفت که سکّهٔ بحران‌زده سدهٔ سوم میلادی (۲۸۴ - ۲۳۵ میلادی) بود. در این دوره تورّم، بحران اقتصادی و سیاسی به‌وجود آمد (مانند کشورگشایی‌های مختلف و حتی امپراطوری‌های هم‌زمان مانند حکومت موسوم به «امپراطوری گالی»). تمام این مسائل و بی‌ثباتی پولی که منجر به افزایش ضرب سکّه و افت ارزش مداوم آن شد، موجب شد که در طول امپراطوری کلاودیوس دوّم (۲۷۰ - ۲۶۸ میلادی) سکّهٔ آنتونینیونی عملاً تبدیل به سکّهٔ مسی شود.

در اواخر سدهٔ سوم میلادی از اعتبار و ارزش آنتونینیونی به شدت کاسته شده بود و به همین دلیل امپراطور دیوکلسین (۳۹۵ - ۲۸۴ میلادی) در سال ۲۹۴ میلادی اصلاحاتی را در سیستم پولی ایجاد کرد. سکّهٔ طلا آئورئو باقی ماند و سکّهٔ جدید از جنس نقره به نام آرژنتیوس و همچنین سکّه‌های جدیدی از جنس مفرغ به عنوان نوموس نیز ضرب شدند.

کنستانتین (۳۳۷ - ۳۰۶ میلادی) اصلاحات اندکی را انجام داد و یک سکهٔ طلا، میلیارِنس و سیلیکوا را ابداع کرد.

دشواری‌های مداوم مالی، سیاسی و نظامی دولت روم از اواسط سدهٔ چهارم میلادی و در طول حکومت کنستانتین و سلسله‌اش (۳۶۴ - ۳۰۶ میلادی)، افت ارزش نوموس را در پی داشت. این سکّه روزبه‌روز ارزش خود را از دست می‌داد و موجب بی‌ثباتی پولی شد و در نتیجهٔ آن از سال ۳۳۰ میلادی سکّه‌های مفرغی زیادی ضرب شد.

در حدود سال ۳۶۵ میلادی و در طول سلسله‌های والنتینیان (۳۷۸ - ۳۶۴ میلادی) و تئودوسیان (۴۰۸ - ۳۷۸ میلادی) تورّم متوقّف شد و در اصلاحات جدیدی در سیستم پولی سکّه‌های مفرغی ابداع شد که نام آن ناشناخته است و به‌دلیل قطر و وزن، آن‌ها را آ ای ۲ (Ae ۲)، آ ای ۳ (Ae ۳) و آ ای ۴(Ae ۴) می‌نامیم. در این سال‌ها گردش سکّه‌های طلا و نقره در این سرزمین افزایش یافت.

باتوجّه‌به افت ضرب سکّه در اواخر سدهٔ چهارم میلادی و در طول امپراطوری رو به زوال روم غربی، سکّه‌های ضرب‌شده در آخرین اصلاحات، تنها سکّه‌هایی هستند که در طول سده‌های پنجم تا هفتم میلادی استفاده می‌شوند. این سکّه‌ها تا سدهٔ هشتم میلادی به‌منظور رفع نیازهای اقتصادی که از سکّه برای انجام معاملات روزمرّه استفاده می‌کرد و دیگر سکّهٔ جدید وارد گردش پولی نمی‌شد، ضروری بود. در کنار سکّه‌های سدهٔ چهارم میلادی و برخی سکّه‌های رومیایی که وارد گردش پولی می‌شدند و همچنین به دلیل حضور بیزانس (۶۲۵ - ۵۵۲ میلادی) در استان امروزی آلیکانته، سکّه‌های بیزانسی از جنس طلا (سکهٔ طلا و خُردهای آن، سِمیس و تِرمیس یا تریِنته که سکّهٔ طلای بیزانسی بود و در شبه‌جزیرهٔ ایبریا به گردش درآمد)، نقره (سیلیکوا) و مفرغ (فولیس معادل ۴۰ نوموس و سکّه‌های خِرد آن) به گردش درآمدند.

بیزانسی‌ها سکّه‌های ضرب‌شده توسط ژوستنین اوّل (۵۶۵ - ۵۲۷ میلادی) در مدیترانهٔ شرقی و سکّه‌های کوچک مفرغی، ضرب‌شده توسط پادشاهی وندال‌ها در شمال آفریقا که توسط آن‌ها فتح شده بود را با خود آوردند. در اوایل سدهٔ هفتم میلادی و پیش از بیرون راندن بیزانسی‌ها توسّط ویزیگوت‌ها (۶۲۵ میلادی) تأمین سکّه به شدت کاهش یافت. در رابطه با سکهٔ پادشاهی ویزیگوت‌ها تنها یک تریِنته در ایلیسی (آلکودیا، اِلچه) کشف شده است.

در سال ۷۱۱ میلادی مسلمانان وارد شبه‌جزیرهٔ ایبری شدند و به حکومت ویزیگوت‌ها پایان دادند. در ال آندلُس که معبد هیسپانیای مسلمان نامیده خواهد شد یک حکومت امیرنشین از خلافت اُموی تحت اختیار یک حاکم یا والی بنا شد. در استان آلیکانته، بررسی اطلاعات باستان‌شناختی و سکّه‌شناسی، نشان می‌دهند که یک دین جدید به قدرت رسید. رابطهٔ حکّام جدید با مردم در سال ۷۱۳ میلادی توسّط معاهدهٔ تئودومیر رسمیّت یافت. در این معاهده که بین یک نجیب‌زادهٔ ویزیگوت محلّی و فاتح عرب به نام عبدالعزیز بن موسی به امضا رسید، موافقت شد که به آزادی، زندگی، دین و مایملک ساکنان سرزمین‌های تئودومیر (نام تقسیمات اداری ثبت‌شدهٔ استان آلیکانته) در قبال پرداخت مالیات به حاکم جدید احترام گذاشته شود.

این تغییر سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی برقراری یک سیستم پولی جدید را نیز در خود داشت: سیستم پولی فولوس از جنس مفرغ و مس، درهم از جنس نقره و دینار از جنس طلا. اکنون پس از سه سده کمبود سکّه، یک حاکم جدید برای تحکیم پایه‌های قدرت خود به‌واسطهٔ ضرب مداوم سکّه، اخذ مالیات و انجام مبادلات روزمرّه و بازرگانی را رونق می‌بخشد.

فولوس و درهم به مقدار زیاد در سرزمین آلیکانته به گردش درآمدند. این سکّه‌ها، به دلایل مذهبی، دارای هیچ نماد تصویری نیستند و نوشتار یا کتیبه تمام سطح آن‌ها را پوشانده است. به غیر از چند سکهٔ طلا که در ابتدا ضرب شدند و دارای واژه‌های لاتین بودند، مابقی سکّه‌ها واژه‌هایی به زبان عربی دارند. واژه‌هایی از نوع مذهبی بوده و سال ضرب را نشان می‌دهند. زیرا سکّه‌ای با این سبک، بهترین روش برای اشاعهٔ اصول اسلام بود.

نخستین سکّه‌های منقوش ضرب‌شده در آندلس فولوس‌های مسی که از اوایل سدهٔ دهم میلادی و دینارهای طلا، ضرب‌شده بین ۷۴۵ - ۷۴۴ میلادی بودند که از آغاز خلافت کوردوبا (۱۰۳۱ - ۹۲۹ میلادی) ضرب آن‌ها متوقف شد. فولوس کم‌ارزش‌ترین و پراستفاده‌ترین سکّه در بین سده‌های ۸ و ۱۰ میلادی بود که در ابتدا برای پرداخت بخشی از مالیات‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. در قبال توقّف ضرب فولوس، از ابتدای خلافت کوردوبا، بریدن درهم برای به‌دست‌آوردن سکّه‌ای با ارزش کمتر رواج یافت.

درهم نقره به دلیل استفاده در پرداخت مالیات و تولید مداوم آن از پرکاربردترین سکّه‌ها بود و نخستین درهم‌های آندلس نیز دارای تاریخ ضرب ۷۲۲ میلادی بودند که تولید آن‌ها نیز ادامه یافت.

آغاز خلافت امویِ مستقلِ کوردوبا (۹۲۹ - ۷۵۶ میلادی)، پس از رسیدن آخرین نمایندهٔ سلسلهٔ اموی از شرق به نام عبدالرّحمن اول باعث شد تا گونه‌شناسی کتیبه‌های دِرهم تغییر کند. چندی بعد، در سال ۹۲۹ میلادی، عبدالرّحمن سوّم خود را خلیفه اعلام کرد و این امر منجر به برقراری خلافت کوردوبا (۱۰۳۱ - ۹۲۹ میلادی) نیز شد. اکنون بر روی سکّه‌ها، نام و عناوین خلیفه و گاهی مسئول ضرّابخانه و همچنین تزیینات هندسی یا گیاهی ضرب می‌شود. در طول خلافت پر زرق‌وبرق کوردوبا، استحکام این حکومت موجب شد تا بتواند مقدار متنابهی سکّه به‌ویژه از جنس نقره ضرب کند و بدین

شکل توانست استفاده از سکّه را تشدید کند. دینارهای طلا که از زمان فتح ناپدید شده بودند، مجدّداً ضرب شد، اما فولوس دیگر تولید نشد. فروپاشی خلافت کوردوبا باعث شد تا در سال‌های ۱۰۹۰ - ۱۰۰۹ میلادی به پادشاهی‌های طایفه‌ای مانند والنسیا، دِنیا، تولِدو، مایورکا یا آلمِریا تقسیم شود، حکومت‌هایی که هر کدام سکّه‌های طلا، نقره و آلیاژ نقره و مس خود را ضرب کردند.

پادشاهی‌های جدید در ضرب سکّه‌های مخصوص به خود تعلّل کردند و همین امر در کنار پایان تأمین سکّهٔ خلیفه‌ای باعث کمبود سکّه شد. این مسأله منجر به ورود سکّه‌های ضرب‌شده توسط خلافت فاطمیّون در شمال آفریقا شد. سکّه‌های فاطمیّون در کنار سکّه‌های خلفا و طوائف، به‌ویژه در اوایل دورهٔ پادشاهی طوائف در استان آلیکانته و در محدوده‌ای موسوم به شرق آندلس در آن زمان، به صورت متناوب حضور داشتند.

در دورهٔ پادشاهی طوائف، سکّه حالت همگونی دورهٔ خلافت کوردوبا را از دست داد. در این دوره برخلاف دورهٔ پیشین به دلیل پرداخت دستمزد ارتش و پرداخت مالیات طوائف به حکمرانان مسیحی، در اندازه و کیفیت فلزات به‌طور محسوسی تنوع وجود دارد. فشار نظامی مسیحیّت طوائف را مجبور کرد تا از مرابطون در شمال آفریقا طلب کمک کنند و همین امر اتحاد آندلس با امپراطوری مرابطون (۱۱۴۵ - ۱۰۹۰ میلادی) را در پی داشت.

مرابطون سکّه‌هایی با کیفیت بالا تولید کردند (دینارهای طلا و قیراط‌های نقره) این سکّه‌ها در ضرابخانه‌های دِنیه و شاتیوا مقبولیت زیادی داشته و در داخل و خارج از شبه‌جزیره به گردش درآمدند.

اواسط سدهٔ دوازدهم، امپراطوری مرابطون ساقط شد و پادشاهی طوایف جدید ظاهر شدند (۱۱۷۲ - ۱۱۴۵ میلادی). قلمروی استان فعلی آلیکانته در محدودهٔ نفوذ طایفهٔ مورسیا متعلّق به «محمدبن‌سغد بن مردانیش» معروف به «پادشاه گرگ» قرار گرفت. وی در مورسیا و والنسیا با پیروی از الگوی مرابطون اقدام به ضرب سکّه کرد. قدرت الموحّدون در سرزمین ما تا زمان مرگ «ابن مردانیش» برقرار نشد.

سیطرهٔ الموحّدون که در سرزمین آلیکانته تا سال‌های ۱۱۷۲ و ۱۲۲۸ میلادی به درازا می‌کشد، تغییرات مهمّی در سکّه و گردش آن به همراه داشت. در این زمان دِرهم‌های نقرهٔ مربع شکل، ساده، بدون نام و با کتیبهٔ مذهبی جایگزین قیراط می‌شود. این سکّه‌ها به دلیل کیفیّت، اعتبار زیادی در مدیترانه به‌دست آوردند و تا بعد از فتح مسیحیان نیز در گردش بودند. پس از فتح مسیحیان خایمه اوّل (۱۲۷۶ - ۱۲۱۳ میلادی) به ضرب سکهٔ خود مبادرت کرد. سکهٔ طلای ضرب‌شده توسط الموحّدون دوبلا (dobla) نامیده شد که وجه مشخصهٔ آن شکل مربع با زمینهٔ کتیبه‌دار بوده است.

در شبه‌جزیرهٔ ایبریا، سلسلهٔ الموحّدون با قیام پادشاهی‌های مختلف طوائف مانند پادشاهی هودو در مورسیا که پیش از فتح مسیحیان سکّه‌های خود را ضرب کرد، شکست خورد. بدین ترتیب استعمار فئودالی زمین‌های آلیکانته (سده‌های ۱۳ تا ۱۵ میلادی) آغاز شد.

از نقطه‌نظر سکّه‌شناسی، فتح مسیحیان باعث‌شد تا وجوه مشخّصهٔ سکّه‌های در گردش تغییرات اساسی به خود ببینند، اما با وجود این نفوذ سکهٔ اسلامی، به‌ویژه سکّهٔ با ارزش آن (مانند دوبلای سلسلهٔ حفصیان که در شمال آفریقا ضرب می‌شد) در تجارت همچنان استفاده می‌شد.

استان فعلی آلیکانته در طول سدهٔ ۱۳ میلادی ضمیمهٔ پادشاهی والنسیا شد که توسط خایمه اوّل (۱۲۷۶ - ۱۲۱۳ میلادی) در سال ۱۲۴۰ میلادی تاسیس شد. این پادشاه سرزمین‌های فتح‌شده توسّط مسلمانان را ضمیمهٔ قلمروی خود یعنی پادشاهی آراگون کرد. پیمان المیزرا، که در سال ۱۲۴۴ میلادی امضا شد، سرحدّات پادشاهی‌های آراگون و کاستیا در خط بیار - ویاخویوسا را مشخص کرد و به همین دلیل بخش جنوبی در اختیار کاستیا قرار گرفت. از سال ۱۲۶۹ میلادی، با پادشاهی خایمه دوّم (۱۳۲۷ - ۱۲۹۱ میلادی)، تمام استان آلیکانته ضمیمهٔ پادشاهی والنسیا شد و به حقوق حکم داوری تورّه یاس (Torrellas) در سال ۱۳۰۴ میلادی و پیمان الچه در سال ۱۳۰۵ میلادی شد.

در سال ۱۲۴۷ میلادی خایمه اوّل حقوق انحصاری و امتیاز ضرب سکّهٔ مخصوص به خود را به پادشاهی والنسیا اعطا کرد. به تدریج این پادشاهی صاحب سکّه‌های آلیاژی، نقره و طلا شد. تعلّق آلیکانته به پادشاهی والنسیا باعث شد که این سرزمین از سکّهٔ مخصوص خود و سکّه‌های مابقی قلمروی پادشاهی آراگون استفاده کند.

سکهٔ آلیاژی پادشاهی والنسیا که در ضرّابخانهٔ والنسیا ضرب می‌شد دینِر (diner) و نصف آن به نام اوبولو (óbolo) یا مایا (malla) بود. سکّه‌های زیادی به نام خایمه اوّل ضرب شد و تا زمان آلفونسوی پنجم (۱۴۵۸ - ۱۴۱۶ میلادی) سکّهٔ آلیاژی به نام پادشاه دیگری برای تأمین مالی فتح مورسیا وجود نداشت.

سکّهٔ نقرهٔ خاص پادشاهی والنسیا رالِ (ral) نقره بود که در سال ۱۳۹۳ میلادی توسط خوان اوّل (۱۳۹۶ - ۱۳۸۷ میلادی) ضرب شد. همچنین مقدار زیادی کروات (croat) بارسلونا در گردش بود که ارزشی برابر با رال (ral) (رئال یا ریال) نقرهٔ والنسیایی داشت. به مرور رال به دی - هویته (dihuité) تغییر نام داد که به همین نام در دوران مدرن نیز شناخته می‌شود.

در سال ۱۳۶۹ میلادی فلورین از جنس طلا توسّط پدروی چهارم (۱۳۸۷ - ۱۳۳۶ میلادی)، رئال طلا یا تیمبرِه (timbre) از سال ۱۴۲۶ (آلفونسوی پنجم) و از سال ۱۴۷۷ دوکادو (ducado) (خوان دوم ۱۴۷۹ - ۱۴۵۸) ابداع شدند. فلورین و دوکادوی اسپانیا با الهام از ارزهای خارجی مانند فلورین فلورانس و دوکادوی ونیز به‌وجود آمدند. رئال طلا یا تیمبرِه تنها سکّهٔ طلای مختص والنسیا بود که در یک طرف آن یک سپر و یک کلاهخود با نقشی از حک شده بود که این نقش در حال حاضر آرم استان والنسیا است.

پادشاهی مشترک ایسابل کاستیا و فرناندوی آراگون که به پادشاهان کاتولیک (۱۵۰۴ - ۱۴۷۹ میلادی) شهرت دارند و پادشاهی فرناندوی دوم (۱۵۱۶ - ۱۵۰۴ میلادی) به‌عنوان مونارک (پادشاه) آراگون دورهٔ گذار از سکّهٔ قرون وسطایی به سکّهٔ مدرن قلمداد می‌شود. فرناندوی دوّم ضرب سکّه‌های والنسیا را ادامه داد و سکهٔ خود وی ضرب آخرین فلورین‌های طلا (۱۴۰۸ میلادی) است. وی همچنین در ضرّابخانهٔ والنسیا از سال ۱۴۸۳ میلادی سکّه‌ای را ضرب کرد که برای پادشاهی آراگون یک سکّهٔ جدید به شمار می‌رفت. نام این سکّه اکسِلِنته (excelente) یا دوکادو بود که دارای نقش صورت ایزابل و فرناندو بود.

اتّحاد پادشاهی‌های کاستیا و آراگون توسط پادشاهان کاتولیک یک اتّحاد سیاسی (برای اسپانیا) را به ارمغان آورد که در آن قلمرو هر یک از پادشاهی‌ها شخصیّت سیاسی خود را حفظ می‌کردند؛ اما تحت اختیار یک پادشاهی قرار داشتند. این وضعیّت باعث شد که پادشاهان کاتولیک و خانهٔ آستوریا به سکهٔ قانونی والنسیا احترام بگذارند، اما اتّحاد جدید سیاسی باعث شد که بعدها سکّهٔ کاستیایی در کنار سکّه‌های پادشاهی والنسیا و دیگر قلمروی‌های پادشاهی آراگون به گردش درآیند.

سکّه‌های طلای پادشاهی والنسیا از کارلوس اوّل (۱۵۵۶ - ۱۵۱۶ میلادی)، اِسکودو یا کورونا و دوکادو نام دارند که در دورهٔ فلورین و تیمبرِه منسوخ می‌شوند.

سکّهٔ نقره همچنان رال یا دی هویته است و اکنون در کنار کروات کاتالان، رئال‌های کاستیایی، به‌ویژه رئال‌های پادشاهان کاتولیک که به دلیل موقعیتشان تا ۱۵۶۶ میلادی (در طول پادشاهی کارلوس اوّل و بخشی از پادشاهی فیلیپ دوّم) به نام آن‌ها ضرب می‌شد، در گردش بود و در طول سدهٔ شانزدهم میلادی نیز استفاده شد.

در ارتباط با سکّهٔ آلیاژی و مسی، بلانکا (blanca)، ماراوِدی (maravedí) و ربع کاستیایی (cuarto castellano) به دینارهای آلیاژی ضرب‌شده در والنسیا و آردیت (ardit) بارسلونا پیوستند.

در طول سدهٔ ۱۷ یعنی دورهٔ بحران اقتصادی در اسپانیا وضعیّت به‌طور محسوسی تغییر می‌کند. این امر افزایش قیمت‌ها و دستکاری قضایی سکّهٔ مسی که کیفیّت خود را از دست داده بود، را به دنبال داشت. در این زمان شدیدترین تغییرات در نمای سکّهٔ مسی کاستیایی برای تغییر ارزش آن انجام شد. سکّه‌های نقره به‌طور فراوان به‌منظور ذوب در خارج از اسپانیا صادر و سکّه‌های طلا نیز از گردش خارج شدند. وجه مشخّصهٔ پادشاهی فیلیپ سوّم (۱۶۲۱ - ۱۵۹۸ میلادی) و فیلیپ چهارم (۱۶۶۵ - ۱۶۲۱ میلادی) بحران پولی و ضرب پی‌درپی رئال و دی هویتهٔ نقره و دینار و ماراوِدیس مسی بود که به شکلی غیرمحتاطانه ضرب شدند. در این زمان به لطف دستگاه چاپ غلطکی ظرفیّت ساخت سکّه افزایش یافته بود.

در طول پادشاهی کارلوس دوّم (۱۷۰۰ - ۱۶۶۵ میلادی) و تا تأسیس دربار بوربون و منحصراً تا شکست نیروهای آرشیدوک کارلوس در نبرد آلمانسا (۱۷۰۷ میلادی) وجوه مشخّصهٔ سکّهٔ در گردش تغییرات زیادی ندارد. با این نبرد، جنگ جانشینی پادشاهی والنسیا که در دستان فیلیپ پنجم قرار می‌گیرد، خاتمه یافت. در طول سلطنت فیلیپ پنجم سیستم مالیاتیِ وضع‌شده به‌واسطهٔ بخش نامه‌های نئوا پلانتا (Nueva Planta) فسخ می‌شوند: پادشاهی والنسیا سکّهٔ مخصوص به خود را از دست داد و هم‌شکل با سیستم پولی، الگویی کاستیایی یافت.

بوربون‌ها کیفیّت سکّهٔ اسپانیایی، به‌ویژه ظاهر آن را با نقش چهرهٔ پادشاه و اشاره به شخصیّت الهی قدرت وی اصلاح کردند. در طول سلطنت کارلوس سوّم (۱۷۸۸ - ۱۷۵۹ میلادی) و کارلوس چهارم (۱۸۰۸ - ۱۷۸۸ میلادی) سکّه به پیشرفت فنّی دست یافت و سکّه‌های نقرهٔ اسپانیایی، به‌ویژه رئال‌های ۸ واحدی، در سطح بین‌المللی به عنوان ارز ارزش پیدا کردند .

سکّهٔ مسی بوربونی، به غیر از سیسِنو (seiseno) و ترِسِتا (treseta) که توسّط فیلیپ پنجم در والنسیا ضرب می‌شد، ماراوِدی و مضرب‌های آن (سکّه‌های ۸، ۴ و ۲ ماراوید) بود. سکهٔ نقره رئال (سکّه‌های نیم رئال و یک رئال، دو رئال، ۴ رئال و ۸ رئال) و سکّهٔ طلا که بعد از مدت‌ها مجدّداً به گردش درآمد اِسکودو (سکّه‌های ۸، ۴، ۲، ۱ و نیم اسکودو) بود. این سکّه‌ها که در ضرّابخانه‌های شبه‌جزیره و آمریکا ضرب می‌شدند تا سدهٔ نوزدهم میلادی در گردش بودند.

با ورود دستگاه ضرب دوّار اکنون تولید سکّه به صورت مکانیکی درآمده بود که می‌توانست سکّه را به شکل دایرهٔ مل و با داشتن یک زهوار در لبه به‌منظور جلوگیری از جعل آن ضرب کند. عُرف بر این بود که لبهٔ برآمدهٔ آن را با سوهان تراشیده تا بتوان چند گرم از این فلز ارزشمند را به‌دست آورد.

سیستم پولی بوربون تا ۱۸۶۸ میلادی و با ورود سیستم جدید پولی معتبر ماند. در سیستم جدید پولی پِسِتا (peseta) از جنس نقره و سِنتیمو (céntimo) از جنس نقره و مس به‌عنوان واحدهای پولی معرّفی شدند. این سیستم تا زمان قبول پول واحد اروپا که توسط اتّحادیه اروپایی قبول شده بود، معتبر باقی ماند.

کتاب‌شناسی

Llorens Forcada, M. M.; P. P. Ripolles Alegre and C. Domenech Belda
1997 *Monedes d'ahir*, tresors de hui. Monedas de ayer, tesoros de hoy, Valencia.

Ramon Sanchez, J.J. (ed.)
2010 *Monedas. Todas las caras de la historia*. Colecciones numismáticas del MARQ, Alicante.

Ramon Sanchez, J.J. and J. M. Torregrosa Yago
2013 *The many faces of history*. Visit Guide, Alicante.

Ripolles Alegre, P. P. and M. M. Llorens Forcada(coords.)
1999 *Elsdiners van i venen*, Valencia.



نقشه مکان‌های ذکر شده در متن. شهرهای مبدا سکه‌های گنجینهٔ مونتگو دِ دنیه که با رنگ سیاه مشخص شده‌اند. در قسمت فوقانی تترادراخمای سیمین (مسینا، سیسیل) از سال ۴۲۹-۴۳۳ هجری قمری، محل نگهداری: موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، مشابه سکهٔ گنجینهٔ مونتگو دنیه، سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد



چهاردرهم
شهر مسینا
مجموعهٔ لوبروگات
دورهٔ ایبری قدیم، ۴۲۹-۴۳۳ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۸۸۴۶



سکهٔ مسی کارتاژی اسپانیایی
مجموعهٔ لوبروگات
دورهٔ ایبری، ۲۱۸-۲۲۱ پیش‌ازمیلاد



سکهٔ مفرغی کارتاژی اسپانیایی
مجموعهٔ لوبروگات
دورهٔ ایبری، ۲۱۸-۲۲۱ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۸۸۵۷



سکهٔ مفرغی رومی
مجموعهٔ لوبروگات
دورهٔ ایبری، بعد از ۲۱۱ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۷۶۳۱



اسپانیای باستان، سکهٔ دینار مفرغی توریاسو (تارازونا، ساراگوزا)
جمهوری رم، دورهٔ ایبری جدید، ۱۰۰-۱۵۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۲۹۷۷



دینار سیمین رومی
مجموعهٔ فورگوس
جمهوری رم، ۱۳۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۹۷۴۸



سکهٔ نقره دینار توریاسو (تاراسونا، ساراگوسا)،
مجموعهٔ لوبروگات
جمهوری رم، دورهٔ ایبری جدید، ۱۰۰ پیش‌ازمیلاد
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۸۸۶۶



سکهٔ مسی از ایلیسا به نام تیبریوس
۳۴-۱۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



سکهٔ مفرغی آگوستو
سدهٔ ۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۶۰۵۵



سکهٔ مسی از ایلیسا به نام تیبریوس
۱۴-۳۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



سکهٔ مفرغی، پیش‌زمینه قدیمی مارک، تیبریوس
جمهوری رم، ۱۴-۳۷ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۱۱۶



دینار سیمین وسپاسیانوس
توسال د مانیسس
جمهوری رم، ۷۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۲۶۸۲



سکهٔ زرین هادریانوس
مجموعهٔ انریکو ریوبریگات
امپراطوری رم، ۱۲۸-۱۲۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۸۹۲۵



سکهٔ سِسترتیوس مفرغی آنتونیوس پیوس
گنجینه سرزمین دانیوم
امپراطوری رم، ۱۶۱-۱۶۰ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۶۰۵۵



سکهٔ مفرغی کاراکالا
مجموعهٔ ایسیدرو آلبرت
امپراطوری رم، ۲۱۵ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۷۹۱۶



سکهٔ زرین سالیدوس، هونوریوس
مجموعهٔ انریکو ریوبریگات
امپراطوری رم، ۳۹۵-۳۹۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۸۹۵۵



سکهٔ نوموس مفرغی
سلسلهٔ کنستانتین، فونتکالنت
امپراطوری رم، ۳۳۵-۳۳۲ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۳۴۱۷



سکهٔ مسی
۱۰۸ هجری قمری/ ۷۲۷-۷۲۶ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



دینار زرین، الحاکم دوم (دومین خلیفه امویان اسپانیا)
مجموعهٔ فورگوس
سده‌های میانه، ۳۵۸ هجری قمری/ ۹۶۹-۹۶۸ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۹۷۷۱



درهم سیمین هشام دوم (سومین خلیفه امویان اسپانیا)
مجموعهٔ آندریا آسوار
سده‌های میانه، ۴۱۰ هجری قمری/ ۱۰۱۱-۱۰۱۰ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۹۵۳۶



درهم سیمین
خلافت الموحدون
مجموعهٔ فورگوس
سده‌های میانه، ۱۲۵۰ -۱۱۳۰ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۹۸۲۸



سکهٔ دینار زرین، علی بن یوسف، خلیفه امویان اسپانیا
مجموعهٔ فورگوس
سده‌های میانه، ۵۳۲ هجری قمری/ ۱۱۳۸-۱۱۳۷ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۹۷۶۸



سکهٔ دینار زرین، خایمه اول آراگون
سده‌های میانه، ۱۲۷۱-۱۲۴۷ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۳۱۶۹



سکهٔ دینار، خایمه دوم آراگون
مجموعهٔ ایسیدرو آلبرت
سده‌های میانه، ۱۳۲۷-۱۲۹۱ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۷۷۶۸



سکهٔ سیمین، آلفونسو پنجم پادشاه آراگون
پیش‌زمینه قدیمی مارک
سده‌های میانه، ۱۴۵۸-۱۴۱۶ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۱۶۴۴



سکهٔ سیمین، فردیناند دوم و ایزابلای اول، فرمانروایان کاتولیک اسپانیا پیش‌زمینه قدیمی مارک
سده‌های جدید، ۱۵۰۴-۱۴۷۴ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۱۷۷۴



هشت اسکودوی زرین، کارلوس سوم
تسورو د سانت خوان دآلکانت
دورهٔ معاصر، ۱۷۷۳ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۵۴۷۱



هشت ماروئیدی مفرغی، کارلوس سوم، فرمانروای کاتولیک اسپانیا
سده‌های میانه، ۱۷۷۹ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۲۲۰۶۶



سکهٔ سیمین، کارلوس چهارم
تسورو د سانت خوان دآلکانت
دورهٔ معاصر، ۱۸۰۸ میلادی
موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۱۵۴۹۵

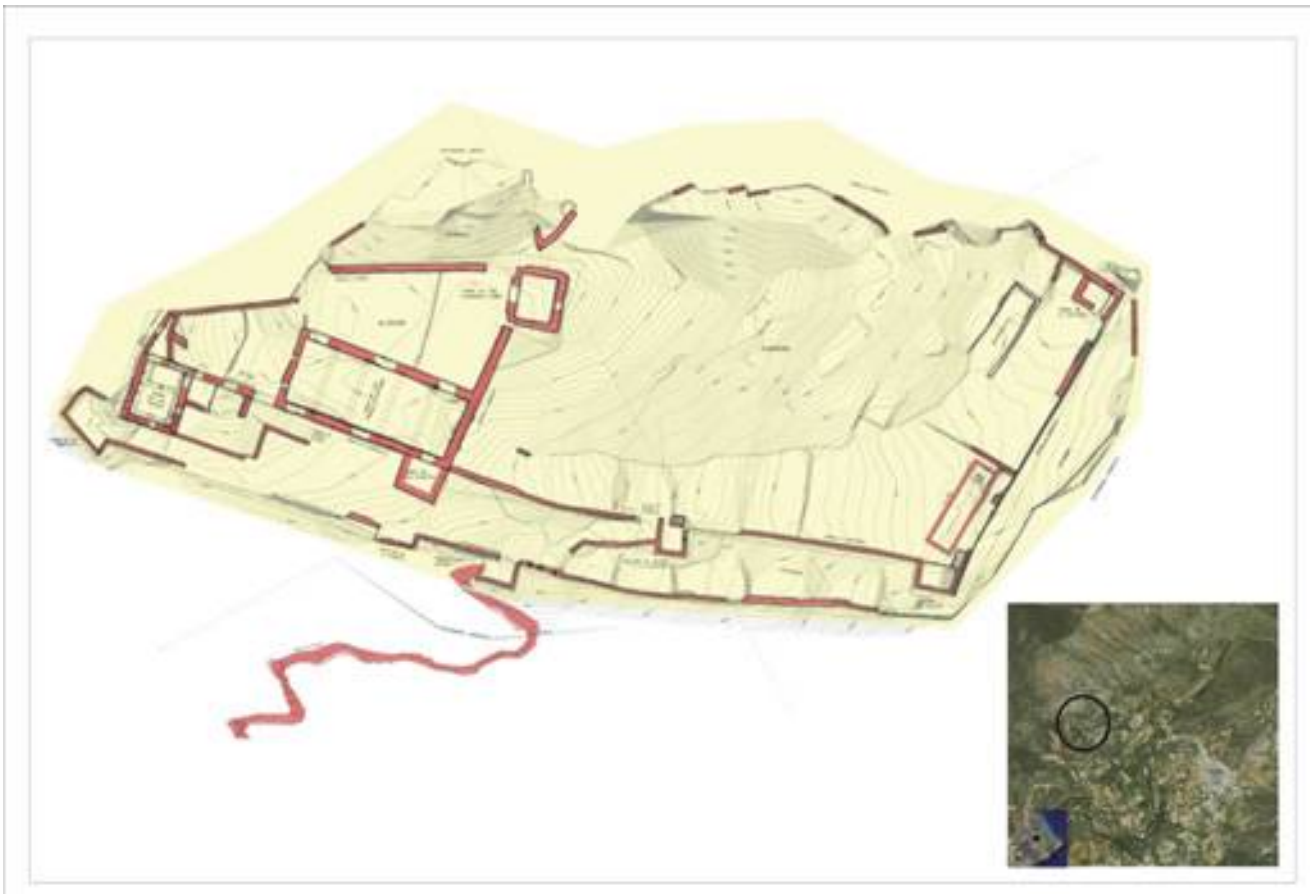
قلعهٔ پِرپوتکسِنت (لا اورچا)،استحکام دفاعی شگفت‌انگیز

خوزه لوییس مِنِندس فوئیو، رافائل پِرِس خیمِنِس، خواکین پینا میرا، آلِدا سانچِس لاردِیس
فرناندو ویلاپلانا ویلاپلانا، بئاتریس رِورت کوئِستا

El Castillo de Perputxent (L'Orxa).Una extraordinaria fortificación en Alicante

José Luis Menéndez Fueyo, Rafael Pérez Jiménez, Joaquín Pina Mira, Adela Sánchez Lardiés
Fernando Vilaplana Vilaplana, Beatriz Revert Cuesta





محدودهٔ بناهای قلعهٔ پرپوتکسنت، شورای استانی آلیکانته

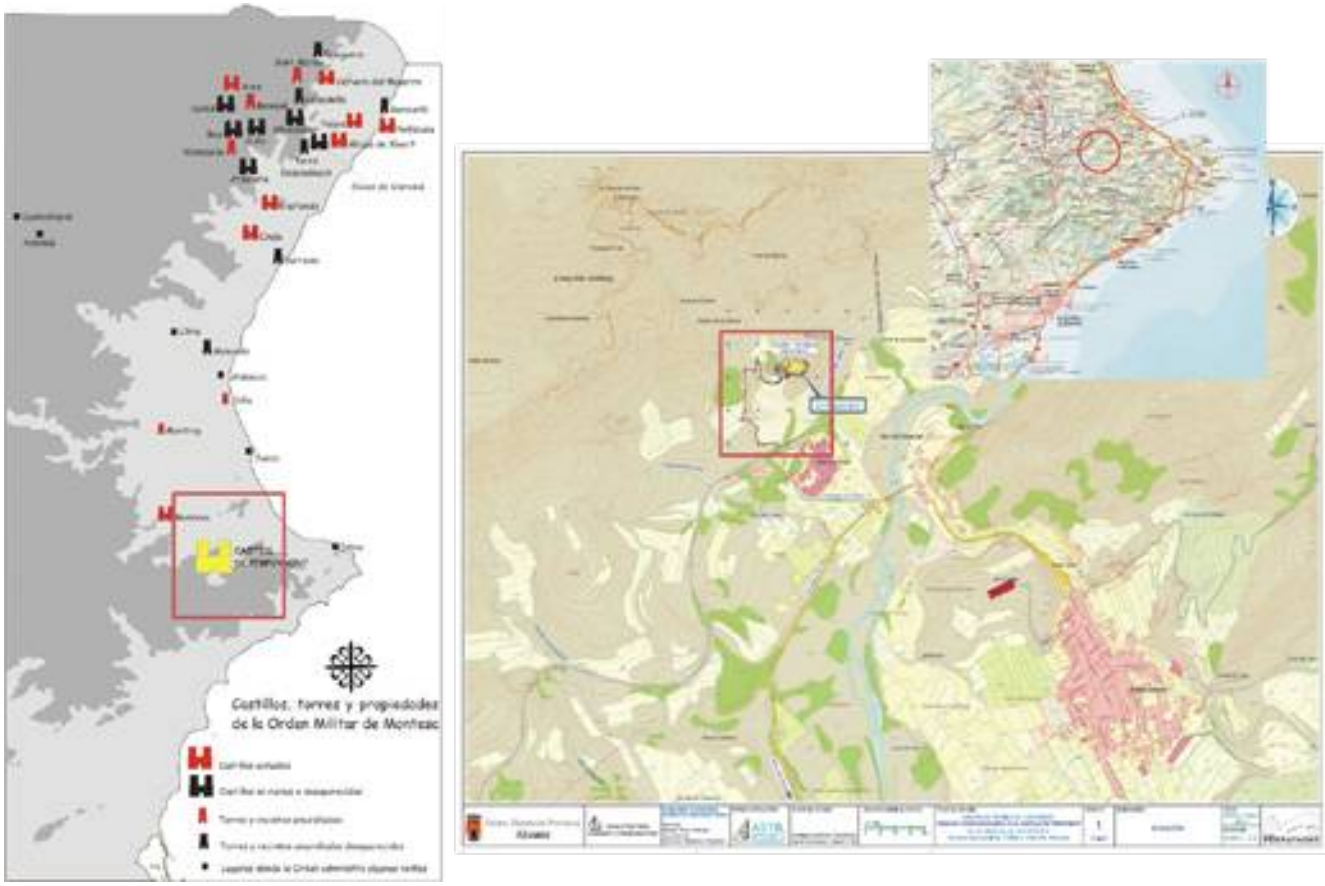
اگر یک قلعهٔ قرون وسطایی در استان آلیکانته وجود داشته باشد که دارای ویژگی‌های منحصربه‌فرد و کم‌نظیر باشد، بدون شک قلعهٔ پرپوتکسِنت در لا اورچا است. این قلعه نگین دیگر استحکامات است و بسیار در شناخت سایر قلعه تاثیرگذار بوده است، قلعه‌ای که بنای آن در دورهٔ اسلامی با طراحی فوق‌العاده انجام شد و آن را به تنها استحکام دفاعی استان آلیکانته متعلق به فرقهٔ نظامی به نام "فرقه سانتا ماریا د مونتِسا" تبدیل کرده است. این فرقهٔ نظامی به دستور خایمه دوم (۱۳۲۷ - ۱۲۹۱ میلادی) در نیمهٔ اول سدهٔ ۱۴ میلادی تاسیس شد.

پرپوتکسِنت برای درک کارکرد زندگی در قرون وسطی در سرزمین ما اهمیت دارد، زیرا به عنوان یکی از استحکامات دخیل در یک شورش آندالوسیایی بوده که بر علیه فتح این سرزمین توسط پادشاه آراگون در اواسط سدهٔ ۱۳ میلادی انجام شد و در برخی از مهمترین مراحل تاریخ قرون وسطایی ما نقش مهمی را بازی کرده است. اساساً اهمیت آن به‌خاطر وضعیت استثنایی سلامت و اصالت آن است، زیرا بقایای دیوارکشی‌های آن به ارتفاع ۲۵ متر آن را به یکی از سالم‌ترین استحکامات دفاعی استان تبدیل کرده است. علاوه بر این، پرپوتکسِنت اهمیت دیگری دارد چرا که دارای یک محوطهٔ بکر باستان‌شناختی است، محوطه‌ای که هرگز در آن کاوش انجام نشده و دارای لایه‌های غنی باستانی به عمق بیش از ۳ متر است. لایهٔ غنی و واقعی برای شناخت دنیای قرون وسطایی آلیکانته!

به همین دلیل، از میان بیش از ۲۵۰ قلعه در جغرافیای آلیکانته که آن را به سرزمین بی‌نظیر قلاع تبدیل کرده‌اند، شورای نمایندگان آلیکانته، از طریق انجمن حوزهٔ معماری و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، به قلعهٔ پرپوتکسِنت توجه ویژه‌ای داشته، تا پروژه‌ای بلندپروازانه برای کاوش، حفاظت و ساماندهی و موزه‌ای‌شدن آن را اجرا کند. بقایای این قلعه منبع بالقوهٔ بزرگی برای مطالعهٔ معماری قرون وسطی و فنون ساخت‌وساز آن و همچنین محوطهٔ فوق‌العاده‌ای برای پژوهش‌های باستان‌شناختی است.

قلعهٔ دفاعی در قلمروی تحت‌سیطرهٔ فرقهٔ مونتِسا

راه دسترسی در جبههٔ جنوبی بنا برای رفت‌وآمد قرار دارد که با برجک از آن محافظت می‌شد. این راه دسترسی از طریق یک جدارهٔ دیگر از بارو که از جنس باروی قبلی است به فضای داخلی راه دارد. این بخش به یک راهرو (مدخل دیگر) که توسط یک برجک از آن مراقبت می‌شود باز شده و از آن‌جا به محوطهٔ داخلی قلعه راه می‌یابد. دیوار دوم مانند جنس دیوار اول سنگی است که چندین مزغل و یک بارو با چندین برج چهارگوش از آن حفاظت می‌کرد. این برج‌ها به‌صورت خطی و در تناسب فاصله از یکدیگر قرار دارند. در دامنه‌های آفتابگیر



موقعیت جغرافیایی استحکامات و ارتباط آن با سازه‌های دیگر مونتسا

کوه‌های بِنی کادِل، در حاشیهٔ چپ رودخانهٔ سِرپیس و در فاصلهٔ کمتر از یک کیلومتر از روستای لا اورچا، بقایای این استحکام دفاعی قدرتمند بر روی پلان چندضلعی به مساحت تقریبی ۴۰۰۰ متر مربع قد برافراشته است. راه دسترسی به این قلعه از طریق یک دیوار دفاعی طویل واقع در جبههٔ جنوبی و شرقی است. این دیوار از بلوک‌های سنگی بزرگ (ابعاد ۱/۴۰ متر طول × ۰/۸۰ متر ارتفاع و ۰/۸۰ متر پهنا) ساخته شده که دارای چندین مزغل با شیب به سمت داخل و محل استقرار کمان‌اندازها در زوایای دیوار است که در سرتاسر طول آن دیده می‌شوند این موقعیت اجازه می‌داد تا بتوانند از جوانب دیگر به دشمن حمله کنند.

احتمالاً، این سیستم مربوط به دسترسی به قلعه در دوران موحدون در اواخر سدهٔ ۱۲ و نیمهٔ اول سدهٔ ۱۳ بوده که پیچیدگی آن شناخته‌شده و مشابه آن در این قلمرو مانند دهستان دفاعی پلانِس یا قلعه د آمبرا، نزدیک پِگو نیز وجود دارد. برج پنجم دیگری در جبههٔ شمال‌شرقی این قلعه قرار دارد که در کنار آن درب کناری یا مخفی باز می‌شود، این درب کوچک بر دامنهٔ شیب‌دار بارو قرار گرفته که اجازهٔ دسترسی به درون قلعه را بدون عبور از ورودی‌های اصلی می‌دهد. به‌علاوه، این قلعه دارای یک ورودی سومی نیز هست که در غربی‌ترین برج قرار دارد، این برج عموماً برج احترام نامیده می‌شود. برج از یک طاق قوسی نوک‌دار از جنس کاشی ساخته‌شده که یکی از آثار واضح در دوران مسیحیت است. دسترسی به این درب، حمله‌کنندگان را مجبور می‌کند تا مسافت زیادی را از یک معبر دارای منافذ زیاد و پر از مزغل برای رسیدن به آن را طی کنند.

داخل قلعه دو قسمت قابل تشخیص هستند: در قسمت اول، محوطهٔ شرقی، به نام قلعهٔ قدیمی که یک محوطهٔ وسیع از زمین با سطوح متفاوت است. در این محوطه بقایای یک مخزن بزرگ را می‌یابیم که روی آن را با نی و مقدار زیادی از مواد موجود در قلعه می‌پوشاندند. این قسمت متعلق به دوران موحدون است.

در قسمت دوم، محوطهٔ غربی قرار دارد که یک ساختمان بزرگ قصرمانند در آن قرار دارد. زمین این ساختمان تقریباً مثلث‌شکل دارای یک حیاط مرکزی است که به‌وسیلهٔ سه برج چهارگوش و یک ساختمان سه طبقه محدود شده است. به دلیل وضعیت بسیارعالی اثر، یک برج در میان این سازه‌ها دیده می‌شود که ارتفاع آن ۲۰ متر است، اما در انجام اصلاحات (بازطراحی) بزرگ در ساخت اولیهٔ قلعه (همان‌گونه که در کتیبه‌های روی باروها مشاهده می‌شود)، طبقهٔ همکف که به دو محوطه تقسیم‌شده که از آن‌ها دو طاق آهنگ برای نگهداری کف طبقه اول آغاز شده است. در این برج بر روی دو دیوار آن نقوشی حک شده که نشان از بازسازی و اصلاح مجدد دارند و به احتمال زیاد در رابطه با نصب بادبندهایی برای ساخت طاق آهنگ‌ها یا قوس‌های سازه‌ای هستند.

میان برج فوق و برج جنوبی یک اتاق (فضای) وسیع مستطیل شکل وجود دارد. به غیر از دیواری که در محدودهٔ شرقی قرار دارد، دیوارهای آن با تکنیک کارگذاری بلوک‌های سنگی ساخته شده‌اند. داخل این فضا پیش‌آمدگی‌هایی دیده می‌شوند که کف چوبی طبقهٔ بالایی را نگه می‌داشتند. در شمال، در جلوی این اتاق یک دیوار اریب از جنوب‌غرب به شمال‌شرق قرار دارد که کنگره‌های آن هنوز دست نخورده باقی‌مانده‌اند. این قلعه یکی از معدود استحکامات استان آلیکانته است که این عنصر را حفظ کرده است، عنصری که در شناخت قلعه‌ها / قلعه‌شناسی شبه‌جزیره به وفور دیده می‌شود.

قلعهٔ پرپوتکسنت در اسناد

مطالعات انجام‌شده تا به امروز تایید می‌کنند که قدیمی‌ترین بقایا متعلق به دورهٔ قلعه‌سازی یا هیسن اسلامی بوربوجان یا باربویان (بوربوچِن) در گویش مسیحی که نام پرپوتکسِنت فعلی نیز از آن مشتق شده) است که در متن پیمان آلکالا، امضا به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۲۴۴ میلادی و متن عربی آن به تاریخ ۱۴ آوریل ۱۲۴۵ میلادی نیز آمده است. در این دوره چندین استحکام دفاعی در دوران یاغی‌گری تحت فرمان وزیر آندلوسی ابو عبدالله محمد بن حجیل است که در گویش عامه وی را الازراق و آلفونسوی کودک، فرزند پادشاه خایمه اول (۱۲۷۶ - ۱۲۱۳ میلادی) می‌نامیدند.

این پیمان توسط برخی از محققین به عنوان یک نیرنگ در یک استراتژی مهارشده و محاسبه‌شدهٔ تعریف‌شده، نوعی پانتومیم می‌دانند که توسط فئودال‌های آراگونی طراحی شده تا آن‌ها بتوانند قلاع کوه‌های آلیکانته را آسان و به‌خصوص بدون خونریزی و بدون خطر کشته‌شدن حتی یک نفر از نیروهای خودشان تسلیم کنند. بدین ترتیب، الازراق برای راضی‌کردن مابقی رهبران فرقه‌های فعال در قلمرو، زمان کافی داشته و می‌توانست اعراب را با یکدیگر متحد کرده تا یک جبهه مقاومت سازماندهی‌شده و منسجم را تشکیل دهد.

به‌علاوه، آنان دارای استحکامات استثنایی بودند، مانند قلعهٔ پرپوتکسِنت که دارای سیستم‌های دفاعی مهم با سکوهای پرتاب نیزه در باروی بیرونی، درب‌های مخفی و برج‌های بیرونی پر از مزغل‌های دفاعی بودند که برای دفع هر نوع حمله به قصد تجاوز به درون قلعه مناسب بود، اما از انجام یک ابتکار حمله برای ضدیت با فئودال‌ها ناتوان بودند. راهکارهای آنان برای یک استراتژی در کوتاه‌مدت مناسب

قلعهٔ پرپوتکسنت، آرشیو گرافیک‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شورای استانی آلیکانته

تصویر صفحه بعد: عکس هوایی از بقایای قلعه با پراکندگی فضاها و محل‌های مهم، آرشیو گرافیک‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، بایگانی منطقه‌ای شورای استانی آلیکانته




TRACES
TOWER
TINE AREA
GREAT HALL
DIAPHRAGM ARCHES
ES
ER
AN
BOSSAGE
TOWER


PALA
GATE
TOWE
GATE
BASTION
ALBACAR
BASTION
BARBICA
ANTEMURAL
ALBACAR
CISTERN
BASTION
ALBACAR
CISTERN
POSTERN
TOWER



آثار شاخص برج اصلی منطقهٔ پالاتین با محاسبهٔ ابعاد آن، شورای استانی آلیکانته

بود اما در میان‌مدت و بلندمدت از انجام هر کاری ناتوان بودند. دو بار (حملات در پنا کادیه لا) (کوه‌های بنی کادل) در سال ۱۲۵۰ میلادی و یک‌بار تلاش برای کشتن پادشاه خایمه اول در هیسن روغات در سال ۱۲۴۴ میلادی ارتش آراگون را تحت فشار قرار دادند، زیرا آنان از فنون جنگی چریکی مانند تورنافویه بهره می‌بردند و همچنین در استفاده کمان زنبوری مهارت کامل داشتند. با این‌حال، فراتر از آنچه که به نظر می‌آید، واقعیت این است که هم گروه‌های فرقه‌ای مقیم در کوه‌ها (اکثراً از قوم موحدون) و هم اعراب، نقاط ضعف فراوانی در رابطه با کمبود تسلیحات، تجهیزات و نیروهای زبده برای رویارویی با فاتحین آراگونی داشتند.

در بندهای مربوط به تسلیم که در پیمان‌نامه آمده، روستاها و استحکامات دفاعی نام برده شده‌اند و این‌که سرکردهٔ مسلمان می‌بایست پادشاهی آراگون را آزاد کند. در این بندها به قلعهٔ پرپوتکسنت این گونه اشاره می‌شود: شاه عالی‌مقام و الازرق با صلح ۳ ساله از تاریخ درج شده در پایان این سند موافقت می‌کنند، به شرطی که خدم و حشم و متعلقات خود را درون قلعه داشته باشد و وزیر، دو قلعه را هم اکنون برای شاه عالی‌مقام آزاد کند و قلاع عبارتند از پوپ (بوب) و تاربِنا (تاربانا) و مابقی قلاع که عبارتند از کاستِل (قُستُل)، چِرولِس یارولاس، مارگاریدا (مارگالیتا)، آلکالا (القلاع)، پرپوتکسِنت (باربوجان) و گاییِنرا به مدت زمان سه سال در اختیار وزیر خواهند بود.

در تأییدیهٔ متن عربی در مورخ ۱۴ آوریل ۱۲۴۵ میلادی، اذعان به اقتدار خایمه اول مورد تأکید قرار می‌گیرد و دو قلعه دیگر یعنی پوپ و تابرنا نیز آزاد می‌شوند. در عوض، خایمه اول به وی اجازه می‌دهد که شش قلعه دیگر را در منطقه در اختیار خود داشته باشد، یعنی پرپوتکسنت برای وی و خاندانش. در پایان این دوره الازراق، قلاع پرپوتکسنت و گاییِنرا (قلعه بنیسیلی) را به‌طور کامل تحت اختیار خود می‌گیرد.

با این حال، در سال ۱۲۴۸ میلادی و زمانی که وزیر آندلسی در قلاعی که تحت اختیارش بوده از جمله پرپوتکسنت یاغی‌گری را آغاز می‌کند، معاهدهٔ فوق از ارزش ساقط می‌شود. به مدت ۱۰ سال، الازراق

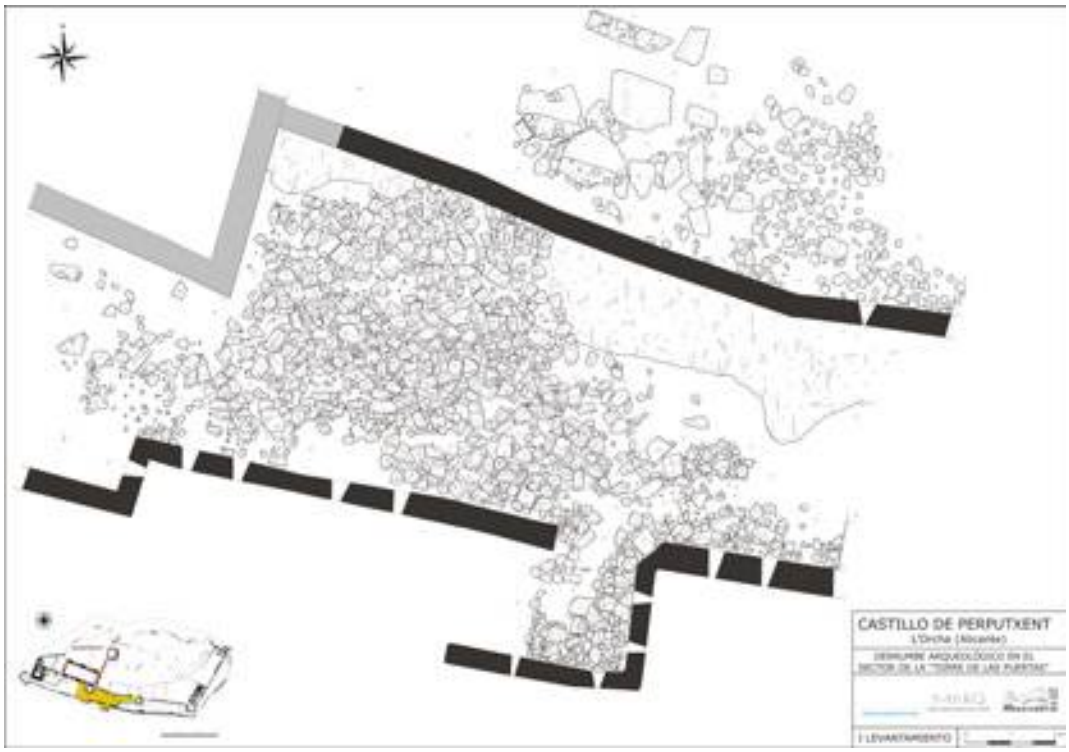


آثار باستانی و آوار سنگ در قلعهٔ باربیکیون، سال ۲۰۱۶. آرشیو گرافیکی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شورای استانی آلیکانته

با استفاده از جنگ چریکی و استحکامات دفاعی قلاع خود شعله‌های طغیان را روشن نگه می‌دارد، اما در سال ۱۲۵۸ میلادی و بعد از یک محاصرهٔ سه روزهٔ قلعهٔ بنیسیلی از سوی قوای خایمه اول که الازراق نیز در آن قلعه پنهان شده بود، سرکردهٔ آندلسی محبور به امضای معاهده تسلیم در قبال اعزامش به تبعید می‌شود. از این زمان به بعد قلعه به دستان آراگونی‌ها می‌افتد و گیِرمو د پلانا مسئول نگهبانی از آن می‌شود. وی منصب حاکم قلعه را داشت و از بابت آن ۲۳۷۷ سوئلدو به‌علاوه هزینه‌های قلمروی قلعه را نیز دریافت می‌کرد. یک‌سال بعد، در سال ۱۲۶۰ میلادی قلعه دیگر شرایط یک منزل بدون صاحب را ندارد و به یک نجیب‌زادهٔ آراگونی به نام دون خیل گارسِس د آساگرا (در قبال، قلعهٔ پلانِس) تحویل داده می‌شود. وی کسی بود که به‌عنوان نخستین ارباب پرپوتکسنت تا سال ۱۲۷۳ میلادی در آن اقامت کرد و قلمروی قلعه را همان‌گونه که در سند اسکان آن در سال ۱۲۸۵ میلادی آمده به ۵۸ قطعه تقسیم کرد.

سپس و پس از چندین مجادله سرزمینی گارسِس با مالکان نزدیک به خود، قلعه و ویلا مجموعه را به خواسته مالک آن پس از مرگش به حراج گذاشته است تا حساب‌ها تصفیه شده و هیچ بدهکاری برای وارثانش باقی نماند. خریدار و مالک جدید آن رامون د رویسِک (رایموندوس د ریوو سیکو در سند آن) بود که از بابت خرید آن مبلغ بالای ۷۰۰۰۰ سوئلدو را پرداخت کرد و در عوض تعداد زیادی از مایملک‌ها که در سند فروش آمده‌اند را صاحب شد. در سند فروش به دقت درج‌شده که ارباب جدید قلمروی قلعه به همراه منازل، محوطهٔ قصر، برج‌های آن، باروها، استحکامات دفاعی، باروهای بیرونی و چاه‌ها خریداری می‌کند. در این سند متوجه جزئیات محوطهٔ کاخ ، فضایی که در اسناد قبلی به آن اشاره نشده بود، می‌شویم که بر وجود یک فضای بزرگ خانگی و دارای ارزش اجتماعی بالا تاکید می‌کند.

تقریباً یک ماه بعد از مزایده، حاکم قلعه خوان مونسو ملک را به مالک جدید تحویل داد، کسی که با پرداخت ۷۰۰۰۰ سوئلدوی



نقشهٔ آوار سنگ در قلعهٔ باربیکیون، ۲۰۱۶ میلادی، آرشیو گرافیکی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، شورای استانی آلیکانته

دیگر به مالک و همسایهٔ خود به نام ترسا خیل د بیدائوره ارباب قلعه پلانس و ترابادل با خانه‌های رعیتی آلماراین (قلعه بارِسلا(؟)) مساحت این قلعه را اضافه کرد. دو سال بعد در ۱۲۷۵ میلادی دومین شورش به رهبری الازراق رخ می‌دهد، وی با ۳۰۰۰ سوارکار گرانادایی مجدداً به سرزمین‌های قدیمی تحت‌سیطرهٔ خود بازگشت و در آلکوی مستقر شد. در این شورش سرکردهٔ آندلسی کشته می‌شود و نیروهایش به‌واسطهٔ یک پاتک نیروهای آراگونی تار و مار می‌شوند. این رویداد به نام فاجعهٔ کانال در سال ۱۲۷۶ میلادی به ما رسیده است.

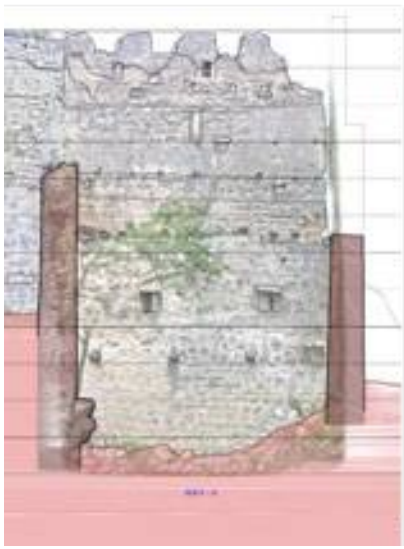
الازراق در دومین شورش خود علی‌رغم تنش شدید نتوانست در قلمروی پرپوتکسنت بحران شدیدی را ایجاد کند. مدعای این امر آن است که در همان سال یعنی ۱۲۷۶ میلادی قلعه به یک نجیب‌زادهٔ دیگر به نام آرنائو د رومانی در قبال حق اربابی در ریباروخا در والنسیا، انتقال می‌یابد. ده سال بعد در ۱۲۸۵ میلادی، فرزند آرنائو د رومانی اجازه‌نامهٔ اقامت به مسلمانان را می‌دهد تا آنان در خانه‌های رعیتی لا اورخا اقامت گزینند. در آن روزها رویدادی بسیار مهم برای آیندهٔ این قلعه رخ می‌دهد. مالک، قلعه را به فرقه نظامی میهمان‌نوازان سان خوان اورشلیم، واقع در شهر والنسیا اعطا می‌کند. در این رویداد تمام مایملک قلعه به عنوان حمایت از فقرا و اطاعت به این فرقه واگذار می‌شود، گرچه وی از بابت قلعه پرپوتکسنت مبلغ ۳۰۰۰۰ سوئلدو را دریافت می‌کند، زیرا قلعه به این فرقه فروخته شد.

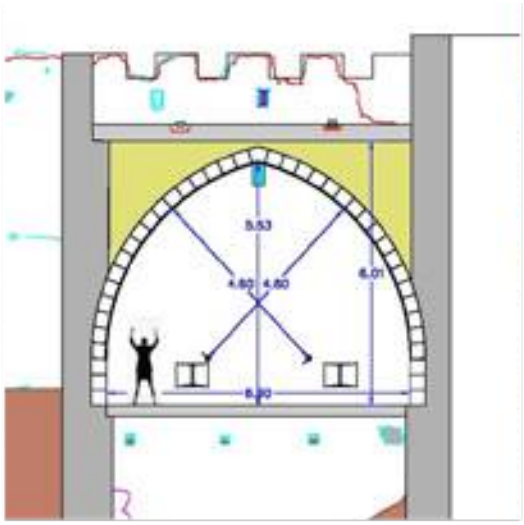
بعد از این زمان، قلعه تبدیل به یک میدان نظامی، و مهمان‌پذیر می‌شود، تا اینکه در سال‌های ۱۳۱۹ - ۱۳۱۷ میلادی بنابه فرمان پادشاه خایمه دوم آراگون به فرقهٔ تازه تاسیس مونتِسا انتقال می‌یابد و کشیش آرنائو د سولِر در ۷ آوریل ۱۳۲۱ این انتقال را تایید می‌کند. از این زمان و تا زمان ترک آن در اواخر سدهٔ ۱۵، پرپوتکسنت تبدیل به شعبه جنوبی فرقه نظامی پادشاهی والنسیا می‌شود.

فعالیت‌های شورای نمایندگان آلیکانته در قلعهٔ پرپوتکسنت (۲۰۱۸ - ۲۰۰۹ میلادی)

بنابر دستورالعمل حفاظت از قلاع اسپانیایی مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۴۹ میلادی قلعهٔ پرپوتکسنت از حفافظت قانونی به دلیل ویژگی‌های خاص یعنی به عنوان استحکامات دفاعی از آن انجام می‌شد. بعداً در بند۲ متمم قانون میراث تاریخی اسپانیا در سال ۱۹۸۵ میلادی و در قانون میراث فرهنگی والنسیا در سال ۱۹۹۸ میلادی این حفاظت بیشتر تقویت شد. در مارس ۱۹۹۹ میلادی پروندهٔ قلعه برای اعلام آن به عنوان فهرست آثار فرهنگی با مشخصهٔ بنای تاریخی به جریان افتاد تا قانون بالاترین حفاظت در قلمروی استان و حکومت اسپانیا در مورد آن اِعمال کند.

قلعهٔ پرپوتکسنت تا نوامبر ۲۰۰۹ میلادی تحت مالکیت خصوصی بود، و در این تاریخ به‌منظور انجام فرایندهای لازم برای حفظ و ارزش‌گذاری آن به مالکیت مجلس نمایندگان آلیکانته درآمد. از سال ۲۰۱۰ میلادی و با توجه به حفظ دارایی‌های فرهنگی، مجلس استانی با شناخت در مورد معماری و وضعیت آن و با هدف ثبات سازه و همچنین انجام فعالیت‌های باستان‌شناسی، از طریق انجمن حوزهٔ







نقشهٔ فرضی و محاسبهٔ اندازه وسایل فضاهای واقع در حین کاوش باستان‌شناسی و موقعیت پیشنهادی در تالار دیافراگم منطقهٔ پالاتین، منطقهٔ کاستل دی پرپوتکسنت شورای استانی آلیکانته

معماری و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته کارهایی را برای حفظ حداکثر ساختار قلعه تأمین مالی کرده است. هدف اصلی تمام این فعالیت‌ها موزه‌ای‌شدن کامل این مجموعه دفاعی است تا یکی از برجسته‌ترین نشانه‌های میراث و توریسم منطقهٔ ال کومتات و استان والنسیا شود.

نخستین فعالیت‌ها در سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ میلادی آغاز شدند که محدودهٔ حریم اثر مشخص شد و توسط شورای نمایندگان استان خریداری شد و به عنوان سند ملکی قلعه درآمد. بدین‌شکل زمینی به مساحت ۴۵۳۶ متر مربع مشخص شد. به‌علاوه، به دلیل وضعیت حفظ بقایای معماری قلعه و در قبال خطر آشکار وقوع ریزش غیرمترقبه مصالح ساختمانی آن و ایجاد حادثه برای بازدیدکنندگانی که وارد قلعه می‌شوند، یک درب موقت نیز برای آن ساخته شد. همچنین دربارهٔ گیاهان بومی انبوه آن بررسی انجام شد و مشخصات فنی هندسه اثر نیز مستندسازی شد. به همین منظور در طول زمستان سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ میلادی کارهای پاکسازی و کنترل گیاهان نیز به انجام رسید. کنترل گیاهان اطراف قلعه هم اکنون یکی از امور عادی برای حفاظت پیشگیرانه از این بنا است. همچنین بر روی گیاهان موجود در قلعه و محیط آن مطالعه‌ای آغاز شده که در نتیجه چندین گیاه از نوع بوته و درخت شناسایی شده‌اند.

بعد از پاکسازی ساختار و اسکلت قلعه، به‌منظور تعیین مشخصات هندسی تمام عناصر تشکیل‌دهندهٔ معماری مستندسازی و اقدامات اضطراری برای بهسازی و بروزرسانی مستندات ملکی و سازه‌های قابل رویت انجام شد. در طول سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ میلادی کارهای نقشه‌برداری سه بعدی به انجام رسیدند، فعالیتی که برای بازسازی مجازی عناصر قلعه، تعیین مساحت و برآورد کاوش‌های باستان‌شناختی و همچنین برای مستندسازی تمام فعالیت‌هایی که در آینده برای ارزش‌گذاری یک اثر فرهنگی موردنیاز است.

لذا برای انجام این کار باز تعریف فضاها و عناصر قابل شناسایی در معماری پرپوتکسنت بود. به این ترتیب، توانستیم محدودهٔ قصر و مجموعهٔ اصلی سازه واقع در غرب قلعه مربوط به بخش اطاق افسران و بارو را مشخص کنیم. مابقی این استحکامات دفاعی در محدودهٔ موسوم به آلبکار قرار داشت، محدوده‌ای که از مابقی محدوده‌ها بزرگ‌تر است و بخش شرقی را پوشش می‌دهد. در این بخش دیگر عناصر تشکیل‌دهندهٔ قلعه نیز وجود داشتند.

همچنین عناصر مهم قلعه مانند اثر برج به‌عنوان برج اصلی محدودهٔ قصر را تعیین کرده‌ایم. بر روی پوشش سطح این برج آثار نصب ۵ طاق قوسی مشخص هستند. برج کنترل قلعه که به تمام دسترسی‌های اصلی قلعه مشرف بود را برج دروازه‌ها می‌نامیم، برج الموحدون برجی است که هنوز بلوک‌های سنگی را در شمال‌شرق محدودهٔ قصر حفظ کرده، برج درب پشتی استحکامی است که از زاویهٔ شمال‌شرق قلعه دفاع می‌کند و دارای درب مخفی‌ای است که به‌وسیلهٔ آن دسترسی از خارج به داخل قلعه امکان‌پذیر می‌شد. این برج ساختمان اصلی محدودهٔ قصر است و بنابه بقایای حفظ‌شده بر روی دیوارهای آن می‌بایست روی آن با ساختاری از قوس‌های دیافراگمی پوشیده می‌شد. برای تهیه عناصر سازنده و معماری قلعه پرپوتکسنت تمام این کارها ضروری بود. تاکنون ۱۸ نوع مصالح مختلف بر روی دیوارها، سنگ‌های بادبر، پوشش بنایی دیوارها و آجر با ۲۷ عنصر معماری شناسایی شده‌اند.

پس از انجام فعالیت‌های مربوط به مستندسازی، دسترسی به محدوده‌های جانبی قلعه بهبود یافته است، کاری‌های لازم برای ورود بازدیدکنندگان در آینده و کارهای ضروری برای بازنگری و پژوهش‌های باستان‌شناسی بر روی پروژه است. تا زمان خرید این قلعه

توسط شورای نمایندگان آلیکانته، راه رسیدن به دروازهٔ قلعه از ناحیهٔ اسکلهٔ ایستگاه قدیمی راه‌آهن آلکوی - گاندیا بود. به‌همین منظور بهبود و بازسازی جاده روستایی که از پشت ایستگاه قدیمی می‌گذرد و تا بالاترین سکوهای طبیعی حدود ۵۰۰ متر فاصله دارد، ضروری بود. در این نقطه راه دسترسی برای اتومبیل‌ها پایان یافت. از این نقطه واقع در غرب قلعه، و بر اساس منحنی میزان یک راه پیاده‌رو به طول حدود ۲۰۰ متر باز شده که تا ورودی اصلی قلعه که در مرکز آن قرار دارد، باز شده است.

نخستین فعالیت باستان‌شناسی حفاظت و مرمت مصالح ساختمانی برج دروازه‌ها

پس از انجام مطالعات مقدماتی و کارهای بهسازی ورودی قلعه و پیرامون آن، مرحلهٔ بعدی در سال ۲۰۱۶ میلادی مرمت مصالح ساختمانی به دلیل تخریب سازهٔ قلعه بود. بخش اعظم این بقایا در فضای وسیعی از قلعه انباشته شده بودند که مانع گردش اشخاص و مواد لازم در دیگر نقاط قلعه می‌شدند. مستندسازی و منظم‌کردن مصالح ساختمانی جهت استفاده از آن‌ها در آینده برای بهسازی و بازسازی بخش‌های تخریب‌شده انجام شد و این اقدام تاثیری بر دسترسی آسان به سایر فضای موجود در قلعه داشت. سازهٔ موسوم به برج دروازه‌ها، یک سازهٔ دفاعی چهارگوش که شیب جنوب محدودهٔ قصر را تحت‌نظر دارد و ورود به این محدوده را از طریق درب کنج قلعه امکان‌پذیر است.

در بازسازی قلعه، کارهای ساماندهی به‌صورت فشرده انجام شد و تغییر محسوسی در فضاها به وجود آورد و سبب شد که بتوان فعالیت‌های دیگر جانبی انجام شود. برنامه‌ریزی برای انجام نخستین خاکبرداری در قلعه پروتکسنت انجام شد و این برنامه نخستین خاکبرداری در درون قلعه پس از سال‌ها مطالعه در دستور کار قرار گرفت.

هدف از انجام این کار بین ماه‌های اکتبر و نوامبر سال ۲۰۱۶ میلادی، به روش باستان‌شناختی، یافتن شواهد و ساخت آن و جمع‌آوری و ساماندهی تمام مصالح ساختمانی است که راه دسترسی به قلعه را مسدود کرده‌اند، تا بعداً بتوان بر اساس حجم مصالح موجود بازسازی‌های اضطراری در آینده به انجام برسند. در مساحتی به اندازهٔ حدود ۲۰۰ متر مربع ۴۴۹ قطعه مرمت شدند که اکثر آن‌ها بلوک‌های سنگی به اشکال متفاوت، کار شده در یک یا چند وجه آن‌ها، کنده‌کاری بر روی سنگ‌ها، پوشش مصالح بنایی بر روی سنگ‌ها و بلوک‌های سنگی به ابعاد مختلف بوده‌اند. محل جمع‌آوری این مصالح با توجه به مسطح بودن زمین در داخل قلعه در یک مساحت ۱۵۰ متر مربعی تعیین شد. حفاری را دو گروه انجام دادند.

نخستین گروه مسئول جمع‌آوری مصالح آسیب‌دیدهٔ لرزان بودند که از قبل موضوع مورد پایش و عسکبرداری در آن‌ها با یک اهرم تلسکوپی انجام شد هر یک از عناصر جمع‌آوری‌شده در نقشهٔ مشخص، شماره‌گذاری و برچسب‌گذاری می‌شد و سپس به محل جمع‌آوری مصالح منتقل می‌شد.

در این محدوده دومین گروه مشغول به کار بود، که مسئول مستندسازی قطعه با استفاده از یک اتیکت منفرد بود. در این اتیکت قطعه‌ها توصیف می‌شدند و ابعاد آن نوشته می‌شد، موقعیت آن در زمان آوار شدن مشخص و نحوه قرار گرفتن احتمالی آن نوشته می‌شد، یک طرح از شکل قطعه و عکس‌های آن در لحظهٔ یافتن و پیش از برداشتن آن نیز وجود دارند. پس از خاتمهٔ این روند، قطعه به محل جمع‌آوری مصالح انتقال داده شده که در آن‌جا و به‌منظور تسهیل در کارهای آینده برای یافتن قطعات، وضعیت آن در یک طرح ثبت می‌شد.

نتایج اولیهٔ این کار نشان می‌دهند که قطعات بسیار زیادی از سنگ‌های تراشیده‌شده از مبادی مختلف وجود دارند. بخش اعظم آوارها مربوط به برج دروازه‌ها است. مدعای این امر وجود قطعات سقوط کرده در نواحی نزدیک به استحکامات دفاعی است. در این محل قطعات بزرگی از سنگ وجود دارند که با ملات به یکدیگر چسبیده و سوراخ‌های درون برج را پر کرده‌اند.

از سوی دیگر، کاوش‌ها وجود قطعات سنگی دیگر از دیگر مبادی محدودهٔ قصر را نیز تایید کرده‌اند. در مورد چهار بلوک سنگی که تراش‌هایی به شکل قوس یا نیم‌هلال بر روی آن‌ها حک‌شده، به احتمال زیاد مربوط به یکی از قسمت‌های ساختمانی است که در محدودهٔ قصر قرار دارد. این بلوک‌ها دقیقاً متناسب با بلوک‌هایی هستند که در برج وجود دارند. اندازه‌گیری قطر آن‌ها نیز نشان داد که با قطر سنگ‌های کار شده در سنگ سرطاق برج نیز مطابقت دارند یعنی ۴/۶۰ متر. در همین نقطه بلوک‌های سنگی نیز وجود دارند که آثاری از دورهٔ موحدون را بر روی سطح بیرونی / خارجی خود نشان می‌دهند. این سنگ‌ها بسیار شبیه به سنگرهای برج موحدون هستند.

به همین منظور، این احتمال وجود دارد که این انباشت مصالح ساختمانی از دو مبداء متفاوت اما برای یک هدف باشند. از یک طرف، آوار سازه‌های دفاعی نزدیک به قلعه مانند برج دروازه‌ها، و از طرف دیگر جابه‌جایی قطعات سنگی از دیگر قسمت‌های قلعه تا دروازهٔ اصلی. از طریق شواهد به‌دست‌آمده می‌دانیم که کاربرد نظامی قلعه در سدهٔ ۱۵ خاتمه می‌یابد، گرچه قلمروی آن تحت سیطرهٔ فرقه/ گروه مونتِسا باقی می‌ماند. به همین منظور و به‌عنوان یک فرضیه این امکان وجود دارد که جدا کردن قطعات در جهت عمودی و آوار گوشه‌های استحکامات دفاعی در کنار کور کردن ورودی اصلی و محل جمع‌آوری مصالح آواری در این نقطه به این دلیل بوده که دیگر قرار نبوده این قلعه در آینده ماهیت دفاعی داشته باشد. این فرضیه می‌تواند در کاوش‌های آینده در دیگر نقاط قلعه به‌عنوان یک نقطهٔ عطف مورد توجه قرار گیرد.

پس از خاتمهٔ این فعالیت، راهبرد و انرژی گروه‌ها بر روی

به‌دست‌آوردن ترسیم سازه‌ها در نقاط مختلف قلعه متمرکز می‌شود، کاری که نیاز به آزمایش‌های مداوم دارد، زیرا مصالح به‌کار رفته در نقاط مختلف سازه‌ها دارای وضعیت‌های متفاوتی از حفظ و نگهداری است. برخی از آن‌ها تهدیدهای جدی در آوار شدن و عدم ثبات بحرانی را از خود نشان می‌دهند. این وضعیت ما را مجبور می‌کند تا چندین راهکار حفاظتی را در نظر داشته باشیم که احتمالاً موقتی خواهد بود اما برای انجام هرگونه فعالیت مقطعی دیگر و تثبیت سازه یا برای کارهای پاکسازی و کاوش‌های باستان‌شناسی ضروری هستند.

به دلیل وضعیت اضطراری، ضروری‌ترین کارها عبارتند از: شیب جنوب‌شرقی اثر برج با از دست دادن مقدار زیادی از مصالح در باروهایش، جانب جنوبی باروی محدودهٔ قصر (محل قرارگیری طاق قوسی) با سوراخ‌های فراوان و بی‌ثباتی زیاد در تخریب سازه، بخشی از باروی جنوب برج موحدون که سوراخ‌های به‌وجودآمده تهدیدی جدی برای آوار شدن آن به‌شمار می‌رود و چندین قسمت از باروی بیرونی. اما در هر صورت، کار بر روی مصالح به‌کاررفته در نمای قلعه باید در اسرع وقت انجام‌شده و از انسجام بالایی برخوردار باشد تا بتوان از این دارایی فرهنگی نهایت حفاظت به عمل آورده و امنیت بازدیدکنندگان نیز فراهم شود.

همزمان با نگارش این مقاله گروه‌های کاری در حال کار در قلعه و در حال تثبیت سازه پرپوتکسنت هستند. کار آن‌ها همچنین خاکبرداری به روش باستان‌شناختی در محوطهٔ قصر و کارهای لازم برای حفاظت اضطراری است. این کارها پیشرفت بزرگی را در رابطه با حفظ بقایای قلعه رقم خواهند زد و اجازه خواهند داد تا در آینده‌ای نزدیک کارهای مربوط به امور باستان‌شناسی و معماری را با دقت بیشتری به پیش ببریم. کشفیاتی که انجام می‌دهیم برنامهٔ آغازین موزه‌ای‌کردن قلعه و باز کردن آن بر روی عموم را به شکلی روزافزون توسعه خواهند داد.

کتاب‌شناسی

Azuar Ruiz, R.
2010 "Campesinosfortificadosfrente a los conquistadores feudales en la montañaalicantina (s. XII- XIII)", MARQ. *Arqueología y museos*, 4: 67-87.

Banyo Arminyana, R.
2003 *Al Azraq y Alcoy*, Mariola, Alcoi.

Bazzana, A.; P. Cressier and P. Guichard
1988 *Les chateauxruraux d'Al-Andalus. Histoire et archéologie des Husun du Sud-Est de L'Espagne*, Casa de Velázquez, Madrid.

Bazzana, A.; P. Guichard and J. M. Segura
1982 "Du hisnmusulmanaucastrumchrétien: le château de Perpunchent (Lorcha, provinced'Alicante)", *Mélanges de la Casa de Velázquez*, 18, 1, (Madrid-París), pp. 449-465.

Burns, R.I.
1988 "The Crusadeagainst Al-Azraq: A Thirteenth-Century Mudejar Revolt in International Perspective", *The American Historical Review* Vol. 93, No. 1: 80-106.

Burns, R.I. and P. Chevedden
1983 "El tractat de rendició d'al-Azraq amb Jaume I i l'infant Alfons en 1245: el text àrab i el context valencià", *l'Espill* 17-18: 231-257.

Guichard, P.
2001 *Al-Andalusfrente a la conquista cristiana*, Biblioteca Nueva, Universitat de València, València.

Guinot Rodiguez, E.
1986 "El señorío de la Vall de Perputxent (siglos XIII-XIV)", *Anales de la Universidad de Alicante: Historia medieval*, Nº 4-5: 99-118.

Menendez Fueyo, J.L.
2015 *Guardianes de Piedra. Los castillos de Alicante*, Catálogo de la exposición, Museo Arqueológico - Diputación de Alicante, Alicante.

Menendez Fueyo, J.L.; R. Perez Jimenez; J. Pina Mira; A. Sanchez Lardies; F. Vilaplana Vilaplana; B. Revert Cuesta
2018 "Un model de fortificació medieval alsconfins del territori de l'Orde de Montesa: El Castell de Perputxent (L'Orxa) davant del seuprojected'intervenció", conservació i museïtzació, *Recerques del Museud'Alcoi*, 27, (Alcoi), pp. 129-148.

Torro Abad, J.
2007 "Guerra, repartiment i colonització al regne de València (1248-1249)", *Repartiments medievals a la Corona d'Aragó*: (segles XII-XIII): 201-276.

استان آلیکانته در عصر مدرن و معاصر؛ دیدگاهی براساس مجموعه هنرهای تزیینی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

روکا دِ توگورِس مونیوس

La Provincia de Alicante en la Edad Moderna y Contemporánea: Una Visión a Través de las Colecciones de Artes Decorativas del MARQ

Consuelo Roca de Togores Munoz





مکان‌های تولید سفال در استان آلیکانته بین سدهٔ هجدهم و اوایل سدهٔ ۲۰(♦)؛ محوطه‌های اصلی با چشمه‌های برفی (●)؛ مخزن تیبی سدهٔ شانزدهم (▲)؛ بندر آلیکانته (▼)؛ دانشگاه اوریوئلا از سدهٔ هفدهم (■)؛ صنعت اسباب‌بازی ایبی از ابتدای سدهٔ بیستم (❋)

۱. استان آلیکانته (از سدهٔ شانزدهم تا اوایل سدهٔ بیستم)

دورهٔ زمانی بین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی، بسیار طولانی و پیچیده است. در سدهٔ شانزدهم، اسپانیا بیشترین رونق سیاسی و نظامی را تجربه کرده، اما در عین حال، دچار درگیری‌های داخلی و خارجی بود، که در کنار بحران اقتصادی و جمعیتی به وجود آمده در آن دورهٔ اروپا، منجر به عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی این کشور تا دو سده بعد شد. از سدهٔ نوزدهم میلادی، اسپانیا به‌صورت بنیادین متحول شد و انقلاب‌های صنعتی، لیبرال و بورژوایی باعث پیشرفت و مدرنیزه‌شدن کشاورزی و شکوفایی صنعتی شدند. در ادامه، به تأثیرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این رویدادها در استان آلیکانته می‌پردازیم.

از نقطه‌نظر سیاسی، در فاصلهٔ زمانی سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۸ میلادی، یک رژیم مطلق‌گرا (سیستم سلطنتی راست‌گرا و مذهبی) بر اسپانیا حکومت می‌کرد. در ایالت والنسیا که شهر آلیکانته نیز جزو آن بود، حاکم در واقع بلند پایه‌ترین نمایندهٔ پادشاه اسپانیا محسوب شده و از قدرت تصویب قوانین قضایی برخوردار بود. این قوانین که با نام «منشور والنسیا» شناخته می‌شدند، استقلالی سیاسی به این ایالت داده و مجموعه‌ای از امتیازات را برای طبقات خاص و آداب و رسوم مردم را دربرمی‌گرفتند. در سال ۱۷۰۷ میلادی، بعد از جنگ جانشینی اسپانیا، ایالت‌ها و منشورهای آن‌ها از بین رفت و قوانین حکومت مرکزی به‌صورت یکپارچه در تمام کشور حکمفرما شدند.

بین سال‌های ۱۸۰۸ تا ۱۸۷۴ میلادی، رژیم جدید که بر اساس قانون اساسی شکل گرفته بود، دورهٔ جدیدی از دورهٔ معاصر را آغاز کرد؛ دوره‌ای که هم زمان با جنگ شبه‌جزیره و اعلام مجلس موسسان شهر کادیس بود.

در سال ۱۸۷۴ میلادی، مرحلهٔ اصلاحات در سیستم سلطنتی اسپانیا آغاز شد و با اعلام جمهوری دوم اسپانیا به اوج خود رسید. در این دوره اسپانیا شاهد تغییرات زیادی در سطوح بین‌المللی، ملی



مجموعه پوشاک زنانه از مجموعهٔ بلتران اوسوفورمادو با دستکش‌های طرح‌دار، قلاب‌دوزی، دستبند مفرغی، صدف و بادبزن (سدهٔ نوزدهم)

و استانی بود. آلیکانته نیز در این دوران از این تغییرات در امان نمانده؛ سیاست، اقتصاد و جامعه این شهر تحت تاثیر این اتفاقات جدید قرار گرفت.

در سال ۱۸۰۸ میلادی، ایدئولوژی جدید لیبرالیسم اسپانیا، قدرت مطلق سیستم پادشاهی را زیر سوال برد و زمینهٔ شکل‌گیری حکومتی براساس قانون اساسی، فراهم شد. با اتفاقاتی مانند جنگ شبه‌جزیره، اعلام مجلس موسسان شهر کادیس و شکل‌گیری نخستین قانون اساسی اسپانیا، دورهٔ جدیدی در این کشور آغاز شد که با کمک لیبرالیسم و جمهوری اول اسپانیا در سال ۱۸۷۳ میلادی به اوج خود رسید. یک سال بعد، بار دیگر اصلاحات در سیستم سلطنتی اسپانیا از سر گرفته شد و تا اعلام جمهوری دوم در سال ۱۹۳۱ میلادی به طول انجامید.

در حال حاضر در سرتاسر سواحل مدیترانه در اسپانیا، مانند ایالت والنسیا، هنوز ساختمان‌های نظامی دیده می‌شوند که قدمت آن‌ها به سدهٔ شانزدهم میلادی برمی‌گردد. این ساختمان‌ها به شکل قلعه و برج و بارو هستند و با هدف دفاع از بخش‌های ساحلی در برابر حملات مکرر دزدان دریایی و بربرهای آفریقایی ساکن در شمال این قاره ساخته شده بودند. قلعهٔ سانتا باربارا در آلیکانته، ساختمان بزرگ نظامی در جزیرهٔ تابارکا، قلعهٔ سانتا پُلا، قلعهٔ برنیا، و قلعهٔ بِنیدورم نمونه‌هایی از این دژهای ساحلی به‌جامانده از سدهٔ شانزدهم میلادی هستند. در استان آلیکانته ۲۱ برج مراقبت وجود داشت که خیلی از آن‌ها هنوز هم در سواحل این شهر مشاهده می‌شوند، مثل برج لس کالِتس در شهر بنیدورم، برج لا ایتا در شهر ال کامپیو یا برج خِرو در شهر دِنیه.

از نظر اقتصادی آلیکانته دورهٔ بحران و رونق را پشت سرهم تجربه کرد که تحت‌تاثیر دو عامل کشاورزی و تجارت بندری بود؛ عواملی که دستخوش تغییرات پدیده‌های زیست‌محیطی بوده و ستون اقتصاد در عصر مدرن، کشاورزی محسوب می‌شد. متداول‌ترین محصولات در این استان غلات و انگور بودند که بخشی از آن را کشاورزان برای مصرف خود و مابقی را برای صادرات در نظر می‌گرفتند.

در اواخر سدهٔ شانزدهم میلادی، سد تیبی در استان آلیکانته ساخته شد که با بیش از ۴۰ متر ارتفاع مهم‌ترین سد اروپا و جهان در آن دوره به‌شمار می‌رفت. ساخت این سد باعث رونق باغات در اطراف شهر آلیکانته شد. محصول اصلی این باغات و مزارع، انگور بود که تبدیل به مهم‌ترین محصولات صادراتی شدند. تجارت دیگری که



کاسه سفالی لعابدار، مجموعهٔ کیولس آنتون
دورهٔ مدرن، ۱۸۰۰-۱۷۰۰ میلادی
موزَ باستان‌شناسی آلیکانته
شماره اثر ۹۵۲۲

در طول عصر مدرن و تا اواسط سدهٔ بیستم میلادی جزو مهم‌ترین و پررونق‌ترین عناصر اقتصادی استان آلیکانته به شمار می‌رفت تجارت برف و یخ طبیعی بود. در این استان، از یخ و برف برای نگهداری مواد غذایی، تهیه خوراکی‌هایی مانند نوشابه، شیرینی و بستنی، و همچنین درمان بیماری‌های مختلف مانند میگرن، تب، خون‌ریزی و انقباض‌های ماهیچه‌ای استفاده می‌کردند.

در آن دوران، بندر آلیکانته یکی از مهم‌ترین بخش‌های ایالت والنسیا بود و تبدیل به مکانی برای اسکان بسیاری از تجار خارجی شده بود که به تجارت این بندر پویایی بخشیده بودند. بندر آلیکانته به نقطه‌ای برای صادرات محصولات داخلی اسپانیا تبدیل شد و همچنین مکان بسیار حائز اهمیتی برای توزیع محصولات کشورهای مستعمرهٔ آمریکا (مثل شکلات، قهوه، تنباکو) و گوشت و ماهی‌های نمک سودشدهٔ شمال اروپا بود. انگور، روغن، غلات، نمک، بادام، پشم، سود سوزآور، گیاه اسپارتو و گل نی از دیگر محصولاتی بودند که از طریق این بندر صادر می‌شدند. و همچنین گندم (از ایتالیا و فرانسه)، گوشت‌های نمک‌سودشده (از شمال اروپا)، سرامیک و شیشه (از کارگاه‌های اروپا)، اقلام لوکس، پارچه‌های مخمل و ساتن، تولیدات ابریشمی (از ایتالیا) محصولاتی بودند که از طریق این بندر وارد می‌شدند.



کاسهٔ سفالی لعابدار
مجموعهٔ کیولس آنتون
دورهٔ مدرن، ۱۸۰۰-۱۷۵۰ میلادی
شماره اثر ۹۶۱۲

در اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی و با شروع جنگ استقلال اسپانیا، یک بحران شدید اقتصادی در این کشور اتفاق افتاد. در پی این جنگ، شیوع وبا و تب زرد از یک سو، و خشکسالی شدید از سویی دیگر باعث کاهش محصولات کشاورزی شدند. در اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی، با ورود سیستم‌های پیشرفته و نو در حوزه‌های صنعت، ارتباطات، ماشین‌آلات و ... به اسپانیا این کشور توانست بر رکود اقتصادی غلبه کرده و درپی آن، یک طبقهٔ جدید بورژوازی متشکل از تاجران و سرمایه‌داران، قدرت را در شهرهای اسپانیا به دست گرفت.

جامعهٔ آن دوره دارای تقسیمات اجتماعی و سلسله‌مراتبی مختص به خود بود. اشراف‌زادگان و روحانیون از بهترین امتیازات حقوقی، سیاسی و اقتصادی برخوردار بودند، در حالی‌که سایر گروه‌های جامعه که اکثریت قریب به اتفاق مردم را تشکیل می‌دادند، از این امتیازات بهره‌مند نمی‌شدند. در این میان کلیساها نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و از مراکز نفوذ و قدرتِ اول در همه زمینه‌ها، به خصوص آموزش، به شمار می‌آمدند. اما این وضعیت با پیدایش لیبرالیسم تغییر کرد. ظهور ناگهانی بورژوازی، علاوه بر ساختار اجتماعی، الگوی جامعهٔ طبقاتی را نیز تغییر داد. اگرچه روحانیت بخش عمدهٔ امتیازات خود را از دست داد، اما مذهب کاتولیک همچنان در زندگی مردم مهم تلقی می‌شد.

از لحاظ جمعیت‌شناسی، طی سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی جمعیت به‌طور پیوسته افزایش پیدا کرد. اما در چندین دوره عوامل متعددی باعث شدند، به‌رغم میزان بالای تولد، میزان مرگ و میر هم افزایش پیدا کند. بیماری‌های مسری مانند تب زرد، مالاریا، محصولات زراعی نامرغوب و جنگ‌ها، باعث ایجاد بحران‌های جمعیتی شدند. اما از علل مهم دیگری که باعث کاهش چشمگیر جمعیت در استان آلیکانته و تاثیر بر اقتصاد این شهر شد، اخراج قوم موریسکو در سال ۱۶۰۹ میلادی از اسپانیا بود؛ چرا که تعداد زیادی از مردم این قوم در آلیکانته زندگی می‌کردند. اما در سدهٔ نوزدهم میلادی، به‌رغم شیوع بیماری‌های همه‌گیر مثل وبا و تب زرد و همچنین رکود اقتصادی، رشد مثبتی در جمعیت اتفاق افتاد.

از نظر فرهنگی، رنسانس، باروک و روشنگری سه جنبش مهمی بودند که در سده‌های شانزدهم، هفدهم و هجدهم میلادی شکل گرفتند. در سال ۱۶۱۰ میلادی، دانشگاه اوری اوئِلا در آلیکانته ساخته شد که مرکز فعالیت‌های فرهنگی این شهر در سدهٔ هفدهم میلادی محسوب می‌شد. جریان فرهنگی جدیدی تحت‌عنوان عصر روشنگری در سدهٔ هجدهم شکل گرفت. در این دوره چهره‌های بزرگی از اهالی آلیکانته ظهور کردند مانند خورخه خوان سانتاسیلیا، دانشمند و دریانورد، و فرانسیسکو خاویربالمیس، پزشک جراحی که واکسن آبله مرغان را در مستعمره‌های اسپانیایی آمریکا و فیلیپین پخش کرد و این اقدام نخستین ماموریت بهداشتی درمانی بین‌المللی در تاریخ به‌شمار می‌آید. اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ

لیوان سرامیک
مجموعهٔ بِلتِرَن آسو
دورهٔ مدرن، ۱۷۸۸-۱۷۵۹ میلادی
شماره اثر ۱۱۲۴۷









بطری سرامیک
شیشهٔ اوپالین میناکاری شده چند
رنگ
مجموعهٔ بلترن اوسو، سدهٔ هجدهم

بیستم میلادی، پیدایش مدرنیسم یکی از جریان‌های مهم فرهنگی در اروپا بود و تاثیر بی‌نظیری در شهر آلکوی به‌ویژه در معماری و مجسمه‌سازی گذاشت. همچنین با این جنبش مکان‌های جدید برای جشن‌ها و اوقات فراغت مردم مانند میدان‌های مراسم گاوبازی و یا جشن آتش‌بازی سن خوان ساخته شدند.

۲. مجموعه هنرهای تزیینی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

هنرهای تزیینی محصول ارتباط هنر و صنایع دستی بوده و خلاقیت‌های انسانی را تجلی می‌بخشند، در عین اهداف زیبایی‌شناسانه و تزیینی، جنبه‌های کاربردی نیز دارند. هنرهای تزیینی، ایده‌ها، دغدغه‌ها و ارزش‌های انسان را از طریق منابع و مواد مختلف به تصویر می‌کشند و در عین حال معرف دورهٔ تاریخی - اقتصادی خود هستند. این آثار هنری معمولا بر اساس یک طرح صنعتی یا هنری ساخته شده و اغلب منحصربه‌فرد نیستند، در نتیجه در تعداد بی‌شماری تولید شده و حتی می‌توان به‌رغم شباهت کامل، آن‌ها را جایگزین موارد مشابه کرد. این گروه شامل اشیاء تزیینی منازل، لباس، ظروف، اسباب و اثاثیه می‌شوند.

در ساخت این آثار از شیوه‌های هنری همچون سفال‌گری، معرق کاشی، نجاری، جواهرسازی، هنر حکاکی (بر روی سنگ، تمبر، سکه یا مدال)، میناکاری، خاتم‌کاری، فلزکاری، نساجی، هنر پرده‌های نگارین، چرم‌دوزی، گچبری، کاشی‌کاری و شیشه‌سازی استفاده شده و همچنین بسیاری از آن‌ها تولیدات معماری، نقاشی و مجسمه‌سازی بود که برای تزیینات ساخته و یا به تصویر کشیده می‌شوند. در برخی از موارد برای ساخت اشیاء تزیینی از سایر رشته‌ها همچون حصیربافی، صحافی کتاب، ساعت‌سازی، بادبزن‌سازی، اسباب‌بازی‌سازی و غیره هم استفاده شده است.

بین هنرهای تزیینی و فرهنگ عامهٔ مردم رابطه تنگاتنگی وجود داشته و غالبا این هنرها در طول دوره‌های مختلف "ابزاری بیانی" محسوب می‌شدند. در بسیاری از موارد، این آثار هنری فضاهای داخلی و صمیمی منازل را ترسیم می‌کنند و شیوه‌های زندگی در هر دوره، میزان علاقه به تزیینات و تجملات را به وضوح و سادگی به تصویر می‌کشند و در واقع نمایانگر تمام جریان‌های فکری و هنری دوران خود هستند. از سدهٔ نوزدهم و با ورود به دورهٔ صنعتی، شیوه‌های هنری رایجی که در گذشته از طریق دست انجام می‌شدند، مانند سفال‌گری، شیشه‌سازی، ساخت اثاثیه منزل، وارد عرصهٔ تولید به‌صورت عمده و از طریق ماشین‌آلات شدند. بدین ترتیب، بازار مشتری‌های این آثار هنری نیز تغییر کرده و بورژوآزی جدید نیز تمایل خود را به این اشیاء که نمایانگر تفاخر و اشرافیت بیشتر بود نشان می‌داد.

بیشتر آثار هنرهای تزیینی که در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نگهداری می‌شوند مربوط به سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی هستند؛ البته آثار بسیار زیبا و ارزشمندی مربوط به سده‌های کهن تر نیز در این مجموعه جای دارند. این اشیاء را براساس گونه‌شناسی، می‌توان به ۶ گروه تقسیم‌بندی کرد: اشیاء خانگی، مذهبی و شخصی؛ اشیاء سفالی (ظروف سفالی، چینی، گلی) و آبگینه؛ آثار هنری شرقی؛ اثاث منزل و مبلمان‌ها؛ مجسمه‌ها؛ و اسباب بازی‌ها وسایل بازی.

۲-۱ - مجموعهٔ اشیاء مربوط به منزل، اشیاء مذهبی و وسایل شخصی

این دسته از آثار، در اصل از مجموعه رافائل بِلتران آئوسو جمع‌آوری شده و حدود ۷۰۰ قلم شیء هنری و تزیینی توسط رافائل بلتران به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته اهدا شده است. از آن‌جا که بلتران یک مجموعه‌دار بود، برخی از این اشیاء را خودش گردآورده و مابقی نیز، جزو میراث خانوادگی وی محسوب می‌شود. بلتران یکی از تاثیرگذارترین شخصیت‌های دوران بورژوآزی سدهٔ نوزدهم شهر آلیکانته به حساب می‌آید. از نظر تاریخی، قدمت اشیاء زینتی خانگی و زیورآلات شخصی این مجموعه به فاصلهٔ زمانی بین سده‌های شانزدهم تا بیستم میلادی برمی‌گردد. و شامل اثاثیه منزل، فانوس‌ها، ساعت‌های دیواری و کنسولی، اشیاء چینی شهرهای سور، لیموژ و مایسن، سفال‌های اسپانیایی مربوط به سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی، آبگینه‌های متعلق به سرزمین بوهم و کارخانهٔ پادشاهی شیشه‌سازی گرنخا (در شهر سگوبیا)، قطعات میز، تابلوهای نقاشی، تابلوهای مینیاتوری، حکاکی‌ها، بادبزن‌ها، جواهرات، مهره‌های زینتی، منسوجات، اشیاء خارجی، کتاب‌ها و عکس‌ها است.

در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، مجموعهٔ فوق‌العاده از اشیاء مربوط به لوازم شخصی وجود دارد که توسط پنجاه مورخ در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی جمع‌آوری شده است. این اشیاء متعلق به کشورهای اسپانیا، فرانسه و فیلیپین بوده و دارای ساختارهای متفاوت و ترکیبی از انواع رشته‌های هنری هستند. جنس این آثار نیز از مواد مختلفی مانند عاج، صدف، مروارید، استخوان، چوب، خمیر کاغذ، پارچه و مزین به نقوش هنری هستند.

بادبزن، اصالتا متعلق به سرزمین شرق به خصوص چین و ژاپن است و توسط دریانوردان و تجار پرتغالی در سدهٔ شانزدهم میلادی به اروپا آورده شد. در سدهٔ هجدهم، با تاسیس کارخانهٔ پادشاهی تولید بادبزن در شهر والنسیا، انجمن صنفی تولید و توزیع بادبزن به طور رسمی تشکیل شد. در واقع، تولیدات این کارخانه به منزلهٔ مهر تاییدی برای رونق و اعتبار شهر والنسیا محسوب می‌شد. بادبزن‌ها در انواع مختلف و همگی با نام‌های خانوادگی پادشاهان اسپانیا ارائه می‌شدند. برای مثال چند مورد از این نام‌های خانوادگی عبارتند: "کریستینو" در دوران سلطنت ماریا کریستینا دِ بوربون (از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۴ میلادی)؛ "ایزابلینو" در دوران سلطنت ایزابلای دوم (از سال ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸ میلادی)؛ "پِریکون" در دوران سلطنت ماریاکریستینای آستوریاس (از سال ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۵ میلادی) و "آلفونسینو" در دوران پادشاهی آلفونسوی سیزدهم اسپانیا (از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۳۱ میلادی). مضامین تولیدات اساطیر، داستان‌های



فانوس سقفی با چوب حکاکی‌شده و شیشه‌های نقاشی‌شده با نقوش چینی
مجموعهٔ بلترن اوسو، سدهٔ نوزدهم



پنل کاشی‌های منقوش
مجموعهٔ تاریخی فوندو
دورهٔ معاصر، ۱۹۰۰-۱۸۰۰ میلادی
شماره اثر ۲۵۱۱۳

عاشقانه، تاریخی، مذهبی، مربوط به ادبیات شبانی و حتی مضامین کودکانه به تصویر کشیده می‌شد. امروزه در اسپانیا، کارخانه‌های تولید بادبزن در مناطق والنسیا و اندلس بسیار حائز اهمیت هستند.

کیسه‌های جیبی کوچک، دستکش‌های ساخته‌شده از پوست بز، جلیقه‌های ابریشمی، دستبند، پلاک آویز، قاب عکس، کتاب‌های نمایش، دوات، عینک‌های مخصوص تئاتر، عصا و غیره از اشیاء تزیینی شخصی جمع‌آوری‌شده در این موزه هستند. در بین اشیاء تزیینی خانگی نیز، این موارد به چشم می‌خورند: شمع‌های مفرغی، لوسترها، پرده و چوب‌پرده‌های طلاکاری شده، کنسول‌ها، جوهردان‌های نقره، قیچی‌ها، جعبه‌های خیاطی، فانونس‌ها و سرویس‌های چای انگلیسی. علاوه بر آن، صلیب‌ها، تسبیح‌ها، و جعبه‌های اشیاء متبرکه لباس‌های مخصوص کشیش‌ها و راهبه‌ها (مثل چاسوبل، خرقه، ردا) و نشان‌های زینتی که بر روی آستین این لباس‌ها آویزان می‌شد، جزو اشیاء زینتی مذهبی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته محسوب می‌شوند. این لباس‌ها از ابریشم زربافت دوخته‌شده و با نقوش گل در رنگ‌های مختلف و با نوارها و حاشیه‌های زرین زینت داده شده بودند.

۲-۲- مجموعه اشیاء سفالی، چینی، گلی و اشیاء شیشه‌ای

این کلکسیون عمدتا از چهار مجموعه، مجموعهٔ صندوق تاریخی موزه، مجموعهٔ کیلِس آنتون، مجموعهٔ مائستره کاستیو و مجموعهٔ بلتران آئوسو تشکیل شده است. مجموعهٔ صندوق تاریخی، حدود ۱۲۰۰ قطعات بسیار متنوع مربوط به طبیعت را جمع‌آوری کرده است. این مجموعه در اصل در سال ۱۸۴۳ به شکل یک شرکت آغاز به کار کرد و با شورای استانی آلیکانته و سازمان آثار تاریخی و هنری این استان مرتبط است. این سازمان، آثار هنری مربوط به دوره‌های مختلف را از طرق مختلف اهداء، خرید، مصادره، وثیقه و امانت جمع‌آوری کرده است. نمونه‌هایی از اشیاء عبارتند از: مجسمه‌ها، آثار حکاکی‌های چوبی، تابلوهای نقاشی، اشیاء مذهبی، سفال‌ها، پیکره‌های سفالی مربوط به تولد حضرت مسیح، اشیاء بومی، کتاب‌ها، اسلحه‌ها، آثار تزیینی فرهنگ آسیایی و به‌خصوص تعداد زیادی از کاشی‌های متنوع بیش از ۸۰۰ قطعه مربوط به فاصلهٔ زمانی سدهٔ هفدهم تا نوزدهم میلادی.

مجموعهٔ کیلِس آنتون توسط رامون کیلِس گردآوری شده است. وی عتیقه‌شناس و مالک موزهٔ معروف "سفال" مرکز تاریخی شهر آلیکانته بود. از لحاظ گونه‌شناسی، این مجموعه بیش از هزار شیء متنوع متعلق به سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی را در خود جای داده و اشیاء سفالی، مجسمه‌ها و نقاشی‌های الهام گرفته از تصاویر مذهبی بیش از سایر آثار جلب توجه می‌کنند. مجموعهٔ مائستره کاستیو منحصرا به اشیای سفالی مشهور روستای بیار در استان آلیکانته اختصاص دارد که در سدهٔ نوزدهم میلادی ساخته شده‌اند.

از میان مجموعه عظیم سفال‌های محبوب، لِبریوها تشت‌های سفالی مربوط به فاصلهٔ زمانی سده‌های هفدهم تا نوزدهم میلادی بسیار متمایز به نظر می‌رسند. این اشیاء در اصل جزء صنایع‌دستی شهرهای تریانا (در استان سویا) و تالابِرا دِ لا رِینا (در استان تولِدو) به شمار می‌آیند. لبریو در واقع یک کاسهٔ سفالی و سنتی بزرگ است که امروزه به آن تشت می‌گویند و از گل همرا با لعاب ساخته شده است. کاربرد این ظروف در آشپزخانه مثل نگهداری دل و رودهٔ حیوانات ذبح‌شده، تزیینات، نظافت شخصی و خانگی مثل شستشوی پاها، لباس‌ها و ظروف بوده است. تا اواسط سدهٔ بیستم میلادی، این تشت‌های سفالی در خانه‌های اسپانیا وجود داشت که هنوز هم در مناطق جنوبی این کشور، مثل اندلس و مورسیا، استفاده می‌شود.

در سدهٔ شانزدهم، سویا مهم‌ترین و خلاق‌ترین شهر اسپانیا در تولید سفال بود. ظروف و کاشی‌های سفالی از این شهر به هند شرقی و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی صادر می‌شد. در سدهٔ هجدهم، حدود ۸۲ کورهٔ پخت سفال در استان تریانا وجود داشت. سفال‌های تالابرادِلارینا دائما با سفال سِویا بر سر انحصار تجاری رقابت داشتند. در اواخر سدهٔ هجدهم میلادی، انحصار تجاری سفال به کارخانهٔ پادشاهی نوظهور تولید ظروف چینی آلکورا (در استان کاستیون) رسید.

گروه بزرگ دیگری از ظروف سفالی در این مجموعه بشقاب‌ها، پارچ‌ها، ظروف عسل، هاون‌ها، تنگ‌های کوچک، کوزه‌های مخصوص خنک نگهداشتن آب، ظروف میوه‌خوری، قوری‌ها، ظروف سوپ‌خوری، نمکدان‌ها، کاسه‌ها، ظروف مخصوص شیره‌های میوه، ظروف آب مخصوص حیوانات، ظروف مخصوص نگهداری آب مقدس قابل اشاره است، از موارد کمیاب، ظروف مخصوص اصلاح ریش است که شبیه یک بشقاب گود بوده و یک بریدگی در لبهٔ آن برای قرارگیری گردن در هنگام اصلاح آن تعبیه شده است.

ظروف مانسرینا بشقاب‌هایی بودند که در قسمت مرکزی یک فرورفتگی گرد برای قرارگیری محکم فنجان در داخل آن در نظر گرفته شده بود و درون آن شکلات سرو می‌کردند، و ظروف آلبرارِرو ظروف استوانه‌ای شکلی بودند که در گذشته، داروسازها برای نگهداری فرآورده‌های دارویی استفاده می‌کردند. این آثار سفالی از کارخانه‌های مختلف والنسیا جمع‌آوری شده و از جمله آن‌ها می‌توان به شهرهای پاتِرنا، مانیسِس، آلکورا، ریبِسالبِس، اُندا، اُربا، بیار و آگوست در والنسیا اشاره کرد. شهر مانیسِس با سابقهٔ طولانی در سفالگری از سدهٔ چهاردهم میلادی به یکی از مراکز اصلی تولید سفال در دوران مدرن تبدیل شد. در حال حاضر، نمونه‌های زیادی از سفال مانیسِس در اکثر مناطق لِوانته و تعداد خیلی کمی از آن در سایر شهرهای اسپانیا یافت می‌شود. بیشتر این اشیاء سفالی برای تزیینات منازل استفاده شده و برخی از آن‌ها هم جنبهٔ کاربردی داشتند و در کارهای روزانه مورد استفاده قرار می‌گرفتند. یکی دیگر از مجموعه‌های تولید سفال بسیار مرغوب و ظریف در سدهٔ نوزدهم میلادی، کارخانهٔ لاکارتوخا دِ سِویا-پیکمن بود. این کارخانه در سال ۱۸۴۱ میلادی در جزیرهٔ لا کارتوخا (در استان سِویا) توسط کارلس پیکمن تاسیس شد و تولیدات آن به سبک ظروف سفالیِ کارخانه‌های انگلیسی در آن دوره ساخته می‌شدند.

در طول سدهٔ هجدهم میلادی، تولید یک سری از آثار سفالی در زمینهٔ معماری در والنسیا از سر گرفته شد که در تمام سدهٔ نوزدهم میلادی نیز ادامه پیدا کرد. این محصولات از محبوبیت و استقبال زیادی برخوردار شده و در بسیاری از خانه‌های مردم دیده می‌شدند. در واقع، تولیدات سفالی در زمینهٔ معماری، به ویژه کاشی‌ها، در والنسیا پدیده‌ای بی‌نظیر در اروپا به‌شمار آمده و تولید کاشی با پوشش منحصربه‌فرد در والنسیا چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی و سطح مرغوبیت، قابل مقایسه با هیچ جای دنیا نیستند.

موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته یک مجموعهٔ بسیار مهم از کاشی‌های مربوط به فاصلهٔ زمانی سدهٔ شانزدهم تا نوزدهم میلادی با ویژگی‌های خاص و بسیار متنوع را دارا است. کارخانهٔ کاشی در والنسیا، مانند کارخانه مانیسِس و کارخانه‌های پادشاهی، مجموعه‌های زیبا و مختلفی از جمله کاشی‌های حاشیه‌ای، کاشی‌های زنجیره‌ای برای کف، دیوارها، ستون‌ها و بالکن‌ها، کاشی‌های راه‌پله‌ها، کاشی‌های هنری مخصوص آشپزخانه با تصاویر میوه‌ها، سبزی‌ها، ظروف پخت و پز، نقوش نمادین و یا نمایش‌دهندهٔ افرادی در حال فعالیت‌های مختلف در آشپزخانه را تولید کرده‌اند.

از این محصولات علاوه بر تزیینات و دکوراسیون در موارد کاربردی هم استفاده می‌شد. در کنار فضاهای داخلی ساختمان‌ها، از کاشی‌کاری در نمای خانه‌ها، مثل باران‌گیر بام‌ها، نیز استفاده می‌شد. در میان این آثار، طرح‌های کارتونی، طنزآمیز و علائم مخصوص راهنمایی و رانندگی نیز به چشم می‌خورند؛ برای مثال کاشی‌هایی که طرح یک کالسکه را داشته و دور زدن در خیابان را نشان می‌دهد.

پنل کاشی‌های منقوش
مجموعهٔ تاریخی فوندو
دورهٔ مدرن، ۱۸۰۰-۱۷۰۰ میلادی
شماره اثر ۱۰۸۳۴





مجسمهٔ چوبی
ویرگن دل روسر، مجموعهٔ گنجینهٔ تاریخی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته
نیمهٔ اول سدهٔ شانزدهم

تابلوهایی از تصاویر عبادات مذهبی مثل تابلوهای سفالی از دو خواهر مقدس خوستا و روفینا، سنگ قبرها و سایر تصاویر مربوط به آشپزخانه، از دیگر مواردی است که در این موزه به چشم می‌خورند.

کاشی‌های هنری مخصوص آشپزخانه مربوط به سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی هستند و این گروه از آثار معرفی فضای آشپزخانه‌ها به شیوه‌ای هنرمندانه در بیانی تصویری است. در این اشیا افرادی در حال انجام کارهای آشپزخانه مثل کار با مواد غذایی و ظروف آشپزخانه هستند. نقاش اشخاص را از روی نمونه‌های زنده و در حال فعالیت ترسیم کرده و همین نکته باعث شده است که این تصاویر هنری مربوط به آشپزخانه متمایز و از جذابیت زیادی برخوردار باشند. در این کاشی‌ها، همچنین سبک شمایل‌نگاری با موضوعات مختلف نیز متداول بوده است استفاده از این شیوه تا نیمهٔ اول سدهٔ نوزدهم میلادی در آثار هنری در معماری، مناظر، شخصیت‌ها، صنایع‌دستی، حیوانات، مواد غذایی، ظروف آشپزخانه دیده می‌شود.

یکی از بهترین نمونه‌های کاشی‌کاری مربوط به اواخر سدهٔ هجدهم میلادی در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته کف‌پوش‌های منحصربه‌فرد سرامیکی متعلق به کلکسیون بلتران آئوسو است. یکی از این کف‌پوش‌ها که به‌صورت دایره‌ای شکل است،"سه الههٔ رحمت" نام داشته و از حدود ۸۰۰ کاشی سفید سفال با لعاب قلع ساخته شده است. بر روی این کاشی‌های سفید، نقش‌های رنگارنگی ایجاد شده که صحنه‌های اساطیری را روایت می‌کنند که رسم رایجی بود که در دوران بورژوآزی نوظهور سدهٔ هجدهم میلادی شکل گرفت. کف‌پوش‌های سرامیکی به جای فرش در خانه‌ها استفاده شده و در واقع به علت خنک‌بودن جایگزین فرش‌های پشمی گرم برای فصل تابستان شدند. از این روی، نقشهٔ فرش‌های اروپایی در طراحی کف‌پوش‌های سرامیکی استفاده می‌شد.

در میان اشیاء شیشه‌ای و کریستالی این مجموعه، آثار هنری متعلق به کارخانهٔ پادشاهی لا گرَنخادِسن ایلدِفونسو در استان سِگوبیا بسیار فاخر هستند. یک لیوان، یک بطری کوچک و اشیاء شیشه‌ای مات و رنگی که با نقوش گل و با رنگ‌های مختلف میناکاری شده‌اند، نمونه‌ای از تولیدات این کارخانه در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته هستند. در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی، اشیاء شیشه‌ای ظریف و با کیفیت مرغوب، به عنوان آثار خاص و متمایز، مورد تقاضای درباریان و اشراف‌زادگان بودند. در میان این اشیاء شیشه‌ای، یک فنجان کریستال بوهمی مربوط به سدهٔ نوزدهم میلادی نیز در این مجموعه به چشم می‌خورد.

۲-۳- کلکسیون آثار هنر شرقی

جذابیت و فریبندگی خاوردور در اسپانیا نیز مانند سایر کشورهای اروپایی، تاثیرگذار بوده و در مواردی این تاثیر به‌صورت غیرمستقیم اتفاق می‌افتاد. در طول سده‌های شانزدهم تا هجدهم میلادی، دکوراسیون محیط‌های درباری به سبک‌های لوکس و در عین حال نامتعارف بود. این سبک "چینی‌گرایی" نامیده می‌شد که ریشه در تزیینات مربوط به کشور چین داشت. چین این اشیاء لوکس مانند اشیاء سفالی و شیشه‌ای، تابلوها، مبلمان‌های لوکس، پارچه‌ها و عاج‌های تزیینی را برای صادرات به سایر کشورها تولید می‌کرد. در سدهٔ نوزدهم میلادی، تحولات اجتماعی و آغاز تاثیرات کشور ژاپن در اسپانیا باعث گسترش پدیدهٔ ژاپنیسم در فرهنگ بورژوآزی شد. این پدیده در اثر افزایش سطح روابط تجاری با کشورهای آسیایی به وجود آمد. آثار هنری ژاپنی که براساس تکنیک‌ها و بن مایه‌های غربی ساخته می‌شدند و یا آثار هنری که با هدف صادرات به کشورهای غربی تولید می‌شدند، نمونه‌هایی از روش‌های ترویج ژاپنیسم در سایر کشورهای اروپایی مثل اسپانیا بود. بدین ترتیب، در گوشه‌وکنار فرهنگ اسپانیا، ردپایی از فرهنگ کشورهای خاوردور دیده می‌شد.

ارتباط ویژهٔ اسپانیا با فیلیپین، که از طریق بندر مانیلا شکل گرفته بود، باعث ورود یک سری از لباس‌ها و اشیاء آسیایی به اسپانیا شده که مورد توجه مردم این کشور قرار گرفت؛ مانند بادبزن‌ها و شال‌های ابریشمی نازک که محصول چین بودند. در بسیاری از موارد این تاثیر تا بدانجا پیش رفت که موتیف‌های آسیایی در تولیدات اسپانیایی نیز جای گرفته بودند؛ به‌عنوان نمونه در لباس‌های زنانه اندلسی، نقوش آسیایی دیده می‌شد.

آثار هنری شرقی که در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نگهداری می‌شوند، اساسا متعلق به مجموعهٔ بلتران آئوسو هستند. نقاشی‌های چینی با گواش بر روی کاغذ برنج که مربوط به اول سدهٔ نوزدهم میلادی می‌شوند و یک سری از این آثار در کاخ پادشاهی آران خوئز در مادرید نیز وجود دارد، تندیس‌های کوچک عاج فیل که "نِتسوکه" نامیده می‌شوند و برگرفته از تصاویر زاهدان ژاپنی هستند، سرویس چای چینی، یک جفت فانوس کوچک چوبی چینی با کریستال‌های رنگی، یک جعبهٔ بازی مزین به نقوش چینی که در آن کارت‌های بازی انگلیسی از جنس صدف قرار دارند، دو جام چوبی از جنس بامبو ساختهٔ کشور چین و یک جفت گلدان ژاپنی، نمونه‌هایی از این آثار هنری شرقی هستند.

یک سری از سلاح‌های شرقی و آفریقایی مربوط به سدهٔ نوزدهم میلادی در مجموعهٔ صندوق تاریخی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته وجود دارد. از جمله این سلاح‌ها یک کاتانای ژاپنی، سه عدد کامپیلان، یک کریس، یک سپر فیلیپینی و چند نمونه از خنجرهای آسیایی هستند. علاوه بر این، تعدادی از سلاح‌های اروپایی مانند قمه‌ها، انواع شمشیرها، سرنیزه‌ها، انواع خنجرها و تفنگ‌های

ساچمه‌زنی نیز در این میان به چشم می‌خورند.

۲-۴- مجموعهٔ اسباب و اثاثیه منازل

اثاثیه منزلِ دو مجموعهٔ بلتران آئوسو و سانچز دِ پرادو از نظر زیبایی و کیفیت، نسبت به سایر مجموعه‌های این موزه برتری دارند: مجموعهٔ بلتران آئوسو شامل اسباب و اثاثیه‌های سدهٔ هفدهم و هجدهم میلادی با سبک‌های متفاوت مثل سبک باروک، فرناندینو-امپراتوری، ایزابلینو و سبک شرقی است. یک دست وسایل اتاق خواب فوق‌العاده به سبک باروک والنسیایی، یک دست وسایل اتاق خواب دیگر به سبک امپراتوری، صندلی‌های به سبک دورهٔ کارلوس چهارم، یک میز تحریر با پوشش نقره به سبک امپراتوری که در سال ۱۷۵۱ در هاوانا ساخته‌شده و هدیهٔ پادشاه فرناندوی هفتم در سال ۱۸۲۲ به خدمتکار ملکه به مناسبت کادوی ازدواجشان است، یک مجموعهٔ بزرگ از میز تحریرهای خاص اسپانیایی (به نام بارگِنیو) که یکی از آن‌ها با پوششی مزین به نشان پادشاهی هابسبورگ است و تاریخ سال ۱۶۶۵ بر روی آن درج شده است، از جمله نمونه‌های قابل توجه هستند.

بارگِنیو یک میز تحریر چوبی خاص اسپانیایی است که در طول سده‌های شانزدهم تا هجدهم میلادی ساخته شده است. این میز تحریر از دو بخش تشکیل شده است: یک قسمت خودِ میز و قسمت دیگر کشوهای بسیار زیادی که بر روی این میز تعبیه شده‌اند و برخی از آن‌ها، مجهز به سیستم دسترسی مخفی هستند. از این میز برای نوشتن و بایگانی کاغذها استفاده می‌کردند. از دیگر نمونه‌های آثار لوکس این مجموعه، می‌توان به ورقه‌های نازک طلا اشاره کرد که با پوشش‌هایی از نقره، عاج فیل، صدف و سایر اشیاء تزئینی، ساخته شده‌اند.

در کلکسیون سانچز دِ پرادو، اثاثیه‌های یک سالن به سبک لویی شانزدهم گردآوری شده است. قدمت این وسایل به اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم میلادی برمی‌گردد. از جمله این اثاثیه‌ها می‌توان به یک آینه و کنسول، دو میز بیضی‌شکل، یک مبل چند نفره، چهار صندلی راحتی، شش صندلی چوبی که با طرح‌های مشبک و راه‌راه حکاکی شده اشاره کرد. تقریبا روی تمام این آثار طلاکاری دیده می‌شود. در این اسباب و اثاثیه‌ها، جلوه‌های نئوکلاسیک دیده می‌شود که نشان از وابستگی سبک امپراطوری، به جنبش نئوکلاسیسم است. پایه‌های مدل‌دار میز و صندلی‌ها، پشتی‌های بیضی‌شکل، پارچه‌های ابریشمی کارشده روی مبل و صندلی‌ها با رنگ‌های ملایم، خطوط صاف، ظریف و نمادهای فرهنگ یونانی-رومی، همگی نمایانگر جنبش نئوکلاسیسم هستند.

۲-۵ - مجموعهٔ مجسمه‌ها و تندیس‌ها

این مجموعه توسط صندوق تاریخی موزه و کیلِس آنتون جمع‌آوری شده است. بیشتر اشیاء را مجسمه‌های چوبی رنگی، با درون‌مایه‌های مذهبی تشکیل می‌دهند. این آثار متعلق به سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی هستند. میان آثار یک پیکرهٔ مریم مقدس به نام"ویرخِن دِ روساریو" وجود دارد که از لحاظ تاریخی مورد توجه است. این پیکره که از جنس چوب و چند رنگ در آن استفاده شده، متعلق به اوایل سدهٔ شانزدهم میلادی است و در نیایشگاه روسِر متعلق به کلیسای آسونسیون در شهر دِنیه (در آلیکانته) بوده است. در گذشته، از تصویر حضرت مریم به‌عنوان نماد زهد و پارسایی در مراسم مذهبی "لومیناریاس" به معنای روشنایی‌ها در برخی از محله‌های شهر آلیکانته استفاده می‌شده است. لومیناریاس یک آیین زیبا و کهن است که از گذشته تاکنون در سرزمین‌های مختلف همچنان پابرجاست. این مراسم برای پاکسازی و تهذیب نفس برگزار شده و بر طبق رسوم سنتی از دود ضدعفونی‌کننده رزماری، به‌عنوان گیاهی شفابخش استفاده می‌شود. این آیین مذهبی مسیحی با هدف مبارزه با بیماری‌های واگیردار در برابر تلفات جانی آن برپا می‌شده و مردم در هنگام بلایا برای نجات خود به حضرت مریم و مقدسان مسیحی متوسل می‌شوند.

مجسمهٔ مهم دیگر در این مجموعه، مدل بازآفرینی شده سردیس سنگی بانوی الچه است که قدمت آن به سدهٔ چهارم پیش‌ازمیلاد بر می‌گردد. این سردیس مربوط به فرهنگ ایبری بوده و نماد انسانی است که در سده‌های سوم و چهارم پیش‌ازمیلاد در شرق و جنوب‌شرقی جزیرهٔ ایبری می‌زیسته است. این باز آفرینی در سال ۱۹۰۸ میلادی توسط مجسمه‌ساز مشهور والنسیایی، ایگناسیو پیناسو در موزهٔ لوور پاریس انجام شد. در حال حاضر، سردیس اصلی بانوی الچه در موزهٔ ملی باستان‌شناسی اسپانیا نگهداری می‌شود.

۲-۶ - مجموعهٔ اسباب‌بازی‌ها و وسایل سرگرم‌کننده

بخش بزرگی از وسایل سرگرم‌کننده که در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نگهداری می‌شود تحت عنوان مجموعهٔ ویسِنته بِرنابئو پلاسا جمع‌آوری شده‌اند؛ شخصی که در واقع مرمتگر موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته بود. بیش از ۱۲۰۰ وسیلهٔ بازی و سرگرمی بسیار متنوع در این مجموعه گردآوری‌شده که قدمت آن‌ها به اواخر سدهٔ نوزدهم و سدهٔ بیستم میلادی برمی‌گردد. وسایل نقلیه اسباب‌بازی از جنس چوب، پلاستیک و قلع مانند ماشین، دوچرخه، کامیون، هواپیما، وانت، کارت‌های بازی، قطارهای کوچک، سربازهای کوچک سربی، عروسک‌های چینی، مقوایی و پلاستیکی، و سایر وسایل‌بازی و سرگرمی در خانه‌های کوچک عروسکی در این موزه جای گرفته‌اند. تاسیس نخستین کارخانهٔ کوچک اسباب‌بازی در روستای ایبی (در آلیکانته) در سدهٔ بیستم میلادی و تبدیل‌شدن آن به مهم‌ترین کارخانه اسباب‌بازی اسپانیا، باعث شد که این صنعت در آلیکانته اهمیت زیادی پیدا کند. این کارخانه با ارائه محصولات متنوع، جدید و به روز پیشتاز تحولات نوینی در صنعت اسباب‌بازی این کشور شد.

با گذشت زمان، شرکت‌های رقیب جدیدی نیز تاسیس شدند که به لطف نوآوری و ابتکار تمام این شرکت‌ها، امروزه ایبی "مرکز تولید اسبابربازی اسپانیا" شناخته می‌شود.

در سال ۲۰۰۶، یک دستگاه پخش موسیقی با نام "آمورِته" به موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته اهدا شد. آمورته یک دستگاه موسیقی مربوط به اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی است که در زمرهٔ آثار خاص و کمیاب در موزه‌های اسپانیا به شمار می‌آید. این دستگاه در سال ۱۸۹۶ میلادی در شهر لایپزیگ در آلمان ساخته شد و چندین سال تولید آن ادامه یافت تا در سال ۱۹۰۶، با روی کار آمدن گرامافون، از چرخه تولید خارج شد. آمورته دستگاهی بود که به‌وسیلهٔ یک دسته در پشت و قرار دادن دیسک‌های فلزی یا مقوایی بر روی آن موسیقی پخش می‌کرد. در دوران بورژوآزی موسیقی نقش پررنگی در جامعه پیدا کرده بود و یکی از ویژگی‌های خانواده‌های اشرافی پخش موسیقی در اتاق‌های نشیمن بود. بسیاری از اقشار کم در آمد جامعه نیز به لطف نوازندگان دوره‌گرد از شنیدن موسیقی لذت می‌بردند.

از دیگر آثار موردتوجه در زمینهٔ سرگرمی در سدهٔ نوزدهم میلادی می‌توان به مجموعه تصاویر نقاشی‌شده بر روی شیشهٔ مخصوص فانوس جادویی اشاره کرد. دستگاه نوری که پیش از سینماتوگراف ساخته شد و از یک دوربین تاریک‌خانه‌ای، مجموعه‌ای لنز و یک پایهٔ کشویی که در آن تصاویر نقاشی‌شده بر روی شیشه قرار می‌گیرند، تشکیل شده است. این نقاشی‌ها از طریق یک لامپ حبابی الکتریکی روشن‌شده و بر روی صفحه یا دیواری که جلوی دوربین وجود داشت، به نمایش در می‌آمدند. در اواسط سدهٔ نوزدهم میلادی با صنعتی‌شدن تولید فانوس‌های جادویی، طرح‌های جدیدی برای تولید وسایل سرگرم‌کننده ارائه شد. تنوع موضوع نقاشی‌های روی شیشه‌های فانوس‌های جادویی که در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نگهداری می‌شوند، از مناظر و شهرهای اسپانیا، مناطق دورتر، مثل مدیترانه شرقی تا بیش از دوازده سری حاوی تصاویر مربوط به گاوبازی در میدان مخصوص گویا در مادرید متنوع است.

کتاب‌شناسی

Alberola Roma, A.
1985 "Una enfermedad de carácter endémico en el Alicante del XVIII". Las fiebres tercianas. *Revista de historia moderna*: *Anales de la Universidad de Alicante*, Nº 5, p. 127-140.

Almazan Tomas, D.
2003 "La seducción de Oriente: de la Chinoiserie al Japonismo". *Artigrama*, núm. 18, 83-106.

Armstrong, N.
1990 "Fans and Crafts of the Hispanic Empire". *Fans: The Bulletin of the Fan Circle International*, nº 44 y 45.

Claret Rubira, J.
1984 *Encyclopedia of Spanish Period Furniture Designs*, Nueva York, 1984.

Coll Conesa, J.
2009 *La cerámica valenciana*. Apuntes para una síntesis. Asociación valenciana de cerámica. Valencia.

Cutillas Fepper, J.F.
2010 "La diáspora de los moriscos valencianos". *Conversos i expulsats: la minoria morisca entre l'assimilació i el desterrament* / coord. por Elia Gonzálbez Esteve, José Luis Santonja Cardona,p. 415-424.

Forner Munoz, S. and A. Mestre
1985 *Edad Contemporánea*, siglo XIX.En: Historia de la provincia de Alicante. Volumen V. José Uroz Sáez (Coord.) Murcia, Mediterráneo Ed.

Mestre, A.
1985 *Edad Moderna.En: Historia de la provincia de Alicante*. Volumen IV. José Uroz Sáez (Coord.) Murcia, Mediterráneo Ed.

Soler Pascual, E. (coord.)
2014 *El vino en Alicante*. Catálogo de la Exposición. Museo Arqueológico de Alicante MARQ. Diputación de Alicante.

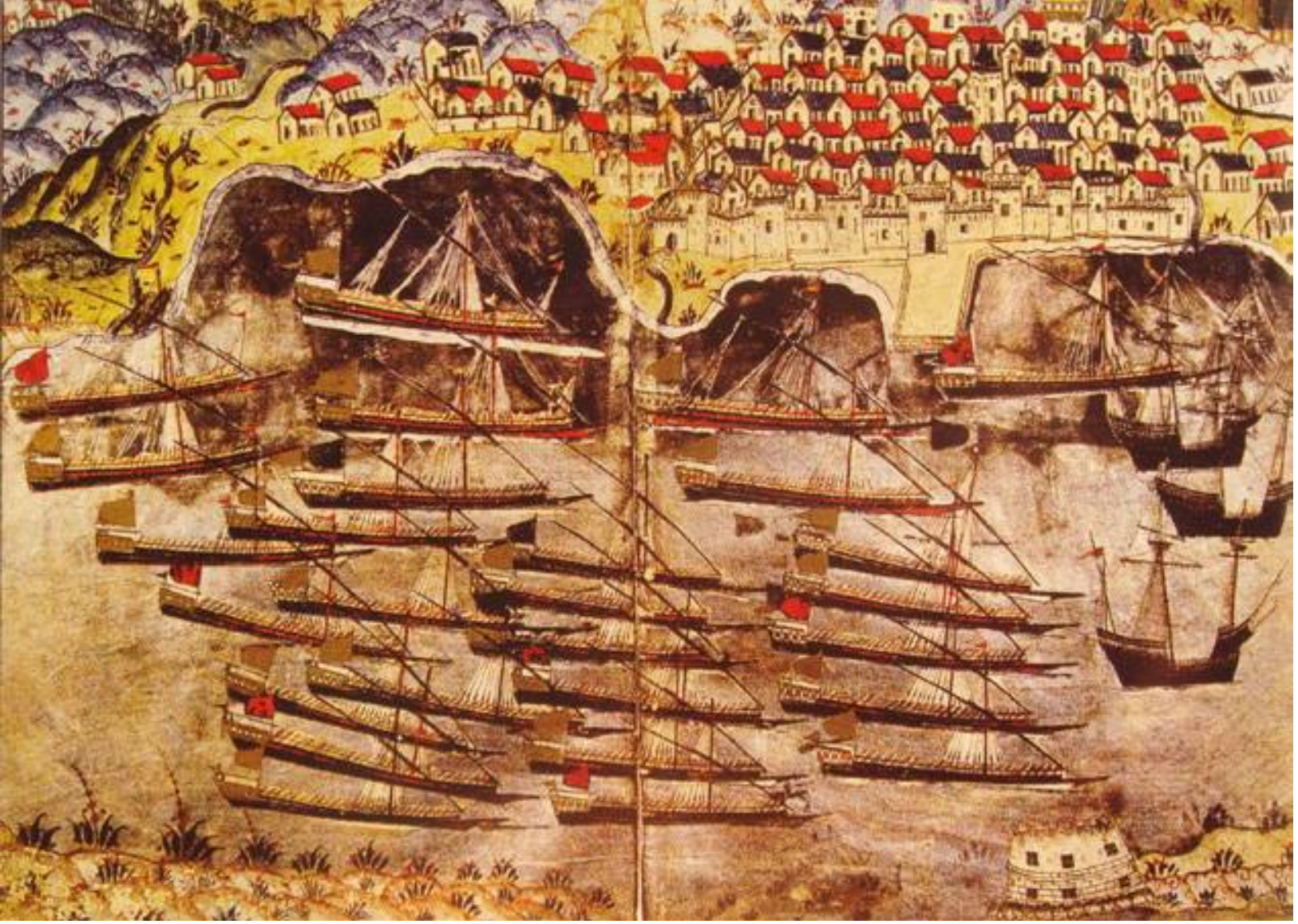


استحکامات ساحل آلیکانته در برابر ناوگان جنگی بربرها (سده‌های ۱۷ – ۱۶ میلادی)

خوزه لوییس مِنِندِس فوئیو

La frontera del miedo Las fortificaciones de la costa alicantina frente al corso berberisco (siglos XVI-XVII)

José Luis Menéndez Fueyo



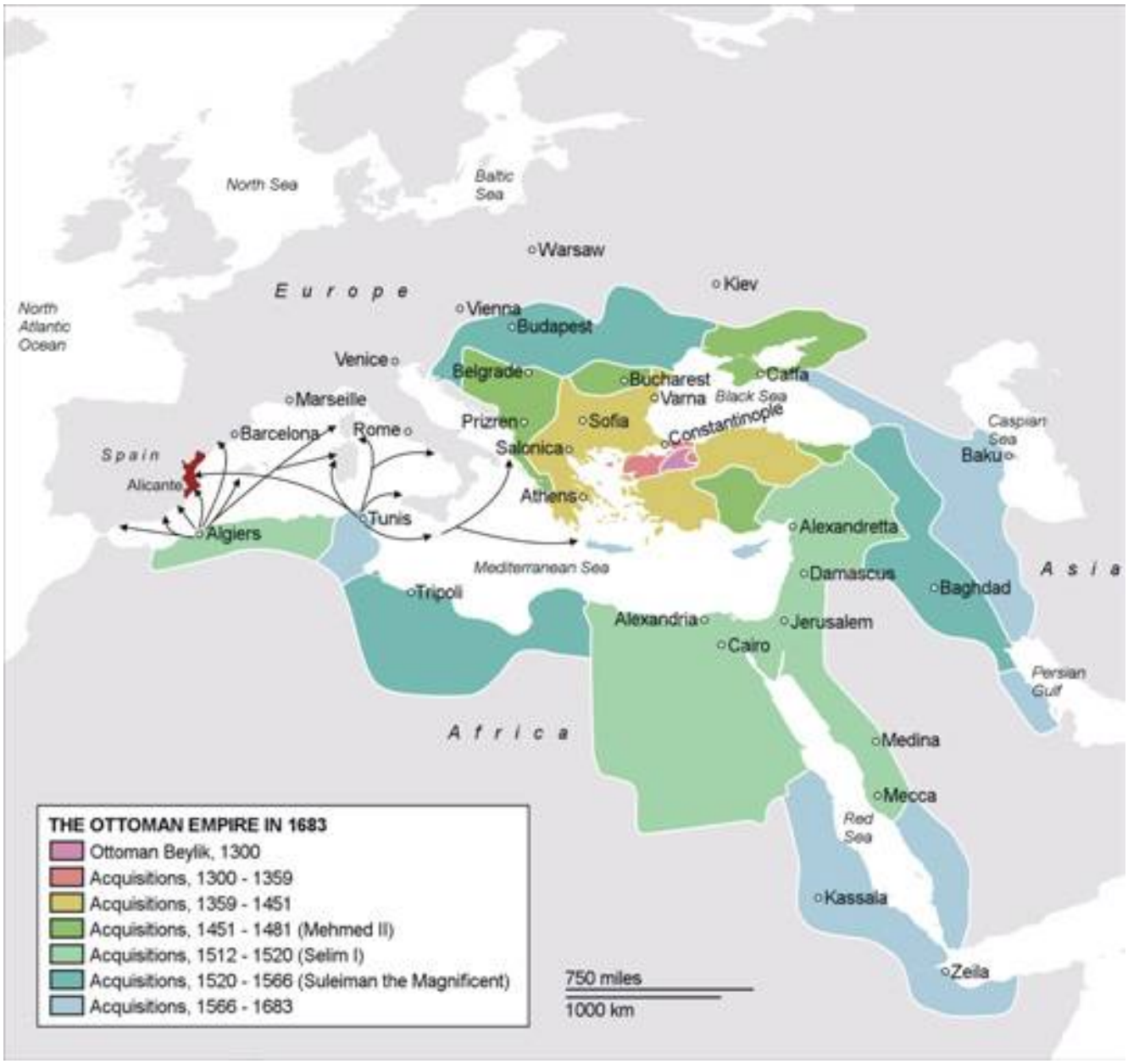
محاصرهٔ کشتی‌های جایرالدین باربارُوسا به شهر فرانسوی تولون در سال ۱۵۴۳میلادی. نقاش عثمانی به نام سلیمان. سال ۱۵۵۷ میلادی. موزهٔ توپکاپی، استانبول

پرترهٔ دریاسالار جایرالدین باربارُوسا، موزهٔ توپکاپی، استانبول

۴۷۹ سال پیش در ۱۷ مارس ۱۵۴۰ میلادی، قوای حسن آقا، کاپودان پاشا (قاپودان پاشا) (دریادار) جمهوری دریا - جنگیِ الجزیره با حمله به سانتا وِرونیکا به‌منظور دستگیری زندانیانی کهَ از بابت نجات آن‌ها تصمیمِ داشت فلزات گرانبها و کالا درخواست کند، در خلیج آلبوفِرِتا از کشتی به ساحل آمد. وی دو حمله را انجام داد که حملهٔ دوم خَشونت‌بارتر از حملهٔ اوّل بود. حملهٔ دوّم وی ده سال بعد در ۲۴ مارس ۱۵۵۰ میلادی با دادن ۲۷ کشته در زیر پرچم شاهزادهٔ تونس، دریادار تورگوت رئیس که در سرزمین ما به نام دراگوت شناخته می‌شود، به وقوع پیوست. وی به ساحلِ سان‌خوان حمله کرد، بسیاری از منازل را غارت و ۱۳ نفر را نیز دَستگیر کرد. چنین یورشی را ناوگان وی ۴ سال بعد در ۸ سپتامبر ۱۵۵۴ میلادی نیز تکرار کرد. در این یورش ۱۴ کشتی پارویی اعراب به خلیج آلبوفِرِتا حمله کردند که این بار توسّط مردم دفع شد.

این نمونه‌ها بخشی از یک دورهٔ تاریخی هستند که طی آن تناوب حمله‌های دریایی از شمال آفریقا برای کل اروپا، پادشاهی اسپانیا و دولت‌های شهرهای ساحلیِ آسیب‌دیده تبدیل به یک مشکل وخیم شده بود. در طول دورانِ آزادی دریاها (از مارس تا اکتبر) سواحل پادشاهی والنسیا و به‌ویژه آلیکانته، با هدف چپاول و کاشتن بذر وحشت میان مردم و تولید محیطی ناامن و روان‌پریشانه از بوته و خاشاک پوشیده شده بود. در قبال چنین وضعیتی حکومت مجبور بود تا از تمام منابع در دسترس و غیردسترس برای حل این مشکل که تبدیل به یک بیماری بومی شده بود، استفاده کند.

تکرار حملات دریایی آفریقای شمالی به ساحل آلیکانته توجیه خاص خود را داشت. هسته‌های شهریِ جبههٔ ساحلی ما برای حملات دریایی، یک فضای باز، بدون مانع، بدون کنترل و دارای مناطق عالی برای لنگر انداختن کشتی‌ها بود، زیرا این مناطق به عنوان یک منبع بی‌پایان از چپاول با تنها یک واژه شناسایی می‌شدند: ثروت. مواد اوّلیه، نمک، منابع انسانی...؛ تمام این‌ها به کالا، طلا و برده تبدیل شده و جبران بسیار مناسبی برای حملات دریایی بودند. می‌توانیم این وضعیت را به عنوان دورنمایی برای غارتِ محیطی ثروتمند واقع در این مرز وحشت مرکّب از فرآورده‌ها، کشتی‌ها، کالاها، گروگان‌های در تیررسِ حملات سریع و دقیق تعریف کنیم. منفعت این وضعیّت



نقشهٔ دریای مدیترانه با تسلط امپراطوری عثمانی و هجوم قایقرانی جمهوری‌های الجزایر و تونس در طول سدهٔ شانزدهم

وخیم که در طول قرون وسطی برای ناوگان نظامی دریایی مسیحیان هم وجود داشت، فقط تمرین حرفه‌ای آن‌ها بود. چنین وضعیّتی برای مسلمانان نیز وجود داشت. آنان در همکاری با تُرکان قدرتمند، برادران ایمانی آن‌ها در مبارزه برای سلطه‌گری مدیترانه منافع خود را می‌بردند.

این، هدف اصلی ناوگان جنگی آفریقای شمالی در سال‌های سلطنت کارلوس پنجم (۱۵۵۶ - ۱۵۱۶ میلادی) و فیلیپ دوم (۱۵۹۸ - ۱۵۵۶ میلادی) به‌منظور منفعت مادی از غارت به عنوان یک خواستهٔ اساسی بود. این حملات تکمیل‌کنندهٔ راهبرد کلی باب‌عالی، سلطان استامبول بود که از ناوگان جنگی الجزایری و تونسی برای به‌دست‌آوردن مقدار هر چه بیشتر منابع اقتصادی، سیاسی، جنگی و اجتماعی پادشاهی اسپانیا به‌منظور دسترسی به مسیرهای آزاد مدیترانه و اِعمال کنترل و سلطه‌گری استفاده می‌کرد.

خط کوهستانی ساحل ما بخشی از این صحنهٔ عملیات جنگی بود که مرز وحشت را تشکیل می‌دهد. نواری که این تک‌ها و پاتک‌ها در آن رخ می‌دهند. نواری که در آن مردمی زندگی می‌کنند که از آنچه که از سمت دریا می‌آید وحشت دارند. ساحل یک مرز است، فضایی است که بین صحنهٔ نیاز قابل دفاع یک جدایی را علامت‌گذاری می‌کند، صحنه‌ای که در آن کالا، ثروت، افراد و میراث جمعی وجود دارند. در عوض، دریای آزاد فضایی از فرصت‌های غیرقابل دسترس در وسعت آن است، جاییست که قوانین مخصوص به خود و قوانین یک بیگانه با یکدیگر ترکیب شده و ناپدید می‌شوند. در دریا فقط



عکس هوایی از محوطهٔ ویلا جیوسا که توسط دوک کالابریا در نیمهٔ اول سدهٔ شانزدهم میلادی ساخته شده است. عکس: ویلاموسو

قانون دریا حاکم است، قانونی که در آن قوی بر ضعیف، مستقل از موقعیت اجتماعی، اقتصادی و اهداف دریانوردی‌اش سیطره دارد. تنها یک برخورد، یک رویارویی پیش‌بینی نشده، نجیب‌زاده و تاجر را به یک جنگجوی دریایی تبدیل می‌کند.

با اطمینان خاطر از اینکه نیروهای اعزام‌شده از تعداد بی‌شماری از نقاط ساحلی آلیکانته افرادی از گروه‌های تبهکار، بدون فرمانده، بی‌نظم، بیکار، بدون منفعت و به‌ویژه بی‌ایمان و بی‌پرچم نبودند، پس باید از جنگندگی دریایی صحبت کنیم، نه از دزدی دریایی. نگرش مخدوشی که حافظهٔ تاریخی ما در مورد این رویدادها که در آن حمله‌کنندگان تبهکاران بی‌احساس و بی‌وجدانی بودند که غارت می‌کردند، دزدی می‌کردند و هر آنچه را که سر راهشان بود نابود می‌کردند، نتیجهٔ وفادارترین و صادق‌ترین دیدگاه قربانی است، نه نگرش بی‌طرفانهٔ واقعیت تاریخی. فراتر از گروه‌های منزوی بدون کنترل، ناوگان جنگی آفریقای شمالی جوابگوی پادشاه الجزایر بودند. وی نمایندهٔ هفت ستارهٔ اسطوره‌ای ثریّا بود، شخصیّت‌هایی مانند بابا عروج (ریش قرمز) بازو قطع شده (۱۵۱۸ - ۱۴۷۳ میلادی)، خیرالدین (ریش قرمز) (۱۵۴۳ - ۱۴۷۵ میلادی)، حسن آقا (۱۵۵۱ - ۱۵۴۳ میلادی)، تورگوت رئیس، دراگوت (۱۵۶۵ - ۱۵۵۰ میلادی)، صلاح رئیس (۱۵۵۶ - ۱۵۵۲ میلادی)، پیاله پاشا (۱۵۵۹ - ۱۵۵۷ میلادی)، اوچ علی (۱۵۸۷ - ۱۵۶۰ میلادی)، حسن ونیزی (۱۵۹۰ - ۱۵۸۷ میلادی)، سینام بها، سیگالا (۱۶۰۰ - ۱۵۹۰ میلادی). تمام آنان دریادارهای ناوگان امپراطوری ترک (قاپودان پاشا) بوده و حتی برخی از آن‌ها به درجهٔ بیگلربیگی یا فرماندار کل شمال آفریقا نائل شدند.

جمهوری الجزیره و تونس با ناوگان قدرتمند و فعالیت‌های نظامیشان به‌عنوان بنیان اصلی اقتصادی و منبع تولید ثروت قادر بودند امواج حملهٔ همزمان از نقاط مختلف سواحل مدیترانه را دفع کنند. به‌رغم این‌که اکثرشان مسیحیان مرتد بودند، اما ایمان راسخشان آنان را در برابر مردم تبدیل به دریاداران و استراتژیست‌های درجه اوّلی می‌کرد که غارت و چپاول یک محصول برایشان قابل احترام بود. پادشاهانی بودند که در کاخ‌هایی زندگی می‌کردند که سلاطین و



نقشهٔ مرز پادشاهی والنسیا در طول سدهٔ شانزدهم، دیواری ناقص که در آن محوطه‌ها، برج و باروها، قلعه‌ها و جزایر مخصوص عبور کشتی‌های آفریقای شمالی مشخص شده است.

پادشاهان را به حضور می‌پذیرفتند و مردم آن‌ها را به عنوان قهرمانان واقعی می‌پرستیدند (مجاوران). مجاوران کسانی هستند که خود را به خطر می‌اندازند، کسانی که از مرزهای ناشناخته عبور کرده و با موفقیّت باز می‌گردند، رشادت‌هایی که آنان را به دریافت عناوینی نائل می‌کند که نسل اندر نسل نقل خواهند شد.

اتحادیه‌های جنگندهٔ دریا در طول دورهٔ حضورشان، رقیبی بلامنازع و وحشت‌آفرین بودند. هیچ‌کس و هیچ‌چیز قادر نبود در روز روشن در دریا بدون داشتن دشمنی مرئی مشکلی را حل کند، بلکه می‌بایست در تاریکی شب، با استفاده از جریان آب و بادهای مساعد به سرعت جابه‌جا شود و همچنین باید دارای حمایت قابل اطمینان ستون پنجم، افراد مقیم و متعلّق به مرام نامهٔ اسلام باشد.

برای ملایم‌کردن حال و هوای جنگی در قلمروی آلیکانته چندین راه حل به کار گرفته شد که با گذر زمان تغییراتی در آن‌ها ایجاد شد و بدین شکل آرایش دفاع ساحلی ما را نظم و ترتیب دادند. اِعمال این سیستم آسان نبود، بلکه ثمرهٔ اِعمال سیاست دفاعی پیش رونده در طول زمان بود.

نخستین دفاع‌های ساحلی در قرون وسطی

نخستین راهکارهای به کار گرفته شده را باید در نقاط ورودی جستجو

کرد که در آن‌ها هیچ دفاعی بهتر از دفاع از مرزی که مسکونی است، وجود ندارد. بنابراین مهمترین موضوع در این مرحله انسجام مردم در طول مرز دریایی با کلونی‌نشینان بود، جنگجویان سابقی که در صورت داشتن فتوحات خارج از مرز، قول دریافت زمین به آن‌ها داده شده بود. بنابراین ساکنین از بهترین نیروهای ممکن بودند، زیرا نه تنها باید از سرزمین خود بلکه از خانواده، مایملک و لوازم زندگی خود نیز دفاع کنند. این سیاست استعماری مرزی در قرون وسطی (سده‌های ۱۵ تا ۱۶ میلادی) و پس از برقراری پادشاهی والنسیا و سلطنت خایمه اول (۱۲۷۶ - ۱۲۳۱ میلادی)، پدرو سوّم آراگون (۱۲۸۵ - ۱۲۷۵ میلادی) و خایمه دوّم (۱۳۲۷ - ۱۲۹۱ میلادی) آغاز می‌شود. نتیجهٔ مستقیم این سیاست ایجاد درون‌بوم‌های شهری با هویتی دقیق دارای حقوقی مهم برای بهره‌برداری از محیط، معادن نمک، کشاورزی و مرغزارها از طریق بنادر و گردش کالا بود. بدین شکل، تأسیس کلونی‌ها به سلطنت و نجبای وابسته به آن این امکان را داد تا معامله‌ای دو سر سود را از بابت دفاع از مرز و سازماندهی فضای اقتصادی داشته باشند که از طریق آن توانستند به صورت فزاینده منابع بیشتر جمع‌آوری کرده و این گردش ثروت را حفظ کنند.

دفاع قرون وسطایی با نیزه و سپر، نخستین راه حل بود که در آن شهرها به باروهای بلند، برج‌های برجسته با حفره‌های عمودی بسیار باریک و مناسب برای کمان زنبورکی مجهز شدند. این برج‌ها فاقد محوطهٔ بیرونی برای شلیک به آن‌ها و کار گذاشتن سلاح‌ها با کالیبر متوسط و بزرگ بود که بدین ترتیب دشمن را مجبور می‌کردند تا برای تسخیر آن‌ها از ماشین‌های پیشرفته استفاده کند و همچنین زمان کافی برای محاصرهٔ شهر در مدت زمان بسیار طولانی داشته باشد و این وضعیّت بدترین نوع یک فعالیت نظامی است. استحکامات دفاعی دارای زوایای مستقیم بودند که در بهترین موارد برج‌های گرد در گوشه‌های خود داشتند. این استحکامات دارای زوایای بلااستفادهٔ فراوانی بود که کار با بیلچه برای حفر خندق در پای باروها را تسهیل می‌کرد.

باروها از دفاع‌های عمودی با تیرکش استفاده می‌کنند. این باروها برای محاصرهٔ دروازه‌ها و راه‌های ورودی به شهر کاملاً آمادگی داشته؛ اما در هنگام حملات چند جانبه ناتوان بودند. باروها دارای استحکامات تدافعی با دسترسی پیچیده، درب‌های واقع در زوایا، یگان‌های نگهبانی و آمادهٔ دفاع در حملات مستقیم (حملات عُرف قرون وسطایی) بودند، حملاتی که بهترین و بزرگترین منابع انسانی آن کسانی بودند که می‌توانستند در بیش از یک درگیری مبارزه کنند. اما باروها با تقویت توپخانه دشمن برای محاصرهٔ شهر هر بار بیشتر ضعف خود را نشان می‌دادند. گلولهٔ توپ‌های حلقه گردان، توپ‌های فتیله‌ای قرون وسطایی و دیگر انواع تسلیحات نیمه‌سنگین بدون هیچ مشکلی دفاع‌های قرون وسطایی را تخریب می‌کردند. مرمت شکاف‌های ایجادشده توسط این سلاح‌ها برای پرهیز از حمله بسیار مشکل بود.

با عبور از مرز آلیکانته می‌توانیم این نوع بناهای تدافعی را در باروهای دِنیه، شابیا، ایفاچ، کالپ، آلته آ، بِنی دُرم، کایوسا د اِنسارّیا، ویلاخویوسا، آلیکانته، یوچ نو (سانتاچولا) و گواردامار ببینیم، درون‌بوم‌هایی مجهز به پروژه‌های استحکامی که نخستین دفاع را انجام می‌دهند. این سازه‌ها در نیمهٔ اول سدهٔ ۱۴ میلادی ساخته شدند. در آن زمان، شرایط برای تحت فشار قرار دادن مسیحیان در نوار آفریقای شمالی مناسب بود و تنها ناوگان قدرتمند ناوگان نصری بود و شرایط نامساعد، شکاف‌ها و ترک‌هایی را در یک سیستم متمرکز برای کنترل فقط هسته‌های مسکونی به‌وجود آورده بود.

در چنین شرایطی می‌توانیم ایجاد یک شبکهٔ اولیه از برج‌های محافظتی را در دماغهٔ سِرور، دماغهٔ دِل آلخوپ (سانتاپولا)، دماغهٔ دِل آلکودرا (آلیکانته)، آالته آ یا راسِت (دِنیه) ببینیم. این برج‌ها دارای یک سیستم ارتباطی برای هشدار و نقاط دیده‌بانی مانند ویلاخویوسا، پِنیاس دِل آلبیر، دماغهٔ سان آنتونیو، دماغهٔ سان مارتین، پونتا دِ مورایرا و پرتگاه صخره‌ای ایفاچ برای کشف شناورها هستند. همیشه یک نفر در فواصل این برج‌ها در حال حرکت بود و جای ثابتی نداشت. عملیات این فرد محدود به روش‌های پیشگیرانه بود و به دلیل تجهیزات اندک هشداری، ارتباط بد یا تعداد اندک نقاط استحکامی در ساحل کارایی چندانی نداشت.

ادوات دفاعی و اسناد تاریخی نشان می‌دهند که در طول چندین سدهٔ قرون وسطی و به‌رغم اسکان افراد جدید در مناطق ساحلی، هیچ برنامه‌ای برای بهبود نخستین استحکامات وجود نداشته است. به بیان دیگر، در طی دویست سال، به‌رغم راه‌حل‌های تدافعی یکسان همچنان در برابر ورود باروت بی‌فایده بوده و با نخستین ضربهٔ گلوله‌های پرتاب‌شده از منجنیق‌ها تخریب می‌شود.

نخستین سیستم‌های دفاعی دوران معاصر

فتح گرانادا (۱۴۹۲ میلادی) و اتّحاد قلمروی پادشاهی‌های کاستیا و آراگون در طول سلطنت پادشاهان مسیحی (۱۵۱۶ - ۱۴۷۴ میلادی)، زمینهٔ مناسب برای پیشبُرد یک سیاست دفاعی در سواحل حکومت جدید را فراهم کرد. بدون وجود متحدین فعّال (طرفداران تا اخراج قطعی آنان در سال ۱۶۰۹ میلادی همیشه وجود داشتند) و شناورهای رقیب که با خروج از بنادر همان محدودهٔ جغرافیایی مراکز جمعیّتی، جلگه‌ها و بنادر، سیستم بازرگانی مسیحیت را به ستوه آوردند، زیرا باید توجه داشت که دشمن به زور از سمت دریا می‌آمد، نه از راه خشکی در شبه‌جزیره. بدین ترتیب، در بنادر دورهٔ جدید، در شروع جدید این بار به عنوان یک حکومتِ واحد تار و پود یک سیاست واقعی دفاعی در حال تنیده شدن بود. بنیان این سیاست دفاعی یک سیستم هم بستهٔ مشارکتی بود که هر کدام از عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن کاربرد مشخصی داشت.

برای این منظور، شروع کار رسیدگی به استحکامات، مرمت و بازسازی وضعیّت تأسّف‌بار دفاع شهری بود. سپس اسناد کشف

شده تأکید می‌کنند که یک تقویم گستردهٔ کاری برای بازسازی استحکامات در هسته‌های شهری وجود داشت. بخش اعظم این کارها تحت نظارت فرناندو آراگون، دوک کالابریا (۱۵۵۰ - ۱۴۸۸ میلادی) انجام شد. وی در خاطرات خود در سال ۱۵۳۸ میلادی بازسازی سیستم دفاعی قرون وسطایی شهرهای پادشاهی والنسیا را ثبت می‌کند. با تکیه بر کار مهندسین و استادکارانی مانند خوان سِربِیو یا خوان رِیرا، وی سیاست بازسازی دفاعی بی مانندی را در سرتاسر سرزمین با شروع به ساخت شهرهای جدید در اواخر سدهٔ ۱۳ و نیمهٔ اول سدهٔ ۱۴ انجام می‌دهد.

نمونه‌های خوب کارهای او برج باروت قلعهٔ گواردامار؛ ساخت محوطهٔ محصور پایین‌دستی آلیکانته که اخیراً با تمام شکوه باستانی‌اش در بلوار مِندِس نونِیس کشف شد؛ بازسازی بخش اعظم استحکامات قلعهٔ سانتا باربارا؛ ساخت برج‌های مستحکم دیده‌بانی ساحل ویلاخویوسا؛ ساخت برج پِسا در شهر کالپ یا اصلاح استحکامات دفاعی دژ نظامی دِنیه هستند. وی همچنین به تأسیس پایگاه‌هایی کمک کرد که بعدها در آن‌ها نهاد مسئول نظارت بر دفاع ساحلی حکومت ایجاد شد. سیستم دفاعی یک سیستم طولی هشدار و کنترل لنگرگاهی بود که به عنوان تلاشی مضاعف در ساخت آن‌ها، به رغم محدودیّت در منابع مالی، در آن زمان تلقی می‌شود.

سیاست‌های اِعمال‌شده توسط فرناندو پادشاه آراگون، بدون شک، راهی بود که می‌بایست ادامه می‌یافت، اما باید پشتیبانی مصمّم حکومت را با خود همراه می‌داشت. وضعیت در شهرها کم‌کم بهبود یافت. اکنون استحکامات دفاعی شهرها جوابگوی چیزی هستند که آن را به عنوان یک مرحلهٔ آمادگی برای دریافت شلیک توپخانه و استقامت در برابر ضربه‌ها تعریف کرده‌ایم، مرحله‌ای که در آن می‌توانند احساس آسیب‌ناپذیری هسته‌های جمعیتی و بنادر را به دشمن القاء کنند. با این وجود، این سیستم مزارع و مابقی ساحل را فراموش کرده بود، مناطق ارجح ناوگان جنگی دشمن که می‌توانستند در آن‌جا با آزادی کامل مستقر شوند، نواحی‌ای که امکان اِعمال کنترل انسانی بر روی آن‌ها وجود نداشت، مناطقی که در آنجا ثروت وجود داشت و بنیان اقتصادیِ رشد شهرها و قلب سیستم بود.

حملات بابا اروج، خیرالدین ریش قرمز و دراگوت بین سال‌های ۱۵۳۸، ۱۵۴۰، ۱۵۵۰ و ۱۵۵۴ در ناحیهٔ شرق که در ابتدا به آن‌ها اشاره شد، به قدری وخیم بودند که حکومت مجبور شد تا مجدّداً در برنامه‌ریزی دفاعی تجدیدنظر کند. باید پیش از وخیم شدن اوضاع، فکری به حال آن کرد. صداهای ناموافق کلونی‌نشینان که تبدیل به گوشت شکار شده بودند، شهرنشینانی که کشتزارهایشان در حال از

عکس هوایی تورِ دِل بارانک دُ ایگویس و حاشیهٔ بزرگ ساحلی آن



بین رفتن بود، نجبا و کلیسایی که مالک بخش اعظم زمین‌ها بودند، تأثیر شدیدی داشت. ملاکین قدرتمندتر و مرتبط با گروه سالاران شهری، همانند آن‌چه در آلیکانته وجود داشت، تصمیمات خود را گرفته بودند، آنان طراحی و ساخت چندین برج برای دیده‌بانی و پناهگاه مردم شاغل در بخش کشاورزی آلیکانته را بر عهده گرفته بودند و به مانند نگهبانان عمل می‌کردند. وضعیّت روحی و روانی آشکار بود. با توجه به استحکامات دفاعی موجود، در قبال یک یورش ناگهانی نباید از مقرّرات از پیش تعیین‌شدهٔ نظامی تبعیت کرد، بلکه باید به جایی از دشمن ضربه زد که بیشترین درد را احساس کند، یعنی به خزانه‌اش. آشوب‌های اجتماعی باعث شد تا حکومت جدید فیلیپ در نهایت نخستین نهاد حفظ کنترل و دیده‌بانی ساحلی شبه‌جزیره را تأسیس کند: گارد ساحلی.

تأسیس گارد ساحلی

این نهاد از اواسط سدهٔ ۱۶ الگویی از همبستگی و آمادگی حسّاس را در طول مرز وحشت انجام خواهد داد که مسئولیّت آن بر عهدهٔ پنج شهر، برج‌های ساحلی کنترل دریا و یک دفاع فعّال متشکّل از یک ناوگان کوچک، شبه‌نظامیان شهری و گروهان شوالیه‌های پادشاهی است. ایدهٔ سازماندهی پدافند غیرعامل را برناردینو دِ کاردِناس، دوک ماکِدا انجام داد که مقرّرات وی با انتشار دستورات گارد دریایی پادشاهی والنسیا در سال ۱۵۵۴ میلادی به واقعیّت پیوست. وی دستور تأسیس یک نیروی زبدهٔ دیده بانی ساحلی، متشکل از سرزمینی که پادشاهی را به ۱۰ قسمت تقسیم می‌کرد، صادر کرد که بازرسی آن بر عهدهٔ هیئت سی و شش بود. این هیئت نمایندگان منتخب سه دولت در دربارها بودند. توسعهٔ وسیع کوچک‌ترین جزئیات نشان‌دهندهٔ قابلیّت تئوریکی بود که در طول بیش از یک سده معتبر باقی ماند، تا سال ۱۶۳۷ میلادی که اصلاحاتی توسط کنت پاردِس در آن انجام شد. آمادگی مناصب مختلف مانند کاپیتان‌ها، توپخانه‌چی‌ها، دیده‌بان‌های برج‌ها و نیروهای واکنش سریع با تعیین شرایط کاری و کارکردهای معیّن، موجبات قوانین و مقرراتی را فراهم می‌کرد که می‌توانست بقای سیستم را تضمین کند.

از سوی دیگر، مسئولیّت سازماندهی دفاع بر عهدهٔ حکومت فیلیپ بود که با انتشار دستورهای برای گروهان‌های سواره‌نظام ساحل در سال ۱۵۶۰ میلادی گذاشته شد. این مقرّرات، مادامی که شبه‌نظامیان محلی و نیروهای موسوم به شبه نظامیان مسئول دفاع فعال در نخستین فرصت بودند، به منزلهٔ یک نیروی واکنش سریع بود.

با تأسیس گارد ساحلی، دورهٔ جدید از علاقمندی سازنده به طراحی ۸۰٪ سیستم دفاعی سواحل آغاز می شود. زمان ترک یک مکان خاص فرا رسیده و وضعیّت در سراسر دریای مدیترانه به یک مشکل تبدیل شده بود. فراگیر کردن مشکل یکی از ترفندهایی بود که حکومت فیلیپ دوّم به عنوان وسیله‌ای برای پیدا کردن راه حل،





عکس هوایی پانوراما از بقایای قلعهٔ سیرا دُ برنیا

به کار برد. بدین ترتیب، موضوع دیگر صلاحیّت فقط یک حکومت نبود، بلکه درگیری به یک مشکل برای اروپا تبدیل شده بود که خواستار داشتن راهکار شده بود. یکی از عوامل تعیین‌کنندهٔ این موضوع که اکنون بین‌المللی شده بود، ورود راه‌حل‌های دفاعی بود که در دیگر نقاط اروپا با موفقیّت استفاده می‌شدند.

در همین راستا، محتویات این عامل بَرَنده از طرف امپراطوری، مهندسینی هستند که با ایده‌ها و راه‌حل‌های جدیدِ طراحی‌شده و مطالعه‌شده در سایهٔ علم رساله‌های جدیدِ رنسانسی و آزمایش‌شده در چندین دژ در نیمی اَز اروپا، کفهٔ ترازو را به سمت امپراطوری و متّحدینش سنگین کردند. از طومارهای خاک‌خوردهٔ احکام استدلالی، این پیامبران جدیدِ دفاع، مقامات را متقاعد کردند که برای شکست دشمن باید حتی آن‌ها را از نقطه‌نظر نگرشی نیز شکست داد که به همین منظور می‌بایست راه‌حل‌هایی هوشمندانه‌تر را برای بهبود دفاع شهری به کار بست.

ساخت مرز وحشت

درون ساختار منفعل گارد ساحلی، ایجاد یک سیستم یکپارچه از برج‌ها به عنوان بخش‌هایی از یک باروی بزرگ دفاعی، عاملی جالب و نوین بود که با این وجود چندین آزمایش منجر به شکست در گذشته را نیز تجربه کرده بود. در اینجا باید رباط‌ها و کاروانسراهای دورهٔ اسلامی را به یاد بیاوریم که بر روی یک فضای شهری پیش از اسلام و از هم گسسته ایجاد شده و ناآرامی مجوس‌ها (نورمن‌ها) در هنگام حمله در اواسط سدهٔ نهم را کنترل می‌کردند. به‌رغم این‌که شبکهٔ دفاعی ساحلی از شرایط امنیتی فاصلهٔ زیادی داشتند، اما برج‌های گارد ساحلی، نخستین سیستم سازمان‌یافته برای دفاع از مرز وحشت بودند.

با حمایت گارد ساحلی، بر روی دیوارکشی و محصورکردن ساحل کار می‌شد. این پروژه به تأسی از ویژگی‌های خوان سیلوا و ایده‌اش مبنی بر داشتن استان محصور با مشارکت خدایان و غیرانسان‌ها در مقاطع مادّی مطرح شده بود. به همین دلیل، این راهکار به عنوان یک باروی ناقص تعبیر شد. این مفهوم دائماً در مورد این ایده استفاده شده که هرگز یک سیستم دفاعی کامل وجود ندارد. نخستین مدافع این ایده مهندس ایتالیایی به نام جیووانی باتیستا گالوی است که در سال ۱۵۵۲ میلادی از ایتالیا به اسپانیا آمد و نخستین پروژهٔ استحکامات ساحلی پادشاهی والنسیا را اجرا کرد.

بخش اعظم دفاع‌هایی که امروز نمای ساحلی آلیکانته مانند برج‌های دماغهٔ رویگ در اوری اوئلا، کاراباسی در سانتا پولا، آلکودرا



نمایی از بالوآرته دِ لا پلایا آمپولا در مورایرا که توسط فیلیپ پنجم در سال ۱۷۴۲ میلادی ساخته شده است

در آلیکانته، ایسلِتا و آیگوئِس کامپیو، شارکو در ویاخویوسا، بُمباردا در شهرستان فعلی اِل آلفاس دِل پی، آمبولو و پورتیتکسول در شایبا و خِرّو و آلمادرابا در والنسیا را تشکیل می‌دهند، در آن زمان به‌وجود آمدند. بسیاری آن‌ها آرم پادشاهی والنسیا را بر روی نمای خود دارند این نوشته بر تحقّق حضور حکومت در پیکربندی دفاع مرزها تأکید می‌کند. برج‌ها آخرین سنگرها هستند، نگهبانان مرز وحشت بر فراز صخره‌ها که به‌صورت یکپارچه و به دور از مردم و ساکنان برافراشته شده‌اند. برای همین پیام حک‌شده در برابر دیدگان تمام همسایگانی که به این مکان‌ها نزدیک می‌شوند این‌گونه القا می‌کند که هیچ تبلیغاتی وجود ندارد و این ایده را منتقل می‌کنند که بال‌های پادشاهی همواره محافظ آنان خواهند بود و آن‌ها را بی‌پناه نخواهند گذاشت، پیامی آرامش‌بخش که فکر می‌کنیم از سوی دولت فیلیپ مورد تأکید قرار گرفته بود، زیرا تا پیش از آن هرگز هیچ‌کس این پیام را به مردم نداده بود که می‌توانند آسوده بخوابند زیرا حکومت همیشه مراقب هرگونه حمله از خارج خواهد بود.

با این وجود، این بال‌ها تأکید می‌کنند که بزرگتر خواهند بود، اگر واقعاً قصدشان حفاظت از تمام مردمان سواحل پادشاهی است. به همین منظور است که گارد ساحلی ایدهٔ استان محصور را دنبال می‌کند. سیستم دفاعی کافی نیست و القاکنندهٔ این است که خانه هیزم بیشتری نیاز دارد. در همین راستا، ورود مهندس جیووانی باتیستا آنتونِلی (ایل وِچیو) برای رشد و انسجام سیستم گارد دفاعی از اهمیّت فراوانی برخودار است. و نه فقط به این دلیل که پروژه‌های او بر روی سازه‌هایی از جمله سیستم دفاعی خاتمه می‌یابد، بلکه به این دلیل است که وی در سال ۱۵۶۲ میلادی این ایده‌ها را در خاطرات استحکامات پادشاهی والنسیا حک می‌کند. به نظر ما، اگر یک نظریه‌پرداز واقعی برای استان محصور وجود داشته باشد، این شخص کسی نیست به جز مهندس جنجالی ایتالیایی، کسی که دائماً با قوای عمومی و باهمتایان خود رودررو می‌شد، واضع پروژه‌های غیرقابل اجرا و خیلی غیرتمند در مورد اعتقاداتش. آنتونِلی ایل وِچیو پیچیدگی زیادی به ماکت دفاعی می‌دهد، بر روی کاغذ تمام دفاع‌های ساخته‌شده را مجدداً اصلاح می‌کند، راه‌حل‌های جدیدی را مطرح می‌کند که دژ کامل و دفاع توپخانه‌ای رنسانسی، آن را سال‌ها پیش در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا به کار برده بود؛ مانند استحکامات جدید با توپخانهٔ متحرک (نوار استتاری تقویتی در کان) که سکّوی بالای

سنگرهای دفاعی را پهن‌تر کرده تا به شکلی تسلیحات توپخانه فضا برای پس‌زدن بعد از شلیک داشته باشند.

برخی از سیستم‌های دفاعی که در این سواحل می‌یابیم انعکاس طرّاحی آنتونِلی هستند که بعداً نوادگان وی برای نشان دادن اعتبار اصول وی و پروژه‌های معماری او بر انجام آن‌ها اصرار ورزیدند. از سوی دیگر، اصلاحات بر روی پروژه‌های ساخته شده، بخشی از سازه هستند و در بسیاری موارد، می‌توان آن‌ها را خیلی رادیکال محسوب کرد که این موضوع نارضایتی اجتماعی را نیز بوجود می‌آورد، حتی برخی از مهندسین و نظامیان به شدت از آن انتقاد می‌کنند که البته برخی به جا و برخی دیگر نتیجهٔ اتهامات بی‌اساس همتایان وی با زیر سوال بردن صلاحیّت، در صدد حذف وی هستند. به این انتقادات، مَکرهای گروه سالاران محلّی و قدرت‌های مدیریّت گارد ساحلی نیز اضافه شدند. کسانی که نیاز به نوسازی عمیق ارائه‌شده توسط این مهندس ایتالیایی را درک نمی‌کردند، کسانی که به بهای ناپدید شدن مناطق مسکونی و فریب وجدان عمومی حاضر بودند همه چیز را زیر پا بگذارند. چنین وضعیتّی در حالی بود که مردم حاضر بودند با ایمان از سرزمین پادشاهی در برابر دشمنان بی‌شمار پادشاهی دفاع کنند.

تا اواسط دههٔ شصت سدهٔ ۱۶ میلادی مشارکت ساخت استحکامات مجدداً مطرح نشد. برای مطرح‌شدن مجدّد این موضوع مساعدت مارکِس موندِخار متعلّق به خاندان سلطنتی و طغیان سال‌های ۱۵۷۵ و ۱۵۷۸ میلادی وسپاسیانو گونزاگا به‌عنوان نایب‌السلطنه نیاز بود. با توجه به سابقهٔ طولانی در علوم نظامی و بازرسی استحکامات که نامش در خاطرات ۱۵۶۲ میلادی آنتونِلی ایل وِچیو دیده می‌شود، وی گزارشی ارائه داد مبنی بر این‌که چگونه می‌توان سواحل را از طریق سازه‌های جدید استحکامی تقویت کرد. انتصاب گونزاگا به عنوان نایب‌السلطنه، اهمیّتی که پادشاه به تقویت مواضع دفاعی از طریق تمدید بخش‌نامه‌ها برای دورکردن مسیحیان جدید از ساحل و تکمیل راهکارهای جنگی مربوط به پایتخت از طریق سازماندهی قوای سواره‌نظام می‌داد را توضیح می‌دهد. با توجه به این اهداف، نایب‌السلطنه می‌بایست بر تلاش‌های خود برای بهبود و تقویت نقاط ضعف دفاع سواحل پادشاهی بیفزاید. وی در سال ۱۵۷۴ میلادی در بازرسی از وضعیت منازل و قلاع ساحل از گوارادامار تا کویِرا کار خود را آغاز کرد.

ورود وسپاسیانو گونزاگا امیدهای زیادی در بالاترین قشر نخبگان والنسیا به‌وجود آورد، زیرا مشاهده می‌کردند که تحت مدیریّت آنان چنین مشکلی به صورت قطعی حل‌وفصل خواهد شد. اکنون آنانِ نایب‌السلطنه‌ای داشتند که قبل از قاضی بودن، یک فرماندهٔ موفّق توپخانه در «مرسی کبیر» بود. سیاست و دانش در یک نفر جمع شده بودند. حداقل وی حین انجام وظیفه به عنوان مهندس نظامی در خدمت پادشاه، یک آشنای تمام عیار با درگیری‌های نظامی بود. وی دارای منابع اقتصادی‌ای بود که گارد دفاعی آن را مدیریت می‌کرد. او همچنین دارای افتخاراتی بود که به سبب تلاش بی‌مانندش در جزیرهٔ مالت در سال ۱۵۶۵ میلادی و پیروزی نبرد لِپانتو در ۱۵۱۷ میلادی به وی اعطا کرده بودند. با این وجود، حماسهٔ وی به اصلاحاتی معدود در برخی از برج‌های سیستم دفاعی در اورادادا اِسکالِتِس در سانتاپولا، دماغهٔ دِ اور در تِئولادا یا مارِنِینت در کویِرا و در برخی از دفاع‌های شهری مانند ساخت یک دروازهٔ بزرگ در شهر پِنییسکولا در سال ۱۵۷۸ میلادی محدود می‌شود.

لیست بلند بالایی از انتقادات و اتهامات علیه مهندسی که قبلاً کار کرده بود وجود دارد (وی در نهایت در سال ۱۶۱۰ میلادی اعدام شد). به نفع وی باید چندین پروژهٔ شخصی مانند تقویت طراحی برای بهبود میدان‌های اصلی ساحلی مانند گواردامار، آلیکانته، ویاخویوسا یا دِنیه؛ یا پروژه‌های برج‌های جدید در جزیرهٔ بنی دورم در ایفاچ، یک برج دیگر بین اُلیوا و گاندیا و دیگری در دلتای خوکار در کویِرا را نام برد. سیاست اصلاحاتی وی، فراتر از موثر بودن، ناامیدکننده بود، زیرا ورود وی همراه با موفقیت چندین پروژهٔ طراحی‌شده تحت مدیریت وی بود، اما ارادهٔ کم وی برای ایجاد حس وظیفه برای مهندسین باعث شد تا تکیه‌گاه مناسبی برای پیشبرد اهدافش نداشته باشد.

پایان وضعیت دفاع ساحلی

یکصد و پنجاه سال باید از فرسودگی، عدم نگهداری و انسجام یک الگوی جدید تا رسیدن خاندان بوربون به قدرت می‌گذشت تا مرز وحشت آواز قوی خودِ را تحت پادشاهی فرناندوی ششم (۱۷۵۹ - ۱۷۴۶ میلادی) مجدداً سر دهد. پادشاهی که به عدم فعالیت بسیاری از نهادهای تأسیس‌شده در طول پادشاهی آستوریایی‌ها و دولت فیلیپ چهارم (۱۷۴۶ - ۱۷۰۰ میلادی) توجه کرده و مشکل کمبود شدید قوای نظامی در ساحل را حل کرد. این موضوع را مارکِس اِنسِنادا (۱۷۸۱ - ۱۷۰۲ میلادی) در خاطرات خود «نماد برای پیشرفت پادشاهی و دولت خوب وی»، که در سال ۱۷۵۱ میلادی منتشر شد، ابراز کرده است. وی در خاطرات خود بر لزوم تقویت مرز و قرار دادن بنادر و سواحل در موقعیت دفاعی در برابر نیروی دریایی قدرتمند بریتانیا تأکید می‌کند. تقویت مواضع دفاع ساحلی در آن زمان بر عهدهٔ مهندسین نیکولاس بودین، دیِگو پِرفوندی و خوان بائوتیستا فِرنچس بود، کسانی که طراحی‌های جدیدی را مطابق با وضعیت فعلی آن زمان با ساخت برجک‌های جدید توپخانه، دفاع با تسلیحات بزرگتر از فضای یک برجک توپخانه اما کوچک‌تر از یک فضای شهری را ارائه کرده بودند. در فضاهای جدید تعداد کافی از نیروها می‌توانستند برای دفاع از درون‌بوم و اطراف آن مستقر شوند. دفاع‌های آن زمان برجک‌های گرانادِیا در شابیا، مورایرا در تِئولادا و گالیکانت با برج سان پِدرو در کالپ بودند.

تلاش‌های مارکِس اِنسِنادا در طول حکومت کنت آراندا از خاندان بوربون (۱۷۹۸ - ۱۷۱۹ میلادی) افزایش یافت. وی روند ساخت‌وساز استحکامات جدید را ادامه داد و بسیاری از برج‌های قدیمی را تعمیر و بازسازی کرد. در همان زمان نیاز بود تا توجهی

جدید به سواحل شود زیرا تحرّکات نگران‌کنندهٔ خلیج تونس و حضور اسکادران‌های متشکّل از ۲۰ کشتی الجزایری که سواحل مدیترانه را مورد هجوم قرار می‌دادند، تهدیدی جدی به حساب می‌آمد. جدای از دفاع‌های برنامه‌ریزی‌شده در دیگر نقاط ساحلی والنسیا، سیاست پیش رونده توسط آراندا این بود که مشوّقی برای اتمام استحکامات نیمه‌کارهٔ نئوا تابارکا باشد. این استحکامات توسط مهندس مندس راس طراحی شده بود، کسی که استحکامات دفاعی فرسوده‌اش و استحکامات برج سان خوسه، ساخته‌شده در سال ۱۷۹۲میلادی توسط فرانسیسکو گیلوه فِدریچی بر اساس طراحی سباستیان ریکاود را باید به‌عنوان چکامهٔ پایانی یک اُپرا بدانیم که از آن زمان به بعد دزدی دریایی آفریقای شمالی با پیمان صلح الجزایر در سال ۱۷۸۴ میلادی خاتمه می‌یابد. سال‌های جنگ با فرانسویان (۱۸۱۴ - ۱۸۰۸ میلادی) به چندین تأیید و راهکارهای عجله‌ای در ساخت استحکامات ارتباط دارند. گارد ساحلی و مفید بودن برج‌ها از سال ۱۸۳۲ معنی خود را از دست دادند، زیرا سیطرهٔ فرانسویان در قلمروی الجزایر یک ضربهٔ کشنده به فعالیّت‌های سنتی ناوگان جنگی بربرها وارد می‌کرد. به همین منظور، گزارشی که به این سیستم خاتمه می‌دهد، گزارش کاپیتان خواکین آگوادو در سال ۱۸۷۹ میلادی است که در آن مقرّر می‌کند برج‌ها و نواحی دفاعی به‌منظور انجام تعمیر و نگهداری باید به گروه تفنگداران مرزی تحویل داده شود که آخرین پیچ و تاب سیستمی است که مطابق با نحوه حضور دشمنان در سواحل به خاموشی گرایید.

در حال حاضر، بقایای دفاع ساحلی فقط سایه‌هایی هستند که حضور طولانی‌مدت آن‌ها را اثبات می‌کنند، سازه‌هایی که در درگیری‌های جدی مشارکت داشته و گاهی فقط شاهدانی بر این درگیری‌ها بودند، اما گاهی هم نقش بسیار مهمی به عنوان جانپناه میان دیوارهای خود بازی کردند. در هر صورت این سازه‌ها خدمات خود را ارائه می‌کردند. برای همین منظور نیز ساخته شدند. به ویژه زمانی که خالی بودند و خواکین آگوادو برای آخرین بار آن‌ها را بازرسی کرد، همچنان آمادگی، انتخاب مکان ساخت، سادگی ظاهری سازه، توزیع محاسبه‌شده و راهبرد دفاعی در تنیدن یک شبکهٔ نامرئی از دفاع که به عنوان یک باروی ناقص محسوب می‌شد، حیرت‌آور است. اینگونه است زیرا یک سیستم ساده است: ایجاد یک بارو در جایی که برج‌ها برای دفاع، شهرها، دژ و درون‌بوم‌های بندری، پنجره‌های ارتباط با دنیا باشند. این واژگان را آنتونلی ایل ویچیو در خاطرات خود در سال ۱۵۶۲ میلادی آورده است. این‌ها الفبای سیستمی هستند که کلیدهای آن را این‌جا کشف نکرده‌ایم، فقط شواهد را دنبال کرده‌ایم.

کتاب‌شناسی

Cámara Muñoz, A.
1998 *Fortificación y ciudad en los reinos de Felipe II*, Editorial Nerea, Madrid.

Cooper, E.
1994 *The Sentinels of Aragón*. Old Coastal defence towers of Catalonia and Valencia, Londres.

Díaz Borrás, A.
1993 *Los orígenes de la piratería islámica en Valencia*. La ofensiva musulmana trecentista y la reacción cristiana, Consejo Superior de Investigaciones Científicas, Instituto Milà i Fontanals, Barcelona.

Hinojosa Montalvo, J.R.
2000 *Esclavos*, nobles y corsarios en el Alicante medieval, Universidad de Alicante, Alicante.

2004 *La piratería y el corso en el litoral alicantino a finales de la Edad Media*, Instituto Alicantino de Cultura Juan-Gil Albert, Alicante.

Menéndez Fueyo, J.L.
1997 *Centinelas de la costa: torres de defensa y de la huerta de Alicante*, Diputación de Alicante, Alicante.

2015 *Guardianes de Piedra*. Los castillos de Alicante, Catálogo de la exposición, Museo Arqueológico - Diputación de Alicante, Alicante.

2016 *Conquistar el miedo, Dominar la costa*. Arqueología de las defensas de Resguardo de la Costa en Alicante (ss. XIII-XVI), Serie Mayor nº 12, Museo Arqueológico - Diputación de Alicante, Alicante.

Pradells Nadal, J.
1986-1987 "Estructuras defensivas del territorio valenciano durante la Edad Moderna", *Ayudas a la investigación* VI 1986-1987, (Alicante), pp. 51-100.

Requena Amoraga, F.
1997 *La defensa de las costas valencianas en la época de los Austrias*, Generalitat Valenciana – Instituto Juan Gil Albert, Alicante.



توجه ویژه به میراث استان و موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

رافائل پِرِس خیمِنِس

La Valorización del Patrimonio de la Diputación y el MARQ

Rafael Pérez Jiménez



موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، ۱۹۸۶

با گذشت یک سال از تصویب قانون میراث تاریخی اسپانیا ۱۹۸۵/۱۶ میلادی موزهٔ باستان‌شناسی استان آلیکانته گشایش یافت. با تصویب این قانون بلافاصله همکاری نزدیک و ثمربخش بین دو اداره‌کل استانی انجام شد که هر دو مسئولیت حراست و حفاظت از میراث را عهده‌دار بودند: موزهٔ باستان‌شناسی و انجمن معماری.

پس از چند سال، نتیجهٔ این همکاری اجرای پروژه‌های اجتماعی مانند بهسازی و ساماندهی محوطهٔ باستانی توسال دِ مانیِسس در آلیکانته؛ محوطهٔ بزرگ شهر قدیمی لوسنتوم که در سال ۲۰۰۰ میلادی به دلیل انتشار فعالیت موزه‌گرافی جایزهٔ معماری را دریافت کرده بود؛ حفاظت، ساماندهی و تبدیل معبد نوسنگی پلا دِ پِتراتکوس به محوطهٔ موزهٔ کاستل دِ کاستلس، دارای یکی از نخستین نشانه‌های معماری دینی و میراث بشری از سال ۱۹۹۸ میلادی؛ مرمت فضاهای عمومی محوطهٔ باستان‌شناسی ایلتا دلس بانیتس در کامپِیو، از سال ۲۰۰۶ میلادی باستان‌شناسی ملی به عناوین گوناگون مانند پارک باستان‌شناسی و موزهٔ روباز در حاشیهٔ مدیترانه به روی عموم گشوده شد.

پروژه موزهٔ باستان‌شناسی استانی به نام "موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" که در ۲۰۰۴ میلادی برنده جایزهٔ بهترین موزهٔ اروپا شد نتیجهٔ تلاش و کار سترگ جمعی از افراد از جمله مدیر آن، انریکه یوبرگات، که نتواست برای لذت بردن از آن، بیشتر در میان ما باشد، سه کارشناس باستان‌شناسی موزه، رافائل آسوار، مانوئل اولسینا و خورخه آ. سولِر که هر کدام در حوزهٔ تخصصی خود با همکارانشان تلاش کردند و همچنین شرکت‌های ساختمانی و طراحی داخلی را انجمن معماری به‌عنوان هماهنگ‌کننده میان گروه‌های مرمت و احیا ساختمان موزه عهده‌دار بود انجام دادند.

فعالیت‌های نوین موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

موزه در زمان تاسیس؛ سال ۱۹۳۲ میلادی در ضلع شمالی کاخ استانداری قرار داشت و نمای آن باغ پشت کاخ استانداری بود و نمایشگاه آن شامل یک سری ویترین‌هایی که در راهروها به‌صورت خطی چیدمان شده بودند. در این ویترین‌ها تعداد بی‌شماری از اشیا



نمایشگاه باستان‌شناسی آثار کابزو لوسرو، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

بدون هیچ‌گونه توضیحی برای عموم به معرض نمایش درآمده بودند. این تجهیزات با گذشت چندین سال ناکارآمد بودن خود را نشان دادند.

در اوایل دههٔ ۸۰ و تحت مدیریت باستان‌شناس برجستهٔ انریکه یوبرگات و با ورود جوانانی پرشور به انجمن معماری جان تازه‌ای به این نهاد تاریخی- استانی دمیده شد. یکی از این اقدامات شایسته بهسازی معماری داخلی موزهٔ باستان‌شناسی در ماه مارس سال ۱۹۸۶ میلادی بود. در این زمان، نمایشگاه دائمی موزه در سه قسمت به نام‌های پیش‌ازتاریخ، ایبریایی - رومی و اسلامی - قرون وسطایی سازماندهی شد، محتوای دقیق متناسب با تناوب موضوعی و تاریخی انتخاب شد و از ویترین‌های دیواری برای استفاده از حداکثر فضا بهره گرفته شد.

این نخستین گام برای بهسازی و ساماندهی موزه بود. کلید موفقیت بزرگ حفظ اصالت محیط نیم‌دایره‌ای سالن برای نمایش آثار مستقل به‌صورت نمایشگاه موقت بود که در نخستین مرحله از معرفی آن به جامعه، همزمان با افتتاح موزه بازسازی شد، ما جسارت به خرج دادیم تا در نخستین فضای نمایشگاه، این سالن را به محوطهٔ توسال د مانیسس (ترک محوطه و فرسایش آن) اختصاص دهیم. بعداً این سالن محل برگزاری یک نمایشگاه دیگر در مورد رباط تپه‌های شنی گواردامار بود. این نمایشگاه تحت مدیریت علمی انریکه یوبرگات و رافائل آسوار برگزار شد، که در این قسمت معماری با طراحی محتوایی در مقیاس ۱:۱ اجرا شدند که یکی از جالب‌ترین آن‌ها مربوط به محرابی از مجموعهٔ مذهبی اسلامی بود.

پا از کلیشه‌های تعیین‌شدهٔ پیشین فراتر گذاشته شد؛ اگرچه موزه با جذب دانشجویان بورسیه تاثیر خود را گذاشته بود، کارشناسان حفاظت آثار باستانی یعنی امانوئل اولسینا و خورخه آ. سولر (هر دوی آنان توسط انریکه یوبرگات معرفی شده بودند) به جمع گروه موزه در سال ۱۹۹۱ پیوستند و در پیشرفت بازسازی و به روزرسانی موزهٔ باستان‌شناسی تاثیر غیرقابل‌انکاری داشتند. انجمن معماری همکاری بسیار خوبی برای تقویت و بهسازی میراث داشته است و هم از نظر کیفیت و کمیت آثار تقویت شدند و نتایج کار نیز در کمتر از ده سال خود را نشان دادند.

در همان سال و با شروع بهسازی تجهیزات کتابخانهٔ موزه، بنیان طرح آتی موزه در سال ۱۹۹۲، در ساختمان انبار عمومی استان در خیابان فورتونی شهر آلیکانته توسط معماران آر پِرِس و خ. ماسِرِس گذاشته شد. در این ساختمان توانستیم یک طبقهٔ کامل (بیش از ۸۰۰ متر مربع) را به انبارها و کارگاه‌های مرمت موزه اختصاص دهیم. بالاخره شرایطی فراهم شده بود که بتوان صدها شی باستانی را در شرایط مناسب طبقه‌بندی و نگهداری کرد. شرایطی که بتوان بر اساس آن‌ها به آسانی کارهای مربوط به پژوهش را انجام داد و جالب‌تر از



بیمارستان قدیمی آلیکانته، ۱۹۲۹ میلادی

همه، توانایی دریافت اشیا کشف‌شده از تمام محوطه‌های باستانی در تمام استان فراهم شد. همچنین در سال ۱۹۹۲ میلادی تحت مدیریت انریکه یوبرگات یک محوطهٔ بی‌نظیر به نام کابِسو لوسِرو، گورستان ایبریایی (گواردامار دِل سِگورا در سالن نمایشگاه‌های موقت موزهٔ باستان‌شناسی در کاخ استانداری به‌نمایش درآمد.

نمایشگاهی که مسئولین آن (اولسینا و سولر) با نمایش بانوی کابِسولوسِرو توانستند مردم را شگفت‌زده کنند. این آثار توسط برنابئو مرمت شده بود به همراه اشیایی از طلا و نورپردازی متمرکز و پارچه‌های سیاه که طراحی آن توسط طراح پِرِس انجام شده بود سعی داشت تا حال و هوای مخصوص به مراسم تدفین را نشان دهد، الگویی که چند سال بعد نیز در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته مورد توجه قرار گرفت. در هنگام برگزاری این نمایشگاه، بازسازی نمایشگاه دائمی پیش‌ازتاریخ موزه هم طراحی شده بود (تحت مدیریت یوبرگات و سولِر و طراحی پرس و کابانِس).

یک رویداد مهم در تکمیل وضع فعلی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته، پروژهٔ مجتمع فرهنگی‌ای است که انجمن معماری آلیکانته در بلوار کامپوآمور در شهر آلیکانته به انجام رسانده است. طبقهٔ پنجم و آخر این مجتمع فرهنگی که به سرانجام نرسید، بر طبق برنامهٔ تدوینی پروژهٔ موزهٔ استانی توسط گارسیا سولِرا در همکاری با معمار پِرِس در سال ۱۹۹۴ میلادی بود. این پروژه بدون هیچ شکی نماد ارادهٔ نهاد شورای استانی بر دارا بودن گروهی از متخصصین بود که می‌توانستند میراث تاریخی و هنری را ارتقا بخشند و آن‌ها را با هم در یک ساختمان به نمایش بگذارند. برنامهٔ این ساختمان بر اساس یک پروژهٔ موزه‌گرافی توسط گروه فنی (آسوار، اولسینا و سولر) و تحت مدیریت یوبرگات تهیه شده بود. پروژهٔ مجتمع فرهنگی لغو شد، اما همین برنامه دو سال بعد اساس تهیه و راه‌اندازی یک پروژهٔ دیگر شد که نتیجهٔ آن موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته شد.

کلید انجام تغییرات در آن زمان در دو ساختمان بود، دو ساختمان بسیار مهم برای میراث معماری استانی و به‌ویژه برای شهر آلیکانته. از یک سو، قصر کنت لومیارِس که به نام قصر گاربینا معروف بود. در آن زمان در این قصر بایگانی استان قرار داشت و از سوی دیگر، بیمارستان قدیمی استان به نام سان خوان دِ دیوس که در آن زمان بلااستفاده مانده بود. عدم امکان جانمایی تمام برنامهٔ ابتدایی موزهٔ استان در فقط یک ساختمان، منجر به اخذ تصمیم قرار دادن مجموعه‌های باستان‌شناسی و هنرهای زیبا در ساختمان‌های متفاوت/ دیگر شد.

در سال ۱۹۹۸ کارهای لازم برای دو ساختمان مهم فرهنگیِ انجمن معماری آلیکانته با دو هدف ذیل برنامه‌ریزی شد: آثار مربوط



بازسازی موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته

به «گالری هنرهای زیبای استان» در یکی از معدود ساختمان‌های استان آلیکانته مربوط به سدهٔ ۱۸، که پروژهٔ آن توسط معماران استان پرس، ماسِرس و آلباخار تدوین شده بود که بدین ترتیب این ساختمان تبدیل به مرکز فرهنگی نهاد موسوم به موزهٔ هنرهای زیبای گاربینا می‌شد. در این موزه و تحت مدیریت خوسِرّه پِرسخیل کلکسیون‌های نقاشی، کلکسیون حکاکی، آبرنگ و طراحی مجلس، پیکره، مبلمان و معبد قرار داده می‌شد؛ و پروژهٔ «بازسازی بیمارستان سان خوان دِ دیوس برای موزهٔ باستان‌شناسی استان آلیکانته» که پروژهٔ آن توسط استِبان و خوزه ماریا خیمِنِس تألی تدوین‌شده بود. با این پروژه موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته جوایزی در سطح بین‌المللی را دریافت کرد و از همان زمان تا به امروز فعال است.

از این ساختمان، از ۱۹۳۰ تا ۱۹۹۰ میلادی، به‌عنوان بیمارستان استفاده می‌شد. در طول این شصت سال، علاوه بر تحمل جنگ داخلی، چندین بازسازی و بهسازی برای تطبیق با اهداف پزشکی در آن انجام شدند. وجه مشخصهٔ بارز معماری ساختمانی آن‌گونه‌شناسی یا تیپ خاص آن است. هر طبقه شبیه به استخوان‌های ماهی با تناسب هندسی فوق‌العاده‌ای است. پروژهٔ آن توسط خوان بیدال در سال ۱۹۲۶ میلادی اجرا شد و الگوی آن مانند بیمارستان‌ها با بخش‌هایی است که از یک راهروی مرکزی که خدمات عمومی در آن قرار دارند، آغاز می‌شوند. این نوع ساختمان‌ها در سدهٔ ۱۹ در اروپا رواج داشت. هر راهروی مرکزی دارای ۱۲ بخش، شش بخش در هر طرف است که به شکل عمود بر آن قرار دارند. هر بخش دارای ۸ متر پهنا و ۳۵ متر درازا است که به یک فضای نیم‌دایره ختم می‌شود. پنجره‌های بزرگ آن باعث می‌شود تا نور کافی و جریان هوا در سالن‌های بیمارستان به شکل مطلوب وارد شود.

انجام کارهای مربوط به تغییر کاربری ساختمان از بیمارستان به موزه بیش از سه سال طول کشید. در خبرنامه‌های ساختمان‌های تحت حفاظت میراث شهر این گزارش‌ها رویت می‌شود: این شرایط باعث می‌شوند تا اصالت نما، اسکلت و فضای داخلی، اصالت کلیات ساختمان حفظ شود. بنابراین از نقطه‌نظر قانونی، انجام اصلاحات لزوماً باید بر طبق برنامهٔ نیازهای موزهٔ باستان‌شناسی در فضاهای موجود باشد. گروه تحت مدیریت استبان و خوزه ماریا خیمنس می‌بایست بر اساس این شرایط کار خود را آغاز کند. اما این‌ها تنها شرایط موجود نبودند، مساحت ساختمان برای انجام پروژهٔ تعیین‌شده ناکافی بود. عملاً دو بخش از فعالیت‌ها برای آن‌که بتوان آن را به

عنوان موزهٔ باستان‌شناسی تعریف کرد، در آن جای نمی‌گرفتند: مخزن اشیا موزه و کارگاه‌های حفاظت و مرمت آثار که فضاهای مربوط به خود را نیاز دارند.

راه‌حل این مشکل در خود ساختمان اصلی بود: داشتن یک فضای زیرین با دو کارکرد: تثبیت تاسیسات با تسهیل کارهای مربوط به نگهداری، تعمیر و توسعهٔ خدمات، و جداسازی طبقهٔ همکف از رطوبت زمین در جهت شرایط بهداشتی بیمارستان. بنابراین در زیرزمینی به ارتفاع یک و نیم متر که در آن یک فرد به صورت نیمه ایستاده می‌توانست در آن قدم بزند، این امکان وجود داشت که تا یک و نیم متر دیگر خاکبرداری شود تا فضای موجود به دو برابر تغییر کند. عملیاتی که قرار بود انجام شود، ساده نبود و به‌علاوه خاک زمین ساختمان بسیار سخت بود. از سوی دیگر موضوع استحکام بنا را نیز باید مورد توجه داشت. با ورود مخازن و کارگاه‌های مرمت به زیرزمین نیازهای موزه برطرف شد.

شرایط موجود در کنار نیازهای ساختاری با بهره‌گیری از فضاها با کاربری جدید از ساختمان، نوع کارکرد روشن شد. به غیر از کف محراب، باقی کف‌ها برداشته شد و با حفظ نمای بنا، داخل ساختمان تخریب و خاکبرداری شد. این نوع عملیات معماری در ساختمان‌هایی که ارزش تاریخی دارند بسیار معمول است و برخی آن را «تاکسیدرمی ساختمان» می‌نامند. نتیجهٔ عملیات این است که به‌رغم بازسازی کامل کف با عناصر از پیش‌ساخته شده قرنیزها و کاشی‌ها از بیرون تغییرات بنیادینی مشاهده نمی‌شوند، ضمن آن‌که اجرای یک اسکلت جدید حامل (با مشارکت دیوارهای قدیمی بنایی شده)، بازسازی پوشش نما و بهسازی کامل تناسبات معماری داخلی بیمارستان قدیمی نیز به انجام رسیده است.

با این‌حال، وجود گونه‌شناسی یک محور برای بخش‌های متوالی که به شکل عمودی از یک بدنهٔ مرکزی مشترک آغاز و برای ورود به هر کدام از بخش‌ها اجباراً باید به آن بازگشت کرد، اجازه می‌دهد تا دیدار از سالن‌ها از پیش‌ازتاریخ تا دوران مدرن بر اساس سلیقهٔ بازدیدکننده انجام شود. پیش از بازدید از آخرین سالن نمایشگاه دائمی، مربوط به دوران مدرن، این امکان وجود دارد تا با سالن‌های بخش مرکزی، مربوط به موضوعات روش‌شناسی کاوش‌های باستانی ارتباطی نزدیک برقرار شود. با وجود تمام این‌ها و همچنین کتابخانه، کارگاه‌های مرمت، مخازن و بایگانی، بخش‌های اداری، سالن‌های نمایشگاهی موقت و اماکن خدمات به بازدیدکنندگان، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته به عنوان پیش قراول موزه‌های بین‌المللی وارد سدهٔ بیست و یکم شد.

فعالیت‌های حفاظتی و ساماندهی محوطه‌های باستان‌شناسی و بسترسازی برای بازدید

همچنین در سال‌های رویایی دههٔ نود گزارشی در مورد امکان گشایش محوطهٔ باستان‌شناسی توسال د مانیسس به روی عموم تهیه شد (یوبِرگات، پِرِس، اولسینا و ماسِرِس)، گزارشی که تهیهٔ آن برای بهسازی میراث تاریخی این محوطهٔ باستانی چندین‌بار با شکست روبرو شد. با این تفاوت که این بار شرایط نشان از موفقیت داشت: عزم راسخ باستان‌شناختی - معماری که برای دستیابی به هدف، نیاز ضروری بود، یک پروژهٔ فنی «حفاظت اضطراری » محوطهٔ باستانی که اکنون بر روی میز مناسبی قرار داشت (یوبِرگات، پِرِس و اولسینا) و عزمی راسخ برای تأمین مالی آن نیز وجود داشت. اما فکر نکنید که تدوین چنین پروژه‌ای کار آسانی بود، امکانات بسیار کمی برای انجام کاری در این مقیاس برای محوطه‌های باستان‌شناسی موجود بود، قانون میراث تاریخی و منشورهای بین‌المللی برای حفاظت و مرمت آثار باستانی آن‌چنان کمکی نمی‌کردند و شرایط محوطهٔ باستانی نیاز به تلاش زیادی داشت. کارهای مربوط به حفاظت و کارهای مربوط به موزه‌ای کردن آتی آن از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ میلادی باعث شد تا معجزهٔ بهسازی، ساماندهی یکی از پیچیده‌ترین محوطه‌های باستانی شرق شبه‌جزیره به سرانجام برسد و در تابستان ۱۹۹۸ میلادی در مراسمی با حضور وزیر وقت فرهنگ خانم اِسپِرانسا آگیرّه به روی عموم گشایش یافت.

این فضای نمایشگاهی تحت سرپرستی دائم و مدیریت کارشناسان مسئول حفاظت آن (سولِر و پِرِس) قرار دارد، کسانی که در سال‌های اخیر (۲۰۱۵) بازسازی کامل سالن معبد و موزه‌ای‌شدن آن که تحت نظارت مرکز پژوهش هنر غارنشینی پلا دِ پِتراکوس قرار دارد را تدوین و مدیریت کرده‌اند. کارها را در محوطه در طول نیمه دوم سال ۱۹۹۷ میلادی انجام دادیم و مکان نقاشی‌ها که مربوط به دورهٔ نوسنگی بود را تقویت کردیم، و کارمان را چند سال بعد بین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ میلادی با ایجاد فضای نمایشگاهی، مرکز معرفی محوطه در ساختمان تالار شهر به اتمام رساندیم، عملیاتی که در سطح استان به یک الگو تبدیل شد. محوطهٔ باستانی پلا دِ پِتراکوس به‌عنوان نخستین مرحله از یک همکاری درخشان بین ادارات موزه و حوزهٔ معماری انتخاب شد: «پروژهٔ حفظ و بهسازی و ساماندهی محوطه‌های باستانی با هنرهای غارنشینی» (یوبرگات، پِرِس، سولِر، ۱۹۹۵ میلادی). در همین حال، در کاستِل دِ کاستِلس، دور از موزهٔ باستان‌شناسی استان، شرایط برای وقوع یک رویداد ضروری دیگر به‌منظور درک پرستیژ فعلی آن به‌وجود آمده بودند.

علاوه بر مروری کوتاه بر توجه و بهسازی میراث انجمن معماری آلیکانته، لازم است به کارهای مرمت و موزه‌ای‌شدن برج قرون وسطایی با منشاء اسلامی الموحدون و همچنین کارهای مربوط به مرمت و موزه‌ای‌شدن غار گران د آگِرِس در یخچال طبیعی کوه‌های ماریولا، به عنوان نمونهٔ نمادین صنعت یخ نیز اشاره شود. برج الموحدون در سال ۲۰۰۹ میلادی به روی عموم بازگشایی شد، همچنین بقایای موجود در یخچال ماریولا نیز آثاری هستند که بین سده‌های ۱۷ و ۱۹ در سرزمین بالنسیا و در قلل کوه‌های آن بر روی آن‌ها کار شده است.

در فصل‌های اخیر فعالیت‌ها در محوطه‌های نوسنگی، دو پروژه وجود دارند که در حال حاضر با همکاری دو شهرستان کوچک در

حال انجام هستند: راه‌های هنر غارنشینی و درهٔ گایینِرا و بهسازی و ساماندهی غار ال اور در بِنیارِس. به این موارد در ادامه اشاره می‌کنیم.

راه‌های هنر غارنشینی درّهٔ گایینِرا: در نوامبر سال ۲۰۱۰ میلادی، شرکت استانی درّهٔ گایینرا درخواست همکاری فنی لازم برای انجام پروژهٔ بهسازی و ساماندهی نقاشی‌های غارنشینی یافت‌شده در این استان را از انجمن معماری آلیکانته درخواست کرد. این نقاشی‌ها در تمام درّه وجود دارند و شامل ۱۷ قطعه هنر غارنشینی است. با انجام این درخواست توسط ریاست انجمن وظیفهٔ امکان انجام همکاری پیشنهادی توسط شهرداری به موزهٔ باستان‌شناسی استان و حوزهٔ معماری محول شد و کارشناسان آن خورخه سولِر دیاس و رافائل خیمِنِس مجدداً یکدیگر را در انجام بهسازی و ساماندهی نقاشی‌های فوق ملاقات کردند.

مستندسازی از نقاشی‌های مکشوفه از طریق اسکن دیجیتالی، بهبود راه‌های دسترسی آسان به نقاشی‌ها، نصب سیستم حفاظتی با دوربین‌های ویدئویی که اطلاعات را به یک مرکز (پایش) کنترل ارسال می‌کنند، بهبود سکوی مشاهدهٔ نقاشی‌های بِنیرّاما و ساخت، طراحی، ماکت‌سازی، تولید و نصب اطلاعات در محل نقاشی‌ها بنیالی و بِنبرّاما بر اساس الگوی پلا دِ پتراکوس و اعلام ارزش میراثی مجموعه و محافظت از آن. نصب پانل‌های اطلاعاتی برای مردم در مورد محتوای هنر غارنشینی نوسنگی و همچنین عناصری که اخیراً کشف شده‌اند و راه‌اندازی یک مجتمع مرکزی برای بازدیدکنندگان نیز تأمین مالی شده است.

شهرداری درّهٔ گایینرا مسئول شناساندن راه و محتویات این آثار از طریق پانل‌های اطلاعاتی و کارهای انجام‌شده برای محافظت پیشگیرانه از آثار و ساخت‌وسازهای انجام شده است. پس از آن‌که محتویات این مجموعه به همراه توضیحات مربوطه واقع در یک مسیر شامل مجتمع مرکزی و معرفی به آسانی در دسترس بازدیدکنندگان قرار گیرد، می‌توانند یکی از جاذبه‌های مهم توریستی برای این منطقه شوند. با تدوین اسناد فنی اولیه در ماه نوامبر و دسامبر سال ۲۰۱۶ میلادی و پس از اخذ مجوزهای مربوطه از مقامات میراث فرهنگی، فعالیت‌های انجام‌شده در طول سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ به ترتیب زیر بوده‌اند: مجموعهٔ هنرهای غارنشینی درّهٔ گایینرا که در سال ۱۹۹۸ به‌عنوان میراث بشری اعلام شده‌اند، انگیزهٔ بسیار جالبی برای توسعهٔ شهرستان به حساب می‌آیند.

بهسازی و ساماندهی غار ال اور در بنیارّس: در مورخ ۳۱ ژانویهٔ ۲۰۱۳، شهرداری بنیارس نامه‌ای را با مضمون درخواست انجام یک مطالعه برای انجام یک فضای محصور در محوطهٔ باستانی کوبا ال اور و آماده‌کردن آن برای بازدید عموم به انجمن نمایندگان آلیکانته ارسال کرد.

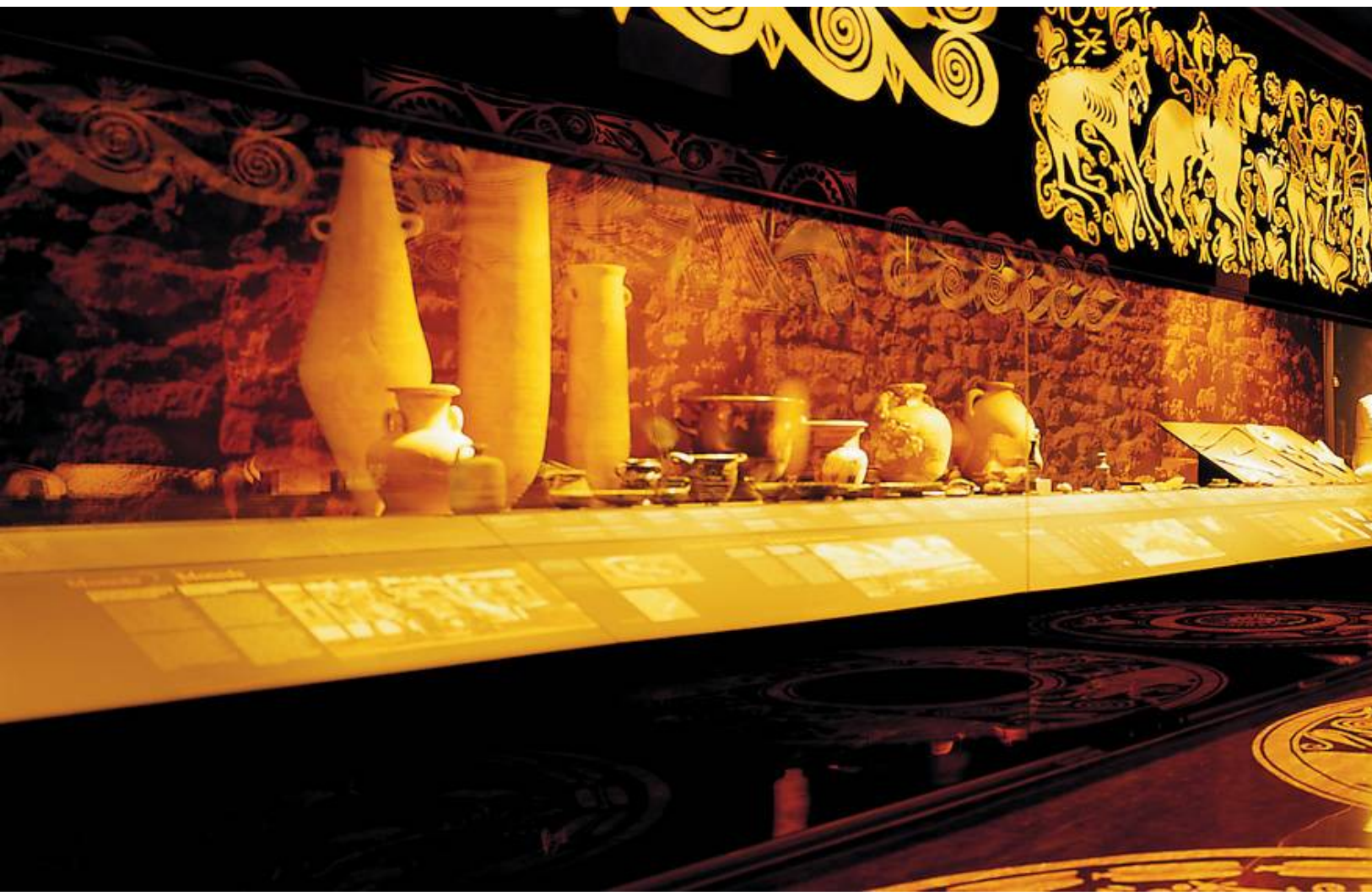
تالار نمایشگاه دایمی دورهٔ ایبری، موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته



بر اساس این درخواست، موقعیت مناسبی بود تا کارشناسان حوزهٔ معماری و موزهٔ باستان‌شناسی استان بتوانند با تهیه یک گزارش در مورد امکان انجام فعالیت‌ها و تدوین یک پروژه برای بهسازی و ساماندهی محوطهٔ باستانی را بر عهده بگیرند. غار اِل اور در کوه‌های بنیکادل امروز یکی از مهمترین محوطه‌های پیش‌ازتاریخ شبه‌جزیرهٔ ایبری است. توالی آثار موجود برای بازگویی توالی نوسنگی مدیترانه‌ای از اهمیت بالایی برخوردار است. در ماه اکتبر سال ۲۰۱۶ توافق‌نامه همکاری بین شهرداری بنیارس و انجمن نمایندگان آلیکانته به امضا رسید. تدوین اسناد فنی اولیه و کارهای انجام‌شده بخشی از کارهای ضروری باستان‌شناختی برای مناسب کردن وضعیت غار و محیط آن برای بازدید و ساخت و نصب یک محصورکنندهٔ جدید با اسکلت فلزی به منظور نصب راهکارهای امنیتی برای محافظت از این آثار در برابر خرابکاری و تخریب بوده است. پیش‌بینی شده که این پروژه با نصب پانل‌ها و صحنه‌سازی با نورپردازی مناسب به‌منظور درک بهتر ساختار زمین‌شناختی غار و فعالیت انسان آن زمان در این غار خاتمه یابد. برای این منظور راهروهایی تعبیه شده‌اند که اجازه می‌دهند بازدیدکننده برای لذت بردن از این آثار در آن قدم زده و این ثروت فرهنگی را درک کند. همچنین در این مسیر نورپردازی با سیستم انجام می‌شود که منبع تغذیهٔ آن انرژی خورشیدی خواهد بود.

در کنار بهسازی و ساماندهی این محوطه‌های پیش‌ازتاریخی که بخشی از میراث بشری را تشکیل می‌دهند و با انجام کارهای مربوط به تبدیل‌شدن آن‌ها به موزه‌های روباز، در مسیر کارهای انجام‌شده، باید در نهایت همکاری فشردهٔ حوزه معماری و اهداف موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته را نیز اضافه کرد. نهادی که کمیتهٔ علمی - فنی آن به ریاست خوزه آلبرتو کورتِس ای گارّیدو توانسته نمایشگاه‌های بزرگی را در موزه و همین‌طور در غار برگزار کند.

نخستین پناهگاه که در سال ۲۰۱۸ همزمان با بیستمین سالگرد اعلامیه یونسکو و نخستین سالگرد افتتاح راه‌های هنر صخره‌نگاری را جشن گرفتیم. این یک پروژهٔ همگانی بود، از تولیدات داخلی، طراحی این موضوع در سالن‌های موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته که از جولای ۲۰۱۸ تا ژانویهٔ ۲۰۱۹ انجام شد و از آن بازدید شد و مردم زیادی را به طرف خود جذب کرد. در این نمایشگاه تمام شور و حرفه‌ای بودن خود را در خدمت به شناساندن یک میراث حساس و در ضمن آسیب‌پذیر اما با نیروی زیاد و غیرقابل‌مقایسه نشان دادیم. محتویات نمایشگاه در سه سالن نمایشگاه موقت موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته با توالی تاریخی از پارینه‌سنگی در نخستین سالن تا نوسنگی در دو





توسال دِ مانیسس

پتراکوس

ایلِتا

سالن دیگر به نمایش درآمدند. شکوه هنر طراحی در سالن دوم و نقاشی‌های حیرت‌انگیز شرق در سالن سوم قرار داشتند. تشریح هنر غارنشینی در تمام مسیر بازدید وجود داشت، می‌شد دست انسان را بر روی اشیاء به نمایش درآمده دید و احساس کرد. دستی خالق، بی‌نام. دستی متعلق به یک گروه، با لوازم ابتدایی اما دارای فن و قادر به اِبراز یک زبان و ارسال یک پیام.

در میان عناصر برای شرح بهتر اشیا به مانند «پل زمان» هستند برخی از کپی‌برداری‌ها را قرار دادیم، نقاشی‌هایی که توسط محققان (کاشفان) از روی نسخهٔ اصلی طراحی‌ها و نقاشی‌ها بر روی دیوارهای سنگی نخستین معابد کشیده شده‌اند. این کپی‌ها به عنوان یک منبع مادی و دارای ارزشی فوق‌العاده به دلیل ارتباط با نقاشی‌های اصلی به موزه آورده شدند.

همکاری حوزهٔ معماری با اهداف بنیاد موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته نمایشگاه‌های دیگری مانند "زیبایی بدن. هنر و اندیشه در یونان باستان"، "آرمیتاژ؛ گنج‌های باستان‌شناسی روسیه در موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته" یا "ایران: مهد تمدن" را برگزار کرده و از طریق همکاری با شهرداری‌ها و دیگر نهادهای استان در بهسازی و ساماندهی و حفاظت از تعداد زیادی از دارایی‌های فرهنگی و میراث عمومی مانند همکاری در بخش بزرگی از باروی دوران رومیایی در محوطهٔ باستانی لا آلکودیا دِ اِلچه یا تدوین پانل‌های بهسازی و ساماندهی گرمابه‌های رومیایی در آیونه در بیاخویوسا و محوطه‌های باستان‌شناسی لاس دوناس در گواردامار دِل سِگورا مشارکت داشته است.

در زمان نگارش مقاله، نگارنده چندین پروژهٔ همکاری با موزهٔ باستان‌شناسی آلیکانته برای بهسازی و ساماندهی اموال فرهنگی - تاریخی، حفاظت و ساماندهی محوطه‌های باستانی (زیرنظر موزه) و همچنین بهینه‌سازی و بازسازی تاسیسات سالن‌های نمایشگاه‌های موقتی را در دستور کار دارد.









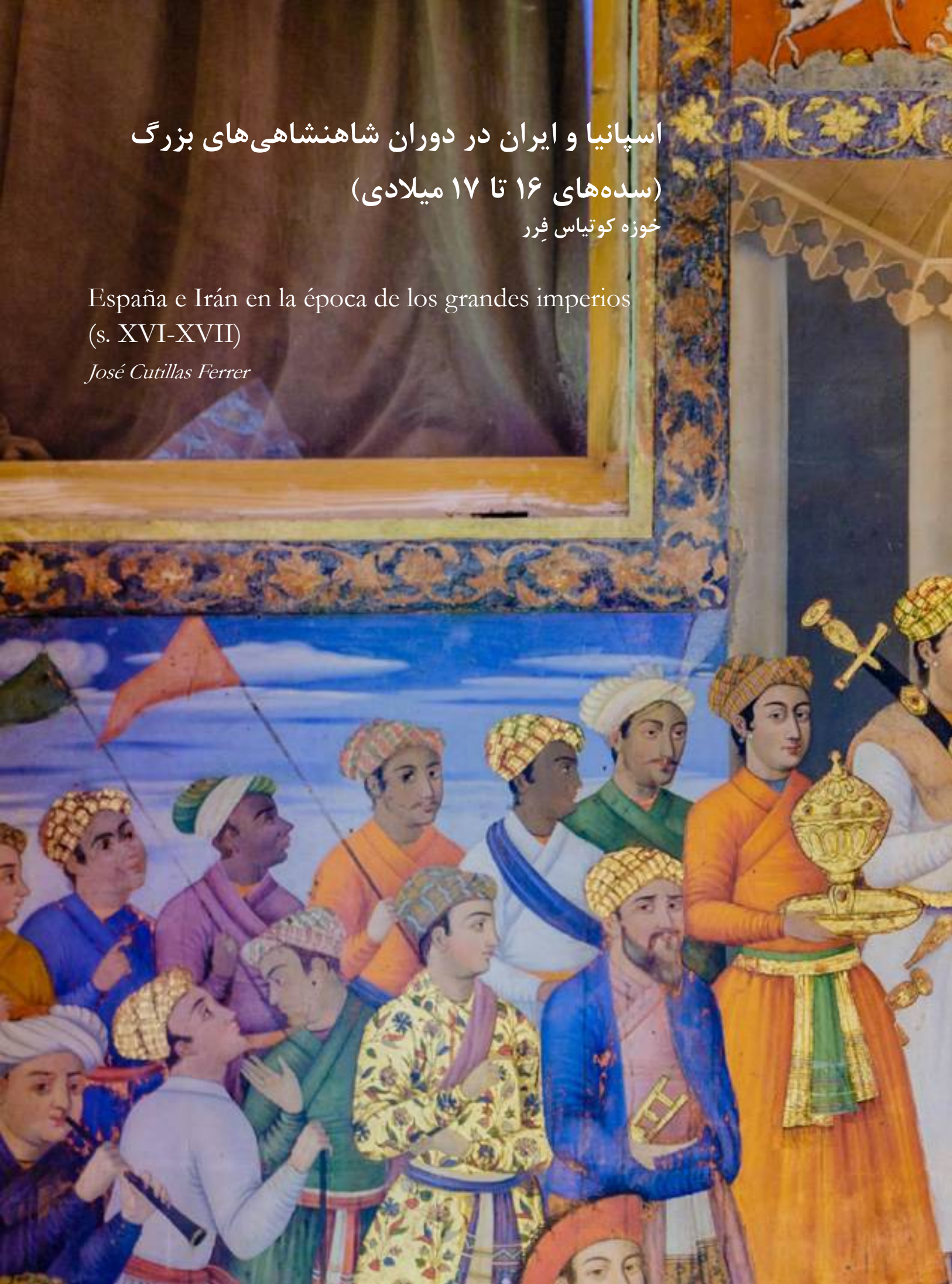


اسپانیا و ایران در دوران شاهنشاهی‌های بزرگ
(سده‌های ۱۶ تا ۱۷ میلادی)

خوزه کوتیاس فِرر

España e Irán en la época de los grandes imperios
(s. XVI-XVII)

José Cutillas Ferrer





مینیاتور، شاه عباس و والی خان در کاخ چهل ستون، قزوین

مردم ایران و سرزمین‌های شبه‌جزیرهٔ ایبری به‌رغم وجود فاصله بین دو قوم، در طول تاریخ کم‌وبیش با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. در دوران اسلامی ارتباطات و حضور ایرانیان در آندلس و مناطق آندلسی در سرزمین‌های ایران امروزی متداوم بود. در این رابطه، حضور ابوالحسن علی‌بن‌نافع (زیریاب) (۸۵۷ - ۷۹۰ میلادی) که مد و فرهنگ تلفیقی یونانی - فارسی را از بغداد به دربار امیرنشین کوردوبا آورد، کافیست. یا گروهی از ایرانیان که ابن بطوطه (۱۳۶۹ - ۱۳۰۴ میلادی) در اثرش به نام رحله به آن‌ها اشاره می‌کند و در آلبازین در عمارت گرانادای مستقر شدند. اما نه تنها مسافران مسلمان، بلکه شخصیت‌های برجسته‌ای از پادشاهی‌های مسیحی شبه‌جزیره وجود داشتند که از طریق ایران سفر می‌کردند؛ مانند روی گونزالز د کلاویخو مادریدی (۱۴۱۲ میلادی) توسط انریکه سوم (۱۴۰۶ - ۱۳۹۰ میلادی) برای حضور در دربار تیمور گورکانی (به اروپایی تامورلان) به ایران سفر کرد. وی سفر خود را در اثر معروفش به نام "ماموریت در دربار تیمور گورکانی" شرح می‌دهد.

زمان تغییر در روابط اسپانیا و ایران در سدهٔ ۱۵ میلادی، با تغییرات سیاسی در پادشاهی‌های شبه‌جزیره و دریای مدیترانه رخ می‌دهد، این تغییرات برای روابط آیندهٔ اسپانیا - ایران پیامدهایی در پی دارد. تصرف قسطنطنیه توسط عثمانی‌ها در ۱۴۵۳ میلادی باعث شد تا در ایران میان ونیزی‌ها و پادشاهی آق قویونلو در زمان اوزون حسن (۱۴۷۸ - ۱۴۵۳ میلادی) تلاشی دیپلماتیک به‌منظور مقابله با پیشروی عثمانی انجام شود. از سوی دیگر، سقوط پادشاهی عمارت گرانادا، آخرین پادشاهی مسلمانان در شبه‌جزیرهٔ ایبری، منجر به‌بروز تغییر در حضور اسلام و در روابط با ایران شد. در این راستا، در اواخر سدهٔ ۱۵ میلادی، ارتباطاتی میان پادشاهان کاتولیک و پادشاهی قفقاز وجود داشت که تلاش می‌کردند علیه عثمانی‌ها متحد شوند. این اتحاد مداوم در طول روابط بین پادشاهی‌های شبه‌جزیره، قفقاز و ایران بود.

در اوایل سدهٔ ۱۶ میلادی، شاه اسماعیل (۱۵۲۴ - ۱۵۰۱ میلادی) به سلطنت رسید و با وی سلسلهٔ صفویان آغاز شد. خبر این تغییر در ایران و تاجگذاری این پادشاه جوان که با موفقیت با عثمانی‌ها روبه‌رو شد، در سراسر خاورمیانه و مدیترانه پخش شد. پِیترو مارتیره آنگِیرای ایتالیایی (۱۵۲۶ - ۱۴۵۷ میلادی) در نامه‌ای به دوست خود پدرو فاخاردو و چاکون (۱۵۴۶ - ۱۴۷۸ میلادی) - نخستین مقام مارکیز بِلِث - به تاریخ ۱۵۰۱ میلادی، نخستین‌بار خبری دربارهٔ یک جوان ناشناس به نام صوفی (شاه اسماعیل) را اعلام می‌کند و می‌گوید که وی پادشاه تمام ایران است که مایل است تمام پادشاهان جهان را به چالش بکشد. در دربار اسپانیا، پِیترو



مینیاتور، مجلسی در کاخ چهل ستون (اصفهان) و تقدیم هدایا توسط پسر شاه تهماسب به پادشاه مغول، همایون شاه، ۱۵۴۴ میلادی

مارتیره ایدهٔ تقریبا جدیدی را در مورد یک پادشاه شرقی که به مسیحیت گرویده است و ایده‌ای از پِرسته خوان که دوباره به وجود آمده بود را گسترش داد. در سال ۱۵۰۹ میلادی پیترو مارتیره نوشت که پاپ به پیشوای اعظم روداس اعلام کرده بود که شاه می‌خواهد به مسیحیت مشرف شود. و این ایدهٔ یک "شاه مسیحی شرقی" در طی سه ماههٔ اول سدهٔ شانزدهم، که در اسپانیا در حال تحول بود، به موضوع مهم در دربار اسپانیا تبدیل شد و در سال ۱۶۸۲ میلادی اثری با نویسنده گمنام به نام "شرح سیناپیا" خلق شد که در آن از یک جمهوری آرمانی سخن به میان می‌آید که ساکنان مسیحی آن از ایرانیانی بودند که در حال فرار به این سرزمین کتاب انجیل را به همراه داشتند.

در طول سدهٔ ۱۶ میلادی و به لطف چندین ماموریت دیپلماتیک، تصویری از ایران به‌عنوان متحد شرقی ساخته می‌شود. یکی از این ماموریت‌ها، سفارت لدوبیکو دِ باردِما (۱۵۱۷ - ۱۴۷۰ یا ۱۵۲۵ میلادی) بود که در سال ۱۵۱۰ میلادی به ایران صفوی سفر کرد و سفرنامهٔ وی برای نخستین‌بار در رم در سال ۱۵۱۰ میلادی و در اسپانیا در ۱۵۲۰ میلادی منتشر شد. همراه این اثر، کتاب مارتین فرناندز فیگِروآ به نام "پیمان فتح جزایر فارس و عربی" (۱۵۱۲ میلادی)، موفق شد توجه را به ایران صفوی جلب کند. مارتین فرناندز با سپاه اعزامی توسط مانوئل اول به پرتغال سفر می‌کرد. در ۱۵۲۴ میلادی فرناندو کولون، گزارشی شگفت‌انگیز به کارلوس پنجم دربارهٔ حقوق اسپانیایی‌ها در قبال فتح ایران نوشت.

واقعیت این است که علاقه به ایران صفوی در دربار اسپانیا افزایش یافت که دلیل آن می‌تواند ماموریت‌های ونیزی‌ها و افراد پاپ در ایران و یا پیشروی پرتغال به سمت شرق و یا پیروزی شاه بر عثمانی‌ها باشد. تمامی اخبار مربوط به صفوی‌ها و عثمانی‌ها به‌سرعت به اسپانیا می‌رسیدند. به‌ویژه خبرهایی در مورد پیروزی‌های سلطان سلیم اول (۱۵۲۰ - ۱۵۱۲ میلادی) در ایران، مصر و سوریه در سال‌های ۱۵۱۴، ۱۵۱۶ و ۱۵۱۷ میلادی و همچنین پیروزی‌های صفوی‌ها و خبر شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴ میلادی به سرعت منتشر شد. چالدران نقطهٔ عطفی بود که موجب فراخوان همبستگی با ایران در دربارهای اروپایی شد. پاپ لئون دهم (۱۵۲۱ - ۱۵۱۳ میلادی) از فرناندوی کاتولیک (پادشاه کاستیا، ۱۵۱۴ - ۱۴۷۴ میلادی و آراگون (۱۵۱۶ - ۱۴۷۹ میلادی) خواست تا با شاه اسماعیل بر علیه عثمانی‌ها متحد شود. اما با وجود این، فراخوان‌ها تاثیر به‌سزایی در دربارهای اروپایی نداشت.

در سه ماهه دوم سدهٔ ۱۶ میلادی، در ایجاد روابط میان ابرقدرت‌های اروپایی تغییر به‌وجود آمد. رویکرد منافع‌جویانه سیاسی - نظامی و ابتکارات دیپلماتیک بین فرانسیسکو اول (۱۵۴۷ - ۱۵۱۵ میلادی)، پادشاه فرانسه و سلطان سلیمان دوم (محتشم) (۱۵۶۶ - ۱۵۲۰ میلادی) در سال ۱۵۳۶ میلادی رسماً تحقق یافت و باعث بازگشت توجه‌ها به سوی ایران صفوی به عنوان متحد اسپانیا و پاپ شد. این اتحاد میان فرانسیسکوی اول و سلطان سلیمان دوم، کارلوس پنجم (۱۵۵۶ - ۱۵۱۶ میلادی) را مجبور کرد تا پیشنهاد نزدیکی به سلسلهٔ صفوی را ارائه دهد. همان‌طور که می‌توان مشاهده کرد که این پیشنهادها چندان هم جدید نبود.

پروژهٔ اتحاد با ایران صفوی ایده‌ای در نظر گرفته شده در دربار لوییس دوم مجارستان (۱۵۲۶ - ۱۵۱۶ میلادی)، که آزار و اذیت عثمانی قرار داشت، بود. لوییس دوم که به پیشروی عثمانی‌ها واقف بود در ۱۵۱۶ میلادی کشیش پتروس دِ مونته لیبانو را با نامه‌ای به نزد شاه اسماعیل فرستاد تا پیمانی را برای اتحاد علیه عثمانی‌ها امضا کنند. اما با درگذشت شاه اسماعیل در سال ۱۵۲۴ میلادی این پیمان‌نامه اجرا نشد.

با جلوس شاه طهماسب اول (۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ میلادی) بر تخت سلطنت، شرایط به طور فزاینده‌ای هم برای صفویان و هم برای اروپاییان، به خطر افتاد. محاصرهٔ بلگراد توسط نیروهای سلیمان در سال ۱۵۲۱میلادی و پیشروی عثمانی‌ها در تمام جبهه‌ها، زمان مناسبی بود تا باز هم برای اتحاد با ایران صفوی تلاش شود. در دههٔ ۱۵۳۰ میلادی، زمانی که عثمانی‌ها بغداد و اماکن مقدس شیعه از جمله نجف و کربلا را در ۱۵۳۴ میلادی فتح کردند، وضعیت برای صفویان وخیم‌تر شد. بر اساس یادداشت‌های آلوگی دی جیووانی در سفر به کلکته، مارینو سانوتو در نخستین خاطرات روزانهٔ خود و فرانسیسکو لوپس د گومارا در گاهنامهٔ امپراطور کارلوس پنجم، به نظر می‌رسد که در طول این دوره، کارلوس پنجم کمک نظامی و تسلیحاتی خود را به شاه طهماسب پیشنهاد داده بود. با این حال، شاه جدید، شاه طهماسب اول (۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ میلادی) نتوانست با پادشاهان اروپایی رابطه‌ای منسجم برقرار کند. به‌رغم همه این‌ها، اگرچه اتحاد نظامی به نتیجه نرسید، اما ایدهٔ کلی دربار اسپانیا این بود که این اتحاد باید شکل بگیرد، چراکه بدون فشار از سوی صفوی‌ها، عثمانی‌ها در پیشروی نظامی خود به سمت اروپا و مدیترانه روی می‌آورند.

این‌طور هم شد. برای خاندان هابسبورگ این‌گونه بود که شرایط برای آن‌ها در اروپا و مدیترانه به‌طور فزاینده‌ای پیچیده‌تر شد. در دههٔ ۱۵۴۰ میلادی و با پیشروی امپراطوری عثمانی در تمام جبهه‌ها، این سوال پیش آمد که آیا امضای یک اتحاد با کشورهای اسلامی امری موجه است یا خیر؟ جنجالی بی‌فایده بود، زیرا صفویان پس از سه دهه جنگ، صفویه مجبور شد در سال ۱۵۵۵ میلادی صلح آماسیه با عثمانی‌ها را امضا کند. این صلح باعث شد تا قلمروهای مهمی از دست صفویان خارج شده و در روابط با عثمانی‌ها و اسپانیا تغییراتی ایجاد شود.

با جلوس فیلیپ دوم بر تخت سلطنت (۱۵۹۸ - ۱۵۵۶ میلادی) تلاشی دوباره برای رسیدن به توافقی با یک متحد ضد عثمانی انجام شد؛ اما وضعیت تغییر کرده بود. پس از صلح آماسیه، شاه طهماسب دیگر علاقه‌ای به ایجاد اتحاد با پادشاهان اروپایی نشان نداد. با این وجود، پس از نبرد لِپانتو در ۱۵۱۷ میلادی، تمام شرکت‌کنندگان در سانتا لیگا (اتحادِ مقدس)، فرصت را برای ترغیب کردن شاه طهماسب مناسب دیده و در ۱۵۷۲ میلادی سفیری را برای اعزام آماده کردند. اما وضعیت مجدداً تغییر کرد.

شاه طهماسب در ۱۵۷۶ میلادی درگذشت و حکومت را در نقطهٔ ورود به دوران آشفتگی تنها گذاشت. تاجگذاری شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۸ - ۱۵۷۶ میلادی)، تصمیم‌های متناقض و سلطنت خونین او، صفویان را به یک لحظه بحرانی سوق داد و باعث شد تا درگیری‌های مهمی در دربار ایجاد شود که در نهایت منجر به ترور شاه اسماعیل دوم شد. جلوس سلطان محمد خدابنده بر تخت سلطنت (۱۵۸۷ - ۱۵۷۸ میلادی) با مشکلات جدی بینایی، باعث ناپایداری بیشتر اوضاع شد. این وضعیت باعث شد تا عثمانی‌ها فرصت را غنیمت شمرده و به ایران حمله کنند. آن‌ها بخش‌های مهمی از غرب ایران را تصرف کردند. در نتیجه، فشار عثمانی بر اروپا و مدیترانه کاهش یافت و فیلیپ دوم در چرخشی غیرمنتظره در اوایل دههٔ ۱۵۸۰ میلادی روند نزدیکی به عثمانی‌ها برای امضای یک پیمان متارکهٔ جنگ با مراد سوم (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴ میلادی) را آغاز کرد. در این زمان نیاز فوری به دستیابی به توافق صلح با عثمانی‌ها احساس شد. از یک سو، فیلیپ دوم می‌خواست تا به جنگ ویران‌کننده در مدیترانه پایان دهد و از سوی دیگر، الحاق پادشاهی پرتغال در ۱۵۸۰ میلادی و وضعیت استان‌های شمال فلاندر و پرتغال با مداخلهٔ احتمالی فرانسه و انگلستان به آن‌ها، مستلزم امضای آتش‌بس با عثمانی‌ها بود تا تمام تمرکز خود را بر روی مشکلات بگذارند.

سفیر غیر رسمی قسطنطنیه به نام جیووانی مارگلیانی، مسئول انجام مذاکرات در دربار شد. با این حال مشکلات برای فیلیپ به عنوان فیلیپ اول پرتغال در همین جا خاتمه نیافت. فیلیپ دوم با جلوس بر امپراطوری پرتغال می‌بایست از سرزمین‌های مهم تحت محاصرهٔ پرتغالی‌ها در هرمز در خلیج‌فارس، در آفریقا و در جنوب شرقی آسیا محافظت می‌کرد. این سرزمین‌های پرتغالی در حالی اکنون تحت قلمروی پادشاهی اسپانیا قرار گرفته بودند که خطر عثمانی‌ها هنوز خاتمه نیافته بود. در حقیقت عثمانی‌ها پیشروی خود را در خلیج‌فارس به سمت جنوب‌شرقی آسیا آغاز کرده بودند.

این واقعیت جدید پادشاهی اسپانیا را مقابل ایران صفوی قرار داد. موضوع دیگر، یک پادشاهی و یک سرزمین دوردست نبود. اکنون آن‌ها مرز مشترک داشتند. بنابراین موضوع فقط به پادشاه و شورای حکومتی

محدود نمی‌شد. جامعهٔ بین‌الملل هم در این وضعیت وارد شده بود، وضعیتی که در آن اسپانیا و ایران یک دشمن مشترک داشتند.

در اواخر سدهٔ ۱۶ میلادی، داستان‌های مربوط به جنگ‌های صفوی با عثمانی و توصیف و تبلیغ به نفع دربار صفوی در اروپا جریان داشت. اکنون تصویری که از ایران در اروپا وجود داشت کشوری بود که بسیار نزدیک‌تر از عثمانی‌های منفور به ارزش‌های اروپا بود. به دلایل راهبردی و مذهبی، سلسلهٔ صفویه علاقهٔ اسپانیایی‌ها را برانگیخت. در نتیجه تعداد انتشارات در مورد ایران افزایش یافت و در ادبیات اسپانیا سلسلهٔ صفوی به عنوان قهرمان جنگ با عثمانی‌ها معرفی شد. همچنین پیوندی میان تصویر حماسی ایران باستان و ارزش‌های سلسلهٔ صفوی نیز برقرار شد. در متن بی‌نام "سفر به ترکیه" (۱۵۵۷ میلادی) که نویسنده آن ناشناس است، این ارتباط تاکید می‌شود. اوردِمالاس، شجاعت ایرانیان در جنگ را ستایش کرد و می‌گوید که به‌رغم این‌که از لحاظ تعداد افراد کمتر بودند؛ اما آن‌ها حقیقتاً از یک میلیون ترک بزرگ، ارزشمندتر بودند.

این تصویر با به قدرت رسیدن شاه عباس اول (۱۶۲۹ - ۱۵۸۸ میلادی) و تشدید رویارویی‌های وی با عثمانی‌ها شدت گرفت. چند سال پیش در ۱۵۸۶ میلادی شاعر آندرس دِ فلورِس از موضوعاتی که باعث برانگیختن شدن تحسین صفویان می‌شد، سخن گفته بود. جیووانی توماسو مینادوی در سال ۱۵۸۷ میلادی در کتاب "تاریخ جنگ بین عثمانی و صفوی" نوشت. این کتاب در سال ۱۵۸۸ میلادی به زبان اسپانیایی ترجمه شد. همچنین همان‌طور که دیدیم این جنگ‌ها در ادبیات نیز بازتاب داشت و لوپه د بِگا در کتاب "پادشاه شگفت‌انگیز ترانسیلوانیایی" در سال ۱۵۹۵ میلادی نیز در این مورد نوشته است. جلوس شاه عباس بر تخت سلطنت دوران طلایی سلسلهٔ صفوی و زمان گسترش بین‌المللی این سلسله بود.

یکی دیگر از شخصیت‌های مهم در این رابطه پاپ بود. تا آن زمان پاپ یک نقش اساسی نظامی و دیپلماتیک با ایران علیه عثمانی‌ها بازی کرده بود و تا بدان‌جا پیش رفت که بتواند هیئتی مسیحی به قلمروی پادشاهی شاه عباس اعزام کند و در پادشاهی او مسیحیت را ترویج دهد. در سال ۱۶۰۰ میلادی، فرستادهٔ ایرانی شاه عباس به نام اسد بیگ در ونیز فاش کرد که شاه عباس نه تنها نسبت به مسیحیت روی باز نشان نداده بود؛ بلکه همچنین آرزو داشت هیئت‌های کشیشی کاتولیک را برای موعظه و برپایی کلیسا در پادشاهی خود بپذیرد. این خبر تعجب‌آور به پاپ کلمنت هشتم رسید، وی در فوریه سال ۱۶۰۱ میلادی، هیئتی به دربار شاه عباس فرستاد تا مجوز موعظهٔ مسیحیت را بگیرد. سلطان عثمانی نیز این اجازه را پیشتر صادر کرده بود. با این‌حال، این هیئت پایانی فاجعه‌آمیز داشت.

اوایل سدهٔ ۱۷ میلادی هیئت‌های مسیحی در ایران عوامل دیگری برای درک روابط ایران و اسپانیا بودند. تصمیم پاپ کلمنت هشتم برای ایجاد صومعه در هر جایی از جهان شرق، به‌ویژه ایران را تبدیل به قلمروی مورد علاقهٔ تاسیس این صومعه‌ها کرده بود. محفل سنت آگوستین و انجمن عیسی (خِسوئیتاس)، از محافل کلیسای کاتولیک، پایگاه‌هایی در گوآ در هندوستان داشتند که در چارچوب حمایت پرتغالی‌ها فعالیت می‌کردند. جزیرهٔ هرمز مکانی ویژه در خلیج‌فارس بود و توسط اعضای محفل سنت آگوستین و اعضای انجمن عیسوی برای گماشتن کشیش‌های خود در نزدیکی ایران صفوی مورد استفاده قرار گرفت. گرچه آنتونیو دِ گواوِبآ، یکی از اعضای آگوستین‌ها، در سال ۱۶۰۲ میلادی به ایران آمد. ماموریت دیگری در سال ۱۶۰۴ میلادی، که سرپرستی آن بر عهدهٔ سفیر لوئیس پریرا لاسردا با گروه راهبه‌های آگوستین با نام‌های بِلچور دوس آنخوس، گوئیل هرمه دِ سانتو آگوستینیو و دیوگو دِ سانتا آنا (که سانت آنا، رئیس صومعهٔ اصفهان بود) شروع به رسالت آگوستینین در شهر اصفهان کردند.

نخستین هیئت پاپ در ۲ دسامبر ۱۶۰۷ میلادی به اصفهان رسید. این هیئت از راهبه‌هایی به نام‌های بیسِنته دِ سان فرانسیسکو، پابلو سیمون دِ خسوس ماریا (۱۶۴۲ - ۱۵۷۶ میلادی) و خوان تادو دِ سان الیسو (۱۶۳۳ - ۱۵۷۴ میلادی)، نخستین اسقف اصفهان، تشکیل شده بود. آنان با استفاده از زبان فارسی به عنوان زبان تبلیغ مسیحیت، نقش به سزایی در تبلیغ آن بازی کردند. دیگر هیئت‌های کاتولیک مانند کاپوچین‌های فرانسوی با ورود دو کشیش فرانسوی در سال ۱۶۲۸ میلادی در اصفهان مستقر شدند و اعضای انجمن عیسوی (خِسوایتاس) به ریاست گاسپار بارزایوس، فرستادهٔ فرانسیسکو خاویر (۱۵۵۲ - ۱۵۰۶ میلادی)، بانی انجمن عیسوی در گوآ در هند مستقر شدند. گاسپار بارزایوس نخستین کشیش انجمن عیسوی در جزیرهٔ هرمز بود که در سال ۱۵۴۹ میلادی به این جزیره وارد شد. فرقهٔ عیسوی تا سدهٔ ۱۸ میلادی در ایران باقی ماند. پدر روحانی مسیحی لهستانی به نام خوداست فادِاوس کروسینسکی (۱۷۵۶ - ۱۶۷۵ میلادی) آخرین دوران سلسلهٔ صفوی را بازگو کرد. وی بین سال‌های ۱۷۰۷ و ۱۷۲۸ میلادی در ایران زندگی کرد و شاهد فتح اصفهان توسط افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ میلادی بود. در مورد فعالیت‌های کشیشان عیسوی در ایران پس از سقوط صفویان در سال ۱۷۲۲ میلادی اطلاعات کمی موجود است. حدوداً در سال ۱۷۶۰ میلادی، آخرین کشیش عیسوی، گیلان را در شمال ایران ترک کرد. همچنین هیئت‌های راهبان دومینیک و فرانسیسکو نیز در اصفهان حضور داشتند. تمام مامورین مستقر در ایران، نوشته‌های استثنایی دربارهٔ ایران به جای گذاشتند. بسیاری از این متون هنوز در انتظار نشر یا ترجمه به فارسی هستند، زیرا برخی از آنان مانند کشیش تادو دِ سان الیسو به زبان فارسی و اسپانیایی می‌نوشت یا نوشته‌های کشیش خرونیمو خاویر (۱۶۱۷ - ۱۵۴۹ میلادی)، که نوشته‌های مهمی در دربار مغول اکبرشاه (۱۶۰۶ - ۱۵۵۶ میلادی)



کاخ چهلستون اصفهان، شاه عباس اول و والی محمدخان، سلطان ازبک در خانات و بوجارات (۱۶۱۱ - ۱۶۰۵ میلادی)، ۱۶۰۹ میلادی

و جهانگیر شاه (۱۶۲۷ - ۱۶۰۵ میلادی) در هند دارد.

اوضاع بین‌المللی در اوایل سدهٔ ۱۶ میلادی به ارتباطات بین شاه فیلیپ سوم اسپانیا (۱۶۲۱ - ۱۵۹۸ میلادی) و شاه عباس سرعت بخشید. انگلیسی‌ها و هلندی‌ها به تجارت ادویه‌جات با جنوب شرق آسیا علاقمند بودند و به بنادر تجاری و همچنین سرزمین‌های تحت سلطهٔ خود، در مسیر جنوب‌شرق آسیا به سمت غرب برای تجارت نیاز داشتند. پیشروی انگلستان و هلند مانع جدی بر سر راه تجارت اسپانیا با هند و جنوب‌شرق آسیا شد. تصمیمات اخذشده در مادرید پس از آتش‌بس دوازده ساله در سال ۱۶۰۹ میلادی، در مورد تجارت شرکت هلندی هندی‌های شرقی (وی، او، سی) در هند و خلیج‌فارس مانع پذیرش مسافران یا کالاها در بنادر اسپانیا و کشتی‌های مختلف پادشاهی اسپانیا می‌شد، اجازه می‌داد در را برای هلندی‌ها و انگلیسی‌ها باز گذاشته تا مستقیماً به جنوب‌شرق آسیا نقل مکان کنند.

در اواخر سدهٔ ۱۶ میلادی یعنی در سال ۱۵۹۹ میلادی، شاه عباس سفیری را به مادرید فرستاد. پیشنهاد وی اتحاد نظامی در قبال یک تغییر در راه ابریشم بود که مسیر حلب در قلمروی عثمانی را کنار می‌گذاشت و رسیدن به مدیترانه را از طریق هرمز در مسیر آفریقا تا لیسبون ممکن می‌کرد. این سفیر که به لطف متن موجود به نام رابط، نام وی باقی مانده است اوروج بیگ بیات معروف به دون خوان دِ پرسیا نام داشت و متون خود را در اسپانیا به رشته تحریر درآورد. دون خوان پارس، جامعهٔ صفوی دوران خود را با جزییات بسیار جالبی توصیف می‌کند و تصور می‌شود که ایده‌ای نزدیک‌تر از چگونگی جامعه و فرهنگی صفوی ایران ارایه می‌دهد.

سفیر در سال ۱۶۰۱ میلادی به دربار وایادولید آمد و توسط فیلیپ سوم با تمام تشریفات درباری مورد استقبال قرار گرفت. یکی از جزئیات جالب این هیئت این است که برخی از مامورین اعزامی از سوی شاه عباس تحت تعالیم فیلیپ سوم و همسرش، ملکه مارگاریتا دِ آستوریاس به مسیحیت گرویدند (۱۶۱۱ - ۱۵۹۹ میلادی). در میان آنان، اوروج بیگ نیز حضور داشت که به‌عنوان دون خوان دِ پرسیا در وایادولید در ۱۶۰۲ میلادی غسل تعمید داده شد. این موضوع، همان‌گونه که انتظار می‌رفت موجب ناخشنودی شاه عباس شد. مشخص است که پادشاه علاوه بر این‌که به دنبال روابط دیپلماتیک با صفوی بود، وی به عنوان نمونه‌ای از خیرخواهی پادشاه در پذیرش آن‌ها و قرار دادن آن‌ها در خدمت دولت و یا ارتس، علاقمند بود که نوکیش‌های جدیدی را در دربار خود جذب کند. او



در سال ۱۵۰۷ میلادی پرتغالی‌ها جزیرهٔ هرمز را در خلیج‌فارس تصرف کرده و آن را به مرکز فعالیت تجاری و نظامی خود در منطقه تبدیل کردند. این جزیره در سال ۱۶۲۲ میلادی توسط شاه عباس بازپس گرفته شد و پرتغالی‌ها شروع به ترک منطقه کردند.

حتی از شاه خواست که به عنوان شوالیهٔ دربار سانتیاگو پذیرفته شود. با این حال، دربار نمی‌دانست چطور می‌تواند از توانایی‌های بسیار مهم این گروه نوکیش بهره ببرد. جامعهٔ اسپانیای سدهٔ ۱۷ میلادی آن‌ها به‌عنوان شوالیه‌های فارسی شناخته می‌شدند، اما خیلی زود آن‌ها ادغام و در جامعه محو شدند. حتی ایرانیان به محض ورود به جامع ادبی، به مدلی برای آن جامعه تبدیل شدند. فردی به نام دون دیِگو پرسیا در اثر دون دیِگو دِ نوچه (۱۶۲۲ میلادی) از نویسنده‌ای با نام آلونسو خِرونیمو دِ سالاس باربادییو، که در مادرید دوران فیلیپ سوم زندگی می‌کرد، حضور داشت.

هیئت‌های دیگری از سوی شاه عباس به اسپانیا اعزام شدند، مانند یک ارمنی به نام خواجه صفار که ارتباطات و مبادلات تجاری میان دو پادشاهی را تسهیل کرد. خواجه صفار پس از چند سال اقامت در اروپا، اسپانیا و پرتغال در سال ۱۶۱۴ میلادی به همراه یکی دیگر از شخصیت‌های مهم به نام سفیر دون گارسیا دِ سیلوا آ



فیگِروآ برای درک روابط اسپانیا - ایران، سفری دریایی به سمت گوآ در هند و سپس ایران انجام داد.

دون گارسیا دِ سیلوا، نخستین سفیر سِکولار فرستاده شده توسط دربار اسپانیا به ایران بود. وی به عنوان سفیر فیلیپ سوم در دولت شاه عباس، کتاب «شرح‌حال سفیری در خدمت شاه عباس پادشاه پارس» را نوشت. این کتاب شرح مختصری از سفارت وی و منبع اطلاعاتی ارزشمندی دربارهٔ ایران صفوی است. جزئیات اندکی در مورد زندگی وی وجود دارد، اما می‌توان فهمید که خانوادهٔ او با اشراف اسپانیایی ارتباط داشتند. انگیزهٔ اصلی اعزام فیگوروآ، کاهش جاه‌طلبی‌های شاه عباس بر دارایی‌های سلطنت اسپانیا در خلیج‌فارس و همچنین امضای تفاهم‌نامهٔ تجاری ابریشم، ماموریت کاتولیک‌ها در سرزمین‌های تحت حکومت صفوی و بازیابی مجدد هدف قدیمی یعنی یک اتحاد نظامی بر علیه عثمانی‌ها بود. وی در طول سفر ده سالهٔ خود از سال ۱۶۱۴ تا ۱۶۲۴میلادی، تنها ۲ سال در ایران زندگی کرد.

در طول دو دههٔ اول سدهٔ ۱۷ میلادی، اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌های زیادی بودند که از طریق ایران سفر می‌کردند. پِدرو تِیخِیرا پرتغالی یکی از جالب‌ترین داستان‌های سفر به ایران را برای ما به زبان اسپانیایی به ارث گذاشته است. وی جهان‌گردی خستگی‌ناپذیر بود که علاوه بر سفر به دور دنیا، در ایران زیست و زبان فارسی را آموخت. اثر وی به نام روابط پدرو تِیخِیرا در مورد اصلیت و جانشینی پادشاهان پارس و هرمز، نه تنها یک توصیف از تمام چیزیست که وی مشاهده می‌کرد، بلکه در آن فصلی در مورد خلاصه‌ای از اثری است که اصل آن مفقود شده: یعنی شاهنامهٔ توران‌شاهی: (در تاریخ ملوک هرمز، تاریخ پادشاهان هرمز، از توران‌شاه ابن قطب‌الدین تهمتن).

شاه عباس به‌رغم شخصیت پیچیده‌اش، همیشه علاقهٔ خود نسبت به دستیابی به یک توافق با اسپانیا را بروز می‌داد، توافقی که به دلیل دودلی در دربار فیلیپ سوم برای انجام یک کار مشترک بر علیه عثمانی‌ها هرگز جامهٔ عمل نپوشید. تلاش ناکام برای تجارت ابریشم از طریق لیسبون، شاه عباس را به تغییر متحدان و نزدیکی به انگلیسی‌ها و هلندی‌ها سوق داد و کذب بودن اتحاد ارایه شده توسط سلطنت اسپانیا را ثابت کرد.

انگلیسی‌ها پیش از این بندر جاسک در خلیج‌فارس را تحت سلطه خود درآورده بودند. شورای ایالتی در مادرید تلاش می‌کرد که توافقی تجاری بین شاه و انگلیسی‌ها امضا نشود، اما در نهایت این توافق تحقق یافت. در فوریه ۱۶۲۲ میلادی شاه عباس جزیرهٔ قشم را باز پس‌گرفت و در اول ماه می ۱۶۲۲ میلادی هرمز را با کمک "شرکت انگلیسی هند شرقی" فتح کرد.

بعد از سال ۱۶۲۲ میلادی، دیگر رابطهٔ دیپلماتیکی بین دو دربار وجود نداشت، اما حضور مبلغان مسیحی ادامه یافت. پرتغالی‌ها پس از استقلال خود از اسپانیا، به حضور خود در خلیج‌فارس در شهر بندری کُنگ و در قلعهٔ مسقط تا سال ۱۶۵۰ میلادی ادامه دادند. به عنوان نکتهٔ پایانی حضور اسپانیا در ایران در دههٔ ۱۶۷۰میلادی، کشیش پدرو کوبِرو سباستین در اثر خود به نام "شرح کلی جهان"، شرحی از عبور خود از ایران در زمان سلطنت شاه سلیمان (۱۶۹۴ - ۱۶۶۶ میلادی) ارائه می‌دهد. این اثر آخرین اشاره از حضور یک اسپانیایی در ایران در سدهٔ ۱۷ میلادی است.

Alicante en el Alto Imperio Romano **166**
Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras

Alicante en el Bajo Imperio Romano y Principales Manifestaciones de la Cultura Material Imperial Romana La Ceramica Como Fosil Director y Estructureas Hidraulicas **178**
Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras, Ana García Barrachina

Del mundo Tardío a la conquista del Dar al-Islam **190**
Mª Teresa Ximénez de Embún Sánchez

El Tossal de Manises, Alicante **202**
Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras

Alicante Islamico (Siglos II-XI HG/VIII-XVII D.C.) **216**
Rafael Azuar Ruiz

Rabita Califal de las Dunas de Guardamar (Alicante) **226**
Rafael Azuar Ruiz

Los pilares de un nuevo reino. Conquista y construcción del Reino de Valencia (1250-1350) **230**
José Luis Menéndez Fueyo, Joaquín Pina Mira

La Moneda el Territorio de la Actual Provincia de Alincante **242**
Julio J. Ramon Sanchez

El Castillo de Perputxent (L'Orxa), Una extraordinaria fortificación en Alicante **254**
José Luis Menéndez Fueyo, Rafael Pérez Jiménez, Joaquín Pina Mira, Adela Sánchez Lardiés, Fernando Vilaplana Vilaplana, Beatriz Revert Cuesta

La Provincial de Alicante en la Edad Moderna y Contemporanea: una Vision a Traves de las Colecciones de Decorativas del MARQ **266**
Consuelo Roca de Togores Muñóz

La frontera del miedo, Las fortificaciones de la costa alicantina frente al corso berberisco, (siglos XVI-XVII) **282**
José Luis Menéndez Fueyo

La Valorizacion del Patrimonio de la Diputacion y el MARQ **294**
Rafael Pérez Jiménez

España e Irán en la época de los grandes imperios (s. XVI-XVII) **304**
José Cutillas Ferrer

Contents

Forewords 12
Ali Asghar Monesan; Minister of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts 12
Jebrael Nokandeh; General Director of National Museum of Iran 13
Hassan Qashqavi; Ambassador of the Islamic Republic of Iran to Spain 15
Eduardo López Busquets; Ambassador of Spain to the Islamic Republic of Iran 16
Mohammad Hassan Talebian; Deputy of Cultural Heritage 17
Mohammad Reza Kargar; General Manager of Iranian Center for Museum Affairs 17
Carlos Mazón Guixot; President of Foundation C.V. MARQ and of Diputación de Alicante 18
Julia Parra Aparicio; Vicepresident Foundation C.V. MARQ and of Diputación de Alicante. Deputy for Culture 19
Josep Albert Cortes Garrido; General Director Foundation C.V. MARQ 20

El Museo Arqueológico de Alicante – MARQ
Rafael Azuar Ruiz, Manuel Olcina Doménech, Jorge A. Soler Díaz

El Territorio de La Provincia de Alicante 34
Miguel Benito Iborra

Los Primeros Pobladores del Levente Espanol 46
Elisa María DomènechFaus

El Neolítico y el Calcolítico en la provincia de Alicante 56
Jorge A. Soler Díaz, Gabriel García Atiénzar

El Pla de Petracos, Castell de Castells y la secuencia del arte rupestre neolítico en la provincia de Alicante 68
Jorge A. Soler Díaz, Virginia Barciela González

8La Edad del Bronce en Alicante (c. 2200- c.900 a.C.) 80
Juan Antonio López Padilla, Francisco Javier Jover Maestre

Las Naves de Tarsis. Fenicios en Eel Lejano Occidente 90
Elisa Ruiz Segura

Caracteristicas de las Poblaciones desde el Paleolitico Hasta la Edad Media en la Provincia de Alicante a Traves de los 106
Consuelo Roca de Togores Muñóz

La Illeta dels Banyets, El Campello, Alicante 120
Manuel H.OlcinaDoménech, Adoración Martínez Carmona, Juan Antonio López Padilla, Jorge A. Soler Díaz

La Culatura Iberica 130
Enric Verdu Parra

Las Conquistas Cartaginesa y Romana de Iberia 144
Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras

Alicante Bajo la Roma Republicana 156
Manuel Olcina Doménech, Antonio Guilabert Mas, Eva Tendero Porras

Acknowledgements

Ministry of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts
Dr. Ali Asghar Monesan (Minister of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts)
Dr. Mohammad Hassan Talebian (Deputy of Cultural Heritage)
Dr. Mohammad Reza Kargar (General Manager of Iranian Center for Museum Affairs)
Mohammad Khayatian (Deputy of Management Development)
Ghodratollah Ebrahimi (Head of Ministry Office)
Ebrahim Shaghaghi (General Manager of Legal and Parliamentary Affairs)
Arbabi (Deputy of Finance, Legal Affairs and Parliament)
Vadehi (Advisor to the Minister and General Manager of the Office of Parliament Affairs)
Dr. Javad Jahanbani (Advisor to the Minister and Head of Security Affairs)
Dr. Faiezeh Behzad Nejad (Advisor to the Minister and Head of International Bureau)
Dr. Mehdi Bye (Advisor to the Minister and Head of Public Relations Affairs)
Amir Rahmatollahi (Head of Security Staff of Ministry of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts)
Ali Nouri (General Manager of Programme and Budget)
Mohammad-Hossein Asgarpour (General Manager of Support Service)
Ali Karimi (General Manager of Financial Affairs)

Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran
Dr. Hassan Qashqavi (Ambassador of the Islamic Republic of Iran to Spain)
Dr. Seied Ali Pakdaman (Deputy of Public Diplomacy and Information of the Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran)

International Council of Museums (ICOM)
Seied Ahmad Mohit Tabatabayi (General Director)

Research Institute for Cultural Heritage and Tourism (RICHT)
Behrouz Omrani (General Director)
Mohammad Hossien Bahroulolomi (Deputy of Management Development)

Iranian Center for Archaeological Research (ICAR)
Mohammad Reza Rokni

Artab Company
Ehsan Barzin
Farshid Rakhshandeh Sefat
Naser Behi Zadiyan
Rouzbeh Soltan Mohammadi
Hadi Moradi
Ali Shahbazi

Horshar Design Company
Arash Milaninia
Ali Rafati Zangi
Seied Maziyar Ravan

Carlos Mazón Guixot (President of Foundation C.V. MARQ and of Diputación de Alicante)
Julia Parra Aparicio (Vicepresident Foundation C.V. MARQ and of Diputación de Alicante. Deputy for Culture)

Josep Albert Cortes Garrido (General Director Foundation C.V. MARQ)
Manuel H. Olcina Domenech (Thechnical Director Archaeological Museum of Alicante. MARQ)
Jorge A. Soler Díaz (Director of Exhibitions Archaeological Museum of Alicante. MARQ)
Rafael Azuar Ruiz (Head of Collections and Excavations Unit of the Archaeological Museum of Alicante. MARQ)

Anabel Cortes Estella (Secretary of Foundation C.V. MARQ)
Pilar Lopez Iglesias (Institucional Coordination Fundation C.V. MARQ)

Curators:
Juan Antonio Lopez Padilla
M. Teresa Ximenez de Embun Sanchez
Jose Luis Menendez Fueyo
Consuelo Roca de Togores Munoz
Juilo J. Ramon Sanchez
Anna Garcia Barachina
Enric Verdu Parra
Elisa Ruiz Segura
Adoración Martínez Carmona
Eva Tendero Porras
Antonio Guilabert Mas
Miguel Benito Iborra,

Conservation Department
Silvia Roca Alberola
Tatiana Martinez Riera
Antonio Chumillas saez

Library
Remedios Gomez Llopis

Adminastrative and Economic Unit of MARQ Archaeological Museum
Maria Angeles Agullo Cano
Rosario Masanet Rameta
Olga Manresa Bevia

Adminastrative and Economic Unit of Foundation C.V. MARQ
Francisco Praes Gonzalez
Maria Jose Varo Garcia
Yasmina Campello Carrasco

Institutional Relations
Gloria Navarro Martínez

Head of Security
Jefe de Seguridad
Tomás Jiménez Pareja



National Museum of Iran
General Director: Jebrael Nokandeh
Deputy for Cultural Affairs: Fereidon Biglari
Deputy for Administrative Affairs: Omid Kamalvand
Head of exhibition: Nina Rezaei
Office of cultural - historical properties: Javad Nasiri and Ameneh Koh
Exhibition keeper: Nina Rezaei
Research Center: Yousef Hassanzadeh with contribution of Mohammad Hosein Azizi Kharanaghi, Omolbanin Ghafoori, Ali Hozhabri, Roshanak Jahromi Yekta, Leila Khamoshi, Fariba Mojezati, Hasan Moradi, Maryam Motamedi Nasr, Hasan Rostami Rad
Conservation Department: Kobra Dehghan Nezhad Darandash with contribution of Maral Dadashzadeh, Farzad Goshayesh, Mahnaz Mardfekri
Object Exhibition Captions: Omolbanin Ghafoori and Mohammad Hosein Azizi Kharanaghi
Office of public ingagement and education: Nina Rezaei with contribution of Maryam Panahi and Leila Heidar Pour
International and legal affairs: Masoumeh Ahmadi with contribution of Mehrzad Khoadaei
Head of Iran Bastan Museum: Firouzeh Sepidnameh
Head of Islamic Museum Archaeology and Art of Iran: Karam Mirzaei
Office of adminestrative and financial affairs: Leila Ahmadian, Elham Boneh, Tayebe Farokhi, Federa Ghavam Rankoohi, Shahram Mahdavi and Akram Minaei
Custums and Portocol: Farhad Naroei
General Director Office: Ali Nankali
Office of Support Services: Nakisa Bay, Milad Jani Pour and colleagues
Public relations and communications: Fatemeh Asgari and Hasan Nemati
Office of security: Reza Kiafar and other collegues
Security Staff: Ali Abdollah Khani and other collegues







Published in conjunction with the exhibition "Archaeological Heritage of Spain: Highlights from the Archaeological Museum of Alicante" (22 Sep. 2019 – 14 Apr. 2020). The exhibition jointly hosted by the National Museum of Iran and Archaeological Museum of Alicante held at the Special Exhibition Gallery of the National Museum of Iran.

Archaeological Heritage of Spain: Highlights from the Archaeological Museum of Alicante
Edited by: Manuel H. Olcina Domenech, Jebrael Nokandeh, Rafael Azuar Ruiz, Jorge A. Soler Díaz and Omolbanin Ghafoori

Translated by.: Mayram Chavooshi Qomi, Farhad Ebadi, Nastaran Haj Mahmudi, Raziyeh Solaimanian Nasrabadi, Mohammadreza Gilani, Reza Basiri, Farnaz forotani and Ehsan Rahimi Dashti
Cover Design: Nina Rezaei
Assistent: Zahra Alinezhad, Hossein Davodi, Nasir Eskandari, Omolbanin Ghafoori, Ali Hozhabri, Roshanak Jahromi Yekta, Leila Khamoshi, Jebrael Nokandeh, Nina Rezaei
Persian literary editor: Omolbanin Ghafoori
Publisher: National Museum of Iran and Archaeological Museum of Alicante
Printing supervisor: Nima Fakoorzadeh

Authors: Rafael Azuar Ruiz, Virginia Barciela González, Miguel Benito Iborra, José Cutillas Ferrer, Elisa María Domènech Faus, Gabriel García Atiénzar, Ana García Barrachina, Antonio Guilabert Mas, Francisco Javier Jover Maestre, Juan Antonio López Padilla, Adoración Martínez Carmona, José Luis Menéndez Fueyo, Manuel Olcina Doménech, Rafael Pérez Jiménez, Joaquín Pina Mira, Julio J. Ramón Sánchez, Beatriz Revert Cuesta, Consuelo Roca de Togores Muñóz, Elisa Ruiz Segura, Adela Sánchez Lardiés, Jorge A. Soler Díaz, Eva Tendero Porras, Enric Verdu Parra, Fernando Vilaplana Vilaplana, Mª Teresa Ximénez de Embún Sánchez.

ISBN: 978-622-95143-5-1
© National Museum of Iran and Archaeological Museum of Alicante 2019





Archaeological Heritage of Spain: Highlights from the Archaeological Museum of Alicante

Edited by: Manuel H. Olcina Domenech, Jebrael Nokandeh, Rafael Azuar Ruiz, Jorge A. Soler Díaz and Omolbanin Ghafoori



2019

Archaeological Heritage of Spain

Highlights from the Archaeological Museum of Alicante

Edited by: Manuel H. Olcina Domenech, Jebrael Nokandeh, Rafael Azuar Ruiz, Jorge A. Soler Diaz and Omolbanin Ghafoori



MARQ